Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

# پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
## پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

Marfat.com

فرانتس آلتهایم و روت استیل

با همکاری روبرت گوبل

# تاریخ اقتصاد دولت ساسانی

مترجم

هوشنگ صادقی

تهران ۱۳۸۲

Marfat.com

آلتهایم، فرانتس، ۱۸۹۸ ـ ۱۹۷۶ م. Altheim, Franz
تاریخ اقتصاد دولت ساسانی / نویسنده فرانتس آلتهایم، روت استیل با همکاری روبرت گوبل؛ مترجم هوشنگ صادقی؛ ویراستار مجید جلیلوند. ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
پانزده، ۴۵۹ ص.: مصور، جدول، نمونه. ISBN 964-445-293-3
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: Ein asiatischer staat; Feudalismus unter den sasaniden und ihren Nachbarn.
واژه‌نامه. کتابنامه: ص. ۴۲۹ ـ ۴۳۰؛ همچنین به‌صورت زیرنویس.
۱. ایران ـ ـ اوضاع اقتصادی ـ ـ ۲۲۶ ـ ۶۵۱ م. ۲. ایران ـ ـ تاریخ ـ ـ ساسانیان، ۲۲۶ ـ ۶۵۱ م. الف. آلتهایم ـ استیل، روت، Altheim-Stiehl, Ruth ب. گوبل، روبرت، ۱۹۱۹ ـ م. Gobl, Robert ج. صادقی، هوشنگ، مترجم. د. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ه. عنوان.
۲ ت ۷ آ / ۴۰۵ DSR ۹۵۵/۰۳
۱۳۸۲
کتابخانهٔ ملی ایران ۴۰۱۵ ـ ۸۲ م

132916

# تاریخ اقتصاد دولت ساسانی

نویسندگان : فرانتس آلتهایم و روت استیل
با همکاری : روبرت گوبل
مترجم : هوشنگ صادقی
ویراستار : مجید جلیلوند
چاپ نخست : بهار ۱۳۸۲؛ شمارگان : ۲۰۰ نسخه
حروفچینی و آماده‌سازی : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
لیتوگرافی : مهران؛ چاپ : شیرین؛ صحافی : مهرآئین
حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ **ادارهٔ مرکزی :** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۷۸؛ صندوق پستی ۳۶۶ ـ ۱۵۱۷۵؛ تلفن : ۷۱ ـ ۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲
○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۱؛ کد پستی ۱۹۱۵۶؛ تلفن: ۲۰۱۹۷۹۵؛ تلفکس: ۲۰۵۰۳۲۶
○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب ـ روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۴۰۰۷۸۶
○ **فروشگاه دو:** خیابان انقلاب ـ نبش خیابان ۱۶ آذر؛ تلفن : ۶۴۹۸۴۶۷

Marfat.com

# فهرست مطالب


| | |
|---|---|
| پیشگفتار مترجم | نه |
| مقدمهٔ مؤلف | سیزده |

## بخش اول: امور مالی

| | |
|---|---|
| فصل اول: بودجهٔ دولت | ۳ |
| فصل دوم: سکه‌زنی | ۵۷ |
| اختصارات | ۵۹ |
| نقش سکه‌ها (تصویر) | ۶۳ |
| ضرابخانه‌ها | ۸۵ |
| سکه‌خانه‌ها و نشانه‌هایشان | ۹۵ |
| اجناس | ۱۰۹ |
| ضرب اوحاد | ۱۱۷ |
| کشفیات | ۱۱۷ |
| آزمون بحث گاهشماری به کمک نتایج رده‌بندی سکه‌ها | ۱۱۸ |
| اردشیر اول | ۱۱۸ |
| شاپور اول | ۱۲۱ |
| هرمزد اول | ۱۲۲ |
| بهرام اول | ۱۲۳ |
| بهرام دوم | ۱۲۳ |


Marfat.com

| | |
|---|---|
| بهرام سوم | ۱۲۴ |
| نرسی | ۱۲۴ |
| هرمزد دوم | ۱۲۵ |
| شاپور دوم | ۱۲۵ |
| اردشیر دوم | ۱۳۰ |
| شاپور سوم | ۱۳۰ |
| بهرام چهارم | ۱۳۱ |
| یزدگرد اول | ۱۳۲ |
| بهرام پنجم (گور) | ۱۳۳ |
| یزدگرد دوم | ۱۳۳ |
| پیروز | ۱۳۴ |
| بلاش | ۱۳۵ |
| کواذ اول | ۱۳۶ |
| جاماسپ | ۱۳۸ |
| خسرو اول (انوشروان) | ۱۳۹ |
| هرمزد چهارم | ۱۴۰ |
| خسرو دوم (اپرویز) | ۱۴۰ |
| بهرام ششم تا یزدگرد سوم | ۱۴۵ |
| رشد نقوش سکه‌های ساسانی (لوحه‌های ۱ تا ۱۱) | ۱۴۶ |
| تصحیحاتی در لوحه‌های ۱ - ۱۱ | ۱۴۷ |
| توابع جداول ضرب ۱ - ۱۲ | ۱۴۷ |
| در مورد اجناس | ۱۴۸ |
| تصحیحات | ۱۵۰ |


## بخش دوم: نظام نو


| | |
|---|---|
| فصل سوم: فئودالیسم | ۱۵۵ |
| فصل چهارم: بنیان معنویت | ۲۰۳ |
| ۱. تدوین | ۲۰۳ |
| ۲. مزدک | ۲۲۰ |


Marfat.com

۳. رمان اسواری ۲۳۹
فصل پنجم: دیوانسالاری ۲۶۷
خلاصه ۲۹۶

بخش سوم: همسایگان

فصل ششم: هون‌ها و پروتو-بلغارها ۳۰۳
فصل هفتم: هپتالیان ۳۲۴
ذیل ۳۳۵
پسگفتار ۳۳۷
میهن مزدک ۳۳۹
خسرو انوشروان ۳۴۱
جداول ۳۵۱
لوحه‌ها ۳۶۳
شرح اعلام ۳۷۷
فهرستها ۳۹۵
نام اشخاص ۳۹۷
نام جایها ۴۰۴
نام اقوام، سلسله‌ها، خاندانها و... ۴۱۰
نام کتابها ۴۱۳
نام سکه‌ها ۴۱۶
نام سنگنبشته‌ها و نبشته‌ها ۴۱۸
نام خطها و زبانها ۴۲۰
القاب، عناوین و اصطلاحات ۴۲۲
واژه‌نامه (آلمانی - فارسی) ۴۲۵
مآخذ و منابع ۴۲۹
کتابشناسی فرانتس آلتهایم ۴۳۱


Marfat.com

Marfat.com

# پیشگفتار مترجم

کتابی که فرا روی خواننده است یکی از تحقیقات باارزش و گرانسنگ فرانتس آلتهایم (۱۸۹۸ ــ ۱۹۷۶) و روت اشتیل، در تاریخ و اقتصاد دولت ساسانی است که بعد از انتشار همواره توسعه و تعمیق یافته و در عین حال از تنقید و تقریظ نیز برکنار نمانده است.

با آنکه آلتهایم، این تاریخدان متفکر آلمانی، طی چندین دهه تلاش و پژوهش خستگی‌ناپذیر، هرگز از یادآوری اهمیت تاریخی ـ جهانی ایران به تاریخنگاران خسته نشده، و در این راه آثار فراوانی به وجود آورده که مطالب متنوع و بدیع آن دستاورد سالیان دراز فعالیت علمی است، هنوز هیچ یک از آثار برجستهٔ وی، جز دو کتاب کوچک برای عموم، به زبان فارسی ترجمه نشده است.

زمینهٔ فعالیت علمی آلتهایم، در برگیرندهٔ تاریخ عتیق متأخر (سقوط جهان باستان، ۲ جلد، ۱۹۵۲) است که با احاطهٔ فوق‌العاده شگرفی به تمامی زوایای این عصر (ادبیات و جامعه در غروب اقتصاد عتیق متأخر، ۲ جلد، ۱۹۴۸) از امپراتوری روم (ایتالیا و روم، ۲ جلد، ۱۹۴۱؛ تاریخ روم، ۳ جلد، ۱۹۴۸) و ایران (دولتی آسیایی، ۱۹۵۴؛ تاریخ اقتصاد عتیق متأخر، ۱۹۵۷) تا دورترین نقاط جهان متمدن آن زمان می‌پردازد. وی به همان شدت و سرسختی که با هنینگ در مورد زبان پارتی مبنی بر آرامی بودن آن به جدل می‌پردازد (آرامی از ایران، ۱۹۵۷؛ زبان مقدس، ۱۹۵۸؛ زبان آرامی در عهد هخامنشیان، ۱۹۶۳) متخصص ممتاز تاریخ زبان و ادبیات روم نیز هست (تاریخ زبانهای لاتینی، ۱۹۵۱) و با همان نکته‌سنجی و باریک‌بینی که در میان استپ‌های بی‌پایان آسیا ـ اروپا، توالی تاریخ کوچگردان، بویژه هون‌ها ـ هپتالیان، را (تاریخ هون‌ها، ۵ جلد، ۱۹۵۹ ــ ۱۹۶۲) پیگیری می‌کند و بر خویشاوندی این دو پافشاری می‌کند، تاریخ تازیان پیش از اسلام را (اعراب در عهد باستان، ۶ جلد، ۱۹۶۴ ــ ۱۹۶۷) نیز می‌کاود و

Marfat.com

در می‌نوردد تا به چشم‌اندازهای تازه‌ای دست یابد؛ و به همان‌گونه که دربارهٔ تکوین تاریخی مذاهب باستانی روم و نبرد مسیحیت با آن (تاریخ ادیان روم ، ۳ جلد، ۱۹۳۱؛ مسیحیت و عتیق متأخر، ۱۹۵۱) به غور می‌نشیند از زرتشت و جهان تفکرات ایرانی غافل نمی‌ماند و زرتشت را در سرآغاز تاریخ ایران جای می‌دهد و در پی سالشماری وی و نوشته‌هایش و جایگاهش در تاریخ معنوی ایران و جهان برمی‌آید (اسکندر و آسیا، ۱۹۵۳؛ آسیای میانه در عهد باستان، ۱۹۷۰) و سرانجام به خود تاریخ می‌پردازد و، بدون آنکه ادعایی داشته باشد، نگرش خود را از تاریخ بیان می‌کند (هستی وشوند در تاریخ ، ۱۹۵۰). خلاصهٔ کلام، هنر آلتهایم در تلفیق استادانه و نمادین از باستانشناسی با زبانشناسی است که آن را نه فقط به‌عنوان تفسیر متن بلکه به منزلهٔ تعبیر زبان حتی از لحاظ تاریخی سودمند می‌گرداند. از این‌رو، با توجه به کتابهای چندی که در سالهای اخیر به فارسی ترجمه شده بود که مستقیم یا غیرمستقیم ارتباط تنگاتنگی با آلتهایم و نوشته‌هایش داشت، ترجمهٔ کتابی از آلتهایم، بویژه کتاب حاضر که یکسره به ساسانیان می‌پردازد، خالی از فایده نخواهد بود.

مرکز ثقل کتاب حاضر، تاریخ ۱۵۰ سال آخر دوران ساسانیان است که در برگیرندهٔ رویدادهای جنبش مزدکیان، اصلاحات مالیاتی خسرو انوشیروان، شورش بهرام چوبینه و سیاست فتوحاتی خسروپرویز است. در کتاب از مقدار درآمد مالیاتی اواخر دوران ساسانی، که بایستی بسیار فراتر از درآمدهای مالیاتی همسایه‌اش، امپراتوری روم شرقی، بوده باشد، آگاه می‌شویم که تازه این درآمد یکی از چند منبعی بوده است که بودجهٔ ساسانیان بدان متکی بود. در جوار درآمد پولی، در نهایت اعجاب می‌بینیم که اقتصاد کالایی نیز، که در دست خودِ حکومت بود، نقشی اساسی ایفا می‌کند. این جابه‌جایی درست در جایی صورت می‌گیرد که دولت بیشترین هزینه را ــ در سپاه ــ متحمل می‌شد. پرداخت هزینهٔ نگهداری سواره‌نظام کارآزموده و پرهزینه، که هستهٔ اصلی نیروی جنگی ساسانیان را تشکیل می‌داد، به‌صورت وجه نقدی (پول) دیگر برای دولت ممکن نبود. ازاین رو، دولت برای نگهداری نیروی ضربتی خود اقدام به اعطای تیول (زمین) کرد. زمین اعطایی، جایگزین مقرری ثابت شد و تدارکِ نگهداری اسب، جنگ‌افزار و خود اسوار را ممکن گردانید. تیول اسواری و زمین سربازی نشان‌دهندهٔ گذار مسلمی به اقتصاد کالایی است. فشار ضروریات نظامی به اقتصاد کشور، که به‌نظر می‌آمد با افزایش و انباشت ارقام مالیاتی به شرایط اقتصاد پولی نابی دست یافته است، آن را به مرحلهٔ کهن‌تری باز پس گردانید؛ و از آنجاکه قانون و ساختار هر دولتی در نظام دفاعیش بازتاب می‌یابد، امروزه درمی‌یابیم که بودجه، اصولاً بودجه‌ای نظامی بوده است. از جانب دیگر، شاه در امپراتوری ساسانی، خود بزرگترین سوداگر کشور بود و از این

Marfat.com

رو، شکل برگزیده‌اش بر تمامی امور کشور تأثیر می‌گذارد. نقطهٔ اشتراک اقتصاد پـولی ـ کالایی، در این بود که هر دو را دولت اداره می‌کرد، و به سمت بالا برمی‌کشید و حتی تا حدودی نیز حیاتی دوباره به آنها می‌بخشید. قدرت مطلقهٔ دولتی که در هر دو مورد متجلی می‌گردید، عامل دیگری برای تغییر جامعه و همراه با آن تغییر در اشکال زندگی هنری بود. این تمامی مطلبی است که آلتهایم در این کتاب در موردش سخن می‌گوید.

اما ترجمهٔ این کتاب با توجه به بخشهای کاملاً تخصصی، مشکلاتی را بر سر راه مترجم فراهم می‌آورد. بویژه آلتهایم، نگارشی ویژه و خاص خود دارد و بیانش به‌آسانی قابل فهم نیست. به هر حال، دو فصل سکه‌شناسی و بحثهای زبانشناختی مشکل خاص خود را داشت، زیرا هر دو فصل پر از اصطلاحات فنی بود که امکان جایگزینی آنها با معادل مـناسبی در فارسی مشکل‌آفرین بود. اما برای مورد دوم خوشبختانه کتاب ارزشمند واژه‌نامه زبانشناسی و علوم وابسته از همادخت همایون به‌کمک آمد و مترجم با خـوشحالی تـمام، اصـطلاحهای برگزیدهٔ خود را از نو یکسره با معادلهای مضبوط در کتاب مذکور سنجید و هماهنگ کرد. افزون بر این، خواندن و شناسایی ضرابخانه‌های ساسانی توسط گوبل، اختلافهایی، بویژه سکه خانه‌های متأخر ساسانی، با اسامی ضرابخانه‌های پیشنهادی شادروان دکتر ملک ایرج مشیری ــ سکه‌شناس ایرانی ــ داشت که یادکرد تک‌تک این اختلافها وظیفهٔ این ترجمه نبود. به هر روی، امید است خوانندهٔ گرامی، نارساییهای راه‌یافته در این دو بخش را بزرگوارانه ببخشاید که در چنین مواردی نه انتظار متن روانی می‌رود و نه به دلیل خود موضوع ممکن است. با اینهمه، مترجم خطر کرده و کوشیده است با به‌کار گرفتن اصطلاحهایی گاه نامأنوس که ممکن است بیشتر نارسا به‌نظر آید تا رسا، جوابگوی دقت و وسواس مؤلف کتاب در کاربرد بجای مفاهیم مختلف باشد. اما هرگز این خطر را به کل کتاب تعمیم نداده و در تلاش ارائهٔ متنی یکدست بوده است.

از این گذشته، نقل‌قولهایی که مترجم از مؤلف کتاب حاضر از تاریخنگاران و دانشوران ایرانی ـ اسلامی آورده است در نتیجهٔ مقابلهٔ متن آلمانی با ترجمهٔ آثار فوق به فارسی بوده که در صورت مشاهدهٔ نبود انحرافی فی‌مابین، ترجمهٔ فارسی آنها را ترجیح داده است. بنابراین، از ترجمهٔ دیگربار جداً خودداری شده است که این کار، حداقل به‌نظر این حقیر، جز مغشوش کردن متون کهن حاصلی در بر ندارد. مشکل دیگر جمله‌های متعدد لاتین ـ یونانی بود که مشکل را دو چندان می‌کرد. در این مورد، مترجم با به‌کارگیری متون دوزبانهٔ مأخذ یاد شده و با بردباری تمام، بخش اعظم جمله‌های لاتین ـ یونانی را نیز برای خوانندهٔ فارسی‌زبان سهل گردانده است. در عین حال، آنجاکه سخن از بحثهای لغوی و استدلالهای فقه‌اللغوی در میان

Marfat.com

بود، همان صورت لاتین ـ یونانی واژه محفوظ نگاه داشته شد تا روال بحث از هم نپاشد، وگرنه در جمله‌ای که واژهٔ «شاه» (منظور: rex لاتینی) با شاه (منظور: reiks گوتی) آمده، بحث در مورد اینکه همریشه هستند یا نه، نمی‌توانست بیانگر هیچ‌گونه استدلال فقه‌اللغوی باشد.

در ضمن، بسیاری از فصلهای کتاب حاضر را مؤلفان، به مرور زمان، گسترش و تعمیق داده و گاه اصلاحاتی در آنها انجام داده‌اند. اما مترجم به خود اجازه نداده است تا آخرین اصلاحات و تعابیر آنان را در متن ترجمه حاضر وارد کند زیرا اصل کتاب را خدشه‌دار می‌کرد. با وجود این اجازهٔ تغییر کوچکی را به خود داده است: بخش کوچک ضمیمهٔ پایانی کتاب که بسیار به دور از مطالب ایران به‌نظر می‌آمد حذف گردید و به جایش دو مقالهٔ کوچک از آلتهایم که با مسائل مطروحه در این کتاب مرتبط بود، قرار داده شد: اولی پاسخ آلتهایم به اوتا کار کلیما درباره زادگاه مزدک و دومی مقالهٔ خسرو انوشروان که به دلیل پیوند و نزدیکیش با جنبش مزدک و اصولاً تاریخ فکری ـ سیاسی متأخر ساسانیان از اهمیت خاصی برخوردار بود. سرانجام، کتابشناسی آلتهایم، تدوینی تا سال ۱۹۶۷، ضمیمه شده است تا کمکی برای آشنایی هرچه بیشتر دانش‌پژوهان ایرانی با آثار متنوع و پربار این تاریخنگار اندیشمند آلمانی باشد.

در پایان بر خود وظیفه می‌دانم سپاس خود را از اولیای محترم شرکت انتشارات علمی و فرهنگی که امکان چاپ این کتاب را، که در بردارندهٔ مشکلات مختلف چاپی است، فراهم آوردند و جناب آقای سیدابوتراب سیاه‌پوش که بدون بذل عنایت و تشویق ایشان چاپ این کتاب ممکن نمی‌شد ابراز دارم. افزون بر این بایسته است از آقای مجید جلیلوند که ترجمه را با متن آلمانی مقابله کردند و نکته‌های سودمند و افتادگیهایی را یادآور شدند و خانم سعیده کمایی‌فرد که با دقت و باریک‌بینی پیرایش زبانی متن را به انجام رساندند و خانم مژگان مهدوی که به نیکویی آن را نسخه‌پردازی کردند، و مشکلات عدیدهٔ حاصل از بُعد مسافت را صبورانه و در کمال بزرگواری پذیرا شدند تشکر کنم.

خلخال ـ هوشنگ صادقی

Marfat.com

# مقدمهٔ مؤلف

هدف کتاب حاضر مشارکت در احیای آن بخش از تاریخ است که تا حال متخصصان تاریخ باستان توجه چندانی بدان مبذول نکرده‌اند. این تلاش از راههایی غیرمعمول، بس ناهموار و گاه پوشیده از خزه گذر می‌کند. با اینهمه، نگارندگان امیدوارند وقایعی را نشان دهند که نه تنها برای سرزمینها و اقوام ایران فرازی تاریخی به شمار می‌رود بلکه از دیدگاه منطق تاریخ جهانی نیز دوران‌ساز بوده است.

عنوان کتاب نمایانگر هدفی است که تلاش ما در پی دستیابی به آن است. امروزه ما اعتراف می‌کنیم که اندیشهٔ گرال (Gralsidee)[1] و افسانهٔ پارسیفال (Parzival)[2] ریشه در ایران ساسانی دارد و همین امر دربارهٔ اسوارگری نیز (شوالیه گری)، که پدیده‌ای نظامی است، صدق می‌کند؛ تفکر شهریاری کیهانی، در بستگی جداناپذیر با شاهنشاهی ساسانی، اخیراً تدقیق خود را باز یافته است.[3] با اینهمه، نبود پژوهشی در زیربنای مشترک یا، بهتر گفته شود، در مورد ساختار فئودالی اقتصاد و جامعه محسوس بود.

سخن از فئودالیسم در حکم ورود به آوردگاه نظریه‌پردازان است. از این رو، نگارندگان در بازبینی منابع و مآخذ حجیم و سترگ از هیچ مشقتی رویگردان نشده‌اند.[4] به هر حال نباید

---

1. L.I.Ringbom, Graltempel u. Paradies, Stockholm 1951
(با وجود ایرادات کلی که در جزئیات بر کتاب مزبور وارد است).

2. W. B. Henning, ZDMG. 90,2

3. H. P. L'Orange, *Studies on the Iconography of Cosmic Kingship in the Ancient World* (1953).

۴. مسائل پژوهیدهٔ زیرین توسط بانو پیگو لوسکایا (N. W. Pigulewskaja) نیز در مقاله‌ای به نام «مشکل فروپاشی جامعهٔ برده‌داری و تشکل نظام فئودالی در خاور نزدیک» (Sowjetwissenschaft 5 - 6, 1953, 883 f.) بحث شده که در آنجا به دیگر آثار نویسنده اشاره شده است. افزون بر این نک:
B. F. Porschnow, Sowjetwiss. 1/1954, 78f.; A. G. Perichanjan, Westn. drewnej istorii 4/1952, 13f.

Marfat.com

خواستار موضعگیری آنها در تمامی موارد بود زیرا مرکز ثقل تلاش نگارندگان در حوزهٔ دیگری است.

هر کس که سودای پژوهش در تاریخ کهن ایران دارد باید خفتان ویژه‌ای در بر کند و عزم را جزم کند تا زبانی افزون بر السنهٔ دیگر یاد بگیرد، وگرنه بهتر است از آن دوری گزیند. با وجود این، هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که جوابگوی تمامی فرایض فقه‌اللغه بوده است، و نگارندگان نیز مؤکداً خود را مشمول این گروه می‌دانند. برعکس، ظهور جهل کاملی به تمامی السنهٔ شرقی که در نوشته‌های جدید تاریخنگاران و باستان‌شناسان، بویژه آنجا که به مسائل مربوط به ایران می‌پردازند، به چشم می‌خورد تحمل‌ناپذیر است.

ترتیب و تنظیم منابع، یعنی آنچه برای روشن شدن فئودالیسم ساسانی می‌توانست راهنما باشد، مهمترین کاری بود که در این زمینه می‌بایست انجام پذیرد. در عین حال، دایرهٔ بحث ما به جای محدود شدن بس گسترده‌تر می‌شد تا حدی که در بعضی موارد ارتباط مطلب فقط در تفحص ژرفتر حاصل می‌شد. در نتیجه، این روش به تجلی شکلی از فئودالیسم انجامید که برای نخستین بار در زمان ساسانیان گام به زندگی تاریخی نهاد. آنچه پس از آن به وجود آمد همچنان ناروشن باقی می‌ماند. در عین حال، به طیب خاطر پذیرفتیم تا در جمع‌آوری و تنظیم اسناد هیچ مفهوم مشخصی را که بر چگونگی فئودالیسم دلالت کند اساس قرار ندهیم. هر چند الزاماً نخست نظری تئوریک حاصل شده است، به هیچ وجه با هدف اولیه منافات ندارد. ما در اینجا از تعاریف آگاهانه اجتناب کردیم زیرا یک تاریخنگار باید جوهر مطالبش را در عمل به مشاهده گذارد.

امپراتوری ساسانی حکومتی آسیایی با شدیدترین واکنش در قبال اسکندر و یونانی‌مابی است.[1] همین برچسب در مورد اقتصاد ساسانی نیز صادق است. اما معنای آسیایی را براحتی

---

۱. دربارهٔ کتاب اسکندر و آسیا (۱۹۵۳)، آقای هلموت برو (Helmut Berve) در همه‌جا اظهار نظر کرده‌اند (D. histo. polit. Buch 7, 297f). ایشان نگران هستند که کتاب برای کدامین گروه از خوانندگان در نظر گرفته شده است. من نگرانی ایشان را رفع می‌کنم: همانگونه که کتاب دست ایشان رسیده، و به همان دلیلی که ترجمه شده است خوانندگانش را نیز خواهد یافت. اما پرسش متقابلی پیش می‌آید: این بحث برای چه کسی سودمند است؟ ایشان با شجاعتی مثال زدنی اعتراف می‌کنند که «فقط بر یک بخش از موضوع کتاب احاطه دارند». از این رو احتمالاً در موردی اظهار نظر کرده‌اند که در آنجا نه اجازهٔ استدلال علمی داریم و نه انتظار آن را. ایشان در همان محدودهٔ علمیشان اظهار می‌کنند که در کار من فرضیه‌ها، ترکیبهای جسورانه و اشتباههای فاحشی مشاهده کرده‌اند. از این روست که کارشناس، دست به قلم می‌بردا این مسئله که هلموت برو بر کدامین «بخش» از کتاب «احاطه» دارد، پیشکششان باد. تبار قیصر ماکسیمین (Kaiser Maximin) موجود در نزد ارنست هول (Ernst Hohl) به‌نظر هلموت برو Proskynese (دستبوس) معنی می‌دهد. از این رو بار دیگر اعلام می‌کنیم که شنابل (P. Schnabel) توضیحات ایشان را در Klio 20, 179f، و دقیقاً در همان شمارهٔ نشریه (20, 390f)، رد کرده‌اند و از جانب دیگر یک رشته نگاره‌های جدیداً مکشوفه در تخت جمشید تصویر Proskynese را به شکل دستبوسی نشان می‌دهد

←

Marfat.com

نمی‌توان تعریف کرد بلکه تنها می‌توان در عمل، و در صورت لزوم با تنِ خویش، تجربه کرد. سالها باید تا چنان آگاهی تاریخیی را که در جای دیگری امکان حصولش نیست از تجربه‌ها به‌دست آورد. نگارندگان شناخت خود را در سنین مختلف زندگی و در سرزمینهای گوناگون گرد آورده‌اند. از این رو، این تصویر به همان اندازه که جامعتر می‌شود شفافیت خود را از دست می‌دهد. با اینهمه، خصوصیات اساسی آن که شامل موارد ذیل می‌شود، باید بروشنی متجلی شود: روبنای جهان‌بینی یونانی، منتج از منشأ اروپایی؛ فهرست پایان‌ناپذیر صاحب‌منصبان مترتّب با سرنوشت پرفراز و نشیبشان؛ تصفیه‌های سیاسی در زمان آخرین شاهان ساسانی؛ خراج به‌عنوان باج مالیاتی؛ شهرسازی به دلیل ارادهٔ شاهانه یا حتی گاه‌گاه به‌صورت اردوگاه کار سازمان‌یافته؛ و تأثیرگذاری بر کل شرایط آسیایی.

---

→

.(E. F. Schmidt, Perspolis 1 [1953] pl, 98 - 99; 119f)

برو هیچ زحمت پاسخگویی به ردیهٔ شنابل و توضیحات من در Weltgesch. 1, 198 و Lit. u. Gesellsch.2, 274f را به خود نداده است (آلتهایم).

Marfat.com

Marfat.com

# بخش اول

# امور مالی

Marfat.com

Marfat.com

# فصل اول

## بودجهٔ دولت

از زمان ترجمهٔ رهگشای نولدکه[1] از طبری[2]، تاریخ و ساختار امپراتوری ساسانی در یک رشته پژوهشهای درخشان تشریح شده است. ابرقدرت بزرگ ایرانی در آستانهٔ غروب عهد باستان جایگاه مستحکمی دارد و در کنار اقوام شمالی، ژرمن‌ها و هون‌ها حریف بزرگ و حتی همسنگ روم متأخر است. با اینهمه، تعجب‌آور خواهد بود اگر از بودجهٔ دولت ساسانی سخن گفته شود. اقامهٔ چنین بودجه‌ای مشروط به آگاهی از نظام مالیاتی، و اصولاً ارقام دخل و خرج، و دسترسی به ارقام بیش و کم بودجه است. از امپراتوری روم در قرون سوم تا پنجم و اوایل دورهٔ بیزانس ارقامی ناچیز در دسترس است. با توجه به وضع مساعدتر مراجع و منابع خبری مربوط به امپراتوری رومی ـ یونانی، دیگر انتظار چندانی از دولت ساسانی، همسایهٔ آنها، نمی‌توان داشت. با اینهمه، اخبار تواریخ عربی و کتب مالیاتی در مورد ارقام دریافتی ساسانیان نسبتاً غنی است. اما این اخبار تاکنون مورد توجه کافی قرار نگرفته است. در این بررسی نشان داده خواهد شد که از آنها بیش از آنچه تا حال به‌نظر می‌آمد می‌توان سود جست.

طبعاً باید محدودیتی قائل شد. بخش اعظم اخبار موجود، متعلق به سدهٔ آخر فرمانروایی ساسانیان است. این گزارشها با اصلاحات مالی خسرو انوشروان (۵۳۱ ـ ۵۷۹) آغاز می‌شود. اما اخبار مربوط به این اصلاحات، شیوهٔ نو را در مقابل کهن، و نتایج اصلاحات را در مقابل آنچه پیشتر مرسوم بود قرار می‌دهد و، به این ترتیب، به ما این امکان را می‌دهد تا تصویری از آنچه قبلاً معمول بود ترسیم کنیم. از آنجا که اصلاحات بلافاصله پس از جلوس خسرو

---

1. Th. Noeldeke
2. Geschichte der Perser und Araber (1879), im folgenden als., Uebers'. angeführi.

Marfat.com

انوشروان (سال ۵۳۱) آغاز می‌شود[۱] این تاریخ نقطهٔ عطفی خواهد بود که دو بخش بزرگ از تاریخ بودجهٔ ساسانی را از هم جدا می‌سازد.

اولین گام در اصلاحات خسرو انوشروان مسّاحی کامل زمین بود. کواذ اول (۴۸۸ــ۵۳۱) آن را آغاز کرد و انوشروان به پایان رسانید. بدین منوال پیش از سلطنت کواذ اول هیچ ممیّزی ارضی و در ارتباط با آن مالیات زمین بارده وجود نداشت. بنابراین، اگر مالیات ارضی (خراج) برای نخستین بار در زمان انوشروان، و براساس ممیزی، گرفته شده، پس بایستی پیشتر غیر از این بوده باشد.[۲] مالیات نه بر مبنای بزرگی و کیفیت زمین بارده زراعی بلکه بر پایهٔ برداشت حقیقی محصول متغیر سال به سال محاسبه می‌شد.

میزان محصول به‌صورت سلم برآورد[۳] و سپس مقدار مالیات آن تعیین می‌گردید. اجباراً در این شیوه ناهنجاریهایی رخ می‌داد، که مورخان به نمونه‌های چندی نیز اشاره کرده‌اند.

نخست می‌بایست محصول دست نخورده باقی بماند تا عاملان مالیاتی آمده و میزان محصول را برآورد کنند.[۴] اگر محصولات رسیده بود خطر پوسیدن در کار بود. همین عامل (ناهنجاری)[۵] موجب شد تا کواذ اقدام به مساحی عمومی اراضی مزروعی کند. این اقدام مستلزم مدت زمانی طولانی بود. از این رو، کواذ دستور داد تا چاره‌ای موقتی به کار بندند تا به این وسیله تا پایان مساحی از هدر رفتن محصولات رسیده جلوگیری کنند. سپس اجازه داده شد غلات و محصولاتی نظایر آن برداشت و به خرمنگاه منتقل شود. حال برآورد محصول می‌بایست در خرمنگاه انجام شود.[۶]

در مورد هنجارهایی که مقاسمه (برآورد) براساس آنها انجام می‌گرفت، خبری ذکر نشده است. شاید دائمی نبوده، یا اگر هم بوده همیشه از آن پیروی نمی‌شده است. لکن موکداً گفته شده که انوشروان آرزومند ایجاد شکلی از مالیات ارضی بود که اشتباه موجود را با جایگزینی باج وضع شدهٔ مالیاتی بهبود بخشد.[۷]

---

۱. طبری، تاریخ ، تاریخ الرسل والملوک، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۷.

۲. در مورد منشأ کلمهٔ خراج: W. B. Henning, Orientalia 4,291; G. R. Driver, Aram. Docum. of The Fifth Cent. B. C. 27; B. Spuler, *Iran in Frühislam*. Zeit 454 Anm. 7 (mit Litaratur).

منابع اصلی: طبری، تاریخ ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۷؛ مسعودی، Prair . مروج الذهب و معادن الجواهر ، ج دوم، ص ۲۰۴، Barb ؛ یعقوبی، تاریخ ، ج یکم، ص ۱۸۶، س ۱۶ به بعد. هوتسما؛ دینوری، کتاب اخبار الطوال ،ج یکم، ص ۷۲، س ۱۹ به بعد؛ گئورگاس؛ نهایة الارب JRAS، ۱۹۰۰، ص ۲۳۱؛ براون؛ جهشیاری ۵، س ۳ به بعد؛ MziK . ۷ (مقایسه کنید با B. Spuler, a. o. 454 Anm.2 )

۳. ابن حوقل ۳۰۳، ۲۲ کرامر؛ همچنین تاریخ بلعمی ، مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, uebers, 241 Anm.2

۴. ابن حوقل در Th. Noeldeke, Uebers, 241 Anm.2 . دینوری، ص ۷۲، س ۱۹.

۵. نک: تبصره‌ای در ابن حوقل، ص ۳۰۳، کرامر.

۶. ابن حوقل، ص ۳۰۴، س ۸، کرامر.

۷. طبری، تاریخ ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۱۲: لیصحّه الخراج علیها.

Marfat.com

همچنین سخنی از چگونگی وصول مالیات به میان نیامده است. آیا این مالیات پول بوده یا جنس، یا هر دو، چیزی نمی‌دانیم.[۱] نحوهٔ عملی که از یک سو در زمان هخامنشیان و از جانب دیگر در دوران متأخر امپراتوری روم مرسوم بود، به ما اجازه می‌دهد تا انگاره‌ای را بیان کنیم.[۲]

مأخذ اصلی اقتصاد هخامنشیان متون میخی مکشوفه در دژ تخت جمشید به زبان نوایلامی است. تفاوت «الواح خزانه»[۳] با «الواح بارو» در این است که در الواح خزانه پرداخت اجرت با جنسِ محض متروک بوده که پرداخت کمابیش کامل با نقره جایگزین آن شده است. از آنجا که مرز زمانی هر دو گروه اسناد بین سالهای ۴۹۲ و ۴۹۴ ق م (قبل از میلاد) قرار دارد، این تحول را با جایگزینی نظام سکه‌ای در زمان داریوش اول مرتبط دانسته‌اند. محاسبه با یک کرشه[۴] که مساوی ده شِکِل[۵] است انجام شده که در عین حال کرشه برابر ۸۳ گرم نقره[۶] است. البته کارمزد فقط با نقره پرداخت نمی‌شد و پرداخت دستمزد با جنس نیز در جوار آن ادامه داشت که برای نمونه یک گوسفند برابر با سه شِکِل و یک خم شراب برابر با یک شکل محاسبه می‌شد. از این امر چنین نتیجه گرفته‌اند که نظام پولی بتدریج جایگزین نظام کالایی شده است. تا سال ۴۸۰ ق م، پرداخت با نقره محاسبه اما با جنس تأدیه می‌شد. از این تاریخ به بعد یک سوم با نقره، از سال ۴۷۰ ق م نیمِ آن و از سال ۴۶۷ ق م حتی دوسوم آن با نقره پرداخت می‌شد.[۷]

بر اینکه کرشه و شِکِل در ابتدا واحد وزن بوده اعتراض کرده‌اند. شِکِل را با سیگلو ـ نقره[۸] برابر نهادن، تمامی مطلبی است که از نظام پولی هخامنشی می‌دانیم. د. شلوم برگر[۹] نشان داده است که سیگلو ـ نقره نخست فقط در غرب کشور، بویژه در آسیای صغیر، ظاهر شده و تازه از سال ۴۲۵ ق م به بعد در بخشهای دیگر امپراتوری ضرب شده است. تا این تاریخ پول نقرهٔ یونانی در آنجا صرفاً واحد پول دوم به شمار می‌رفت. این امر انگاره‌ای را که، با مشاهدهٔ الواح خزانه، پرداخت با نقره را بیانگر نظام سکه‌ای می‌دانست باطل می‌گرداند. افزون بر این، آماری که برای اثبات این فرضیه ارائه شده نادرست است. آنچه مشاهده می‌شود نه جایگزینی تدریجی نظام پولی

---

۱. در مورد شرایط قرن نوزدهم: G. N. Curzon, *Persia and persian Qestion* 2, 470f

۲. در موارد زیرین نک F. Altheim, Gnomon 23, 192f.

3. G. G. Cameron *Persepolis Treasury Tablets*. Chicago 1948 4. Karša 5. Šekel

6. G. G. Cameron, a. O. 37 7. G. G. Cameron, a. O. 3, G. R. Driver, a. O. 38.

8. Silber - Siglos

9. Trésors monétaires d'Afghanistan (Mém. Délég. Archéol. Française en Afghanistan 14) 13f, 15, 16f, 24.

Marfat.com

به جای نظام کالایی بلکه حضور دوگانهٔ پرداخت در کنار هم و در رقابت با هم است.

اسنادی از سالهای آخر پادشاهی خشایارشا و از سال سوم سلطنت اردشیر اول وجود دارد که نشان‌دهندهٔ بازگشت کامل به پرداخت جنسی است. گوسفند و شراب پرداخت می‌شد، اما در چهار مورد منحصراً با یکی از اجناس فوق تأدیه شده است. شیوهٔ به کار رفته در اینجا بایستی دریافت‌کنندگان کارمزد را با مشکلاتی اساسی مواجه کرده باشد. اگر اجرت سه ماه کلاً با شراب پرداخت می‌شد، یا اگر بیش از نهصد کارگر برای ده روز کار بدین‌گونه تسویه می‌شدند، برای دریافت‌کننده چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز اینکه سهم شراب خود را با زیانی بیش از حد به فروش رساند. هر اندازه پرداخت کارمزد با تأنی انجام می‌شد به همان نسبت خسارت وارده بیشتر می‌گردید. این مسئله با انتقال تدریجی اقتصاد کالایی به پولی هیچ ارتباطی ندارد.

در اینجا گزارشی از اوکونومیکوس بِ[1]، ارسطوی ناشناخته، اهمیت می‌یابد.[2] بنابر گزارش وی، *ταγή* اساس اقتصاد شاهی بود. *ταγή* بر مبنای احتیاج تعیین می‌گردید و با جواهر یا جنس تأدیه می‌شد.[3] فلز گرانبها، سکه نشده وارد خزانه می‌شد و ضرب آن تنها به ارادهٔ شاهنشاه بستگی داشت.[4] او مختار بود نسبت ارزش سکه‌های زرین و سیمین را با یکدیگر تعیین کند و با قیمت آنها، به‌سبب برخورداری از ذخایر عظیمی از فلز سکه نشده، به سود خویش سوداگری کند. علاوه بر این، استفاده از اجناس ولوداتی که مازاد بر مصرف دربار، سپاه، و دولتمردان بود، مختص شاه بود.[5]

همچنین مصارف ضروری ـ برای دربار، سپاه، و دولتمردان ـ را می‌شد با نقره یا کالای طبیعی تأدیه کرد. چون ارزش پول زر و سیم در اختیار و به‌دست دولت بود[6]، در نتیجه در استفاده از اجناس اضافی نیز که به خزانه وارد می‌شد[7] باز هم سود کلان نصیب اوکوس[8] شاهی می‌شد. با پرداخت متغیر کارمزدها با کالای طبیعی و نقره، سود جدید و باز هم کلانی عاید دولت می‌شد. دولت روم متأخر (در این مورد خویشاوند دول شرقی) در پرداخت حقوق (سالر[9]) روشی همانند و متغیر از سکه و کالای طبیعی را به کار می‌برد تا از شرایط بازار به نفع خویش بهره‌برداری کند.[10]

---

1. Oikonomikos B

۲. در مورد اهمیت آن نک: M. Rostovtzeff, *Social and Econ. Hist. of The Hellenist.* World 1. 74f.

3. B. A. van Groningen. Aristote, le second livrede l'economie 33. 4. Oik. 2, 1, 3; 4.

5. B. A. van Groningen, a. O. 34f. 6. B. A. van Groningen, a. O. 32.

7. B. A. van Groningen, a. O. 35. 8. oikoos 9. Salaere

10. G. Mickwitz, Geld und Wirtschaft im roem. Reieh 165 f.

Marfat.com

جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست که الواح خزانه، عین همین عملکرد را با کارگران موظف به شایگانی بخوبی نشان می‌دهد. سوداگری مشروح در کتاب دوم اوکونومیکوس با مثالهایی عینی فرا رویمان قرار دارد.

شیوهٔ اقتصادیِ تشکلهای حکومتیِ جایگزینِ هم در ایران به لحاظ تاریخی به‌طوری شگفت‌آور ثابت و بدون تغییر مانده است. پرداخت مزد متغیر کارگزاران را باز هم مشاهده خواهیم کرد و به همان ترتیب با *ταγή*، باج مالیاتی تأدیه شده از یک قطعه زمین زراعی به مثابه هستهٔ اصلاحات مالی انوشروان، برخورد خواهیم کرد. در اینجا نحوهٔ پرداخت مقدار مالیات و استفاده از آن مد نظر است.

کتابهای مالیاتی ابن خرداذبه و قُدامه نشان می‌دهد که حتی تا اوایل دورهٔ عباسیان نیز مالیات ارضی به جنس و پول دریافت می‌گردید. کل رقم بر پایهٔ مقیاسِ معین اما متغیری[1] با پول محاسبه می‌شد. بنابراین، در آن زمان نیز وصول دوگونهٔ مالیاتی موجود، و در نتیجه سوداگری، با هر دو نحوهٔ پرداخت مالیات ادامه داشت. شاید برای عهد ساسانی نیز بتوانیم همین شیوه را محتمل بدانیم. وقتی که هر دو مؤلف برای محصول مالیاتی عهد کواذ اول و خسرو پرویز ارقامی به‌دست می‌دهند که با سکه (درهم مثقال یا درهم ساده) محاسبه می‌شده[2]، این فقط می‌تواند رقم کلی کالای طبیعی و سکهٔ محاسبه شده باشد. احتمال وجود این شیوه در دوران ساسانی پیش از اصلاحات مالی انوشروان نیز زیاد است، زیرا نه فقط مالیاتها بر مبنای یک اصل حقیقی و متغیر محصول وضع می‌شد بلکه وصول و استفاده نیز بر مبنای یک اصل مشابه و همیشه متغیر انجام می‌گرفت: قیمت بازار.

بار دیگر دولت این حق را برای خود قائل می‌شد که به زیان مالیات‌دهندگان و به سود خزانهٔ خویش به سوداگری پردازد. بدین منوال به هنگام عرضهٔ بیش از حد کالای طبیعی، که ناشی از فراوانی محصول یا موجودی بیش از اندازهٔ انبارها و تنزل قیمت بازار بود، پول مطالبه می‌شد، و برعکس به هنگام کمبود محصول و صعود قیمت بازار جنس خواسته می‌شد. اگر در مورد اول پولی کلان در اختیار دستگاه مالیاتی قرار می‌گرفت، این دستگاه می‌توانست قیمت بازار را تنزل دهد، و در مورد دوم نیز، در صورت انباشتگی تودهٔ عظیمی از کالاهای طبیعی، دستگاه مالیاتی مختار بود که بر قیمت بازار بیفزاید. بنابراین، براحتی می‌توان دادو ستدی را که گیرندگان مالیات در چنین نظامی قادر به انجام آن بودند، و مطمئناً نیز به آن دست می‌یازیدند، حدس زد.

---

۱. قدامه، ص ۲۳۹، س ۱۳، دگویه؛ مقایسه کنید با: ترجمهٔ ابن خرداذبه خودش S.8 Anm.8.
۲. ابن خرداذبه، ص ۱۴، س ۱۱؛ قدامه، ص ۲۵۲، س ۱. دگویه.

Marfat.com

این سوداگری بنابر نگرش مالیاتی و پول‌پرستی بایستی بسیار بزرگ بوده باشد.

میزان مالیات ارضی براساس برداشتی از محصول درجه‌بندی شده بود. طبری برای خراج دورهٔ پیش از اصلاح ارضی انوشروان مقیاسهای یک سوم، یک چهارم، یک پنجم، و یک ششم محصول را ذکر می‌کند، و در حقیقت این نسبتها نه در محدودهٔ تک‌تک کوره‌ها بلکه از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر تغییر می‌کرد.[۱] از منطقه‌ها به‌عنوان یک کلیت به نسبت واحدها مالیات‌گیری می‌شد.[۲] در هر منطقه نوعی حد میانگین وجود داشت که قابلیت اجرای عمومی داشت.[۳]

طبری مبنای این درجه‌بندی را آبگیری و آبادانی هر منطقه (علی‌قدر شربها و عمارتها) ذکر می‌کند. از این جمله تنها می‌توان چنین استنباط کرد که به زمینهای مرغوب، میزان مالیات بیشتر و به زمینهای نامرغوب مالیات کمتری تعلق می‌گرفت. نقش اساسی را آبگیری ایفا می‌کند و به همین دلیل است که در همه جا ابتدا به این موضوع اشاره کرده‌اند، و لرد کرزون نیز بدین مسئله توجه داشته است[۴]: «در سرزمینی که همهٔ مایه و عایدی فلاحتی نتیجهٔ آبیاری است، میزان مالیات به‌طور کلی بسته به جنس محصول و مقدار آب است.» بدین‌سان، نحوهٔ مالیات‌گیری بایستی بر مبنای تقسیم عادلانهٔ بار مالیاتی و یک اصل عادلانه اقتصادی پایه‌گذاری شده باشد.

اما هرچه بیشتر از عدالت سخن می‌رود، کمتر به آن به‌عنوان یگانه هنجار تقسیم بار مالیاتی توجه می‌شود، بویژه در شرق نزدیک (خاورمیانه) که میزان آن بسیاراندک است و لُرد کرزون نیز بدان اشاره کرده است: «موقوفات و همچنین املاکی که به رسم تیول تحصیل شده باشد از مالیات معاف است.» در رقابت با یک اصل سراسری متکی به تقسیم عادلانه، خواسته‌های زمینداری ممتاز نمایان می‌شود.

دینوری[۵] در واقع دلیل دیگری را عنوان می‌کند. اما او نیز درجه‌بندی نسبتها را که به نزد وی از یک دوم تا یک دهم مترتب است، می‌شناسد: این درجه‌بندی «بستگی» به «فراوانی و خوبی» دارد که البته یادآور همان استدلال طبری است. اما دینوری در درجهٔ نخست «فاصلهٔ زمینهای مزروعی از شهرها» را ذکر می‌کند و این استدلال، دلیلی نو و در واقع اساسی است. اگر درجه‌بندی نسبتها را منوط به خبر «بستگی به فراوانی و خوبی» بدانیم، در تضاد با استدلال

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰.  ۲. همان.

۳. بسیار آموزنده خواهد بود اگر روش مشابهی از قرن نوزدهم را با آن مقایسه کنیم: G. N. Curzon. a. O. 2,470f

۴. a. O. 2,470 ـ ی. فوک (J. Fück) در نامهٔ مورخهٔ ۱۹۵۳/۱۰/۲۳ یادآور می‌شود: «اهمیت شبکه آبیاری برای دستگاه مالیاتی از نام طسوج، کوچکترین واحد اداری، روشن می‌شود. زیرا این کلمه در اصل یک چهارم، یعنی یک چهارم دانگ معنی می‌دهد و در این رابطه مقدار آبی که برای آبیاری یک حصّه لازم است.»  ۵. دینوری، ص ۷۲، س ۱۹.

Marfat.com

آورده شده قرار می‌گیرد. هر دو دلیل همدیگر را نفی می‌کنند زیرا این فرض غیرمنطقی به‌نظر می‌آید که با دوری از شهرها، آبگیری و آبادانی نقصان یابد. شاید «بستگی به فراوانی و خوبی» در مأخذ دینوری و طبری تفسیر و توضیحی برای «مِنْ غلات» بوده باشد.

بحث در این خصوص همین قدر کافی است: ادعای دینوری مبنی بر اینکه درجه‌بندی «بر مبنای دوری زمینهای زراعی از شهرها» انجام می‌گرفت بتنهایی معتبر باقی می‌ماند. هرچند که این مطلب ظاهراً گفتهٔ طبری را که هر منطقه مشمول مرغوبیتِ عمومی مالیاتی خاصی بود، نفی می‌کند، این تضاد به هنگام بررسی چگونگی شهرسازی ساسانیان باطل می‌شود. البته نشان داده خواهد شد که در احداث شهرهای متعدد نوبنیاد متشبث به آنان (بخش اعظم آنها در تجدید بنا و تغییر نام باقی ماند) به هر شهری احتمالاً کوره‌ای تخصیص یافته است (دلایل با جزئیات بیشتر در سطور بعد ذکر خواهد شد). زان پس گزارش دینوری و طبری با این فرض با هم یکی می‌شوند که این کوره‌های تخصیصی به شهرها هر کدام ملزم به پرداخت بالاترین نسبت مالیاتی به خزانهٔ شاهی بود. کوره‌ها به نسبت دوری از شهرها همیشه مالیات کمتری پرداخت می‌کردند. از چنین تعبیری، تصویرِ نظام دولتی حاصل می‌شود که در آن، زمینهای واقع در اطراف شهرها از نظر مالیاتی بویژه مورد توجه بودند، در حالی‌که مناطق دورتر به نسبت بُعد مسافت به میزانی کمتر مالیات خود را به خزانهٔ شاهی می‌پرداختند.

علّت این درجه‌بندی مالیاتی چه بود؟ در اینجا باید بار دیگر متن جملهٔ پیچیدهٔ طبری تفسیر شود.[1]

نولدکه چنین ترجمه می‌کند: «پیش از فرمانروایی خسرو انوشروان، پادشاهان ایران از هر کوره‌ای[2] به اندازهٔ آبیاری و آبادانی آن سه یک یا چهار یک یا شش یکِ برداشت آن خراج می‌گرفتند و سرگزیت هرکس مالی معیّن بود.»[3] ترجمه با متن چاپ عربی هماهنگی دارد «من کور من کور هم». بنابراین، پادشاهان «از کورهٔ کوره‌های خویش» یک سوم وصول می‌کردند. از طرز قرائت (خوانش) جمله، ساختار جمله‌ای روان حاصل می‌شود به این صورت: «من کور من کورهم» که ماحصل تکرار مسلسل سه‌بارهٔ «من کور» است: کوره‌هایی که کمتر از یک سوم می‌پرداختند. اما برخلاف این، قرائت دست‌نوشتهای p ، t و BM چنین است «من غلات کورهم». در ساختار این جمله باید ناموزونی اندکی را پذیرفت. زیرا اینک تکرار سه‌بارهٔ «از

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۷: دربارهٔ دینوری ص ۷۲، س ۱۹. مقایسه کنید با:
A. Christensen, Le règne du roi Kawadh I. et le communisme mazdakite, Kgl. Danske Vidensk. Selsk., hist. filol. Medd. Ix, 6 (A. Christensen, M. نقل‌قولها منبعد به‌صورت) 43f

۲. دنبفتر «کوره»، به همین‌گونه A. Christensen, M. 43.

3. Uebers. 241

Marfat.com

بعضی کوره‌ها» در قسمت نخست با «از برداشت کوره‌های خویش» مطابقت می‌کند. بی‌شک خوانش دوم درست است و اگرچه روان نیست، به احتمال قریب به یقین می‌توان این نسخهٔ دوم را نسخه نزدیک به اصل تلقی کرد.

نخست مشکل به‌نظر می‌آید که کاتبی «من کور من کورهم» را تغییر داده باشد. معمولاً هر نسّاخی تلاش می‌کند به جای پیچیدگی سبک متن، انشای سلیسی عرضه کند، نه اینکه متن سلیس فراروی‌ش را با واژگان ناهموار ناموزون گرداند. این ناموزونی یعنی «من غلات کورهم» بدون اشکال حاصل شده زیرا یا «من کور» از قسمت پسین به اوّل آورده شده یا، چنانچه نسخهٔ L انجام داده، غلات را حذف و بسادگی «من کورهم» نوشته است. هر دو خوانش تلاشی برای رفع مشکل سبکی است.

نتیجه آنکه «من غلات کورهم»، برخلاف آنچه نولدکه در متن جای داده، ضبط اصلی بوده است. با اینهمه، تنها ملاحظات تصحیح انتقادی نیست که بر له این تعبیر می‌باشد. «از برداشت کوره‌های خویش» تأکیدی است بر آنچه پیشتر بیان شده بود: که خراج بر مبنای ارزیابی محصول به سلم محاسبه می‌شد.[1] این شیوه با آنچه در زمان خسرو انوشروان مرسوم شد مغایرت دارد. زیرا چنانچه مشاهده خواهیم کرد، او سهم معیّنی بر تک‌تک زمینهای مزروعی و درختها مقرّر کرد.

حال، ناموزونی عبارتی که نسّاخ عرب و نولدکه با آن مواجه بوده‌اند روشن می‌شود. با افزودن «من غلات»، بخش نخست در مقابل مابقی جمله اهمیّت پیدا می‌کند. این اهمیّت توسط پسوند سوم شخص جمع تقویت می‌شود. به این ترتیب «من غلات کور هم» به «پادشاهان پارس» مربوط می‌شود. آنها «از محصول کوره‌های خویش برداشت» می‌کردند، در حالی‌که جملهٔ بعدی خود را بدین محدود می‌کند تا هر بار از «بعضی کوره‌ها» سخن گوید. یک سومی که پادشاهان «از کوره‌های خویش» برداشت می‌کردند، جدا از یک چهارم، پنجم یا ششمی است که از «بعضی» کوره‌ها دریافت می‌شد.

بار دیگر باید اضافه کنیم که نیّت مسّاحی کواذ پوشش کاملی برای خراج بود.[2] بنابراین، شیوهٔ پیشین ناقص بوده است. خسرو انوشروان سهمی معیّن و یکسان بر تمامی زمینهای مزروعی، نه همچون گذشته درجه‌بندی شده، قرار داد. بدین‌سان، شاه آن دسته از اراضی را که تا آن زمان به‌طور کامل مالیات پرداخت نمی‌کرد زیر پوشش مالیاتی درآورد. حال، روشن می‌شود چرا از کوره‌هایی که بار مالیاتی سنگینی را تحمل می‌کرد به‌عنوان کوره‌های پادشاهان

---

۱. جهشیاری ۵، ۴ چنین توضیح می‌دهد: علی ثمارهم و غلاتهم.
۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۱۲.

Marfat.com

ایران نام برده می‌شود (من غلات کورهم)، در حالی‌که در کوره‌هایی که مالیات کمتری می‌داد این اصطلاح حذف شده است (من کورهم). کوره‌هایی که کمتر از یک سوم می‌پرداخت، تحت پوشش کامل مالیاتی شاه قرار نداشت.

جای پرسش است که چه کسی بخشی از آن را از چنگ شاه به در می‌آورد و ممانعت می‌کرد تا کل مبلغ (مقدار) برداشت شود. هم بر مبنای اوضاع و احوال و هم نظر به ساختار اجتماعی امپراتوری ساسانی اینها می‌توانند فقط زمینداران محلی بوده باشند. پیشتر دیدیم که کوره‌های دارای بالاترین بار مالیاتی در نزدیکی شهرها، که شهرهای شاهی بود، قرار داشت. بنابراین، املاک زمینداران دورتر از شهر، در حومه شهر قرار داشت. اینها همان کوره‌هایی است که از آنها به‌صورتی نامشخص سخن گفته می‌شود.

چنان مالکیتهایی پس از به قدرت رسیدن ساسانیان جان سالم به در بردند، و ساسانیان نتوانستند آنها را از میان بردارند، و تنها به تنظیم آنها در حکومت جدید اکتفاکردند. در میان سه طبقهٔ درباری که اردشیر اول (۲۲۶ - ۲۴۱) بنیان نهاد، بین مرزبان و سپاهبذ، شاهان ولایات قرار داشتند که در دربار به سر می‌بردند (ملوک‌الکور).[1] اینها مالکان همان ولایاتی بودند که طبری از تابعان مستقیم «شاهان پارس» جدایشان می‌ساخت. در فصل بعد بدین مطلب خواهیم پرداخت. اما در عین حال، امکان دارد در زمان ساسانیان مالکیتهای جدیدی نیز به وجود آمده باشد. مسعودی که نخستین آگاهی را به‌دست می‌دهد، تصویری از آن را نیز ارائه می‌کند.[2]

بهرام دوم (۲۷۶ ــ ۲۹۳) در آغاز پادشاهی به کار ملک نیندیشید و در امور رعیت ننگریست، در نتیجه املاک رو به خرابی نهاد. از طرف دیگر، شاه زمینهایی را از مالکان آنها منتزع کرد و به خاصان و خدمتگزاران خویش به تیول داد. وزیران به رعایت خاصان پادشاه مالیات از ایشان مطالبه نکردند[3] و جز در اموال تیول آبادی باقی نماند. برعکس، دیگر املاک رو به خرابی نهاد و از آبادکنندگان تهی ماند و آنان در املاک افراد صاحب نفوذ اقامت گزیدند.[4] در اینجا چگونگی آگاهی بهرام از این وضع ناهنجار و اصلاح آن برای ما اهمیتی ندارد. اینک زمینهایی از هم تمیز داده می‌شود که زیر بار کامل مالیاتی قرار داشتند و نیز آنها که از خراج معاف بودند، زیرا مالکان امتیازهای خاصی را برای خود فراهم کرده بودند.

پس، براحتی می‌توان دریافت که چرا کوره‌هایی که دور از شهرها بودند، سهم مالیات ارضی کمتری دریافت می‌کردند؛ که این «کمتر» نه به نسبت یک دوم یا یک سوم محصول

---

۱. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۵۳، س ۶. ۲. همان، ص ۱۶۸.
۳. همان، ص ۱۶۹، س ۱. ۴. همان، ص ۱۷۳، س ۵؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 454.

Marfat.com

بلکه از یک چهارم تا یک دهم محصول بود. شکی نیست که کوره‌های همجوار شهرها نه به دلیل شرایط تولید بهتر دارای بار مالیاتی بیشتر بودند و مناطق دورتر، برعکس، به لحاظ مالیاتی رعایت می‌شدند، زیرا رعایت مالیاتی آخرین چیزی بود که دیوانسالاری ساسانی می‌توانست بدان دست یازد. اگر مالیات ارضی تمام و کمال به خزانهٔ شاهی پرداخت نمی‌شد، از آن رو بود که قدرت مالکان در مناطق روستایی همچنان محفوظ مانده بود، و این در حالی بود که مالکان ساکن کوره‌های وابسته به شهرهای نوبنیاد شاهی ملزم به فرمانبرداری از شهر بودند، یا به بیان صریحتر، می‌بایست به دیوانسالاری شاهی گردن می‌نهادند.

خبر دیگری که با این مطلب هماهنگی دارد این است که در ولایات تحت نفوذ زمینداران چنین مقرّر شده بود که اینان مالیات ارضی را به نام شاه جمع کنند و برایش بفرستند. این مسئله از گزارشی از مسعودی استنباط می‌شود که وی در آنجا از زمینهایی (الضیاع) سخن می‌گوید، و بین مالکان و آبادکنندگان آنها تمایز قائل می‌شود (اربابها و عمارّها) یعنی زمینداران و روستاییان. در مورد گروه نخست گفته می‌شود که آنها «خداوندان خراج» (و هم ارباب‌الخراج)[1] هستند.

اینک گزارشی دربارهٔ مالیات‌گیری شهرها: پیوستگی مالیات ارضی و سرانه، چنانچه بر املاک روستایی سنگینی می‌کرد، در شهرها ملاحظه نمی‌شد. یک کارگاه پیشه‌وری، یا یک شرکت تجارتی زیر پوشش مالیاتی قرار نمی‌گرفت. طبیعتاً شهرها بدین علت از مالیات معاف نبودند.[2] اما در مورد جزئیات بهتر است فقط با حدس و گمان سخن بگوییم.

**خلاصه** ــ اقتصاد کشاورزی ساسانی به دو بخش تقسیم می‌شد: در یک طرف مناطقی که زیر حاکمیت مستقیم شاه قرار داشت و در جانب دیگر زمینهایی که متعلق به اشراف زمیندار بود و قدرت مرکزی در آنجا فقط با واسطه عمل می‌کرد. اصلاحات مالی، که با مساحی نواحی آباد زراعی در زمان کواذ اول آغاز شد و در عهد پادشاهی انوشروان به انجام رسید، بر این نیّت بود که مالیات‌گیری مستقیم را که تا حال فقط در کوره‌های وابسته به شهرها ممکن بود، در تمامی نقاط دیگر گسترش دهد. این هدف، به مدد یک سلسله شرایط تاریخی خاص، در زمان انوشروان محقق شد. اما باید در نظر داشت که فقط یک حاکمیت فوق‌العاده نیرومند شاهی می‌توانسته شمار شهرهای نوبنیاد شاهی و کوره‌های تخصیصی به آنها را به نحوی شایان افزایش دهد. زیرا این به معنای آن بود که حال مناطق مشمول این اصلاحات، با تغییر

---

۱. همان، ص ۱۷۲، س ۱۰.

۲. رویدادنامهٔ اربلا از ثروت شهرها در عهد اشکانی سخن می‌گوید و تیسفون را شهری ثروتمند می‌نامد:
E. Sachau, AbhBAW. 1915, 6, 61; 64.

Marfat.com

مالیات‌گیری غیرمستقیم به مستقیم، از مناطق مشمول مالیاتی «ناقص» به مناطق مشمول مالیاتی «کامل» بدل شود. به این ترتیب، تاریخ شهرسازی شاهی گواهی برای پیکار حاکمیت سلطنت بر ضد زمینداران می‌شود.

## ۲

شهرسازیهای شاهی، که به دو صورت نوبنیاد یا تغییر نام بودباشهای از پیش موجود بود، تنها در زمینهای شاهی امکان داشت. این زمینها به ارث یا به قهر به‌دست می‌آمد. ازمیان برداشتن ملوک‌الطوایف، که هدف اردشیر اول بود و با آن حداقل طبق برنامه شاهنشاهی نوین خویش را بنیان نهاد، املاک قهراً متصرفه‌ای را همه جا در اختیار وی قرار داد. این زمینها باعث شد که اراضیِ در تملک مستقیم دودمان کوچک استخر، که در گذشته نیز از آنِ اردشیر بود، گسترش یابد و به وی امکان داد تا در آنجا شهرهایی را به نام خود ایجاد کند یا تغییر نام دهد.

گزارش ارزشمندی که از دوران آغازین اردشیر در کتاب طبری محفوظ است، و احتمالاً به کارنامک اردشیر باز می‌گردد[1]، به اندازهٔ کافی روشنگر چگونگی روش فرمانروای جدید و اقدامات او طی دوران پادشاهی خویش است. طبری چنین گزارش می‌کند[2] که اردشیر نخست به سوی چوپانان در دارابگرد، سپس کونس[3] و لرویر[4] لشکر کشید. او شاهان آنجا، یعنی دودمانهای محلی را از میان برداشت[5] و «شاهانی» از جانب خویش بر آنها گماشت. اینکه آنها همه‌جا عنوان شاهی داشته‌اند، قابل تردید است.[6] آنها می‌توانند عاملان شاه بوده باشند، اما ایجاد استان شاهی را نیز در اندازه‌ای کوچک به‌طور کلی نمی‌توان ردّ کرد.

ایجاد استان شاهی برای نخستین بار پس از فتح کرمان محرز می‌شود.[7] اردشیر شاهِ آنجا را کشت و شهر را تصرف کرد و پسرش اردشیر را به شاهی آنجا گماشت. به این اردشیر در سطور بعد خواهیم پرداخت. شاید در آن زمان شهر ویه اردشیر در نزدیکی کرمان بنیان نهاده شد.[8] اما از جزئیات، کیفیت، و حقوق این شهرسازی سخنی به میان نیامده است. خبر شکست و کشته شدن مهرک شاه[9]، که در کورهٔ آتی اردشیر ـ خوره حکومت می‌کرد، از

---

1. F. Altheim, *Lit. U. Gesellsch.* 2, 10 f.

2. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۵، س ۱۱.

3. Kwnz

4. Lrwyr

5. در این مورد: Th. Noeldeke, Uebers. 6 Anm. 3 - 7

6. Th. Noeldeke, Uebers. 7 Anm.1.

7. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۷، س ۱.

8. Th. Noeldeke, Uebers. 10 Anm.3.

9. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۷، س ۷.

Marfat.com

سنگنبشتهٔ شاپور اول (۲۴۱ ــ ۲۷۲) در کعبهٔ زرتشت، واقع در نقش رستم، *Σαταρσπτ* معلوم می‌شود. در سنگنبشتهٔ مذکور در کنار دیگر دارندگان عنوان شاه (دست‌نشانده)، اردشیرِ یاد شده از کرمان نیز ظاهر می‌شود[1]: *Σαταρσπτ 'Αβρηναχ βασιλεύς*. در نام محل *'Αβρηναχ*، ابرساس نام تختگاه مهرانِ مضبوط در طبری با ضبطهایی مختلف پنهان است. ضبط «اپرنیک» قرائتی احتمالی است[2] که بر «اَبرشهرِ» پیشنهادی برتری دارد.[3] در مورد واژهٔ کاملاً محرز و قرائت نشدهٔ *Σαταρσπτ*، بنابر ارتباط مطلب، چنین حدس زده‌اند که یکی از بستگان خاندان شاهی است. بدین ترتیب، بار دیگر استانی شاهی ایجاد شده بوده است که همانند استان شاهی اردشیر پسر اردشیر در کرمان، تا پادشاهی شاپور اول ادامه داشت.

جزئیات جدیدی در فتح گور، فیروزآباد بعدی، به‌دست می‌آید.[4] در بازسازی شهر یک «برج» (طربال) ایجاد و یک آتشکده بنا نهاده شد. بنابراین، یک دژ نظامی شاهی و در جوارش مکانی برای آیین مورد پرستش خاندان ساسانی (آیین زرتشت)، که از زمانهای بسیار قدیم بدان پیوستگی داشت و نشر آن را بر خود واجب می‌دانست، تأسیس شد. هر دو بنا نشانهٔ متصرفات شاهی است.

شهر سرق[5] در کنار دجلهٔ کوچک (دجیل) پس از فتح به نام سوق‌الاهواز بازسازی شد.[6] پس از کشتن شاه میشان (مسنه) و گرفتن آن ولایت، پایتخت پیشین اسپاسینو خاراکس به نام کرخ میشان بازسازی شد.[7] در سطر شصتم سنگنبشته شاپور اول در کعبهٔ زرتشت، در میان اعضای خاندان شاهی[8] *Δηνάχη βασιλισσα Μησων δαρτι χιρτ Σαπω*، خواهر اردشیر اول، ظاهر می‌شود. به این ترتیب، میشان نیز به استان شاهی تبدیل شده بود.

در سواد و پس از آن در ایجاد «ویه اردشیر»، روبه‌روی تیسفون، گامی فراتر برمی‌داریم. زیرا در اینجا برای نخستین بار اصل استان شاهی کنار گذاشته شد. شهر نوبنیاد، کوره‌ای با پنج رستاکِ (= طسوج) اختصاصی دریافت کرد.[9] در هر رستاک یک کاردار (عامل) شاهی[10]

---

1. Z. 55 2. G. Pugliese Carratelli, La Parola del Passato 5, 237.

۳. در مورد ابرشهر نک:
G. Pugliese Carratelli, ebenda 6, 361.
Honigmann - Maricq, *Recherches sur les Res gestae Divi Saporis* 42 Anm. 2; 99; 106f. 175

4. Th. Noeldeke, Uebers, 11 Anm. 3

مقایسه کنید با: یعقوبی ۱، ص ۱۷۹، س ۱۷؛ ابن‌قتیبه، کتاب المعارف ، ص ۳۲۲، س ۶.

5. Surrak

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۸، س ۱۱. ۷. همان، س ۱۳ ؛ Th. Noeldeke, Uebers. 13 Anm. 5

8. G. Pugliese Carratelli, a. O. 6, 361f.

در مورد *δαστιχιρτ Σαπωρ* دستکرت ساپور نک: Th. Noeldeke, Uebers. 295 Anm. 1 دستکرت نمی‌تواند از دشت میشان، معروف از دورهٔ جوانی مانی (الفهرست ، ص ۳۲۸، س ۵)، جدا شود.

9. Th. Noeldeke, Uebers. 16, Anm. 2.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹ ، س ۸ .

Marfat.com

منصوب شد. ویه اردشیر نخستین شهر شاهی با کورهٔ تخصیصی بود. همچنین گور که در بازسازی به اردشیر خوره تغییر نام یافت، کورهٔ خاص خود را، که باز اردشیر خوره نام داشت، دریافت کرد.[۱]

ایجاد هشت شهر در مجموع به اردشیر منسوب است.[۲] در مورد پسرش شاپور اول باید در درجهٔ نخست از ایجاد گندی شاپور نام برده شود. شهر در اهواز، بین شوش و شوشتر قرار داشت.[۳] برای گندی شاپور، این شهر نوبنیاد، نقشه‌ای ترسیم شد و به فردی، پس از آموزشهای اولیه، مأموریت داده شد تا به حساب مخارج شهر رسیدگی کند.[۴] شاپور اسیران رومی را پس از فتح انطاکیه[۵] در شهر نوبنیاد سکنی داد. آنها می‌بایست نخست سد شوشتر را بسازند.[۶] شهر نوبنیاد[۷] کوره‌ای خاص خود[۸] همانند ویه اردشیر و اردشیر خوره دریافت کرد. ویه شاپور با کورهٔ خاص خود در فارس، نیوشاپور، در سرزمینی نوگشوده قرار داشت.[۹]

اهواز یکی از متصرفات اردشیر اول بود.[۱۰] او قبلاً سوق‌الاهواز را در این سرزمین بنا نهاده بود. همین امر در مورد دومین شهرسازی شاپور اول نیز صدق می‌کند: شاذشاپور در محل سابق دیما.[۱۱] دیما در میشان، که در عین حال جزو متصرفات اردشیر اول بود، قرار داشت و، همچنانکه گفته شد، وی آنجا را به استان شاهی بدل کرده بود. هر دو شهر نوبنیاد در مناطقی قرار داشت که زیر حاکمیت مستقیم شاهی بود. خاندان شاهی بعد از مرگ اردشیر اول، سرزمین شاهی جدیدی را در محدودهٔ ایران تصاحب نکرده بود. شاپور اول می‌بایست به مناطق موجود بسنده کند: برای او فقط این امکان باقی ماند تا با آبرسانی، محصول پارس و خوزستان را افزایش دهد.[۱۲] در مناطقی که زیر حاکمیت غیرمستقیم شاه و، به عبارت دیگر، زیر سلطهٔ مستقیم زمینداران فئودال قرار داشت، هیچ‌گونه اقدامی برای شهرسازی جدید شاهی انجام نگرفت.

هیچ چیز روشنتر از این مطلب، قدرت مالکان ارضی را نشان نمی‌دهد. این مسئله به دلیل

---

1. Th. Noeldeke, Uebers. 17, Anm.1.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۰، س ۸؛ ج یکم، ص ۸۱۷، س ۱۷؛ مقایسه کنید با: مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۵۹، س ۹.
۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۰، س ۸.
۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۰، س ۱۴؛ حمزه اصفهانی، ص ۴۹، س ۸: چون عرصهٔ شطرنج است که در میانهٔ آن هشت راه در هشت راه انداخته‌اند.
۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۶، س ۱۹؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۰، س ۲.
۶. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۷، س ۱۱؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۰، س ۱۳؛ مقایسه کنید با: R. Ghirshman, Syria .27, 219f; Taf.8
۷. نامهای مختلف آن را نولدکه در Anm. 2. و 41 و Uebers مورد مدافه قرار داده است.
۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۱، ص ۵.
۹. حمزه اصفهانی، ص ۴۸، س ۱۴.
۱۰. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۸، س ۹.
۱۱. همان، ص ۸۳۰، س ۱۳.
۱۲. حمزه اصفهانی، ص ۴۸، س ۴.

Marfat.com

ساختار امپراتوری و سازمان ارتش بود. زیرا تا زمانی که شاه برای لشکرکشیهایش به نیروی تیولی یعنی سپاه ارسالی مالکان (وابستگان و زیردستان آنها) وابسته بود، می‌بایست حقوق آنان دست نخورده باقی بماند. گواه این ادعا که ساسانیان تا حد زیادی تابع اوضاع و احوال زمان خود بودند سنگنبشتهٔ شاپور اول در کعبهٔ زرتشت است.

سنگنبشته، نخست[1] از سرزمینهایی که به شاهنشاهی تعلق داشت و سپس از استانهای شاهی نام می‌برد. مقایسهٔ هر دو فهرست با هم از طرفی بیانگر گسترش عظیم کشور، و از جانب دیگر نشان‌دهندهٔ محدودهٔ ناچیزی است که مستقیماً زیر حاکمیت شاهی قرار داشت. اگر نواحی بابل و شوش را، یعنی تیسفون واقع در سواد و اهواز که دل ایرانشهر به حساب می‌آمدند، کنار بگذاریم، تنها دو دسته استان شاهی باقی می‌ماند. یک گروه آنها که در زمان اردشیر اول ایجاد شده بود:[2] Zataropt در اپرنیک یعنی در کورهٔ اردشیرخوره؛ ارتاکسار در مرو که اردشیر تسخیر کرده بود[3]؛ و اردشیر در کرمان و اردشیر سگان شاه ــ که هر دو در سرزمینهای مفتوحهٔ بنیانگذار امپراتوری ایجاد شده بود.[4] در گروه دوم، استانهای شاهی که شاپور اول ایجاد کرده بود ظاهر می‌شود:[5] اردشیر شاه ادیابنه؛ اردشیر شاه ϛηῦ κιϱμανξηνῆς (از این رو از اردشیر شاه کرمان تمیزدادنی است)؛ و سرانجام دینک خواهر اردشیر اول در مقام شاه بانو میشان دستگرت شاپور. بنابراین، دینک از شاپور اول در میشان، سرزمین متصرفهٔ اردشیر اول را، استان شاهیِ که شهر دستگرت شاپور را نیز در بر می‌گرفت، دریافت کرده بود.

ابن خرداذبه[6] فهرستی از شاهان را که اردشیر به آنان عنوان شاهی اعطا کرد به‌دست می‌دهد. اسامی آنان، همسان با نبشتهٔ شاپور اول در کعبهٔ زرتشت، چنین است: میشان شاه، سگستان شاه، مرو شاه، و کرمان شاه. علاوه بر این، از بوذ اردشیران شاه[7] نام برده می‌شود. طبری از شهری بدین نام جزو شهرسازیهای اردشیر اول در نزدیکی موصل[8] نام می‌برد. این شهر در حوالی اربل عتیق[9] قرار داشت و مدلّل می‌گرداند که آدیابن پیشتر توسط اردشیر تسخیر شده بود که بعداً شاپور اول از آن استان شاهی ساخته است.[10]

---

۱. همان، س ۲. ۲. همان، س ۵۵.
۳. طبری تاریخ، ج یکم، ۸۱۹، ۱۳؛ در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 17, Anm. 3
۴. در مورد سجستانی مقایسه کنید با: طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹، س ۱۲. ۵. همان، س ۵۹.
۶. ص ۱۷، س ۴، دگویه. ۷. ابن خرداذبه، ص ۱۷، س ۴، دگویه.
۸. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۰، س ۱۲؛ مقایسه کنید با: دینوری ص ۴۷، س ۱۴ و ص ۴۵، س ۱۲.
9. Th. Noeldeke, Uebers. 20, Anm. 4.
۱۰. امیدواریم در فرصتی دیگر به دیگر اطلاعات این فهرست بپردازیم. فهرست دارای یک هستهٔ اصیل است، اما در شکل فعلی بایستی از زمان خیلی متأخری باشد.

Marfat.com

در کل همین بود. بعد از اردشیر اول هیچ چیز جدیدی بر آن اضافه نشده بود. از جانب دیگر، ذکر اسامی ساسان سورن، پیروز و گووک کارن[1] در میان صاحب‌منصبان ثابت می‌کند که قدرت اشرافِ فئودالِ بزرگِ بازمانده از عهد اشکانی همچنان پابرجا بود. سه خاندان، بتازگی و در زمان اردشیر موقعیّت خویش را به‌دست آورده بودند، اما دو خاندان کارن و سورن این پایگاه را از عهد اشکانیان به ارث برده بودند.

ادامهٔ شهرسازی ساسانیان تا کواذ اول مؤید این تصویر است. آنها همگی در مناطقی که اردشیر اول تسخیر و تصرّف کرده بود، ایجاد شده‌اند. در هیچ کجا گسترش نواحی مستقیماً زیر نظر شاه مشهود نیست.

ایجاد رام ـ هرمزد در نواحی کوره‌ای به همین نام در زمان هرمزد اول (۲۷۲ ــ ۲۷۳) اتفاق می‌افتد و، چنانچه گفته شد، فتوحات اردشیر زیربنایی برای این شهرسازی بوده است. از شهرهای این کوره ارجان، سنبیل (ss'r) و طاشان که مقدمتاً آماج نوسازیهای شاهی نشدند، ذکر می‌شوند.[2] تنها یک بار از رستاک وهشت هرمزد به‌عنوان شهری نوبنیاد سخنی در میان آمده است.[3]

شاپور دوم (۳۰۳ ــ ۳۷۹) پس از لشکرکشیهایش بر تازیان، شماری از اعضای قبایل بدوی را به اجبار در یک محل ساکن کرد. از تغلب در بحرین[4] که باز از فتوحات اردشیر اول بود[5] و بخشهایی از عبدالقیس و تمیم در هَجَر یعنی قسمت جنوبی بحرین[6] و بکر بن وائل در کرمان و بخشی از حنظله در اهواز نام برده می‌شود. تصویر مشابهی را دیگر شهرسازیهای شاه نشان می‌دهد: بزرگ شاپور (عکبرا) و پیروز شاپور (امبار) در سواد[7]؛ ایران شهر شاپور و شوش در اهواز، و شهر دیگری که در باجرما یعنی در آدیابن یا نزدیکی آن[8] قرار داشت. در ایرانشهر شاپور رومیان سکنا داده شدند[9] و پیروز شاپور[10] و شهر واقع در باجرما کوره‌ای خاص خود دریافت کردند. این یکی برخلاف دیگر شهرسازیها ذکر

---

۱. همان، س ۵۷.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۳، س ۱۷؛ مقایسه کنید با: ص ۸۱۸، س ۹. و Th. Noeldeke, Uebers. 13, Anm. 2، 46, Anm. 2؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۱، س ۱۸؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۶۶، س ۵.

۳. حمزه اصفهانی، ص ۵۱، س ۱۳. ۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۹، س ۱۲؛ ص ۸۴۵، س ۱۱.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۰، س ۱۱؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 18, Anm. 2.

6. Th. Noeldeke, Uebers. 260, Anm. 1.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۹، س ۱۶؛ در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 57, Anm. 5

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۰، س ۵. نام این شهر نامطمئن گزارش شده است:
Th. Noeldeke in de Goejes Tabari · Ausgabe 1, 840 adnot. e ـ در مورد «باجرما» مقایسه کنید با:
Th. Noeldeke, Uebers. 35, Anm. 1.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۰، س ۳ (نک: به ذیل این بخش)؛ ص ۸۴۵، س ۱۰.

۱۰. دینوری، ص ۵۱، س ۴.

Marfat.com

می‌شود. تا این زمان در آدیابن، بوذ اردشیران ساخته شده بود و هنوز زمین به اندازهٔ کافی وجود داشت. نیوشاپور و شهر نوبنیاد دیگری[۱] در زمینهای مفتوحهٔ دستکرت ابرشهر[۲] ساخته شد که به‌عنوان نخستین شهر نوبنیاد واقع در آنجا، کوره‌ای خاص خود دریافت کرد.[۳]

در جوار اینها از ایجاد شهرهایی در سند و سیستان در زمان شاپور دوم ذکری به میان آمده است.[۴] نام شهرها قید نشده و می‌توان محتمل دانست که دوامی نداشته‌اند. شهرسازیهای واقع در سیستان در جوار استان شاهی اردشیر سگان شاه قرار دارد که در زمان شاپور اول مشاهده کرده‌ایم. مسئلهٔ جالب توجه شهرهایی در سند بود. اصولاً کسانی پیشاپیش در موجودیت آنها[۵] مبنی بر اینکه ساسانیان بر سند ونواحی مجاور تسلّط داشته‌اند، شک کرده‌اند. اما سنگنبشتهٔ شاپور اول در کعبهٔ زرتشت حاکمیت وی را بر شمال غربی هند بلاتردید می‌کند.[۶] ضمناً سومین شهر بگرام با تزئینات سفالینِ ملهم از هنر ساسانی شاهدی بر این ادعا است.[۷]

در زمان شاپور دوم به تهاجم جدیدی بر ضد کوشان برمی‌خوریم که منجر به سقوط سلسلهٔ سوم کوشان و ادغام آن در حکومت ساسانی شد.[۸] از این رو، نباید شهرسازیهایی در سند در زمان شاپور دوم پیشاپیش انکار شود. ممکن است آنها برای محافظت از سرزمینهای دوردست مرزی و مناطق برون مرزی ایجاد شده باشد.[۹]

با نظایر این مسئله در فصلهای آتی مواجه می‌شویم. اگرچه ایجاد شهری در کرمان[۹] به بهرام چهارم (۳۸۸ ــ ۳۹۹) باز می‌گردد، این امر ادامهٔ شهرسازیهای قدیمی در همان منطقه است. بهرام چهارم باید در این مورد دلیل خاصی داشته باشد زیرا پیش از بر تخت نشستن، استان شاهی کرمان را در اختیار داشت و به همین دلیل کرمان شاه لقب گرفت.[۱۰] اما شهرسازیهای پیروز (۴۵۷ ــ ۴۸۴) در مرزهای شمالی ــ رام پیروز در منطقهٔ ری، روشن پیروز در مرز گرگان و دروازهٔ صول، شهرام پیروز در آذربایجان[۱۱] ــ در مناطق ناآرام

---

۱. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۰، س ۷؛ ص ۸۴۵، س ۱۳؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۸۸، س ۱۰.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹، س ۱۳؛ در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 17, Anm. 2.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۰، س ۷. ۴. همان، ص ۸۴۵، س ۱۳؛ ابن قتیبه، ص ۳۲۴، س ۵.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 67, Anm. 4. 6. Z. 4; 42; R. Ghirshman, Bégram 99.

7. R. Ghirshman, a. O. 100.

8. R. Ghirshman, Les Chionites - Hephthalites 69 f; Begram 170 f.

۹. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۷، س ۵؛ Th. Noeldeke, Uebers. 71, Anm. 3.

۱۰. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۷، س ۳؛ Th. Noeldeke, Uebers. 134, Anm. 4.

۱۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، س ۱۴؛ نک: Eutych. 2, 110, 14f. Pocock.

Marfat.com

مرزی آن زمان (کسان دیگری دو شهر نخستین را در قسمت پایین دجله یا سند قرار می‌دهند[۱]) قرار دارد. به این ترتیب هر دو، همانند شهرسازیهای شاپور دوم در هند، از سیاست دیگری ناشی می‌شود.

پس از آن بار دیگر شهرسازی در بستر معمول خویش جریان می‌یابد. بلاش (۴۸۴ ــ ۴۸۸) شهر بلاش آواذ (ساباط) را در سواد، نزدیکی تیسفون، ایجاد کرد.[۲] کواذ اول[۳] برای هر دو شهر نوبنیاد خویش، ارجان و طوان، ناحیهٔ مرزی بین فارس و اهواز را انتخاب کرد. همان‌طور که ارجان در کورهٔ رام ـ هرمزد قرار داده شد[۴]، شهر کواذ ـ خوره نیز به کورهٔ اردشیر ـ خوره تعلق گرفت.[۵] این تمامی زمینهایی بود که پیشتر اردشیر اول به تملک مستقیم خاندان شاهی آورده بود. فقط یزدگرد دوم (۴۳۸ ــ ۴۸۷) شهرستان را در شمال گرگان در منطقهٔ نوگشودهٔ هونی تشول[۶] ساخت.[۷]

چنین معلوم می‌گردد که شهرسازی ساسانیان تا کواذ اول به همان مناطق متصرفهٔ اردشیر اول از ملوک‌الطوایف محدود بود. شاه فقط در این مناطق قادر مطلق بود و می‌توانست به نام خویش و در زمینهای خود شهرهایی بازسازی یا نوسازی کند. برعکس، او از دست درازی به محدودهٔ زمینداران که تحت حاکمیت غیرمستقیم شاهی بود، اجتناب می‌کرد. فقط مناطق مرزی در دورترین بخشهای جنوب شرقی و شمال غربی از این امر مستثنی است. از این رو، زمین مورد نظر برای این شهرسازیها ممکن است در مناطق پرکشمکش و نوگشوده قرار داشته و بدین طریق به تملک شاهان درآمده باشد.

محدودیت حاکمیت مستقیم شاهی بر آنچه بنیانگذار حکومت در اختیارش قرار داده بود، می‌بایست در شهرسازی به عواقب زیانباری منجر شده باشد. فضای موجود تنگتر شد و شهرسازیها نشان‌دهندهٔ این امر است. در شیوهٔ سنتی شهرسازی به هر شهری کورهٔ ویژه‌ای تعلق می‌گرفت. اردشیر اول این فرایند را شروع کرد و شاپور اول آن را ادامه داد. با اینهمه، از این زمان به بعد معلوم می‌شود که زمینِ در دسترس محدود شده است. در میان شهرسازیهای بیشمار شاپور دوم تنها دو شهر دارای کورهٔ اختصاصی است و پس از آن زمان حتی در یک مورد نیز این امر مشاهده نمی‌شود. برعکس خبری مبنی بر اینکه کواذ نه تنها شهرها بلکه

---

۱. Th. Noeldeke, Uebers. 123, Anm. 2، مقایسه کنید با: حمزه اصفهانی، ص ۵۵، س ۱۲.
۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۳، س ۷.
۳. همان، ص ۸۸۵، س ۱۲؛ حمزه اصفهانی، ص ۵۶، س ۱۰.
۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۸، س ۹.
۵. همان، ص ۸۸۵، س ۳.
6. Tšol
7. G. Hoffmann, *Auszuege a. d. Akten pers. Maertyrer* 50; A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* 287.

Marfat.com

دهکده‌هایی نیز بنا نهاده است[۱] نشان می‌دهد تا چه حد متواضع شده بودند.

از شهرسازیهای شاهی همان چیزی تأیید می‌شود که قبلاً در مالیات ارضی ثابت شد. فقط سرزمینهای متصرفهٔ اردشیر اول در محدودهٔ ایران تحت نظارت مستقیم حاکمیت شاهی قرار داشت. شاه فقط در آنجا مقدار کامل مالیات ارضی را دریافت می‌کرد و تنها در آنجا می‌توانست شهرهایی را بسازد. اما مناطق مرزی نوگشوده استثنا است و شهرسازی در این مناطق ممکن بود و، چنانچه در یک مورد موکداً قید می‌شود، مالیات ارضی مستقیماً به شاه پرداخت می‌شد.[۲]

استانهای شاهی نیز همین تصویر را تأیید می‌کند. اما اینها نیز به همان مناطقی محدود بود که اردشیر اول به‌دست آورده بود. تنها در خاور، سرزمینهای کوشان بدان اضافه شده بود و از این رو سلسلهٔ ساسانی کوشان شاه را در آنجا ایجاد کردند. وگرنه همه چیز بر منوال سابق بود. بهرام سوم پیش از جلوس بر تخت سگان شاه[۳] و بهرام چهارم کرمان شاه[۴] بودند. بدین ترتیب کرمان و سیستان به‌عنوان استانهای شاهی همچنان پابرجا بودند.[۵]

## ۳

دوران پادشاهی بهرام گور (۴۲۰ ــ ۴۳۸) نشان‌دهندهٔ اهمیت‌بیش از حد مالکان اشرافی در کشور ساسانی است.

پس از مرگ یزدگرد اول (۳۹۹ ــ ۴۲۰)، «بزهکار»، بزرگان کشور با توافق یکدیگر تصمیم گرفتند هیچ‌یک از اعضای خاندان وی را به پادشاهی برنگزینند.[۶] آنها فردی از خاندان جنبی ساسانی را به شاهی نشاندند[۷] و پس از مداخلهٔ منذر از حیره بود که بهرام به حق خود دست یافت. با وجود این، بهرام به هنگام جلوس می‌بایست به بزرگان قول می‌داد تا آنچه را پدرش «به تباهی کشیده یا شکسته بود، اصلاح و ترمیم» کند. طبری چنین گزارش می‌کند[۸]، اما متن دیگری، آنچه را بزرگان آرزومند بودند، واقع‌گرایانه‌تر بیان می‌کند. بر مبنای این خبر، در کنار دیگر مسائل، که باید توضیح

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۵ ، س ۴؛ ایجاد ارجان: ابن قتیبه، ص ۳۲۷، س ۱؛ در این مورد نک: J. Walker, BMC., *Arab - Sassanian Coins* CXIIIf

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۸ ، س ۱۲.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۵ ، س ۶؛ در این مورد نک: Noeldeke in der Adnotatio und Uebers 49, Anm. 2 ؛ حمزه اصفهانی، ص ۵۰، س ۱۶.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۷ ، س ۳.

۵. طبرستان تازه در زمان کواذ استان شاهی شد. شاپور اول و دوم بنابر خبر رویداد نامهٔ اربلا (E. Sachau, Abh BAW. 1915, 6, 35; 64; 73) ، اردشیر بر مبنای خبر طبری (طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹ ، س ۱۳؛ Th. Noeldeke, 17 Uebers.) با دیلن‌ها، گیل‌ها، و گرگان جنگیده بود.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۵۸ ، س ۳؛ دینوری، ص ۵۷، س ۲.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۵۸ ، س ۹؛ دینوری، ص ۵۷، س ۷.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۰ ، س ۱۳.

Marfat.com

داده شود، تقلیل مالیات ارضی به کرسی نشانده شد.[۱]

چنان تقاضایی از زبان اشراف زمیندار امکان نداشت تسهیلاتی برای روستاییان در برداشته باشد. آنها از چنان تقلیلی چیزی عایدشان نمی‌شد، اما تعهدات بهرام بخوبی نشان می‌دهد که سهم پرداختی مالیات ارضی زمینداران می‌بایست تقلیل یابد. این مطلب در جای دیگری دقیقتر بیان می‌شود. در این خبر از بخشایش پرداختی عقب‌افتادهٔ مالیات ارضی به مقدار ۷۰ یا ۷۴[۲] میلیون درهم و از تقلیل مالیات ارضی به یک سوم در سال اول سلطنت بهرام سخن می‌رود.[۳] بنابراین، اشراف زمیندار از آشفتگی اوضاع بعد از مرگ یزدگرد اول استفاده کرده‌اند تا بسادگی سهم پرداختی مالیات ارضی خود را به خزانهٔ شاهی متوقف کنند. بهرام که برخلاف میل آنان به سلطنت رسید[۴]، در حقیقت می‌بایست رضایت آنان را بخرد. زمینداران بار دیگر خواسته‌های خاص خود را با استفاده از شرایط موجود به کرسی نشانده بودند.

مسئول مالیات در زمان بهرام گور یکی از اعضای طبقهٔ زمینداران بود: ماه گشنسپ. عنوان وی واستریوشان سالار[۵] بود و در عین حال سوای مالیات ارضی، کل دستگاه زمینداری اربابی و روستایی تحت نظارت وی قرار داشت. پدرش، مهر نرسی، خود را از تبار اشکانیان و، از این فراتر، از هخامنشیان و ویشتاسپ می‌دانست.[۶] مهر نرسی برای خود و سه پسرش چهار دهکده با آتشکده‌ای در هر کدام ساخته بود.[۷] در همان منطقه سه باغ بزرگ قرار داشت که باز او بنا نهاده بود. طبری از عدد دوازده هزار برای هر یک از درختان نخل، زیتون و سرو در هر باغ خبر می‌دهد.[۸] این مرد به خاندانی تعلق داشت که ساسانیان به هنگام تصاحب قدرت (اشاره به اشکانیان، به‌عنوان تبار وی، نشان‌دهندهٔ این امر است) با آن درگیر شده، اما نتوانسته بودند ایشان را از میان بردارند. این موقعیت به مهر نرسی امکان داد تا یکی از پسرانش را در رأس دیوان خراج در مقامی تعیین‌کننده بگمارد.

با اینهمه، اهمیت این مقام نواشغالی بدینجا ختم نمی‌شد. ماه گشنسپ درصدد بود تا به بخشایش مالیاتهای عقب‌افتاده و کاهش مالیاتی یکباره بسنده نکند؛ و بهرام پس از پیروزی بر

---

1. Th. Noeldeke, Uebers. 94, Anm. 2.
2. Th. Noeldeke, Uebers. 105, Anm. 4.
۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۶، س ۱۱؛ در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 105, Anm. 5
4. Th. Noeldeke, Uebers. 98, Anm.1.
۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۹، س ۱۹؛ (g) Th. Noeldeke in der Adnotatio seiner Ausgabe 869, 10 و Uebers, 110, Anm. 4. این که واستریوشان سالار با کاتب‌الخراج (دینوری، ص ۵۷، س ۶) یکی بود (E. Stein, Byzant. neugriech. Jahrb. 1, 56) خبرقابل اثبات است.
۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۸، س ۱۱؛ (g) Th. Noeldeke, Uebers. 109, Anm.1.
۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۰، س ۶.
۸. همان، س ۱۰.

Marfat.com

هپتالیان، چاره‌ای جز این ندید که مالیات ارضی را بار دیگر به مدت سه سال تمام ببخشد.[۱]

پادشاهی که چنان زیانهایی را در مهمترین منابع درآمدش متحمل می‌شد، می‌بایست در فکر جبران آن به نحوی از انحا باشد. آنچه را بودجهٔ منظم تأمین نمی‌کرد، شاید به طرق غیرعادی می‌شد جبران کرد؛ و چاره‌ای که سرانجام روی نمایاند بروز جنگ بود. غنایم می‌توانست نقصان بودجه را پر کند، اما در اینجا نیز مالکان زمیندار نفوذ کرده بودند.

در زمان بهرام، در کنار واستریوشان سالار، رئیس کشاورزان، رتیشتاران سالار، رئیس جنگیان نیز به چشم می‌خورد.[۲] در این عناوین، نامهای طبقات کهن که در اوستا مشاهده می‌شود، محفوظ مانده است. تنها اینکه واشتریه[۳] از گاودار به کشاورز، و رتو ـ شته[۴] از گردون سوار جنگی به اسوار تغییر یافته بود.[۵] رتیشتاران سالار بالاتر از سپاهبذ و تنها از ارگبذ فروتر بود، زیرا این عنوان فقط از آنِ خاندان شاهی بود.[۶]

اگر مقام واستریوشان سالار به پسر دوم مهرنرسی واگذار شده بود، مقام رتیشتاران سالار به پسر سوم وی رسید؛ و فراتر از اینها، پسر اول وی مقام هیربذان هیربذ راکه در دین زرتشتی پایه‌ای همانند موبذان بود، در دست داشت.[۷] حتی دیگر مقامهای مهم اداری کشور از جانب اشراف زمیندار اشغال شده بود.

سه پایگاهی که در اختیار اشراف زمیندار بود سبب شد تا اشراف به هنگام جلوس بهرام بر تخت تنها به کاهش مالیات ارضی رضا ندهند، بلکه شاه جدید افزون بر اینها می‌بایست تعهد می‌کرد که بیش از پدر مطیع میل روحانیون باشد و همچنین مقرری (بیستگانی) سپاهیان را افزایش دهد.[۸] اگر ساختار اجتماعی روحانیت و سپاه را در نظر بگیریم، این خواسته‌ها بهتر مفهوم می‌شود. مقامات عالی رتبهٔ روحانیت بدون استثنا در اختیار اشراف بود، اما هستهٔ اصلی سپاه، اسواران، نیز از همان طبقه تغذیه می‌شد.[۹] از آزار مسیحیان و دیگر اقداماتی که

---

۱. همان، ص ۸۶۶، س ۳.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۹، س ۱۱؛ Th. Noeldeke in der Adnotat. z. St. (i); Uebers. 110, Anm, 4

3. Vaštriya 4. ravoi - šta

5. Th. Noeldeke, Uebers. 110, Anm. 4. ; Bezzenb. Beitr. 4. 38 Anm. 1 ; 67

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۹، س ۱۲؛ Th. Noeldeke, Uebers. 111 Anm. 2; کریستنسن به گونه‌ای دیگر اما نه قانع‌کننده A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* 131 f.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۹، س ۶؛ Th. Noeldeke, Uebers. 110 Anm. 2؛ A. Christensen, a. O. 119f؛ 518f . آدمی مایل است بداند چه رابطه‌ای میان این سه مقام ـ دبیر لشکر، دبیر خراج و دبیر صدقات کشور ـ که دینوری در صص ۵۷ و ۵ ذکر می‌کند، بوده است.

8. Th. Noeldeke, Uebers. 98 Anm. 1. ; 94 Anm. 2.

9. A. Christensen. a. O. 207f.

مسعودی در کتاب اخبار الزمان خود، از تبار نابهٔ اصحاب خیل‌الملک خبر داده بود. (مسعودی، مروج‌الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۲۳۹، س ۱۰).

132916

Marfat.com

بهرام در پی انجام تعهدات دینی خود بدان دست یازید[1]، در اینجا می‌توان چشم پوشید، اما منظور از پرداخت مقرری (بیستگانی) چیست؟

مقرری (بیستگانی) در ارتش ساسانی در آغاز، همچون دوران اشکانی، به میزانی اندک پرداخت می‌شد.[2] وابستگان، یعنی تودهٔ زیر سلاح، ملزم به پیروی از اوامر سروران اشرافی خود بودند و نجبا برای کسب افتخار زمانی که شاه آنان را فرا می‌خواند، روانهٔ میدان رزم می‌شدند. غنایم تنها عایدیی بود که بدان امیدوار بودند. معلوم نیست که آیا شاه موظف بوده تا بخش معینی از غنایم را به اشراف خویش واگذارد یا نه؟ به هر حال، از او چنین انتظاری را داشتند و از آنجا که صرفه‌جویی تا حد زیادی از آمادگی سپاه می‌کاست، به گشاده‌دستی می‌پرداختند. به هر حال، پس از پایان لشکرکشی اگر بخت دستیابی به غنایم از دست می‌رفت، شرایط بس ناگواری پیش می‌آمد که سپاه از هم می‌پاشید و سپاهیان به مناطق خود باز می‌گشتند.[3]

در حال حاضر آگاهی از زمان شروع پرداخت مقرری به سپاهیان (بیستگانی) مورد توجه ما نیست. به هر حال، این کار از یک زمانی، و در واقع پیش از جلوس بهرام آغاز شده است.[4] امید به سهمی از غنایم تا زمانی می‌توانست کارساز باشد که پیروزیهای جنگی حتمی می‌بود یا چنین به‌نظر می‌آمد. اما به همان اندازه که از شانس پیروزی کاسته می‌شد، نه تنها جنگهای تهاجمی که جنگهای تدافعی نیز الزامی گردید و در مرزها بناگزیر به نگهداری نیروهایی دائمی همت گماردند، و پرداخت پیشاپیش مقرری (بیستگانی) جایگزین مطمئنی برای سهم محتمل و حاصل از غنایم شد. در نتیجه، دریافت مرتب حقوق (بیستگانی)، که پرداخت آن را شاه تضمین می‌کرد، جایگزین خیالبافی نظامی گردید.

تا چه اندازه شیوهٔ تعهدات مالی که اشراف ارضی به شاه تحمیل کرده بودند مؤثر بود، پس از پیروزی بهرام بر هپتالیان آشکار می‌شود. پیشتر یادآور شدیم که شاه به دلیل موفقیت و کسب غنایم هنگفت، پرداخت مالیات ارضی را به مدت سه سال به اشراف بخشید. اما آتشکده نیز فراموش نشد. افسر، دیهیم، شمشیر و دیگر زیورآلات خاقان وقف آتشکدهٔ شیز شد.[5]

---

1. Th. Noeldeke, Uebers. 98 Anm. 1.
2. Joh. Lyd., de magistr. 3. 34 Bonn.; Th. Noeldeke, Uebers. 442.
3. Herodian. 6, 6. 5

در مخالفت با لشکرکشیهای زمستانی: Agathias 4, 16 p. 238, 3 f. Nieb .

۴. گزارش مسعودی (مروج‌الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۱۶۹، س ۱۴ ص ۱۷۴، س ۳) پرداخت بیستگانی در زمان بهرام دوم را پیش بایسته می‌گذارد. بر مبنای جهشیاری ۲، ۱۴. لهراسب برای اولین بار از عمارهٔ زراعت و جبایهٔ خراج برای ارزاق جیش استفاده کرده است.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۴، س ۱۱۴ ص ۸۶۶، س ۱۱ با جزئیات بیشتری Eutych. 2, 85, 12f. Pocock

Marfat.com

حتی خاتون، همسر خاقان، نیز به‌دست فاتحان افتاد و از آن به بعد موظف بـه خـدمت در آتشکده شد.[۱] افزون بر این، بهرام «مال بسیار» میان فقیران و مستمندان پخش کرد و بیست میلیون درهم به بزرگ‌زادگان و اشراف داد.[۲] گفتهٔ نامشخص طبری نباید باعث گمراهی شود زیرا سهم اصلی را نه فقیران بلکه اشراف صاحب شدند. افزایش اجرت سپاهیان جزو مواردی بود که اشراف زمیندار به هنگام جلوس بهرام با وی شرط کرده بودند. شاه از بودجهٔ رسمی نتوانسته بود آن را تأمین کند: سرانجام لشکرکشی موفقیت‌آمیز، امکان تحقق تـعهد وی را ممکن ساخت.

هنوز دو منبع درآمد برای شاه باقی‌مانده بود که هر دو تنگاتنگ با جنگ مرتبط بـود: نخست، فروش اسیران جنگی و دیگر، دریافتی مرتب سالیانه‌ای که در پیمانهای صلح، گاه به روم یا بیزانس تحمیل می‌شد. اینها نیز بخش مهمی از منابع درآمد بودجهٔ شاهی را تشکیل می‌داد.

نخست به اسیران می‌پردازیم. «از زمانهای بسیار کهن فقط سه دیوان اداری در آسیا وجود داشت»، کارل مارکس می‌نویسد[۳]: «دیوان خراج برای تاراج اهـالی داخـل کشـور، دیـوان جنگ برای غارت خارج از کشور و سرانجام دیوانی برای کارهای دولتی». بعداً اسیران در دیوان آخری مورد استفاده قرار گرفتند. در ویه شاپور[۴]، همچنین در خوزستان، سوزیانای کهن، ابنیه‌ای مشاهده می‌شود که اسیران رومی در زمان شاپور اول در مـنطقه‌ای پـهناور برپای داشته‌اند. حاصل تلاش آنها سه پُل است که، در عین حال، آبگیرهای مستحکمی به شمار می‌آید. اولی در شوشتر روی کارون قرار دارد که امروزه به حالت مخروبه افتاده لکن هنوز هم نام پل قیصر را داراست. دومی در دزفول روی آب دز بسته شده که چندین بـار مرمّت شده اما هنوز وظیفهٔ خود را انجام می‌دهد. سومی روی کرخه و در فاصلهٔ هشت الی ده کیلومتری ایوان کرخهٔ امروزی قرار دارد.[۵] حتی در ویه شاپور نیز کاوشهای باستان‌شناسان، نشانه‌هایی از فعالیت اسیران رومی را نمایان می‌کند. حتی در خود پارس یک کانون زندهٔ فرهنگ هلنیستی[۶] که مطمئناً به زمان اشکانی یا سلوکی باز نمی‌گردد، به چشم می‌خورد. در بنای یادمان شاپور اول فعالیت اسیران رومی به‌طور مسلم ثابت شده است[۷] همه چیز حاکی

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۶، س ۳. ۲. همان، س ۴.

3. *The British Rule in India* = *Marx* - Engels, Ausgewählte Schriften 1, 321 f.

4. R. Ghirshman, Rev. des arts Asiat. 12, 18f.

۵. توسط نامهٔ گیرشمن.

6. R. Ghirshman, a. O. 12, 13; *L'Iran dès origines á L´islam* 287f.

7. Salles - Ghirshman, *Rev, des arts Asiat*. 10. 122.

Marfat.com

از این است که در ویه شاپور، پیکرتراشان و سنگتراشانی کار کرده‌اند که سوریایی بوده‌اند.[۱]

حتی طبری نیز[۲] از اسیران و فعالیت آنان یاد می‌کند. اسیران، بویژه آنها که از انطاکیه آورده شده بودند، سرانجام در گندی شاپور[۳] سکنا داده شدند. آنها به‌سبب مهارت فنّیشان ارج نهاده می‌شدند و سکنای پزشکان هندی نیز در همین شهر اشاره به همین مطلب دارد.[۴] کوشیده‌اند تا شهر برای تازه‌واردان راحت باشد: آگاهانه «بهتر از انطاکیه» نامیده شد که، در عین حال، مزین به نام شاپور گردید.[۵] شهر در واقع از هیچ بنا شد، زیرا نقشهٔ شهر تازه می‌بایست مساحی و رسم شود.[۶] بی‌شک اسیران در حکم افزارمند، من‌بعد به حساب شاهی کار می‌کردند: خبر گماردن مهندسی در آنجا مؤکداً ذکر شده است.[۷]

ایجاد ایرانشهر شاپور[۸] نشان‌دهندهٔ آن است که شهرسازی ساسانی با آنچه منوط به گذشته بود تفاوت داشت. نبشته‌های شوش هلنیستی (سلوکیه در اولایوس[۹]) خبر از بزرگواریهای اردوان سوم در حق شهر و نهادهای یونانی آن دارد.[۱۰] اما شاپور دوم، برخلاف او، فرمان داد تا همین شوش را بعد از سرکشی زیر پای سیصد فیل منهدم و سکنهٔ آن را قتل عام کنند.[۱۱] کاوشها نشان می‌دهد[۱۲] که شهر جدیدی جایگزین شهر ویران شد. شهر به‌عنوان مخلوق ارادهٔ شاهی ابعادی غول‌آسا به خود گرفت. درازای شهر به بیست کیلومتر می‌رسید و تنها کاخ شاهی یک کیلومتر مربع را در برمی‌گرفت. بناها، سبک هماهنگی داشت. سنگنگاره که در ویه شاپورِ ساختهٔ شاپور اول هنوز رایج بود، به کنار نهاده شد و نقاشی همه‌جا جایگزین آن شد. اهالی آن اسیرانی بودند که از ولایات ویران‌شدهٔ رومی آورده شده بودند.[۱۳]

ایوان کرخه، چنانچه امروزه خرابه‌های شهر جدید نام دارد، برای مقاصد مختلفی در نظر

---

۱. در مورد نک نک R. Ghirshman, *Saeculum* 4, 118 ؛ Altheim - Stiehl, *Asien und Rom* 46

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۶ ، س ۲۰؛ مقایسه کنید با: یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۰، س ۲.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۱ ، س ۵. ۴. همان، ص ۸۴۵، س ۱۴. ۵. همان، ص ۸۳۱ ، س ۵.

۶. همان، س ۱. ۷. همان، س ۴. ۸. همان، ص ۸۴۵ ، س ۱۹؛ نک: ذیل این بخش.

9. Eulaios

10. F. Cumont, C. - R. de l'acad. des inscr. 1932, 238f.; SEG. 7, 1; C. B. Welles, *Royal Corresp, in the Hellenist.* Period 299f. Nr. 75; A. Heuß, Klio Beih. 39, 134 Anm. 2; J.Wackernagel, Glotta 7, 238 Anm.; Sprachl. Unters. zu Homer 78 Anm.; Philol. 1934, 188f.; allgemein: M. Rostovtzeff, Yale Class. Stud.5, 159f; 164f. 11. Th. Noeldeke, Uebers. 58, Anm. 1.

12. R. Ghirshman, Amer.J Arch. 1951, 96; Cinq campagnes de fouilles à Suse (Mission de Suse, Rapp, prélimin, 1).

۱۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۵ ، س ۱۰.

Marfat.com

گرفته شده بود. در آنجا مرکزی برای کارگاههای شاهی، که نخ ریسیده و می‌بافتند[۱] و نیز کتان و فرش تولید می‌کردند[۲]، ساخته شد که بیشتر سوریاییان بویژه حریربافها را به خود جلب می‌کرد. شبکهٔ پیشرفتهٔ آبیاری اطراف شهر، که هنوز در حوالی قابل رؤیت است، نشان می‌دهد که روستاییان را به شهر منتقل کرده بودند. راهی که تیسفون و فارس را به هم مرتبط می‌کرد، اهمیت اداری محل را تضمین می‌کرد و تأسیسات نظامی نیز مهیا بود. ایوان کرخه، واقع در غرب کرخهٔ امروزی، به دشتها و باتلاقهای جنوب عراق منتهی می‌شد. در آنجا، بیشتر تازیان به سر می‌بردند و شهر به‌عنوان پایگاهی عملیاتی برای سرکوبی این قبایل ناآرام نیز انجام وظیفه می‌کرد. بیقین، شاپو دوم با اعراب سر جنگ داشت. از این رو، یک چهارم کل محوطهٔ شهر برای پذیرش پادگان شاهی آماده شده بود. سپاهیان شاهی در سربازخانه‌هایی بزرگ، مجهز به اصطبل اسبان زندگی می‌کردند. باروی شهر با برجهای مدوّری که از دیوار کاملاً برآمده بود و مهاجمان را در میان می‌گرفت، تقویت می‌شد. دو راهروی دفاعی رویهم قرار گرفته با مزغلهایی در دیوارها و برجها این امکان را فراهم می‌کرد تا مهاجمان را زیر باران مرگبار تیر قرار دهند.[۳]

شهر تمامی خواسته‌هایی را که آدمی می‌توانست تصور کند برآورده می‌کرد. با اینهمه، شهر بزودی حتی پیش از پایان فرمانروایی ساسانیان، بار دیگر متروک شد. پیشتر معلوم شد که شهرسازی شاهی بعد از شاپور دوم با بحران مواجه شد از آنجا که در داخل کشور، دیگر زمینِ کافی در دسترس نبود، شهرهایی با کورهٔ تخصیصی روز به‌روز نادرتر شد. شایان توجه است که در جنگ بهرام گور بر ضد هپتالیان اگر مغلوبان زنده به‌دست فاتحان می‌افتادند همگی قتل عام می‌شدند[۴] و تنها زنان و کودکان را به اسارت می‌گرفتند.[۵] بنابراین، در آن زمان تمایلی به سکنای مغلوبان و اسیران نداشتند. همچنین، در این مسئله شرایط دگرگون شده بازتاب می‌یابد.

با کاهش ارقام مالیات ارضی و استفاده از غنایم برای پرداخت مقرری (بیستگانی) و پاداش اسواران، و نیز مواجههٔ شهرسازی با مشکلاتی چند، بر اهمیت آخرین سرچشمهٔ پولی که برای بودجهٔ شاهی باقی مانده بود افزوده شد، که این محل درآمد از دریافتیهایی بود که از

---

۱. جزئیات را مسعودی (مروج‌الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۱۸۶، س ۲) گزارش می‌کند. بافندگان حقیر شمرده می‌شدند: a. O. 153, 10f.

۲. مقدسی، ص ۱۲۱، س ۱۵ ,26 G. Hoffmann, *Auszuege aus den Akten persischer Maertyrer* (همراه با نادرستیهایی) Anm. 206; Strabon p. 739; Arrian., Anab., 6, 29; E. Herzfeld, D. Malereien von Samarra 69.

۳. توضیحات متکی به اطلاعات کتبی گیرشمن می‌باشد؛ مقایسه کنید با: Saeculum 4, 118; AmJ Arch. 1952, 49

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۴، س ۹.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۴، س ۱۳.

Marfat.com

پیمانهای صلح تأمین می‌شد. کار بدانجا کشید که بودجهٔ شاهی وابسته به کمکهای مالی (پرداختیهای فوق‌العاده) روم گردید. این دریافتیها بسیار مهم بود زیرا نه تنها اسواران اجرت می‌خواستند بلکه دیگر نیروها و پادگانها نیز می‌بایست تقویت می‌شدند.

این مشکل بلافاصله خود را نمایان ساخت: در ایوان کرخه یک نیروی بزرگ شاهی قرار داشت. آیا می‌توان تصور کرد که شاپور دوم و جانشینانش هیچ اجرتی به آنان نمی‌پرداخته‌اند؟ همین شاپور در دژ مرزی نصیبین، تخلیه شده از جانب رومیان، نیرویی مرکب از ۱۲۰۰ نفر مردان قابل اعتماد از پارس را سکنا داد.[۱] هزار مرد در زمان کواذ اول به آمذ آمدند.[۲] برای چنان دژ مرزیی حتی در زمان صلح نیز به تدارکات نیاز بود، و ساکنان شهر می‌بایست سرباز در اختیار لشکر شاهی می‌گذاردند، تا حداقل به هنگام دفاع از شهر خود دستی بر آتش داشته باشند.[۳] حتی اینجا نیز بر این گمانیم که بدون پرداخت مقرری (بیستگانی) پایان خوشی در میان نبود.

از دروازهٔ خزر در داریال[۴] که سرزمینهای واقع در جنوب قفقاز را در مقابل یورش آلان‌ها حفاظت می‌کرد، اطلاع دقیقی داریم. رومیان، شاید از پیمان صلح مورخهٔ سال ۳۶۳، تعهد کرده بودند تا برای نگهداری مواضع دفاعی و پادگانهای آنجا مبالغی را به ساسانیان بپردازند. در زمان بهرام گور، در سال ۴۲۲، این تعهد را تجدید کردند.[۵] این، مهر نرسی، رهبر اشراف زمیندار بود که پیمان به سر آمدهٔ با روم را تجدید کرد.[۶] در اینجا نیز منافع پایگاه او نقش خود را بازی می‌کند، زیرا پرداختیهای روم برای مواجب کل سپاه، و نه منحصراً برای پادگانهای دروازهٔ خزر، به کار گرفته شد. افزایش اجرت سپاهیان را اشراف، به هنگام جلوس بهرام خواستار شده و حرف خود را به کرسی نشانده بودند. کاردار[۷]، پسر مهر نرسی، در مقام رتیشتاران سالار بر اجرای آن نظارت می‌کرد.

یشوعا ستون‌نشین[۸] در این مورد گزارش مبسوطی دارد. روم، بنا بر پیمان منعقده، متعهد شده بود یا ۳۰۰ مرد جنگی با اسب و جنگ‌افزار لازم در اختیار بگذارد، یا در ازای هر نفر ۳۰۰ استاتر طلا بپردازد. برای ایرانیان پیشنهاد دوم خوشایند بود، زیرا دریافتیهای منظم و

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۳، س ۱۸؛ Th. Noeldeke, Uebers. 63, Anm.1.

2. Prokop. Pers. 1, 7 (38, 19f. Bonn).

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۴، س ۱۱؛ Prokop. Pers. 2, 19 (235, 4f. Bonn).

4. J. Marquart. Eranšahr 95; 103; P. Peeters, Anal. Bolland. 52, 35.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 108 Anm. 2; A. Christensen, a. O. 238f. ; 281.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۸، س ۱۳.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۹، س ۱۱. در مورد فرائت نک: Th. Noeldeke in der Adnotatio (h).

8. Josua Stylctes

Marfat.com

مرتب را نوعی باج تلقی می‌کردند.[1] در زمان پیروز، مبالغ ارسالی روم برای مخارج جنگ با هپتالیان مصرف شد. شاه آشکارا می‌دانست چگونه علاوه بر تعهدات مرتب، مبالغی را نیز از روم بستاند. زیرا پیروز توانسته بود رومیان را، که ترس از تهاجم هون‌ها در رگ و پوستشان ریشه دوانده بود، متقاعد کند که به خاطر آنها حاضر است با «هون‌های سفید»[2] بجنگد. از این‌رو، زنون، پیروز گرفتار در چنگ هپتالیان را با طلا بازخرید[3]، اما وقتی پیروز برای دومین بار اسیر هپتالیان شد، این وسیله دیگر سودی نداد. با اینهمه، پیروز تعهد سی بارِ استر نقره در قبال آزادی خویش به هپتالیان داد، اما فقط بیست بار استر فراهم کرد، زیرا تمامی گنج قیصر یعنی کل پرداختیهای روم را برای مخارج جنگ به باد داده بود. پیروز برای جبران ده بار کسری نقره مجبور شد پسر خود کواذ را در آنجا به گروگان بگذارد.[4]

به گزارش یشوعا می‌توان خبر طبری را افزود. پیروز تا بن دندان به طلاهای رومی وابسته بود، زیرا بدبیاریی که همیشه وی را دنبال می‌کرد چنین مقدّر کرد که در آغاز پادشاهیش خشکسالی هفت ساله‌ای بر کشور نازل شود.[5] پیروز بناچار از ذخایر مالی (بیوت‌الاموال) خود بخش می‌کرد و نمی‌توانست مالیات ارضی ـ سرانه را وصول کند[6] و حتی مجبور بود از بیگاری روستاییان خودداری کند.[7] به هنگام دومین شکست پیروز از هپتالیان، در کنار دیگر غنایم، خزانهٔ شاهی (اموال) نیز با تمامی دفاتر (دواوین)، به‌دست فاتحان افتاد.[8]

در زمان شاپور دوم، تازیان خزاین شاهی را به تاراج برده بودند.[9] شاپور به گونه‌ای دهشتناک از رباینده‌گان انتقام گرفته بود و از این رو لقب «ذوالاکتاف» را دریافت کرده بود. اما در زمان پیروز، واکنش از جانب یکی از اعضای خاندانهای اشرافی بود، که این امر نشان از تغییر شرایط دارد. سخن ما دربارهٔ سوخرا، عضو خاندان مقتدر کارن و شهرب سیستان[10]

---

1. Jos. Styf. 9, 4f Wright

حتی در گفتگوی مابین خسرو انوشروان و فرستادهٔ روم، در کتاب پروکوپ Prokop Pers. 2. 10 ، این مسئله نقش تعیین‌کننده‌ای بازی می‌کرد: Bonn 198, 6f. .

2. Priskos fr. 13, FGH. 4, 105

در مورد ملیت هونی هپتالی‌ها نک: Jos. Styl ; F. Altheim, *Aus Spaetantike und Christentum* 104f که دلیل جدیدی برای نظر اینجا ارائه شده می‌سازد.

3. Jos. Styl. 10, 7f. 4. Jos, Styl. 10. 13f.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم ص ۸۷۲ ، س ۲۱؛ ص ۸۷۳ ، س ۱۵؛ یعقوبی، ص ۱۸۴، س ۱۶؛ ابن قتیبه، ص ۳۲۷، س ۳؛ دینوری، ص ۶۰، س ۱۷.

۶. طبری، تاریخ، ص ۸۳۷ ، س ۲ از جبایه سخن می‌گوید؛ ص ۸۷۴ ، س ۱؛ نشان می‌دهد که مالیات ارضی ـ سرانه مدنظر است. برخلاف این دینوری ص ۶۰، س ۲۰ تنها از مالیات ارضی سخن می‌گوید.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴ ، س ۱. در این مورد بالاتر بحث شد.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۷ ، س ۱. ۹. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۲، س ۱۹.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۷، س ۲۰؛ ص ۸۷۸، س ۷؛ 12f و 125 و Eutych 2 ؛ دینوری، ص ۶۱، س ۱۱ که او را شوخر می‌نامد.

Marfat.com

است. حال کارهای منسوب به او تاریخی است یا نه، برای ما تفاوت نمی‌کند: سخن بر سر تفکّری است که در این زمینه بازتاب می‌یابد. چنین گزارش شده[۱] که سوخرا نخست موفق به بازپس‌گیری دفاتر خزانهٔ شاهی (دیوان) شد.[۲] بر مبنای قرائت «دیوان» خواستار بازپس‌گیری بیوت‌الاموال[۳] از خاقان هپتالی شد. باز تفاوتی نمی‌کند که این قرائت درست باشد[۴] یا اینکه همچون نولدکه ثبت یا ثبوت بخوانیم، به هر حال مورد نظر ما سیاههٔ مندرج در دفاتر خزانه است. سوخرا با بازپس‌گیری آن،[۵] به کاری مهم و بس حیاتی دست یازیده بود. از این لحظه به بعد آخرین منبع پولی شاهان ساسانی، کل یا بازمانده‌ای از پرداختیهای زر روم، نیز به‌دست اشراف افتاد.

در زمان سوخرا اشراف به اوج قدرت خویش دست‌یافته بودند. هنگامی که بعد از پیروز برادرش بلاش بر سریر قدرت تکیه داد، بزرگان به هنگام جلوس از وی خواستند تا سوخرا را به خاطر کارهایش پاداش دهد. بلاش سوخرا را جزو نزدیکان خویش گردانیده، ارج نهاد و پاداش داد.[۶] شاه بعدی، کواذ پسر پیروز، از رحمت سوخرا به پادشاهی رسید. در واقع، این سوخرا بود که با قدرتی بی‌حدّو حصر فرمانروایی می‌کرد و اداره و تدبیر کارها را در دست داشت. به‌نظر می‌آمد اصلاً کسی اعتنایی به کواذ ندارد. سرانجام، کواذ موفق شد بر ضد این قدرت مطلق یاوری پیدا کند: عضوی از خاندانی اشرافی که توان مبارزه و رقابت با خاندان کارن را داشت، یعنی خاندان مهران.[۷] شاپور رازی، سپهبذ ولایات، به کمک کواذ آمد و، بدین ترتیب، سوخرا از میان برداشته شد.[۸] بی‌درنگ این پرسش مطرح شد که آیا قدرت از یک باند اشراف به دستهٔ دیگری منتقل نشده است؟[۹] این پرسش بی‌پاسخ ماند، زیرا قیام مزدکیان کل شرایط را تغییر داد.

بار دیگر به سراغ یشوعا ستون‌نشین می‌رویم. او خبر می‌دهد که بلاش، جانشین پیروز، هیچ پولی نداشت تا مواجب سپاهیان را بپردازد. وی در خزانهٔ پادشاهان ایران چیزی پیدا نکرد و این در شرایطی بود که کشور دچار خشکسالی شده بود. افزون بر این، حالا رومیان نیز پول پرداخت نمی‌کردند، زیرا آنان، بر مبنای پیمان صلح، خواستار بازپس‌گیری دژ مرزی

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۷، س ۳.
۲. مقایسه کنید با: خوارزمی، مفاتیح‌العلوم، ص ۱۱۸، س ۲، فون فلوتن: کتابت الخراج.
۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۷، س ۱۴ و نولدکه در Th. Noeldeke in der Adnotatio.
۴. دینوری در ص ۱۰۲، س ۱۴، دواوینهم و بیوت اموالهی، قاطعانه بر له آن سخن می‌گوید.
۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۰، س ۱۲: واخشنوار آنچه از اموال پیروز و خزاین وی به چنگ آورده بود، به او پس داده؛ مقایسه کنید با: دینوری، ص ۶۲، س ۹.
۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۳، س ۱.
۷. دینوری، ص ۶۶، س ۱۴.
۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۵، س ۱۵؛ دینوری، ص ۶۶، س ۱۶.
۹. احتمالاتی دربارهٔ شخصیت شاپور به نزد A. Christensen, a. O. 336 Anm. 6.

Marfat.com

نصیبین بودند، و از آنجا که بلاش تمایلی بدین تقاضا نداشت یا نمی‌توانست بدان عمل کند، پرداخت هرگونه پولی از جانب روم قطع گردید. فقدان طلای رومی منجر به ناتوانی بلاش و سرانجام شکست وی شد.[۱]

در شامگاه پیش از انقلاب بزرگ که با نام مزدک عجین است، وضع کشور نومیدانه بود. مرده ریگ جنگهای نافرجام پیروز با هپتالیان در درجهٔ نخست بر شانه‌های سلطنت سنگینی می‌کرد. سلطنت به زبونی افتاده بود و همچون گوی چوگانی در دست اشراف بود. هرچند سرزمینهای شاهی هنوز در اختیار شاه بود، در خاور، سرزمینهای پهناوری به‌دست هپتالیان افتاده بود و نواحی دیگری در خطر سقوط قرار گرفته بود. اکنون، دیگر دریافت مالیات از نواحی اشراف زمیندار بستگی به میل خود اشراف داشت. پرداختیهای روم قطع شده بود و نگهداری سپاهیان نیز دیگر ممکن نبود.

اشراف ادارهٔ امور را در دست داشتند، اما به‌نظر می‌آید که پیروزی آنان منجر به جدایی در میان خودشان شده بود. کواذ فقط از این طریق توانست خاندان مهران را بر ضد خاندان مقتدر کارن به بازی گیرد.

روستاییان نیز در صف مقدم زیان‌دیدگان قرار داشتند. سلطنت در زیر فشار اشراف از موضع قدرت به جانب مخالف پرتاب شده، درصدد حمایت از روستاییان برآمد. پیروز تلاش کرد از دارندگان یعنی اشراف، برای تخفیف قحطی کمک گیرد. تقلیل بیکاری و مالیات و تقاضای گشودن انبارها[۲] همه در جهت نیل به هدف فوق‌الذکر بود. می‌گویند او موفقیتی داشته است.[۳] بلاش سعی کرد از گسترش ویرانی زمینها جلوگیری کند و هرجا خانه‌ای متروک می‌شد، صاحب دهکده را مسئول می‌دانست و او را عقوبت می‌کرد.[۴] اما اینکه او در مقابله با اشراف نتوانست کامیاب گردد، پیشتر نشان داده شده است.

## ذیل

بنابر نظر طبری (1,839,17f)، شاپور دوم دو شهر در اهواز ساخت:

۱) ایران ـ خوره ـ شاپور که به سوریایی، الکرخ نام دارد (Eutych. 1,470, 14; 473; 2f).

---

۱. Josua Styl, 15, 13f. علاوه بر این او را متهم به ساختن استخرهایی به شیوهٔ رومی کردند، که مخالف یکی از نظریات بنیادین زرتشتیگری بود؛ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۹، س ۱؛ س ۵. ۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، س ۱.

۳. همان، س ۸.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۳، س ۴، در صاحب القریه نبایستی ضروراً دیهکان مدنظر بوده باشد، آن‌گونه که نولدکه (Uebers) فکر می‌کند. مقایسه کنید با:

E. Stein, *Byzant - neugriech.* jahrb. 1. 63 Anm. 1

Marfat.com

۲) شوش، در کنار دژی که ضریح دانیال نبی را در خود جای داده است.
اما در جای دیگری از یک شهر نوبنیاد دیگر شاهی سخن می‌رود:
۳) ایرانشهر شاپور، در نزدیکی شوش (845, 10f).
در شهرهای شماره ۱ و ۳ اسیران رومی سکنا داده شدند (840, 4f; 845, 10f).
نولدکه (Uebers. 58 Anm 1) راجع به مشکلات جانگاری[1] و تاریخی که از گزارش طبری حاصل می‌شود بحث کرده است، و بدشواری توانسته بر متن تسلط یابد. زیرا آنچه طبری ارائه می‌دهد به لحاظ متنی نادرست است. حتی بند ماقبل این، 839, 17f ، چنانکه نولدکه دریافته است، افتادگی مهمی [Uebers. 57 Anm. 5; Adnotatio seiner Ausgabezu 839, 17 (e)] در بر دارد. آشفتگی دیگری نیز در آنچه به دنبال می‌آید، وجود دارد.

اولاً شباهتی میان ایران خوره شاپور و ایرانشهر شاپور وجود دارد. هر دو نام به استثنای اسم میانی یکی است؛ در هر دو شهر اسیران رومی نشانده شدند. افزون بر این، چنانکه نولدکه نیز دریافته است، ترجمهٔ ایران خوره شاپور به سابور و بلادهو (840,I)، نه با این یکی بلکه تنها با ایرانشهر شاپور جور درمی‌آید. عامل تعیین‌کننده آن است که حمزه اصفهانی (52,18f)، ایران خوره شاپور را با سوس (یا شوش) یکی می‌داند. در نتیجه، هر دو شهر یکی می‌شود. از مطالب فوق استنباط می‌شود که نخستین شهرسازی در نظر طبری باید ایرانشهر شاپور بوده باشد. بدین‌سان، جای هیچ تردیدی نیست که به جای ضبط موجود، در هر دو نسخه، باید ایرانشهر شاپور وارد شود. نکته‌ای هم در مورد متن حمزه، که از شهرسازیهای شاپور دوم نام می‌برد: بزرگ شاپور با توضیح «وهی عُکبر اوازان» که خوره شاپور بی‌ربط بدان افزوده می‌شود. اما شهر عکبرا (Th. Noeldeke, Uebers. 57 Anm. 5 ; 500f) نام دارد و آدمی انتظار دارد موصولی بین نامهای دو محل بیابد، یعنی به این صورت که با تغییری بسیار جزئی «و هی عکبرا و ایران خوره شاپور» به‌دست می‌آید.

متن طبری در قسمت دیگری نیز آشفتگی دارد. پس از آنکه از ایجاد شهر شوش گزارش می‌کند، جمله‌ای می‌آید که در آن از اسکان اسیران رومی در ایران خوره شاپور خبر می‌دهد. دنبالهٔ جمله در چاپ نولدکه چنین است: و سمّتها لعرب السوس بعد تخفیفها فی تسمیه (840, 5) و ترجمهٔ «که اعراب آن را به اختصار سوس کردند.» این یادآوری، همچنانکه در اینجا مضبوط است، فقط به ایران خوره شاپور (840, 4) مربوط است. اما چه اختصار غریبی

1. Topografie

Marfat.com

از ایران خوره شاپور به شوش! جای هیچ تردیدی نیست که این جمله برخلاف محل خود در نسخه‌ها، به شوش[1] یعنی به شهرسازی دوم باز می‌گردد «و اعراب شهر را سوس نامیدند، پس از آنکه نام آن را ساده کرده بودند.»

بدین منوال، جمله در محل اشتباه قرار دارد، نباید بعد از ایران خوره شاپور می‌آمد بلکه می‌بایست پس از ذکر دانیال نبی (840,3) بیان می‌شد. به زبانی دیگر، در حاشیه درج شده بود و در محلی اشتباه وارد متن شده است. بدین ترتیب، توضیحی نیز برای تکرار دوبارهٔ ایران خوره شاپور به‌دست می‌آید. در حاشیه نه فقط نام عربی شوش بلکه نامی راکه شهر (بهتر گفته شود: دژ) پس از نوسازیش توسط شاپور دوم دریافت کرد، درج شده بود. این اسم به‌گواهی حمزه، ایران خوره شاپور بود. حتی این خبر نیز در محل اشتباهی وارد متن شده و موجب شده است که به جای ایرانشهر شاپور مضبوط در نسخه اصلی، ایران خوره شاپور جایگزین گردد.

حال اگر متن به‌گونهٔ پیشنهادی بازسازی شود، بین طبری و حمزه هماهنگی وجود خواهد داشت. حمزه نیز از دو شهرسازی خبر می‌دهد: شوش یا ایران خوره شاپور، و شهری که شاپور ویران کرد و بعداً اسیران رومی را از نو در آنجا سکنا داد. شهر در نزدیکی شوش (الی جنبها) قرار دارد و جای هیچ تردیدی نیست که منظور از آن ایرانشهر شاپور یا الکرخ است. زیرا در جای دیگری از این شهرعجه‌صورت «الکرخ من‌السوس» (845,14) نام می‌برد.

نتیجه اینکه شاپور دوم تنها دو شهر، و نه سه، در اهواز ایجاد کرده است. در این مورد نولدکه محق بوده است. اما الکرخ نه به ایران ـ خوره ـ شاپور بلکه به ایرانشهر شاپور بدل شده است. برعکس، شهر همجوار شوش به ایران خوره شاپور تغییر نام یافته، و این یکی با شهر III که گیرشمن در تپهٔ شرقی شهر امروزی و دژ (کاخ سلطنتی) بازیافته است، تطابق می‌کند. آنچه موسی خورنی با ایرانستان مد نظر داشته است، نامعلوم می‌ماند. اما هیچ چیزی دال بر این نیست که این یکی ایرانشهر شاپور باشد. یکسان نهادن ایرانشهر شاپور یا کرخا با ایوان کرخهٔ امروزی دستاورد مسلمی است. بدین ترتیب، رساله‌های گیرشمن، که در جای خود دقیق است، (Cinq campagnes de fouilles à Souse, Rapports préliminaires 6f; 10f) تکمیل می‌شود. لکن نظر هرتسفلد مبنی بر انتساب ایران خوره شاپور به شاپور اول اشتباه است (D. Malereien von Samarra 69).

---

۱. یا شوشان؟ در این مورد نک:
J. Obermeyer, D. Landschaften Babyloniens (Schriften Gesellsch. Ford, Judent. Nr. 30) 212.

Marfat.com

## ۴

کواذ دیگر نمی‌خواست امر و نهی اشراف را تحمل کند. رفتار او در مقابل سوخرا، که قبلاً ذکر شد، نشان‌دهندهٔ این مطلب است. با وجود این، کشتن یک مخالف به معنای محدودیت سلطهٔ کل اشراف نبود. کواذ صرفاً یکی از مهرانیان را علیه یکی از کارن‌ها به کار گرفته بود. به‌نظر می‌آید که فرصت مناسب برای تصفیهٔ کامل با قیام مزدکیان به‌دست آمده باشد. روستاییان برانگیخته توسط مزدک و مریدانش، متحدین طبیعی شاه در مبارزه علیه اشراف بودند. زیرا بر شانه‌های هر دو یوغ طبقه‌ای که قدرت را به چنگ آورده بود سنگینی می‌کرد.

تعالیم مزدک و اسلاف وی محتاج بحث ویژه و جداگانه‌ای است. در اینجا فقط اشاره‌ای به پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن کافی است. مزدکیان خواستار تقسیم برابر دارایی[۱] بودند. آنها می‌خواستند از توانگران بستانند تا به بینوایان بدهند و از این طریق توان مالی فرودستان به پایهٔ بزرگان برسد. تقاضاها تا مال و زن و خواسته (امتعه) گسترش یافت.[۲] در مدت زمانی کوتاه مزدکیان، که توده‌ها دعوتشان را پذیرفته بودند، چنان نیرومند گشتند که به خانهٔ اشراف[۳] در می‌شدند و خانه و زن و مال می‌گرفتند.

پیامدهای اشتراکی کردن اموال و زنان برای اشراف ویرانگرایانه بود. چیزی نگذشت که کس فرزند خویش نشناخت و فرزند پدر خویش ندانست. هیچ‌کس مالک چیزی نبود که پیشتر به‌دست آورده بود.[۴] پاکی خون، و در ارتباط با آن اصالت خانوادگی که تمام حقوق ارثی بر آن استوار بود، از میان رفته بود. اقدامات خسرو انوشروان، که بعداً برای بهبود زخمها به کار بسته شد[۵]، نشانگر آن است که قیام مزدکیان چه ضربهٔ مهلکی بر ریشه و بنیان جامعهٔ اشرافی وارد ساخته بود. مزدک فرودستان را بر ضداشراف تحریض کرده بود. آنان اجازه داشتند اموال دیگران را تصاحب کنند و به زنان پاکی که هرگز پیش از آن در آنها طمع نمی‌توانستند بست دست یابند.[۶] حتی مزدکیان توانستند خواستار همگانی کردن زنان کواذ شوند.[۷]

در اینجا، ما به محدودهٔ مسائل بحث‌انگیزی که به نحوهٔ تفکر کواذ در قبال آموزه‌های مزدک و نیز چگونگی رویارویی او با پیروان مزدک و اشراف و، سرانجام، این حوادث مربوط می‌شود، وارد نشده‌ایم. روایات تصویر متضادی از جزئیات وقایع ارائه می‌دهد، و تیزبینی پژوهندگان نیز تا حال نتوانسته است پرتو نوری بر آن بتاباند.[۸] با اینهمه، رفتار کواذ

---

۱. تاریخ طبری، ج یکم، ص ۸۸۵، س ۱۸. ۲. همان، ص ۸۸۶، س ۳ امتعه. ۳. همان، س ۵.
۴. همان، س ۸. ۵. همان، ص ۸۹۷، س ۱۱؛ در این مورد M. 122f و A. Christensen .
۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ۸۹۳، س ۱۵. ۷. همان، ص ۸۸۶، س ۱۱.
8. Th. Noeldeke, Uebers. 142 Anm. 3; A. Christensen, M. 90f.; *L'iran sous Les Sassanides*, 344f

Marfat.com

در خطوط کلی قابل چشم‌پوشی است. قدرت وی بسیار کمتر از آن بود که بتواند همزمان بر ضد اشراف و مزدکیان به مقابله برخیزد، از این‌رو خود را محدود بدین کرد تا هر دو گروه متخاصم را علیه یکدیگر به بازی گیرد. سرانجام، موقعیت وی متزلزل شد و به سوی هپتالیان گریخت. پس از انتظاری طولانی، خاقان لشکری در اختیارش گذاشت. در سال ۴۹۸ یا ۴۹۹ با کمک بیگانگان به کشورش بازگشت و سرانجام توانست به موقعیت برتری که همیشه در سودای تصاحب آن بود دست یابد.

مزدکیان سلطهٔ برتر اشراف ارضی را درهم شکسته بودند، و آنها دیگر نمی‌توانستند فکر مقابله با کواذ را به مخیلهٔ خویش راه دهند.[1] چنانکه یشوعا ستون‌نشین گزارش می‌کند[2]، کواذ «بزرگان را بکشت». کواذ بایستی از این طریق به مناطق شاهی جدید دست یافته باشد، زیرا فقط در چنین حالتی می‌توانست طبرستان را به مثابه استان شاهی به پسرش خسرو بسپارد[3]، شهرهای متعدد نوی را بسازد و به ویه‌ازآمذ کوره‌ای تخصیصی اعطا کند[4]. بر مبنای گزارشی دیگر،[5] به شهری که اسیران آمیدایی در آن سکنا داده شدند، چهار تسوک (طاسیج) که اسامیشان نیز ذکر می‌شود، تخصیص یافت. علاوه بر این، کواذ دو کوره که هر کدام دارای چهار تسوک بود ساخت،[6] مالکان ارضی بایستی سر فرود آورند تا تمامی کشور اعم از مناطق پست و کوهستانی مساحی شود. این عمل، چنانچه مؤکداً ذکر می‌شود، بدین خاطر انجام شد تا مالیات ارضی بدرستی برآورد شود.[7] به‌هنگام مرگ کواذ، مساحی هنوز پایان نیافته بود[8]، اما هدف آن روشن بود. پوشش تمام و کمال مالیات ارضی برنامه‌ریزی شده بود و این بدین معنی بود که درجه‌بندی نسبتهای (ضرایب) مالیاتی می‌بایست به سود نسبت مالیاتی واحدی از میان برداشته شود. حداقل می‌بایست نسبت مالیاتی زمینهای شاهی در املاک اشراف زمیندار نیز به کار برده شود.

موضع کواذ در قبال مقام رتیشتاران سالار نیز هماهنگ با مطالب مذکور بود. این مقام در زمان بهرام گور زیر سلطهٔ اشراف رفته بود و اینان برای تقویت موقعیت خود از آن استفاده

---

1. Prokop, Pers. 1, 6

آنان [اشراف] به هیچ روی نمی‌خواستند در مقابل لشکر جنگ کنند، یکی اینجا و دیگری آنجا فرار کرده بود (32, 9f. Bonn).

2. Josua Styl, 13 Wright.

۳. حمزه اصفهانی، ص ۵۱، س ۳. اما در کار کریستنسن (A. Christensen, M. 117f) به گونه‌ای دیگر است، و به‌نظر می‌رسد این محل را در نزد حمزه مشاهده نکرده است. لکن برای هدف ما فرقی نمی‌کند که این استان شاهی در دست کاوس بوده است یا خسرو.

۴. حمزه اصفهانی، ص ۵۶، س ۱۶. اما خسرو پرویز این فعالیت شهرسازی را ادامه می‌دهد، که در وقف آتشکده‌ای در کرمان بازتاب می‌یابد؛ محلی که خسرو دهکده‌هایی چند به آن تفویض کرد: حمزه اصفهانی، ص ۶۱، س ۷. به همان ترتیب آزرمیدخت، ص ۶۲، س ۱۳. ۵. دینوری، ص ۶۸، س ۱۳. ۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۱۱.
۷. همان. ۸. همان، س ۱۲؛ مسعودی، التنبیه والاشراف ، ص ۱۰۲، س ۱. دگویه.

Marfat.com

کرده بودند. کواذ به جای مخالفش گُسنسپ داد[1]، پشتیبان خود سیاوش را به مقام رتیشتاران سالاری گمارد.[2] پروکوپ، که این خبر را گزارش می‌کند، توضیح می‌دهد که این مقام تقریباً به معنای سالار لشکر و دیوان بود و سیاوش تنها ایرانیی بود که بدین مقام دست یافت، زیرا نه پیش از او و نه پس از وی این عنوان به کسی واگذار نشد. بخش اول این ادعا نادرست است. زیرا این مقام پیش از کواذ وجود داشت. اما بخش دوم آن که سیاوش را آخرین فردی می‌داند که این مقام را داشته است، شاید درست باشد، زیرا کواذ پس از محاکمه و اعدام سیاوش دیگر به کسی اعتماد نکرد تا این مقام را بدو واگذارد. او می‌دانست این مقام در دستهایی جاه‌طلب تا چه اندازه می‌تواند خطرآفرین باشد، از این رو آن را بی‌سرپرست گذاشت یا منحل کرد.

محاکمهٔ سیاوش[3] در انجمن اشراف برگزار شد. راجع به این انجمن بعداً بحث خواهیم کرد. پروکوپ[4] خبر می‌دهد: «در تصمیمگیری انجمن بیشتر حسادت دخیل بود تا قانون». مخالف سیاوش، ماهبذ از خاندان سورن، عضوی از اشراف ممتاز بود. اما موبذان نیز دستی بر آتش داشتند.[5] آنها وی را متهم به پرستش خدایان جدید ( *χενὰ δαιμόνια* ) و زیرپا گذاشتن قوانین جاریهٔ ایرانیان کردند و افزودند که همسر تازه درگذشتهٔ خود را دفن کرده است (برخلاف آیین زرتشتی که می‌بایست جلوی پرندگان گذاشته شود). احتمال داده‌اند که زیر پوشش این اتهام تمایل مزدکی سیاوش پنهان بوده است و با این اتهام بایستی پیروان مزدک نیز مورد تهاجم قرار گیرند[6]، اما کاملاً مسلم نیست. به هر حال، یکی از بخشهای مفقود کتاب بیرونی که بعدها کشف شد نشان می‌دهد که آیین جدید در میان اشراف نیز طرفدارانی داشته است، زیرا دربارهٔ انوشروان چنین آمده که[7] بزرگان و اعضای خاندانهای بزرگی را که پیرو مزدک بودند وادار کرد که به دین زرتشتی باز گردند.

شاید انجمن اشراف بر این خیال بوده که به جای سیاوش کس دیگری را به مقام رتیشتاران سالار بگمارد. شاید ماهبذ در خفا آرزومند جانشینی سیاوش بوده است. اما کواذ فقط می‌خواست یکی را علیه دیگری به بازی گیرد، و این مقام، اگر به خبر پروکوپ اعتماد کنیم، پس از آن بی‌سرپرست باقی ماند.

---

1. Gusnaspdād
2. Prokop., b. Pers. 1, 6 (33, 13f); vgl. 11 (56, 15).
۳. در این مورد A . Christensen, M. 119f .
4. Prokop B. Pers. 1, 11 (55, 16f).
۵. اینها همان δικασταί هستند که پروکوپ از آنان سخن می‌گوید. نک: توضیح مورد پایینتر.
6. A. Christensen. M. 119f.
7. *Documenta Islamica inedita*, ed, J. Fueck, 79, III. z. 3f.

Marfat.com

عین همین رفتار را در واکنش کواذ در برابر مزدکیان می‌بینیم.[۱] او می‌خواست آنان را نیز زیر سلطهٔ شاهی آورد. به همین دلیل خسرو، پسر سوم خود، را به ولیعهدی برگزید و پسر ارشد را از آن محروم کرد. زیرا کاوس به‌عنوان حامی علنی عقاید مزدک شناخته می‌شد.[۲] خسرو مزدکیان را در سالهای آخر پادشاهی کواذ به‌طرزی خونین سرکوب کرده بود.[۳] بدین ترتیب، کواذ به هدف دیگری دست یافته بود. بار دیگر سخن از تثبیت حاکمیت نامحدود شاهی در میان بود.

همه چیز نشان می‌دهد که کواذ فرمانروایی بزرگ بود.[۴] او ۴۳ سال پادشاهی کرد و در نخستین سالهای دههٔ نخست سلطنتش آزمونهای تلخی را متحمل شد. او بناگزیر به تعویض جناحین دست زد و آنها را علیه یکدیگر به بازی گرفت. اشراف زمیندار و مزدکیان در رقابت با هم وی را به حقارت کشیده بودند. کواذ از زندان و تبعید نیز در امان نماند. او می‌بایست شاهد از هم پاشیدن حکومت اجدادش و نیز جلوس برادر به جای خود باشد.[۵] اما کواذ با موفقیت آزمونها را پشت سر گذارد و آخر سر پیروز شد.

او بایستی شخصیت کارامدی نیز بوده باشد. همیشه کسانی را پیدا می‌کرد تا در تنگدستی مددکارش باشند. نیرنگ زنانه و فداکاری زنی وی را از «دژ خاموشان» رهانید.[۶] حتی در تاریکترین لحظات، آن زمان که سالها فراموش شده و مطرود در دربار فرمانروای هپتال به سر می‌برد، موفق گردید یاورانی برای خود دست‌و پا کند.[۴] او می‌دانست چگونه حمایت خاتون، همسر خاقان، را برای خود جلب کند؛ به پسرخواندگی وی پذیرفته شد[۷] یا با دختر وی ازدواج کرد[۸] و بدین‌سان لشکری هپتالی برای پشتیبانی دریافت کرد. او با کمک آنها توانست دوباره به کشورش باز گردد و پادشاهیش را دگربار تحمیل کند.

اکنون کواذ می‌توانست با عزمی جزم به وظیفهٔ آخر خود بپردازد. روم می‌بایست دوباره ملزم به قبول پرداختهای خود شود. برای کواذ علت خاصی نیز بدان اضافه شده بود، زیرا

---

۱. در این مورد نک: A. Christensen, M. 105f , نک‌و توک.

2. A. Christensen, *L'iran sous les Sassanides* 354; M. 117f.

3. Th. Noeldeke, Uebers, 462.; A. Christensen, M. 121f.; *L'Iran sous les Sassanides* 359f.

۴. پروکوپ Prokop. Pers. 1, 6 می‌گوید: هیچ‌کس در هوش و قدرت عمل بر وی برتری نداشت (33, 18f. Bonn). حکم نولدکه (Uebers. 142, Anm.3; 461) بر آنچه کریستنسن A. Christensen M. 107f توضیح داده، برتری دارد.

۵. حمزه اصفهانی، ص ۵۶، س ۱۱ می‌گوید سالهای پادشاهی جاماسب به حساب نیامده است. اما رویدادنامهٔ اربلا از دومین سال سلطنت وی سخن می‌گوید و آن را از سال اول پادشاهی کواذ جدا می‌کند: E. Sachau, Abh BAW. 1915, 6, 87; 88; 90.

6. Dazu A. Christensen, M. 112 Anm. 4.

۷. طبری، تاریخ ، ج یکم، ص ۸۸۴ ، س ۹.

8. Prokop., Pers, 1, 6 (32, 7f),; Jos Styl. 19, 4f.; Th. Noeldeke, Uebers. 137, Anm. 1; A. Christensen. M. 113.

Marfat.com

نیروهای کمکی هپتالی در ازای خدمت خود خواستار پاداش بودند.[۱] طرح قرض گرفتن پول از آناستازیوس، امپراتور روم، به اقساط با مخالفت روبه رو شد.[۲] کواذ نظر مشاورین را مبنی بر تأثیر نامساعد چنان وامی گردن نهاد و تنها به خاطر پول به روم شرقی اعلان جنگ داد.[۳] این خواست طی مذاکراتی نیز که جنگ را متوقف می‌کرد، آشکارا یا نهانی عنوان شد[۴] و تازه زمانی که رومیان معدن طلایی را در ارمنستان از چنگ ایرانیان خارج کردند، این خواست تشدید گردید.[۵] اما باز هم این هپتالی‌ها بودند که از شاه پیروی می‌کردند[۶] و بار سنگین جنگ را به دوش کشیدند[۷] و تا زمانی که وجه پرداختیشان مشخص نشده بود، با غارت شهرهای دشمن، آن را جبران کردند.[۸] کواذ شخصاً انعقاد پیمان صلح را، که بنابر آن روم شرقی موظف به پرداخت ۱۱۰۰۰ فوند طلا گردید، مشاهده نکرد.[۹]

آنچه را کواذ کرده بود، پسرش خسرو انوشروان به پایان آورد و بار دیگر تکرار می‌کنیم: سلطهٔ اشراف ارضی درهم شکسته بود و دشمن برآشفتهٔ آنها، مزدکیان، نیز به خاک سیاه نشسته بود. بر فراز همگی اقتدار شاهی بلامنازع سر برافراشت. تخصیص کوره‌ها به شهر، که از زمان سلطنت کواذ آغاز شده بود، در زمان انوشروان پیشرفتی عظیم کرد.[۱۰] مساحی کشور به‌طور کامل به جریان افتاد، و این نشان‌دهندهٔ آن است که شاه از آن پس کل مقدار مالیات ارضی را برای خود می‌خواست. اقدام به دریافت باج از روم، بر مبنای پیمان صلح، در زمان کواذ آغاز شده بود اما در زمان انوشروان بود که به نتیجه رسید و خسرو پس از مدت زمانی کوتاه توانست اصلاحات مالی را آغاز کند.

## ۵

با اصلاحات مالی خسرو انوشروان یک رشته گزارشهای مبسوط که با اخبار زمان پیشین هیچ هماهنگی ندارد، ذکر می‌شود. شیوه امور مالی خسرو و جانشینانش، بویژه خسرو پرویز، مورد توجه خاص اعراب بوده است. این تأثیر تا بدان حد بود که کل نظام مالیاتی دوران امویان و اوایل عباسیان بر شالوده‌ای که آخرین شاهان ساسانی ریخته بودند، استوار بود. از این رو، این اقدامات را که ادامهٔ اقدامات کواذ هستند می‌توان تا جزئیات باز یافت.

---

1. Prokop., b. Pers. 1, 7(33, 20f).
2. Prokop., b. Pers. 1, 7(33, 21f).
3. Prokop., b. Pers. 1, 7.
4. Prokop., b. Pers. 1, 16(81, 9f).
5. Prokop., b. Pers. 1, 15(77, 2f).
6. Prokop., b. Pers. 1, 7(35, 3f).
7. Prokop., b. Pers. 1, 8(41, 13f).
8. L. Hallier, Unters, Ueberd. edessen. Chronik (Texte u. Unters. 9. 1) 136f.
9. Prokop., b. Pers. 1, 22(111, 20f).

۱۰. دینوری، ص ۷۵، س ۹، یک خبر بسیار مهم و مفصل.

Marfat.com

مسّاحی کشور به پایان رسانده شد. علاوه بر این درختان زیتون و نخل شمارش شدند. اینها نیز می‌بایست زیر پوشش مالیات ارضی قرار گیرد. همزمان با این اقدامات مردم نیز سرشماری شدند که نشان می‌دهد اصلاحاتی نیز در جزیه مد نظر بود. اینچنین چهار فقره جمع می‌شود:

۱. سطح کل کشور [مسّاحی]
۲. درختان نخل [شمارش]
۳. درختان زیتون [شمارش]
۴. مردم [سرشماری]

از این چهار فقره، شماره ۱ به‌کمک مساحی در زمان کواذ، و شماره‌های ۲ تا ۴ با شمارش در زمان خسرو ثبت شده بود. این اقدامات مقدماتی بایستی دقیقاً روشن کند که نه فقط افزایش تمامی نسبتهای مالیاتی به بالاترین نرخ (ضریب) مالیاتی بلکه چیزی نو طراحی شده بود.

این مسئله بعد از آنکه خسرو علناً نیات خود را اعلام کرد، تأیید شد. شیوهٔ پیشین که هر محصولی به سلم یا در خرمنگاه برآورد می‌گردید تا بعداً مالیات ارضی آن برداشت شود، متروک شد. دیوانسالاری شاهی نمی‌خواست مانند گذشته با درآمد متغیر سالیانه اداره شود و خود را به‌دست ارزیابی کم‌و بیش نامطمئن کارداران خود بسپارد. دیوانسالاری طالب یک درآمد ثابت بود تا بتواند پیشاپیش روی آن حساب کند.بدین ترتیب، خطر تغییر میزان محصول را به صاحبان زمین منتقل کرد و برای مالیات نسبتی از پیش تعیین شده و بدون تغییر قرار داد. به جای درآمد مالیاتی متغیر، باج مالیاتی جایگزین شد. گزارش یعقوبی[1] مطلبی جز این عنوان نمی‌کند که بنابر آن، انوشروان زمینها را مساحت نمود و بر آنها خراج نهاد (در اینجا فقط مسّاحی) و بر محصول هر جریب، به نسبت حاصلخیزی آن، مقداری غله (غلات) به‌طور دائم مقرر داشت.

با توجه به این جملهٔ طبری که: تا در خزانه مالی فراهم آید که اگر پولی برای جنگ یا مانند آن مورد لزوم باشد، به‌کار آید[2] می‌توان به اهمیت این نوآوری در نظر او پی برد. خراج در سه نوبت[3]، که حداقل نوبت اول پیش پرداخت به حساب می‌آمد، مطالبه می‌شد، زیرا مؤکداً قید می‌شود اگر در یکی از مرزها یا یکی از ولایات خللی افتاد که محتاج به مقابله یا فیصلهٔ آن باشیم، مال آماده باشد و حاجت به خراج گرفتن نباشد.[4] این نوآوری را بار دیگر در سخنان

---

۱. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۶، س ۱۷.  ۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۱۷.
۳. در جزئیات مقایسه کنید با: دینوری، ص ۷۳، س ۸.
۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۱، س ۴: جهشیاری ص ۵، س ۱۳؛ هیچ سخنی در میان نیست که مالیات ویژه‌ای نیز برای چاهها در نظر گرفته شده بود (B. Spuler a. O. 454 Anm. 3).

Marfat.com

یکی از نمایندگان نظام پیشین می‌بینیم. دبیری یادآور ناپایداری اشیائی می‌گردد که بر آنها نسبت مالیاتی دائمی قرار داده شده بود: بر تاکی که بمیرد؛ کِشتی که بخشکد؛ نهری که فرو رود؛ و چشمه و قناتی که آب آن ببرد.[۱]

اعتراض قهراً فرو نشانده می‌شود و مجمعی برای تثبیت مالیات ارضی جدید مأمور می‌شود. این مجمع و اظهارات پیشین شاه در انجمنی صورت گرفت که به‌نظر می‌آید برای همین منظور تشکیل شده بود. طبری آنان را مردمان (الناس) می‌نامد.[۲] انجمنهایی برای استماع اظهارات شاه در ایران نهادی کهن است. وقتی اسکندر کبیر به جیحون رسید، «هیپارخ»[۳]ها یا «اسواران» باختر را به انجمنی به نام دوربار، در بلخ، فرا خواند.[۴] اسکندر اشراف بلخ را به‌عنوان قشری با نفوذ مورد خطاب قرار داد تا فرامین خود را به آنان ابلاغ کند. طبعاً نیات شاه سوء تعبیر شد، و به آتش شورشی که در آن زمان در جریان بود دامن زد، در حالی که این اقدام از جانب اسکندر فقط به‌منظور جلب همکاری نظامی ـ سیاسی افراد صاحب نفوذ بود. گردهمایی ( ξύλλογος) هیپارخ‌های باختر موردی یگانه نیست. اسکندر مجازات بزوس سرکش را نیز به انجمن مشابهی Μήδων τε καί∂ Περσῶν ξύλλογος در اکباتان واگذاشت[۵] که، چنانچه از فحوای کلام استنباط می‌شود، اینان هم از طبقهٔ اشراف بودند. حتی به‌نظر می‌آید انجمنهای فراخواندهٔ شاهان ساسانی نیز از همین‌گونه بوده باشد.

بزرگان بالاخص به هنگام جلوس شاه جدید جمع می‌آمدند.[۶] وقتی شاپور اول تاج بر سر نهاد، بزرگان پیش وی فراهم آمدند و برای وی آرزوی طول عمر کردند و از فضایل پدرش بسیار سخن گفتند. شاپور پاسخ نیکو داده و هدایایی از گنجینه‌ها به «مردم» داد.[۷] او در میان سران (الوجوه)، سپاهیان، و نیازمندان (اهل الحاجه)[۸] پول تقسیم کرد. همین کار به هنگام بر تخت نشستن هرمزد اول (۲۷۲ ـ ۲۷۳)، بهرام دوم (۲۷۶ ـ ۲۹۳) و بهرام سوم (۲۹۳) و همچنین نرسی (۲۹۳ ـ ۳۰۲)[۹] تکرار شد. «مردم» از هرمزد دوم (۲۷۳ ـ ۳۰۲) ترسان بودند[۱۰] و او سیاست آتی خود را بار دیگر برای آنان در چنان انجمنی آشکارا اعلام

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۱، س ۷.
۲. همان، ص ۹۶۰، س ۱۵؛ ص ۹۶۱، س ۱۳.
3. Hyparchen
۴. توصیفی از یک دوربار به توسط هوگ در نزد فیک در Briefe an Ewald 87f؛ Curt. Ruf. 7, 6,14; Arrian. 4, 1,5
5. Arrian, 4, 7, 8.
6. Th. Noeldeke, Uebers. 30, Anm. 3.
۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۶، س ۵.
۸. اینجا به هیچ وجه نه مستمندان، بلکه همچنانکه رابطه نشان می‌دهد، اعضایی از اشراف که به تنگدستی افتاده بودند با تقاضایی برای جبران خسارت داشتند، مدنظر است.
۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۳، س ۱۱؛ ص ۸۳۴، س ۲۱؛ ص ۸۳۵، ۷؛ س ۱۲.
۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۵، س ۱۸.

Marfat.com

کرد. چون هرمزد بمرد، پسر نداشت؛ «مردم»[۱] از کار زنان وی پرسیدند و چون شاپور [دوم] متولد شد، «مردم»[۲] خوشدل شدند. اردشیر دوم (۲۷۹ - ۳۸۳) بزرگان را بار داد و چون بیامدند، برای وی دعای فیروزی کردند، شاه جدید جواب نکو داد.[۳] اما چون پادشاهی وی استقرار یافت به بزرگان و سران[۴] پرداخت و «مردم»[۵] او را برداشتند؛ آشکارا باز هم در چنان انجمنی.

مراد از «مردم» در چنین مناسبتهایی انجمن اشراف[۶] بود که بزرگان و سران در آن نقش اساسی داشتند. به شاه جدید تهنیت می‌گفتند و بدون آن‌که اعتراضی کنند، فرامین وی را پذیرا می‌شدند. اما به آرامی صلاحیتهای جدیدی را از آن خود کردند، به‌طوری که «ابراز نگرانی» به «تعیین و تکلیف ولیعهد» و «عزل فرمانروای منفور» جای پرداخت. در زمان شاپور سوم (۲۸۳ - ۳۸۸) کار بدانجا رسید که بزرگان و سران خاندانها[۷] در توطئه‌ای وی را به قتل رساندند. انجمن اشراف، گردهمایی «مردم»، به آرامی تا نقش جناح مخالف رشد کرد.

این انجمن در زمان بهرام گور نقشی قاطع در تعیین جانشین تاج و تخت ایفا کرد. بزرگان و سران خاندانها پس از مرگ یزدگرد اول همسخن شدند که کسی از خاندان او را به پادشاهی برندارند.[۸] از این رو، آنها و «همگان» (العامه) ادعای بهرام را قبول نکردند. آنچه در واژهٔ «همگان» مدنظر است ذکر نمی‌شود. نولدکه می‌گوید شاید زیر پوشش آن بتوان سپاهیان و مالکان را قرار داد.[۹] در «گردهمایی مردم»[۱۰]، منذر از حیره در پشتیبانی از بهرام سخن راند و «بزرگان پارسیان و سران خاندانها»[۱۱] نظریات مخالف خود را ابراز کردند. این انجمن بعداً «القوم»[۱۲] نامیده شد که متشکل از «بزرگان و سران خاندانها و والیان ولایات (اصحاب الولایات) و وزیران»[۱۳] بود. سرانجام، بهرام به کمک امتیازات فوق رضایت آنان را برای سلطنت به‌دست آورد. طبیعی بود که شکافی باز ماند. بهرام گور پس از پیروزی بر هپتالیان در چندین روز متوالی برای اهل مملکت[۱۴] خطابه خواند. هشدار او در مورد گردن نهادن و اطاعت، چنانچه «خدمتگزاران و بندگان» (الخول والعبید)[۱۵] را باید، شاید به گروه دیگری

---

۱. همان، ص ۸۳۶، س ۱. ۲. همان، س ۱۰. ۳. همان، ص ۸۴۶، س ۶. ۴. همان، س ۸.
۵. همان، س ۱۰.
۶. مسعودی، مروج‌الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۲۱۱، س ۶ از خواص‌الناس سخن می‌گوید.
۷، طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۶، س ۱۸؛ در این مورد Th. Noeldeke, Uebers. 71 Anm.1
۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۵۸، س ۴.
9. Th. Noeldeke. 91 Anm. 5.
۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۰، س ۲. ۱۱. همان، ص ۸۶۰، س ۳.
۱۲. همان، س ۱۹؛ ص ۸۶۱، س ۱۰. ۱۳. همان، ص ۸۶۲، س ۱۹.
۱۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۵، س ۱۳؛ مقایسه کنید با: یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸۶، س ۱۰: او اهل الملکه و الشّرف را با هم می‌نامد. ۱۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۵، س ۱۸.

Marfat.com

اشاره می‌کند. اما پیشرفت امور نشان‌دهندهٔ نادرستی چنین تعبیری است. زیرا جانشین بهرام، یزدگرد دوم، به مناسبت جلوسش بر تخت به انجمن بزرگان اعلام می‌کند که از رفتار پدر دست خواهد کشید. عمر جلسات علنی طولانی (طول جلوسه)، که پدرش پیوسته با آنها داشت[۱]، به سر رسیده و او، یزدگرد دوم، در خلوت به شور خواهد نشست. احساس می‌شود که جانشین بهرام، و شاید خود او، در تلاش رهایی از دست امر و نهی اشراف بوده‌اند. اما به هنگام جلوس بلاش بر تخت، بزرگان و سران قوم[۲] دوباره حاضر شدند و خواسته‌هایشان را ابراز کردند. آنها خواستار تفویض مقامی شایسته به یکی از افراد خویش، سوخرا، بودند.

به‌نظر می‌آید که در آن زمان سلطنت کاملاً مقهور اشراف شده بود، و «آنها در بلاش به جهت آنکه هیچ زری نداشت تا سپاهیان را سرپا نگهدارد به چشم حقارت می‌نگریستند. مغان نیز از وی نفرت داشتند زیرا به قوانین آنان توجهی نمی‌کرد و در شهرها برای استفادهٔ عموم حمامهایی می‌ساخت[۳]، و سرانجام زمانی که دریافتند او در نزد سپاهیان اعتباری ندارد وی را گرفته، کور کردند.» یشوعا ستون‌نشین چنان گزارش کرده است[۴] و طبری در مورد کواذ می‌گوید که «مردم» به وی اعتنایی نمی‌کردند.[۵] وقتی که کواذ ضربت متقابل را وارد آورد، دیگر در این خیال نبود تا انجمن اشراف یعنی مجمع و ابزار مخالفش را فرا خواند. او با نزدیکترین مشاوران خود[۶] (*χοινολογησάμενος τῶν ε'πιτηδείων τισίν*)، چنانچه پیشتر یزدگرد دوم اندیشیده بود، به رایزنی می‌پرداخت. تنها در محاکمهٔ سیاوش بار دیگر انجمن، *Περσῶνβονλή*، همچنانکه قبلاً یادآور شدیم، ظاهر می‌شود. اما در موردی دیگر، بنابر خبری از ابن حوقل[۷]، یاران (اصحاب) شاه و سپاهیان (جیش) وی جمع آمدند تا به بیانات او گوش فرا دهند.

گردهمایی «مردم» در زمان خسرو انوشروان بار دیگر مشاهده می‌شود. آنها نه به خاطر جلوس وی بر تخت، بلکه مدت زمانی بعد از آن، پس از آنکه مقدمات اصلاحات مالی به پایان آمده بود، گرد آمدند. انجمن می‌بایست دوباره اظهارت ارادهٔ شهریاری را بپذیرد. اما مجمع جدید با انجمن پرمدعایی که زندگی را بر اسلاف خسرو تلخ کرده بود تفاوت بسیار

---

۱. همان، ص ۸۷۱، س ۱۲. ۲. همان، ص ۸۸۳، س ۲.

۳. حدسیاتی در این باره از هرتسفلد در E. Herzfeld, *Die Malereien von Samarra* 2.

4. Josua Stylites 16, 3f.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۵، س ۶.

6. Prokop ., Pers. 1, 7 (34, 1).

۷. ابن حوقل، ص ۳۰۴، س ۸. کرامر.

Marfat.com

داشت. انجمن نه تنها متشکل از اشراف بود بلکه «دبیران» نیز در آن حضور داشتند.[۱] موضع جدید قدرت سلطنت در این مطلب نمایان می‌شود که دولتمردان شاهی در کنار بزرگان و سران، حاضر و در جمع «مردم» پذیرفته شده بودند. تفاوت دوم در این است که هرچند شاه، سه بار از آنها تقاضای اظهارنظر کرد[۲]، مخالفت برای سخنگو در حکم مرگ بود.[۳] عملاً چاره‌ای جز این نبود که پیشنهاد شاهانه را بدون قید و شرط تصویب کنند.[۴] شاه حتی اعضای هیئت آماده‌سازی قوانین مالیاتی را شخصاً انتخاب کرد. آنها «مردانی صاحب‌نظر و نیکخواه[۵]» یعنی سخنگویان نظریات شاه و اعضایِ شورای خصوصی وی بودند.[۶] اکنون دیگر قوانین انجمن را شورای معتمدان تکمیل می‌کردند. رهبری امور در اختیار این مشاوران خصوصی بود، و تنها وظیفه‌ای که برای انجمن باقی می‌ماند موافقت بود.

طبری مصوبات هیئت را با جزئیات کامل گزارش می‌کند. مالیات ارضی (خراج) بر هرچه توشهٔ مردم و چارپایان به شمار می‌رفت نهاده شد. در مجموع هفت جنس نام برده می‌شود: گندم، جو، برنج، تاک، اسپست (الرطاب)[۷]، نخل، زیتون.[۸] واحد اندازه‌گیری جریب (گریب) بود. بر هر جریب زمین گندم و جو یک درهم، بر هر جریب تاکستان هشت درهم، بر هر جریب زمین اسپست هفت درهم خراج نهاده شد. طبری مقدار خراج هر جریب شالیزار را ذکر نمی‌کند. اما مسعودی $\frac{5}{6}$ درهم برای هر جریب شالیزار، نسبت رایج در سواد را به‌دست می‌دهد.[۹] همچنین، بر هر چهار خرما بن پارسی یک درهم، بر هر شش خرما بن پست یک درهم، و بر هر شش درخت زیتون یک درهم خراج مقرر شد (مسعودی از هفت درهم خراج برای هر چراگاه در عراق خبر می‌دهد. شاید هدف از این مالیات‌گیری بیش از حد، جلوگیری از تبدیل زمین کشاورزی به چراگاه بود).[۱۰] برای باقی محصولات، مالیاتی تعلق نگرفت. منظور از باقی محصولات چه چیزهایی بود؟ از دستور خلیفهٔ چهارم علی (ع) که اجرای قوانین مالیاتی ساسانی را پذیرفت، معلوم می‌شود. اینها عبارت بود از: سبزیها، کنجد، خیار،

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۱، س ۱۱. او یک «رجل من ارضهم» ج یکم، ص ۹۶۱، س ۷ بود؛ یعنی یک رجل من ارض الناس. جهشیاری ص ۵، س ۱۳. در زمان بهرام دوم، دبیران به همراه وزیران و ارباب الدواوین در انجمن خاص خود ظاهر می‌شوند: مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر ، ج دوم، ص ۱۷۳، س ۱۰؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers .

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۱۶، س ۶. ۳. همان، س ۱۱. ۴. همان، س ۱۳.

۵. همان، س ۱۴.

۶. در زمان انوشروان نیز ظاهر می‌شود: طبری، تاریخ، ج یکم، ۹۴۷، س ۱۷. مرزبان و مردم مطّلعی که با آنان مشورت می‌کرد؛ پروکوپ «مشاوران مورد اعتمادش» Prokop., b. Pers. 2, 15 .

7. Th. Noeldeke, Uebers. 244. Anm. 1.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۲.

۹. مسعودی، مروج‌الذهب و معادن الجواهر ، ج دوم، ص ۲۰۴، س ۸ ؛ Th. Noeldeke, Uebers. 245, Anm. 2 .

۱۰. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر ، ج دوم، ص ۲۰۵، ۱.

Marfat.com

و پنبه.[۱] همچنین، نخلهای منفردی که در نخلستان قرار نداشت از مالیات معاف بود. این معافیت مالیاتی در رهنمود علی (ع) چنین استدلال می‌شود که هر رهگذری از میوهٔ آنها می‌خورد (بنابراین، برای مالکان مقدار کمی باقی می‌ماند).

اما این مقررات نشان می‌دهد چه کسی به‌عنوان الگو در خدمت اصلاحات مالی بوده است. دیوکلسین[۲] نظام جدید ترکیب ایوگاسیو (iugatio) و کاپیتاسیو (capitatio) را، که زمین را همراه با نیروی کار روستایی وابسته به آن واگذار می‌کرد، اعمال کرده بود.[۳] نظام مالیاتی خسر عملاً در تمامی موارد اساسی با سیستم روم متأخر تطابق می‌کند.[۴]

تازه این مسئله در خراج و ایوگاسیو بیشتر بازتاب می‌یابد، حتی ایوگاسیو نیز متکی بر یک مقدار زمین یعنی ایوگوم (iugum) است. در روم نیز مالیات‌گیری بعد از برداشت محصول انجام نمی‌گیرد بلکه کل مقدار مالیات پرداختی پیشاپیش با ایندیکسیو (indictio) تعیین می‌گردد و زان پس بر تک تک زمینها مقرر می‌شود. اگر خسرو بر هر جریب تاکستان، هشت برابر کشتزار گندم یا جو خراج نهاد، کار او دقیقاً مطابق با شرایط رومی خراج است. زیرا کتاب قانون سوری ـ رومی، پنج ایوگا تاکستان را برابر با چهل ایوگا زمین کشاورزی درجه دو می‌گذارد.[۵] بر این منوال آن را در کشور ساسانی کمی ساده کرده‌اند. به جای سه نوع زمین زراعتی یک حد میانگین محاسبه شده است. همچنانکه کتاب قانون بین درختان زیتون درجهٔ یک و دو تفاوت می‌گذارد، نظام ساسانی نیز بین نخل پارسی و پست، که در عین حال نخل پست به لحاظ مالیاتی با درختان زیتون برابر نهاده شده بود[۶]، تمایز قائل می‌شود.

وقتی وارد بحث جزیه و کاپیتاسیو شویم، مطالب فوق تأیید می‌شود. هیئت تعیینی خسرو، مالیات سرانه را به مقادیر دوازده، هشت، شش و چهار درهم درجه‌بندی کرد (کقدر اکثار الرجل و اقلالهی).[۷] نولدکه چنین استنباط می‌کند: «به اندازهٔ کمی و بیشی دارایی هر مرد». این ترجمه بی‌شک نادرست است. مالیات سرانه‌ای که در اینجا توضیح داده می‌شود، همانند

---

۱. بلاذوری، ص ۲۷۱ دگویه؛ Th. Noeldeke, Uebers. 245, Anm. 4 u. 5.

2. Diokletion

3. A. Piganiol, *L'impot de capitation* (1916); M. Rostovtzeff, Gesellsch. u. Writschaft d. roem. Kaiserzeit 2, 221f.; F. Lot, *L'impot foncier et la capitation personelle* (1928); H. Bott, *Grundzuege der diokletianischen Steuerverfassung* (Frankf. Dissert. 1928); G. Ostrogorsky, Gesch. d. Byzant. Staates 22. Anm. 1; 2. Aufl 33f; 110.

در اینکه تصاویری از بریگتیو از سال ۳۱۱، نظر بوث را تأیید می‌کند، گلتسر (M. Gelzer) کتباً به من یادآور شد: در این مورد R. Egger, Anz. Oesterr. Akad. 1, 9f و بالاخره 1. Paulovics, La table de privileges de Brigetio 517.

۴. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۹۹، س ۴. حتی قیصر روم شرقی را خراجگزار خسرو انوشروان پیروزمند می‌داند که به او الخراج والجزیه می‌پرداخت! مقایسه کنید با طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۹، س ۱۹. بنزد شاه یمن.

5. H. Bott, a. O. 18.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۳.

۷. همان، س ۱۱۱ ص ۹۶۳، س ۶.

Marfat.com

مالیات ارضی، باجی بود که تنها اهالی روستایی را در بر می‌گرفت. اما دارایی اهالی روستایی فقط زمین بود که آن هم پیشتر مشمول مالیات ارضی شده بود. البته باز بی‌معنی بود که افراد زیر بیست سال و بالا پنجاه سال، از مالیات سرانه معاف بودند[۱]، زیرا هر مردی، حتی در صورتی که مرز پنجاه سالگی را پشت سر می‌گذاشت، کما کان مالک دارایی خود بود و از آن بهره می‌برد. مرزهای سنی فوق‌الذکر تنها زمانی معنا می‌یابد که مالیات شامل نیروی کار نیز باشد، و این مطلب را خبر طبری نیز تأیید می‌کند: «بر مبنای اینکه هر فردی کم یا زیاد می‌توانست عمل کند». این امر دقیقاً با هدف کاپیتاسیو مطابقت می‌کند، زیرا کاپیتاسیو نیز، همچون جزیه، نیروی کار را در بر می‌گرفت.[۲] بار دیگر نظام خسرو و دیوکلسین با هم مطابقت می‌کند. جزئیات مؤید این تصویر است زیرا، همچون کاپیتاسیو[۳]، تمامی افراد شاغل در کارهای دولتی از جزیه معاف بودند. طبری چنین می‌شمارد: اشراف، بزرگان، جنگیان (المقاتله)، هیربذان، دبیران و هر که در خدمت شاه بود.[۴] همچنانکه کاپیتاسیو تصویری ظاهری از روم ترسیم می‌کند[۵]، مالیات سرانه نیز اوضاع صوری امپراتوری ساسانی را به تصویر می‌کشد.

مسلم است که انوشروان دربارهٔ دیوکلسین و خدمات وی به نظام مالیاتی روم چیزی نمی‌دانست. آنچه او می‌شناخت، ایوگاسیو و کاپیتاسیوی عصر خود بود. انوشروان، بنابر شواهد مسلم، هر دو مالیات را با پول و نه با جنس برآورد و سپس متناسب با جنس مورد نظر مطالبه کرد. این بدان معنی است که ترکیب ایوگاسیو باکاپیتاسیو، که در زمان آناستازیوس اول (۴۹۱ ـ ۵۱۸) انجام شد[۶]، برای او مهیا و قابل اجرا بود.

سرانجام، پرداخت مالیات در سه نوبت ــ هر چهار ماه یک بار ــ نیز به الگوی رومی باز می‌گردد. این امر برای نخستین بار در پاپیروسی از هرموپولیس در تاریخ ۲۶۶ در عهد گالینوس به هنگام وصول انونا مشاهده می‌شود.[۷]

بنابر توضیحات طبری چنین به‌نظر می‌آید که در زمانهای بعد نسبتهای سرگزیت و خراج ثابت مانده است. حتی یک بار از دوام جاودانهٔ خراج بر اشیای ناپایدار[۸] سخن به میان آمده است. در مخالفت با این سخن می‌توان یادآور شد که در زمان خلفای راشدین، عمر برخلاف

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۱۲؛ دینوری ص ۷۳، س ۵.

2. H. Bott, a. O. 32.

3. H. Bott, a. O. 25f; 58.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۱۰؛ مشابه آن: دینوری، ص ۷۳، س ۳.

5. H. Bott, a. O. 31f.; 38f.

6. J. Malal. 394; Euagrios p. 144, 21f. Bidez; W. Enßlin. Byz. Ztschr. 42, 260.

۷. جزئیات در نزد D. van Berehem, Mém. Soc. Nat. Antiqu. 1937, 162.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، س ۹۶۱، س ۸.

Marfat.com

تأکید طبری[۱]، به نسبتهای مالیاتی پیشین اکتفا نکرد[۲]، و علاوه بر آن بر زمینهای بایر نیز مالیات نهاد.[۳] این شیوهٔ مالیات‌گیری را (ἐπιβολή) از عصر متأخر، مصر هلنی و، همچنین، امپراتوری روم و روم متأخر قیصری (adiecto sterilium)[۴] می‌شناسیم. حتی ابن خرداذبه از افزایش سنگین مالیاتها[۵]خبر می‌دهد. البته جای هیچ تردیدی نیست که ساسانیان نیز باج را [نسبت مالیاتی] به میزان معتنابهی افزایش داده‌اند.

ابن خرداذبه[۶] ارقامی را نیز ذکر می‌کند. سواد، یعنی بابل در زمان کواذ، ۱۵۰ میلیون درهم مثقال می‌پرداخت که با برابر نهادن یک درهم مثقال با $1\frac{3}{7}$ درهم معمولی[۷]، در مجموع ۲۱۴,۲۸۵,۷۱۴ درهم می‌شود. بنابراین، سواد جزو مناطقی بود که در زمان حیات کواذ مساحی شده بود و مبلغ معینی جبایه، مالیات سرانه و ارضی، می‌پرداخت. متأسفانه نمی‌دانیم که آیا این مالیات بر پایهٔ نسبتهای مقرری عهد انوشروان محاسبه شده بود یا مبنای دیگری داشت. در اوان پادشاهی خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۷) مالیات ارضی تا نصف کاهش یافت[۸]، اما بعداً مالیاتها بار دیگر تشدید شد. مالیات دریافتی از کل کشور در سال هیجدهم پادشاهی خسرو پرویز، ۴۲۰ میلیون درهم مثقال برابر با ۶۰۰ میلیون درهم معمولی[۹] بود. ارقام قابل قیاس از عهد عباسیان نشان می‌دهد که سواد بتنهایی $\frac{2}{5}$ کل مبلغ مالیاتی را می‌پرداخت.[۱۰] اگر این میزان را برای سال هیجدهم پادشاهی خسرو پرویز پایه قرار دهیم، چنین نتیجه می‌گیریم که سواد باید بدان زمان ۲۴۰ میلیون درهم پرداخته باشد. درآمد مالیاتی طی یک سده، از کواذ تا خسرو پرویز، به میزانی بیش از یک دهم افزایش یافته بود. بعداً دوباره در زمان خسرو پرویز، درآمد مالیاتی به رقم ۶۰۰ میلیون درهم مثقال[۱۱] برابر با

---

۱. همان، ص ۹۶۲، س ۱۶؛ ص ۹۶۳، س ۲.

۲. همان، ص ۹۶۲، س ۱۹؛ Th. Noeldeke, Uebers, 246, Anm. 6 ، مسعودی از ابن خرداذبه انتقاد می‌کند: که او اعداد ثابتی برای خراج و نه صعود و نزول دائمی ارقام به‌دست می‌دهد.

۳. طبری، تاریخ ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۱۸؛ Th. Noeldeke, Uebers, 246, Anm. 5 .

4. M. Rostovtzeff. Studien zur Gesch. d. roem. Kolonats 57f.; 195; 329f.

۵. ابن خرداذبه، ص ۱۴، س ۱۲، دگویه.

۶. ابن خرداذبه، ص ۱۴، س ۱۱، اهواز در زمان ساسانیان پنجاه درهم خراج می‌پرداخت، برخلاف سی میلیون درهم زمان خود ابن خرداذبه (ص ۴۲، س ۱۲).

7. de Goeje, Uebers. 11 Anm. 1; Th. Noeldeke, Uebers, 355, Anm. 1.

۸. دینوری، ص ۱۰۲، س ۱۶.

۹. ابن خرداذبه، ص ۱۵، س ۶؛ مقایسه کنید با: قدامه، ص ۲۵۲، س ۱.

۱۰. در محاسبه، ارقام قدامه ص ۲۴۹، ۱۶-۲۵۱، ۷ اساس قرار داده شد. در عین حال، ارقام نکی دیگرگونه آورده شده در صفحات پیشین، مورد توجه قرار نگرفته است. افزون بر این برای حلوان نه میلیون درهم (به عوض نهصد میلیون درهم: مقایسه کنید M. J. de Goeje, a. O. 190, Anm. 4 ) منظور شد. کل رقم منهای سواد ۱۹۹۰۲۳,۷۰۰ درهم می‌شود، که به آن ۱۳۰,۲۰۰,۰۰۰ درهم به‌عنوان پرداختی سواد اضافه می‌شود. ـ اینکه سواد (تقریباً نه کل عراق) چنان رقم عظیم مالیاتی را می‌پرداخت، از اینجا روشن می‌شود که مالیات‌گیری زیاد درختان نخل ـ به استثنای نواحی ساحلی خلیج فارس و واحه‌های مابین کویر بزرگ و لوت ـ بیش از همه سواد را در برمی‌گرفت: مقایسه کنید با: H. Bobeks Waldkarte: Bonner Geogr. Abh. Heft 8 (1951) .

۱۱. ابن خرداذبه، ص ۱۵، س ۸ .

Marfat.com

۸۵۷,۱۴۲,۸۵۷ درهم معمولی افزایش یافت. از این مبلغ $\frac{۲}{۵}$، یعنی ۳۴۲,۸۵۷,۱۴۲ درهم، درآمد سواد است. بر این منوال، طی بیست سال آخر سلطنت شاه، باج مالیاتها به مقدار $\frac{۱}{۳}$ دیگر افزایش یافته بود.

اما این میزان نیز ثابت نماند. فرخزاد، پسر سمی[1] متخلص به علج[2]، کاردار مالیاتی خسرو پرویز بود. اگرچه او در دهکده‌ای ایرانی به دنیا آمده بود، از خاندانی پست یا بیگانه بود.[3] او نه فقط مالیاتهای عقب‌افتاده را که حق قانونی شاه بود وصول کرد بلکه مردم را شکنجه داد و به آنان ستم کرد و اموال کسان بناحق بگرفت.[4] همزمان با آن به دستبرد بهرام چوبین از خزاین شاهی متوسل شدند.[5] در اینجا نقص اصلاحات معلوم می‌شود، زیرا باج مالیاتی یا از ابتدا بسیار زیاد نهاده شده بود، یا در چند نوبت افزایش یافت. چنین تدابیر سوء مالی را در دورهٔ آغازین اسلام (امویان) نیز می‌بینیم.[6] فشار این مالیات‌گیری ناعادلانه در زمان خسرو پرویز بانی شکایات پایان‌ناپذیری شد و این اتهام در میان شکایاتی که بعد از واژگونی خسرو اقامه شد، مشاهده می‌شود.[7] ضمناً می‌دانیم که قدرتمندان نیز از تجاوز همین علج در امان نبودند.[8]

در تمامی این اخبار، دو منطقه مورد توجه قرار نگرفته است. در مدینه و تهامه نیز کارداری ساسانی، عامل مرزبان صحرا، خراج[9] وصول می‌کرد، و پس از فتح یمن، این سرزمین نیز همان مالیات را می‌پرداخت.[10] دربارهٔ میزان ارقام اطلاعی در دست نیست.

مالیاتی که بر آسیابها نهاده بودند مالیاتی استثنایی بود که در داستانی از ثعالبی[11] به آن اشاره شده است. هنگامی که یزدگرد سوم به آسیابانی در مرو پناه آورد، آسیابان از او (شاه را نشناخت) خواستار چهار درهم گردید.[12] زیرا این ضریب

---

1. sumai

۲. طبری، تاریخ ، ج یکم، ص ۱۰۴۱، س ۴.

۳. دینوری، ص ۱۳۴، س ۱۲ علج من اهل المدائن؛ Th Noeldeke, Uebers. 352, Anm. 1 .

۴. طبری، تاریخ ، ج یکم، ص ۱۰۴۱، س ۵.

۵. همان، ص ۱۰۵۵، س ۱۹؛ Th. Noeldeke, Uebers. 377, Anm. 1. بنابر دینوری، ۱۰۲، ۱۶. خسرو پرویز بعد از پیروزی بر بهرام چوبین نصف خراج را به رعایا بخشید.

6. B. Spuler, a. O. 460 f.

۷. طبری، تاریخ ، ج یکم، ص ۱۰۴۷، س ۵.

۸. همان، ص ۱۰۴۳، س ۵.

۹. ابن خرداذبه، ص ۱۲۸، س ۹. دگویه.

۱۰. طبری، تاریخ ، ج یکم، ص ۹۴۹، س ۲۰ (ابن اسحاق)؛ ص ۹۵۸، س ۲ (ابن هشام).

۱۱. ثعالبی ، ص ۷۴۷، س ۲ زوتنبرگ. اما دینوری، ص ۱۴۸، ص ۱۸ به گونه‌ای دیگر بیان کرده، که بنابر نظر او ۴ درهم مالک آسیاب دریافت می‌کرد.

۱۲. دراهم خسروانیه، مقایسه کنید با نام گنجی که خسرو پرویز در تیسفون بنا نهاده بود: بهار خفرد خسرو. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۲، س ۶؛ Th. Noeldeke, in der Adnotatio b; Uebers. 355, Anm. 2. در این مورد نک: خوره ـ خسرو در کتابت hrhsrh در نزد طبری.

Marfat.com

مالیاتی بوده که آسیاب روزانه می‌بایست بپردازد.

حال می‌ماند مالیاتهای شهری که بدان می‌پردازیم. اگر تعبیر فوق درست باشد، جزیه و خراج منحصراً به اهالی روستایی تعلق می‌گرفت. طبری[۱]، در عین حال، از ۶۰۰ میلیون درهمی خبر می‌دهد که خسرو پرویز در سال هیجدهم سلطنت خویش دریافت کرد و اضافه می‌کند سوای این مبلغ ۴۸ میلیون درهم مثقال موجود بود. این ارقام از کجا آورده شده بود؟

در اینجا دو مسئله از یکدیگر قابل تفکیک است. طبری در ابتدا فقط چنین عنوان می‌کند که مبلغ آخری، ۴۸ میلیون، متشکل از سکه‌های قدیمی ــ سکه‌های پیروز و کواذ ــ بود.[۲] اینها را بنا به دلایلی، شاید[۳] برای آنکه دوباره ضرب کند، جدا کرده بودند. مسئلهٔ دوم نحوهٔ محاسبه است. بر مبنای آنچه طبری می‌گوید، این ۶۰۰ میلیون درهم از خراج و مالیاتهای دیگر نشأت می‌گرفت. طبری با این ارقام جزیه را مد نظر داشت. هرچند ابن خرداذبه[۴] فقط از خراج سخن می‌گوید، قدامه، مبلغ را جبایه یعنی خراج و جزیه[۵] می‌نامد. برای آنکه ۴۸ میلیون درهم مثقال دیگری را بتوانند از سکه‌های قدیمی جدا کنند، باید آن را محاسبه شده در اختیار داشته باشند. بنابراین، افزون بر خراج و جزیه درآمدهای دیگری نیز وجود داشت. اینها می‌تواند تنها مالیاتهای شهری بوده باشد.

اگر این فرض درست باشد، از گزارش طبری می‌آموزیم که مالیاتهای روستایی $8\frac{3}{4}$ برابر مالیاتهای شهری بود. اما در هیچ کجا خبری مبنی بر چگونگی وصول آن آورده نمی‌شود. اما به احتمال قوی به همان اندازهٔ ثابت و منحصراً یکسانی که مالیاتهای مستقیم، زمین و اهالی روستایی را در بر می‌گرفت، مالیاتهای غیرمستقیم، بویژه گمرگ، بر شهرها و افزارمندان و سوداگرانِ آن مقرر شد. همین نحوهٔ عمل را در بیزانس نیز می‌بینیم.[۶] شرایط در اواخر قرن نوزدهم در ایران، کمی به نفع شهرها تغییر کرده بود، اما هنوز درآمد حاصل از گمرگ ۸ میلیون قران و از مالیاتهای مستقیم ۴۶,۱۷۷,۷۴۰ قران یعنی $5\frac{1}{2}$ برابر بود.[۷] این مثال، فرض پیشتر یاد شده را تأیید می‌کند.

حداقل، حدسیاتی می‌توان دربارهٔ مالیات شهری فرض کرد. طبری[۸] از یزدین[۹]

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۲، س ۱.

۲) همان، ۱۷؛ در این مورد Th. Noeldeke, Uebers. 355, Anm. 4 .

۳. اینچنین در سال سیزدهم سلطنت نقش جدیدی برای سکه زدن آماده شد: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۶، س ۱۸؛ Th. Noeldeke, Uebers. 376, Anm. 2 .

۴. ابن خرداذبه، ص ۱۵، س ۶.

۵. قدامه، ص ۲۵۲، س ۱.

6. A. M. Andréades bei Baynes - Moss, Byzantium 80f.

7. G. N. Curzon, *Persia and the Persian Question* 2, 481.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۰، س ۱۷.

۹) در مورد اسامی Th. Noeldeke in der Adnotatio seiner Ausgabe .

Marfat.com

به‌عنوان والی عشور همهٔ ایران در زمان خسرو انوشروان نام می‌برد. البته بدشواری می‌توان گفت که مراد از والی عشور «مسئول خراج»[1] است. زیرا طبری از «یک دهم» به‌عنوان نسبت مالیاتی قبلی خبری نمی‌دهد، و فقط دینوری[2] است که از آن، و تنها به‌عنوان کمترین درصد مالیاتی، سخن می‌گوید.

یکی از اسلاف یزدین، که خاندانش را از منابع سوریایی می‌شناسیم[3]، «یزدین گمرکچی» است.[4] سورایخوس، پسر سورایخوس «گمرکچی» (τελώνης)، در زُمان یامبلیخوس[5] مردی ثروتمند[6] است. چنان گمرکچیهایی را از دورا اروپوس[7] که در تمامی گذرگاههای فرات در زمان اشکانیان مستقر بودند،[8] می‌شناسیم. تمامی شواهد حاکی از آن است که «یک دهم» مذکور به مالیات غیرمستقیم یعنی گمرک اشاره دارد.

شایان توجه است که در گزارش طبری از اصلاحات مالی خسرو اول به حکم قاطعی برمی‌خوریم که بر مبنای آن از کسانی که مرده بودند یا بیش از پنجاه سال داشتند[9]، مالیات سرانه دریافت نمی‌شد. از خبر «بیش از پنجاه سال»، ارتباط آن با مالیات سرانهٔ روستایی، که قبلاً دربارهٔ آن سخن گفتیم، برایمان تداعی می‌شود؛ اما آیا مالیات سرانه‌ای هم وجود داشته که تا دم مرگ می‌بایست پرداخت شود؟ این حکم فقط می‌تواند مشابه مالیات سرانهٔ روستایی بوده باشد که در شهرها معمول بود. از گزارش رویدادنامهٔ اربلا، که می‌گوید: «شاپور دوم مالیات سرانهٔ مسیحیان را دو برابر کرد»[10] چنین حدس می‌زنیم که مالیات سرانه ترسایان در روستا و شهر یکسان مقرر شده بود. متأسفانه در اینجا نیز نمی‌توانیم از محدودهٔ حدسیات خارج شویم.

اما دو استثنایی را که منابع گزارش می‌کند، نباید فراموش کرد.[11] اردشیر اول، دو شهر در خوزستان بنا کرد که بر هر دوی آنها نام هرمزد اردشیر نهاد. در یکی، خوزستان و اجار بعدی، سوداگران سکنا کرده بودند و دیگری فقط به بزرگان (عظما الناس والاشراف) اختصاص داشت. تا زمان فتح اعراب، هر دو شهر آباد بود که دومی در این واقعه منهدم

---

1. Th. Noeldeke,Uebers. 383.

۲. دینوری، ص ۷۲، س ۲۰.

۳. جزئیات در نزد Th. Noeldeke, Uebers. 357, Anm 4; 383 Anm. 3.

4. Barhebr., h. eccl. 2, 71, 1 f.

5. Jamblichos

6. U. Schneider - Mentzel bei F. Altheim, Lit. u. Gesellsch. 1. 80f.

7. Dura Europos

8. M. Rostovtzeff, Excavat. at Dura - Europos. 2. Season 131; philostr., v. Apoll. 1,20; M. Rostovtzeff, Gesch. d. Staatspacht in d. roem. Kaiserzeit, philol. Suppl 9, 405; M. Rostovtzell, a. O. 158.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۳، س ۱۰؛ در مورد روایات Th. Noeldeke in der Adnotatio seiner Auagabe(a).

10. E. Sachau, Abh BAW. 1915, 6, 75.

۱۱. حمزه اصفهانی، ص ۴۷، س ۶.

Marfat.com

گردید، در حالی‌که اولی به زندگی خود ادامه داد. همانند تمامی بزرگان[۱]، بزرگان هرمزد اردشیر نیز پس از اصلاحات مالی خسرو انوشروان همچنان از مالیات معاف بودند.[۲] برعکس، شهر دیگر، اگر نظر پیشنهادی درست باشد، بایستی مشمول مالیات غیرمستقیم بوده باشد.

استثنای دوم مربوط به شهرهایی بود که در زمان خسرو انوشروان، اسیران و کسانی را که از مناطق همجوار کوچانده بودند در آنها اسکان داده بودند. خسرو آرزومند سکنای کل لازستان با مهاجرهای ایرانی[۳]، به همان‌گونه که در پایتخت فرغانه انجام داده بود، می‌بود. شهر، نام از ـ هر ـ خانه را دریافت کرد، زیرا در هر خانه مهاجری نشانده شد.[۴]

کوچاندن اهالی انطاکیه در زمان انوشروان تکرار شد. طبق گزارش طبری[۵] «خسرو دستور داد تا شهر انطاکیه را به مسافت و تعداد منازل و راهها و هرچه در آن بود به نقشه آرند و پهلوی شهر مداین، شهری همانند آن بسازند و شهری راکه نام رومیه گرفت به‌صورت انطاکیه بساختند و مردم انطاکیه را بیاورد و در آنجا مقر داد و چون از در شهر درون شدند مردم هر خانه به خانه‌ای شدند همانند آنچه در انطاکیه داشته بودند گویی از آن برون نشده بودند.» بر این منوال، مجموعهٔ مسکونی[۶] شهر بزرگ سوری ساخته شد، آنچنانکه هر کس محل خود را در اردوگاه کار جدیدالحداث دریافت کرد. اما انوشروان در نوسازی خویش موزاییکهای انطاکیه و دیگر شهرهای سوری را بازسازی کرده است[۷]، زیرا همچنانکه یعقوبی خبر می‌دهد[۸]، تختگاه سوریه وی را خوش می‌آمد.

دربارهٔ چگونگی زندگی این مردم چنین آمده: ساکنان شهر از خزانهٔ شاهی تغذیه می‌شدند[۹]؛ حتی برایشان استخر، سیرک، ارابه‌رانی و، موسیقی نیز فراهم بود[۱۰]؛ شهر مستقیماً تحت نظارت شاه بود که به کمک کارگزاری شاهی از آن مراقبت می‌کرد و، برای

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۹؛ دینوری، ص ۷۳، س ۳.

۲) در رویدادنامه اربلا (E. Sachau. AbhBAW. 1915, 6, 75) «بزرگان شهر» به‌عنوان قشری خاص خود ـ احتمالاً ـ ویژه‌ای مشاهده می‌شود.

3. Prokop. Pers. 2. 28p. 282. 9f.

۴. ابن خرداذبه، ص ۳۰، س ۴.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۸، س ۹؛ Th. Noeldeke, Uebers, 165f، بعقوبی، ص ۱۸۶، س ۱۵.

۶. بخشهای مرکزی انطاکیه بسیار تنگاتنگ ساخته شده بود، چنانکه آتش را به آسانی در خود هدایت می‌کرد: Prokop., h. Pers. 2, 9 (194, 16f); 10(196, 1f).

۷. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۱۹۹، س ۸؛ Prokop., Pers. 2, 9 p. ۱۹۴ 14f، مشابه این قضیه نزد شاپور اول: R. Ghirshman, Sacculum 4, 117f.

۸. بعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۶، س ۱۵.

۹. پروکوپ Prokop., Pers. 2, 14 ... ἐ'σπιζετ ... δημοσια (214, 19f). در این مورد تاریخ طبری، ج یکم، ص ۹۵۹، س ۱۹ و اجر علی سبی ... الارزاق. بهرحال نه «مفرری»، آنگونه که نولدکه ترجمه می‌کند، بلکه «سهمیه».

10. Prokop., l. c.; Th. Noeldeke, Uebers. 384, Anm. 1.; dazu Par. Orient. 4, 220f.

Marfat.com

تسکین قلوب، وی را از پیروان آیین ترسایی انتخاب می‌کرد[۱]؛ اهالی شهر بازیلی خو (مِلک شاه) βασιλιχοιι به حساب می‌آمدند و بردگان فراری رومی نیز به شرط اثبات خویشاوندی خود با یکی از اهالی شهر می‌توانستند از تملک ارباب سابق به تملک شاه درآیند. احتمالاً این انسانهای شماره‌دار به‌عنوان افزارمند برای شاه‌کار می‌کردند. از آن روی که تأمین معاش آنان برعهدهٔ شاه بود، آنها می‌بایست فراورده‌های حاصل عرق‌جبین خود را به وی واگذارند. شهر، کوره‌ای نیز دریافت کرد.[۲]

آگاثیاس از ستم و اجحاف زورمندان بر فرودستان خبر می‌دهد[۳]، در نتیجه، می‌توان کارهایی راکه پس از آن انجام شد توجیهی برای حمایت از مالیات‌دهندگان دانست: از میزان مالیات نسخه‌ها تهیه گردید[۴]، نسخه‌ای در دیوان شاهی نهاده شد و نسخ دیگر در اختیار کارداران خراج (عمال الخراج) و قضات ولایات (قضاةالکور) قرار گرفت و شاه به قضات ولایات دستور داد تا نگذارند کارداران ولایات (عمال الکور) بیشتر از آنچه در نسخهٔ دیوان بود از کسان بگیرند، و زیان رسیدگان را از خراج آزاد گردانید.[۵]

نخست ذکر عمّال‌الخراج و عمّال‌الکور مهم است. هر دو یکی هستند زیرا عمّال‌الکور در مقابل اهل‌الخراج یعنی مالیات‌دهندگان قرار دارند.[۶] عمّال، کارداران در مقام محصلان مالیاتی بودند.[۷] آنها در جایگاه ملوک‌الکور یا ارباب الخراج سابق قرار داشتند. حال، در همه‌جا به جای مالکان زمیندار، کارداران شاهی مالیات برداشت می‌کردند.

اما در مورد قضات، آنها چنانچه نولدکه توجه کرده است، موبد و، در نتیجه، جزو طبقهٔ روحانیون بودند.[۸] مسعودی موبذان موبذ را قاضی‌القضاه[۹] معنی می‌کند. وی از چگونگی حمایت موبذی برای روستاهای ویران شده در زمان بهرام دوم خبر می‌دهد.[۱۰] در تأیید این سخن، در اولین نگین از چهار مهر دیوانی انوشروان، در مهر خراج، عدالت حک شده

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۱؛ دینوری، ص ۷۰، س ۱۹.
۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۵۹، س ۱۶ ـ در مورد نام شهر نک:
Honigmann - Maricq, *Recherches sur Les Res gestae Divi Saporis* 46, Anm 3.
3. Agathias, 2. 30p. 132, 7f. Nieb.
۴. خوارزمی در مفاتیح العلوم، ص ۱۱۸ و س ۱ از یک «کتاب ایرانی خراج ولایات» نام می‌برد.
۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۳، س ۴؛ دینوری، ص ۷۳، س ۱۳. ۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۳، س ۷.
۷. مقایسه کنید با ابن خرداذبه، ص ۱۲۸، س ۹؛ یک عامل به‌عنوان محصل مالیاتی: R. N. Frye, *History of Bulchara* : 119 note 100 8. Th. Noeldeke, Uebers. 247, Anm. 1.
۹. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۶، س ۷. بر مبنای آثارالباقیهٔ بیرونی، ص ۲۰۹، س ۱۱. زاخائو. قابل تصحیح است.
۱۰. مسعودی، ج دوم، ص ۱۶۸، س ۷. نظیر این چهشباری ص ۹، س ۱۱. به دنبال این انوشروان فرمان داد تا پنجاه تن از کتّاب و سی تن از عمّال و امنا را بکشند (۱۶). امنا همان πεπιστευμενοι هستند: در این مورد F. Altheim, Weltgesch. Asiens 1, 290f. Aus Spaetantike u. Christentum 95. Anm. 4 مقایسه کنید با Plutarch., Anton. 69,3.

Marfat.com

بود.[۱] اهمیت موبذ از رویدادنامهٔ اربلا نیز روشن می‌شود. طبق این گزارش اردشیر اول تمامی کشورهای شرق را فتح کرد و بر آنها موبذ و مرزبان، زیردستان خود را بگمارد.[۲] در این مورد، ادارهٔ نظامی ولایات مرزی[۳] متفاوت از ادارهٔ مدنی درون‌مرزی است که در اختیار موبذان بود. موبذ آدیابن در زمان بهرام سوم چنان توانمند شده بود که توانست برای خود دژ رفیعی بسازد. او از آنجا، مناطق همجوار را غارت می‌کرد و مدت زمانی مدید در مقابل قدرت شاه ایستادگی کرد.[۴] این موبذان بی‌گمان دشمنان بی‌رحم مسیحیان بودند.[۵] آنها شاپور دوم را ترغیب کردند تا مالیات سرانهٔ مسیحیان را دو برابر کند[۶] با این استدلال که از این طریق تمامی کسانی که در سپاه شاهی خدمت می‌کنند می‌توانند از مالیات سرانه آزاد شوند.[۷]

مسعودی[۸]، بیانیه‌ای حکومتی منسوب به خسرو انوشروان را گزارش می‌کند که تمامی مطالب فوق را در خود خلاصه می‌کند: «پادشاهی به سپاه است و سپاه به مال و مال به خراج و خراج به‌آبادی و آبادی به عدل و عدالت به اصلاح عمّال است و اصلاح عمال به درستکاری وزیران است و سر همه اینست که شاه مالک نفس خویش باشد و آن را تأدیب کند که مالک و نه مملوک آن باشد.»

## ٦

اصلاحات مالیاتی خسرو انوشروان دگرگونی کامل بنیادهای مالی را که تا بدان زمان شاهنشاهی ساسانی بر روی آنها استوار بود، نشان می‌داد. با اینکه اردشیر اول با عزمی جزم درصدد ایجاد دولتی متمرکز برآمده بود، فقط در سرزمینهایی که مستقیماً زیر نظرش بودند توانست روی درآمد کل مالیاتی حساب کند، و مقدار معتنابهی را به مالکان ارضی واگذار کرد؛ اما اینک کل کشور زیر پوشش یکنواخت مالیاتی درآمده بود. مبالغ دریافتی منحصراً در اختیار شاه قرار گرفت. پدر انوشروان با اقدامات سرنوشت‌ساز آغاز کرده بود. قدرت بزرگ مالکان که پیشتر به دلیل قیام مزدکیان متزلزل شده بود، درهم شکسته شد. پسر، آنچه را کواذ آغاز کرده بود، به پایان آورد: برای اولین بار تمامی درآمدهای حاصل از مالیات سرانه ـ ارضی بی‌کم‌وکاست سرازیر خزانهٔ شاهی شد.

---

۱. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۲۰۴، س ۵.

2. E. Sachau, Abh BAW. 1915, 6, 62.

۳. مرزبانان، زیردستان سپهبدان بودند: مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر.

4. E. Sachau, a. o. 66f. 5. E. Sachau, a. O. 76f. ; 79; 81. 6. E. Sachau, a. O. 75.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ۹۶۲، س ۹. ۸. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۲۱۰، س ۴.

Marfat.com

نظام جدید مالی نیرویی به انوشروان بخشید که تا آن زمان برایش ناشناخته بود، و این امر در سیاست خارجی وی نیز بی‌درنگ تأثیر گذارد. امپراتوری روم شرقی با تمام وجود، قدرت بازیافتهٔ همسایهٔ خود را لمس کرد[۱]، زیرا خسرو به یاری بخت نوخاسته به این امپراتوری حمله برد، و این طعمهٔ آماده و مهیا را، که بر مبنای سیاست توسعه در غرب بهترین سرداران و سپاهیان ژوستی‌نیان را در باختر به خود اختصاص داده بود، فرو بلعید. انوشروان به استانهای مرزی خالی از قوای مسلح یورش برد و دست به تاراج آنها زد، و به دلیل همین آزمندی، آنچه برایش در درجه اول اهمیت قرار داشت غنایمی بود که سرریز خزانهٔ شاهی می‌شد، نه ضبط و نگاهداری سرزمینهای اشغالی.

گزارش مشروح پروکوپ از لشکرکشیهای این سالها به‌علت غنا و دقت اطلاعات، امکان ترسیم تصویری روشن از آنها را فراهم می‌کند. او مبالغ حاصل از تهاجمات چپاولگرانهٔ شاه را قید می‌کند و، علاوه بر آن، به عواید سرشاری اشاره می‌کند که این غنایم و باجها، در کنار درآمد فوق‌العادهٔ بودجه رسمی، نصیب خزانهٔ شاهی می‌کرد.

مذاکرات صلح پس از مرگ کواذ تازه پیش‌درآمدی بر دریافتهای بعدی بود. روم شرقی تنها با پرداخت ۱۱ هزار فوند طلا به صلح «ابدی» سال ۵۳۲ دست یافت.[۲] البته این امر مانع انوشروان نشد و در سال ۵۴۰ به تهاجم جدیدی دست یازید؛ دفاع از این تهاجم، خارج از امکانات روم شرقی بود. سورا منهدم شد و ایرانیان از سرگیوپولیس، شهر همسایه، خواستار ۲۰۰ فوند طلا در ازای بازخرید ۱۲ هزار اسیر سوریایی شدند. این مقدار طلا در سرگیوپولیس آماده نبود. طرفین در پیمانی کتبی، که اسقف شهر بدان سوگند خورد، به توافق رسیدند که در ظرف یک سال طلای مزبور پرداخت شود. در صورت عدم پرداخت، اسقف متعهد شده بود، دو برابر مبلغ یاد شده را بپردازد و به‌عنوان پیمان‌شکن از مقام خود کنار رود.[۳] سرنوشت بس تلخی گریبانگیر انطاکیه شد.

در انطاکیه نخست بر آن شدند تا خود را از انوشروان بازخرید کنند، زیرا دیده بودند که هیراپولیس با پرداخت دو هزار استاتما از تهاجم در امان مانده بود.[۴] فرستادهٔ اهالی انطاکیه، موافقت انوشروان را جلب کرد تا در ازای دریافت هزار فوند طلا از مناطق رومی بازپس نشیند.[۵] در این بین، انوشروان به سوی برویا عنان گرداند و خواستار دو برابر مبلغی که از هیراپولیس گرفته بود، شد. اما پیشنهاد اهالی شهر دو هزار استاتما نقره بود زیرا بیش از این

---

۱. در خاور می‌بایست به ترکان، تا زمان شکستشان از بهرام چوبین در زمان هرمزد چهارم، سالیانه چهل نوار سَلهٔ زر بپردازند: Theophyl, 3, 6 p. 124, 21f. Bonn . نویسنده با اشاره به ارقام ثروت ترکان را یادآور می‌شود (p. 125, 1f.).

2. Prokop., Pers 1, 22 p. 111, 19f. Bonn.

3. Prokop., Pers. 2. 5p. 175, 16f. Bonn.

4. Prokop., Pers.2, 6p. 179, 7f; 180, 15.

5. Prokop., Pers.2, 6p. 180, 18f.

Marfat.com

موجودی نداشتند. در نتیجه، آمادهٔ دفاع شدند و به دژ عقب نشستند و ایرانیان وارد شهر تخلیه شده گردیدند.[۱] در این بین، فرستادگان قیصر اهالی انطاکیه را قانع کرده بودند تا پولی نپردازند و، بنابراین، وارد مذاکره شدند.[۲] به دنبال این، ایرانیان، پس از تسخیر دژ برویا در ازای تضمین خروج آزادانهٔ پناه گرفتگان[۳]، به سوی انطاکیه عنان گردانده و شروع به شهربندان آن کردند. شهر تسخیر شد، اهالی را به بردگی و اموالشان را به تاراج بردند. از کلیسای شهر به اندازه‌ای وسایل زرین و سیمین به یغما بردند که از این راه، با وجود بسنده کردن انوشروان به سهم غنیمت خود، ثروت هنگفتی نصیب وی شد.[۴]

سپس انوشروان برای تجدید صلح از فرستادگان روم مبلغی را خواستار شد تا نه یکباره بلکه به‌طور دائم بپردازند. طرفین روی پرداخت فوری ۵ هزار فوند طلا و ۵۰۰ فوند سالانه توافق کردند.[۵] با وجود این، انوشروان خواستار هزار لیترا (λιτραι) نقره از آپامیا[۶] شد و دافنه را به آتش کشید. در آپامیا، علاوه بر مبلغ فوق، تمامی خزاین کلیسا را به چنگ آورد.[۷] در خالکیس، ۲۰۰ فوند طلای دیگر نصیبش شد.[۸] کنستانتینا نیز خود را بازخرید کرد[۹] و حتی دارا، که پیروزمندانه از خود دفاع کرده بود، می‌بایست هزار استاتما نقره بپردازد.[۱۰] به‌نظر می‌آید که مواجب سپاه نیز به اینها اضافه شده باشد.[۱۱]

انوشروان، این شیوه را پس از آن نیز حفظ کرد. در شهربندان بزرگ ادسا خواستار تمامی طلای چهار دیواری شهر شد.[۱۲] سپس، به‌عنوان پیش‌پرداخت، تقاضای ۵۰ هزار فوند طلا کرد یا در غیر این‌صورت تمامی زرو سیمی که مأموران وی در شهر می‌یافتند از آن شاه می‌شد.[۱۳] در پی موافقت شاه ایران با خاتمهٔ شهربندان، ۵۰۰ فوند طلا به وی پرداخت گردید.[۱۴] در ادامه، روم بار دیگر با آتش بس پنج ساله در ازای پرداخت ۲ هزار فوند طلا موافقت کرد.[۱۵]

حال، باید دید که این درآمدها در محدودهٔ کل بودجهٔ ساسانیان چه اهمیتی داشت؟

نخست پرداخت ۱۱ هزار فوند طلایی که منجر به صلح سال ۵۳۲ گردید، قابل ذکر است. اگر فوند طلا را با ۱۰۸۰ فرانک طلا[۱۶] محاسبه کنیم، در مجموع ۱۱۰۸۰ هزار فرانک طلا به‌دست می‌آید.

---

1. Prokop., Pers.2, 7p. 181, 11f.
2. Prokop., Pers.2, 7p. 182, 15f.
3. Prokop., Pers.2, 7p. 185, 15f.
4. Prokop., Pers.2, 9p. 194, 10f.
5. Prokop., Pers.2, 10p. 198, 1f; 16f.
6. Prokop., Pers.2, 11p. 199, 10.
7. Prokop., Pers.2, 11p. 203, 2f.
8. Prokop., Pers.2, 12p. 205, 3f.
9. Prokop., Pers.2, 13p. 211, 4f.
10. Prokop., Pers.2, 13p. 214, 6f.

۱۱. حداقل اگر بر مبنای دینوری، ص ۷۱، س ۸ حکم کرده باشیم.

12. Prokop., Pers. 2, 26p. 269, 20f.
13. Prokop., Pers. 2, 26p. 272, 14f.
14. Prokop., Pers. 2, 27p. 280, 10f.
15. Prokop., Pers. 2, 28p. 281, 17f.
16. A. M. Andreades bei Baynes - Moss, Byzantium 71 Anm. 1.

Marfat.com

در عین حال، در کنار ارقام فوق، بررسی نتایج مالی لشکرکشی سال ۵۴۰ نیز برای ما سودمند خواهد بود. ارقامی که پروکوپ ذکر می‌کند، چنین است:

| | | |
|---|---|---|
| سرگیوپولیس: | ۲۰۰ | فوند طلا |
| هیراپولیس: | ۲۰۰۰ | فوند نقره |
| برویا: | ۲۰۰۰ | فوند نقره |
| آپامیا: | ۱۰۰۰ | فوند نقره |
| خالکیس: | ۲۰۰ | فوند طلا |
| دارا: | ۱۰۰۰ | فوند نقره |
| افزون بر اینها: | | |
| پرداخت یکباره: | ۵۰۰۰ | فوند طلا |
| قسط سال اول: | ۵۰۰ | فوند طلا |

که مجموع این ارقام ۵۹۰۰ فوند طلا و ۶۰۰۰ فوند نقره می‌شود. علاوه بر این، ارزش خزاین کلیسای انطاکیه و آپامیا و، همچنین، پرداختی کنستانتینا بدان اضافه می‌شود. بنابر حدس، رقم کلی ۶۹۰۰ فوند طلا و ۸۰۰۰ فوند نقره به‌دست می‌آید. حال اگر رقم اولی را بر مبنای نسبت معین یک فوند نقره که برابر با ۷۵ فرانک طلا است[1] محاسبه کنیم، مبلغی معادل ۷۴۵۲ هزار و ۶۰۰ هزار یعنی افزون بر ۸ میلیون فرانک طلا به‌دهبت می‌آید.

برای مقایسه، درآمد مالیاتی سواد را که در زمان کواذ (بعد از مساحی و پوشش کامل مالیاتی) ۱۵۰ میلیون درهم مثقال[2] می‌پرداخت، مطرح می‌کنیم. اگر آن را با نسبت ۰/۸۶ فرانک طلا[3] محاسبه کنیم، در مجموع ۱۲۹ میلیون فرانک طلا به‌دست می‌آید.

بر مبنای گزارش پروکوپ، چنین به‌نظر می‌آید که آزمندی انوشروان مبالغ هنگفتی را به شهرهای سوریه تحمیل کرده است. مقایسهٔ اعداد نشان می‌دهد که پولهای غنایم، هرچند معاصران آنها را بس عظیم می‌پنداشته‌اند، چندان هم چشمگیر نبوده است. دیگر، آن دوران که قسمت اعظم بودجهٔ ساسانی را پرداختیهای روم پر می‌کرد سپری شده بود. اهمیت درآمد مالیاتی نیز به همین اندازه چشمگیر بود. ساسانیان بر مبنای همین درآمد حاصل از مالیات ارضی ـ سرانه بود که قدرت مالی درجه یک شده بودند.

این دریافتیها بار دیگر در زمان خسرو پرویز افزایش یافت، که از این رهگذر می‌توان

---

1. A. M. Andreades, a. O. 71 Anm. 1.

۲. ابن خرداذبه، ص ۱۴، س ۱۱، دگویه.

3. Th. Noeldeke, Uebers. 355, Anm. 1.

Marfat.com

به دلیل تجمل‌گرایی وی پی برد؛ و تزیینات کاخهای شاهی هم که به‌دست هراکلیوس افتاد[1] حکایت از همین امر می‌کند. مبالغی که در اختیار شاهنشاه قرار می‌گرفت یا پولهایی که بر روی هم انباشته می‌شد، برای آن زمان مبالغ هنگفتی بود. متأسفانه فقدان مدارک اجازه نمی‌دهد تا این ارقام را با درآمدهای مالی امپراتوری روم شرقی آن زمان مقایسه کنیم.[2]

1. Theophan. p, 493, 12f.; 494, 12f. Bonn.

2. E. Stein, Unters. z. spaetbyzant. Verfassungs. u. Wirtschaftsgesch. (Mitt. z. Osman. Gesch. 2) ایشان را ۸ میلیون سولیدزر برابر با ۳۷ هزار کیلوگرم طلا و برابر با ۱۱۳ هزار فوند زر بیزانسی (۳۲۷/۴ گرم) حدس می‌زند. 10 هراکلیوس با ۱۲۲۰۴۰ هزار فرانک زر به گونه‌ای بارز زبردست درآمد حریف خویش با ۶۰۰ میلیون درهم مثقال برابر با ۵۱۶ میلیون فرانک زر قرار داشته است. در مورد پرداختیهای قرارداد سال ۵۶۲ نک: A. Kollautz, Saeculum 5, 145 .

Marfat.com

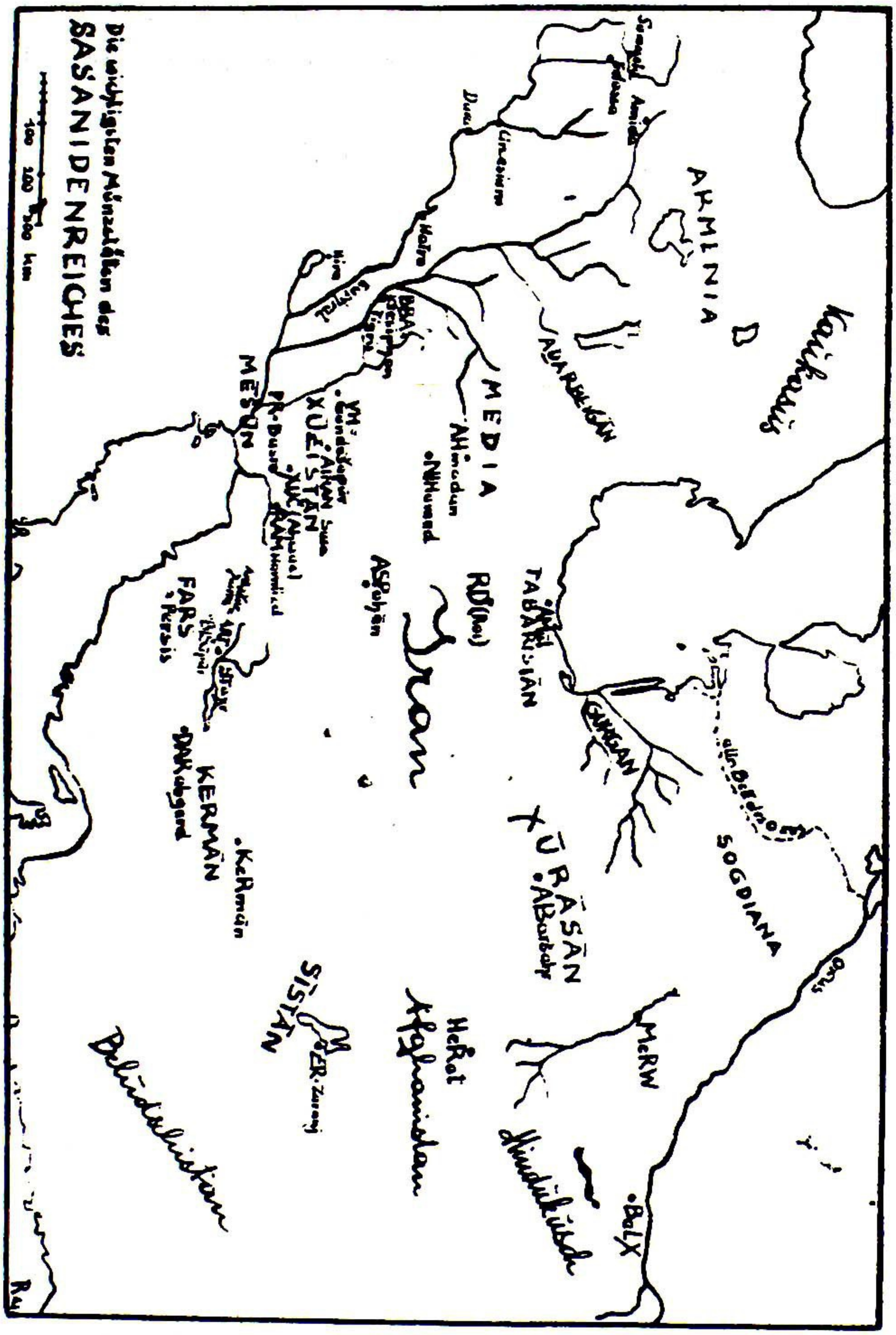


نقشهٔ ضمیمه‌ها

Marfat.com

# فصل دوم

## سکه‌زنی

### از روبرت گوبل[1]

«ای مرد! مگر نمی‌دانی که آنچه را پیش از وقت بجویند، بیابند و آنچه را به هنگام بجویند، پس از سپری شدن هنگام بیابند و آنچه دیرتر از زمانش بجویند، هرگز نیابند»

منسوب به بهرام گور (نولدکه ـ طبری، ص ۱۵۲، ترجمهٔ زریاب‌خویی)

صفحات آتی روشی را ارائه می‌کند که با آن می‌توانیم به ماهیت سکه‌زنی ساسانیان نزدیک شویم، اما اینکه روش تا چه اندازه کامیاب بوده است، چیزی است که دیگران باید قضاوت کنند. سکه‌شناسی به مثابه دانشی است که می‌تواند به پژوهشهای تاریخی کمک بسیاری بنماید، اما هنوز کسی به این حوزه وارد نشده و دروازهٔ آن به روی هر گونه پژوهشی باز است. فقط تاریخ هنر توانسته است بهرهٔ وافی را از سکه‌شناسی ساسانی ببرد.

در اینجا می‌توان از تشریح مبسوط رشدِ پژوهشِ سکه‌زنی ساسانی چشم‌پوشی کرد.[2] اگر از کتاب د مرگان[3]، که هیچ پیشرفتی را نشان نمی‌دهد، صرف‌نظر کنیم، پس از کتاب سکه‌های

---

۱. آوانویسی واژه‌های پارسی میانه و دیگر اطلاعات، به همان صورتی که نویسندهٔ مقاله [گوبل] به آنان داده بود، آورده شده‌اند. فرانتس آلتهایم، روت اشتیل.

۲. من در «موقعیت و وظایف سکه‌شناسی ساسانی» (La Nouvelle Clio, Bruxelles 1952, No. 9 - 10) مشروحاً به آن پرداخته‌ام که در آن به فعالیت هرتسفلد در سکه‌شناسی ساسانی به تاخن کم‌بها داده‌ام و آن را نسنوده‌ام.

3. Jacques de Morgan, *Traité de monnaies Grecques et Romaines* (por Ernest Babelon), III. *Monnaies Orientales*, Tome I. *Numismatique de la Perse Antique* par J. de Morgan, *Dynastie Sassanide*, Paris 1933.

Marfat.com

ساسانی پاروک[1]، که تمامی اسلاف خویش را باطل می‌کند، هیچ اثر کامل و جامعی منتشر نشده است. وقتی من دو سال پیش پیشنهاد پروفسور آلتهیم را با علاقه پذیرفتم و به سکه‌شناسی ساسانی روی آوردم، در آغاز کار به پاروک وابسته بودم. از تک‌نگاریهایی که دربارهٔ جزئیات و مسائل منفرد سخن گفته بود فقط مقالهٔ اردمان به نام «تکامل افسرهای ساسانی»[2] ارزشمند بود؛ از این رو مجبور شدم از ابتدا و از نخستین پله آغاز کنم. مسئله‌ای که بیش از همه ذهنم را مشغول می‌کرد این بود که اشتباه دیگران در کجا بوده، و در کجا و چرا متوقف مانده بودند. نتیجه اینکه می‌بایست برای سکه‌شناسی ساسانی روش کاملاً جدیدی پیدا شود، و اساساً شیوهٔ پرسش می‌بایست تغییر کند: برای من دستیابی به سکه‌های بیشتر مطرح نبود بلکه می‌بایست با همین سکه‌های موجود تعیین می‌کردم که کدامیک از آنها احتمالاً متعلق به دورهٔ ساسانیان بوده است. بنابراین، در ابتدا کشف قوانینی اهمیت می‌یافت که ساسانیان را قادر به بیان اهمیت و ارزش سکه‌ها می‌کرد. از این رو، آشنایی با ساختار سکه هدف نخستین شد، و مجموعهٔ سکه‌ها ــ که پیش از این در درجهٔ اول اهمیت بود ــ به هدف دوم تبدیل شد که در آینده می‌توان بدان پرداخت.

در اینجا تجربهٔ حاصل از سکه‌شناسی رومی در کتاب اساس سکه‌زنی در زمان قیصرها[3] به یاریم آمد، و دریافتم که ایرانیان در استفاده از اصول سکه‌زنی موفق بوده، و در زمینهٔ اصلاحات جزئی نیز کمابیش از آزموده‌های رومیان بهره برده‌اند، البته در این میان ویژگیهای تاریخی و جغرافیایی ایران را نیز، تا حد امکان، مدنظر داشته‌اند.

همان‌طور که تحقیق دربارهٔ سکه‌شناسی روم را با مجموعهٔ وین و کتاب کوهن آغاز کردم، در این نوشته نیز پایهٔ اولیه را بر موجودی مجموعهٔ وین و کتاب پاروک گذاردم. اساساً مایلم تأکید کنم که استشهاد سکه‌ها و زبان آنها برایم بر هر کتابی ارجح بود. از مأخذ، نوشته‌های قدیمی و آثار جدید، نوشته‌های قدیمی را به نفع آثار نو کنار گذاشتم، که از میان این کتابها بیشترین بهره را کارهای هرتسفلد و ی. واکر[4] تقسیم کرد. برای سکه‌شناسی اقوام همجوار، کوشان و هپتالی، از آثار هرتسفلد و گیرشمن[5]، و برای سکه‌های مربوط به بعد ساسانیان از کارهای واکر، البته فقط برای کسب اطلاع، سود بردم، زیرا نوشتهٔ حاضر تنها مسکوکات شاهنشاهی ساسانی را، و نه مضروبات ایالتی را که در زمرهٔ آنها در درجهٔ نخست مسکوکات کوشان شاهان از دودمان ساسانی در مرو و بلخ قابل ذکر است، در بر می‌گیرد. در اینجا

---

1. Furdonjee D. J. Paruck. *Sassanian Conis*, Bombay, The Times Press, 1924.
2. Kurt Erdmann, *Die Entwieklung der sasanidischen Krone*, in: Ars Islamica 15 (1951).
۳. طراحی و آغازیده توسط کارل پنیک در Numismatische Zeitschrift، سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶ و ۱۹۴۹، ادامه از من ۱۹۵۱ و ۱۹۵۳.
۴ نک: فهرست منابع بخش آغازین مقاله.
۵. نک: فهرست منابع بخش آغازین مقاله.

Marfat.com

اعتراف می‌کنم که نتوانستم تصمیمی قطعی بگیرم، زیرا تهیهٔ تعلیقات بسیار آسانتر از رفع اشتباهاتی بود که در گذشته به رشتهٔ تحریر درآمده بود. از همین رو، رده‌بندی و تحقیق در باب سکه‌هایی راکه در جداول من قید نشده اما در آثار دیگران مشهود است، به آینده موکول کرده‌ام.

برای تطابق با پژوهشهای تاریخی طبعاً کتاب کریستنسن[۱] را اساس قرار داده‌ام و علاوه بر این از بخشهایی از آثار آلتهیم، که به دولت ساسانی می‌پردازد[۲]، بهرهٔ کافی برده‌ام. بـرای سکه‌های جداول ضرب خود، سکه‌های معتبر کابینت وین ــ بیش از ۷۰۰ سکه ــ و مجموعهٔ بارتولومه[۳] (در نزد پاروک) ــ حدود ۵۰۰ سکه ــ و نیز مجموعهٔ خود پاروک ــ حدود ۵۰۰ سکه ــ را اساس قرار داده‌ام. قالب گچی سکه‌های زر و سکه‌های کوچک نـقره و تـمامی سکه‌های مسین را از مونیخ، پاریس، و لندن درخواست و دریافت کرده‌ام.[۴] در مجموع، بالغ بر ۲۰۰ قالب گچی بود که فقط بخشی از آن چیزی جز سکه‌های مذکور بود و با آنها فرق داشت زیرا قسمت قابل‌ملاحظه‌ای را پیشتر پاروک ارائه کرده است. موجودی مجموعه‌های کوچک خصوصی سکه‌های ساسانی موجود در وین را توانستم ارزیابی کنم. با وجود این، در تألیف این اثر، بیشترین بهره را مکاتبه با م. عزیز بیگلو، از تهران، نـصیبم کـرد، زیـرا در مجموعهٔ فوق‌العادهٔ او که قسمت اعظمش متعلق به خود اوست، همهٔ سکه‌های شاخص ساسانی وجود داشت. بنابراین، در مجموع، تعدادی بالغ بر دو هزار سکهٔ ساسانی در دسترس من قرار گرفت.

## اختصارات

۱) اجناس (که در جداول مسکوکات وجود دارد):

D = دینار (واحد سکهٔ زر)،

۲D = دو دینار،

$D^{D/2}$ = یک و نیم برابر دینار،

$\frac{D}{۲}$ = نیم دینار،

---

۱. نک: فهرست منابع بخش آخازین مقاله.

۲. از میان انبوه آثار تخصصی در اینجا اینها قابل ذکر است: F. Altheim und R. Stiehl, *Asien und Rom, Neue Urkunden aus sasanidischer Frühzeit*, Tabingen 1952; F. Altheim und R. Stiehl, *Staatshaushalt* der Sasaniden, in: La Nouvelle Clio, Bruxelles 1953, No. 5 - 6; oben S. 3 - 50; generell: F. Altheim, Niedergang der alten Welt, Frankfurt a. M., 1951. 3. Bartholomaei

۴. از این روی تشکر خود را از مدیران این مجموعه در اینجا اعلام می‌کنم.

Marfat.com

Δ = دراخم ــ نه درهم[1] عربی زیرا ایرانیان نیز آن را درهم[2] می‌نامیدند، نک: کریستنسن S.49 ــ با اجزای مربوطه.

O = اُبول (Obol)، ایرانیان دانگ می‌نامیدند.

U = اونیت (Unit)[3]، واحد سکهٔ مسین با اجزای مربوطه. نام قدیمی آن نامعلوم است.

استیر[4] = استاتر[5]، سکه‌ای از جنس نامرغوب به ارزش چهار دراخم که با ۴Δ نشان داده می‌شود.

۲) در مورد سکه‌خانه‌ها: نک: فهرست ضرابخانه‌ها.

۳) منابع: تا ۱۹۲۴ بی‌کم‌وکاست در کتاب پاروک = F. D. J. Paruck, Sasanlan Conis (Bombay, 1924) قرار دارند. افزون بر این، به استثنای آثار نامبرده در مقدمه، در اهّم موارد از آثار زیرین استفاده شده است:

A.Christensen = A. Christensen, L'Iran sous les Sassanides, Kopenh - agen 1936.

K.Erdmann, SK=Kart Erdmann. Die Entwicklung der sasanidischen Krone in: Ars Islamica. Vols. XV - XVI, p 87 ff. (1951).

R.Ghirshman, Bégran=R.Ghirshman, Bégram, Recherches archéol - ogique et historiques sur les Kouchans in: Mémoires de la Délégation archéologique Française en Afghanistan, Tome XII (Le caire 1948).

R.Ghirshman, Chion = R. Ghirshman, Les Chionites - Hephthalites, in: Mémoires de la Délégation archéologique Française en Afghanistan, Tome XIII (Le caire 1948).

R.Goebl, Buestengruppen = Robert Goebl, Sasanidische Muenz - studien, II. Roemische und sasanidische Buestengruppen in : Mittei - lungen der Oesterreichischem Numismatischen Gesellschaft, Bd. VII. Nr. 10 (Wien 1952).

R.Goebl, Investitur = Robert Goebl, Die Investitur des Djamasp (Ein Beitrag zur sasanidischen Muenzkunde) in : Schweizer Muenz -

---

1. Dirhem 2. Drahma

۳. من از A. R. Bellinger im Final Report VI der Dura - Excavations استفاده می‌کنم و از این به بعد برای اینکه هماهنگی کل نوشته‌ام به هم نخورد، اصطلاح انگلیسی را به کار خواهم گرفت.

4. Ster 5. Stater

Marfat.com

blaetter, 3 (1952) Heft II (Basel, 1952).

R.Goebl, Kronentolge = Robert Goebl, Sasanidische Muenzstudien, III. Die Kronenfolge des Sasaniden Artaxer 1. in: Mitteilungen der Oesterreichischen Numismatischen Gesellschaft, Bd. VII, Nr. 11 (Wien, 1952).

R.Goebl, Weltthersscher = Robert Goebl, Der Weltherrscher - Erloeser in sasanididischem Gewand. Eine kurze Studie nach den Muenzen (augenblicklich im Druck bei Palaeologia, Kyoto, Japen, etwa Herbst 1954).

R.Goebl, Zwischenkrone = Robert Goebl, Die sasanidische Zwischen - krone und ihr Problemkonnex in : Vox Orientis, 3, Jahrg., September 1953.

H.Goetz = H. Goetz (Darstellung der sasanidischen Muenzpraegung) in: *A Survey of Persian Art*. Ed. U. Pope (London and New York. 1938 - 1939).

E. Herzfeld Mint - names = Ernst Herzfeld, Achaemenid Coinage and sasanian Mint-names in: Transactions of the International Numis - matic Congress 1936 (London, 1938), dort p. 413 ff.

E.Herzfeld. KSC = Ernst Herzfeld, Kushano - Sasanian Coins in: Memoirs of the Archaeological Survey of India Nr. 38 (Calcutta, - 1930).

G. C. Miles = George C. Miles, The Numismatic History of Rayy (in: Numismatic Studies, New York 1938. Das Buch war mir leider nicht zugänglich.

R. Vasmer = R. Vasmer, Sasanian Coins in the Ermitage in: The Num - ismatic Chronicle, Fifth Series - Vol. VIII (London, 1928), dort p. 249ff.

J. Walker = John Walker, A Catalogue of the Muhammadan Coins in The British Museum. davon: A Catalogue of the Arab-Sassanian Coins (London, 1941).

Marfat.com

G. Widengren = Geo Widengren, Xosrau Anōšurvāṇ, les Hephthalites et les peuples tures in: Orientalia Suecana, Vol. I. Fasc. 1/2 (Uppsala, 1952), dort S. 69 ff.

کلیات: مأخذ اصلی برای تاریخ دوران ساسانی:

Tabari = Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari (9.-10. Jh.) uebersetzt von Th. Noeldeke (Leyden, 1879)

Nyberg = H. S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi I. Texte und Index der Pehlevi - Woerter (Uppsala, 1928) und II. Glossar (Uppsala, 1931).

بعد از تأمل زیاد از اظهارنظر در مورد ارزش تک‌تک نوشته‌های فوق‌الذکر خودداری کرده‌ام. این امر به لحاظ حجم نوشته به درازا می‌کشید، زیرا در موارد بسیاری بنابر موضوع پژوهشی از هم متفاوت هستند.

سکه‌های ساسانی در اروپا بالنسبه کمیاب است زیرا به دلیل تقاضای محدود برای سکه‌های این دوره، هیچ‌کس درصدد گردآوری جدی این سکه‌ها برنیامده است. خط نیز برای غیرمتخصص سدی غیرقابل عبور ایجاد می‌کند. سکه‌های نانوشته، چنانچه در براکتات[1] (سکه‌های تک‌رویهٔ آلمانی) قابل رؤیت است، هنوز هم‌عگیرایی دارد. اما این نوشته ـ خط نامأنوس وجود دارد و آدمی را به مبارزه می‌طلبد. مشکل دیگر، در دسترس نبودن هرگونه کتابشناسی در این زمینه است که بتواند راهنمایمان باشد.[2] پس از جنگ جهانی اول، هرگونه تحقیق دربارهٔ سکه‌شناسی شرقی و بخشهای خویشاوند با آن در اتریش مسکوت مانده است. اما حتی پیش از این تاریخ هم برای کسانی که با سکه‌شناسی و مطالب مشابه سروکار داشتند، سکه‌زنی ساسانی فصل مطرود و فراموش‌شده‌ای بود. بر مبنای موارد عدیدهٔ فوق، جای شگفتی نیست که می‌بینیم سکه‌های ساسانیان در مجموعه‌های خصوصی با اشتباهاتی فاحش رده‌بندی شده‌اند.

امروزه در آسیای صغیر، سکه‌های ساسانیان، آن‌گونه که شنیده‌ام[3]، چندان زیاد به‌دست نمی‌آید. اما، برعکس، در ایران و افغانستان مقادیر معتنابهی به‌دست آمده است. بدیهی است که روسیه دارای ذخایر بزرگی است.[4]

---

1) Brakteaten

۲. برای مجموعه‌دار، اینک من درآمدی بر سکه‌شناسی ساسانی نوشته‌ام („*Sasanian Coins*") *in Seaby's Coin and Medal Bulletin*, London, (seit 1952)

۳. از نامهٔ اردمان (حال استانبول) در تاریخ ۱۹۵۲/۱۲/۱۴.

۴. در این مورد نک: زامبار (E. Zambaur) در انتقادش از کتاب پاروک در 139ff ، 1925 ، Num. Zeitschr . بزرگترین ←

Marfat.com

اثر حاضر در درجهٔ نخست بر این اصل بنا شده که، تا حد امکان، با ارزیابی سکه‌های موجود به گزینش معتبری از آنها دست یابد. متأسفانه، هنوز هم شرایط بد ارتباطِ جهانیِ زمانِ بعد از جنگِ جهانی دوم به هیچ روی اصلاح نشده است، و من بنا گزیر اساس فهرست و جداول ضرب خود را بر مسکوکات مذکور قرار دادم. در مورد مجموعه‌های کوچک و بسیار جزئی باید بگویم که، به شهادت تجربیات، حتی اینها نیز می‌توانند فاصله‌های کوچک را پر کنند. در نتیجه، می‌توان از رهگذر آنها، و با صبر و حوصله، امکان تکمیل نقایص مجموعه‌های بزرگتر را فراهم آورد. حتی امروز نیز برای ارائه مجموعه‌ای کامل خیلی زود است، اما من معتقدم که کار من در نشان دادن نظام سکه‌زنی (ضرب) کامیاب بوده است.

## نقش سکه‌ها (تصویر)

**کلیات** ــ تصویر سکهٔ ساسانی از برجسته‌ترین دستاوردهای هنر سکه‌زنی است. ترکیب (کمپوزیسیون) آن، در کنار دیگر ویژگیهای مهم، چنان متفاوت و بدون هرگونه پیش نمونه است که حتی اگر بخشی از آنها هم منشأهای مختلف داشته باشد باز هم نشانگر خلاقیت خاص هنر ساسانی است و این ویژگی برای ما همچون کلید فهم هنر این دوره به شمار می‌رود. همچنین، خالی از لطف نیست اگر تکامل تصویر سکه را از سرچشمه‌های آن تا صورت نهایی و بی‌نهایت زیبایش، در زمان خسرو پرویز، پیگیری کنیم. صورت نهایی این سکه به قدری زیبا بود که تا مدتها پس از فروپاشی قدرت ساسانیان نیز محبوبیت خود را حفظ کرد. از تأثیر بسزای زمان و مکان نیز در فن سکه‌زنی نباید غافل شد. دربارهٔ این تأثیر بعداً سخن خواهیم گفت.[1]

**رویهٔ سکه** ــ نقش سکهٔ ساسانی ریشه در تصویر سکهٔ پارس دارد، و طبیعتاً همزمان با آن نیز با سکه‌زنی اشکانی پیوند خورده است. علاوه بر آن، از همان نخست از تأثیر خارجی هم برکنار نبوده است، که در فصول آینده به آن خواهیم پرداخت. چگونگی تلفیق این شیوه‌ها در عهد ساسانیان و پیوند آنها در قالب یک تصویرِ هماهنگ بیانگر توانایی خلاقیت هنری مردم این دوره است. ما می‌توانیم رشدی طبیعی را که به یک تقسیم‌بندی (شعبه‌های مختلف) منجر می‌شود مشخص کنیم. لوحه‌های ۱ تا ۱۰ امکان می‌دهد تا تکامل تصویر سکهٔ ساسانی، منقسم

---

→

۱. نک: پایینتر. مجموعهٔ سکه‌های ساسانی امروزه در موزهٔ ارمیتاژ لنینگراد قرار دارد که در سال ۱۹۲۵ بیش از ۲۵۰۰ سکه دارا بود، مقایسه کنید با: (Vasmer. *Sasanian Coins in the Ermitage*, Num. Chron. 1928. 249).

Marfat.com

به اجزای متشکلهٔ تصویر، را پیگیری کنیم.[1] تصحیحاتی جزئی در آتیه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، مع‌ذلک نقش تصویر در کل بایستی قطعی به حساب آید.

تصویر سکهٔ ساسانی، چنانکه در آغاز ذکر شد، متشکل از اجزای مختلفی است که برای هر دو رویهٔ سکه باید شمارش و تکه به تکه بازبینی شود. این اجزا، در آغازِ سکه‌زنی نسبتاً ساده، اما در اواخر بسیار پیچیده است. احتمالاً سکه‌ها دارای این اجزا بوده است: گرد سکه همراه با اضافات (نمادهای با سجع یا بدون سجع)؛ تصویر نیمتنهٔ شاه و تصاویر گروهی (بسیار نادر) که در آنها افسر مربوطه نقش مسلط دارد؛ سجعها و علائم کناری (نمادها، طغرا). صورتهای محتمل و مختلفی که از ترکیب اجزای مذکور (که طبعاً در طی زمان سلطنت یک شاه نیز ممکن است) به‌دست می‌آید، علاوه بر جذابیّت از پیچیدگی سکه‌زنی نیز حکایت می‌کند. در اینجا به دلیل اهمیت درونی تصاویر ابتدا دربارهٔ تصاویر نیمتنه و سپس در مورد دیگر اجزای تصویر، که به نوبهٔ خود از انسجام درونی نیرومندی برخوردار است، بحث می‌کنم.

**تصویر رویهٔ سکه** (نیمتنه تکی و گروهی) ـ مانند سکه‌زنی اشکانیان، و طبق روش متداول، رویهٔ سکه تصویر شاه را، که مربوط به زمان بعد از غلبهٔ اردشیر بر اردوان است، با چرخش به طرف راست نشان می‌دهد. آن‌گونه که از ظواهر امر پیداست؛ چرخش تصویر به طرف چپ برای عهد اشکانیان معتبر بود و هرتسفلد قانون معقولی از آن به‌دست می‌دهد که طبعاً می‌توان آن را به‌طور مشروط پذیرفت.[2] بر مبنای این قانون تغییر حکومت یا شورش بر ضد شاهنشاه با چرخش ۱۸۰ درجهٔ سر در جهت مخالف نمایانده می‌شود. کاملاً محرز است که از رهگذر این قانون، چنانکه هرتسفلد اشاره می‌کند، می‌توان در تنظیم سکه‌های اشکانیان به نوآوریهای بنیادی چندی دست یافت. این مسئله در مورد ساسانیان ــ حداقل در مضروبات شاهنشاهی ــ صدق نمی‌کند. گرچه اردشیر اول در مضروباتی که مربوط به زمان شورش وی بر ضد اردوان پنجم است خود را تمام‌رخ نمایانده است، پدرش، در زمان طغیان، شاید هم با اهدافی دیگرگونه[3]، هنوز همچون سرور اشکانی خویش با چرخش سر به طرف چپ نشان داده می‌شود. سرانجام، باید پذیرفت که دلیل نمایش تمام‌رخ تصاویر مسلماً ژرفتر از دلایلی چون

---

۱. در مورد افسرها نک: K. Erdmann, *Die Entwicklung der sasanidischen Krone* در استفاده از لوحه‌ها توجه به توضیحات صفحه 117 ضروری است.

2. E. Herzfeld, KSC 4ff

۳. نولدکه، طبری (از این به بعد «طبری» آورده خواهد شد) ۷: «او چنین کرد، گوزهر را بکشت و تاج او را بگرفت» و غیره ــ شایان توجه اعلان ناگهانی خبر مرگ پاپک و خواهش اوست مبنی بر اینکه پسرش شاپور (و نه دیگر پسرش اردشیر که مسئول مرگ گوزهر بود) بتواند تاج وی را بر سر گذارد. از اینجا استنباط می‌شود که احتمال اینکه پاپک نیز، همچون شاپور، به مرگ طبیعی مرده باشد بسیار اندک است.

Marfat.com

چگونگی وفاداری به شاهنشاه یا طغیان علیه وی است.[1] افزون بر این، واقعیت این است که چرخش سر به جهت مخالف یعنی به سمت راست، در حقیقت، با اردشیر اول ظاهر می‌شود. برخلاف این، موارد نادری که چرخش سر به سمت چپ است (برای نمونه اردشیر اول در اُبول زر Goldobol, Nchron. Ser. V. Vol. Vlll, Pl. XV, 1 و بهرام اول در لوحهٔ تصاویر آخر کتاب. سکه‌های دیگری همچون ۱۰۳ و ۱۰۴ را اگر هم واقعاً ساسانی باشند، فعلاً کنار می‌گذاریم) تنها استحقاق جذابیّت فنی دارد زیرا این مسئله به اشتباه قلمزن مربوط است. نمایاندن تصویر تمام رخ، چنانچه قبلاً ذکر شد، ریشه‌های ژرف‌تری دارد. علاوه بر این، برای این مورد خاص (این حالت را در تصاویر بهرام چهارم، کواذ اول، خسرو اول، و خسرو دوم منهای سکه‌های قبلاً یاد شدهٔ اردشیر اول، مشاهده می‌کنیم) می‌توان دلیل دیگری جستجو کرد. طبری (صفحه ۲۲۱/۲) ما را با راه و رسم پذیرایی شاه به هنگام باریابی سفیران در تالار تاجگذاریش آشنا می‌کند. در موارد نادری که در سکه‌های ساسانی، تصویر شاه تمام رخ نمایانده شده، آشکارا بر آن بوده‌اند که تأثیر شکوه و جلال شاه را به هنگام جلوس بر تخت بر بینندگانی که فرّ وی را مشاهده می‌کردند به نمایش گذارند. حتی تصاویر تمام رخ بیزانسی هم که ارتباطی غیرقابل انکار با نمایش تمام رخ ساسانی دارد براساس همان هدف و نیت گذارده شده است.

علاوه بر این، بجز نیمتنهٔ شاه هر دوره، که درصد غالب مسکوکات شاهنشاهی ساسانی را به خود اختصاص داده، به موارد معدودی برمی‌خوریم که نیمتنهٔ گروهی را به نمایش می‌گذارد، و این امر در جای خود محتاج بررسی ویژه‌ای است. در این سکه‌ها سه شاه مورد توجه بوده‌اند: اردشیر اول در سالهای آخر حیاتش با شاپور اول ولیعهد خود؛ بهرام دوم با همسرش، پسرانش و ولیعهد (بهرام سوم یا حتی کس دیگری)[2] در ترکیبهای جالب مختلف نیمتنه؛ و سرانجام جاماسپ با تصویر فردی در مقابلش که تا به حال به‌عنوان ولیعهد از وی سخن رفته است.[3] من در جای دیگری در مورد این تصاویر گروهی بحث کرده‌ام و در اینجا محدودیتی قائل می‌شوم و فقط اهم مطالبی را که با موضوع ما ارتباط دارد ذکر می‌کنم.[4]

تصاویر گروهی یک خصیصهٔ سکه‌زنی رومی است که از آغاز عصر قیصرها با مسکوکات ایالتی دودمان یولیوس ـ کلادیوس پدید آمد. محدوده زمانی دقیق آنها قرن سوم است زیرا

---

1. Vgl. F. Altheim, *Die Krise der Alten Welt* III, 13 ff. 2. S. u, auf S. 105f.
3. K. Erdmann, SK 93, linke Sp.
4. Vgl. R. Gobl, *Buestengruppen* (در نقل‌قولهای مقاله‌های کوچک خود از شماره صفحه چشم‌پوشی می‌کنم.)

Marfat.com

سکه‌زنی امپراتوری از زمان تصاویر گروهی دودمان سِوِرها (Sever) غالباً مدال و بندرت پول کورانت ضرب کرده است. از این رو، نتیجه‌ای که بالاجبار حاصل می‌شود این است که به هنگام توجه به اهداف فامیلی، آگاهانه سکه‌زنی امپراتوری روم را الگو قرار داده‌اند. این امر هم در مورد اردشیر اول، که سلسلهٔ ساسانی را بنیان نهاد، و هم بهرام دوم، که برای نگاهداری بخشهایی از کشور با مشکلاتی روبه رو شد، صدق می‌کند. با وجود این، این مورد دربارهٔ جاماسپ درست نیست، زیرا سیاست دودمانی در کارهای وی به اندازه‌ای کم مشهود است که اصولاً نمی‌تواند سخنی از ولیعهد در میان باشد. علاوه بر این، فاصلهٔ بعید زمانی با آخرین ضرب گروهی (بهرام دوم با خانواده) پرسش تازه‌ای را مطرح می‌کند. من نشان داده‌ام که سنگنگاره‌ها، الگوی تصاویر گروهی برای جاماسپ بود و دقیقاً اینجا صحنه تاجگذاری فراورِیمان قرار دارد.[1] در تقویت دلایل ارائه شده در مقاله‌ام، اضافه می‌کنم که هیچ تصویری از جاماسپ بر روی سکه‌ها وجود ندارد که فردی در مقابلش نباشد. بررسی دقیق این نیمتنهٔ واقع در سمت راست، اما با چرخش به طرف چپ، که حلقه گل (یا دیهیم؟) با نوار به جاماسپ تقدیم می‌کند، نشان می‌دهد که تصویر مذکور خود اهورمزدا است.

جزء مکمل تصویر سکهٔ ساسانی افسر خاص هر یک از شاهان است، و در محدودهٔ سکه‌زنی هیچ چیز قابل قیاسی با این ویژگی سکه‌های ساسانی پدیدار نمی‌شود. هر شاه ساسانی، افسر ویژه‌ای خاص خود با شکل مُتمایز دارد.[2] این سنت چنان سخت و جدی بود که بوضوح به‌صورت یک قانون درآمده بود، و وقتی سلطنت شاه موقتاً قطع می‌شد می‌بایست افسر جدیدی اختیار می‌کرد، و چنانچه می‌بینیم، این امر بی‌شک در مورد پیروز، کواذ اول، و خسرو پرویز صدق می‌کند و نرسی و اردشیر سوم هم، که هر دو طی سلطنتشان افسر خود را تعویض کردند، به احتمال قریب به یقین مشمول این قانون شده‌اند. سیر تکاملی دیهیم ساسانی از گیراترین مضامین تاریخ عتیق متأخر و تاریخ هنر مشرق زمین است. اردمان بر پایهٔ پاره‌ای از نظریات هرتسفلد، و همزمان با ردّ بخشی از آنها، این رشد و توسعه را دقیقاً نشان داده و آن را باکتابشناسی تقریباً کاملی مزیّن کرده است. بدین ترتیب، بحث دربارهٔ تعدادی از مسائل که هنوز در پردهٔ ابهام بود آغاز شد. پیش از ذکر این مسائل، ابتدا باید تکامل افسر، که دربارهٔ جزئیات آن می‌توان به مقالهٔ اردمان و بررسیهایی که پس از آن منتشر شد مراجعه کرد، باختصار بازگو شود.[3]

ویژگی افسر ساسانی در این بود که با وجود تخصیص شکلی دگرگونه به هر یک از شاهان،

---

1. Vgl. R. Gobl, Investitur.
2. K. Erdmann. SK 87.
۳. در مقاله‌ام R. Goebl, Kronenfolge.

Marfat.com

همچنان نقش بنیانی خود را حفظ کرده بود، و البته باید اضافه کرد که این دیهیم از همان نخست با برنامه‌ریزی خاصی ایجاد نشده بود و فقط با پشت سر گذاردن یک رشته آزمونهای خاص به‌وجود آمده بود که در پایان همهٔ آنها آخرین افسر اردشیر اول (لوحه ۱/f) قرار دارد. اردشیر در آغاز، باشلیق بلند مدل اشکانی (لوحهٔ ۱/b) بر سر داشت که بلندی آن به دلیل آرایش موی سر، که ما توانستیم آن را ــ به‌صورت آزاد ــ مشخص کنیم، مدلّل می‌شود.[1] من این باشلیق و به همچنین بعدی را (لوحه ۱/c)، که در سطح جانبی قابل رؤیت آن عقابی به چشم می‌خورد که نوار پادشاهی را به منقار (یا دور گردن) دارد، در حکم افسر تاجگذاری می‌دانم و باید از جنس سفتی بوده باشد که به گونه‌ای مجلل مرواریددوزی شده است. این باشلیق به هیچ وجه کلاه‌خود نیست. شکل بعدی بیانگر تلاشی واقعی (لوحه ۱/d) برای دستیابی به یک افسر جدید است. در عین حال، نمی‌توان به افسری دیواری (مضرّس) در مفهوم سنتی فکر کرد و امید ترکیباتی از آن داشت[2] زیرا این افسر، همچون کل افسرهای ساسانی، نمادهای خود را از تاج ایزدان[3]، در این مورد کنگره‌های تاج اهورمزدا، اقتباس می‌کند. ما بیش از همه این مسئله را در سنگنگاره‌ها مشاهده می‌کنیم.[4] ظاهراً این نمونه جذابیت مطلوب را پیدا نکرد، زیرا اکنون ما شاهد شکلی هستیم که واضحتر از افسر دیواریِ قبلی (یا بهتر گفته شود: کنگره‌دار) است، و آرایش گوی‌وار موی سر را نشان می‌دهد. در این شکل دور پیشانی نواری بسته شده که دو سر آن در پشت سر به هم گره خورده و در پشت گردن آویزان شده است. شکل نهایی افسرهای اردشیر اول (لوحه ۱/g) نشان می‌دهد که گوی مو اندکی به جلو متمایل شده و روی طرهٔ گوی را همچون موی فرق سر، پارچهٔ نازک ابریشمی پوشانیده است و لبه‌های تحتانی آن به روبانهایی ختم می‌شوند که از آنها دو سر پارچه در طرفین گونه‌ها و یک سر آن از پشت گردن شاه آویزان شده و مرواریددوزی شده است. موی سر و پوشش حریر آن در قسمت زیرین گوی با روبانی کوچک، حتی قابل رؤیت در سکه‌ها، به هم گره زده شده است. آخرین وسیله‌ای که در آرایش سر به کار می‌آمد و در حکم نگهدارندهٔ زینت‌آلات دیگر بود حلقه‌ای طلایی است که گرداگرد سر شاه قرار می‌گرفت و نوارها روی آن پیچانده می‌شد، یا دیهیمی که روی سر قرار می‌گرفت و انتهایش به نوارها ختم می‌شد. بنابراین، ما بین «ساختار اصلی»، که پوشش آرایشی محض متشکل از باشلیق فرق سر و گوی مو است، و حلقهٔ دور پیشانی و نوارها، یا به زبانی دیگر دیهیم، با

1. Bei Osroes vgl. *Survey of Persian Art*, Tf. 144 G und J, und K. Erdmann SK 94 und Anm. 22.

۲. آن‌گونه که W. Ensslin CAH XII, Chap. IV (VI) 130 می‌خواست.

3. K. Erdmann SK 87.

4. Vgl. z. B. die Abb. bei A. Christensen 221: Investitur des Bahrām I.

Marfat.com

نوارها[1] تمایز قائل می‌شویم و آنها را به منزله بخشهایی مستقل قلمداد می‌کنیم. تکامل افسرها، اگر از اشکال افسرهای تاجگذاری که فصل ویژه‌ای را می‌سازد[2] چشم‌پوشی کنیم، شامل سه گروه می‌شود و هر گروه به دو زیر گروه تقسیم می‌گردد که در مجموع شش مرحله را در بر می‌گیرد[3]:

۱/۱: شکل اصلی تکامل می‌یابد؛ به این ترتیب که هر یک از شاهان، از اردشیر اول تا نرسی (یعنی ۲۲۴ - ۳۰۲) در افسر خویش صرفاً یک مظهر را از تاجهای ایزدان اقتباس می‌کنند و حلقهٔ دور پیشانی فقط نگهدارندهٔ مظهر ایزدی است. علاوه بر این، ارتباطی بین نام تاجگذاری و مظهر افسر[4]، که همیشه بدان استناد می‌شود، وجود دارد.

۱/۲: تغییری در شکل اصلی رخ می‌دهد که حاصل تغییرات جزئی در آرایشهای قبلی است. (برای نمونه رشته‌های موی مجعد به جای مرواریدهای حلقهٔ دور پیشانی) (۳۰۲ - ۳۸۸).

۲/۳: شکل اولیه منحل می‌شود و به تبع آن وحدت مظهرها نیز از بین می‌رود (بهرام چهارم تا بهرام گور ۳۸۸ - ۴۳۸). از این زمان به بعد مظاهر تاج دو ایزد در یک افسر (برای مثال بال ورثرغنه و کنگره تاج اهورمزدا) یافت می‌شود.

۲/۴: این مرحله گام جدید مهمی در جهت انحلال شکل اصلی است: در این مرحله استفاده از حلقهٔ دور پیشانی به مثابه تنها نگهدارندهٔ مظهرهای ایزدی یکسره منسوخ می‌شود، و هستهٔ ساختار افسر به باشلیق و گویی مستقل تجزیه می‌شود (یزدگرد دوم تا پیروز، ۴۳۸ - ۴۸۳).

۳/۵: در این مرحله باشلیق عنصر مؤثر می‌گردد، و از تعدد گونه‌های افسر و نیز تمایل به استفاده از آن کاسته می‌شود. در عین حال، الحاق ضمایم به افسر بشدت افزایش می‌یابد.

۳/۶: در شکل نهایی یک ستاره جایگزین گوی می‌شود (اگرچه [بدعت] در نیمه‌راه باز نمی‌ماند، رده‌بندی با این شکل پایان می‌یابد).

به رغم تمامی اینها از مقایسهٔ تصاویر ارجاعی متوجه می‌شویم که افسر بمرور پیچیده می‌شود. در واقع، این تصاویر نشان‌دهندهٔ الگویی است که انضباط خشک را به انجماد تبدیل می‌کند. گفته می‌شود که محک دیگری برای ساختار تاج وجود داشته که همانا رنگ جنس

---

1. E. Herzfeld, Arch. Mitt. aus Iran IX (1938) 107 und den Exkurs II. دیهیم به نزد K. Erdmann Sk 117.

۲. در این مورد نک: به مقاله‌ام R. Goebl, Zwischenkronen .

۳. من در اینجا رده‌بندی اردمان را (K. Erdmann SK 114f) اخذ می‌کنم.

4. K. Erdmann SK 87.

Marfat.com

افسر بوده است، اما امروزه به‌علت تداخل آشفتگی در روایات، تعیین رنگ واقعی هر یک از افسرها بدشواری ممکن است.[۱]

سنگینی فزایندهٔ مظاهر افسر از همان آغاز بایستی سبب شده باشد که افسر عملاً بر سر گذاشته نشود بلکه به‌صورت افسری آویزان استفاده شود.[۲]

ما افسر تمامی شاهان را نمی‌شناسیم. سکه‌ها افسر ۲۹ شاه و یک بانوشاه را به ارمغان می‌آورند. از آنجا که بر مبنای قانون شدید تعویض افسر، بسیاری از شاهان در دوران پادشاهی خویش، افسرهای چندی داشتند، طبیعتاً اشکال افسرهای بیشتری را می‌شناسیم و از این رو محکی مطمئن برای تشخیص تصویر نانوشتهٔ اشخاص تاجدار [شاهان] در اختیارمان قرار می‌گیرد. بنابراین، افسرهایی که در سکه‌ها به تصویر کشیده شده و از رهگذر آنها تثبیت شده است «فسیل زنده» هنر ساسانی به شمار می‌رود.[۳]

اینک مطلبی دیگر دربارهٔ بخشهای پارچه‌ای افسر: پارچهٔ نازک ابریشمی که ما آن را پوشش موی سر و گوی می‌انگاریم ــ حداقل در دورهٔ آغازین ــ با گروهی از سه نقطهٔ تنگاتنگ واقع در کنار هم، از سر تا ته دوخته شده است. آیا این «سه نقطه» با آن سه نقطه‌ای که بویژه منشأ کوشانی دارد و محتملاً از سرچشمهٔ بودایی است و اغلب به‌صورت نشانهٔ سکه (احتمالاً از مرو یا ضرابخانهٔ دیگری در خاور) یافت می‌شود، هماهنگی دارد؟ این امری است که بدشواری می‌توان دربارهٔ آن نظر داد.

بخش ویژه‌ای را نوارها تشکیل می‌دهد. من در مقاله‌ای که دربارهٔ افسرهای واسط ساسانی و مشکل ارتباطی آنها نوشته‌ام به اهمیت نوارها در افسرها پرداخته و آنها را بازنمای خورنه انگاشته‌ام. نوارها بر روی حلقهٔ دور پیشانی قرار می‌گیرد و در پشت سر گره زده می‌شود. به شرط آنکه تصویر سکه بالنسبه سالم مانده باشد، خطوطی عرضی قابل تشخیص است. به تصور اردمان، نوارها از زمان مشخصی نه روی حلقهٔ دور پیشانی بلکه روی تزئینات گردن قرار می‌گیرد و اگرچه من در این مورد از وی پیروی کرده‌ام، مطالبی به آن اضافه کرده و تاریخ دیگری برای این تغییر به‌دست داده‌ام.[۴] در این میان تردیدهای چندی به من روی آورده است. نخست اینکه در پاره‌ای از تصاویرِ سکه‌های مختلف (برای مثال اردشیر دوم) نوارها از زیر گوی پشت گردن یا بالاتر از حلقه پیشانی بیرون کشانیده شده است، اما اَشکال واسطی نیز وجود دارد که در آنها چگونگی کشیده شدن نوارها بخوبی قابل رؤیت نیست.

---

۱. در تاج‌نامه ، «کتاب افسرهای» یاد شده در این قنبیه، کلاً رنگ افسرها ذکر می‌شود. (Aus K. Erdmann SK 98, 10.)

۲. در ملحقات دربارهٔ افسر آویخته ;vgl, K. Erdmann SK 114

3. Vgl, K. Erdmann. SK 90.

4. R. Goebl, Zwischenkrone.

Marfat.com

حتی در برهه‌ای از زمان که از کشاندن نوار از زیرگوی هنوز خبری نیست با چهار دیناری (؟) هرمزد دوم (ارمیتاژ)، که پس از آن مرسوم شد، مواجه می‌شویم، و از جانب دیگر در زمانی دورتر (یزدگرد دوم) سکه‌هایی پدیدار می‌شود که شروع نصب نوار را روی حلقهٔ دور پیشانی نشان می‌دهد. بر مبنای این کشف مشکوک، نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این است که در اینجا با نمایش محض سبکی سرو کار داریم که بازگوی هیچ چیزی نمی‌باشد. نوارهایی کوچک که نخست در زیر گوی پشت گردن و بعد در قسمت تحتانی حلقهٔ پیشانی نشان داده می‌شود، می‌تواند بخوبی آذین، آرایه یا حشو و زوایدی بر طبق عادت باشد. با سومین افسر پیروز (نک: لوحه ۷/c) انتهای هر دو نوار در طرفین شانه‌ها تقسیم شده، در خطی قائم به طرف بالا چرخانده می‌شوند و قسمت تحتانی با بازنمایی چرخش، دو بند قوسی متقاطع درهم را نشان می‌دهد؛ این دو نوار فوقانی به شکلی معمولی و افقی نمایانده شده‌اند.

**پیکرنگاری** ــ برخلاف اهمیت بیش از اندازهٔ افسرها، تصویر شخص شاه قویاً در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد. با وجود این، چنانچه بدفعات یادآور شده‌ام[1]، این امکان وجود دارد که بتوانیم برای دورهٔ آغازین ساسانیان حداقل یک پیکرنگاری که نتایج مختلف سودمندی را در برداشته باشد بنویسیم. با لشکرکشیهای نخستین ساسانیان، شمار بسیاری از افزارمندان و هنرمندان رومی ـ یونانی که به دلیل ارزش کیفی کارشان بسیار ارج گذاشته می‌شدند، به ایران آمدند. از این رو نباید از ظهور مراکز هلنی (یونانی) شگفت زده شد[2]، و این امر خود دلیلی است که سرزندگی و زیبایی بیش از اندازه و تمام عیار سکه‌های اولیهٔ ساسانیان را برای ما توجیه و قابل درک می‌کند.

اما بروشنی پیداست که اهمیت تصویر در درجهٔ دوم قرار می‌گیرد، و به همین دلیل و همچنین تمایل شدید کلی به ساده‌گرایی و معیارگراییِ نقش سکه، سیمای تصویر نیز ساده می‌شود.

**آرایش و جامه** ــ دربارهٔ آرایش مو تا اندازه‌ای سخن گفته شد. در زمان اردشیر اول، بخش اصلی موی پشت سر به‌صورت خطوطی آویخته و موازی نمایانده می‌شود. پس از آن، به استثنای نرسی در دومین افسر خود (لوحه ۴/b)، این بخش از مو به شکل گویی متشکل از حلقه‌های مدور کوچک، که تقریباً باگوی فرق سر که در حریر پوشانیده شده برابر است، در پشت گردن آرایش می‌شود. در مواردِ نادرِ بازنماییهای تمام‌رخ، این گوی از هر دو طرف قابل

---

1. R. Goebl, *Stand und Aufgaben der sasanidischen Numismatik* 367 und R. Goebl, Buestengruppen 134,5 vgl. auch G. C. Miles in: *Congres International de Numismatique*, Rapports 143. 2. F. Altheim - R. Stiehl, *Asien und Rom* 46.

Marfat.com

رؤیت است.[۱] محاسن اغلب به‌صورت حلقه‌هایی مجعد است که هنرمندانه آرایش شده و بالای لب با سبیل و پایین چانه باگویِ کوچکی که از حلقه‌های فِرداری ساخته شده و با روبانی کوچک به ریش گونه‌ها متصل می‌شود، پوشانده شده است. این فرم (شکل) در تمامی سکه‌ها بدقت قابل تشخیص نیست اما در صورتی که پادشاهان مردانی کامل بودند، همیشه چنان بوده است. برای شاپور دوم که از شیرخوارگی شاه بود، سیمای ریشدار شاپور اول را طراحی کرده و به صورتی اندک دیگرگونه نقش زده‌اند.[۲]

جامهٔ رسمی شاه متشکل از جُبهٔ (ردا) پرزرق و برقی است که در محدودهٔ تصویر سکه، یقهٔ مرواریددوزی آن به چشم می‌خورد. بعداً، شاید از عهد پیروز، به جای یقه گردنبندی ظاهر می‌شود که حتی از زمانی بس دورتر نیز می‌توانسته روی یقه قرار گرفته باشد. در اواخر این دوره، در وسط این گردنبند، که حال دو ردیفه است، اغلب گوهری تزئینی به چشم می‌خورد که متشکل از سه گویچه است و در تصاویر پس از آن به‌صورت سه نقطه نشان داده می‌شود. گاه گاهی (در آخرین اشکال) این قطعه تزئینی از گوهر پنج پر قابداری آویزان است. از جانب هر شانه بندی به سوی قسمت میانی بدن کشیده می‌شود که تا حدودی در آویز مروارید دو ردیفه‌ای مستحیل می‌شود. بندهای سینه محتملاً حمایل هستند که در این صورت به کمربند ختم می‌شوند یا آن را نگه می‌دارند. تزئیناتی نه چندان اندک در جُبه [جامهٔ شاهانه] خودنمایی می‌کند که من آنها را به‌عنوان ضمایم تکه‌دوزی، و نه بافته شده، تصور می‌کنم. در زمان شاپور اول، گاه گاهی سه نقطه را در سمت چپ و راست شانه (ضرابخانه مرو؟) مشاهده می‌کنیم. در زمان بهرام اول، در محل این نقطه‌ها در هر دو جانب چپ و راست شانه، ستاره‌ای خودنمایی می‌کند، اما بار دیگر ناپدید می‌شود. نمادی از گاو یا فروهر نیز بندرت مشاهده می‌شود. از زمان خسرو انوشروان به بعد، ترکیب هلال ماه و ستاره با استثناهایی ناچیز در این محل ثابت است.

**سجع** ــ خطِ سجعها پهلوی ساسانی یا بهتر گفته شود پارسیک (بنابر نظر هرتسفلد)[۳] است. حتی این خط، چنانچه تفاوتهای محلی نشان می‌دهد، در طول تاریخ بیش از چهارصد سالهٔ امپراتوری، رشد و تحولی عمیق را طی می‌کند. راجع به مشکلات این خط بکرات بحث شده است، با این تفاوت که در پهلوی کتابی و به همچنین سنگنبشته‌ها مشکلات به اندازهٔ سکه‌ها زیاد نیست. دستنوشته‌ها و سنگنبشته‌ها فقط به‌وسیلهٔ کاتبان مسلط به خط و، به عبارت

---

۱. آدمی در هنر تجسمی نیز بدین طریق موفق می‌شود، نک: K. Erdmann SK 104, 65 در مورد پیکره‌های تبمنهٔ بهرام گور از کیش.

2. Arch. Mitt. aus Iran (از این به بعد A. M. I. آورده می‌شود) IX (1938) 115.

3) KSC 1.

Marfat.com

دیگر، سنگتراشان نوشته می‌شود. با اینهمه، مُهرزن بندرت خط را بلد است و درست به همین دلیل، سجع اغلب مخدوش می‌شود و به‌صورت مانعِ خط‌شناختی درمی‌آید. ما به هنگامِ بحث دربارهٔ نحوهٔ کار ضرابخانه‌ها باز هم بدین موضوع خواهیم پرداخت.

دلیل دیگر برای تحریف سجع، تسلسُلِ متحّجرِ اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن است؛ و چون شخص در زنجیرهٔ این توالی، از آنچه باید به دنبال آید آگاه است، و به دلیل تمایل کلی تمامی خطوط شرقی به تزئین، براحتی می‌تواند خطی به آن افزوده یا از آن بکاهد تا با فضاسازی سکه جور درآید. حال با توجه به اینکه حروف می‌بایست ریز ساخته شود تا سجع نسبتاً طویلی (حداقل در اوایل عهد ساسانیان) روی سکه‌ای کوچک درج شود، و با توجه به ابهام تک‌تک اشکال حروف[1]، آنچه به جا می‌ماند، حتی بر روی سکه‌های مطلوب، تصاویری ضعیف و نامفهوم است. از طرف دیگر، به هیچ وجه نباید این تصور به‌وجود آید که مشکلات ما را ناامید کرده و واپس رانده است، و قرائتهایمان به یکبارگی بر پایه‌هایی سست قرار گرفته است. روشهایی برای رفع مشکل قرائت، در مشاهدات دقیق محدوده‌های خاص زمانی و مکانی، وجود دارد و کسی که یک بار ردپای این قانون ویژه را پیگیری کرده است می‌تواند در بسیاری از موارد، اگرچه نه در تمامی، از آن یاری بجوید.

«هدف متنِ» (چنانچه من آن را بر مبنای شکل غالباً مغلوط نهایی مایلم بنامم) سجعها، به استثنای ویژه سجعهای رویهٔ سکه که بعداً در موردشان‌ه‌بحث خواهیم کرد، اعلامِ اَلقاب رسمی کم و زیاد کامل شاه است. این القاب با شکل مرسوم سنگنبشته‌ها همانند است و از این رو در تمامی اسناد دولتی بر مبنای شکلِ وضع شدهٔ دربار پدیدار می‌شود.[2] من در جداول مسکوکات ۱ ـ ۱۲ خودم، سجعها را مطابق صورت مخففشان ارائه کرده‌ام که در این مورد، آوانویسی و ترجمهٔ واژگانِ متعلق به مسکوکات جداول در صفحه ۱۶۲ ـ ۱۶۳ قرار دارد.

برای القاب شاهان بر روی سکه‌ها دو مرحله وجود دارد که مرحلهٔ نخستین آن تا خودِ پیروز می‌رسد. مرحلهٔ دوم، که طبعاً ریشه‌هایی بس عمیق در بطن مرحلهٔ نخست دارد، با بلاش آغاز می‌شود. مقایسه با سنگنبشته‌ها در مرحلهٔ نخست جور درمی‌آید، اما در مرحلهٔ دوم نه سنگنبشته‌ای وجود دارد، و نه در اجزای تشکیل‌دهندهٔ سجعْ همانندی به چشم می‌خورد. از همان آغاز، لقب کامل شاهنشاه را برای اردشیر اول مشاهده می‌کنیم. او همانند تمامی شاهانِ

---

۱. من فقط به این اشاره می‌کنم که به چه آسانی M و P(F)، R و V , N، K , D، G , Z با هم عوضی گرفته می‌شوند. به یکسانی R و L نیز توجه کنید.

2. vgl. die "Res gestae divi Saporis" در ترجمهٔ بخشهایی از آن bei W. Ensslin Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur, Munchen, 1949, 92 (Nachtrag), ff.

Marfat.com

بعدی مرحلهٔ اول سجع را با واژهٔ mazdēsn ، مزداپرست، آغاز می‌کند.[۱] این امر بس مهم است. بنابراین، برای ساسانیان شهادت مذهبی که با تفکر شاهنشاهی در اتحادی لایتجزا به هم گره خورده است در سرآغاز سجع قرار دارد. افزون بر این، او خود را bagē ، خدایگان، که متون یونانی به واژهٔ *θεός* ترجمه می‌کنند، می‌نامد. بعد نام فرمانروا و به دنبالش شاهان شاه (اغلب با معنانگار ملکان ملک malkān malkā نوشته شده)، *βασιλεύς βασιλεων* یونانی ـ اما برخلاف تحت‌اللفظی = شاه شاهان ـ می‌آید. حال کلمهٔ ایران (Ērān)، در اصل نام قوم پارسی، که آوانویسی *Αειανων* یونانی آن را تأیید می‌کند، بدان وصل می‌شود. از هرمزد اول تا خود شاپور سوم، واژهٔ انیران یعنی ایران با الف نفی (پیش از واکه‌ها [مصوّت]، ان) بر روی سکه‌ها (نه در تمامی) یافت می‌شود. این امر مسلم است که هرمزد اول نمی‌توانسته این افزوده را در القاب وارد کرده باشد، و به بیان دقیقتر به عقیدهٔ من دلیل مستقیم این افزوده را باید در پیروزی شاپور اول بر والریان، امپراتور رومی، و دستگیری وی در سال ۲۶۰ م دانست. طبعاً کامیابیهای شاپور در شرق امپراتوری، که هنوز هم در مورد آنها بسیار کم می‌دانیم، بدان اضافه می‌شود. پیروزی‌نامهٔ خدایگان شاپور[۲]، هرچند خود سنگنبشته احتمالاً پس از مرگ وی پایان یافته، این امر را تأیید می‌کند. برای هرمزد دوم، اصطلاح «و انیران» در سکه‌ها هنوز به چشم نمی‌خورد. حال جزء متشکلهٔ بعدی سجع، مینوچهر mēnōčilhri (از نسل ایزدان) است که غالباً با کلمهٔ hač (از) (با معنانگار mn = min نوشته شده) می‌آید و به واژهٔ یزدان (یعنی: چهراز ایزدان) وصل می‌شود. ترکیب ارائه‌شدهٔ فوق، در سجع سکه‌هایی با باسمهٔ سالم منقور در ضرابخانه‌های غربی یافت می‌شود که حداقل آنچه مدنظر است ــ حتی در کاربرد خط توسط قلمزنهای ناوارد ــ قابل تشخیص می‌باشد. هنوز در زمان شاپور اول به سکه‌های کوچکی برمی‌خوریم، همچون اُبول نقره، که سجع کاملی دارند؛ اما در کنار آن، چنانچه ذکر شد، سجعهای کوتاه شدهٔ مختلفی هم هست که یا انتهای آن قطع شده و ناتمام مانده است و یا به‌صورت تکه‌پاره بازنموده شده است. در زمان بهرام دوم گونه‌های شایان توجهی ظاهر می‌شوند که تنها با این استدلال که امکانِ ضربِ کاملِ سجع روی باسمه ممکن نبوده است قابل توجیه نیستند.[۳] حال اهمال آشکاری در برنامهٔ منظم قبلی ظاهر می‌شود، به این صورت که سجع با گسترش نیمتنه قطع می‌شود یا به قسمت تحتانی سکه سوق داده می‌شود.

---

۱. نادرستیهایی جزئی در آوانویسی سجعهای پارسیک را خواهشمندم بزرگوارانه ببخشید. زیرا در شرایطی نبودم بر پارسی میانه مسلط شوم. از این رو در درجهٔ نخست به نیبرگ، هرتسفلد و کریستنسن متکی بوده‌ام.

۲. سنگنبشتهٔ سه زبانی شاپور اول در کعبهٔ زرتشت را، M. Rostovtzeff با اشاره به پیروزی نامهٔ اگوست چنان نامیده است.

۳. سجع ناقص vhya = vōhia مذکور به نزد واسمر R. Vasmer Num. Chron. 1928, 283 را در سکه‌های در دسترسم ندیدم و از این رو اجالتاً در رده‌بندی من منظور نشده است.

Marfat.com

حال به کمکِ خطوطی اندک، سجع را جایگزین می‌کنند یا اصولاً آن را حذف می‌کنند، در نتیجه، آنچه در مورد شاهان شاه بسیار مهم، اما دقیقاً متجّر است، برای هر شاه دیگر بندرت اتفاق می‌افتد. در عهد شاپور دوم، بویژه در اواخر سلطنتش، هرج‌و مرج چشمگیری در نقوش سکه (انبوهۀ سکه‌های بازمانده از وی بایستی از ضرابخانه‌های خاوری باشد) پدیدار می‌شود، و من توانستم شش سجع مختلف رویه سکه در آنها مشخص کنم. در سکه‌های مربوط به زمان شاپور سوم دوازده سجع مختلف یافتم، و در شاهان بعدی، با اینکه شمار (عدد) بار دیگر سیر نزولی می‌پیماید، به نام پیروز، آخرین فرد این گروه، برخوردم که شش سجع دارد.

متأسفانه با سکه‌های فعلی من نمی‌توان تعیین کرد که چه تعداد از سجعهای معین، بنابر درازا و ترکیب آنها، متعلق به ضرابخانه‌های مشخّصی است. چنین تحقیقاتی برای شاهان مرحلۀ اول در زمان آتی ممکن‌الاجرا خواهد بود.

با بلاش تغییری بنیادی رخ می‌دهد: سجع طویل کاملاً از بین می‌رود. بلاش صفت تزئینی hūkad را، که همچنان نامفهوم است،[1] به نام خود می‌افزاید. از این زمان به بعد نام شاه در مکان نخست (به استثنای سجع شماره ۳کواذ اول) قرار دارد و صفات و القاب بعد از آن درج می‌شود. اما در این مرحله نیز مدت زمانی طول می‌کشد تا قانونی پدیدار شود. اینک، نخست اپزود ($\alpha\beta$zūd) یا اپزون ($\alpha\beta$zūn) نوشته می‌شود که تا پایان سکه‌زنی ساسانیان، منتها با گسیختگیهایی ناچیز[2]، با سجع همراه می‌شود و پس از آن بزودی در محلی دیگر ظاهر می‌گردد. بعداً در این مورد سخن خواهیم راند. کواذ اول در ویژه دیناری جلوی نام خویش Kay = Kdy = کی را می‌افزاید، همان‌گونه که قبل از وی یزدگرد دوم و پیروز عمل کرده بودند. جاماسپ فقط نام خود را به کار می‌برد، آن هم بندرت کامل و اغلب به‌صورت Ğam (جام). خسرو اول سه گونۀ مختلف دارد: در آغاز تنها نامش، بعد با پس‌افزونه اپزون، و بار دیگر برای سکه (طلایی ویژه) خور xuarr (با معنانگار gdh = gaddeh نوشته شده) را که به معنای فره شهریاری است، می‌آورد. هرمزد چهارم فقط افزون را از پس نام خویش می‌آورد، در عوض، خسرو دوم پس از مرحلۀ کوتاهی که با اپزون بعد از نام خود از پدرش پیروی می‌کند بزودی خور اپزون می‌نویسد، که این عبارت، به استثنای کواذ دوم، بهرام ششم و اردشیر سوم تا پایان امپراتوری باقی می‌ماند. در عین حال، محل معنانگار GDH در سمت چپ بالای سکه است. کلمۀ پیروز (pērōz) را، چه به‌عنوان لقب و چه به‌عنوان اسم خاص،

---

۱. پاروک ۲۷۸ آن را با εὐτυχής یونانی با استناد به بارتولومه و دورن می‌سنجد. موردمان (Mordtmann) آن را با eugenius لاتینی برابر می‌داند، کانینگهام آن را گرگ = Kurka می‌خواند، توماس آن را به‌عنوان Kurkadi = شاه آتش (S. Hyrkodes) می‌خواند. ۲. فقط کواذ دوم.

Marfat.com

بیستهم پیش از نام شاه و کواذ دوم پس از نام شاه به‌کار می‌برند.

در مجموع، بهترین مثالی که در مقایسه با سکه‌زنی رومی می‌توان عنوان کرد این است که شجعی که در آغاز سکه‌زنی ساسانیان در رویهٔ سکه‌ها به‌کار می‌رود دقیقاً همانی است که در دیگر اسناد رسمی نیز کاربرد دارد. با هرمزد اول سجع به دلیل پیروزیهای شاپور اول بسط می‌یابد، اما بزودی شکل منتظم یکسان خود را از دست داده و طی مراحلی که به سوی اختصار و ایجاز پیش می‌رود به اندازه‌ای بی‌محتوا می‌شود که تا زمان استحکام دستگاه اداری، که مراحل آغازین آن مربوط به دورهٔ کواذ اول است، طرح اصلی سر سکهٔ متحدالشکل حکومتی در چارچوب طرح جدید باقی می‌ماند؛ و این در حالی است که این نمونه فقط در مسکوکات ویژه و ایام پرآشوب دستخوش تغییر، آن هم جزئی، می‌شود.

سجع بزودی طی فرایند رشد خود، که شرح آن گذشت، دچار وقفه می‌شود و از مسیر خود خارج می‌گردد. ما مشاهده کردیم که دقیقاً در زمان شاپور اول، نقش نیمتنه سجع را دو تکه می‌کند. بعداً همزمان باگوی فرق سر، که آغاز و پایان سجع را (البته همراه با استثناهایی) نشان می‌دهد، گوی پشت گردن بر سر راه سجع قرار گرفت. پس از آنکه در عهد پیروز روبانها به گونه‌ای کاملاً متقارن در طرفین تصویر سکه پخش می‌شوند، سجع بالاجبار کوتاه می‌گردد. از پیشتر، در زمان هرمزد اول، ادامهٔ سجع را در سطر دومی در پشت گوی فرق سر نقش می‌زنند ـ هرچند این مورد بندرت مشاهده می‌شود. پس از آنکه در زمان پیروز محدودیت سطح سکه به حد اعلا می‌رسد، اقدام به تنسیق جدیدی در سجع می‌کنند، به این طریق که القاب را تا حد ممکن فشرده می‌آورند و از محتوای آنها (القاب) به‌عنوان جانشینی مناسب برای درازا سجع بهره می‌گیرند.

**علائم جنبی و غیره** ــ سکه‌های ساسانیان تقریباً فقط سیمای شاه را، بدون ضمایم جنبی، بر رویهٔ سکه‌ها به ارمغان می‌آورد. منحصراً در سکه‌هایی منفرد، یا در طرفین افسرو یا در هر دو طرف نوارها، یک نقطه و در مواردی نادر (پشت افسر) سه نقطه نقش زده می‌شود. با مسکوکات شاپور دوم تحولی آغاز می‌شود که در آن فضای خالی بین تصویر و سجع به آهستگی شروع به پر شدن می‌کند. در سکه‌های کوچک این شاه، که من آنها را به‌طور مشروط منسوب به مرو می‌دانم، انبوهه‌ای از نمادها ظاهر می‌شود که چند تای آنها از کاربرد دیگری نیز حکایت می‌کند، اما تعدادی فقط در اینجا وجود دارد. شاپور سوم، بهرام چهارم، بهرام پنجم، و جدیداً یزدگرد دوم تا حدودی انبوهه‌ای از علائم نمادی مختلف را نشان می‌دهند که تعبیر آنها، کلاً و جزئاً، احتمالاً با مشکلاتی همراه است. از آنجا که این علائم به‌نظر من تقریباً بدون استثنا مربوط به سکه‌های یادگاری است، بایستی تعبیرشان نیز از همین علت ضرب آنها

Marfat.com

آغاز شود. با کواذ اول نمادهای نجمی هلال ماه با ستاره به‌صورت ترکیبی پایدار بر روی سکه‌ها ظاهر می‌شود، و صرف‌نظر از تغییرات ناچیز عرف‌و سنت پایدار باقی مـی‌ماند. در بعضی مواردِ کاملاً نادر بر روی دراخم‌ها بین شرفه و نوارهای شاپور دوم چندین حرف دیده می‌شود که من این مجموعه حروف را به‌عنوان نخستین نشانهٔ اختصاری ضرابخانه ــ که جز این مورد همیشه فقط در پشت سکه حک می‌شود ــ تلقی می‌کنم. زیرا نمادهای نجمی را به روشنترین وجه شاید بتوان در نزد بهرام ششم، که تاریخ ویژهٔ خود را دارد، مشاهده کـرد. مکان و تعداد این نمادها در نقوش سکه گاهگاه تغییر می‌کند، و ما بحث در این زمینه را با مبحث سجعهای معمولی ارتباط می‌دهیم. احتمالاً نمادها مفهومی ژرفتر را بیان مـی‌کنند، مفهومی که سجع سکه از بازتاب آن ناتوان است و ما هنوز با آن بیگانه‌ایم.

**ویژه سجعهای رویهٔ سکه** ــ در سکه‌زنی ساسانیان هم، مانند هر جای دیگر، رویدادهای خاص موجب اَشکال ویژهٔ سجع می‌شود، که از میان آنها برای رویهٔ سکه ما تنها می‌توانیم یک مورد تکی یعنی سجع شماره ۳ خسرو پرویز را، ایزد بانویی در میان هالهٔ آتش که در پشت سکه‌های معروف او به چشم می‌خورد، ثابت کنیم. در این سکه نه فقط نمایش تمام‌رخ نیمتنه، که قبلاً از آن سخن گفتیم، دیده می‌شود بلکه حتی در سجع، شاهان شاه را می‌بینیم که بسی جالبتر از مورد یزدگرد دوم است، و یا آخرین شاه ظاهر می‌شود که مزین به همین واژهٔ شاهان شاه است. از این رو، این ظهور جدید نمی‌تواند کاملاً بی‌اهمیت باشد و باید در ارزیابی کامل «سکه‌های یادگاری» غیرعادی (هرتسفلد) به یاری فرا خوانده شود.

**گِرد سکه همراه با نشانه‌ها** ــ گرد سکه در هیچ کجا، تا آنجا که من می‌دانم، نقشی چونان سکه‌زنی ساسانیان بازی نمی‌کند. به رغم مشاهدهٔ مواردی معدود، مثلاً در سکه‌زنی دیادوخ‌ها (Diadochen)، که گرد سکه آراسته و تزئین شده است، این ویژگی را باید در مـحدودهٔ سکه‌زنی منحصراً محک نشری برای ساسانیان ــ البته نه از آغاز آن ــ دانست. بر مـبنای تازه‌ترین شاهد یعنی دراخمی از پیروز، متعلق به مجموعهٔ خودم، تحول از زمان این شاه آغاز می‌شود.[1] چهار دایره، یا بهتر گفته شود چهار نقطه، در خارج دایرهٔ مروارید بـه فـواصـل یکسانی از هم دیده می‌شود (نک: لوحه ۷/d): مفهوم آن هنوز معلوم نیست، با اینهمه، به‌نظر من باید تلمیحی از چهار اقلیم باشد که در شرح دورهٔ ساسانیان همیشه از آنها سخن می‌رود.[2] ما بعداً نیز بدین مسئله خواهیم پرداخت. بلاش (از این پس تنها از رویهٔ سکه سخن می‌رود!)

---

۱. دو گونه‌ای که مقدمتاً به زمان شاپور دوم رده‌بندی می‌شود، احتمالاً ضرب یادبودی از برای او، اما ساخته شده از زمان خسرو پرویز است.

۲. یا در تقسیم مناطق کشور به چهار منطقه مقایسه کنید با: Noeldeke, Tabari 155, 2 . در این مورد تقسیم جهان به نزد بیرونی نیز جالب است. نک: F.Altheim, Tuerkstudien, (in: La Nouvelle Clio, Bruxelles 1952, No. 1-2) 32 ff.

Marfat.com

دایرهٔ مروارید را، بدون دلیلی مشخص برای ما، دوتایی می‌کند. کواذ بار دیگر به یک دایرهٔ مروارید باز می‌گردد، اما از سال سیزدهم سلطنتش ترکیب نمادهای نجمی هلال ماه و ستاره را در سه نقطه به حاشیهٔ خارجی دایره می‌افزاید (نک: لوحه ۸/b). بنابراین، در حاشیهٔ تحتانی مقابل و به همچنین چپ و راست افسر، دوباره ترکیبی از چهار نقطهٔ برابر یکدیگر، همانند آنچه در مورد پیروز دیدیم، به وجود می‌آید با این تفاوت که در این مورد محور ۴۵° درجه چرخیده است. خسرو اول تنها یک دایره با هلالی بر رأس هر سه محور دارد. در دوران پس از او پیوسته ترکیباتی از یک تا دو حلقه، با یا بدون نمادهای نجمی آورده می‌شود. در نمونه‌ای جالب، طبق سکه‌های بیستهم، جمع دو هلال ــ دایره (نقطه)، همچون مورد پیروز، به جای ترکیب هلال ماه و ستاره می‌نشیند. از آنجا که، به روایت سکه‌های سالمتر، گوی افسر بیستهم همچون کره‌ای کوچک بر بالای دو هلال قرار می‌گیرد برای نخستین بار تقارنی کامل به‌وجود می‌آید که جز اینجا فقط در تلاش نهایی خسرو پرویز برای شکل بنیادی افسر دیده می‌شود؛ در آنجا ستاره‌ای جایگزین گوی شده است. پس از خسرو پرویز، تنها هرمزد پنجم، خسرو پنجم، و یزدگرد سوم چنان افسری را دارند. سرانجام، از سال یازدهم پادشاهی خسرو پرویز ـ تقریباً در هر سال و در هر سکه‌خانه ــ سجعی در حاشیهٔ بیرونی قسمت تحتانی سمت راست سکه ظاهر می‌شود که متشکل از واژهٔ afid برابر با نیایش (ستایش) است. حتی در مورد این واژه هم، بنابر آگاهی من، تعبیر مطمئنی وجود ندارد. اگرچه کسانی آن را یادآور ستایش خداوند در مسکوکات والیان اموری ایران، در همین محل و پس از فروپاشی قدرت ساسانیان، می‌دانند به‌گمان من این دراخم‌ها با چنان سجع الحاقی برای کاربردی خاص ذخیره شده بودند، زیرا سکه‌های زیادی مربوط به همین دوره به‌دست آمده که در همان ضرابخانه‌ها ضرب شده اما فاقد این ضمیمه و سجع است. شاید کشفیات جدید بتواند در این زمینه ما را یاری دهد.

دیگر در سکه‌زنی ساسانیان، صرف‌نظر از ضرب مجدد تصویر هپتالی‌ها بر روی دراخم‌های پیروز و کواذ اول و بلاش و خسرو اول، نوشتارهای رسمی حاشیه‌ای وجود ندارد.[1] این ضرب مجدد هپتالی‌ها علاوه بر اینکه بیانگر پرداخت رسمی باج ساسانیان به خیون ـ هپتالی‌هاست از رسمیت یافتن واحد پول بیگانه نیز در حکومت خیونی خبر می‌دهد.

**پشت سکه** ــ مطالبی که هر دو روی سکه را شامل می‌شود، در بخش رویهٔ سکه ذکر شده است و در اینجا تکرار نخواهد شد. با دقت در تصاویر پشت سکه‌های ساسانی و اشکانی

1. R. Ghirshman, Chion. 9ff.

Marfat.com

(مسکوکات سیمین) بلافاصله متوجه یک وجه مشترک در آنها می‌شویم، و آن چیزی است که با تصویر انتخابی اولیه مطابقت دارد. از گذشته‌های دور، آتشگاه به‌عنوان موضوع مرکزی شعایر آیین زرتشتی در سکه‌های پارس، میهن ساسانیان، جای گرفت و نقش آن به مثابه تصویری برای سکه برگزیده شد. در زمان اردشیر اول، نقش آتشگاه به‌عنوان تنها نقش انحصاری در پشت سکه ظاهر می‌شود. آتشگاهْ، متشکل از ازاره‌های چندی است و غالباً روی ستونی حاوی چند پایه عمودی که آن هم به نوبهٔ خود روی پایهٔ دوطبقه‌ای قرار دارد، استوار است. از بزرگترین صفحهٔ آتشگاهْ دو پایهٔ (در حقیقت چهار) مختوم به پنجهٔ شیر جدا می‌شود که اینها نیز به نوبهٔ خود روی ظرفهای قارچ‌مانندی قرار دارد و در مجموع به‌عنوان بخوردان انگاشته می‌شود و اینها به همراه پایه‌های آتشگاه دقیقاً با ارتفاع تنهٔ ستون آتشگاه به اضافهٔ صفحات پایه و عرشه برابر هستند. آنجایی که پایه‌های آتشگاه از صفحات عرشهٔ آتشگاه شروع می‌شود، در هر کدام نواری با روبانی کوچک دیده می‌شود. مفهوم نوارها در هنر ساسانی معلوم است، و بیش از همه باید در مراسم آیینی نمودی خاص و مهم داشته باشد. این شکل آتشگاه پابرجا نمی‌ماند بلکه فقط تک‌و توک در مسکوکات مشاهده می‌شود، اما احتمال دارد که تمامی سکه‌هایی که بعداً آتشگاه را بتنهایی نشان می‌دهد، در خاور (بویژه در مرو) ضرب شده باشد.

شاپور اول از همان آغاز صحنه‌ای آیینی پدید می‌آورد: به آتشگاه، این زمان و بعداً هم بدون دو پایهٔ طرفین و حفظ پایهٔ اصلی و میانی، دو پیکره که مایلم آنها را به تبعیّت از اصطلاح اردمان[1] «پیکره‌های دستیار» بنامم، اضافه می‌شد. آنها جامه‌هایی درباری یعنی جلیقهٔ نظامی و شلوار گشاد چین‌دار بر تن دارند و افسرهای کنگره‌داری، که یادآور تاج اهورمزدا است، بر سرشان دیده می‌شود. گوی آرایش فرق سر به هیچ روی مشاهده نمی‌شود، برعکس هر دو موها را در گوی پشت سر جمع کرده‌اند. نوارها روبه پایین آویزان است. اینها موبد هستند، پیکره‌ها روی از آتشگاه برگردانده‌اند. آنها یک دستشان را به شمشیری که از کمرشان آویخته تکیه داده‌اند و با دست دیگر میله‌ای را که به گویی منتهی شده، و در نتیجه نمی‌تواند نیزه باشد، نگاه می‌دارند.[2] در ارزیابی این پیکره‌ها نباید فراموش کنیم که هنر ساسانی بسیار پایبند قرینه‌سازی است، و از این رو عجیب نیست اگر می‌بینیم وضعیت اشیاء در اطراف یک پیکره طبیعی نیست و به اصطلاح عوضی قرار گرفته است و

---

1. SK allgemein.

۲. این بازنمایی، موضوع پژوهشهای واسمر Vasmer Num. Chron. 1928 بود که در جزئیات رنگ‌باخته است و در ارزیابی احتمالات آن زیاده‌روی می‌کند و ویژگیهای تک‌تک قلمزنها را نمی‌پذیرد.

Marfat.com

مثلاً پیکرهٔ دستیار سمت راست، شمشیر را در طرف راست خود دارد. مایلم پیشاپیش تأکید کنم که با وجود محدودیت بسیار چارچوب این نوشته برای تعبیر دقیق باستانشناختی، که پژوهشی تخصصی می‌طلبد، من سعی کرده‌ام اشتباهات آشکار پیشین را بموقع و در جای خود تصحیح کنم.

هرمزد اول در نخستین ضرب (لوحه ۲/a) متعلقات صحنه راگسترش می‌دهد: تقارن فقط در توزیع اشخاص و در چرخش صورت به طرف آتشگاه حفظ می‌شود، وگرنه طرز ایستادن پیکره‌ها تغییر کرده است. در سمت چپ، شاه راکه دست راست را بلند کرده و دست چپ را روی قبضهٔ (؟) شمشیر گذاشته بوضوح مشاهده می‌کنیم. پیکرهٔ سمت راست، همچون پیکره‌های دستیار پیشین، باز هم موبدی است که حلقه‌ای را با دو نوار موّاج به طرف آتشگاه و شاه دراز می‌کند: بنابراین، صحنه‌ای از مراسم تاجبخشی رسمی است. چنین مراسمی به‌طور قطع برای نخستین و آخرین شاه در آتشکدهٔ آناهیت انجام شده است و برای بعضی از شاهان دیگر ساسانی نیز، که در موردشان صراحتاً گزارش نمی‌شود، مطمئناً به وقوع پیوسته است. هرمزد اول در دومین تصویر پشت سکهٔ خود هم طرح جدیدی نقش می‌زند: شاه (سمت چپ) و موبد (سمت راست) هر کدام میلهٔ کوتاهی در دست دارند. واسمر، که عقایدی سودمند در این زمینه ابراز کرده است[1]، نظر موردتمان راکه اینها را نه شمشیر بلکه میله (چوبدستی) می‌داند، ترجیح می‌دهد.[2] آدمی می‌تواند صحّت این توضیح را بپذیرد، زیرا پیکره‌ای بر روی سکه‌ها ــ بویژه سکه‌هایی با افسر نخست نرسی که ما تا به حال او را به اشتباه بهرام سوم پنداشته‌ایم ــ نوک میله‌ای را مستقیماً در مقابل آتشدان نگه داشته و از این رو احتمال داده‌اند که ابزاری برای روشن کردن یا نظافت آتش بوده است. در زمان بهرام دوم، پیکره‌ها دوباره به حالت گذشته، یعنی روی گردانده از آتشگاه، باز می‌گردند و در این حالت پیکرهٔ دستیار سمت چپ شاه قرار می‌گیرد. در دومین تصویر پشت سکه، بهرام دوم (سمت چپ) دوباره روی به آتشگاه دارد و در سمت راست او، پیکر بانویی، همچون او روی به آتشگاه، با کلاهی عقابی قرار دارد که حلقهٔ گلی راکه بیشتر نشانگر تقدیم است تا دریافت، دراز کرده زیرا شاه نیز دست راست را بلند کرده است. در مورد این تصویر پشت سکه که رویه‌ای مشابه و فقط مرتبط با آن دارد، و همچنین دربارهٔ تصاویر نیمتنهٔ گروهی این شاه هنوز نمی‌توانم نظری ثاقب ابراز دارم. این مسئله تنها طی شرح و توضیح مفصل افسرهای حیوانی شکل ساسانی ممکن است. با وجود این، دو موضوع در اینجا روشن می‌شود: نخست اینکه تصاویر

1. Num. Chron. 1928, 298f. 2. Ebenda.

Marfat.com

خانوادگی از سنت رومی تصاویر خانوادگی عهد سِوِرها، که آنها آگاهانه و با قصد کامل انجام می‌دهند، پیروی می‌کند، و دو دیگر اینکه این اَشکال ویژه با برپایی ولیعهدنشین در سگستان مرتبط است. از این رو، یکی از این افسرها بایستی تاج سگان شاه باشد. متأسفانه ما در مورد تاریخ سه بهرام خیلی کم می‌دانیم و در نتیجه، برای حل این مشکل به حدسیّات بسنده کرده و به امید تصادفی مطلوب نشسته‌ایم. نرسی برای هر دو گونه افسر خویش، دو شکل پشت سکه هم دارد. از این پس، پیکره‌های دستیار به‌علت اعمال آیینی، پشت به آتشگاه کرده‌اند. هر دو، میله‌هایی را که قبلاً از آن یاد کردیم در یک دست و ظرفی شکم‌دار را که احتمالاً در بردارندهٔ عصاره، بخور یا نظایر اینهاست، در دست دیگر گرفته‌اند. پیش از بحث دربارهٔ مرحلهٔ بعدی یعنی مرحلهٔ دریافت ضمایمی چند، و با توجه به وابستگی ساسانیان به تقارن تصاویر، مایلم موضوعی را مطرح کنم. به عقیدهٔ من پیکرهٔ دستیار دوم، که در کل موبد پنداشته شده، با اینکه افسر شاهنشاهی به سر ندارد می‌تواند اشاره به شاه باشد. پیش از این سار[1] مشخص کرده است که گوی پشت سر در هر شرایطی فردی از خاندان شاهی را نشان می‌دهد. افزون بر این، در پیکرهٔ سمت راست هم از زمان افسر دوم نرسی (با برگشت گاه‌و بیگاه) آرایش گوی فرق سر دیده می‌شود یعنی همان‌گونه که شاه را نشان داده‌اند. این تعبیر با سکه‌های کاملاً متأخر از عهد خسرو پرویز که هلال افسر از روبه رو نمایانده شده تأیید می‌شود. بنابراین، شاه را دو بار در یک تصویر داریم. به احتمال قریب به یقین می‌توان شاه را در دو نقش مختلف فرض کرد، و یا این ظهور مجدد شاه را دلیلی بر توالی دو صحنهٔ بلافصل و مرتبط دانست که مراسم تاجگذاری را به نمایش می‌گذارند. در تأیید این مطلب اضافه می‌شود که شکل افسری از اردشیر اول (لوحه d/۱) تاج کنگره‌ای اهورمزدا را دارد که در آن گوی موی فرق بدون پوشش حریر نقش شده است. مع‌ذلک، در مقایسه با مشکل نماد، مسئلهٔ آرایش در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد. افسر کنگره‌دار می‌تواند افسری تشریفاتی باشد که فقط در مراسم تاجگذاری به کار می‌رفت و در زندگی روزمرهٔ شاه کاربردی نداشت، مشروط بر اینکه خود افسر شاهنشاهی کنگره‌هایی ــ همچون شاپور اول و دوم ــ به منزلهٔ نماد نداشته باشد.

از زمان هرمزد دوم، نیمتنهٔ اهورمزدا (چنانچه کلاً انگاشته می‌شود) در میان شعله‌های آتشگاه و در جهات مختلف ظاهر می‌شود. شاپور دوم نیز همین نقش را، و همزمان شکل قدیمی را، بدون نیمتنهٔ اهورمزدا می‌آورد. علاوه بر این، در ضربهای او بندرت آتشگاه اردشیر اول بدون پیکره‌های دستیار به چشم می‌خورد. گاه‌گاهی صرفاً در پشت سکه‌های

---

۱. متأسفانه نقل‌قول را گم کرده‌ام. Saare, Iranische Felsreliefs.

Marfat.com

منقوش روی تنهٔ ستون آتشگاه واژهٔ راست rast (حقیقت) یافت می‌شود. شاپور سوم در سکه‌ای خرد، نوارهای شهریاری (و نه حلقه!) را به‌عنوان تصویر پشت سکه، با وقفه‌ای نادر که بیانگر اهمیت دوگانهٔ نقش تصویر است، به کار می‌برد. ظاهراً در اینجا با ضرب سکه‌های مربوط به تاجگذاری سرو کار داریم که با اینکه پول حقیقی بوده، هم نقش ژتون را بازی می‌کرده و هم نقش پول را. بهرام چهارم تصویر سر شاهینی را به تصاویر گونه‌گون سکه‌ها اضافه می‌کند. این سر با چرخش به سمت راست نمایانده شده است. شاهین به مراسم تاجگذاری تعلق دارد و من مشتاقانه مایلم چنین نتیجه گیری کنم که افسر ولیعهدی پارس از میان باشلیقهای حیوانی شکل، در کلاه سر شاهینی قابل جستجو است. البته این مسئله کاملاً قطعی نیست. گونهٔ قابل توجهی از نیمتنهٔ ایزدان در میان شعله‌ها را مدیون بهرام پنجم هستیم: در این گونهٔ خاص نیمتنهٔ ایزد در میان شعله‌ها منحصراً به سر ایزد محدود می‌شود، و همین امر باعث شده تا سر بزرگتر نمایانده شود و تمام جزئیات افسر شاه، که بر سر ایزد است، قابل تشخیص باشد. این مورد را، جز اینجا، فقط در مورد بلاش می‌بینیم. اما بزودی این بازنمایی کنار گذاشته می‌شود و بار دیگر نقش میان شعله‌ها که با بهرام چهارم به دلیل سبکی کنار گذاشته شده بود، بتنهایی جا باز می‌کند (نک: تصاویر لوحه ٦). ما در عین حال سکه‌های زر کوشان متأخر و نیز فرمانروایانشان را از خاندان ساسانی[1] که در آنها شیوا (Šiva) در پشت سکه‌ها به گونهٔ ساسانی تغییر یافته است و افسری مشابه بر سر دارد، یادآور می‌شویم. با پیروز، دگرگونی مهمی در نقش پیکره‌های دستیار ظاهر می‌شود: آنها روی به بیننده می‌گردانند و هر دو دست را به حالت نیایش مقابل آتشگاه می‌گیرند. این نقش مدت زمانی دراز دوام می‌آورد. حتی به‌نظر می‌آید در آرایش جامه نیز تغییری صورت گرفته باشد: شلوارها کوتاه‌تر و به همان نسبت تنگ‌تر شده است و یک برآمدگی در ناحیهٔ زانو دارد. نوارها کوتاه‌تر شده، و در بازنمایی افسر متوجه می‌شویم که تأکید بر گوی فرق سر است نه بر بالهای ایزد پیروزی [بهرام] که از زمان پیروز بر قسمت فوقانی افسر نصب شده است. سرانجام، با کواذ توسعهٔ دیگری در تصاویر موجود پدیدار می‌شود: بازنمود شاهنشاه با دیهیم و حلقه‌ای در دست با چرخش به سمت راست.[2] تأثیر مسکوکات رومی و بیزانسی در این پشت سکه‌ها غیرقابل تردید است، با این حال، بیش از این نمی‌توان در مورد آن سخن گفت. در مورد این مطلب به هنگام بحث مسکوکات شاهان هر دوره به‌طور مشروح بحث خواهم کرد، و البته یادآور

---

1 vgl E. Herzfeld KSC Pl. II und III allgemein.

۲. تمامی این توضیحات نه در مورد ضربهای ولیعهدی بلکه اشکال افسر واسط هستند.

Marfat.com

می‌شوم که دربارهٔ پاره‌ای مشکلات در جای دیگری سخن گفته‌ام.[1] با وجود این، از هم اکنون می‌توانم عنوان کنم که در تمامی موارد فرمانروا در حکم شاهنشاه باز نموده شده است. همچنین در مورد علل قسمت اعظم ضرب این مسکوکات توانستم به‌نظر جدیدی دست یابم که بعداً در تجزیه و تحلیل نتایج تنظیم سکه‌ها ارائه خواهد شد. با شروع دورهٔ خسرو انوشروان بار دیگر پیکره‌های دستیار، همچون زمان شاپور اول، میلهٔ ته گرد درازی در دست می‌گیرند. این پیکره‌ها در ترکیب تصویر C/V بر شمشیری، یا بهتر گفته شود بر میله‌ای، تا ارتفاع باسن تکیه دارند. حالت تمام‌رخ همچنان حفظ می‌شود. با هرمزد چهارم نوار خارجی، پس از آنکه از زمان خسرو انوشروان هر دو روبان تنهٔ ستون آتشگاه نیز (از زمان نرسی همیشه تقریباً در اینجا قرار دارند) به طرف بالا چرخانده شدند، به بالا چرخش می‌یابد. خسرو پرویز نیمتنهٔ ایزد بانویی در میان شعله‌های آتش را به منزلهٔ آخرین تصویر پشت سکه، که با بزرگترین معمای تصاویر سکهٔ ساسانی همزمان است، نقش می‌زند.

به‌طور خلاصه می‌توان عنوان کرد که آتشگاه تصویر اصلی پشت سکه است که اغلب با پیکره‌های دستیار همراه می‌شود و غیر از نمادها، حلقه شهریاری و سر شاهین که هر دو مربوط به مراسم تاجگذاری هستند، و بازنمود ایزد بانو با شعله‌های آتش و شاهنشاه با تزئینات کامل، به‌عنوان پشت سکهٔ ویژه انجام وظیفه می‌کند. بتازگی به سکهٔ مسین کوچکی[2] با تصاویر نیمتنه در هر دو روی سکه دست یافته‌ام که ظاهراً ضربی از کواذ برای ولیعهدش، خسرو، است. هنوز به واحد بزرگتری برنخورده‌ام که تأییدکنندهٔ این نظر باشد و از این رو این پشت سکه را در جداول منظور نکرده‌ام.

**سجعها**ـ هرچند سجعِ رویهٔ سکه از همان آغاز تقریباً تمام گرد سکه را اشغال می‌کند، برعکس در پشت سکه از همان نخست دو پاره می‌شود، البته این تکه‌ها با هم مربوط هستند. عبارت اصلی پشت سکه در آغاز چنین است: nura = آتش، i (اضافه با معنانگار zi = zy) ... (که در اینجا نام شاه می‌آید: برای نمونه اردشیر. [آتشِ اردشیر]). سجع، مانند رویهٔ سکه، از بخش فوقانی سمت چپ سکه آغاز می‌شود و در جهت مخالف عقربه‌های ساعت امتداد می‌یابد. هر دو واژهٔ نخستین در سمت چپ و نام شاهنشاه در طرف راست قرار دارد. اما بزودی طرفین جابه جا می‌شود و کتابت معکوس هم پیش می‌آید. با شاپور سوم، تا آنجاکه من مشاهده کرده‌ام، به جای nura، مترادف آن atur = آتور جایگزین می‌شود. به‌نظر من این تغییر نمی‌تواند کم‌اهمیت باشد و احتمالاً ریشه در کاربرد مذهبی دارد. در زمان بهرام چهارم،

---

1. R. Goebl, zwischenkrone.

۲. در مجموعهٔ Mechitaristen - Kongregation, Wien.

Marfat.com

نشانهٔ اختصاصی سکه‌خانه‌ها برای اولین بار در پشت سکه[۱]، نخست در قسمت فوقانی چپ یا راست آتش و گاهی نیز منقسم در هر دو جانب، ظاهر می‌شود. اما از پیشتر در بالا و پایین آتش سجعهایی وجود دارد که ما هنوز به آنها اطمینان نداریم، زیرا سکه‌هایی که دارای چنان سجعی هستند، به رغم مرغوبیتشان، بسیار اندکند. از عهد یزدگرد اول این قسمت برای ترکیبی از هلال ماه و نقطه‌ها ضرورت پیدا می‌کند. از این رو، نشان اختصاصی سکه‌خانه[۲] به سمت راست، که تا حال واژهٔ آتور در آنجا قرار داشت و اکنون بناچار حذف می‌شود، نقل‌مکان می‌کند. افزون بر این، سکه‌های بی‌نشانهٔ بسیاری وجود دارد. در زمان یزدگرد دوم، گاه‌گاه واژهٔ nevakīh در جای nēvakīh، برابر با شکوه و جلال، قرار می‌گیرد.[۳] این واژه منحصراً در زمان این شاه روی سکه‌ها یافت می‌شود، و احتمالاً فقط یک سکه‌خانهٔ انحصاری (تیسفون) است که این سکه‌ها را ضرب می‌کند. علت نقر نوشته برایم معلوم نشده است اما باید نقشی در شعایر مذهبی داشته باشد.

در زمان پیروز گنجینه‌ای از نوآوریها شکل می‌گیرد، که هرچه در این باره گفته شود کم است، و در عهد هموست که طرح ثابتی ظاهر می‌شود: سمت چپ نام شاهنشاه، و سمت راست نشانهٔ اختصاصی سکه‌خانه. در برخی دراخم‌های پیروز از ضرابخانه‌های مختلف، گونه‌ای طغرا ⵔ که همچون (پ) یا (م) به‌نظر می‌آید، اما سیاق دیگری دارد، ظاهر می‌شود. من این طغرا را رمز نام پیروز، همانند طغرای GDH برای خور (xuarr)، می‌دانم که غالباً در محل نام پیروز، و گاهی هم در زیر آن، قرار می‌گیرد. بعدها، بر روی دراخم‌ها در محل نام شاه طغرای مذکور قرار می‌گیرد. سالشماری نیز برای نخستین بار در روی دراخم‌ها پدیدار می‌شود. با وجود این، ما سالشماری را برای پیروز فقط تا سال هشتم مشاهده می‌کنیم و شمارش بار دیگر در تمامی سالهای بعدی کنار گذاشته می‌شود. بعداً در این مورد سخن خواهیم گفت. بلاش و کواذ در دورهٔ پادشاهی نخستین خویش نام سکه‌خانه را در سمت راست درج می‌کنند و در قسمت چپ فقط نام خود را می‌آورند. جاماسپ سنت سالشماری را از نو ادامه می‌دهد و بدین ترتیب آن را وارد سکه‌زنی می‌کند، و پس از او کواذ اول نیز نمی‌تواند از این وسیلهٔ شهرت‌آفرین چشم پوشد. پس از آن، تا پایان سکه‌زنی طرح زیرین پایدار می‌ماند: سمت چپ تاریخ سال، و سمت راست نشانهٔ اختصاصی سکه‌خانه. این طرح محدوده‌ای بس فراتر از دورهٔ ساسانی را در بر می‌گیرد و قاطعانه بر سکه‌زنی آغازین اسلامی در ایران اثر می‌کند.

**ویژه سجعهای پشت سکه** ــ انحراف از سجعهای عادی بسیار نادر است و، چنانچه در

---

۱. در روبهٔ سکه‌های زمان شاپور دوم.
۲. ضرابخانه، از این به بعد بیشتر به‌صورت کوتاه MA آورده خواهد شد.
۳. تا حال به حکم «نیابشگره» تلقی شده. نک: Partick 290.

Marfat.com

جای دیگری نوشته‌ام، توجه ویژه‌ای را می‌طلبد. چنان ویژه سجعهایی را در سکه‌های زر کواذ اول، و خسرو انوشروان، و سکه‌های زرو سیم خسرو پرویز می‌توان دید. در سکه‌های کواذ اول: Yuvan $\alpha\beta$zūδ = جوانی بالاگرفته[1]؛ در سکه‌های خسرو انوشروان: gehān farrax kūnet = آنکه به زمین شکوه می‌بخشد و در سکه‌های زر خسرو پرویز: gēbān apēbīm kartār = آنکه ایران را از ترس می‌رهاند، و در سکه‌های زرو سیم وی: Erān abzūd danīst = ایران نیرومند شده است (dānist با معنانگار hāuētton = hwytwn نوشته شده). در مورد این سجعها باید در جای خود سخن گفته شود، لذا در اینجا تنها یادآور می‌شویم که عبارت پردازیهای رسمی دوران قیصرهای روم متأخر در این ویژه سجعها بشدت اثر گذاشته و به دلیل تأثیرات عمیق متقابلِ بینِ دو امپراتوری تشابه آنها را شگفت‌آور ساخته است.[2]

در مورد سجعهای اضافیِ کوتاهی که گاه و بیگاه در پشت سکه‌ها به چشم می‌خورد، و هنوز برای ما نامفهوم است، بالاتر سخن گفته‌ایم. این سجعها یا ضرابخانه را معرفی می‌کند، و یا مربوط به کیش و آیین خاصی است. بنابر آگاهی من چنین گونه‌هایی برای نخستین بار روی دراخم‌های بهرام دوم در بالای شعلهٔ آتش ظاهر می‌شود و جز این در قسمت تحتانی آتش نیز مشهود است. در زمان شاپور دوم، بر روی بعضی از دینارها واژهٔ شاهیگان (šāhīgān) (با معنانگار mlk'=malki) نوشته شده که هرتسفلد آن را صفت آتش مرو می‌داند[3]، بدین ترتیب، فرض ما دربارهٔ پیدایی نخستین علائم ضرابخانه‌ها در زمان شاپور دوم تأیید می‌شود. واژهٔ راست، که قبلاً به آن اشاره کردیم، از زمان اردشیر دوم تا پیروز روی تنهٔ ستون آتشگاه یافت می‌شود. شایان توجه است که این واژه از زمان کواذ اول به بعد دیگر پدیدار نمی‌شود.

**علائم جنبی** ــ مهمترین علائم جنبی که در پشت سکه‌ها ظاهر می‌شود، نقطه‌چینهای مختلفی است که در آغاز، خاص ضرابخانهٔ مفروضِ تیسفون است که پاره‌ای می‌تواند نشر و پاره‌ای هم ناشر یعنی سکه‌خانه را بشناساند. رایجترین نمادها، همچون فروهر و نماد ورزا، همچنین سه نقطه غالباً در روی تنهٔ ستون آتشگاه قرار دارد، اما بعداً آنها را بیشتر در سمت راست یا چپ قسمت فوقانی آتش و یا در ترکیب هر دو جانب می‌بینیم. در زمان نرسی چنان ترکیبی معمول است. با اردشیر دوم علائم جنبی ناپدید می‌گردد و بار دیگر از زمان یزدگرد اول به‌صورت ترکیبی از هلال ماه و نقطه (این ترکیب پیشتر در پارس مرسوم بود) در ترتیبهای مختلفی تا دو برابر در هر دو جانب ظاهر می‌شود. آنچه راکه این علائم بایستی نشان

---

۱. بخشی از ترجمه‌های لاتینی را از E. Herzfeld, A. M. I. IX (1938) اخذ کرده‌ام.

۲. من در مقالهٔ خود R. Goebl, Weltherrscher دقیقتر بدین موضوع پرداخته‌ام.

3. KSC 13f.

Marfat.com

دهند هنوز نمی‌توانم تعبیر کنم، و چون این ترتیب فقط در دورهٔ این شاهنشاه دیده شده مشکل ما دو چندان می‌شود. بهرام گور در قسمتِ فوقانی طرفِ راستِ سکه‌ای، نقش هلال ماه دارد اماترکیب ستاره در سمت چپ و هلال ماه در سمت راست تازه از عهد پیروز پدیدار می‌شود و از این لحظه به بعد پایدار می‌ماند، و جزو ویژگیهای سکه‌های متأخر ساسانی می‌شود. استثناها: خسرو انوشروان (سکهٔ زر: دو ستاره)؛ بهرام ششم (سکهٔ زر: دو ستاره)؛ خسرو پرویز (سکهٔ زر: هلال ماه و ستاره در هر دو جانب)؛ بیستهم (سکهٔ نقره: ستاره در سمت چپ و هلال ماه با نقطه در بخش تحتانی سمت راست آن). آنچه را هم که این استثناها می‌نمایانند خارج از محدودهٔ اطلاعات ما است.

**گرد سکه** ــ در این مورد به مطالبی که در بحث رویهٔ سکه مطرح کردیم مراجعه کنید. از پیشتر، زمان شاپور دوم، سه دایره در گرد سکه ظاهر می‌شود که در واقع متعلق به عهد خسرو پرویز است اما به اشتباه آن را به شاپور دوم نسبت داده‌اند. دو برابر شدن واقعی دوایر در زمان کواذ اتفاق می‌افتد اما پایدار نمی‌ماند. بهرام ششم، مانند رویهٔ سکه، به رأس هر یک از چهار محور دایرهٔ پشت سکه هلالی می‌افزاید. خسرو پرویز سه دایره را برمی‌گزیند که نخست فقط با چهار هلالِ تنها اما بعداً با ستاره‌ای تکمیل می‌شود. این ترکیب با استثناهایی جزئی تا پایان سکه‌زنی پایدار می‌ماند. در ویژه دراخم‌های خسرو پرویز با ایزد بانو در میان شعله‌های آتش، این ترکیب چهار هلال ماه ـ ستاره بین دایرهٔ بیرونی و دو دایرهٔ داخلی پدیدار می‌شود (نک: δ/ ۱۰).

در مورد نحوهٔ تقسیم دایره قبلاً در مبحث رویهٔ سکه سخن گفته شد. به احتمال زیاد، طبق نظر هرتسفلد، گروه نمادهای نجمی و تأثیری که آخرین افسر خسرو پرویز گذارده است حاصل فکر کسی بوده که آنها را نقش زده است.[1] اما در عین حال به معنای تحریف قهری پیوستگی جداول ما خواهد بود اگر کسی بخواهد رشد طبیعی مشهود در آنها را نفی کند. از این رو، احتمال ارتباط پادشاهی چهار اقلیم عالم به‌دست فرمانروای عالم، شاهان شاه، پابرجا می‌ماند. نظر به اینکه دوایر صرفاً عنصر شاخص آرایشی است، باید نمادهای نجمی و توزیع آنها مفهوم ژرفتری داشته باشد.

## ضرابخانه‌ها

با تنظیم بازماندهٔ سکه‌هایی که از دورهٔ ساسانی به‌دست ما رسیده و تقسیم آنها به دو گروه

---

1. A. M. I. IX (1938) 114, 123, 158
این امر از این روی نفی‌نتواند درست باشد که شاهان بعد از وی دوباره تصویرگوی را دارند، آنچه را که هرتسفلد طبعاً می‌بایست مسکوت گذارد. بنابراین «تنها مسئلهٔ سبک سکه» در میان نیست.

Marfat.com

شاهان و ضرابخانه‌ها، ارزش آن به مثابه مأخذی برای تاریخ امپراتوری ساسانی تثبیت و مسجل می‌شود. امروزه، به استثنای بهرام سوم که هنوز نتوانسته‌اند برایش سکه ثابتی در نظر بگیرند و همیشه در بازنگریهایشان سکه‌هایی را برای وی منظور می‌کنند که در واقع ضربهای آغازین نرسی هستند[1] و نیز انتساب قطعی تعدادی سکهٔ زر متأخر ساسانی به پادشاهی خاص که پاره‌ای از آنها به خسرو انوشروان و کواذ اول و خسرو پرویز تعلق دارند، دیگر هیچ‌گونه اختلاف نظری در انتساب هر یک از سکه‌های موجود به یکی از شاهان وجود ندارد. اما برخلاف آن، مشکل ضرابخانه‌ها هنوز هم به قوت خود باقی است و مسائل بسیاری بستگی به این مشکل‌زدایی دارد. با رسم محور مختصاتی از شاهان و سالهای پادشاهی آنان در یک طرف، و ضرابخانه‌ها و اوحاد و اجناس مضبوط در آنجا و تواتر آنها در جانب دیگر، بهتر می‌توان بروز وقایع تاریخی را مشاهده و مطالعه کرد و این طریق بسیار دقیقتر از آن است که به دنبال سکه‌زنیهای دیگر برویم. البته تکمیل دقیق چنان محور مختصاتی نمی‌تواند بدین زودیها آغاز شود. من از همان ابتدا مخالف بودم که به انتظار مجموعهٔ وسیعی از سکه‌ها بنشینیم. درست به دلیل همین درنگ در موضوع خودمان ارتباط علمی را در بعضی جهات از دست داده‌ایم، و از این رو من با آگاهی کامل بر ناتمامی و نقص کارم و مسائل پراکندهٔ آن، این جداول ضرب (جداول ۱ - ۱۲) را ارائه می‌کنم.

تا زمان پیروز، دراخم‌های ساسانی هیچ تاریخی را نشان نمی‌دهد. اما بعد قانون استواری وضع می‌شود که برای همیشه باقی می‌ماند. پیش از پیروز، طبقه‌بندی در خلال سلطنت هر شاه ممکن است تنها بر مبنای دیدگاه سبکی به‌دست آید، آنچه برای نمونه در مورد شاپور دوم به‌علت پادشاهی درازمدتش به بهترین وجه قابل مشاهده است. صرف‌نظر از استثناهای معدودی از زمان همین پادشاه، برای اولین بار نشان اختصاصی ضرابخانه‌ها را بر روی سکه‌های بهرام چهارم می‌بینیم. بنابراین، از پیشتر برای تمیز ضرابخانه‌ها هم به خصوصیات سبکی وابسته‌ایم.

نام سکه‌خانه‌ها بندرت روی سکه‌ها به‌طور کامل نوشته شده است. گاهی به اختصارهایی، از نوع طویل آن، و حتی یک بار به معنانگار بسنده می‌کنند اما غالباً بشدت کوتاه، و با روشهای بسیار گونه‌گون، می‌نویسند. موانع دیگری هم به رمزیابی این کوته‌نوشتها اضافه می‌شود: این نشانه‌های اختصاصی ضرابخانه‌ها، به دلیل استعمال دائم، اشکال خاصی به خود گرفته‌اند که به‌نظر می‌آید از تکامل الفبای در حال پیشرفت برکنار مانده باشند، آنچنان که اگر

---

۱. پیشگامان من در مخالفت با انتساب آن به بهرام سوم عبارتند از: R. Vasmer Num. Chron. 1928, 303 ff و E. Herzfeld in KSC 35 و به همچنین همو در A. M. I. IX (1938)

Marfat.com

به این مسئله توجه نشود، قرائتهای اشتباه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. افزون بر این، کنده کاران همیشه مسلط به خط نبودند، ولی در عین حال اگر به نوسان تک‌تک حروف در زیر دست قلمزن بدقت توجه شود بسیاری از نشانه‌های اختصاصی ضرابخانه‌ها که پاروک یا دمرگان ارائه می‌کنند توضیح کاملاً معقولی پیدا می‌کند. اگر اشتباه بموقع فهمیده شود، بعداً تصحیح می‌شود اما اشتباه پیشین، به حال خود گذاشته می‌شود، و من نمونه‌هایی از آنها را جمع آوری کرده‌ام.

حال، گروهی ثابت، همیشگی و مطمئن از نشانه‌های اختصاصی ضرابخانه‌ها باقی می‌ماند که باید مکان و محل ضرب آنها شناسایی شود. به‌طور عادی بایستی می‌توانستیم ضرابخانه‌های ساسانی را در جایی بین سکه‌خانه‌های پارتی و ضرابخانه‌های اموی، که شناخته‌تر هستند، قرار دهیم، اما از آنجا که محل ضرابخانه‌های پارتی خود مشخص نیست انتظار کمک چندانی نمی‌توان داشت. اما وضع در مورد سکه‌خانه‌های اسلامی بهتر است. واکر در این بخش کار اساسی را، که حتی برای سکه‌شناس ساسانی هم غیرقابل چشم‌پوشی است[1]، انجام داده است. من بسیار متأسفم که اثر هرتسفلد را در مورد ضرابخانه‌های ساسانی، که با امعان نظر در سفالینه‌های مکتوب ساسانی نوشته شده ــ سفالینه‌هایی که بر روی آنها علاوه بر اسامی کامل مکانها در حاشیه، نشان اختصاصی معمول کشوری (استانی) را هم در میانه آورده‌اند ــ کاملاً نادیده گرفته و در مقاله‌ام راجع به موقعیت و وظایف سکه‌شناسی ساسانی از آن استفاده نکرده‌ام، زیرا اثر او، که در نشریهٔ کنگرهٔ جهانی سکه‌شناسان (۱۹۳۶)[2] به چاپ رسیده، همچون همهٔ کارهای او حاصل تدقیقی کوتاه (و اندکی مشروح) اما بسیار خلاق است که می‌تواند برای این بخش از سکه‌شناسی ساسانی بسیار مفید افتد. از این طریق برای مشکل نخستین کمکی پیدا شد، اما متأسفانه به تکمله‌هایی برای این گزارد (آزمایش) شایان توجه دست نیافته‌ام.

برای تنظیم جداولم، که من مؤکداً آنها را آزمون اولیه می‌نامم و مطلقاً نمی‌تواند صورت نهایی باشد، به تلفیقی از ملاحظات ذیل نظر داشته‌ام: مسئلهٔ اول این بود که آیا ضبط کاملی از نام وجود دارد یا نه؟ در صورت نبود این ضبط، امکان گزینش از میان آثار موردتمان و معاصرانش، یا صاحبنظران پس از او، وجود داشت. در میان این راه‌حلهای ممکن، از میان شهرهایی که در آنها سکه می‌زدند آن شهری بیشترین بخت احتمالی را دارا بود که یا در تاریخ ساسانیان اهمیتی داشت و یا در مضروبات عصر اسلامی به آن اشاره شده بود. البته

---

1. J. Walker, Arab - Sasanian Coins (London 1941).

2. B. Herzfeld, Mint - names.

Marfat.com

بیشترین بخت طبیعتاً نصیب مراکز بزرگ می‌شود که می‌توانیم ضرب بدون وقفه‌ای را در آنها تصور کنیم. بعلاوه، من جست و جوی معادن را در مسافتهای نزدیک ضروری می‌دانم. ضرابخانه بایستی به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه باشد. برای ما ثابت شده که هنگام بازیابی مجدد سکه‌خانه‌ها طبعاً باید به دیدگاههایی توجه کنیم که هنگام تأسیس آنها مورد توجه بوده است و، در نتیجه، هرگونه توسل به پندار و گمان کاملاً بی‌معنی است. در اینجا نیز، مانند دیوانسالاری امپراتوری روم، می‌توان اصول را ساده فرض کرد.

در صورت نبود دیگر اطلاعات، تنها چیزی که برای ما باقی می‌ماند ساخت گروههای سبکی است که می‌توانیم براساس سکه‌هایی که بهتر جایابی شده‌اند به مکان تقریبی ضرابخانه‌ها پی ببریم. در عین حال، باید توجه کرد که تفاوتهای سبکی، برای نمونه بسیار پیچیده‌تر از مسکوکات امپراتوری روم هستند. هرچند تمیز مضروبات شرقی روم چندان آسان نیست، به هر حال سنجش سبکی وسیله‌ای اضافی برای تفکیک ضرابخانه‌ها است.

پس از ورود پیروزمندانهٔ اردشیر اول به خاور، مرو که با آتش شاهیش معروف است و بعداً هم غالباً با همین خصیصه مشخص می‌شود به‌عنوان پایگاه انتخاب می‌شود. با اطمینانی تقریبی می‌توان گفت که مسکوکات خاصی که خصوصیاتشان با دیگر سکه‌ها تفاوت بسیار دارد فراورده‌های این ضرابخانه هستند. ما بعدها مشاهده خواهیم کرد که تمامی شاهانی که اقدام به جنگهای تهاجمی یا تدافعی می‌کنند عملیات جنگیشان را در سکه‌شناختی بازتاب می‌دهند و گشایش ضرابخانه‌های مشخصی نیز به این لشکرکشیها وابسته است. مستمری سربازان باید در محل استقرارشان پرداخت شود و، بدین ترتیب، در کنار مسئلهٔ منابع اقتصادی ضرورت اقتصادی هم سر برمی‌آورد. اما سیاست اقتصادی هم تأثیر خود را دارد، که بعداً به جزئیات آن خواهیم پرداخت. به هر حال، ما از دلایل ایجاد ضرابخانه تصوری داریم. مسئله بعدی بدون تردید متوجه سازماندهی و وابستگی می‌شود.

هر کس با توجه به مجموعهٔ سکه‌ها براحتی می‌تواند ضربهای شرق و غرب را از یکدیگر تمیز دهد. از آنجا که شمار ضرابخانه‌ها بنابر نیازمندیهای نظامی افزایش می‌یابد (این امر از زمان پیروز اتفاق می‌افتد، حتی اگر نه زودتر، زیرا به گمان من پرداخت مستمری سربازان به زمان شاپور دوم باز می‌گردد) فرضی را که سازماندهی براساس نیازهای نظامی، هرچند نه کلاً وابسته به آن، انجام می‌گیرد، نزدیک به یقین می‌کند. از این رو تا زمانی که خلاف این ثابت نشده است، من ضرابخانه‌ها را به چهار گروه تقسیم می‌کنم، و این چهار گروه مشابه مناطق زیر فرمان چهار سپاهبذ خسرو انوشروان است؛ و از آنجا که این تقسیم بایستی بر مبنای ملاحظات معقول استراتژیکی و بویژه پیش‌بینی فنی طبیعت انجام گیرد، احتمالاً با تقسیم‌بندیهای پیشین

Marfat.com

مطابقت می‌کند. این تقسیم‌بندیها با وجود برخورداری از رشدی طبیعی، شبکهٔ راهها و تدارکات را نیز همیشه مدنظر داشته است. در جوار این، تقسیم‌بندی قدیمی به چهار اقلیم کیهان نقش مهمی دارد زیرا مرکز ایران فاقد مکانهایی مناسب یا پراهمیت است، و هرگونه زندگی در ایران در کناره‌ها شکوفا می‌شود.

ضرابخانه‌ها می‌توانند تحت نظارت دفتر واستریوشان سالار، رئیس امور مالی، که تا اندازه‌ای با راسیونالی[1] رومی مطابقت دارد، بوده باشد. از کل مضروبات پیدا است که از همان آغاز مدیریتی مرکزی وجود داشته که بر سکه‌زنی نظارت می‌کرده است. مطمئناً در بدو امر یعنی زمانی که فقط یک یا دو ضرابخانه فعال بوده است، گسترش سکه‌خانه‌ها از تیسفون آغاز شده است. بعداً از زمان بهرام دوم، در کل امپراتوری شاهد هماهنگیی در نشر سکه‌زنی می‌شویم که لازمهٔ آن هدایت مرکزی بوده است. در عین حال، در تمامی مدت، ضرابخانه‌هایی مرکزی وجود داشته که شاخص بوده و بار اصلی ضرب را هم بر عهده داشته‌اند. ظهور گاه‌و بیگاه بعضی نشانهای اختصاصی ضرابخانه‌ها، حاکی از برپایی سکه‌خانه‌های موقتی است که به‌وسیلهٔ ضرابخانهٔ مرکزی تأسیس و سپس دوباره برچیده می‌شدند. در عین حال، به حکم عقل، ضرابخانه‌های ایرانی براحتی قابل حمل‌و نقل بوده است زیرا در غیر این‌صورت نمی‌شد وجود چنان شعباتی را که بفوریت برپا شده اما مرغوبیت سکه‌هایشان، حداقل در زمان متأخر، که از ضرابخانهٔ مرکزی نبوده است باور کرد. از زمان آغازین تا حدود سلطنت بهرام گور، گاه گاهی صبغهٔ محلیِ ظاهر مضروبات بسیار زیاد است، و با ظرایف سبکی بهتر از دورهٔ متأخر می‌توان کار کرد، زیرا بعداً بشدت مشمول استانده می‌شوند. حال بر مبنای مشاهدات جاری جای شگفتی نخواهد بود اگر کوچ کارگران سکه‌زنی را هم فرض کنیم، زیرا من جز این نمی‌توانم جابه‌جایی سبکی چندی را که بخصوص در زمان شاپور دوم و خسرو پرویز نظرم را جلب کرده است توجیه کنم.

علاوه بر این، یک ضرابخانهٔ منحصر به فرد ساسانی یعنی سکه‌خانه‌ای که با نشان اختصاصی ب. ب. ا (BBA) مشخص شده بایستی گاه به‌گاه سیّار بوده باشد. بنابر شواهد، این ضرابخانه با شاه حرکت می‌کرده و برای مدتی در زمان متأخر سکه نمی‌زده است و فقط بعضی اوقات طلا ضرب می‌کرده است. برای توضیحات دقیقتر به بحث ضرابخانه‌ها، در فصول بعد، مراجعه کنید. چنانچه سوای این ضرابخانه، سکه‌خانه‌های بسیار دیگری نیز وجود داشته قابل اثبات نیست و من آن را محتمل نیز نمی‌دانم.

---

1. Rationalis

Marfat.com

شمار ضرابخانه‌ها بنابر هر دوره مختلف است. در آغاز، سکه‌خانه‌های اندکی، دو یا سه، وجود داشت. مشکلات فزاینده و جنگهای پیوسته ازدیاد شمار ضرابخانه‌ها را ضروری ساخت. بویژه اینکه با وجود گسترش چشمگیر امپراتوری شبکهٔ راهها محدود بود و برای این امپراتوری گسترده کفایت نمی‌کرد. قابل پیش‌بینی است که ازدیاد واقعاً زیاد سکه‌خانه‌ها تازه در زمان بهرام چهارم اتفاق افتاد (مقدمتاً تا پیروز) زیرا نشان اختصاصی سکه‌خانه‌ها در حوالی این عصر در پشت سکه‌ها ثبت شده است. علاوه بر این، مسبب آزمایش قبلی نیز، درزمان شاپور دوم، دلایل جنگی بود. احتمالاً همزمان با اقدام خسرو انوشروان به اصلاحات مالیاتی، که بر سکه‌زنی نیز عمیقاً تأثیر گذارد، سکه‌خانه‌ها استانده می‌گردد ــ همچون امپراتوری روم در زمان دیوکلسین ــ و ظرفیت آنها محاسبه و سهمیهٔ آنها مشخص می‌شود. در واقع، تحول (همچون اصلاحات مالی!) از زمان کواذ، که می‌توان قسمت اعظم نوآوریها در حوزهٔ سکه‌زنی را بدو نسبت داد، آغاز می‌شود؛ هرچند انوشروان از جهات دیگری مبتکر نظام جدید است. ناممکن نیست که با تثبیت شالوده مالیاتی، ماده اصلی کانی سکه‌خانه‌ها هم برآورد نشده باشد. از این زمان به بعد، در روی سکه‌ها سال پادشاهی جانشین علامت نشر می‌شود و نشر سکه نیز، به دلیل تعیین مقدار نشر از مرکز، محدود می‌شود. با مطالعهٔ دو بخش از آثار نولدکه / طبری[1] متوجه می‌شویم که نشر جدید برای سال نو در پایان هر سال آماده می‌شد[2] و ، در عین حال، بوضوح می‌بینیم که ذخایر فلزات ضرب شدهٔ موجود در خزانه‌ها مرتباً شمارش می‌شده است. طبعاً بایستی از مدت زمانی پیش از این تدابیر نیز شرایط مشابهی وجود داشته باشد، به‌طوری که ما می‌توانیم برای غالب اوقات نشر سالانه‌ای را فرض بگیریم که نظم ثابت آن را فقط عملیات جنگی یا ضروریات سورو شادمانی با تولید اضافی، حتی در اوحاد و اجناس دیگر، مختل می‌کرد.

**فن سکه‌زنی** ــ دستگاه فنی با تمامی تأسیساتش از اشکانیان، و تا حدودی متناسب با سطح فنی عهد عتیق متأخر، برگرفته شده بود. ساسانیان بلافاصله به نوآوری فنی دست زدند که ما آن راکشف و ابداع سکهٔ نازک می‌نامیم. این سکه‌ها همزمان و قاطعانه بر سکه‌زنی قرون وسطی، و همچنین عصر جدید، تأثیر گذارد. از همان آغاز، سکه‌ها به شکل ورقه‌ای خمیری

---

۱. در اخبار راجع به ساخت مهر جدید که در متن طبری ۳۷۶ و ۳۷۷ آمده، مطلبی دربارهٔ اینکه در سال سیزدهم و بعد بار دیگر در سال سی‌ام مهر جدیدی ساخته شده باشد دیده نمی‌شود. این مهرها هر ساله چنانچه سالشماری نشان می‌دهد از نو ساخته می‌شدند، در اینجا به بیان دقیقتر، دو نمونه انتخاب شده است که ارقام شمارش سالیانه موجودی سکه به دبیر تاریخ نشان داده شده بود و در واقع همانهایی که به لحاظ آماری در آنها قابل رویت بود که مقدار پول مسکوک دو برابر شده بود. در این مورد نک: طبری ۳۵۴ و زیرنویس نولدکه (۲) و بلاذوری ۴۶۴.

۲. طبری در ۳۷۶ و ۳۷۷ در هر دو بار می‌گوید که «در حوالی پایان سال» مهر جدید ساخته می‌شد.

Marfat.com

ریخته می‌شد که آن را با ضرب و فشار در لایه‌ای نازک پهن می‌کردند و کناره‌های آن گرد و اغلب برجسته بود. همچون روم دوران آغازینِ قیصرها، در واحدهای کوچکتر، فشار یا برش ورقهٔ خمیری را می‌توان از صفحهٔ صاف شده یا چکش خورده تصور کرد که بعداً در سسترس‌ها[1] از اواسط سدهٔ دوم مرسوم گردید (که از آن غالباً شکل چهارگوش ورقهٔ سکه و همچنین سکهٔ آماده به‌دست می‌آمد)، که در نتیجه فعلاً به هیچ‌وجه نمی‌توانیم نحوهٔ دیگری برای آماده‌سازی ورقهٔ سکه تصور کنیم. علت معقول تغییر شکل سکه‌های کوچک و ضخیم به سکه‌های بزرگتر و نازکتر برای ما معلوم نیست. ساخت فنی آسان و همچنین ظاهر چشمگیر ضرب می‌تواند دلیلی برای آن بوده باشد. بعلاوه، ساسانیان، برخلاف اشکانیان، در پی ضبط سجع در رویهٔ سکه، که به هر حال به فضا احتیاج داشت، بودند.

پیروزی سکه‌های نازک پیشاپیش مسلم نبود. از زمان شاپور دوم تا پیروز، رقابت شدیدی بین دو صورت سکه در جریان است. سرانجام، با روی کار آمدن کواذ، که نوآوریهای مکرری می‌آفریند، سکهٔ نازک پیروز می‌شود، و در زمان خسرو پرویز به بزرگترین، و همچنین به لحاظ هنری جذابترین، شکل دست می‌یابد. بخشی از عظمت آتی را باید حتماً به حساب رشد طبیعی آن گذاشت که در افزایش شمار دوایر گرد سکه بروشنی بازتاب می‌یابد.

در مورد عیار فلز سکه‌های ساسانی هیچ گزارش مستندی برایم معلوم نشده است. جنس آنها عملاً بسیار گرانقدر است، و برای آزمایشهایی با روشهای جدید فرصتی نبود. با وجود این، می‌توان اظهار داشت که ضرب با فلز غشدار، که از اشکانیان اقتباس شده بود، بزودی کنار نهاده شد و ــ در قیاس با سکه‌زنی روم شرقی که از لحاظ زمانی (از زمان آناستازیوس)دیرتر انجام می‌گیرد ــ ضرب فلز خالص جایگزین آن گردید. این امر بخصوص در مورد ضرب چهار دراخمی پوتین به سبک پارتی صدق می‌کند. به جای این، ضرب نقرهٔ خالص (منهای استثناهای اندکی به دلیل ناخالصی طبیعی اما بالنسبه خوب ذوب شده) و ضرب طلا با کیفیتی مرغوب جایگزین می‌شود که در این مورد هرچند با وجود تملّک قابل اثبات معادن طلای مرغوب خودی[2] استفاده از پول بیگانه را به طریق گداختن ممکن می‌نمایاند، سرانجام، ضرب مسین کاملاً تحت‌الشعاع ضرب دراخم برتر قرار می‌گیرد. در موردی منحصر به فرد در نزد شاپور اول، به ضرب دراخمی از عیار بسیار نامرغوب برمی‌خوریم که در این مورد، شرایط اضطراری آنی می‌توانسته روکش نقره را ایجاب کرده باشد. آلیاژهای اندک نامرغوب دیگری راکه از حد میانگین فروتر هستند، تک‌و توک در نزد

---

1. Sesterz

2. Prokop. Pers. 1, 15 (یادآوری از آلتهیم) cv. auch Plin. n. h. VI 30.

Marfat.com

بهرام دوم، نرسی، هرمزد دوم، و شاپور دوم مشاهده می‌کنیم. آزمایش دقیق متالورژی مضروبات مسلماً پیشنهاد کم‌ارجی برای کارهای آتی نیست اما در خط مقدم ضروریات قرار ندارد.

حال بند کوتاهی را به مشکلات شناسایی معادن قدیمی در ایران که در زمان ساسانیان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند، اختصاص می‌دهیم. در این مورد اخبار بسیار پراکنده هستند و باید خاطر نشان سازیم که تلخیص این اطلاعات برای نوشتهٔ ما بسیار ضروری است. عذر سکه‌شناس، با توجه به گستردگی امپراتوری ساسانیان و ناهمگونی وضع مآخذ، به‌آسانی پذیرفته است. امروزه هم بخشهای وسیعی از ایران هنوز ناپژوهیده مانده است و هیچ‌کس نمی‌تواند با عنایت به مناطق کانی پیشین در کشور سفر کند. وجود چنان معادنی را در بسیاری از نقاط بدشواری می‌توان حدس زد، اما باز هم از جانب جغرافیدانان اروپایی که ایران را، یا به زبانی دیگر بخشی از آن را، بخوبی می‌شناسند، غالباً تصریح می‌شود که نواحی آبادان گذشته، امروز متروکه و لم‌یزرع هستند.

**حال باز هم به فن سکه‌زنی می‌پردازیم** ــ کیفیّت سکه‌های مضروب مدلّل می‌گرداند که از ضرب گرم استفاده می‌کرده‌اند. شکنندگی جنس سکه را در موارد بسیار نادر می‌توان به ضرب سرد نسبت داد. در کتاب پاروک، صفحه ۴۷، تصویر یکی از دو سرسکهٔ ساسانی که متعلق به موزهٔ قیصر فردریش در برلین بود، نشان داده شده است. سرسکه از آنِ ضرابخانهٔ الف. ر (اردشیر خوره AR) و در بردارندهٔ تاریخی از پانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز است. سرسکه به لحاظ فنی دقیقاً در چارچوب دیگر سرسکه‌های معلوم عهد باستان قرار دارد. ساخت سرسکه، به طریق کلی، با استفادهٔ شدید مته صورت گرفته است. از این رو، جای شگفتی نیست اگر با مته یعنی به گونه‌ای نسبتاً ساده، تزئینات چندی، و در عین حال مشکلترِ نمایشی، به کوتاهی باز نموده می‌شود، و نقطه‌چینی به مثابه نشان نشر و کارگاه پدیدار می‌گردد. بعداً این نقطه‌چین از ایران ساسانی به سکه‌زنی رومی بخش خاوری منتقل می‌شود.

**تصویر و کنده‌کاری مهر** ــ برای نشر تصویر جدید سکه مسلماً سکه‌خانهٔ مرکزی در تیسفون واجد صلاحیت بود. در آغاز، هنوز به نقش صورت در تصاویر روی سکه اهمیت می‌دادند، به‌طوری که جدا از نمایش افسر، نمایش سیمای شاه هم در نظرشان مهم بود. با توجه به این مطلب که نشر سالانه همچون یک سنت از گذشته باقی مانده بود و در نتیجه ضرب فوری را برای شاهنشاه ضروری نمی‌ساخت می‌توانیم براحتی پی ببریم که چرا از غالب شاهانی که فرمانروایی کوتاهی داشتند هیچ سکه‌ای به جا نمانده است. در عین حال، باید توجه شود که به دلیل فاصلهٔ زمانی بین شاه گزینی و تاجگذاری شاه، مشروط بر اینکه قاعدتاً وجود

Marfat.com

داشت و برای مقاصد خاصی (همچون عطایا) ضرب فوری یا افسر واسط موقتی ضروری نبود[1]، ضرب سکه با تأخیر انجام می‌شد، زیرا افسر جدید هر شاه را، که مختصّ وی طراحی شده بود، فقط پس از تاجگذاری می‌توانستند روی سکه ضرب کنند. در دورهٔ سومِ سکه‌زنی ساسانیان، که دیگر از تصویر سیما سخنی در میان نیست، تنها شکل افسر مهم می‌شود.

**خط** ــ خط فصل ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد که در اینجا نمی‌توان به‌صورت مشروح به آن پرداخت. ما قبلاً در مورد این که چگونه سبک‌و سیاق حروف در خلال چهارصد و پنجاه سال جهانداری ساسانی تغییر کرد، سخن گفته‌ایم. در این ارتباط فقط نقشی که کنده کاران مهر خارجی در تلخیص، تقلیل، تصحیح یا حذف سجع دارند، جالب است. امر مسلم این است که ــ نهایتاً به خاطر پیچیدگی خط ــ در دورهٔ سوم سکه‌زنی ساسانی، سجع در قبال تصویر سکه نقش فرعی دارد.

**نشان اختصاصی ضرابخانه‌ها** ــ شناسایی نشان اختصاصی سکه‌خانه‌های متعدد که به صور گوناگون در سکه‌ها یافت می‌شود، اغلب به اختلاف‌نظرهای بزرگی منجر شده است. به نحوی که گاه با نخستین تشابه آوایی، وجود یک شهر را نتیجه گرفته‌اند، و این امر فی‌الواقع نه کاری علمی بلکه صورتی عامیانه از بحث ریشه‌شناسی است؛ و در نتیجه می‌توان گفت که کاری صورت نگرفته است. باید در نظر گرفت که تشکیلات یک ضرابخانه با همهٔ سادگی فنی در عین حال نیازمند دستگاه مادی و انسانی مشخصی بود. نه تنها راه معدن به محل ذوب بلکه ــ اگر می‌بایست سودآور باشد ــ مسیر محل ذوب به سکه‌خانه هم می‌بایست کوتاه باشد. افزون بر موارد فوق می‌بایست راه ضرابخانه به دریافت‌کننده یعنی خزاین شاهی هم تا حد امکان کوتاه باشد. در تمامی اعصار حمل‌و نقل پول کار آسیب‌پذیری بوده، و همواره مسافتهای طولانی برای حمل پول، به دلیل وجود راهزنان، خطری جدی به شمار می‌رفته است. بنابراین، با صرفه بودن ضرابخانه و سودآور بودن آن دلایلی هستند تا شهرهایی را که به بهترین وجه واجد تمامی شرایط فوق هستند انتخاب کنیم. در نتیجه آدمی در درجهٔ نخست، سکه‌خانه را در یک شهر، حتی‌الامکان مرکز صنعتی ـ اداری، فرض می‌کند. تنها در مواردی نادر به‌نظر می‌آید که امکنهٔ دیگری را انتخاب کرده باشند، مانند ضرابخانهٔ TRUKVART در زمان هرمزد چهارم که هر چند علائم اختصاصی آن کامل نوشته شده باز قابل شناسایی نیست. موردتمان، که در واقع کاشف نشان ضرابخانه‌ها بر روی سکه‌ها بوده[2]، در دستور عمل خود بارها دچار تزلزل شده است، و حتی می‌توان گفت که جانشینان وی از او هم ناپایدارتر

---

1. Vgl. R. Göbl, zwischenkrone.

۲. نک: نقل‌قول نامه به اُلزهازن به نزد زامباتور در NZ. 1925 به هنگام بررسی پاروک، ص ۱۳۹.

Marfat.com

بوده‌اند. بتازگی شناساییهای هرتسفلد و واکر، که پیرو هرتسفلد بوده و بر روی سکه‌های قابل شناسایی بعدِ ساسانی تحقیق کرده، شالودهٔ مطمئنی ایجاد کرده است که به کمک آن می‌توان گامی فراتر برداشت. ارزیابیهای پاروک[1] و پیش از وی والتین[2] بی‌چون و چرا قابل استفاده نیست، زیرا به تعدادی سکهٔ غیرقابل کنترل متکی است که نادرستی قرائت آنها بوضوح پیداست. آنچه را من از جداول پاروک گرفته‌ام بر مبنای محاسبهٔ احتمالات آزموده شده است، و از فهرستهای والتین، پس از اطمینان از بلااستفادگی کامل کتابچه و غیرعلمی بودن آن، بکلی صرف‌نظر کردم. در زیر، نشانه‌های اختصاصی مشترک متعلق به یک ضرابخانه با شماره نشان داده شده است.[3]

---

۱. پاروک، ص ۱۹۶.

2. W. H. Valentine, *Sassanian Coins* (London 1921) 16ff.

۳. فهرستهای واکر (J. Walker, Arab, *Sassanian Coins*, cii) که من نیز رده‌بندی فصل خود را از آنها اخذ کرده‌ام برای مقایسه بسیار سودمند هستند.

Marfat.com

## «سکه‌خانه‌ها ونشانه‌هایشان»

| شماره | نشانهٔ اختصاصی | آوانویسی | شناسایی | | استان |
|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | | AP | ابرشهر | Abaršāhr | خراسان |
| ۲ | | APR | » | | » |
| ۳ | | AB | » | | » |
| ۴ | | APN | ؟ | | ؟ |
| ۵ | | APRVAN | ؟ | | ؟ |
| ۶ | | AH | اهمدان | Ahmadān | ماد |
| ۷ | | AHM | » | | » |
| ۸ | | AI | شوش (ایران ـ خوره ـ شاپور) | | خوزستان |
| ۹ | | AIR | » | | » |
| ۱۰ | | AIRA | » | | » |
| ۱۱ | | AIRAN | » | | » |
| ۱۲ | | AM | آمل | | تبرستان |
| ۱۳ | | AR | اردشیر ـ خوره | | فارس |
| ۱۴ | | ART | » | | » |
| ۱۵ | | ARM | ؟ | | ؟ |
| ۱۶ | | AS | اسپهان | Aspahhān | ماد |
| ۱۷ | | ASP | » | | » |
| ۱۸ | | AT | ارتا؟ | | آذربایجان |
| ۱۹ | | B | بلخ | | خراسان |
| ۲۰ | | BBA | تیسفون (بعداً سبارا) | | عراق |
| ۲۰a | | KVN BBA | تیسفون | | » |
| ۲۱ | | BHR (BHL) | بلخ ؟ | | خراسان ؟ |
| ۲۲ | | BH | » | | » |
| ۲۳ | | BIŠ | بیشاپور | | فارس |
| ۲۴ | | BČ | بنجهر؟ | Banjihir | خراسان؟ |
| ۲۵ | | BN | » | | » |
| ۲۶ | | BŠHP | بیشاپور | | فارس |
| ۲۷ | | GNČKR | ری؟ | | ماد؟ |
| ۲۸ | | GU | گرگان | | خراسان |
| ۲۹ | | GUR | » | | » |
| ۳۰ | | DA | دارابگرد | | فارس |
| ۳۱ | | DAR | » | | » |
| ۳۲ | | DR | » | | » |
| ۳۳ | | DARAPKAR | » | | » |
| ۳۴ | | DIN | ری | | ماد |

Marfat.com

| شماره | نشانهٔ اختصاصی | آوانویسی | شناسایی | استان |
|---|---|---|---|---|
| ۳۵ | | DINAV | ری | ماد |
| ۳۶ | | DINAS | » | » |
| ۳۷ | | DINAT | » | » |
| ۳۸ | | H | هرات | خراسان |
| ۳۹ | | HR | » | » |
| ۴۰ | | HRI | ؟ | ؟ |
| ۴۱ | | HRČ | ؟ | ؟ |
| ۴۲ | | XUČ | خوزستان ـ واچار | خوزستان |
| ۴۳ | | KA | ؟ | ؟ |
| ۴۴ | | KD | ؟ | ؟ |
| ۴۵ | | KR | کرمان | کرمان |
| ۴۶ | | MA | ؟ | ؟ |
| ۴۷ | | MR | مرو | خراسان |
| ۴۸ | | MRW | » | » |
| ۴۹ | | NAR | ؟ | ؟ |
| ۵۰ | | NB | ؟ | ؟ |
| ۵۱ | | NH | نهاوند | ماد |
| ۵۲ | | NIH | » | » |
| ۵۳ | | NHR | نهر ـ تیره | خوزستان |
| ۵۴ | | NIHČ | ؟ | ؟ |
| ۵۵ | | PA | ؟ | ؟ |
| ۵۶ | | PR | فرات ـ میسان | میشون |
| ۵۷ | | RA | ؟ | ؟ |
| ۵۸ | | RAM | رام ـ هرمزد | خوزستان |
| ۵۹ | | RD | ری | ماد |
| ۶۰ | | RI | ؟ | ؟ |
| ۶۱ | | RIV | ریو ـ اردشیر | خوزستان |
| ۶۱a | | KVN RIV | » | » |
| ۶۲ | | RS | ؟ | ؟ |
| ۶۳ | | ŠA | ؟ | ؟ |
| ۶۴ | | ŠB | ؟ | ؟ |
| ۶۵ | | ŠI | ؟ | ؟ |
| ۶۶ | | ŠM | ؟ | ؟ |
| ۶۷ | | ŠP (=ŠM?) | ؟ | ؟ |
| ۶۸ | | SD | سُدّ؟ Sudd | خراسان |
| ۶۹ | | ST | استخر | فارس |
| ۷۰ | | TRUKVART | ترکوارت؟ | ؟ |

Marfat.com

| شماره | نشانهٔ اختصاصی | آوانویسی | شناسایی | استان |
|---|---|---|---|---|
| ۷۱ | | VH | ویه ـ اندیو ـ شاپور | خوزستان |
| ۷۲ | | VRČ | ؟ | ؟ |
| ۷۳ | | ZR | زرنج | سیستان |
| ۷۴ | | ZRN | ، | ، |
| ۷۵ | | ZRM | ؟ | ؟ |
| ۷۶ | | ZM | ؟ | ؟ |
| ۷۷ | | ZPASN | ؟ | ؟ |
| ۷۸ | | ZRIB | ؟ | ؟ |
| ۷۹ | ۱۱۲۲ | ZUZNU | ؟ | ؟ |

بررسی:

۱. الف پ — AP
۲. الف پ ر — ARR
۳. الف ب — AB

} ابرشهر

شهری که به نام نیشابور هم معروف است (شهر نوبنیادی از شاپور دوم) در زمان ساسانیان فقط با نشانه‌های اختصاصی فوق ممهور است. این شهر از همان نخست در مقام یکی از چهار پایتخت خراسان مهم بود. نشانهٔ شمارهٔ ۱ برای نخستین بار روی سکه‌های شاپور دوم ظاهر می‌شود و از زمان پیروز تا اردشیر سوم نشانهٔ شماره ۳ معمول است، و در عبن، حال گاه‌و بیگاه به شمارهٔ ۲ (واکر Walker 1.c به صفحهٔ ci قابل تصحیح است) نیز برمی‌خوریم. ابرشهر یکی از مراکز مهم سکه‌زنی است و به‌طور طبیعی در عملیات (لشکرکشی) خاور نمایان می‌شود.

۴. الف پ ن — APN — فعلاً قابل شناسایی نیست
۵. الف پ ر و ا ن — APRVAN — فعلاً قابل شناسایی نیست

۶. الف ه — AH
۷. الف ه م — AHM

} اهمدان

یکی از پایتختهای ماد و اکباتان باستانی است. شناسایی آن را مدیون هرتسفلد[1] هستیم. این سکه‌خانه حد اعلی با شاپور سوم آغاز می‌شود و تقریباً در تمامی دوران بعدی فعال و یکی از ضرابخانه‌های اصلی است. هر دو نشانه بالنسبه یکسان هستند.

1. E. Herzfeld, Mint - names, 426.

Marfat.com

| | | |
|---|---|---|
| ۸. الف ی | AI | شوش |
| ۹. الف ی ر | AIR | |
| ۱۰. الف ی ر ا | AIRA | |
| ۱۱. الف ی ر ا ن | AIRAN | |

کشفی از هرتسفلد[1] که در کل می‌توان نشانه‌ها را مربوط به شوش زیر نام ایران ـ خوره ـ شاپور دانست. ضرابخانه از زمان یزدگرد اول تا خسرو پنجم تقریباً بی‌وقفه کار می‌کند و بسیار مهم است. به‌نظر من ضرب طلای دوره‌های متأخر هم به عهدهٔ همین ضرابخانه بوده است. از چهار نشانهٔ فوق، شمارهٔ ۸ بیش از دیگران، سپس ۹، شمارهٔ ۱۰ تک‌و توک و شمارهٔ ۱۱ نادر است.

۱۲. الف م AM آمل

آمل، پایتخت تبرستان، تختگاه بعدی اسپهبدان تپورستان، محتملترین گزینه است. اهمیت محل به این دلیل که بسیار قدیمی و دیرپاست غیرقابل انکار است، و از کواذ اول تا خسرو دوم برای ساسانیان سکه ضرب می‌کرده است. پاروک (صفحه ۱۳۵) پیروز را هم، که من هنوز سکه‌ای از وی ندارم، به حساب می‌آورد. هرمزد چهارم، که از او هم سکه‌ای ندارم، هنوز در صفحه حاضر است.

| | | |
|---|---|---|
| ۱۳. الف ر | AR | اردشیر ـ خوره |
| ۱۴. الف ر ت | ART | |

هرتسفلد این محل را بدرستی شناسایی و واکر نظریهٔ وی را بحق تأیید کرده است. شهر، مرکز پنج کورهٔ استان فارس بود، و ایجاد آن به اردشیر اول باز می‌گردد.[2] من ضرب سکه در این شهر را تازه از زمان شاپور اول فرض گذاشته‌ام که تا زمان یزدگرد سوم ادامه می‌یابد. موارد استثنا تنها شامل شاهانی می‌شود که مدت سلطنتشان کوتاه است. اگر، بنا به احتمال، سکه‌های مجموعهٔ پاروک، که حتی از سال شانزدهم سلطنت یزدگرد سوم نیز سکه‌هایی دارد، درست باشد، نتیجه می‌گیریم که ایرانیان در فارس، پس از نبرد نافرجام نهاوند، تا مدتها به‌صورت یک مرکز جوشان طبیعی مقاومت ملی پایداری کرده‌اند. ما می‌توانیم این امر را در حکم الگویی بدانیم که چگونه هر تک سکه می‌تواند در چارچوب شبکه جداول ضرب پیشنهادی، دلیلی برای کشف منابع تاریخ سیاسی باشد.

۱۵. الف ر م ARM هنوز قابل جایابی نیست. هرتسفلد[3] بدون توضیحی از ارمینه نام

---

1. E. Herzfeld, Mint - names, 425.

۲. طبری، ص ۱۲.

Marfat.com

می‌برد.

۱۶ الف. س — AS
۱۷. الف. س. پ — ASP
} اسپهان

اسپهان، اصفهان امروزی است که بنابر تفحّصات من از زمان شاپور سوم تا خسرو دوم سکه ضرب می‌کرده و یکی از مراکز مهم سکه‌زنی است. چرا هرمزد چهارم در این شهر سکه‌ای ضرب نکرده، هنوز نامعلوم است و دلیل آن نمی‌تواند در نبود سکه‌ای مربوط به این دوره باشد.

۱۸. الف ت AT نامشخص است. واکر به امکان ارتباط نشانهٔ نـادر ATRA در روی سکه‌های امویان با این نشانهٔ کمیاب بر روی سکه‌های ساسانی اعتنایی نکرده است. بنابر نظریهٔ واکر این نشانه می‌تواند نشانهٔ آذربایجان باشد. به هر حال اهمیت نشانه اندک است.

۱۹ ب — B
۲۱. ب ه — BH?
۲۲. ب. ر (ب . ل) — BHR (BHL?)?
} بلخ

من شمارهٔ ۱۹ را بر روی دراخم‌های شاپور دوم کشف کرده‌ام. این نشانه با نشانه‌های AP و H و همچنین شماره ۲۱ همزمان است، و هر دو به عملیات جنگی شاپور دوم بر ضد کوشان [بازپس‌گیری شرق ایران] (پس از سال ۳۴۰ م) تعلق دارد. شمارهٔ ۲۲ درست در سالهای دهم و یازدهم سلطنت هرمزد چهارم یعنی زمان جنگ وی با ترکان ــ که در این صورت بایستی اندکی زودتر اقدام به جنگ کرده باشد ــ ظاهر می‌شود. بنابراین، ترکان در این جنگ بایستی بلخ را موقتاً از دست داده باشند.

۲۰-ب ب ا — BBA
۲۰a. ک و ن ب. ب. ا — KVN BBA
} تیسفون، بعداً ضرابخانهٔ سیّار دربار

این یکی، نامی‌ترین و همچنین بحث‌انگیزترین نشانهٔ اختصاصی کل سکه‌زنی ساسانی است. از پس دهه‌ها تعبیر آن به تیسفون، بتازگی واکر، این شناسایی را رد کرده است. او در این ارتباط به دیدگاهی از دمرگان استناد می‌ورزد و BBA را که او BLH قرائت می‌کند، بلخ شناسایی می‌کند. این ضرابخانه احتمالاً فقط در شرق قرار داشته، زیـرا BBA مـربوط بـه سالهای آخر سلطنت یزدگرد سوم است که تنها در خاور کشورش هنوز مواضعی در تصرّفش بوده است. با وجود این، معتقدم که هرتسفلد و موردتمان (در تعبیر نهاییش[1]) در نظر خود

---

3. E. Herzfeld, Mint - names 426.

1. Bei F. D. F. Paruck, 144.

Marfat.com

محقق هستند. من در مقابل استدلالهای واکر[1] نه تنها دلایل مخالف بلکه تعبیر نوی را هم قرار می‌دهم:

۱. نشانهٔ BBA برای نخستین بار در زمان بهرام چهارم روی سکه‌های ساسانی ظاهر می‌شود. ظهور زود هنگام آن، نخست، ثابت می‌کند که از شهر بسیار مهمی سخن در میان است. چگونه BBA می‌تواند بلخ باشد در حالی که از زمان بهرام چهارم و جانشین وی حتی از مرو که اغلب به‌طور پیوسته در تصرف ساسانیان بوده هیچ تک‌ضربی به دست نیامده است؟

۲. ر. گیرشمن در پژوهش پربارش دربارهٔ سکه‌های خیون ـ هپتالی[2] چنین اظهار داشته که بلخ، تختگاه هپتالی‌ها بوده است، و این نظریه‌ای است که بدشواری می‌توان با آن مخالفت کرد. بنابراین، تا زمانی که قدرت هپتالیان درهم نشکسته بود، بعید می‌نماید که شاهی ساسانی در آنجا می‌توانسته سکه ضرب کند. از این رو، مجبوریم برای BBA محل دیگری را فرض کنیم.

۳. تک نمونه: در زمان پیروز، نام اکون (Akun) خاقان هپتالی بر دراخم‌های شاهان شاه دوباره ضرب می‌شود.[3] درعین حال، گیرشمن ما را از ضرب شخص خود اکون، که محل نشر را ذکر می‌کند، آگاه کرده است. گیرشمن آن را PLH می‌خواند و ضرابخانه را بلخ در نظر می‌گیرد. حال چنانچه این قرائت درست باشد، BBA نمی‌تواند بلخ باشد. با وجود این، به هنگام مطالعهٔ اثر فوق‌العادهٔ گیرشمن به تأویلی دست یافته‌ام که در روی ضرب خود اکون نه PLH بلکه MRW قابل قرائت است، و می‌توان نتیجه گرفت که او موقتاً این شهر را در تصرف خود داشته است.

**بازآزمونی** ــ در مضروبات شاهنشاهی پیروز، بر مبنای سکه‌های ملحوظ من، مرو از سال چهارمِ (و چنانچه یادآوری پاروک در مورد استان ناشناس درست باشد از سال هفتمِ) سلطنت پیروز دیگر قابل مشاهده نیست. سکه‌های بدون سالشماری که دقیقاً به دلیل همین ویژگی از شروع یک آشفتگی خبر می‌دهند، نشانهٔ اختصاصی را هم قید نمی‌کنند. علاوه بر این، اگر به زمان جانشین وی، کواذ اول، توجه کنیم، تازه (بنابر نظر پاروک) از سال پانزدهم سلطنت شاه [کواذ] این نشانه را باز می‌یابیم. بنابراین، مرو مدت زمانی دراز سکه ضرب نکرده است. خاقان هپتالی که مرو را در تملّک خویش داشت طبیعتاً در وهلهٔ اول بلخ را در تصرف داشته، در حالی که BBA در زمان پیروز و همچنین کواذ تقریباً بی‌وقفه سکه می‌زند.

---

1. P. cxii.

۲. آنها سکه‌های خود را در آنجا ضرب می‌کردند؛ Chion. 12ff .

3. Chion. 15, dazu Fig. 10.

Marfat.com

۴. سه واقعیت زیرین: الف ـ BBA = معنانگار dor پارسی میانه = دربار، که در کتب دیگر هم در این معنا آمده است؛ ب ـ اینکه BBA در زمانهای بحرانیِ از دست رفتنِ بخشهایی از سرزمین ساسانی هیچ وقفهٔ ضربی ندارد؛ ج ـ BBA هنوز به سال بیستم سلطنت یزدگرد سوم به‌عنوان نشانهٔ ضرابخانه ظاهر می‌شود، مالاً فقط به استنباطی مسلم می‌انجامد: BBA که ضرابخانهٔ پایتخت ــ یا دربار ــ است، در زمانی قابل پیش‌بینی از صورت یک سکه‌خانهٔ ثابت که ابتدا در تیسفون مستقر بوده، درآمده و به ضرابخانه‌ای سیّار تبدیل می‌شود. در اینجا هم، همچون همیشه، همانندی با مسکوکات قیصرهای سدهٔ سوم به چشم می‌خورد. از زمان اِلاگابال با اصطلاح ضرابخانهٔ نظامی[1] روم آشنا هستیم که از اواسط سدهٔ سوم بیش از پیش توسعه می‌یابد و به ایجاد ضرابخانه‌های متعدد جدیدی منجر می‌شود، و اغلب نیاز مالیِ زمانِ جنگ است که عامل اساسی این ایجاد به شمار می‌رود. در ایران هم همین فرایند وجود دارد. در زمانهای بحرانی، BBA به ضرابخانهٔ سیّار دربار تبدیل می‌شود، و با این ویژگی آخرین شاه ساسانی را تا شرق همراهی می‌کند، که بعد از پایان کار وی هم در مکانی هنوز غیرقابل شناسایی با همان نشانه به سکه‌زنی ادامه می‌دهد. شگفت‌آور نیست اگر می‌بینیم که فاتحان عرب این نشانه را حفظ کردند، زیرا آنها کل نقش سکهٔ ساسانی، خط، و حتی اوحاد را نیز دقیقاً به همان صورت اولیه و به‌صورتی برده‌وار محفوظ داشتند. برای این فاتحان که به دلیل تیزهوشی سیاسی، تمامی امور اداری را تا حد امکان به روال سابق نگاه داشتند دلیلی وجود نداشت که اسامی و نشانهٔ ضرابخانهٔ دربار شاهنشاهی پیشین را تغییر دهند. برای آنان که بدون هرگونه مصالحه، اجازهٔ ضرب نام و سیمای حریف مقهور خویش را در یک طرف سکه و تصویر آتشگاه را، این هستهٔ اصلی آیینی که بشدت منکوبش کردند، در طرف دیگر سکه دادند، نشانهٔ اختصاصی دربار اهمیتی نداشت.

تا همین اندازه دربارهٔ شناسایی BBA بسنده است. اما نکته‌ای که در مورد BHL متظاهر در مسکوکات شاهنشاهی زمان هرمزد شایان ذکر است و ما را به پذیرش این ضرابخانه به‌عنوان بلخ هدایت می‌کند این است که جاماسپ، که BBA روی سکه‌هایش درج است، چگونه می‌توانسته در بلخ سکه‌ای ضرب کرده باشد در حالی که وی حتی برای مدتی کوتاه بلخ را در تصرف خویش نداشته است.

با اینهمه، روشن نیست که چرا هفت تن از شاهان متأخر ساسانی در BBA سکه‌ای ضرب نمی‌کنند. BBA در زمان هرمزد چهارم ظاهر نمی‌شود، اما در ازایش سکه‌خانهٔ

---

1 Monetae Comitatenes

Marfat.com

TRVKVART (شمارهٔ ۷) را می‌بینیم که جز اینجا در هیچ جای دیگر دیده نشده، آنچنانکه من ترجیح می‌دهم در این مورد خاص BBA را همنام با منطقهٔ جنگی، محل قرارگاه موقت، بدانم.

حال در سخنی کوتاه به بسط نشانه در شماره ۲۱a می‌پردازیم. این نشانه در زمان بهرام چهارم، صفت شاهانه را به اشکال مرسوم اضافه می‌کند، و این افتخاری است که به‌طور غریبی در زمان یزدگرد اول نصیب RIV (ریو ـ اردشیر) هم می‌شود. از این گذشته، برای BBA ، ضرابخانهٔ دربار، این امر شگفت‌آور نیست. اگر این صفت تنها مختص ضرابخانهٔ دربار است، شماره ٦١a هم مورد مشابهی را، چنانچه بالاتر در مورد TRUKVART ذکر شد، نشان می‌دهد که سکهٔ‌خانهٔ سیّار گاه گاهی نشانهٔ اقامتگاه موقت دربار را می‌گیرد. ما در مسکوکات امپراتوری روم شاهد مورد مشابهی در سکه یک ضرابخانه نظامی در بالکان با نشانهٔ S - P یا P - II (برای Pannonia Secunda) هستیم.

| | | |
|---|---|---|
| ۲۳. ب ی ش | BIŠ | بیشاپور |
| ۲٦. ب ش هـ پ | BŠHP | |

بی‌تردید در اینجا بیشاپور، که پیشتر تختگاه شاپور اول بود، مدّنظر است. شماره ۲٦ فقط در زمان بهرام چهارم یافت می‌شود و من آن را به‌عنوان کتابت کامل در نظر می‌گیرم. از زمان بهرام چهارم تا دورهٔ اردشیر سوم فعالیت ضَرابخانه، البته باوقفه، ادامه می‌یابد.

| | | |
|---|---|---|
| ۲۴. ب ج | BČ | |
| ۲۵. ب ن | BN | |

این دو نشانه را غالباً نمی‌توان تفکیک کرد و احتمالاً علامت ضرابخانهٔ واحدی هستند. از آنجا که یزدگرد سوم در سال بیستم پادشاهیش هنوز از هر دو نشانه استفاده می‌کند، باید سکه‌خانه در شرق کشور قرار داشته باشد؛ با اینهمه، باز نمی‌توان فرضیه قابل اطمینانی ارائه داد. در مخالفت با [شهر] بنجهر (Banjlhir) که قبول آن وسوسه‌انگیز است، ایرادات چندی وجود دارد که در اینجا نمی‌توان به آنها پرداخت.

| | | |
|---|---|---|
| ۲۷. گ ن ج ک ر | GNČKR | محله‌ای از ری؟ |

این نشانه که به گونه‌ای اعجاب‌آور با نشانهٔ تقریباً کامل DINAV (البته با تغییراتی) همزمان است، فقط یک بار و آن هم در زمان کواذ اول ظاهر می‌شود. از آنجا که DINAV (نک: شماره ۳۴) را، با استناد به گزارش یاقوت[1]، محله‌ای از ری فرض می‌کنند و همزمان با

1. Nach E. Herzfeld, Mint - names 426.

Marfat.com

GNČKR آشکارا در آن سکه می‌زنند، می‌توان انگاشت که GNČKR هم یکی از محلات ری معنی می‌دهد. همچنین می‌توان به گنجک ـ شیز در آذربایجان فکر کرد زیرا یکی از آتشکده‌های بزرگ کشور در آنجا قرار داشته است.

گرگان { ۲۸. گ و GU ; ۲۹. گ و ر GUR }

گرگان نام هیرکانی باستان و در نتیجه اسم شهرستانی است. کدامین شهر در پسِ این نام پنهان است، و آیا همچون مورد کرمان شهری همنام با استان را پیش رو داریم، من نمی‌توانم اظهارنظری بکنم. فعالیت سکه‌خانه با وقفه از زمان پیروز آغاز می‌شود و، بعد از خسرو دوم، از یزدگرد اول تا اردشیر سوم می‌رسد. به‌نظر می‌آید که یزدگرد اول در اینجا خود را بر ضد هپتالیان مجهز می‌کرده، و شواهدی دال بر مرگ وی در این مکان به چشم می‌خورد. چنانچه حدس من دربارهٔ چند دینار مکشوفه درست باشد و آنها واقعاً از تولیدات این شهر باشد، می‌توان گفت فعالیت این سکه‌خانه از قبل یعنی زمان بهرام چهارم، که از وی سکه‌هایی هم‌سبک در دست است، آغاز شده است. پس از آن، گرگان به پایگاه عملیات شاهنشاهان بر ضد هپتالیان تبدیل شده است. سکه‌زنی بر طبق تواتر نشر، اهمیت زیاد محل را ثابت می‌کند. بسیاری از قرائتهای اشتباهی پاروک مانند GO، و ZU در ذیل این نشانهٔ اختصاصی قرار گرفته است.

۳۰. د ا DA

۳۱. د ا ر DAR

۳۲. د ر DR

۳۳. د ا ر ا پ ک ر DARAPKAR

و جرح و تعدیلهای مشابه، که من هنوز سکه‌های زیادی از این مجموعه در اختیار ندارم، در حکم پایتخت و کوره‌ای از پنج کورهٔ فارس است. نشانه‌ها در مجموع از بهرام چهارم تا اردشیر سوم (با وقفه) می‌رسند. تعداد سکه‌ها زیاد است که همین امر خود بروشنی گویای اهمیت ضرابخانه است. دژ از پیشتر، یعنی سالهای آغازین سلسلهٔ ساسانی، اهمیت زیادی داشت. امروزه هنوز هم محلی به نام داراب در آنجا قرار دارد.

۳۴. د ی ن DIN

۳۵. د ی ن ا و DINAV

۳۶. د ی ن ا س DINAS

۳۷. د ی ن ا ت DINAT

Marfat.com

و نظایر اینها با تکرار اشکال نوشته شده با N ، چنانچه هرتسفلد تشخیص داده[1]، دلالت بر دینار (DINAR)، بخشی از ری، دارد. من فعالیت این ضرابخانه را برای کواذ اول و خسرو پرویز ضبط کرده‌ام. دینار در زمان کواذ بسیار زیاد سکه ضرب می‌کند. در این رابطه به شماره ۲۷ مراجعه کنید.

۳۸. ه — هرات — H

۳۹. ه ر — هرات — HR

شماره ۳۸ را توانستم روی دراخمهای شاپور دوم که در لشکرکشی بازپس‌گیری پیروزمندانه‌اش بر ضدکوشان موقتاً در اینجا سکه می‌زند، تعیین کنم. این سکه‌خانه از زمان بهرام چهارم تا هرمزد پنجم به دلیل جنگهای خاوری با فواصل بعید زمانی تحت شمارهٔ ۳۹ سکه می‌زند.

۴۰. ه ر ی — HRI

۴۱. ه ر ج — HRČ

هر دو نشانه متعلق به هم هستند و سکه‌خانه را دقیقاً نمی‌توان شناسایی کرد، و به‌نظر من تنها در زمان کواذ اول مشاهده می‌شود. احتمالاً مکان آن در شرق کشور بوده است.

۴۲. خ و ج — XUČ — خوزستان و اجار (سوق‌الاهواز)

بنابر نظر هرتسفلد[2]، فقط در زمان خسرو اول ظاهر می‌شود

۴۳. ک الف — KA — قابل جایابی نیست

این ضرابخانه (KA) گمشده‌ای مهم است، زیرا در زمان یزدگرد اول طلا ضرب می‌کند. نشانه از زمان بهرام چهارم تا خسرو دوم (با وقفه) قابل رؤیت است و شمار آن هم اندک نیست، بنابراین به شهر مهمی تعلق دارد.

۴۴. ک د — KD — نامشخّص

این نشانه احتمالاً همان KR است که قلمزن به اشتباه KD ضبط کرده است. این نشانه فقط در زمان پیروز دیده شده است (در مجموعهٔ من).

۴۵. ک ر — KR — کرمان

پایتخت استانی به همین نام. مسکوکات بعدِ ساسانی این انتساب را تقویت کرده‌اند. کرمان از زمان شاپور سوم تا بوران، و احتمالاً از پیشتر که البته هنوز برایمان مسجل نشده است، سکه ضرب می‌کند. مضروبات آن زیاد است.

---

1. Nach E. Herzfeld, Mint - names 426.

2. Nach E. Herzfeld, Mint - names 425.

Marfat.com

۴۶. م ا MA ناروشن

از پیروز تا خسرو انوشروان.

۴۷. م ر MR
۴۸. م ر و MRW
} مرو

مرو پایتخت یکی از چهار بخش خراسان بود، و اهمیت فوق‌العادهٔ این محل به‌عنوان مرکز داد و ستد تجارتی خاور برای رفت‌و آمد از طریق ترکستان به شرق آسیا بر همگان روشن است و نیازی به توضیح ندارد. این سکه‌خانه از پیشتر، در زمان شاپور دوم، با نـام ویـژهٔ شاهیگان (با معنانگار malki = mlki) که روی سکه‌ها (دینارها) وجود دارد، متمایز است و تا زمان یزدگرد سوم به ضرب ادامه می‌دهد. شایان توجه است که استثناهایی هم مربوط به دوران بهرام چهارم وپیروز (تا حدودی حتی کواذ اول) به چشم می‌خورد که نشانگر تصرف مرو به‌دست هپتالیان بدان زمان است. تجهیز گرگان به منزلهٔ پایگاه عملیات جنگی بر ضد هپتالیان این فرض را تقویت می‌کند. کتابت MB در حکم MR، چنانچه واکر بدرستی قبلاً انجام داده، قابل خواندن است.

۴۹. ن ا ر NAR ناروشن

من سکه‌خانه را در عهد هرمزد چهارم و خسرو پرویز مشاهده کرده‌ام و مکان آن را احتمالاً در خاور می‌دانم زیرا در زمان یزدگرد سوم تا سال بیستم سلطنت وی یافت می‌شود.

۵۰. ن ب NB ناروشن

از زمان پیروز تا سال سیزدهم یزدگر سوم به ضرب ادامه می‌دهد. از آنجاکه اردشیر ـ خوره تا سال شانزدهم یزدگرد سکه می‌زند، مشخص نیست که NB در خاور ایران واقع بوده است یا در باختر آن.

۵۱. ن ه NH
۵۲. ن ی ه NIH
} نهاوند

این محل پیش از فتح ایران به دست مسلمانان، و نیز پس از آن، بسیار مهم بود، و به همین دلیل در این محل، بویژه در اواخر عهد ساسانی، سکه‌های زیادی ضرب شده است. سکه‌زنی از زمان کواذ اول تا اردشیر سوم ادامه می‌یابد، اما از بهرام ششم تا بوران غایب است. در نتیجه، به‌گردش انداختن ضرب جدید نیازمند زمان مشخصی بوده است.

۵۳. ن هر NHR نهر ـ تیره

این ضرابخانه در زمان خسرو اول و دوم ظاهر می‌شود. شناسایی آن، که چندان هم معتبر نیست، باز هم از هرتسفلد است، مع‌ذلک کشف به‌علت امکان جابه‌جایی آسان با شماره ۴۹

Marfat.com

NAR بسیار آشفته می‌شود.

۵۴. ن ی ه ج NIHČ ناروشن

به‌نظر من، و بنابر ارزیابی سبکی، این محل سکه‌خانه‌ای غربی است. سکه‌زنی در آن از کواذ اول تا یزدگرد سوم (سال هفتم) می‌رسد که نشانهٔ دیگری بـرای مـوقعیت غـربی آن است. برعکس، کاملاً اشتباه خواهد بود اگر نیشابور را به جایش قرار دهیم. ایـن ضـرابـخانه در مسکوکات ساسانی فقط تحت شماره‌های ۱ ـ ۳ و نام ابرشهر پدیدار می‌گردد، که در ایـن صورت باید نشانهٔ آن NIŠ باشد.

۵۵. پ ا PA ناروشن

این ضرابخانه در زمان بهرام چهارم ظاهر می‌شود. من برای شناسایی این محل هیچ راه‌حلی نمی‌شناسم و بلخ را، همچون واکر، مردود می‌دانـم. Palhan (واکـر cxxv) را نـامحتمل می‌شمارم و بیشتر به مکانی در غرب.فکر می‌کنم.

۵۶. پ ر PR فرات ـ میسان، مسنه، بصرهٔ امروزی

شناسایی این محل را مدیون هرتسفلد هستیم و از زمان کواذ اول تا خسرو دوم ظاهر می‌شود، و در آن به‌صورت متواتر و میانگین سکه ضرب می‌شود.

۵۷. ر ا RA
۶۲. ر س RS
هر دو نشانه ناروشن

این دو نشانه اغلب به‌علت شباهت حروف با هم اشتباه می‌شود، اما اشاره به سکه‌خانهٔ واحدی دارد.

۵۸. ر ا م RAM رام ـ هرمزد

از زمان کواذ اول تا اردشیر سوم (با وقفه‌ای از بهرام ششم تا بوران) در خوزستان تعداد زیادی سکه در این ضرابخانه ضرب شده است..

۵۹. ر د RD ری

ری، در نزدیکی تهران امروزی، تختگاه تابستانی ساسانیان و یکی از بزرگترین ضرابخانه‌ها بود. متأسفانه تک‌نگاری مهم میلز[1] برایم دست‌نیافتنی بود که شاید در صورت دستیابی به آن، توضیحات بیشتر در این زمینه برایم ممکن می‌شد. سکه‌زنی این ضرابخانه از بهرام چهارم تا اردشیر سوم (بدون یـزدگرد دوم (؟)، کـواذ دوم و بـوران) مـی‌رسد. از سکـه‌خانهٔ ری مسکوکات بیشماری، از جمله سکه‌های بیستهم که او جز اینجا هیچ ضرابخانهٔ دیگـری در

---

۱. نک: فهرست منابع در اول مقاله.

Marfat.com

اختیار نداشت، بویژه مهم هستند. در عین حال، من هم مانند واکر نشانه‌هایی را که همچون ZD می‌نمایند به‌عنوان RD قرائت کرده‌ام که این امر تعارضی بین بیستهم و مضروبات خسرو پرویز به‌وجود می‌آورد. موردی که ما در اینجا با آن روبه رو هستیم یکی از مصادیق این جمله است: پیچیدگی پهلوی مایهٔ تباهی می‌گردد. مع‌ذلک، من متقاعد شده‌ام که روزی خواهم توانست به برکت بررسیهای دقیقترِ تمامی مسکوکاتِ ممکن راه‌حل قابل‌قبولی پیدا کنم. این نشانه فقط در زمان هرمزد چهارم یافت می‌شود و شاید دوباره با جنگ وی بر ضد ترکان سروکار دارد.

۶۱. ر ی و RIV

۶۱a. ک و ن ر ی و KVN RIV ریو ـ اردشیر

این سکه‌خانه از عهد یزدگرد اول تا اولین سال حکومت یزدگرد سوم (با وقفه) سکه ضرب می‌کند. صفت تزئینی KVN (ک و ن) برای RIV (ریو) (نک: BBA) دقیقاً در مورد این محل که برای شناسایی بایستی کافی بوده باشد، بدشواری قابل توضیح است (نک: توضیحات شماره ۲۰).

۶۲. ر س RS ناروشن، فقط زمان جاماسپ.

۶۳. ش ا ŠA ناروشن، زمان کواذ اول.

۶۴. ش ب ŠB ناروشن

این نشانه‌ها مربوط به دوران کواذ اول، هرمزد چهارم، خسرو پرویز، و اردشیر سوم است.

۶۵. ش ی ŠI ناروشن

از بهرام پنجم تا یزدگرد سوم.

۶۶. ش م ŠM ناروشن، پیروز

۶۷. ش پ ŠP

۶۸. س د SD سدّ[1]؟

شاید در اینجا با سدّ، شهری در نزدیکی مرو، سروکار داریم. سکه‌زنی از کواذ اول تا یزدگرد سوم (سال بیستم) با وقفه‌هایی ادامه می‌یابد.

۶۹. س ت ST استخر

1. sudd

Marfat.com

استخر، در نزدیکی بلافصل تخت جمشید کهن، یکی از مهمترین شهرهای امپراتوری ساسانی و شهر تاجگذاری بیشتر شاهان بود؛ هرچند گزارشها در این مورد بسیار ناقص هستند. سکه‌زنی بزودی در زمان اردشیر اول متوقف می‌شود و در ازایش اردشیر ـ خوره شروع به کار می‌کند. مهر این سکه‌خانه در فاصلهٔ زمانی بین یزدگرد اول تا هرمزد پنجم به‌دست آمده است. موضوع جالب، غیبت ضرابخانه در زمان جاماسپ است، ولی در عوض صحنهٔ تاجبخشی را بر روی سکه‌های او می‌بینیم. احتمالاً او هرگز استخر را در اختیار نگرفت. در این مورد که چرا هیچ سکه‌ای از یزدگرد سوم در استخر، که تاجگذاری وی در آنجا روشن است، وجود ندارد، نمی‌توانیم اظهارنظری بکنیم.

۷۰. ت ر و ک و ا ر ت TRUKVART ناروشن

فقط در زمان هرمزد چهارم و به سالهای دهم و یازدهم ظاهر می‌شود و، به زبانی دیگر، سکه‌خانه برای رفع نیاز جنگ با ترکان کار می‌کند. شهری با نام مشابه به‌نظر می‌آید نامعلوم باشد.

۷۱. و ه VH ویه ـ اندیو ـ شاپور

بیشتر به نام جندی شاپور معروف، یکی از بلندآوازه‌ترین شهرهای ساسانیان، از زمان شاپور سوم (و احتمالاً از پیشتر) تا اردشیر سوم سکه ضرب می‌کند. مورد استثنایی و قابل ذکر هرمزد چهارم است، با اینهمه شاید در اینجا سهواً موردی از حکم افتاده باشد. از این ضرابخانه، ضرب طلا هم (در جوار BBA ، AIRAN و گرگان [؟]) در دست است. طی سراسر مدت سکه‌زنی، تعداد مسکوکات نقره بسیار زیاد است.

۷۲. و ر ج VRČ ناروشن، محتملاً در شمال‌باشرق امپراتوری.

در زمان خسرو انوشروان، هرمزد چهارم، و اردشیر سوم سکه می‌زند.

۷۳. ز ر ZR
۷۴. ز ر ن ZRN
} زرنج

پایتخت سیستان که بنابر ملاحظات من از زمان پیروز تا یزدگرد سوم (به‌نظر من تا سال دوازدهم و بنابر نظر پاروک تا سال بیستم) سکه می‌زند. ماده تاریخ آخری می‌تواند برای تخمین فتوحات تازیان در ایران شرقی فوق‌العاده مهم باشد.

۷۵. ز ر م ZRM
۷۶. ز م ZM
} ناروشن، هر دو نشانه محل واحدی را

نشان می‌دهند و به زمان یزدگرد سوم در سالهای سیزدهم و بیشتم یافت می‌شوند، از این رو در خاور قرار دارند.

Marfat.com

| | | |
|---|---|---|
| ۷۷. ز پ ا س ن | ZPASN | ناروشن، یزدگرد سوم، واقع در خاور |
| ۷۸. ز ر ی ب | ZRIB | ناروشن، یزدگرد سوم، واقع در خاور |
| ۷۹. ز و ز ن و | ZUZNU | ناروشن، هرمزد چهارم، واقع در خاور |

## اجناس

ساسانیان برخلاف اسلاف خویش با هر سه فلز سکه ضرب می‌کنند. اشکانیان هرگز اقدام به ضرب سکهٔ زر نکرده‌اند و این حق را ظاهراً بزرگوارانه به امپراتوران روم واگذاشته‌اند. بعدها فراوانی طلای رومی، تقریباً همچون قرارداد اردوان پنجم با ماکرینوس[1]، عاملی شد تا ضرب سکهٔ طلا را غیرضروری قلمداد کنند. اما ساسانیان که اساساً به هخامنشیان استناد می‌کردند، به دلیل شهرت‌طلبی ضرب طلا را یک ضرورت تشخیص دادند. دلیل دیگری هم که برای ضرب طلا می‌توان عنوان کرد این است که با نخستین شاهنشاه ساسانی بلافاصله سیاست خاوری جان گرفت، و البته همیشه هم موفق نبود، که در نتیجه لشکرشیهایی را بر ضد کوشان و به شمال هندوستان یعنی مناطقی که ضرب طلا از پیشتر در آنها معمول بود، به دنبال آورد. تحرکات نظامی در این مناطق عمدتاً فقط با طلا می‌توانست به راه انداخته شود و به همین دلیل من با نظر واسمر و هرتسفلد[2]، که ضرب طلای اندک ساسانی صرفاً پول زر مناطق شرقی کشور را تشکیل می‌داده است، موافق نیستم.

---

1. H. Schiller, Gesch. d. roem. Kaiserzeit 1/2, S. 757 nach Dio 78, 27,1

اعداد با سسترتین (Sestertien) قابل محاسبه و ارزیابی است، که با طلا پرداخت می‌شد.

2. E. Herzfeld, KSC 1.

Marfat.com

| | باختر | | | | | | | | | شمال | | | | | | | | | | جنوب | | | | | | | | خاور | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | KteS | BBA | PR | ASPa | ASP | NIH | Ahma | AHM | RD | DINAV | GNCKR | AM | GU | AIRAN | Gund | VH | XUC | RAM | NHR | RIV | BIŠ | STaXr | ST | ArdX | ART | DAR | Kerm | KR | ZR | AB | HR | MerW | MRW | BH |
| اردشیر اول | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . |
| شاپور اول | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | × | . | . |
| هرمزد اول | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | × | . | . |
| بهرام اول | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | × | . | . |
| بهرام دوم | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | × | . | . |
| نرسی | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | × | . | . |
| هرمزد دوم | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | × | . | . |
| شاپور دوم | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | × | × | × | . | × |
| اردشیر دوم | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | × | . | . |
| شاپور سوم | × | . | . | × | × | . | × | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | × | . | . | . | × | . | . |
| بهرام چهارم | . | × | . | . | × | . | . | × | × | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | × | . | . | . | × | × | × | . | . | × | . | . | . |
| یزدگرد اول | . | × | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | × | × | . | × | . | . | . | × | . | . | × | . | × | × | × | . | . | . | . | . | . |
| بهرام پنجم | . | × | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | × | × | . | × | . | . | . | × | × | . | × | . | × | × | × | . | . | . | . | × | . |
| یزدگرد دوم | . | × | . | . | × | . | . | × | . | . | . | . | × | × | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | × | . |
| پیروز | . | × | . | . | × | . | . | × | × | . | . | . | . | × | . | × | . | . | . | × | × | . | × | . | × | × | × | × | × | . | . | × | . |
| بلاش | . | . | . | . | × | . | . | × | × | . | . | . | × | × | . | × | . | . | . | × | . | . | × | . | × | . | . | × | . | . | . | × | . |
| کواذ اول | . | × | × | . | × | × | . | × | × | × | × | × | × | × | . | × | . | × | . | × | × | . | × | . | × | × | × | × | × | × | . | × | . |
| جاماسپ | . | × | . | . | × | × | . | × | × | . | . | × | × | × | . | × | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | × | . | × | . | . | × | . |
| خسرو اول | . | × | × | . | × | × | . | × | × | . | . | × | × | × | . | × | . | . | . | × | × | . | × | . | × | × | × | × | × | × | . | × | . |
| هرمزد چهارم | . | . | × | . | . | × | . | × | × | . | . | . | × | × | . | . | . | . | . | × | × | . | × | . | × | × | × | × | × | × | . | × | . |
| خسرو دوم | . | × | × | . | × | × | . | × | × | × | . | × | × | × | . | × | . | . | . | × | × | . | × | . | × | × | × | × | × | × | . | × | . |
| بهرام ششم | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . |
| بیستهم | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| کواذ دوم | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | × | × | . | × | . | . | . | . | . |
| بوران | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . |
| اردشیر سوم | . | . | . | . | . | × | . | × | × | . | . | . | × | × | . | × | . | × | . | × | × | . | × | . | × | × | . | × | × | . | . | . | × |
| هرمزد پنجم | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | × |
| خسرو پنجم | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| یزدگرد سوم | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | . | × | . | . | . | . | × | . | . | × | . | . | . | . | × |

Marfat.com

ضرابخانه‌های نامطمئن (ناروشن):

| | ZUZNU | ZRN | ZBIB | ZRM | ZR | ZPASN | ZM | VRC | TRUKVART | ŠP | ŠM | ŠI | ŠD | ŠB | ŠA | RS | RI | PA | NIHČ | NB | NAT | NAR | MA | KD | KA | HRČ | BC | BN | BHR | AT | ARM | APRVAN | APN |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| اردشیر اول | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| شاپور اول | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| هرمزد اول | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| بهرام اول | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| بهرام دوم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| نرسی | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| هرمزد دوم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| شاپور دوم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| اردشیر دوم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| شاپور سوم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| بهرام چهارم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| یزدگرد اول | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| بهرام پنجم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| یزدگرد دوم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| پیروز | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| بلاش | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| کواذ اول | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| جاماسپ | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| خسرو اول | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| هرمزد چهارم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| خسرو دوم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| بهرام ششم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| بیستهم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| کواذ دوم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| بوران | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| اردشیر سوم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| هرمزد پنجم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| خسرو پنجم | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |

Marfat.com

این ضرب طلا در مقایسه با ضرب عظیم مسکوکات سیمین مطمئناً تزئینی سطحی است. ضرب نقره، بویژه در دو سدهٔ آخر ساسانی، ششم و هفتم به چنان حجم عظیمی دست یافت که حتی شنیدن ارقام آن نیز طنینی غیرعادی در گوشهای ما دارد، زیرا تعداد سکه‌هایی که در اروپا مشاهده شده نسبتاً اندک است. از زمانی ــ شاید از عهد کواذ اول ــ که بخش بزرگی از خزانهٔ شاهی با پول مسکوک انباشته شد، که در این مورد گزارشهای اتفاقی از انباشت ثروت[1] خبر می‌دهد، مقدار مواد سکه شده به حد غیرقابل قیاسی افزایش می‌یابد، در نتیجه اغلب سکه‌هایی که به‌دست ما رسیده دراخمهای متأخر، تقریباً از زمان کواذ به بعد، هستند.

بندرت و تنها در آغاز جهانداری ساسانیان به سکه‌های پوتین، چهار دراخم نوع پارتی که در همان ابتدا یعنی زمان شاپور اول منسوخ می‌شود، برمی‌خوریم. ظاهراً این چهار دراخم در مقابل دراخمهای جدید و شکل دلپسند آنها نتوانسته‌اند پایداری کنند. پس از آن، با فلز ناب سکه ضرب می‌شود.

ضرب مسین در رشد بعدی با پایداری مناسب اولیهٔ خود در مقابل نقره بسیار ضعیف ظاهر می‌شود، لکن با تک‌ضربهایی تا سلطنت خسرو پرویز، یعنی تقریباً تا پایان دوران ساسانیان، دوام می‌آورد.

با این تفاسیر، در واقع، با شرایطی سروکار داریم که در گذشته‌های دور ساسانیان را با داده‌های محیط خویش هماهنگ می‌کرد، به‌طوری که در ضرب سکهٔ طلا از الگوی رومی، و در ضرب نقره و مس از نمونهٔ هلنیستی پیروی می‌کردند، و پاراگرافهای بعدی نیز گواهی بر این مدعاست.

من تا حال سکه‌های زیرین را توانسته‌ام تشخیص بدهم:[2]

زر ــ سکهٔ زر معمولی، از اردشیر اول تا شاپور سوم، که دینار نام داشت و وزن آن بین ۷ و ۷/۴ گرم بود. این سکه، که در مقادیر معتنابه وارد نظام پولی ایران شده بود، با آئورس (AV) مرغوب رومی تقریباً مطابقت می‌کند. مهر این دینارهای اولیه با مهر نیم دراخم‌های همزمان همانند است، به‌طوری که می‌توان استعمال متناوب مهر را در صورت لزوم فرض نهاد. در زمان بهرام چهارم وزن دینار آشکارا کاهش می‌یابد. پیش از وی شاپور سوم، سکهٔ زر سبکتری را که ظاهراً شبیه سولیدوس رومی، بعدِ کنستانتینوس اول، است ضرب می‌کند. دیناری به سبک قدیم که هنوز در زمان بهرام چهارم یافت می‌شود، سکهٔ جشنواره‌ای با افسر

---

۱. طبری، ص ۳۷۶، ص ۳۷۷.

۲. فهرست اوحاد پاروک F. D. F. Paruck 31 ff. در نوع خود کاملاً ناموفق و آشفته است. نگارنده برای این موضوع از حاصل انبوههٔ درهم تلاش دیگران هیچ بهره‌ای نگرفته است. تنها از اوزان نمی‌توان آشکارا اوحاد را تعیین کرد.

Marfat.com

واسط ۱ (لوحه ٦، ۱) است و سکهٔ کوچکتر، به‌نظر من، یک سوم دینار سبک جدید با افسر واسط ۲ (لوحه ٦، ۲) مطابق با وزن یک ترمِیسیس رومی است. مـی‌توان حـدس زد کـه هیچیک از این سکه‌های زرین تک به تک ضرب نشده است. طلا دقیقاً وزن می‌شد که در سرزمینی با پولهای جوراجور جز این توقعی نمی‌توان داشت.[۱]

بعداً با یزدگرد اول، بدون بازگشت به نظم کهن، شیوه‌ای به جریان می‌افتد که همانا رواج دینارهایی به وزن تقریبی ۴/۲ گرم است که با سولیدوس تقلیل یافته مطابقت می‌کند. پیروز سکه‌هایی ضرب می‌کند که وزن آنها بین ۳/۵ و ۴/۵ گرم در نوسان است اما بعد از وی دوباره به وزن تقریبی ۴/۲ گرم باز می‌گردد. در زمان بهرام ششم سکه‌ای ضرب مـی‌شد بـا وزن تقریبی ۷/۵ گرم که نمی‌دانیم آیا دیناری مضاعف بوده یا معادل $1\frac{1}{2}$ دینار محسوب می‌شده است. با این مواد قیاسی بسیار اندک نمی‌توان به نتیجه‌ای نهایی دست[۲] یافت. اما از آنجاکه در زمان خسرو پرویز سکه‌ای سنگین نیز مشاهده می‌شود می‌توان به عیاری سنگین هم، که بایستی برای حفظ سکهٔ یادگاری به‌کار رفته باشد، گمان برد. ما نظیر این مورد را در روم هم در دست داریم. به‌نظر من توضیح در این مورد برای تاریخ اقتصاد کم‌اهمیت است. این ضرایب بسیار نادر هستند. در زمان اردشیر اول، دینارهای مضاعف به سبک قدیم و تک‌و توک $1\frac{1}{2}$ دینار (نک: جدول صفحهٔ ۱۱٦) یافت می‌شود. به‌نظر مـی‌آید تـصویر ۱۰ لوحـهٔ ۳۲ مـجموعهٔ[۲] بارتولومه در نزد پاروک یک چهار دیناری را نشان می‌دهد که تنها سکهٔ منحصر به فردی است که برایم معلوم شده، و وزن آن هم مشخص نیست، و از این رو در حد یک فرضیه باقی می‌ماند. از ترمیسیس رومی بالاتر یاد کرده‌ام که بسیار نایاب است، مع‌هذا یک ششم سبک قدیم فراوانتر است. تقسیمات یک ششم ظاهراً از مسکوکات سیمین اقتباس شده است.

**نقره** ــ از این جنس پوتین، یعنی چهار دراخمهای کهن، را به سبک اشکانی در دست داریم که بزودی منسوخ می‌شود؛ و از نقرهٔ خالص، دراخمهایی بسیار نادر نامرغوب (درهم) با میانگین وزنی ۳/۷ تا ۴ گرم وجود دارد که عیار آنها ظاهراً بر شـالودهٔ هـلنیستی است. پاروک، دراخم‌ها را مشتق از دراخم آتیک می‌داند که بسیار سبک وزن بـوده و بـتدریج به‌وسیلهٔ دراخم فتیقی، به وزن ۳/۷۳ گرم، واپس زده شده است. در عین حال، تأثیر دینار سبک رومی بدشواری پذیرفتنی است. از دراخم واحدهای کوچکتری موجود است که در ابتدا نیم‌دراخم و ابول (به پارسی میانه: دانگ) بوده و سپس حتی به نیم ابول هم رسیده است، که من آنها را سکه‌های جشنواره‌ای می‌دانم که به هنگام جشنها پراکنده می‌شدند؛ و علائم

---

۱. در مورد اوحاد رُومی نک: G. Elmer, Verzeichnis der roemischen Reichspraegungen von Augustus bis Anastasius, Wien 1933.

Marfat.com

جنبی بازنموده (منقوش) می‌توانند تأییدی بر این سخن باشند.

مس ــ با مس سکهٔ استانده‌ای وجود دارد که من آن را ذیل عنوان اونیت[1] رده‌بندی کرده‌ام، و اجزای مختلفی از جمله ۱/۴ اونیت و ۱/۶ اونیت از آن به جا مانده است. سکه‌های مسین بندرت سالم هستند و از این رو اجازهٔ آزمایشی موثق را نمی‌دهند. سکهٔ استانده با وزن میانگین تقریبی ۱۱ گرم، که نسبت آن به دراخم معلوم نیست، بزودی منسوخ و تنها اجزای آن وارد گردش پولی می‌شود. کمیابی نسبی مضروبات مسین ساسانی با این واقعیت بخوبی همخوانی دارد که سکه‌های مسین کوچک اشکانی، به مثابه سکه‌ای ممتاز، همچنان به‌صورت پول خرد در گردش پولی شهرهای بزرگ باقی ماندند و وضع نامرغوب سکه‌های مسین اشکانی موجود نیز تا اندازه‌ای مبیّن این ادعا است. معلوم نیست سکه‌های خرد مسین اشکانی، که در عین حال نشان‌دهندهٔ اوحاد مختلف بوده‌اند، چه نسبتی با مضروبات مسین ساسانی داشته‌اند، و به‌نظر من حتی در مناطق مختلف بهای آن متفاوت بوده است. من واحد پشیز را (pāšīz)[2] که در کتب تاریخی آمده، با هیچیک از سکه‌های مسین بازماندهٔ ساسانی نمی‌توانم تطبیق دهم.

در مورد رابطه اوحاد اصلی با اجزایشان می‌توان، بویژه، به نسبت بسیار دلپسند یک به شش اشاره کرد.

گردش پول: همچنانکه طلا در امپراتوری ساسانی در ضربهای مستقل و مختلف در گردش بود، بایستی نقره هم به همان منوال بوده باشد، حداقل تا زمان کواذ اول که در عهد وی آشکارا به نظم شدیدی در کیفیت و کمیت مسکوکات (ترتیب و مقدار آنها) برمی‌خوریم. من این عقیده را که از عهد این شاه پول سیمین شاهان پیشین جمع‌آوری و مجدداً ضرب شده است قابل قبول می‌دانم، زیرا بالنسبه کمیابی سکه‌های قبلی بسیار چشمگیر است. اما به هر حال، وزن دراخم که در بیش از چهار سده بخوبی ثابت مانده توانسته با آن مقابله کند. شهرت‌طلبی، چنانچه بالاتر اشاره شد، بکلی در پول مسین مطرح نبوده است.

در سرتاسر این دوره، سکهٔ اصلی دراخم بوده است که از زمان شاپور دوم سکهٔ تقریباً منحصر به فرد مضروب است. امروزه اگر در مورد سکهٔ ساسانی صحبت می‌شود، در واقع، دراخم مدنظر است. از ضرب سری‌وار تنها در آغاز و تقریباً فقط در تیسفون می‌توان سخن گفت. در اینجا امکان مقایسه با مسکوکات رومی فراهم نیست.

اختلاط با فلزات دیگر کاملاً نادر است. من سکه‌های زر قلبی را می‌شناسم که از جنس

---

1. S. Oben S. 53,4. 2. A. Christensen 48 u. 49.

Marfat.com

برنز و مربوط به زمان شاپور سوم و کواذ اول است. یک دراخم قلب خسرو پرویز به زر، واقع در پاریس، یا طلا نیست و یا جعلی است. هیچ گردن آویزی (مدال) هم وجود ندارد. با وجود این، شمار زیادی، و غیرعادی، سکه‌های سوراخ شده و حلقه‌وار وجود دارد که ظاهراً بیشتر به خاطر تصویر آتشگاه، و نه نقش شاه، رویهٔ اصلی بود.

شمار زیادی از سکه‌هایی که امروز به‌دست ما رسیده بریده شده است. این دستکاری را می‌توان به حساب دورهٔ اسلامی، که اقدام به تنزّل درهم کرده‌اند، گذاشت. در این مورد و دربارهٔ مهرزنی مجدد به بخشهای مربوط به این زمینه در کتاب واکر مراجعه کنید. مهرزنی مجدد فرمانروایان خیونی روی سکه‌های ساسانی در بخش مسکوکات شاهان ساسانی نشان داده شده است.

Marfat.com

| | U/۸ | U/۶ | U/۴ | U/۳ | U | ob/۲ | ob | Δ/۲ | Δ | Δ | D/۶ | D/۳ | D | D | ۱½ D | D | ۲ D | ۴ D |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| اردشیراول | . | . | × | × | × | . | × | × | × | × | × | . | . | × | . | × | × | . |
| شاپور اول | × | . | × | . | × | . | × | . | × | × | . | . | . | × | . | × | . | . |
| هرمزد اول | . | . | . | . | ×؟ | . | . | × | × | × | . | . | . | . | . | . | . | . |
| بهرام اول | . | . | × | . | . | . | × | × | × | × | . | . | . | × | . | . | . | . |
| بهرام دوم | . | . | × | . | . | . | × | × | × | × | . | . | × | . | . | × | . | . |
| نرسی | . | . | × | . | × | . | × | . | × | . | . | . | . | × | . | . | . | . |
| هرمزددوم | . | . | . | . | × | . | × | . | × | . | . | . | × | (×) | . | . | ×؟ | . |
| شاپور دوم | . | × | × | × | . | × | × | . | × | . | . | . | . | × | . | . | . | . |
| اردشیر دوم | . | . | . | . | × | . | × | . | × | . | . | . | . | × | . | . | . | . |
| شاپور سوم | . | . | × | . | × | × | . | . | × | . | . | . | . | × | . | ×؟ | . | . |
| بهرام چهارم | . | . | × | . | × | . | . | . | × | . | . | × | . | × | × | . | . | . |
| یزدگرد اول | . | . | × | . | × | . | . | . | × | . | . | × | × | . | . | . | . | . |
| بهرام پنجم | . | . | × | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| یزدگرد دوم | . | . | × | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | × | . | . | . | . |
| پیروز | . | . | × | . | × | × | . | × | . | × | . | . | × | . | . | . | . | . |
| بلاش | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| کواذ اول | . | × | × | . | × | × | . | × | . | × | . | . | × | . | . | . | . | . |
| جاماسپ | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| خسرو اول | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . |
| هرمزد چهارم | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| خسرو دوم | . | × | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | × | . | × | . | . | . |
| بهرام ششم | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | × | . | ×؟ | . | . | . |
| بیستهم | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| کواذ دوم | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| بوران | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| اردشیر سوم | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| هرمزد پنجم | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| خسرو پنجم | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |
| یزدگرد سوم | . | . | . | . | × | . | . | . | × | . | . | . | . | . | . | . | . | . |

اوحاد عمودی خوانده می‌شوند و واحدهای زر نووزن یک سطر پایین قرار دارند.

Marfat.com

## ضرب اوحاد

جدول مضروبات زیرین اوحاد با ما سخن می‌گوید. ما مشاهده می‌کنیم که آخرین بازماندهٔ مرده ریگ اشکانی، چهار دراخم ـ پوتین، در همان ابتدا در زمان دومین شاه ساسانی منسوخ می‌گردد، به‌طوری که اجزای اوحاد مختلف دیگر به‌طور مستمر ضرب نمی‌شود و فقط بنابر احتیاج و ضرورت زمانی است که پدیدار می‌شود. بسیاری از شاهان سکهٔ زر ضرب نمی‌کنند. باکواذ اول اجزای دراخم پایان می‌یابد و سکهٔ مسین هم پس از خسرو پرویز قطع می‌شود. در مجموع، از شمار اوحاد در زمان شاپور سوم بشدت کاسته می‌گردد.

## کشفیات

وضع کشفیات در ایران بیش از هر جای دیگر نامطلوب است. در سرزمینی که پژوهش جغرافیایی آن هنوز به انجام نرسیده و تابع تغییرات اقلیمی بزرگ منوط به مشکل آبیاری است، تحقیقات باستان‌شناختی بتحقیق کار سهلی نیست.[۱] من در جریان کار خود نومیدانه چشم‌انتظار کشفیات بوده‌ام. مکاتب من در تهران، آقای عزیز بیگلو که توجه ایشان را به چنان کشفیاتی جلب کردم، توانست فقط به من اطلاع دهد[۲] که کشاورزان و چوپانان روستایی هرگز کشفیاتشان (سکه‌ها) را یکجا در اختیار یک خریدار قرار نمی‌دهند، زیرا می‌ترسند مبادا با عرضهٔ کل آنها در معامله زیان کنند. از طریق چاپ گیرشمن[۳]، از تنها کشف منحصر به فرد که ثبت جزئیات آن بسیار پربارتر می‌توانست باشد آگاه شدم. حتی خود گیرشمن توانست آنها را به کمک طبقه‌بندی ارزیابی کند که نتیجهٔ آن همزمانی ۱۱ سکهٔ زر کیداری (کوشان متأخر) با ۳۸۸ دراخم شاپور دوم، ۱۱ دراخم اردشیر دوم و ۱۱ دراخم شاپور سوم بود. در مآخذ[۴] فقط اشارهٔ مختصری به موقعیت کشف و تعداد سکه‌ها، بدون هیچ توضیحی، شده است. براستی که با کار سکه‌شناختی بر روی مقدار زیادی دراخم می‌توان از دوران شاپور دوم مطالب فراوانی بیان کرد.[۵]

در نمونه‌های کشفیات تکی هم اطلاعات بس مهم هستند. چنانچه برای مثال، دراخم‌های خسرو پرویز، با طرح ایزد بانو در میان شعله‌های آتش، که تا آنجا که من می‌دانم تمامی در

---

۱. برای اطلاعات شفاهی بویژه از آقای دکتر گابریل که چندین بار به ایران سفر کرده است، تشکر می‌کنم.
۲. نامه‌ای در تاریخ ۱۹۵۳/۷/۷.

3. Chion. 74,2.

4. J. Hackin, *Répartition des monnaies anciennes en Afghanistan*, J. A. 226 (1935) 289f.

۵. در حین دومین غلط گیری، Num. Chron. 1953 به‌دست من رسید. به همراه خبر انتشار: Mem. de la Délégation Arch. Franç. en Afghanistan, Tome XIV, pp. 101 - 23.

Marfat.com

جنوب غربی ایران یافت شده، دلیل واضحی برای استقرار ضرابخانهٔ آنها در غرب هستند. کاوشهای دورا، با وجود قلّت سکه‌های مکشوفهٔ ساسانی در آنجا، روشنترین گواه برای سبکی است که بر روی سکه‌های مضروب در تیسفون به چشم می‌خورد.

## آزمون بحث گاهشماری به کمک نتایج رده‌بندی سکه‌ها

در واقع، این آزمون نخستین بررسی در این زمینه است، و من عمداً آن را به کار می‌برم زیرا هنوز گزارش منسجمی از تاریخ ساسانی وجود ندارد و همین خود دلیلی است بر اینکه تحقیق بر روی سکه‌ها با مشکلات عظیمی روبه رو شود. با وجود این، برای ما دلداری خفیفی است که در ازای این کمبود می‌توان از استنباط سکه‌شناس بهره برد؛ و گرچه مجموع این دستاوردها در ابتدا ناکافی به‌نظر می‌آید، بخشهایی از علوم ـ بویژه تاریخ سیاسی و اقتصادی ـ توانسته است بهرهٔ وافی از بخشهای سودمند آن حاصل کند.

بررسی نتایج به‌طور گاهشماری انجام می‌گیرد. همسانی در محدودهٔ بخشهای پژوهیده، به دلیل وضع بسیار دیگرگونهٔ منابع، نه حاصل شد و نه اصولاً سودایش را در سر داشته‌ایم. من از ورود به مسائل مشکل گاهشماری هم اجتناب کرده‌ام. گاهشماری ساسانیان بدون اشکال نیست اما بدشواری می‌تواند کشش سکه‌شناختی را خدشه‌دار کند. افزون بر این، خود را موظف می‌دانم که پیشاپیش عقیده‌ام را دربارهٔ گزارشهای هرتسفلد در مورد اقدامات خاوری ساسانیان ابراز کنم. من در بسیاری موارد آنها را جسورانه می‌دانم[1] و پاره‌ای را نیز، چنانچه من تشخیص می‌دهم، بر طبق دلایلی روشن و در کمال خیرخواهی مدفون شده به حساب می‌آورم و در عین حال می‌گویم که بعضی از مطالب گیرشمن را، ولو اینکه توضیحات سودمند و آرا و تعلیمات وی را ارج می‌نهم، نمی‌توانم به‌آسانی بپذیرم. از آنجا که سیاست خاوری ساسانیان، که محتاج کتاب ویژه‌ای است، در اینجا تنها با دیدی کلی و در محدودهٔ سکه‌شناختی مطرح می‌شود، فقط به مطالب خاصی پرداخته‌ام که با منظور من مرتبط است، و آنچه را خارج از این محدوده قرار دارد مسکوت گذاشته‌ام. اگرچه می‌توانستم در موردشان توضیحات بیشتری بدهم.

### اردشیر اول

ارزیابی توالی افسرهای اردشیر اول این پرسش را مطرح می‌کند که تعویض مکرّر افسر

---

1. KSC passim.

Marfat.com

نخستین شاه ساسانی چه مفهومی داشته است؟ بدون تردید نظریهٔ اردمان که تعویض افسر را نمودی از مراحل مختلف صعود وی می‌داند کاملاً برحق نیست، و به عقیدهٔ من این نظر بازگوی بخشی از حقیقت است و اردشیر، این نوآور آگاه، در اینجا صرفاً افسرهای مختلف را امتحان کرده است، زیرا برای وی که می‌خواسته مخالفت خویش را با گذشته و اشکانیان نشان دهد، جستجو و انتخاب یک افسر جدید و شکوهمند در درجهٔ اول اهمیت قرار داشته است: افسری با بازنمایی تمام‌رخ که طغیان بر ضد سرور اشکانی را نشان بدهد. نیمتنه‌های به طرف راست چرخیده، مخالف صددر صد چرخش چپ اشکانی است.[1] این سکه‌ها می‌توانند فقط پس از نابودی اردوان پنجم ضرب شده باشند. اردشیر در واقع خود را در آنها شاهان شاه می‌نامد. شکل بعدی، که من آن را به منزلهٔ شکل تاجگذاری نامیده‌ام، خود را بر طبق تصویر سطح جانبی افسر، که یک شاهین با نواری در منقار یا دور گردن است، نشان می‌دهد. افسر بعدی بس مهمتر است زیرا برای نخستین بار با تاج ایزدان، افسر کنگره‌ای اهورمزدا، با نشاندن پایه کنگره روی نوار دور پیشانی، ارتباطی برقرار می‌شود. موها همانند نقوش اهورمزدا در سنگنگاره‌ها بدون پوشش است. این افسر ــ در این شکل ــ مورد موافقت روحانیت قرار نگرفته است، زیرا بلافاصله بعد از آن افسری را می‌یابیم که این آرایش مو را بدون کنگره‌ها نشان می‌دهد. اما سابقاً شاهی اشکانی آرایش مویی به همین‌گونه داشت[2] و از این رو این شکل هم می‌بایست حذف می‌شد. سرانجام، پوشانیدن آرایش‌گوی موی سر با پارچه‌ای حریر، محصور در پیشانی‌بند، در حکم یک آرایش ثابت برای دوران بعد درآمد.

دربارهٔ جزئیات پیشتر در مبحث رویهٔ سکه بحث شد. از این رو، می‌توانم خود را محدود بدین اشاره کنم که توضیحات ظاهراً معقولی که افسر کنگره‌ای را به مثابه افسر دیواری (corona muralis) می‌داند[3] طبعاً ناممکن است، بنابراین تنها اَشکال افسرها زیرین وقایع تاریخی را بیان می‌کنند (نک: لوحه ۱): a شورش، b پیروزی بر اردوان، c تاجگذاری در استخر. بنابراین، تا اینجا (به همراه اردمان) صعود را نشان می‌دهد. گونه‌های d، e و f آزمونهایی برای دستیابی به شکل نهایی منطبق بر صورت ذهنی است، و g (در واقع تصویر گروهی) خبر از ولیعهدی شاپور (اول) و نامیدن او به این لقب می‌دهد. در عین حال، باشلیق بلندی که ولیعهد بر سر دارد، ممکن است افسر ماد باشد. ما همین یکی را در تصویر بهرام دوم و یکی از ولیعهدهایش مشاهده خواهیم کرد.

1. KSC 4. 2. S. Oben S.59,3. 3. W. Ensslin in CAH XII, 130 und Fussnote 1.

Marfat.com

سکه‌های اردشیر اول در گروههای فراوانی، که بیشترین آنها باید از تیسفون باشد، رده‌بندی می‌شوند، زیرا این ضرابخانه، فقط به دلیل مسائل اعتباری، بی‌درنگ در خدمت فرمانروای جدید به کار گرفته شد. چهار دراخم‌های فراوانی که هنوز به چشم می‌خورد اشاره به این سکه‌خانه دارد و ظاهراً بایستی نوار فلزی آمادهٔ ضرب آنها در انبارها موجود بوده باشد. سکه‌هایی که مربوط به ایام شورش است فقط می‌تواند مربوط به ضرابخانهٔ استخر باشد که از دیرباز برای فرمانروایان پارس سکه می‌زد. علاوه بر این، مایلم به ضرابخانهٔ سومی هم (و شاید حتی چهارمی که در اینجا منظور نشده) اشاره کنم که به دلیل سبک زمختش من آن را بیشتر محصول شرایط اضطراری می‌دانم تا اوضاع آرام و عادی؛ و از آنجا که تمامی راویان بر این سخن که اردشیر مرو را پایگاه لشکرکشیهای خاوری خویش قرار داده است اتفاق نظر دارند، و در آنجا هم بشدت به پول نیاز داشته و نمی‌توانسته از مسیری طولانی پول را به آنجا حمل کند، در نتیجه این سکه‌ها باید در همان محل یعنی مرو ضرب شده باشد. از آنجا که او از سال ۲۳۲ محققاً در شرق کشورش به سر می‌برده[1] لذا می‌توان آغاز سکه‌زنی در مرو را از این تاریخ دانست. شایان توجه است که نخستین سکهٔ زر اردشیر که هنوز به گونهٔ اشکانی b ضرب می‌گردید، احتمالاً برای هدیه در نظر گرفته شده بود. شکل افسر تاجگذاری فقط در دراخم‌ها، و محدود به آنها، باقی مانده است. آیا دومین ضرب طلا برای لشکرکشی به خاور در نظر گرفته شده بود، و یا بعد از لشکرکشی و با طلاهای غنیمت چنگ آمده ضرب شده است؟ اظهار نظر در این زمینه از محدودهٔ اطلاعات ما خارج است. تا آنجا که من مشاهده می‌کنم، پژوهشهای جدید تصرّف بلخ و خوارزم به دست اردشیر را رد می‌کند؛[2] و این امر درست است زیرا چنان عملیاتی بایستی بازتاب وسیعتری در سکه‌زنی از خود به جای گذاشته باشد.

تکمله‌ای در مورد سکه‌های مشترک اردشیر با پسرش، ولیعهد او، بیان می‌کنیم. گیرشمن بر این باور است[3] که تقسیم قدرت بین پدر و پسر زودتر رخ داده، به‌طوری که سکه‌های مشترک با نام هر دو شاه نیز مؤید این نظریه است. با وجود این، یافته‌های سکه برله این مطلب سخن نمی‌گوید چرا که سکه‌ها به زمان آتی تعلق دارد. حتی اگر اعتراف کنیم که به دنبال این مضروبات مشترک بار دیگر تصاویر تکی اردشیر ظاهر می‌شود باز می‌بینیم که مدت زمانی دراز تداوم ندارد. نقوش مشترک در رابطهٔ تنگاتنگ سبکی با تصاویر تکی اردشیر قرار می‌گیرد و چنانچه سکه‌های مدنظر در اینجا آخرین مسکوکات وی باشند، هماهنگی سبکی آنها با سکه‌های آغازین شاپور اول مؤید این امر است.

---

1. Chion. 70.
2. Bégram 157, برخلاف آن E. Herzfeld KSC 32.
3. Bégram 159.

Marfat.com

## شاپور اول

دربارهٔ وی می‌دانیم که تازه بعد از گذشت تقریباً حدود شش ماه از جلوس بر تخت، تاجگذاری کرد.[1] شاپور بایستی در این فاصلهٔ زمانی گونه‌ای افسر که تاج بعدی وی نبود، بر سر گذاشته باشد. از آنجا که ما دراخم‌های نادری از شاپور در دست داریم که اینک وی را بیشتر شاهان شاه و نه شاه، همچون سکه‌های مشترک با پدرش، می‌نامند، از این رو باید این مضروبات از زمان شاهنشاهی وی باشند؛ و از آنجا که افسر اصلی شاهنشاهیش، مانند دیگر مسکوکاتش، از مدتها پیشتر معلوم است، افسر نخست وی ممکن است باشلیق، که تنها آرایهٔ سر است، با قسمت قدامی سر شاهین باشد که شاهنشاه در فاصلهٔ زمانی بین جلوس بر تخت و تاجگذاری بر سر می‌گذاشته است. من در بحثی[2] این توضیحات و این سکه‌ها را که به منزلهٔ مضروبات ولیعهدی گرفته‌اند رد کرده‌ام. ولیعهد در دستگاه سکه‌زنی امپراتوری ساسانی حق سکه‌زنی شخصی نداشت. برای ولیعهد فقط پدر، چنانچه بروشنی در نمونه‌های اردشیر اول و بهرام دوم مشاهده می‌کنیم، سکه ضرب می‌کند. نمونه‌های موجود که از زمانی دیرتر به جا مانده احتمال قانونی با تأثیر درازمدت را متصور می‌سازند. اگر فاصلهٔ زمانی بین انتخاب و تاجگذاری را به مثابه قانونی پذیرفته برای غالب شاهان ساسانی در نظر گیریم، احتمالاً تمامی شاهان افسر دیگری را در این فاصلهٔ زمانی بر سر می‌گذاشته‌اند. من برای این‌گونه افسر موقتاً اصطلاح «افسر واسط» را پیشنهاد و فرض کرده‌ام. بدون توجه به شکل و منشأ افسر واسط ــ هرچند ممکن است افسر نگه داشته شده ولیعهد به منزلهٔ افسر یکی از بیتخش‌ها، به زبانی دیگر شاهکان، باشد ــ شاه در واقع تمامی عناوین شهریاری را در بر دارد.

از مجموعهٔ معتبر عزیز بیگلو، در تهران، تأییدیه‌ای برای شاپور حاصل می‌شود، زیرا سبک یکی از این ضربهای افسر واسط از تیسفون کاملاً با سکه‌های معمولی شاهنشاهی، که کار یک قلمزن و با اندکی تقدم و تأخر است، مطابقت می‌کند. در میان این سکه‌ها هیچ سکهٔ زری به چشم نمی‌خورد. در افسرهای واسط بعدی این مسئله تغییر می‌کند.

قسمت اعظم مسکوکات شاپور، همانند اردشیر اول، ضرب تیسفون است. با وجود این، در جوار فراورده‌های این سکه‌خانه تعدادی مضروبات خودنمایی می‌کند که من به ضرابخانهٔ دیگری در غرب ایران یعنی اردشیر ـ خوره نسبت می‌دهم. طبیعتاً می‌توان به بیشاپور نیز فکر کرد، اما مقدمتاً اردشیر ـ خوره برتری دارد، زیرا اردشیر از پیشتر، چنانچه نام شهر گواهی می‌دهد، نقشه‌های بلندپروازانه‌ای برای شهر در سر داشت و، علاوه بر این، پس از این دوره

---

1. Bégram 160, dazu Anm.1.
2. R. Goebl, Zwischenkrone.

Marfat.com

نیز با دقت در نشانه‌های اختصاصی سکه‌خانه‌ها درمی‌یابیم که اردشیر ـ خوره با اهمیت بیشتری ظاهر می‌شود. پیکارهای خاوری شاهنشاه که با پیروزی بر واسودوای (Vasudeva) اول از کوشان به کمال می‌رسد، بنابر مشاهدات ما، بازتابی در سکه‌زنی نمی‌یابد. من نمی‌توانم برای این مطلب توضیحی جز این بیابم که فقط یک بار ضربه‌ای کاری، که البته تأثیر چندانی هم نداشت، وارد آورده شد. ما می‌توانیم نظیر این واقعه را در عملیات علیه روم متأخر، که مطمئناً بسیار مجهزتر بود، مشاهده کنیم. شاپور از روی خیانتی در غرب موفق شد بر شخص امپراتور روم، والریان، دست یابد؛ و این واقعه باورنکردنی‌ترین حادثه‌ای بود که تا آن زمان به وقوع پیوسته بود، و تأثیر عظیمی بر دوست و دشمن به جای گذاشت. منحصراً پنج سنگنگاره از شاپور گواه شادمانی این کامیابی[1] است و به‌نظر من پذیرش عنوان شاهان شاه ایران و انیران در درجهٔ نخست به این پیروزی و سپس به پیروزیهایش بر کوشان باز می‌گردد. اما پیروزیهای وی پیامد سیاسی قاطعی در این سرزمینها نداشت. هرچند غاصبانی در امپراتوری روم سر برافراشتند، بزودی گالینوس با بختیاری نظم را دوباره برقرار ساخت و سردارانش در اتحادی به‌ویژه با ادینت[2]، پادشاه پالمیر (تدمر)، شاهنشاهی را که بیش از حدّ به پیروزی خود اطمینان داشت، با خسارات سنگینی که بر خزاین و اعتبارش وارد ساختند دگرباره روانهٔ میهنش کردند. اما شاپور در هر دو طرف فاتحی نیمه‌پیروز بود، زیرا در غرب گالینوس بر سریر قدرت باقی ماند و در شرق سلسلهٔ سوم کوشان بدون وقفهٔ قابل تمیزی پس از سلسلهٔ دوم به موجودیت خود ادامه داد.

اما چنین به‌نظر می‌آید که سکه‌زنی در مرو استمرار یافته است. از جهات دیگر هم احتمال می‌دهیم که مرو پایگاه دائمی شاهنشاه برای حملاتش بر ضد بلخ بوده است. از شماری مضروبات دراخم بسیار نامرغوب از نقرهٔ غش‌دار، مجموعه‌ای نشانه‌گذاری نشده و بدون علائم جنبی به جا مانده است. من در ابتدا بر این گمان بودم که اینها ضربی از غرب کشور است اما اکنون آنها را ضرب شرایط حاصل از دستپاچگی اوضاع نامساعد به حساب می‌آورم.

## هرمزد اول

پسر شناخته‌شدهٔ شاپور[3] بر طبق منابع غربی. وی، همانند بهرام اول، آنچنان اثر سکه‌شناختی قابل ذکری برجای نگذاشته است. هرمزد اول برایمان از این رو جالب است که

---

1. A. christensen 216f. 2. Odainath

۳. در نزد Bei Trebellius Pollio, Tyr, trig. c. 2 1, به‌صورت Odomastes ظاهر می‌شود که نولدکه قبلاً آن را شناسایی کرده است (۴۳ طبری و Noeldeke,).

Marfat.com

برای نخستین بار عنوان شاهنشاه ایران و انیران را در سجع سکه ضبط می‌کند. «پیروزی‌نامهٔ شاپور» پیش از این از پدر هرمزد با این عنوان پرطمطراق نام می‌برد.[1]

## بهرام اول

نه تنها از هرمزد بلکه از بهرام اول هم مضروباتی از تیسفون، اردشیر ـ خوره و مرو وجود دارد.

## بهرام دوم

به همان اندازه که سکه‌های این شاه زیاد و متنوع است، تنظیم آنها نیز کاری دشوار به شمار می‌رود. من قبلاً در این باره که نحوهٔ تصاویر گروهی، که خصلتاً رومی هستند، دقیقاً از نمونه‌های رومی تقلید شده است، بحث کرده‌ام.[2] مشکلات خاصی در تعبیر واقعی، و در نتیجه در رده‌بندی درست، این تصاویر خانوادگی وجود دارد، تصاویری که همانند همتاهای خویش حاصل سیاست دودمانی است. اگر ما بدرستی همهٔ نشرها را ملاحظه و شناسایی کنیم متوجه می‌شویم که برای ملکه دو، و برای ولیعهد یا ولیعهدها سه سرپوش مختلف و یا برای ملکه سه و برای ولیعهد یا ولیعهدها چهارگونه سرپوش داریم. در این رابطه باید گروههای زمانی موجود باشد و واسمر را می‌توان در این عقیده محق دانست که احتمالاً نه یکی بلکه ولیعهدهای بیشتری ــ شاید پشت سر هم ــ معرفی شده‌اند. علاوه بر این، نمایش صعود تنها یک ولیعهد، و به زبانی دیگر تیولهای وی با استانهای شاهی مختلف، نیز قابل تصوّر است. کلاه شاهینی (با قسمت قدامی سرشاهین) را مردان بر سر دارند. این افسر ویژهٔ پارس و، اگر اجازه داشته باشیم چنین اظهارنظر کنیم، حتی احتمالاً کلاه ولیعهدی استخر، افسر خاندانی پارس، است. ما باشلیق بلند را از پیشتر در نزد شاپور (اول)، در زمان ولیعهدیش، مشاهده می‌کنیم. این کلاه، به‌نظر من، هیچ ربطی به پارس ندارد و اگر اجازه داشته باشیم به هخامنشیان ارجاع دهیم، که به هر حال در مورد ساسانیان محتمل به‌نظر می‌آید، اشاره به ماد دارد. هرچند سه نقطه‌چین منقوش بر این دراخم‌ها اشاره به ضربی خاوری دارد، آدمی می‌تواند به افسر مروشاه هم، با اینکه من در شرایط فعلی هیچ شاهد دیگری از وی نمی‌شناسم، گمان بَرَد. بدین ترتیب این تعبیر بی‌نتیجه باقی می‌ماند.

کلاه با قسمت قدامی گراز با نام تاجگذاری بهرام مرتبط است. از آنجاکه نقش واقع در

---

1. S. oben S. 64,1. 2. R. Goebl, Buestengruppen.

Marfat.com

سمتِ راستِ تصاویر گروهی به هیچ‌وجه گیس بافته را، که به‌نظر من ملکه ساسانی همیشه بدان مزین است (همچون بوران به زمانی پسین)، نشان نمی‌دهد، می‌توان همیشه ملکه را در سمت چپ در کنار شاهنشاه فرض کرد و، بدین ترتیب، ما چهار کلاه ولیعهدی می‌شناسیم که الزاماً نبایستی همگی بدان بهرام سومی که کتب تاریخی در موردش سخن می‌گویند، تعلق داشته باشد. توضیحات واسمر[1] که وی را موافق با بررسیهای سنگنگاره‌ها و در ارتباط با آنها مشاهده می‌کند، برای من پذیرفتنی نیست.[2] با توجه به اینکه هیچ چیز غیرممکن نیست، من بدون دسترسی به منابع کافی باستان‌شناختی برای روشن‌سازی مشکل کلاه ولیعهدی، در لوحه ۳ توالی گاهشماری احتمالی را بدون آنکه بتوانم اطمینانی داده باشم نشان داده‌ام.

## بهرام سوم

این شاه، بنابر نظریه و اثبات هماهنگ هرتسفلد و واسمر[3]، سکه‌ای ضرب نکرده است. بر مبنای نتایج سجعهای رویه و پشت سکه، مضروباتی که تا به حال به بهرام سوم نسبت می‌دادند از آنِ نرسی است. من توانستم بر مبنای قالبهای گچی و تصاویر در دسترس، از جمله عکسی عالی از مجموعهٔ عزیز بیگلو در تهران، مسئله را دوباره بررسی کنم و تنها می‌توانم بگویم که استنباط هر دو پژوهشگر را تأیید می‌کنم. گیرشمن که قرائت خود از سکهٔ عزیز بیگلو را به همراه نامه‌ای از وی[4] برایم فرستاد، نتوانست مرا متقاعد کند.

## نرسی

از آنجا که سکه‌های احتمالی بهرام سوم به منزلهٔ سکه‌های نرسی مدلّل شده‌اند، برای این شاه دو شکلِ افسر در دست داریم. بر مبنای قانون افسر بایستی در تاریخ زندگی نرسی دلیلی برای وقفه‌ای موقتی در پادشاهیش وجود داشته باشد. لکن در آنجا هم دسترسی به جزئیات دقیقتر خارج از محدودهٔ امکانات ما است، و بسی آسانتر می‌بود اگر شورش هرمزد-اُرمیز[5] را نه در زمان بهرام یکم، دوم یا سوم بلکه رویدادی در عهد نرسی و بر ضد وی می‌انگاشتیم. شرح و توصیفی که این شورش در منابع مکتوب تاریخی یافته است، نشان می‌دهد که نمی‌تواند مسئلهٔ چندان بی‌اهمیتی بوده باشد و مالاً دومین افسر نرسی احتمالاً بدین بحران باز می‌گردد. من هنوز نمی‌توانم ازدیاد ضرابخانه‌ها را، که سه سکه‌خانه وجود دارد، ثابت کنم.

---

1. Num. Chron. 1928.
2. Ebenda 286 ff.
3. S. oben S. 75,2.
4. Oktober 1953.
5. Vgl. Bégram 169.

Marfat.com

## هرمزد دوم

آنچه ما دربارهٔ این شاه می‌دانیم بدشواری از اطلاعات موجود در تاریخ طبری فراتر می‌رود. پیمان صلح روم با نرسی، ۲۹۸، بشدت بر شانه‌های امپراتوری ساسانی سنگینی می‌کرد. تجدید حیات قدرت روم به زمان دیوکلسین، که ناآرامیهای داخلی هم اندک صدمه‌ای نمی‌توانستند بدان بزنند (برعکس ساسانیان)، مقدمتاً امکان تصور بازیابی موقعیت پیشین را به هر طریق از آنان سلب می‌کرد. همچون روم و ایران در مورد ارمنستان، ظاهراً کوشان هم همیشه یک مدعی سلطنت مهاجری برای امپراتوری ساسانی زیر سر داشته تا وی (مدعی) را در شرایط مناسبی ظاهر سازد و فشار سیاسی اعمال کند. این رفتار بی‌ثبات کوشان در قبال ایران با ازدواج شکوهمندانهٔ هرمزد، همچنانکه با خبر می‌شویم، با شاهدختی کوشانی با امتیازهای مطلوبی به نفع ایران که مقدمتاً پایدار ماند، تثبیت شد.

در میان مضروبات هرمزد چهار دیناری زر مشکوکی که احتمالاً در سکه‌خانهٔ مرو ضرب شده، خودنمایی می‌کند. این تنها سکهٔ نوع خود در سرتاسر دوران ساسانیان است که منحصراً توانسته از طریق درستی سکه (وزن آن)، که پیشکشی به ارزش چهار برابر دینار یا نوعی گردن‌آویز برای مقصود مشابهی بوده، اعتبار تصاویر موجود در اطلس بارتولومه را تأیید کند. به‌عنوان دلیل، می‌توان از جشن عروسی یاد شده با شاهدخت کوشانی که ضرب آن در مرو می‌تواند دلیلی بر نزدیکی ضرابخانه به محل جشن عروسی باشد، نام برد. دیناری را که هرمزد نامی (پاروک، شماره ۱۷۹) در کنار شماری سکه‌های کوچک مسین ضرب می‌کند، پاروک و هرتسفلد بدین شاه، حتی پاروک به جشن عروسی یاد شده[1]، نسبت داده‌اند. با وجود این، گیرشمن تمامی مضروبات نوع ساسانی برای کوشان را به زمان فتوحات شاپور دوم منحصر می‌داند. هر کسی که مضروبات زر شاپور دوم در مرو را بررسی کند، نمی‌تواند تردید کند که این سکه‌ها کاملاً همزمان هستند؛ از این رو تعبیر هرتسفلد، بدون آنکه اصلاً پاروک قابل ذکر باشد، کنار می‌رود. مشکلات بیشتر مربوط به تنظیم مضروبات مرو است که در صفحات بعد در بحث راجع به شاپور دوم، از آنها سخن خواهد رفت.

## شاپور دوم

زندگانی این شاهنشاه می‌تواند یک معجزه نامیده شود، زیرا جای شگفتی است که این کودک، که در موردش چنین گزارش می‌شود که در گهواره تاج شاهی بر سرش نهاده شد[2] و

---

1. F. D. F Paruck 89.

۲. بر مبنای میرخواند، K. Erdmann SK 115.

Marfat.com

به‌علت خردسالیش تمامی گروههای ذی‌نفع آرزومند بیشترین منافع بودند و آن را نیز به‌دست آوردند، «مردی دلیر به معنی واقعی کلمه» (نولدکه) گردید و توانست بار دیگر ساسانیان را به اوج قدرت برساند. اشراف، روحانیان، و دشمن خارجی حصه‌ای نه چندان اندک از قدرت پادشاهی را درهم شکسته بودند اما با وجود این، هیچ‌کسی بهتر از او نمی‌توانست آرزوهای امپراتوری را برآورده کند. سکه‌زنی وی، که چندان خوانا نیست، وقایع را به گونه‌ای خاص بازتاب می‌دهد. پژوهشی که بر این روبنا متکی است، با وجود انبوهۀ مطالب جالب، حقیرانه خواهد بود.

زمانی که ولیعهدی شاپور دوم مسجّل گردید، انجمن بزرگان و رئیس سکه‌خانه‌ها می‌بایست تصویر سیمای وی را مشخص کنند. همچنانکه هرتسفلد پیشتر تشخیص داده، نخستین تصویر سیمای سکۀ کودک، تصویری نمادگونه از شاپور اول، پدربزرگ همنامش، است که شاید به لحاظ برنامه هم بایستی بدو تأسی جوید. گیرشمن، که جدیدترین پژوهشها را در این محدوده ارائه کرده است، می‌انگارد که کوشان، در زمان خردسالی شاپور دوم، پیروزمندانه تلاش کرده است تا مناطق از دست داده در زمان شاپور اول را دوباره بازپس گیرد.[1] او حتی فتح مرو را نیز ممکن می‌داند. من اذعان می‌کنم که قدرت حاکمان کوشان به‌طور چشمگیری قابل‌ملاحظه بوده و بر طبق سنگنبشتۀ ساموذراگوپتا (Samudraqupta)، در الله‌آباد، این تصویر تأیید می‌شود.[2] اما به بیانی دقیقتر، معتقدم که آنها موفق شده‌اند سیستان را که ارتباطی نامناسب با امپراتوری ساسانی داشت، موقتاً جدا سازند. با اینهمه، دلایل روشنی در دست نداریم. بنابر رده‌بندی من، سکه‌های زر، نقره و مس برای مرو حتی قبل از تاریخ ۳۵۶ موجود است. از این رو، من با از دست رفتن مرو موافق نیستم اما معتقدم که «از دست دادن» سیستان و دیگر مناطق خاوری به طریقی جز عملیات نظامی، حداقل زیر پوشش، انجام شده است. گیرشمن چنین اظهارنظر می‌کند[3] که این حاکم کوشانی خویشاوند شاه بوده، در عین حال گمان می‌برد که پدر شاپور، هرمزد، با شاهدخت کوشانی ازدواج کرده است. دربارۀ اینکه مادر شاپور همان شاهدخت بوده، بنابر اطلاع من، در هیچ‌جا خبری آورده نشده است. به هر حال، امکان الحاق صوری نواحی مختلف خاوری زیر پوشش روابط خانوادگی وجود دارد. در واقع، بایستی در جایی دیگر دربارۀ از دست دادن ایالات خبری می‌داشتیم به شرط آنکه تاریخنگاری ملی، بنابر دلایلی معقول، آن را مسکوت نگذاشته باشد.

گیرشمن واکنش شاپور را پس از تاریخ ۳۴۰ می‌داند. به عقیدۀ او جریان وقایع تقریباً

---

1. Chion, 69. 2. Bégram, 171.

۳. متأسفانه نقل‌قول را گم کرده‌ام.

Marfat.com

به‌صورت زیرین بوده است: شاپور مرو را از نو تصرّف می‌کند و شاهزاده‌ای ساسانی به نام پیروز را در آنجا به‌عنوان بزرگ کوشان شاه مـی‌گمارد.[1] او سـپس بـاختر را مـی‌گشاید و شاهزاده‌ای بهرام نام را در بلخ، که علاوه بر این (یعنی بعداً) در مقام بزرگ کوشان شاه انجام وظیفه می‌کند، می‌گمارد که سرانجام به هرمزد نامی جای می‌سپارد. عنوان شاهان شاه توانست ادامه یابد زیرا برای این مقصود حاکمی کوشانی را در نواحی کابل و پیشاور نگاه داشته بودند.

در اینجا بیان جملهٔ معترضه‌ای را ضروری می‌دانم: من هنوز نمی‌توانم بر مبنای سکه‌زنی تشخیص بدهم که مرو در زمان آغازین شاپور سقوط کرده بوده است. ضرب سکهٔ زر هنوز برای من به‌طور حتم اثبات نشده است اما استقرار پیروز در مرو ــ که غیرقابل تردید است ــ و نیز بخصوص در شهری که پیوسته در تـصرّف سـاسانیان بـوده است، مـی‌توانسـته انـجام گرفته باشد. من بر این باورم که برای اقدامات ضدکوشان به دلایلی سکه‌شناختی ــ دلایلی که به‌صورت دراخم است ــ دست یافته‌ام. بر رویهٔ این سکه‌ها در محلی غیرمعمول ــ که به همین دلیل قابل فهم نبود ــ نام ضرابخانه‌هایی که در آنجا سکه‌ها ضرب شده‌اند ثبت شده است. من نشانه‌هایی برای پ (AP)، الف (A)، ه (H)، ب ه (BH) و ب (B) یافته‌ام (نک: فهرست اسامی سکه‌خانه‌ها در صفحات ۱۰۵ - ۱۰۷) و بر ایـن گـمانم کـه ایـن دراخـم‌ها در AP (ابرشهر)، H (هرات) و B(a)H(l) = بلخ ضرب شده‌اند. بزحمت قابل تصور است که این نشانه‌ها چیزی جز علائم سکه‌خانه‌ها را نمایش دهند، وگرنه باید به جستجوی دلیل دیگری رفت.

ضرب سکه‌های هرمزد به‌عنوان کوشان شاه در مرو، که همزمان با دینارهای مسلم شاپور است (نک: صفحه ۱۳۷)، باید بعد از بازگشت شاپور به غرب برای از سرگیری جنگ با روم قرار گیرد. من هنوز این مضروبات را عملاً در جدولهایم ضبط نکرده‌ام زیرا نمی‌توانم آنها را جزو مسکوکات مسلّم شاهنشاهی اعلام کنم. آشکارا سخن از سکه‌خانه‌ای واحـد، و حـتی قلمزنی واحد، در میان است و شاید ما در اینجا با مورد مشابهی همانند سکه‌زنی رومی در مضروبات شهر ویمیناسیوم مواجه هستیم که سکه‌خانهٔ آن برای مضروبات دولتی آنتونیان‌ها، برای ایالات، پول محلی (پول محلی ایالتی) تولید می‌کند.

شایان ذکر است که سقوط سلسلهٔ سوم کوشان به‌دست گوپتا، که در این اثنا توانست بخش جنوبی امپراتوری کوشان را به تصرف خود درآورد، انجام شده بود.

شاپور پس از این نخستین تهاجم موفقیت‌آمیز، برای احیای قدرت ساسانی به غرب، جایی

---

1. Bégram, 165.

Marfat.com

که جنگ با روم به پیکاری عظیم انجامید و به قتل ولیعهد در سنجار (سنگره[1]) در سال ۳۴۴ به‌دست سربازان وحشی رومی انجامید، بازگشت. مرگ ولیعهد برای شاپور بی‌شک خسرانی عظیم بود. ما بر این گمانیم که موقعیت شاهنشاه پرقدرت در داخل کشور نمی‌توانسته بدون مشکلات بوده باشد، زیرا شاپور نه در باختر، در مقابله با روم، کاملاً موفق بود (دژ نصیبین را در سال ۳۴۶ و همچنین ۳۵۰ بدون نتیجه شهربندان کرد) و نه در خاور توانست از پیشروی خیون‌ها و کوشان، که متصرفات امپراتوری را جداً تهدید می‌کردند، جلوگیری کند. لازم نیست تا در اینجا به چگونگی رانده شدن خیون‌ها به این منطقه بپردازیم. آنها در آنجا هستند و از لحاظ سکه‌شناختی هم وجودشان ملموس است. اما مطلب جالب اینجاست که امپراتوری کوشان بناگهان نیرو می‌یابد و مستقل می‌شود. ما به کمک منابع مختلف از نام فرمانروا آگاه می‌شویم: کیداره. او احتمالاً تختگاه شاهزاده‌نشین ساسانی در بلخ را منهدم کرده و با کمک خیون‌ها به زیان ساسانیان تلاش کرده است تا سرزمین نیاکانش را بار دیگر بازپس گیرد. بنابراین، ما دوباره شاپور را در سالهای ۳۵۶ ــ ۳۵۷ در شرق، جایی که مرو (یا نیشابور) در زمستان باز هم مرکز و نقطهٔ آغازین عملیات نظامیش بود، می‌یابیم. از پایان بحران به کمک تصویری تجسمی از منابع آگاه می‌شویم: آمیانوس مارسلینوس شاهنشاه ایرانیان را بین شاه خیون‌ها و آلبان‌ها، و بار دیگر به هنگام شهربندانِ آمد در سال ۳۵۹ که هر دوی این شاهان و فرمانروای سیستان شرکت دارند، مشاهده می‌کند.[2] موسی خورنی از هم‌پیمانان شاپور به‌عنوان خاقان مشرق و شاه هند نام می‌برد و اینان گرومبات، شاه خیونی که در محاصرهٔ آمد پسرش را از دست داد، و کیداره هستند. کشف گنج ــ سکه‌هایی در تپهٔ مرنجان[3] ــ همزمانی ۱۱ سکهٔ دینار کیداره را با ۳۸۸ دراخم شاپور دوم، و ۱۱ دراخم اردشیر دوم و ۱۱ دراخم شاپور سوم نتیجه داده است. ارزیابی این کشف به دلیل نامعلومی انجام نشده است، و بدون ارزیابی این گنجینهٔ بزرگ هم برایم مقدور نیست تا دقیقاً بین سکه‌های ضرب شده برای جنگ سال ۳۴۰ و سال ۳۵۶، به استثنای دراخم‌های بالاتر یاد شده با نشانهٔ اختصاصی ضرابخانه‌ای که به دورهٔ پیشتر تعلق دارد، تفاوتی قائل شوم.

با استناد به یادآوری فاستوس بیزانسی[4] از سرانجام کیداره، که فاستوس آشکارا وی را از دورترین بخش خاوری می‌داند که گویا علناً علیه سرور خویش طغیان کرد، آگاه می‌شویم. بنابر نظر فاستوس، نخستین اقدام شاپور با عقب‌نشینی مفتضحانه‌ای پایان یافت، لکن شاهنشاه کاردان توانست با وجود این شکست بزودی نظر خیون‌ها را، چنانچه از متنی مصحح و

---

1. Singara 2. Chion. 73. 3. S. Chion. 75,2.
4 R. Ghirshman, Chion. 79,5.

Marfat.com

سوءتعبیر یافته از گاهنامه‌های چینی می‌توانیم استنباط کنیم[1]، به هم‌پیمانی بر ضد کیداره جلب کند، و به این ترتیب سرنوشت کیداره رقم زده شد. خیون‌ها اینک زیر فرمان شاهی چون فدراتی رومی[2] (هم‌پیمان)، که سکه هم ضرب می‌کند، در بلخ نشانده می‌شوند. از این رو، ساسانیان مقدمتاً این سرزمین را تا نابودی حکومت هپتالیان در سدهٔ ششم از دست می‌دهند، در صورتی‌که منطقهٔ جنوبی هندوکش، به‌طوری که دراخم‌های مقلَّد سکه‌های ساسانی ثابت می‌کند، به دست جانشینان کیداره اداره می‌گردد. تأثیر باور نکردنی مسکوکات شاهنشاهی ساسانی بر مضروبات دوست و دشمن، این طراحی مختصر وقایع آن سالها را توجیه می‌کند.

جالب توجه ضرب سکه‌های کوچکی در خاور است. امروزه، تمیز دلایل مختلف ضرب هنوز روشن نیست، اما مسلم است که اینها اُبول و نیم‌اُبول‌هایی هستند که به‌صورت سکه‌های جشنواره‌ای در مواقعی همچون انعقاد پیمان صلح و گماردن شاهزادگانی در بلخ پراکنده می‌شدند و ارزش مبادله داشتند. بخشی از سکه‌ها ممکن است در مرو ساخته شده باشد و سه تاریخ برای این سکه‌ها مطرح است: ۳۴۰ ـ ۳۵۷، ۳۵۸ ـ ۳۶۸، و ۳۶۹. گروه سکه‌های سالهای آخر می‌تواند به این دلیل که بلخ پس از آن در تصرف خیون‌ها بود، فقط از مرو یا ضرابخانهٔ دیگری در خاور، برای نمونه نیشابور، بوده باشد. این گروه به آسانترین وجهی تفکیک‌شدنی است زیرا سبک دراخم‌های پسین شاپور به‌صورت چشمگیری مَغْوَجی است. علاوه بر این، دراخم‌ها با ساختار کوچک و ضخیم خود قابل تشخیص هستند و بدین ترتیب ما با پایان آوردن پادشاهی شاپور، فرصتی می‌یابیم تا اندکی هم دربارهٔ پول سخن بگوییم.

در خور توجه است که بزرگی دراخم‌ها ــ بزرگ و نازک ــ در خلال جهانداری شاپور به نفع سکه‌های ضخیم کاهش می‌یابد. آشکارا رقابتی بین سکه‌های بزرگ و نازک با سکه‌های کوچک و ضخیم وجود دارد که در پایان پادشاهی شاپور به پیروزی سکه‌های ضخیم می‌انجامد. غالب سکه‌ها ضخیم، همچون انبوه مسکوکات شاه در کل، محصول ضرب شرق کشور هستند. سکه‌زنی وی از لحاظ مقدار نشر بسیار فراتر از حد میانگین است. بنابر ارزیابی بازار اروپا مسکوکات شاپور دوم پس از دراخم‌های خسرو پرویز قرار می‌گیرد. سکه‌های زر وی هم که در میان اندک سکه‌های زر ساسانی به‌دست ما رسیده فراوانترین است. در تمایز با سکه‌زنی بعضی از شاهنشاهان بعدی، سکه‌زنی وی تقریباً در انحصار اهداف نظامی یعنی پرداخت مقرری سربازان است که بدین ترتیب مبدأ و آغاز این پرداخت هم ذکر شده است.

---

1. Chlon, 79. 2. Foederati

Marfat.com

مضروبات خاص خیون‌ها که از زمان کاتولف اول آغاز می‌شود تأییدی بر زیبایی خاص دراخم‌های ساسانی است. خیون‌ها به‌طور چشمگیری از نمونهٔ نازک و بزرگ تقلید می‌کنند و از این رو سکه‌زنی اولیهٔ آنها از زمانی پیشتر که هنوز سکه‌های ضخیم مد نبود، آغاز می‌شود. پس از آن دوره، سکه‌های ضخیم قبول عام نیافته است و شاهنشاهان بعد از شاپور دوم بار دیگر در سکه‌زنی به سکه‌های نازک با قطری بزرگتر روی می‌آورند.[1]

## اردشیر دوم

با مرگ شاپور بلندآوازه بار دیگر اخبار تاریخ ساسانی قطع می‌شود، و یادآوریهای مختصر بدشواری می‌تواند ما را از وقایع مهم آگاه سازد. با اینهمه، نباید وقایع کم‌اهمیتی اتفاق افتاده باشد. شمار اندک سکه فقط امکان می‌دهد که سه سکه‌خانه را ــ تیسفون، اردشیر ـ خوره و مرو ــ در زمان اردشیر دوم مشخص کنیم. با وجود این، می‌توانیم تغییر نصب نوارهای افسر را در سکه‌های وی ملاحظه کنیم، فرایندی که قبلاً بر روی یگانه چهار دیناری زر هرمزد دوم و دراخمی از شاپور دوم مشاهده می‌شود.[2] حال به دراخم‌هایی از اردشیر دوم برمی‌خوریم که با وجود روشنایی تصویر این مشکل را ناگشوده می‌گذارند.[3] سنگنگاره‌ها بایستی دلیل تعیین‌کننده را ارائه کنند و تنها با نتایج وارسی آنها است که می‌توان از شواهد سکه‌ها بهره جست. با وجود تغییر اساسی در نحوهٔ نصب، بازگشتهای گاه‌و بیگاه نصب نوار بر روی پیشانی‌بند هم در جوار بی‌قاعدگیهای مذکور در زمان یزدگرد دوم (دو دینار معلوم است) ظاهر می‌شود.

## شاپور سوم

در عهد شاپور سوم، که بدرستی اخبار اندکی از وی در دست داریم، سیاست پولی بسیار مهمی اتخاذ می‌شود: وزن دینارهای زر که در گذشته بیش از ۷ گرم بود به وزن تقریبی سولیدوس روم متأخر آورده می‌شود. در جوار این سکهٔ ۱ ۱/۲ دیناری هم ضرب می‌کند که البته هنوز هم به‌طور منظم وزن آن کمتر از وزن دینارهای زر پیشین است. در وزن دراخم، جز نوسانهایی جزئی، تغییر اساسی رخ نمی‌دهد. توضیح می‌تواند فقط در تلاش یکسان‌گردانی با پول روم شرقی، که سکه‌زنی طلای آن غالب بود، قرار داشته باشد زیرا رومیان از زمان صلح ایرانیان با یوویان[4] تا عهد لئوی اول سهم خود

---

1. S. oben S. 80.

۲. نامهٔ اردمان در تاریخ ۱۹۵۳/۱/۲۵.

۳. نک: دراخم اردشیر دوم در لوحهٔ الحاقی.

4. Jovian

Marfat.com

را با طلای هنگفتی می‌پرداختند که برای ساخت و نگهداری استحکامات در بندهای قفقاز مصرف می‌شد.

اینکه آیا مرگ فجیع شاه ریشه در تحقق این تغییر پولی یا نوآوریهای دیگر داشته است یا نه، اطلاعی نداریم.

تعداد ضرابخانه‌های من به‌گونه‌ای تنظیم شده که بتواند از سکه‌های نشانه‌دار (ممهور) جانشین شاپور سوم، بهرام چهارم، به نتایج سبکی دست یابد. ضرب سکهٔ طلا، همچون سکه‌زنی سکه‌های سیمین کوچک که می‌توان آنها را در حکم پتهٔ یادگاری تاجگذاری دانست، در آغاز سکه‌زنی قرار می‌گیرد.

## بهرام چهارم

از منابع مختلف درمی‌یابیم که در آن زمان فشار قبایل وحشی شمالی بر مرزهای امپراتوری ایران، و همچنین روم، فزونی گرفته است. بهرام، ناتوان از ادارهٔ تمامی مشکلات و مجبور به انجام حداقل مقاومت، می‌بایست افساری را که خیون‌ها و کیداری‌ها را سر جای خود نگه می‌داشت شل کند. پیامد آن نابودی کیداره، حکومت کیداریان، یا کوشان کوچک به‌دست خیون‌ها بود که پس از آن سرتا سر سرزمین شمالی و به همچنین جنوبی هندوکش را در اختیار گرفتند و بدین ترتیب به تهدیدی جدی برای امپراتوری ساسانی مبدّل شدند. سلطنت بهرام چهارم از لحاظ سکه‌شناختی بس بی‌اهمیت می‌بود اگر آن نوآوری بنیادی را نمی‌داشت، نوآوریی که قبلاً یک بار آزموده شده اما اکنون صورتی پایدار به خود گرفته بود: مهرگذاری ضرابخانه‌ها. شاپور دوم که کانون اصلی عملیات را تشکیل می‌داد، بار اصلی سکه‌زنی را هم مطابق با آن تغییر داد. حال، توزیع نشر کمّی در زمان بهرام در ضرابخانه‌های بیشتری است و غالب آنها هم پس از آن دوره نیز حضور دارند. روم سدهٔ سوم نیز شرایط مشابهی را نشان می‌دهد. وقایع جنگی در جبهه‌های مختلف، برپایی ضرابخانه‌های مختلف را، که در واقع بعداً در زمان دیوکلسین به‌طور قانونی سکه‌خانهٔ امپراتوری هم می‌شوند، ضروری می‌سازد. دلیل اینکه در دستگاه سکه‌زنی ساسانی مورد مشابه پدیدار می‌شود، تنها این است که از همان نخست تفاوتی در وضع قانونی وجود ندارد، زیرا به استثنای ضرب ایالتی فرماندار ساسانی بلخ، که در گذشته‌های دور نابود شد، هیچ ضرب ایالتی وجود نداشته است. از این زمان به بعد متوجه حضور ضرابخانه‌ای درباری، مانند آنچه پیشتر در زمان شاپور دوم بوضوح شاهد آن بودیم، می‌شویم. این سکه‌خانهٔ دربار را می‌توان از زمان این شاه به‌عنوان سکه‌خانهٔ سیار فرض کرد، زیرا اندک دراخم‌هایی با ذکر ضبط

Marfat.com

مواضع مختلف به احتمال زیاد مربوط به این ضرابخانه است. بهرام ضرب زر تـاجگذاری جالبی[1] با سیمای تمام‌رخ دارد و همچنین دینار زر غریبی با آرایش فرفری، بدون گوی موی فرق سر اما با بالهای حامی همنامش ورثرغنه (بهرام) در پیشانی‌بند که هنوز در همان وزن دینار قدیم نشر می‌شود. با وجود این، احتمالاً با سکهٔ جشنواره‌ای سروکار داریـم. مـورد مشابهی[2] در مسکوکات امپراتوری روم مشاهده می‌شود که حتی ممکن است ایرانیان آن را اقتباس کرده باشند.

وجود سکه‌های یک سوم زر و یک و نیم برابر دینار نووزن در سکه‌زنی متعارف نشان می‌دهد که در دوران شاپور سوم خلق نـوآوری بـه هـیچ‌وجه کـنار گـذارده نشـده است، مسکوکاتی با رویهٔ a و b نشانگر دو شکل قابل توجه «افسر واسط» هستند. شاپور سوم، پیشتر و یزدگرد اول، پسینتر مضروبات مشابهی دارند.

## یزدگرد اول

یک دوجین ضرابخانه که در زمان این شاه سکه می‌زند تفسیر زنده‌ای از تغییر شرایط است. دوران تهاجم، که شاپور دوم بدان تعلق داشت، در واقع به سر آمده و سنگربندی در مواضع و همراه با آن سازماندهی پشت جبهه برای اهداف جبهه‌ها آغـاز مـی‌شود. در پـاسخ بـدین ضروریات است که به مرکززدایی و یکنواخت‌گرایی روی می‌آورند، شمار سکه‌خانه‌ها را بیشتر می‌کنند و به حصه‌بندی وظایف و مسئولیتها می‌پردازند. شایان توجه، ظهور نشانه‌ای اختصاصی است که من برای سرزمین گرگان در نظر می‌گیرم. برپایی ضرابخانه‌ای که مکان دقیق آن قابل بازیابی نیست، باید در این سرزمین مرزی اهداف معینی را تعقیب کرده باشد. براستی هم ساسانیان بایستی در زمانهای بعد اردوگاه خویش علیه هپتالیان را در این منطقه برپای کرده باشند. یزدگرد که مرگش با صراحت در این منطقه تأیید شده است[3]، به گواهی مضروبات زرین که در عین حال نشانه گذاری شده‌اند، این سکه‌خانه‌ها را از سلف خویش، که دینارهایی با سبکی همانند از وی به‌جا مانده است، اخذ کرده است. بنابراین، ایـن حـدس گیرشمن که تلاش هپتالیان را برای براندازی فرمانروایی ساسانیان در دورهٔ یزدگرد می‌داند، به شاه پس از او مربوط می‌شود.

---

۱. در لوحه ٦ شکل d، بین b و c قرار می‌گیرد (با پشت سکهٔ مربوطهٔ خود).

2. Vgl. G. Elmer, Verzeichnis der roemischen Reichspraegungen von Augustus bis Anastasius, Wien 1933.

۳. طبری، ص ۷۷.

Marfat.com

## بهرام پنجم (گور)

پس از مرگ یزدگرد بزهکار، انجمن اشراف تصمیم گرفت بازماندگان وی را از سلطنت محروم کند. اوضاع در سطرهای بالاتر به‌طور جامع بررسی شد.[1] ما، همچون زمان شاپور دوم، بار دیگر با بحرانی در حاکمیت سلطنت روبه رو هستیم. زیر فشار منذر ازحیره و اعطای امتیازهای شاه جدید ـ بهرام ـ پادشاهی وی پای گرفت. در عین حال، قابل توجه است که می‌بینیم هیچ سکهٔ زری از بهرام گور وجود ندارد، و این امر بدان معنی نیست که او هیچ هدیه‌ای برای جشن تاجگذاری اعطا نکرده است. اگرچه او، بنابر تاریخ طبری[2]، بعدها به نشر پول در میان اشراف پرداخت، سازشهایش مقدمتاً در دو زمینه آشکار می‌شود: تضعیف حاکمیّت شهریاری؛ و آزار مصوبهٔ مسیحیان. رشد قدرتمندانهٔ این پرآوازه‌ترین شاهنشاه افسانه‌ای ساسانی و ترفند رزم‌آراییش که بدان وسیله خطر هپتالی‌ها را مهار کرد، تأییدی است بر این که تظاهر به خوشباشی و بیکارگی شگردی انحرافی بوده است. نه فقط آن سفر شکار که درباره‌اش گزارش شده است و به بهای از دست دادن زندگی خاقان هپتالی و تصاحب تخت وی و سلب آزادی همسرش تمام شد، بلکه سفرهای دیگرش نیز سفرهایی اکتشافی و مانورهایی جنگی بودند که در خفا طرح‌ریزی شده بودند. تصرف بلخ و گماردن برادرش نرسی در حکم شهرب خراسان را نمی‌توان با مطالعات سکه‌شناختی دریافت.

## یزدگرد دوم

از فعالیت این شاهنشاه بدشواری از سکه‌زنی تصویری به‌دست می‌آوریم، زیرا سکه‌هایش بسیار کمیاب است. سکه‌های زر از ضرابخانه‌های AI (الف ی) و VH (و ه) شناسایی شده است که در واقع سکه‌های تاجگذاری شاه به هنگام جلوس بر تخت است. تعداد سکه‌خانه‌ها کمتر از زمان بهرام گور است. کاملاً واضح است که یزدگرد، برخلاف پدرش، واقعاً سودای دیگری در سر داشته است، و هرچند پیروزیهای جنگی چندی از وی گزارش شده است این احتمال هم وجود دارد که او بیشتر مایل به رسیدگی به مسائل داخلی بوده است تا تقویت حاکمیت شهریاری.[3] در اینجا توجه شما را به این نکته جلب می‌کنیم که تنی چند از شاهان گونه‌گون ساسانی تثبیت حاکمیت خویش را در شرکت در عملیات بختیارانه بر ضد دشمن خارجی می‌دانستند، و عده‌ای دیگر نیز با پیروی از خواسته‌های بزرگان زیر لوای حاکمیت

---

1. F. Altheim - R. Stiehl, Staatshaushalt 286f; oben S. 18f.

۲. طبری، ص ۱۰۵.

۳. نک: طبری، ص ۱۱۳ و رفتار متغیرش در قبال بزرگان؛ در این مورد نک: بخش اول همین کتاب و F. Altheim - R. Stiehl, Staatshaushalt, 309; oben S. 37.

Marfat.com

شاهی می‌خواستند پایه‌های کامیابیهای خویش را محکم کنند. با مرگ یزدگرد نبرد شدیدی برای تصاحب تاج و تخت آغاز شد که دو سال به طول انجامید. فاتح این کشاکش پیروز بود.

## پیروز

نه فقط سیاست این شاه و شخصیت وی بلکه اقداماتش نیز در زمینهٔ سکه‌زنی از جالبترین پدیده‌های دوران ساسانی است. پیروز شمارش سالهای سلطنت را هرچند موقتی در سکه‌ها ضبط می‌کند. برای نخستین بار در زمان وی نقشی اضافی در خارج دایرهٔ نقطه‌چین به نقوش سکه افزوده می‌شود. او دارای سه افسر مختلف است که در آخرین افسرش بالهای ایزد پیروزی که ارتباطی با نام خود او دارد به کلاه وصل می‌شود. همزمان با آن ضبط نوارها، که به شکل قرینه تنظیم شده و از حالا به بعد به‌صورتی با قاعده و استانده که براستی بتنهایی برای فرمانروایی کافی است، پدیدار می‌گردد. راجع به جزئیات و روابط آنها در بررسی رویه و پشت سکه سخن گفته شد. جالب و در عین حال مشکل، تنظیم و قرائت مسکوکات وی است. افسر نخست وی تاریخی به‌دست نمی‌دهد، اما از آنجا که افسر دوم وی از سال سوم تا هشتم سلطنت او سالشماری شده است، افسر نخست وی می‌تواند تنها سالهای اول و دوم و حتی احتمالاً فقط سال اول را در بر گیرد. با شکست رقیبش، هرمزد، و انتصاب قطعیش باید افسر دیگری اتخاذ کند. این افسر تا فرا رسیدن سال هشتم پادشاهیش و احتساب آن پایدار می‌ماند. سکه‌ها هیچ مطلبی از جنگ اول وی با خاقان جوان هپتالی، اکون، بازگو نمی‌کنند، اما از شعله‌ور شدن دومین جنگ به دلیل زیرپا گذاشتن حریم حقوق بین‌الملل، و قطع ناگهانی سالشماری علامت‌گذاری شده از سال هشتم سخن می‌گویند. ما از طریق منابع دیگر درمی‌یابیم که پیروز به همراه پسرش کواذ به اسارت افتاد. وی مجبور شد برای حفظ و نگهداری مرز تعیینی بهرام گور و دست کشیدن از اِعمال حاکمیت بر حکومت هپتالی مبلغ هنگفتی بپردازد، و هپتالی‌ها تا حصول نهاییِ آن، کواذ را به نوا در دربار خویش نگاه داشتند. این واقعه طبیعتاً به تغییر شکل افسر انجامید و بیشتر شبیه یک شوخی است که بالهای ایزد پیروزی در زیر مظهرهای متصل به کلاه نصب می‌شود. گیرشمن دو شاهد سکه‌شناختی یافته است: مسکوکاتی از پیروز با انگ AKUN؛ و مضروبات اختصاصی خودِ اکون که بدین‌جا تعلق دارند. دربارهٔ اینکه ضرب اختصاصی اکون به دنبال نخستین جنگِ موفقیت‌آمیز علیه پیروز بوده یا تازه پس از به اسارت گرفتن او صورت گرفته است، نمی‌توانم با اطمینان اظهارنظر بکنم؛ اما احتمال انگارهٔ اولی را بیشتر می‌دانم و حدس می‌زنم که دراخم شماره ۹ ارائه شدهٔ گیرشمن پیامد واگذاری حق سکه‌زنی به هپتالیان در قبال دستیابی مجدّد پیروز به

Marfat.com

تاج‌و تخت باشد. به هر حال، ضرب مجدد بعد از سال هشتم انجام شده و روی مضروبات دومین افسر پیروز حک شده است. من در مسکوکات وی با افسر سومش چنان ضرب مجددی را سراغ ندارم. این سکه‌ها بایستی بخشی از آن پول فدیه باشد که پیروز به پرداخت آن گردن نهاده بود و مقدار سی بار استر را تشکیل می‌داد.

شاه در سالهای پس از آن از ذکر سالهای سلطنتش در روی سکه‌ها چشم می‌پوشد، به طوری که هیچ نشری را نمی‌توانیم تمیز دهیم. از نوعی رویهٔ سکهٔ موجود در مجموعهٔ شخصی من این استنباط حاصل می‌شود که با نقض پیمان صلح که به لشکرکشی نظامی جدیدی علیه هپتالیان انجامید و با مرگ پیروز پایان یافت تحول جدیدی سر برافراشت. اگر تعبیر چهار اقلیم کیهانی و فرمانروایی مجدد ساسانیان بر آن درست باشد چنین نتیجه می‌گیریم که پیروز بر این نیت بوده تا با انهدام هپتالیان تهدید خاوری ایران را از میان بردارد.

افزون بر این، نگاهی به فهرست سکه‌خانه‌ها نشانگر توسعهٔ ضرابخانه‌های خاوری است که در زمان پیروز آغاز به کار می‌کنند. اکنون نه فقط ابرشهر، در جوار مرو، به‌طور منظم سکه می‌زند بلکه ممکن است که بخش اعظم سکه‌خانه‌هایی هم که من نام برده‌ام اما مکانشان نامعلوم است در شمال شرقی ایران قرار داشته باشد. این سکه‌خانه‌ها هم برای پرداخت مقرّری نیروهای رزمی سکه می‌زنند.

اینجا از یک طرف برای تعقیب مضروبات زر محلی مناسب است و از جانب دیگر می‌توان مکان BBA را تخمین زد. در واقع، ضرب طلا در برهه‌ای از زمان که هپتالی‌ها بلخ را به‌طور کاملاً مسلم در تصرف خویش داشتند، اتفاق می‌افتد. بنابراین، باید تعبیر آن به سکه‌خانهٔ دربار، که یا در غرب و یا سیّار است، درست باشد. در نتیجه، طلا نه برای بخش خاوری ــ زیرا طبق شواهد سکه‌زنی هپتالیان فقط نقره را برتری می‌دهند ــ بلکه بیشتر برای پرداخت مقرری سپاهیان داخلی ایران و نیروهای بسیج مرزی و غیره ضرب می‌شود.

## بلاش

پادشاهی بلاش از لحاظ نتایج سکه‌شناختی هم ضعیف است. البته دیگران به نبود ضرب طلا توجه کرده و موقعیت ناپایدار وی را حاکی از عدم ارسال طلای بیزانسی دانسته‌اند.[1] این امر منجر به عزل وی هم شد. جالب توجه، نبود BBA است که برای آن و همچنین شعلهٔ روی شانهٔ بلاش، که در مضروبات زرکوشان معمول است و مسلماً از آنجا اخذ شده، هنوز توضیحی در

۱. نک: بالاثر، بخش اول و F. Altheim - R. Stiehl, Staatshaushalt, 297

Marfat.com

دست نیست. چنانچه گزارش می‌شود، او چهار سال پادشاهی کرد. در گزارش دستیابی وی به قدرت نکته‌ای وجود دارد که برای توضیح ضرب سکهٔ طلایی خاص در زمان کواذ مفید است.

## کواذ اول

او برادرزادهٔ بلاش بود و در گزارش طبری آمده که وی با «برادرش» (درست = عمو) برای تصاحب تخت پادشاهی به ستیز برخاست، اما بلاش بر وی چیره شد. این گزارش باید اساس درستی داشته باشد. جدول مضروبات وی به اتمام رسیده بود وقتی که بزرگترین معمای آن یعنی ضرب سکه‌ای زر به سال ۲۵ برایم حل شد. در گذشته، این ضرب به منزلهٔ ضرب ولیعهد تلقی می‌شد[1]، و تصویر منقوش بر پشت سکه در حکم خسرو انوشروان آینده به حساب می‌آمد. اما اگر در جستجوی مسکوکات مشابهی برآییم، در واقع، به سال ۴۴ همین انوشروان با ضربی که هرتسفلد بدرستی آن را از چهل و چهارمین سال سلطنت کواذ دانسته است، مواجه می‌شویم. این مسئله برای من روشن و محقق است که ضرب دینار زر با نام کواذ و به تاریخ سال ۲۵ به همان ترتیب نه از آنِ کواذ بلکه بیست و پنجمین سال پادشاهی پیروز معنی می‌دهد، و از این رو نخستین ضرب کواذ است که ما می‌شناسیم؛ و در واقع پیش از آنکه پیکار بین او و بلاش به نفع بلاش پایان یافته باشد، ضرب شده است. پادشاهی به اصطلاح نخست کواذ، پس از آنکه به سوی هپتالیان می‌گریزد و از آنجا باکمک آنان دوباره باز می‌گردد ــ زیرا از زمان گروگانی دوستانی برای خویش دست‌و پاکرده بود ــ در واقع دومین دورهٔ پادشاهی اوست. در حقیقت، این دوره از سلطنت وی که دومین دوره نامیده شده، سومین دورهٔ پادشاهی اوست که به دنبال میان‌پردهٔ دوسالهٔ جاماسپ تداوم می‌یابد.

برای بررسی افسر نخست وی ثبت ناسالم سکه[2] با نمایشی تمام‌رخ کفایت نمی‌کند. از این رو، نمی‌توانم تصریح کنم که در کجا اختلافی با آن افسر وی، که تا حال نخستین افسر انگاشته شده، وجود داشته است. از این گذشته، کواذ آشکارا قصد داشته دوباره به سالشماری روی آورد، اما در سومین دورهٔ (تا حال دومین) پادشاهیش توانست آن را مجدداً برقرار سازد. طی سالهای اول تا نهم سلطنت وی، که او از دورهٔ دوم پادشاهیش شمارش را آغاز می‌کند (او هنوز تاجگذاری نکرده بود وگرنه سالهای مهاجرت خویش را هم منظور می‌کرد) رشد و توسعه در همان سطح قبلی باقی می‌ماند و پیشرفتی حاصل نمی‌شود. ناآرامیهای داخلی

---

1. K. Erdmann SK 93.
2. Vgl. F. D. F. Paruck Tf. XVIII/394.

Marfat.com

ناشی از جنبش مزدکیان و کشمکش با اشراف و روحانیت عامل طبیعی این رکود بودند. تازه بعد از سلطنت جاماسپ تغییراتی کاملاً دیگرگونه در توسعه آغاز می‌شود. اینک سالها شمارش می‌شود و توزیع تک‌تک ضرابخانه‌ها مشابه با آن تنظیم می‌گردد. اما شکاف در شبکهٔ مضروبات را نباید همیشه دلیلی بر نبود سکه دانست و، علاوه بر این، ممکن است که سکه‌خانه‌ای برای چندین سال متوالی تعطیل شده باشد. در ضمن، ارتباط با مشکلات استخراج مواد کانی هم قابل تصور است. دستیابی به قوانینی دقیق که تک‌تک ضرابخانه‌ها بر مبنای آن کار می‌کردند وظیفهٔ یک مجموعه است. جزئیات نشر سکه‌هایی کوچک در AR و AE هنوز واضح نیست، با اینهمه، قابل تصور است که وقایعی نظیر برپایی استان شاهی در طبرستان، برکشیدن انوشروان به ولیعهدی، و غیره چنان نشری را سبب شده باشد.

اینکه پس از آن دوره دراخم ــ صرف‌نظر از استثناهایی کوچک ــ تنها سکه‌ای است که بسیار مرتب و به مقداری معتنابه ضرب می‌شود، هیچ تصادفی نیست و به‌نظر من ریشه در رابطهٔ علت و معلولی ژرفی دارد. از جانب دیگر[1]، بدرستی ثبت شده است که اصلاح مالیاتی خسرو انوشروان از زمانهای گذشته یعنی با آغاز مساحی زمین در زمان کواذ شروع شده است. آشکارا اصلاحاتی در سکه‌زنی، به‌وسیلهٔ دستانی سختگیر، بدان اضافه می‌شود که ما از آنها تنظیم توزیع، نظارت به‌وسیلهٔ ضرب نشان اختصاصی سکه‌خانه، و ذکر سالهای سلطنت را قید می‌کنیم. تمامی اینها ایجاب می‌کرده است که مقدار برنامه‌ریزی شدهٔ کمّی نشر برآورد گردد تا امکانات شاهی را بر طبق درآمدهای پیشاپیش قابل محاسبه‌ای تقویت‌کنند؛ یعنی آنچه تخمین ظرفیت معادن کانی را پیش‌شرط می‌گذارد. این درآمدها برای پرداخت مواجب سپاهیان ضروری بود[2] اما در قالب طلای مسکوک، هم به شکل باج و هم در تبادل کالا با فراورده‌های سرزمینهای شمالی و استپها ــ بویژه برای پوست، خز و غیره ــ از مرزهای کشور خارج شد. هرکس با نیم‌نگاهی سطحی به کشفیات بیشمار این جاده، که به سمت شمال کشیده شده، متوجه می‌شود که این پول تا چه مسافتهای دوری سفر کرده است. امر مسلمی است که امروزه هم سرزمین روسیه خزاین عظیمی از دراخم عصر ساسانیان را، در جوار درهم‌های اسلامی، در بطن خود نهفته دارد. مضروبات سلسله‌های سوم و چهارم کوشان، همانند مسکوکات هپتالی‌ها، محبوبیت خارق‌العادهٔ تصویر سکهٔ ساسانی را، گذشته از تأثیر آن بر قرون وسطی، نشان می‌دهد. همان محبوبیتی را که دینار جمهوری روم در زمینهٔ معاملات در میان ژرمن‌ها داشت دراخم ساسانیان نیز در میان همسایگان شمالی دارا بود، اما

---

۱. نک: بخش اول همین کتاب و F. Altheim - R. Stiehl. Staatshaushalt 268.

۲. پرداخت مقرری سربازان از پیشتر به زمان شاپور دوم نک: صفحه ۱۴۱ ـ ۱۴۲.

Marfat.com

نمی‌بایست تنها روی آن حساب شود. اقتصادی که مجبور به رعایت وضع خاص بازار بود (حتی اگر در فکر سوء استفاده از آن بود، آنچه که به‌طور پایدار ممکن نبود[۱]) دیر یا زود می‌بایست به درآمدهای ثابت و موجود فاسدنشدنی خزاین توجه کند. در اینجا ارتباط ژرفی میان اصلاح مالیاتی خسرو اول بانبرد قدرتمداری شاهی علیه مالکین ارضی وجود دارد. از این لحظه برگشت مسلّمی از اقتصاد کالایی، که تا آن زمان عمدتاً به کار می‌رفت، عملاً و بی‌چون‌و چرا به نفع اقتصاد پولی سکه‌ای اتفاق می‌افتد. مواجب و مقرّری نه تنها با دراخم محاسبه می‌شود بلکه با آن نیز پرداخت می‌گردد و سکه‌های اعطایی، مانند آنچه در گذشته بود، زر است. طبیعتاً اقتصاد کالایی کاملاً از کشور واپس‌زده نمی‌شود بلکه صرفاً از دفترداری دربار، اما در اینجا کلاً، ناپدید می‌گردد. فراورده‌های کشاورزی کشور در قالب مالیات، که از حال به بعد بر مبنای پایهٔ ثابتی محاسبه می‌شود، با دراخم‌هایی که مالیات‌دهندگان هر ساله می‌پردازند اندوخته می‌گردد، و آز زراندوزی شاهان، که نولدکه آن را به اشتباه تفسیر کرده و مالاً بدان تاخته است، ریشه در تیزهوشی اقتصادی با گذشته‌ای طولانی دارد.[۲]

در اینجا تعداد ضرابخانه‌هایی که هنوز به‌طور قطعی شناسایی نشده‌اند نسبتاً زیاد است. تصور ما اشتباه نخواهد بود اگر بخش اعظم آنها را واقع در شمال شرقی کشور بدانیم، زیرا کاملاً طبیعی است که ذخایر سنگ معدن در جایی جستجو شود که آدمی بدانها نیاز داشته است، یعنی در نزدیکی محل سکه‌خانه‌های حتمی.

## جاماسپ

جاماسپ برادر کواذ است. در اینجا دلایل دقیق به قدرت رسیدن وی برایمان اهمیتی ندارد. کواذ نخست در «دژ فراموشی» زندانی شد و سپس به گونه‌ای ماجراجویانه به سوی هپتالیان گریخت، که احتمالاً با کمک آنها توانست بار دیگر برادرش را از تخت واژگون کند. سکه‌های معدودی از جاماسپ به‌جا مانده و تقریباً محرز است که او هم همانند بلاش زر رومی نداشته است. آنچه در اینجا جلب توجه می‌کند صرفاً تصویر رویهٔ سکه است که من بازنمایی تاجبخشی را در مقابل انگارهٔ تمثال ولیعهد (ناشناس) پیشین توضیح داده‌ام.[۳] تصاویر گروهی نظیر این از زمان بهرام دوم به بعد، یعنی حدود دویست سال، وجود ندارد و

---

۱. برخلاف بالاتر F. Altheim - R. Stiehl, Staatshaushalt 271.

۲. در زیرنویسی از نولدکه ـ طبری که متأسفانه گم کرده‌ام.

۳. R. Goebl, Investitur ـ اردمان، کتباً (۱۹۵۳/۴/۱۲) تعبیر و تفسیر مرا تأیید کرده است.

Marfat.com

علاوه بر این در این صورت بایستی سکه‌های جاماسپ با تصویر تکی وی هم موجود باشد.

## خسرو اول (انوشروان)

از زمان کواذ به بعد جداولِ ضربِ بسیار مشابه در ساخت، ساختارِ همانندِ سکه‌زنی را که از نظر ما مهم است نشان می‌دهد. به استثنای سکه‌های زر، بیشتر دراخم ضرب می‌شود که نشان روشنی از تغییر الزامی کل اقتصاد بر این اساس است. مالیاتها به درهم، یعنی دراخم[1] پرداخت می‌شود؛ و برای اینکه این امر ممکن گردد، می‌بایست مقادیر کافی از این سکه به گردش پولی کشور وارد شود. بدین ترتیب به‌نظر می‌آید که تولید دراخم، دائمی و بالنسبه منظم بوده است، به‌طوری که می‌توان از روی هدف اساسی و مقصودغایی سکه‌زنی، حلقه‌های مفقود میانی در شبکهٔ ضرب را تکمیل کرد. اینها تا اندازه‌ای پیش از آنکه یافته شوند قابل پیش‌بینی هستند و من نه یک بار بلکه بکرّات توانسته‌ام سکه‌های مفروض را پیدا کنم و در جای خود قرار بدهم. در عین حال، آدمی می‌تواند پی ببرد که مقدار کمّی نشر هم دائماً افزایش می‌یابد که برای این امر، بر سبیل اشاره، ازدیاد موجودی در هر مجموعه از سکه‌های ساسانی از زمان خسرو انوشروان، حتی از پیشتر در زمان کواذ اول، می‌تواند به کار آید. افزایش سهمیه و نیز موجودی مقدار مالیات در فاصلهٔ زمانی بین کواذ اول و خسرو پرویز به موازات فزایندهٔ مقدار توزیع پیش می‌رود. هرگونه توضیح بیشتر در این زمینه اضافی به‌نظر می‌آید.

بنابراین می‌توانیم، مانند آنچه در مطالب آینده هم صدق می‌کند، بیشتر به‌ویژه ضربهای درخور توجه بپردازیم. دیناری در سال ۴۴ در آغاز سکه‌زنی این شهریار موجود است که، چنانچه هرتسفلد بدرستی پنداشته، می‌تواند تنها از چهل و چهارمین سال سلطنت کواذ باشد[2] زیرا سال مرگ شاه، از ابتدا تا انتها، بدو تعلق داشت. از این رو، این سکه به معنی ضرب جانشینی یعنی ضرب ولیعهد نیست، زیرا ولیعهد اینک خود شاهان شاه است حتی اگر مراسم تاجگذاری بعداً انجام گرفته باشد. این سکه تنها ضرب طلای انوشروان است. سکهٔ زر مضبوط در لوحهٔ ۱۰ و مربوط به سال ۳۳ و ۳۴، که هرتسفلد آن را برای انوشروان در نظر گرفته است[3]، به‌نظر من، و به‌طوری که توانسته‌ام خود را متقاعد کنم، به خسرو پرویز[4] تعلق دارد.

---

۱. نک: توضیحات F. Altheim. R. Stiehl, Staatshaushalt بخصوص ذکر مالیات آسیاب Staatshaushalt 315 با استناد به ثعالبی، زوتنبرگ، ج دوم، ص ۷۴۷، بالاتر صفحه ۵۶ ـ ۵۸.

2. A. M. I. IX (1938) 149.

3. A. M. I. IX (1938) 149/150.

۴. افسر و رویهٔ d از لوحهٔ ۹ حذف می‌شود (با پشت سکه در لوحه ۱۰ بین اشکال c و d قرار داده شود).

Marfat.com

## هرمزد چهارم

مضروبات هرمزد از یکنواختی ثابتی برخوردار هستند هرچند افسر وی چرخشی در تاریخ افسرها پدید می‌آورد، زیرا شکل کلاه مفهوم جدیدی برای ساختمان افسر به بار می‌آورد. جالب توجه، نبود هرگونه ضرب زر است. انوشروان، حداقل، سکهٔ زر تاجگذاری ضرب می‌کند، اما از هرمزد هیچ سکهٔ زر عطیه‌ای قابل تشخیص نیست. دلیل این امر به احتمال زیاد ۳۰۰۰۰ سولیدی پرداختی هرسالهٔ روم شرقی است که از زمان پیمان صلح سال ۵۶۱ تا زمان وقوع جنگ سال ۵۷۲، به منزلهٔ کمک هزینهٔ نگهداری استحکامات مرزی و پادگانهای شمال در مقابل تهاجمات قبایل وحشی پرداخت می‌شد. آشکارا می‌بینیم که به هنگام جلوس هرمزد بر تخت، طلا به اندازهٔ کافی موجود بود و مالاً ضرب آن لازم نبود، مشروط بر اینکه پرداخت هدایایی هم که اصولاً مدنظر بود به کمک پول طلای بیزانسی انجام می‌گرفت.

طبری[1] از لشکرکشی ترکان بر ضد هرمزد به سال یازدهم پادشاهیش خبر می‌دهد. پیشروی ترکان بایستی تا هرات رسیده باشد. جدول مسکوکات هرمزد در دو جا از این واقعه سخن می‌گوید. اولاً هرات از سال یازدهم غایب است. از آنجا که ما در حال حاضر نمی‌توانیم وقفهٔ طبیعی سکه‌ها را از وقفهٔ حاکی از حوادث آن زمان تشخیص دهیم، امکان هرگونه اظهارنظری از ما سلب می‌شود زیرا شاید ترکان از پیشتر هرات را تصرف کرده باشند[2] چون جدول مسکوکات هیچ ضربی را از سال ششم تا دهم به‌دست نمی‌دهد، اگرچه ضرب آن از سال دوازدهم بخوبی مشهود است. مع‌هذا اشارهٔ دومی فرا می‌رسد: ما نشانهٔ اختصاصی ضرابخانهٔ TRUKVART را در سالهای دهم و یازدهم بر روی سکه‌ها یافته‌ایم. این نشانهٔ اختصاصی نه پیشتر و نه پس از این دوره هرگز ظاهر نمی‌شود. این نشانه با املای کامل بازمانده است و موضع اصلی آن تا امروز دقیقاً قابل جایابی نیست. این ضرابخانه باید برای تأمین لشکر اعزامی، مواجب (بیستگانی) تولید کرده باشد که می‌توان سکه‌خانه‌های دیگری را نیز که در زیر نشانه‌های بیشمار و تقریباً نامعلوم هرمزد مستتر هستند، بدان افزود. احتمال دارد که در TRUKVART ضرابخانهٔ سیارِ دربارِ BBA (ب ب الف) پنهان باشد (نک: صفحه ۱۰۰ - ۱۰۲).

## خسرو دوم (اپرویز)

در عهد این آخرین شاهنشاه بزرگ ساسانی، در سکه‌زنی هم به برجسته‌ترین خلاقیتهای

---

۱. طبری، ص ۲۶۹.
۲. به‌نظر من هیچ مأخذ دیگری برخلاف آن سخن نمی‌گوید.

Marfat.com

سراسر دوران ساسانی برمی‌خوریم. ضرب دراخم در کل با نمودگار[1]، موجود از زمان کواذ، برابر می‌گردد و آخرین شکلبندیش را باز می‌یابد، زیرا تقریباً در هر سکه‌خانه دوگونه سکه ضرب می‌شود، یکی دراخم‌هایی با واژهٔ afid در حاشیهٔ سکه و دیگری سکه‌هایی که فاقد این واژه است. در مورد تفاوت سبکی هنوز نمی‌توان توضیح داد، با وجود این، من به دلیل قاطع جهت‌گیری فنی امور مالی سراسر سکه‌زنی شاهنشاهی، از زمان کواذ به بعد، به دلیل مشابهی فکر می‌کنم. دربارهٔ اینکه در مسکوکات دوران اسلامی در این محل عبارتی مذهبی قرار دارد، یادآوری می‌کنیم که این واژه (afid) از پیشتر در زمان ساسانیان هم صفتی نشان‌دهنده اهمیت آیینی و، به زبانی دیگر، مذهبی بود.

علاوه بر این، شایان ذکر است که بین سالهای یازدهم تا شانزدهم مسکوکات دراخم بامهر afid ، یا بدون این واژه، افزایش چشمگیری می‌یابند و تقریباً از سال بیست و چهارم فقط سکه‌خانه‌هایی بسیار اندک با مهر معمولی سکه می‌زنند.

در مضروبات سیمین هم، همانند طلا، عالیترین فراورده‌های کیفی سراسر سکه‌زنی ایران را می‌یابیم. از آنجاکه ویژه مضروبات نقره از مسکوکات طلا جدانشدنی است، باید در اینجا با هم بررسی شوند. ظاهراً عامل و طراح اصلی تمامی سکه‌های مطروحه در اینجا خود خسرو بوده است. زیرا تمامی آنچه من پس از ارزیابی دقیق تمامی سکه‌ها توانستم ذیل نام وی گرد آورم، در عمل خود را از یک قالب نشان می‌دهند. تلاش برای فهم مضروبات زر فقط زمانی میسّر است که آنها را در حکم واحدی هدفمند تلقی کنیم. عبارتهای زیرین به چارچوب این بررسی تعلق دارد:

| | | |
|---|---|---|
| یک و نیم برابر دینار | در سال ۲۳ با سجع پشت سکه: ایران نیرومند شده است | Ērān abzūd danist |
| دراخم | در سال ۲۶ . . . . : . . . . . | |
| دینار | در سال ۳۳ (؟۳۱) . . . .: آنکه جهان را از ترس می‌رهاند | |
| | gēhan apēbim kartār | |
| دینار | در سال ۳۴ . . . . : . . . . . | |
| دراخم | در سال ۳۶ . . . . : ایران نیرومند شده‌است | Eran abzūd da danist |
| دراخم | در سال ۳۷ . . . . : . . . . . | |

احتمال وجود سکه‌های مشابه دیگری هم هست و هنوز می‌توانند پیدا شوند.

من در مقالهٔ خود[2] با عنوان «ناجی ـ فرمانروای عالم در قالب ساسانی» تلاش کرده‌ام،

---

1. Schema 2. R. Goebl, Weltherrscher.

Marfat.com

به‌طور خلاصه، ارتباط بیشتری بین این سجعها و پشت سکه‌های مشابه کواذ و خسرو انوشروان پیدا کنم. اینها در واقع، همانند سجع پشت سکه‌های روم متأخر، از اصطلاحات چاپلوسانهٔ محافل دربار ناشی می‌شوند و سرشتی برنامه‌ریزی شده دارند. این امر ناشی از وام‌گیری مسلّمی از روم متأخر است، زیرا این عبارتها از تفکر ناجی ـ قیصر در روم، که بسی زودتر، حتی در سکه‌زنی، شکل می‌یابند ــ سرچشمه می‌گیرند. شرایط مشابه، احساساتی همانند به‌وجود آوردند که این احساسات به اصطلاحات همانندی که این وام‌گیری را روشنتر می‌کند منجر شدند. بی‌جهت نیست که طلای روم متأخر پول گرانقدر امپراتوری ساسانیان را تشکیل می‌داده است.[1]

مشکل ما پاسخ به این مسئله است: آیا ارتباط با وقایعی مشخص در میان است؟ هرتسفلد، که به دلیل دانش فوق‌العاده‌اش برخی را به یک نتیجه گیری مستدل کوتاه و بجا و پیش از موقع رهنمون گشته است، در این مورد می‌خواست سجعهای پشت سکه‌های سالهای ۳۳ و ۳۴ را با بخشی از بندهشن[2] مرتبط کند که در آنجا دربارهٔ خسرو انوشروان چنین آمده: او خیون‌ها را پس راند، گذرگاهها را بست، و ایرانشهر را از ترس رهانید. هرتسفلد دینارها را ناشی از پایان عملیات ساختمانی استحکامات بزرگ دفاعی بین سالهای ۵۶۲ و ۵۶۵ می‌داند.

حال یک مقایسهٔ سادهٔ سبکی نشان می‌دهد که این برجسته کاری کم‌عمق ترسیمی و کل نحوهٔ ساخت سکه‌ها، صرف‌نظر از جزئیات، فقط به خسرو دوم مربوط هستند. بدین ترتیب، استنباط می‌شود که کل عبارت‌پردازیها از گذشته‌های دور در زندگی رسمی دربار ریشه دوانده بود و احتیاجی نیست تا تدوین آنها مستقیماً با واقعهٔ مشخّصی ارتباط داده شود. با وجود این می‌توان، و باید، پرسید که کدامین دلیل جامع برای ضربی با چنان عبارتهای چاپلوسانه‌ای وجود دارد.

بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت که علت عمده در اوج بلندپروازیِ اقتداری خسرو در سی و سومین سال پادشاهیش، بدان زمان که سپهسالاران وی همه‌جا در سرزمینهای بیگانه مستقر بودند، قرار داشته است. او همچون پیشینیان خود و جانشینانش که در راه رشد و توسعه قدم می‌زدند و سنتها را نیز حفظ کرده بودند، به نخستین اندیشه‌های این «تفکّر آوازه گری» (Reichswerdung) دست یازید. او دستور داد تا منشوری را در سکه‌هایش اعلام کنند که «افزایندهٔ کشور» باشد. از این رو، توضیح پشت سکهٔ این دینار می‌تواند تنها خوراسان خوره

---

۱. هرتسفلد در A. M. I. IX (1938) 116 به‌طور عام به ارتباطی با روم اشاره کرده است.

2. A. M. I. IX (1938) 150.

Marfat.com

(xuarāsān xuarah)، که هرتسفلد آن را برایمان به شکوه بالقوه یعنی شکوه شهریاری[1] تعبیر کرده است، باشد.

جالب توجه، بیان توضیحات مشابهی از طبری[2] دربارهٔ این دینار و مضروبات دراخم سال ۲۶ است که سجع پشت سکهٔ همانندی دارد. اگر چنین لجوجانه سرقت صلیب مسیح را در تاریخ ۱۶ژوئن ۶۱۶ ندانیم می‌توانیم به این صورت عنوان کنیم که شاهنشاه این‌گونه از پیروزیش تجلیل می‌کند، و توضیحی دقیقاً مسلم در ارتباط با این واقعه و دین رسمی ایران دارد. نقل‌قول دوم طبری که از ارسال کلید اسکندریه در سال ۲۸ (بنابراین باز هم برای یکسان‌انگاری تقریباً دیر است) به خسرو خبر می‌دهد، بر مبنای نظر نولدکه / طبری ۲۹۲/۲۹۱ بین سالهای ۶۱۵ و ۶۱۶، که با سال بیست و ششم پادشاهی خسرو جور درمی‌آید، بیان شده است. از این رو، روشن نیست که آیا اطلاعات رویدادنامهٔ Chron. Pasch و ارمنی‌ها[3] بسیار دیرتر تاریخگذاری شده است و یا اینکه سکه‌زنی شاهنشاهی ساسانی موثق نیست.

از این جالبتر دینارهای بازمانده از سالهای ۳۳ (تا حال ۳۱ خوانده شده) و ۳۴ است که سجع آنها اعلام می‌کند که شاهنشاه، جهان را (طبعاً مدنظر کلیّت جهان ایرانی همانند با اوربیس رومانوس Orbis Romanus در روم است) «از ترس رها» خواهد کرد. حتی این سجع هم باید با خاتمهٔ جنگ با روم ارتباط داشته باشد. سکه‌ها تاریخ سالهایی را به‌دست می‌دهند که هراکلیوس دست به ضربهٔ متقابل زد و در نتیجه خسرو قدرت خود را نه تنها از خارج که، بنابر شیوهٔ خاص شرقی، از درون هم در خطر دید. در اینچنین شرایطی وجوب وعده‌ای برای رهانیدن جهان ایرانی از ترس احساس می‌شد. این بار هم می‌توان علت این عبارت کلی را که از جمله‌پردازیهای درباری گرفته شده از لحاظ زمانی دقیقاً تعریف کرد: انهدام آتشکدهٔ آذرگشنسپ به‌دست هراکلیوس در سال ۶۲۳ - ۶۲۴، نمایشی تکان‌دهنده و منحصر به فرد برای جهان ایرانی بود. در اینجا، به دلیل این سخن من که چرا تاریخِ یکی از دو دینار سال ۳۳ است و نه ۳۱ نیز می‌توان پی برد.

---

1. A. M. I. IX (1938), 158.

۲. متن از طبری، ص ۲۹۱.

۳. طبری، ج یکم، ص ۲۹۱. از نبرد مصر یادگار جالبی در سکه‌زنی شهر اسکندریه به جای مانده است. چندین ماه پیش سکه‌هایی مسین را Nummia 12 که در کاتالوگ موزهٔ بریتانیا تحت مضروبات بیزانسی در زمان هراکلیوس رده‌بندی شده بود، تصادفاً کشف کردم. این سکه‌ها در واقع از آنِ خسرو پرویز در اسکندریه هستند. سکه‌ها هیچ سجعی در بر ندارند و ستاره و هلال ماه به‌عنوان علائم جنبی مشاهده می‌شود و فرمانروا به‌صورت تمام رخ نمایانده شده و از برای تاجگذاری، صلیب و فیجی در دست دارد: سازشی با اهالی شهر. گویا سالها پیشتر این سکه‌ها از جانب شیندلر به‌عنوان مسکوکات ساسانی اعلام شده است تنها با این تفاوت که چاپ نشده است. من آرزومندم بتوانم در آینده راجع به این ضربهای جالب تحقیق مختصری بکنم.

Marfat.com

حال می‌ماند دراخم‌های سالهای ۳۶ و ۳۷ که از نو به سجع نخستین، که بر وسعت‌دهندهٔ کشور تأکید دارد، باز می‌گردند. زمان ضرب این دو دراخم بار دیگر قابل توجه است، زیرا پس از فرار خسرو از دستگرد به تیسفون هراکلیوس دوباره عنان می‌گرداند، و پس از یک راه‌پیمایی زمستانی و شاق از عراق بازپس می‌نشیند.

حال، لحن خسرو نیز تغییر می‌کند و او که پیش از این چنان هراسان بود اینک فرمانده سپاهیان را به جبونی متهم می‌کند. از این رو، جای شگفتی نیست اگر شجاعت بازیافته‌اش باز هم بر سکه‌ها بازتاب می‌یابد، و خبر ضعف تازهٔ دشمنش جسورانه وی را وسعت‌دهندهٔ کشور معرفی می‌کند.

براساس گزارشهای موجود، این رفتارش محرکی برای عزل وی در آینده بوده است. دستیابی به مکانی مناسب کافی نیست تا بتوان با بهره گیری از تمامی منابع در دسترس تاریخ آن روزها را به لحاظ سکه‌شناختی هم تقویت کرد، مع‌ذلک فعلاً، برخلاف عقیدهٔ هرتسفلد[1]، کاملاً محقق است که وقایع پشت پردهٔ این مسکوکات نه در شرق بلکه در غرب ایران قابل جستجو است. در عین حال برای تکمیل سخن این تذکر مهم است که از خبر طبری (ص ۳۷۱)، مبنی بر اینکه خسرو در سخنرانی دفاعیه‌اش از فرستادگان پرمیشا (Purumešā) از هند به سال ۳۶ پادشاهیش یاد می‌کند، نباید چشم‌پوشی کرد. کاملاً پذیرفتنی است اگر بگوییم اعتماد به نفس شاه نیز بر طبق این سفارت ارتقا یافته است، زیرا صرف‌نظر ازهدایای یاد شده، که در این‌گونه مواقع به دربار تقدیم می‌شد، قابل فرض است که در پاسخ به تقاضای احتمالی کمک مالی، این کمک ارسال شده و یا شاید هم فقط وعدهٔ کمک داده شده باشد.

نولدکه / طبری، ص ۴۳۲، در مورد سال ۳۹ سلطنت شاه، که روی دو سکه ظاهر می‌شود (DR = داراپکرت و MR = مرو)، عقیده دارد که شهربان داراپکرت به رغم ادعای دروغینِ خسرو هنوز زنده بوده، برای دستیابی به قدرت تلاش می‌کرده است. اما من بیشتر حدس می‌زنم که فرمانده داراپکرت به سرور خویش وفادار مانده و باکواذ دوم بیعت نکرده است، شاید هم خبر مرگ سرورش را باور نمی‌کرده، یا تا سقوط شهر یا تسلیم آن به سپاهیان شاه تازه هنوز سکه‌هایی با تاریخ سال ۳۹ ضرب می‌کرده است. برای مرو، به همین دلیل و به جهت بعد زیاد مسافت این مطلب به آسانی قابل فهم است. به هر حال ارسال خبر مدت زمانی وقت می‌گرفته است.

---

1. A. M. I. IX (1938) 150.

Marfat.com

## بهرام ششم تا یزدگرد سوم

بررسی مضروبات آخرین شاهان ساسانی به دو علت بسیار پیچیده است. نخست اینکه سکه‌هایشان بی‌اندازه کمیاب است و، در نتیجه، ما بیش از اندازه در معرض خطر وقفه سکه قرار داریم. ثانیاً، گاهشماری و تاریخ در جزئیاتش هنوز به‌طور رضایتبخشی توضیح داده نشده است. چنان توضیحی احتمالاً بیشتر اوقات هرگز ممکن نخواهد بود.

تاریخ بهرام ششم هم به لحاظ سکه‌شناختی بدشواری تحقیق‌پذیر است. اما مسلماً تصادفی نیست اگر می‌بینیم تنها تعداد اندکی از شهرهای بزرگ در اطراف او قرار گرفته‌اند و، به زبان دیگر، تحت سلطهٔ وی هستند. ایران غربی و سراسر جنوب، به استثنای شوش، در اختیار وی نیستند. اما در اینجا محل NIHČ نامعلوم می‌ماند.

تمامی شاهان بعدی دراخم ضرب می‌کنند. اگر زمانی تاریخ شاهنشاهی ساسانیان نگاشته شود، ضرابخانه‌های مضبوط در مسکوکات دراخم از اهمیت زیادی برخوردار خواهند شد. مطمئناً تا آن زمان جداول هم بیشتر پر و تکمیل می‌شوند و شاید مجهز به اعداد متواتر سکه‌زنی[1] هم بشوند.

اینک به‌طور اجمالی به مسکوکات دراخم یزدگرد سوم می‌پردازیم که در عین حال شبکهٔ مضروبات آن متأسفانه ناقص است. بیشتر ضربهای سالهای آخر وی آن نشانه‌های اختصاصی را که با هیچیک از شهرهای معروف ایران وفق داده نمی‌شود در بردارد. اما با توجه به اینکه این ترکیب با سالهای پسین وی، که در آنها به‌علت تسخیر ایران غربی به‌دست مسلمانان فعالیت ضرابخانه‌های واقع در این محدوده از دسترس آخرین شاه خارج است، پیوستگی دارد، به عقیدهٔ من سکه‌خانه‌های مستور در پسِ این نشانه‌های اختصاصی بایستی در شمال و خاور که هنوز به یزدگرد تعلق داشت قرار داشته باشند. ما بخوبی می‌توانیم از این مطلب در بررسی جداول ضرب شاهان پیشین بهره بگیریم. حتی این اظهارنظر که SD (س د) به‌عنوان سکه‌خانهٔ منحصر به فرد تا سال دهم، ترکیب رویه ـ پشت سکه‌های قدیمی را دارد، در صورتی که تمامی ضرابخانه‌های دیگر از خیلی پیشتر به b/β روی آورده‌اند، مؤید این امر است که SD سکه خانه‌ای است که بسیار دور از مرکز قرار گرفته است.

---

۱. مشکل بزرگی را دراخم‌های بیستهم که از سال دوم تا دهم در ری ضرب می‌کند، ایجاد می‌کند. من در جداول خود نشانهٔ ZD و RD را (به پیروی از واکر) شناسایی کرده‌ام. از این رو با ضربهای خسرو پرویز با همان نشانه در تضاد قرار می‌گیریم، مشکلی که در شرایط فعلی می‌توانم تنها به آن اشاره کنم. راه‌حل تنها زمانی ممکن خواهد بود که تمامی سکه‌های مربوطه دقیقاً یک بار دیگر امتحان شود و تمامی سکه‌های دارای نشانهٔ ZD از دیگر سکه‌ها جدا شود. در عین حال، به احتمال زیاد ری چندین بار دست به‌دست گشته است.

Marfat.com

## رشد نقوش سکه‌های ساسانی (لوحه‌های ۱ تا ۱۱)

هرگز تلاش نشده تا تصویر سکهٔ ساسانی از جنبهٔ تکامل تاریخی توضیح داده شود. تا امروز فقط افسر ساسانی است که به‌وسیلهٔ اردمان، و با استناد به اثر هرتسفلد، بررسی دقیق شده است.

نه تنها تصویر و سجع رویه ـ پشت سکه بلکه بالاخص تطابق هر دو روی سکه با ما سخن می‌گوید. برای درک انکشاف و انسجام آن ضروری است تا محتوای هر دو رویهٔ سکه تا حد ممکن به اجزای سازنده‌اش تقسیم شود.

برای مطالعه و استفاده از لوحه‌های ۱ تا ۱۱ (مندرج در انتهای کتاب) رعایت این قواعد لازم است:

بررسی اجزاء از بخش فوقانی رویهٔ سکه آغاز می‌شود و در پشت سکه به بخش تحتانی پایان می‌یابد. حروف کوچک لاتین (برای رویهٔ سکه) و یونانی (برای پشت سکه) نشان‌دهندهٔ ترکیب هر یک از عناصر تشکیل‌دهندهٔ تصویر صفحهٔ سکهٔ مربوطه است. ترکیب حرف کوچک لاتینی با یونانی (برای نمونه a/β) بیان می‌کند که آنها چگونه در جداول ضرب ۱ ـ ۱۲ (مندرج در انتهای کتاب) به‌کار برده شده‌اند، و از پیوند رویه ـ پشت سکه حکایت می‌کند. بنابراین، تلفیق شامل پیوند اجزای متشکلهٔ یک روی سکه با اجزای پشت سکه است. هر دوی اینها در لوحه‌ها به‌طور عمودی نمایانده و خوانده می‌شوند.

حلقهٔ گرد سکه ــ اغلب دو برابر، سه برابر و مزیّن به‌عمادهای نجمی یا نوشتهٔ جنبی ــ اهمیت زیادی دارد و از این رو در تصاویر نشان داده می‌شود. جهت نوک پیکان نشان‌دهندهٔ آغاز و سمت قرائت سجع (در اینجا فقط رویهٔ سکه مدنظر می‌باشد) است که در جداول ضرب ۱ ـ ۱۲ مضبوط است.

عناصر تصویر در خلال سلطنت هرشاه تا زماني در توالی افقی معتبر است که تصویر جدید آن را باطل نکند یا تغییری جدید ثبت نشده باشد.

با وجود این، اگر یک جزء تصویر از لحظه‌ای معین ملاک قرار گیرد، حتی اگر از محدودهٔ زمانی شاه جاری هم فراتر رود و بدون هرگونه اعلان از آنچه قبلاً در سکه‌ها ضرب می‌شده عدول کند (!)، باز هم مطابق لوحه‌های بعدی معتبر است.

لوحه‌ها تنها ضروریترین راهنماییها را ارائه می‌دهند، و در آنها جرح و تعدیلهایی که بستگی به سبک ضرابخانه یا قلمزن دارد منظور نمی‌شود. من نیز بدقت مراعات این امر را کرده‌ام که بیشتر از آنچه سکه‌ها عنوان می‌کنند قلمفرسایی نکنم. بالاخص این امر در مورد پشت سکه‌ها صدق می‌کند که هرچند نقوش ترسیمی تا حد امکان با بیشترین شناخت از اصل، و در غیر این صورت از قالبهای گچی یا عکسهای مرغوب، به‌دست آمده، به‌عنوان مأخذی

Marfat.com

باستان‌شناختی نمی‌تواند ارزشی داشته باشد. در اینجا بابی تازه در زمینهٔ کاری ویژه و نـه چندان بی‌حاصل گشوده می‌شود.

راجع به تغییرات لوحه‌ها، که بر مبنای سکه‌های تازه می‌توان انتظار داشت، به فصل اجناس رجوع کنید.

## تصحیحاتی در لوحه‌های ۱ ـ ۱۱

صرف‌نظر از تصحیحاتی که در جایی دیگر از متن و جداول ضرب ارائه شد، ویرایش نهایی متن، با وجودی که لوحه‌ها از خیلی پیشتر چاپ شده بود، به تغییراتی منجر شد که در اینجا ثبت آنها ضروری به‌نظر می‌رسید. امید است که خواننده این نقص را به نیکی خود ببخشاید زیرا این مسئله در درجه اول مربوط به دشواری بیش از اندازه مواد و تهیهٔ سکه‌های شاهد است:

۱ـ لوحهٔ ۴: شاپور دوم، رویهٔ b: این سکه به‌طور موقت در اینجا قرار داده شده است. شاید ضرب یادبودی از زمان متأخر، احتمالاً خسرو دوم، باشد که سه حلقهٔ گرد سکه بدان اشاره دارد. تحقیق دقیقی هنوز انجام نشده است.

۲ـ لوحهٔ ٦: بهرام چهارم، رویهٔ d: سکه به رده‌بندی بین b و c تعلق دارد و در واقع ضرب تاجگذاری است.

۳ـ لوحهٔ ۸: کواذ اول، رویهٔ d: این سکه نخستین ضرب کواذ است و تاریخ بیست و پنجمین سال پیروز را دارد و از این رو پیش از a قرار می‌گیرد.

۴ـ لوحه ۹: خسرو اول، رویهٔ d: با پشت سکهٔ متعلقه از اینجا حذف می‌شود و به خسرو دوم، آنجاکه در ترکیب واقع در لوحه ۱۰ مابین رویه‌های c و d این شاه قابل رده‌بندی است، تعلق دارد.

۵ـ در تمامی موارد فوق باید پشت سکه‌های متعلقه منظور گردند.

## توابع جداول ضرب ۱ ـ ۱۲

در این جداول برای نخستین بار مسکوکات شاهنشاهی ساسانیان در یک محور مختصات ثبت شده است که در آن اسامی ضرابخانه‌ها به‌طور عمودی، و رده‌بندی گاهشماری سکه‌ها به‌طور افقی، بر طبق ترکیب رویه ـ پشت سکه، ظاهر می‌شود. برای دورهٔ ممهور رده‌ای مازاد بر این به‌طور افقی بر مبنای شمارش سالها ارائه شده است. در نقاط تقاطع، اوحاد یـا گـروههای اجناس به ترتیب توالی نزولی ضبط شده است چنان که دینار بیش از دراخم، دراخم قبل از اُبول، و ابول پیش از اونیت جای می‌گیرد.

Marfat.com

کاربرد اختصارات در یک اثر زیربنایی غیرقابل اجتناب و کاری شاق اما ضروری است و این امر برای دوری از هرگونه درازنویسی، که در عین حال مبیّن مطلب نیز باشد، لازم است. برای نمونه: کاربرد اختصارات در شیمی از گذشته‌های دور جزو بدیهیات شده، و در نتیجه نباید در سکه‌شناسی نیز از کاربرد این علائم ترسی به دل راه دهیم.

من از مجموعهٔ بسیار بزرگ تنها آن سکه‌هایی را در این جداول ضبط کرده‌ام که مضروبات شاهنشاهی و مطمئن بودند. سکه‌هایی را که درباره رده‌بندی آنها نتوانستم به نتیجهٔ واحدی دست یابم موقتاً کنار گذاشته‌ام. از این رو، بعضی از سکه‌ها غایب خواهند بود، اما قانون برای اثری زیربنایی سخت است و اگر آدمی نخواهد ارزش آن را تنزّل دهد استثناپذیر نیست.

سخنی دربارهٔ ساختار: ترکیب رویه ـ پشت سکه، که بتنهایی سکه‌ای را می‌تواند تعریف کند، هم‌تراز تکوین تصویر سکه (پیوست: لوحه ۱ ـ ۱۱) ارائه شده است. تمامی جزئیات ترسیمی هم در آنجا یافت می‌شود. متن صفحهٔ ۶۳ ـ ۸۵ به موازات آن تألیف شده است.

**در مورد اجناس: اختصارات زیرین**

برای طلا: D = دینار

برای پوتین (عیار نقره نامرغوب): 4Δ = چهار دراخمی سبکِ اشکانی

برای نقره: Δ = دراخم

برای مس: U = اونیت

با اجزاء و مضارب نمایانده با رقم و کسر

حروف بزرگ (برای نمونه Δ) به معنای وجود سکه و رؤیت آن به‌وسیله من است، و برعکس حروف کوچک (δ) نشان می‌دهد که سکهٔ شاهد فقط از طریق کتب (اغلب از کتاب پاروک و نه همیشه امتحان شده به‌وسیله خودم) به‌دست آمده است.

از آنجا که وضع سکه‌ها در اینجا کلاً دیگرگونه است، از فرضیاتی در مورد سکه‌های شاهد، برخلاف روش مورد استفاده‌ام در ساختار سکه‌های رومی، چشم‌پوشی کرده‌ام.

جداول بایستی کارهای اضافی بر روی سکه‌ها را آماده سازند. از حالا به بعد، آنها همچون ظروفی هستند که سکه‌های پراکنده در آنها ریخته می‌شود، بدون آنکه هراس داشته باشیم مبادا گنجایش آنها را نداشته باشد.

در عین حال، این جداول باید هم برای افرادی که در زمینه سکه‌شناسی تخصصی ندارند راهنما باشند و هم به منزلهٔ یک انگیزه به ادامهٔ پژوهش کمک کنند. وظیفهٔ آنها همین است که برای تکمیل و همچنین تصحیح سخاوتمندانه گشوده باشند.

Marfat.com

## آوانویسی واژگان در جدول ۱۲

| | | | |
|---|---|---|---|
| APZUT(U) | = *aβzūd* | | ۱. اپزود |
| APZUN | = *aβzūn* | | ۲. اپزون |
| AFD | = *āfid* | | ۳. آفد |
| APEBIM | = *apēbim* | | ۴. آپیبیم |
| ATUR | = *ātur* | | ۵. آتور |
| AIRAN | = *Ērān* | *Ay.* | ۶. ایران |
| ANERAN | = *Anērān* | *An.* | ۷. انیران |
| BGI | = *bagī* | *b.* | ۸. بغی |
| BR | = *bareh* | *br.* | ۹. بره |
| HWTYN | = *hwytwn (= danist)* | | ۱۰. هوتون |
| FRXV | = *farraχᵘ* | | ۱۱. فرخ |
| GEHAN | = *gēhan* | | ۱۲. جیهان |
| KDY | = *kdy = kay* | *k.* | ۱۳. کی |
| KRTAR | = *kartār* | | ۱۴. کرتار |
| KVN | = *kavan* | | ۱۵. کون |
| KNET | = *kūnet* | | ۱۶. کونت |
| MLKA | = *malkā = šāh* | *m.* | ۱۷. شاه |
| MLKAN MLKA | = *malkān malkā* | *m.m.* | ۱۸. شاهان شاه |
| | = *šāhānšāh* | | |
| MLKY | = *malki = šāhīgān* | | ۱۹. شاهیگان |
| MN | = *min = hāč* | *mn.* | ۲۰. هاچ |
| MNUXTRY | = *mēnōčihri* | *mx.* | ۲۱. مینوچهر |
| MZDYSN | = *măzdēsn* | *mz.* | ۲۲. مزدیسن |
| NURA | = *nūrā* | *n.* | ۲۳. نورا |
| NVKY | = *nevakīh* | | ۲۴. نوکیه |
| PIRUČ | = *pērōč* | *p.* | ۲۵. پیروچ |
| RAMŠTRY | = *rāmšetrī* | | ۲۶. رام شتری |
| RAST | = *rāst* | | ۲۷. راست |

Marfat.com

| | | | |
|---|---|---|---|
| V | = *va* | *v.* | ۲۸. و |
| YVBANY | = *yawān* | | ۲۹. یوان |
| YZDAN | = *yazdān* | *y.* | ۳۰. یزدان |
| ZY | = *Zy* = *i* | *z.* | ۳۱. ـِ |
| GDH | = *xuarr* | | ۳۲. خور |
| HUKD | = *hūkad* | *h.* | ۳۳. هوکد |

## اسامی شاهان

| اختصار | | | |
|---|---|---|---|
| ARTXŠTR | = *Ardašēr* | *A.* | ۱. اردشیر |
| BURAN | = *Burān* | *B.* | ۲. بوران |
| ĞAMASP | = *Gāmāsp* | *Ğ.* | ۳. جاماسپ |
| AUHRMZDY | = *Hormizd* | *H.* | ۴. هرمزد |
| KVAT | = *Kavād* | *K.* | ۵. کواذ |
| NRSHY | = *Narseh* | *N.* | ۶. نرسی |
| PERUČY | = *Pērōz* | *P.* | ۷. پیروز |
| ŠXPUXRY | = *Šāpūr* | *Š.* | ۸. شاپور |
| XUSRU | = *Xusrō* | *X.* | ۹. خسرو |
| VRXRAN | = *Bahrām* | *V.* | ۱۰. بهرام |
| VLKAŠ | = *Balāš* | *Vl.* | ۱۱. بلاش |
| VSTXM | = *Bistāhm* | *Vst.* | ۱۲. بیستهم |
| YZDKRTY | = *Yazdgard* | *Y.* | ۱۳. یزدگرد |

## تصحیحات

این بخش به علل فنی غیرقابل اجتناب است، زیرا پیش از ارزیابی جداول باید چاپ شود ــ کمبودی که زیاد به چشم نمی‌زند زیرا تصحیحات به‌طور پیوسته در زیر خواهد آمد.

خواهشمندم به تک تک نکات زیر دقت شود:

جدول ۴، شاپور دوم، $\delta$ / b، ضرب یادبودی از زمان خسرو دوم است.

جدول ۶، بهرام چهارم، $\delta$ / d، ضرب تاجگذاری است و بین $\beta$ / b و $\alpha$ / c قابل رده‌بندی

Marfat.com

است.

جدول ۹، کواذ اول، δ / d (سال ۲۵) در واقع بیست و پنجمین سال سلطنت پیروز است و از این رو پیش از α / a (یعنی پیش از سالهای یکم تا نهم) قابل رده‌بندی است.

جدول ۱۰، خسرو اول، δ / d خسرو اول به خسرو دوم تعلق دارد و برای جدول ۱۱، خسرو دوم، در جدول ۱۱ در سالهای ۳۳ و ۳۴ (یعنی اشکال آن ε / e) قرار می‌گیرد.

تمامی تصحیحات و تکمله‌های دیگر در لوحه‌ها منظور شده است.

انستیتوها و اشخاص زیرین در به‌وجود آمدن این اثر سهم ویژه‌ای دارند که بدین وسیله بیشترین سپاس خود را ابراز می‌دارم:

موزه تاریخ هنر وین، رئیس بخش شرقی، آقای دکتر اگون کومورزینسکی (استفاده از مجموعهٔ بزرگ سکه‌های ساسانی و منابع)؛ موزهٔ بریتانیا، لندن؛ کتابخانهٔ ملی پاریس؛ مجموعهٔ دولتی سکه در مونیخ (واگذاری قالبهای گچی)؛ حضرت اسقف اعظم، هابوزیان در وین (استفاده از موجودی سکه‌های ساسانی[1])؛ حضرت رئیس صومعهٔ پرلات[2]، دکتر پیشل[3] (استفاده از مجموعهٔ سکه‌های موقوفهٔ شوتن[4] در وین)؛ همچنین بسیاری از مجموعه‌داران سکه در وین (برای استفاده از مجموعه‌های کوچک سکه‌های ساسانی). افزون بر این، از پرفسور ف. آلتهیم، دانشگاه آزاد برلین، به پاس هدایت من بدین موضوع، مکاتبهٔ درازمدت و حلم خستگی‌ناپذیرشان برای همراهی و تشویق آثار من، و نیز به دلیل واگذاری محبت‌آمیز اغلب آثار تخصصی منتشرهٔ خودشان به من و، سرانجام، برای پذیرش چاپ این اثر در قالب این کتاب تشکر می‌کنم؛ همچنین از آقای پرفسور دکتر. ک. پینک، استاد گرامیم برای راهنمایی و بحثهای آموزنده.

علاوه بر این از آقایان: م. عزیز بیگلو، تهران (مکاتبه و واگذاری عکسهای مرغوب آماتوری از سکه‌های بسیار مهم مجموعهٔ سکه‌های ساسانی خویش)؛ پرفسور بلینگر، نیو هاون (دانشگاه ییل Yale) (مکاتبه)؛ پرفسور کورت اردمان، استانبول (مکاتبه و راهنمایی و همچنین واگذاری نسخهٔ ویژه‌ای از مقالهٔ مهم خویش دربارهٔ تکامل افسرهای ساسانی)؛ پرفسور انسلین[5] (واگذاری اثر زیر چاپش در مورد جنگهای شاپور ساسانی)؛ پرفسور گیرشمن، پاریس (مکاتبه و واگذاری اثر زیر چاپش در مورد خیون ـ هپتالی‌ها)؛ پرفسور

---

1. Mechitaristen - Kongregation
2. Pradat
3. Peichel
4. Schottenstiftes
5. W. Enaslin

Marfat.com

مالوان، لندن (مکاتبه)؛ و پرفسور زگنر[1]، پاین[2] (مکاتبه و راهنمایی) بسیار سپاسگزارم.

آقایان دکتر الف. الف. عزیزی، کاردار فرهنگی ایران در وین، پرفسور دیتس[3]، پرفسور کونیگ و بخصوص پرفسور شاخرمایر[4]، همگی در وین نوشتهٔ مرا با علاقه پیگیری و بسیار تشویق کرده‌اند.

شرکت ساخت مهر دروسلر، وین، در کمال محبت انواع مهرها را برای تکوین تصاویر سکه و فیشهای اساس قرار داده شده در جداول مضروبات را برایگان در اختیارم گذاشته است.

1. U. Segner 2. Peine 3. E. Diez 4. F. Schachermegr

Marfat.com

# بخش دوم

# نظام نو

Marfat.com

Marfat.com

# فصل سوم

## فئودالیسم

اصلاح بزرگ مالی در زمان خسرو انوشروان نقطهٔ عطفی در تاریخ بودجهٔ ساسانی بود. برای نخستین بار قدرت مالکان ارضی پس رانده شد و تمامی درآمد مالیاتی در اختیار شاه قرار گرفت. تعیین باج مالیاتی بر مبنای ایوگاسیو و کاپیتاسیوی روم متأخر به انوشروان امکان دارد روی شرایط استواری حساب کند. ساسانیان به قدرتی مالی در جوار امپراتوری روم شرقی، و همسان با آن، بدل شدند. منابع، بهتر از آنچه به نظر می‌آید، به ما این امکان را می‌دهد که به بسیاری از جزئیات نظام جدید و رشد و توسعهٔ سپری شدهٔ آن پی ببریم. قیام مزدکیان با تمامی اهمیّت انقلابیش نمایان می‌شود، و ارقامْ منحصراً فقط یک‌بار در تاریخ عتیق متأخر این امکان را فراهم می‌کنند تا از بودجهٔ دولتی طرحی بسنده ترسیم شود.

### ۱

اصلاح مالیاتیِ تازه آغازی بود برای آنچه خسروانوشروان به‌عنوان هدف در نظر داشت: ایجاد دولتی نو. اقدامات وی عملاً در دیگر زمینه‌ها هم، همچون بخش مالی، انقلابی بود. نخست می‌بایست زخمهایی را که مزدکیان بر امپراتوری و اشراف وارد آورده بودند بهبودی بخشد. با وجود این، خسرو تنها به یک بهسازیِ محض اکتفا نکرد. او نظامی نو، بویژه برای اشراف و سپاه، ایجاد کرد.

طبری گزارشی[1] دربارهٔ اقدامات خسرو اول دارد که ارزش آن غیرقابل انکار است.[2]

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۷؛ مقایسه کنید با: Eutych. 2, 178, 7f, pocock.

2. A. Christensen, Le règne du roi KawādhI.et le communisme Mazdakite (M پس از ابن) kgl. Danske Vidensk. Selsk., Hist. - filol. Medd. I×6, 32f.; 39.

Marfat.com

مزدکیان به پایگاه طبقاتی، اعتقادات، پاکی‌نژاد کودکان و زیربنای اقتصادی اشراف سخت لطمه زده بودند.[۱] با آنکه رهبران قیام گردن زده شدند و زیان دیدگان اموال خویش را پس گرفتند[۲] و بسیاری از یاغیانِ مخالف اشراف کشته شدند هنوز کاری انجام نگرفته بود. جامعهٔ نوی می‌بایست پس از آنکه جامعهٔ کهن بر اثر تهاجم مزدکیان نابود شده بود، سربرافرازد. اما پیش از همه می‌بایست مشکلاتی که از همگانی کردن زنان و اموال حاصل شده بود سامان یابد.

به دستور شاه چنین مقرر شد[۳] که تمامی کودکانی که در نسب آنها اختلاف بود به خانواده‌ای که در آن زندگی می‌کردند واگذار شوند. از این دستور قانون دومی حاصل شد. کودکانی که پدران آنها معلوم نبودند، چنانچه صاحبان آنها براساس قانون اول کودکان را در نزد خود می‌پذیرفتند، بهره‌ای از ارث می‌بردند. بدین ترتیب، از اثبات نسب نامهٔ خانوادگی که نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد چشم‌پوشی شد، و به وضع پیش آمده جنبهٔ قانونی دادند.

وضع زنان بس مشکلتر بود. اگر کسی زنی را بزور گرفته بود می‌بایست کابین وی را بدهد و خانواده‌اش را راضی سازد.[۴] زنان اشرافی، که این حکم بویژه در مورد آنها صدق می‌کرد، مبالغ هنگفتی بابت خسارت دریافت کردند.[۵] درواقع، در اختیار خانوادهٔ زن بود که دارایی وی را از فرد بزهکار بازپس گیرد. پس از پرداخت تمامی خسارت از جانب بزهکار نیز باز هم وی هیچ حقّی در ازدواج با زن نداشت. زن آزاد بود که پیش آن مرد بماند یا همسر مرد دیگری شود. وی (زن) مطمئناً در حالت شبهه‌ناک به ازدواج رسمی ارجحیّت داده است. در مورد زنانی که به هنگام تجاوز در خانهٔ شوهر بودند، بازگشتشان به خانهٔ شوهر در نظر گرفته شده بود.[۶] در دو فقرهٔ یاد شدهٔ آخری، و احتمالاً اکثریت آنان، همان کابین در حکم خسارتی بود که به خانوادهٔ زیان دیده تعلّق می‌گرفت. این امر ضرورتاً به تقویت مالی اشراف منجر شد.

رفتار شاه در مورد جرایم مالی هم به همین گونه بود، و گفته بود هرکس که به مال دیگری زیان زده یا به ستم مالی از کسی ستانده بود، حق مظلوم از وی بازپس گیرند و او را نیز به اندازهٔ جرمش عقوبت دهند.[۷]

احکام شاهی بشدّت جانب اشراف زیان دیده را می‌گرفت. سیاست این احکام نه سرکوب چیزی، که تعقیب بزهکاران، بازسازی خرابیها، و اخذ تاوان از ستمکاران بود اما آیا این امر درواقع دمیدن حیاتی نو در کالبد اشرافیتی نبود که به مدت صدوپنجاه سال با خواسته‌های

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۱۹. ۲. همان، ص ۸۹۷، س ۱. ۳. همان، س ۴.
۴. همان، س ۶.
5. Im einzelnen Eutych.2, 178, 13f.; dazu A.Christensen, a. O. 122 f.
۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۷، س ۸. ۷. همان، س ۹.

Marfat.com

خویش خاندان شاهی را به رنج و عذاب افکنده بود؟ حکم دیگری نشان می‌دهد که شاه طرحی را دنبال می‌کرد که با وجود تأکید بر سیاست بازسازی، خواسته‌های دیگری را مدنظر داشت.

کودکانی از پایگاه اشرافی بودند که پدران یا قیم[۱] آنان مرده بودند. اینان مشمول قوانین یادشدهٔ بالا نمی‌شدند. خسرو فرمان داد تا اینها را به عنوان فرزندان او بنویسند. آنگاه دختران ایشان را به هم پایگاههایشان شوهر داد و جهاز ایشان را از بیت‌المال پرداخت. به جوانان آنها از خانوادهٔ اشراف زن داد و زندگی آنها را تأمین کرد و دستور داد که در دربار بمانند تا از ایشان در مناصب و کارهای دولتی یاری جوید.[۲] بنابراین، در جای دیگر که اشاره می‌شود[۳] خسرو قاضیان و کارداران (عُمال و شهرداران) را بر «می‌گزید»، بایستی این «گزینش» از میان همین افراد بوده باشد.

بدینسان در کنار اشراف زمیندار سنتی اشراف جدیدی به‌وجود آمدند که زیر بنای اقتصادی و، افزون بر این، موقعیّت خویش را در حکومت مدیون شاه بودند. این اشراف درباری ـ اداری نو به خالق خود وابسته بودند و براحتی می‌توان پی برد که چرا تأکید می‌شود که شاه به کارداران و صاحب منصبان برگزیدهٔ خویش فرامین موثری صادر می‌کرد.[۴] شاه با این اشراف وابسته می‌توانست به گونهٔ دیگری غیر از اشراف زمیندار سنتی رفتار کند.

حتی بروشنی می‌بینیم که نظامهایی هم که قبلاً از آنها یاد کردیم دوباره احیا می‌شوند. بازپیرایی اشراف که در چگونگی نامیدن کودکان، تاوان خسارت وارده به زنان، و سرقت اموال بازتاب یافت دقیقاً زیر چتر حمایت شاهی انجام گرفت. اگرچه کواذ به مزدکیان امکان داد تا موقعیت اشراف زمیندار را از بین ببرند و خود وی هم به نوبهٔ خود با اعدام مخالفینی از میان همین اشراف در این امر پیشگام شد، اینک دوباره اشراف حمایت و به قدرت بازگردانده شدند، امّا نه بدان خاطر که به آنها موقعیّت سابقشان را از نو بدهند بلکه بدان جهت که از میان آنان کارگزاران مطیع شاهی انتخاب کنند.

این مسئله، بر طبق برنامه، بلافاصله پس از جلوس خسرو اول بر تخت در نامه‌ای به پاذگوسپان آذربایجان، ارمنستان و نواحی مجاور[۵] ابلاغ گردید. «در فقدان شاه شایسته، چنین آورده می‌شود، بهترین مردمان[۶] را بیم زوال نعمت و پیدا آمدن آشوب و فرود آمدن انواع زیان و آفت بر جان و خواسته و خدمتگزاران پدید می‌آید.» این امر رجعتی قاطع از

---

۱. بایستی قیّم مدنظر بوده باشد: تاریخ همان، س ۱۲. ۲. همان، س ۱۴. ۳. همان، ص ۸۹۸، س ۳.
۴. همان. ۵. جزئیات در متن طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳، س ۱. شمارش می‌شوند.
۶. بلافضل فلافضل منهم (من الناس مقایسه کنید با : Z.3): طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳، س ۴.

Marfat.com

رفتار کواذ بود. امّا در عین حال اشاره‌ای هم داشت به اینکه شاه پس از آن بازگشت وضع بهتری را تضمین می‌کرد.

خسرو، به موازات ایجاد نظم اجتماعی، توجهاتی نیز به اقتصاد روستایی مبذول داشت. حتی در اینجا هم تلاش وی برای زیان دیدگان، یعنی اشراف، بود. اما بار دیگر به نظر می‌آید که شاه می‌خواست در کنار بازسازی آنچه مزدکیان ویران کرده بودند نظام نوی را برافرازد.

یک رشته اقدامات بزرگ نیز از این دوره گزارش می‌شود: تسهیل مسافرت و ساختن دژها و قلعه‌ها برای حراست راهها[۱]، مرمت پلهای ویران شده از خزانهٔ شاهی[۲]، لایروبی نهرها و کاریزها[۳]، و بازسازی دیهای ویران شده.[۴] البتّه رفت و آمد در راهها نه برای رعیّت بلکه تنها برای اشراف[۵]، بویژه اشراف زمیندار، در نظر گرفته شده بود. شبکهٔ آبیاری همیشه منطقهٔ گسترده‌ای را دربرمی‌گرفت که شامل دیه، با تعداد زیادی رعیت که زیردست «دیهکان» اشرافی قرار داشت، نیز می‌شد. سرانجام، وامی شاهانه وجود داشت که به اصحاب العماره[۶] پرداخت می‌شد، و به احتمال نزدیک به یقین مراد از ایشان تنها اشراف زمیندار است.

حتی این بازسازی هم با ابزار شاهی و زیر حمایت شاه انجام می‌گرفت. این مرمتها مجاورین راهها و آبادیها یعنی استفاده کنندگان اشرافی را، به همان گونه که برای وام‌گیرندگان صدق می‌کرد، بدهکار خزانهٔ شاهی کرد. فرمانروایی همانند خسرو انوشروان که تنها به پول می‌اندیشید[۷]، بزحمت دهکده‌ای را بدون آنکه سهمی در مالکیت آن داشته باشد آباد می‌کرد. در مورد وام بدون بهرهٔ او (سلاف)[۸] چنین می‌توان حدس زد که وی حتماً نفع خویش را در جای دیگری پیدا کرده است.

در دوران متأخر ساسانی، یک قشر خرده مالک اشرافی، دیهکانی که بالاتر از آن یاد کردیم، ظاهر می‌شود. آنها در دهکده‌ای که مالک آن هستند غالباً در خانه‌ای اربابی یا یک دژ سکونت دارند.[۹] محدودهٔ کوچک ملک آنها ایشان را از زمینداران نیرومند که پیش از این ادارهٔ مناطق روستایی را بتنهایی به عهده داشتند متمایز می‌کند. کهنترین روایت دربارهٔ دیهکان از داستانی مربوط به کواذ گرفته می‌شود، امّا داستان اعتبار تاریخی ندارد[۱۰]، و متن

---

۱. همان، ص ۸۹۸، س ۲. ۲. همان، ۸۹۷، س ۱۷. ۳. همان، ۹۸۷، س ۱۶. ۴. همان، ۸۹۷، س ۱۷.
۵. مقایسه کنید با: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۸، س ۲: سهله سبل الناس. ۶. همان، ص ۸۹۷، س ۱۷.
۷. از طمع قلبش را برای هر عمل زشتی کوچک می‌کرد، ص ۲، س ۱۱، prokop, pers.2.9
۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۷، س ۱۷.
۹. ایران خاوری در توصیف مقدسی به‌صورت سرزمینی مملو از دژ ظاهر می‌شود. اغلب آنها در زمان او متروک بودند (۲۷۴، ۶؛ ۸)، اما گاه‌گاهی دیهکانی نیز هنوز در آن زندگی می‌کند (ص ۲۷۵، س ۱۶؛ مقایسه کنید با: ص ۲۷۶، س ۱۲؛ ص ۲۷۷، س ۷). در قیام بسطام دیهکانان در دژها و قلهٔ کوهها پناه گرفتند: دینوری، ص ۱۰۷، س ۱۶.
۱۰. جزئیات در A. Christensen, M. 46f.; 51

Marfat.com

ابن‌قتیبه[۱] از مردی «من الاساوره»[۲] سخن می‌گوید. تمامی دیگر یادکردها از زمان خسروانوشروان آغاز می‌شود و تا اعماق دورهٔ اسلامی گسترش می‌یابد.[۳] حال پرسشی سربرمی‌افرازد که آیا دیهکان هم ساخته و پرداختهٔ نوی از شاه در بازسازی روستایی که وی در نظر داشت نبوده است؟

افزون بر این، بایستی چنین باشد که خسرو در ترمیم روستاها و املاکی که هزینه‌شان را از خزانهٔ خویش می‌پرداخت، تفویض حقوق حکمرانی را برای خود محفوظ نگهداشته است. دیدیم که شاه تعدادی از اشراف زادگان یتیم را به منزلهٔ فرزندان خویش به ثبت رسانده بود تا به‌هنگام برنایی در کارهای درباری ـ دولتی به کار گرفته شوند، ضمن آنکه می‌توانستند زمین هم دریافت کنند. شاه بر این بوده است تا در صفوف اشراف زمیندار کسانی را وارد کند که وابسته بدو بودند. بلاذری[۴] خبر از مهری شاهی می‌دهد که در اسناد زمینهای مشروط واگذار شده (قطعه) به کار گرفته می‌شد: تیول. بنابراین، حدس مذکور پیشین تأیید می‌شود.

شاه در این واگذاری زمین بر این بوده تا هر ملکی در اندازهٔ معینی بماند. هیچ تصادفی نیست که اینک برای نخستین بار قشر دیهکان پدیدار می‌شود. این واژه را «رئیس قریه» ترجمه کرده‌اند.[۵] اما دیه، دهیو پارسی باستان، در اصل به معنای ناحیه است؛ قریه فقط زیستگاهی را که مرکز یک ناحیهٔ روستایی (رستاک)[۶] است تشکیل می‌هد. از این رو، کریستنسن بعداً[۷] دیهکان را «رئیس و مالک اراضی و قری» می‌نامد. پدر سلمانِ معروف از غزوه خندق (سلمان فارسی) دیهکان دهکده‌ای پارسی بود. او ملکی بزرگ (ضیع العظیم) و آبادانی چندی در آنجا داشت که از ملک فاصله داشتند.[۸] بنابراین، این قشر خرده مالکان و نجبا احتمالاً با واگذاری زمین و پول و دیگر کمکهای اقتصادی به‌دست شاه ایجاد شده است. این مطلب در نهاد «اسواری» که به‌طریق مشابهی انجام شده، تأیید می‌گردد.

طبری گزارش می‌کند[۹] که ازآن پس، انوشروان به وضع اسواران (الاساوره) رسیدگی کرد، و در صورتی که تنگدست بودند آنها را با اسب، زین‌ابزار، و پول حمایت کرد. یعقوبی درگزارشی مشابه[۱۰] خبر می‌دهد که انوشروان برای دفتر آمار سربازان (دیوان المقاتله) مردی

---

۱. کتاب المعارف، ص ۲۹۱، س ۱۶، چاپ قاهره ۱۹۳۴ ـ ۱۹۳۵.

2. J. Fueck, Arabiya 8.

3. B. Spuler, *Iran in fruhislamischer* Zeit 433 f.

۴. بلاذوری، ص ۴۶۴ دگویه، مقایسه کنید با N.W.Pigulewskaja, Sowjetwissensch. 5-6/1953,891

5. A. Christensen, *L'Iran sous les Sasanides* 112.

6. A. Christensen, a.O.140.

7. M. 41, Anm. 3; *L'Iran sous les Sasanides2* 112.

۸. ابن‌هشام، ج یکم، ص ۱۳۶. وستنفلد.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۷، س ۱۹.

۱۰. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۶، س ۱۹ هوتسما.

Marfat.com

با اراده و دوراندیش برگزید، و او سربازان را به هر سلاحی که مورد نیاز بود مجهز ساخت.[1] همچنین دفتری برای ثبت مواجب (دیوان العطا) و دفاتری نیز برای درج اسامی و نشانیهای (حلا) سربازان و نشانهای اسبان درج و ایجاد کرد و ضمناً دفتر عرض سپاه (دیوان العرض) را مرتب نمود.

تا آن زمان، اشرافی که داخل سپاه می‌شدند خودکفا بودند. آنها به‌اندازهٔ توان مالی خود رزم‌ابزار تهیه می‌کردند و تعداد ملتزمینشان نیز به همان‌گونه بود. از زمان دگرگونی اقتصادی، که قیام مزدکیان بانی آن بود، بسیاری از نجبا دیگر شخصاً توانایی تهیهٔ زین‌ابزار نداشتند. خزانهٔ شاهی بار دیگر در اینجا وارد میدان می‌شد تا اشرافی را که در حکم اسوار[2] انجام وظیفه می‌کردند، با اسب و جنگ‌ابزار لازمه و، افزون بر این، با کمک مالی یاری رساند. این کمکها در قالب «بخشش» شاه انجام می‌گرفت تا واقعیت وابستگی مالی آنها مخفی بماند. طبعاً بایستی تمامی این صدقات یعنی اسب، جنگ‌ابزار، و پول در دفاتر ثبت شود و بر کاربرد بجای آنها نظارت گردد. بدین ترتیب، دیوانها و دفترهای مختلفی، که یعقوبی[3] از آنها خبر می‌دهد، به‌وجود می‌آید.

تا زمانی که خود اسوار تهیهٔ جنگ‌ابزار را به‌عهده داشت آزاد بود تا هر تزئینی را بر سلاح خود به کاربرد. پروکوپ چنین گزارش می‌کند که حتی در زمان کواذ هیچ ایرانی عالی مقامی اجازه نداشت انگشترِ طلا، کمربند یا دستبند زرین حمل کند، مگر با اجازهٔ شاه. وی می‌توانست با پس گرفتن چنان رتبه‌ای مجازات موثری را اعمال کند.[4] آنچه پیشتر نشان سلیقهٔ شخصی و ثروت بود، اینک تبدیل به نشان پایگاه و منزلت شده بود و استفاده از آن به اجازهٔ شاه بود. نظیر همین امر در مورد سلاح هم صدق می‌کند. در نتیجه، از وقتی که آنها با خزانهٔ شاهی تأمین شدند زیر نظارت مستقیم شاه نیز قرار گرفتند.

طبری خبر مشروحی در این باره ارائه می‌کند. بار دیگر دبیری مورد اعتماد شاه، که آمار

---

1. Theoph. 476, 19 Bonn. : ὃς ἐξώπλιζεν Χοσ όης πόση δυνάμει.

۲. در مورد اساوره و سواره نظام (xaβαλλάδιοι) نک: P.Peeters, Anal. Bolland.65, 21f

۳. اینها اسواران و پیادگان را در برمی‌گرفت: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۴، س ۱.

4. Pers. 1, 17(86, 2f)

از پس این نیز تجمل قابل توجهی شکوفا شد. شهربراز سپری زرین و حمایلی مزین به طلا و جواهر داشت (Theophan. 480 Bonn) . در نزد فرمانده دیگری سخن از شمشیری طلایی، حمایلی زردوزی شده، سپر زرین، ἔχον πέτλαδχ (این دیگر چیست؟) و زهی طلایی بود، و (Theophan 491) می‌رود. یک کومس (Χόμης) ساده که تنها یک باندون (βανδον) را فرماندهی می‌کرد، دارای یک شمشیر طلایی (Theophan 489) بود، و یک دستهٔ سپاه به دلیل نیزه‌های زرینش چنان نامیده می‌شد (Theophan 485). در شعر سویدبن ابی‌کاهل در طبری تاریخ ، ج یکم، ص ۱۰۳۴ (در این مورد Adnot.e und Th.Noeldeke, uebers. 340, Anm.5) مرزبان دستبندی دارد.

Marfat.com

دیوان سپاه (دیوان المقاتله) را ثبت می‌کند[۱]، ظاهر می‌شود که بر روی سکویی مزین به فرش نشسته و سپاهیان را عرض می‌کند. او در آن جایگاه شبیه شاه است که به همان نحو از سپاهیان سان می‌دید.[۲] سواران و پیادگان[۳] حاضر می‌شوند در حالی که آنچه زین ابزار سواران است دقیقاً ثبت شده است.[۴] انوشروان که شخصاً به این سان گردن نهاده، دو زه آویخته را که به جنگ ابزار وی تعلّق دارد فراموش می‌کند. تازه پس از آنکه دو زه را آورده و می‌آویزد، چهار هزار درهمی را که بدین طبقه از اسواران پرداخت می‌شد دریافت می‌کند. به بیان دقیقتر، در حکم شاه، یک درهم بیشتر دریافت می‌کند.[۵]

گزارش از جهات مختلف آموزنده است.[۶] این دیوانها: دیوان المقاتله، دیوان العطا و دیوان العرض،...، که در اینجا فقط به ذکر این چند دیوان بسنده می‌کنیم، از همان مقام شهریاری رهبری می‌شدند. اولین دیوان آمار مشمولین وظیفه و دومی آمار پرداختیها را در برداشت و سومی بر چگونگی تهیهٔ ابزار عرض شده نظارت می‌کرد که آیا طبق مقررات تنظیمی بوده است یا خیر؟ آنچه امروز در پشت و روی یک صفحهٔ دفتر آمار ــ موجودی ـ بدهی ــ قراردارد، در آن زمان در سه دفتر مجزّا از هم ثبت می‌شد. اما در زمان کواذ بسیار ساده‌تر بود، به این ترتیب که هر سرباز رژه رونده تیری در خمره می‌انداخت و از این طریق تعداد سپاهیان معلوم می‌شد.[۷] افزون بر این، متوجه می‌شویم که حداقل برای اسواران تجهیزات هنجاربندی شده بود، و آنها ملزم به رعایت این هنجار بودند، و فقط آن کس که این قانون را رعایت می‌کرد و با جنگ ابزار کامل حاضر می‌شد عطا[۸] دریافت می‌کرد، که در مورد مشخّص ما چهار هزار درهم بود. طبعاً این به معنای بیستگانی (مقرری)[۹] نیست بلکه پرداختی یکباره‌ای است که برای تدارک ساز و برگ داده می‌شد. بروشنی پیداست که این

---

۱. طبری، تاریخ. ج یکم، ص ۹۶۳، س ۱۴.

2. Prokop., Pers. 1, 18 (97, 18f).

۳. طبری، تاریخ. ج یکم، ص ۹۶۴، س ۱.

۴. طبری، تاریخ. ج یکم، ص ۹۶۴، س ۹، Th.Noeldeke, Uebers 248, Anm.2، مقایسه کنید با: 164, Anm 5، دینوری، ص ۷۴، س ۱۵.

5. Th.Noeldeke in der Adnotatio zu 964, 18(e) und Uebers. 249, Anm. 1;

مقایسه کنید با: دینوری، ص ۷۵، س ۳.

۶. برخلاف نولدکه Th. Noeldeke, Uebers. 248, Anm, 1.

7. Prokop., Pers. 1, 18(97, 20f).

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۴، س ۱۹. آنچه عجیب می‌نماید مطابقت این با Nikeph. Phokas, de velit, belli 19p. 239, 5f است. حتی اینجا نیز از δωρεαί و ενεργεσίαι صحبت شده که سربازان با اینها جنگ‌ابزار و اسب می‌خریدند.

۹. نولدکه Th.Noeldeke, Uebers. 249. حتی از دینوری، ص ۱۱۴، س ۱۲ نیز استنباط نمی‌شود که سخن از پرداخت مقرّری دائمی است (بیستگانی).

Marfat.com

پرداخت زمانی انجام می‌گرفت که اسوار با جنگ‌ابزار مقرر و کامل در سان حاضر می‌شد.

(در زمانهای بحرانی، چنانچه از سالهای آخر سلطنت خسرو پرویز آغاز شد، طبعاً به هر چیزی که ممکن بود دست یازیدند.[1] اهالی غیرایرانی شهرها و بردگان را وارد سپاه کردند. دست آخر نیز رعایا و همچنین خدمهٔ شاه و زنان وی را به خدمت سپاه کشیدند. تجهیز ساز و برگ همگی آنها را هم شاه بر عهده داشت).

اما اینکه آیا در کنار آن پرداخت یکباره، که برای تهیهٔ ساز و برگ بود، مقرری (بیستگانی) نیز پرداخت می‌شده یا نه، هنوز به مدرک روشنی دست نیافته‌ایم. به هر حال، می‌دانیم که در صورت پرداخت هم باید مقدار آن ناچیز بوده باشد. تنها یک خبر منحصر به فرد موجود است: خسرو پرویز به هنگام ترخیص نیروهای کمکی رومی به آنان اجرت داد که روی‌هم‌رفته، شش هزار نفر، بیست میلیون درهم دریافت کردند.[2] بر طبق این رقم، هر نفر به‌طور میانگین حدود ۳۳۳ درهم دریافت کرده است.

مقرّری (بیستگانی) سپاه بیزانس، که دربارهٔ آن تنها ابن‌خردادبه ارقامی به‌دست می‌دهد، تازه از این هم کمتر است.[3] بروشنی پیداست در دورهٔ ساسانیان شاه با دادن «عطایا» سپاه را تجهیز می‌کرده است.[4] اسواران، هستهٔ نیروی جنگی، اینک همانند اشراف خرد با اقطاعاتشان به زیر وابستگی هرچه بیشتر مالی سلطنت رفته بودند. بازسازیی که انوشروان دنبال می‌کرد، درواقع، به معنای استحکام قدرت مرکزی بود.

به نظر می‌آید که مخارج و تأمین معاش اسواران را نیز با تیول تلافی می‌کرده‌اند. بدین سان، به معنی نام محلی در نزدیکی قزوین که قدامه قید می‌کند، پی‌می‌بریم: الاسواریه. آنجا پادگان اسوارانی بود که از مرز در مقابل دیلمها حراست می‌کردند.[5] اسامی بهرام چوبین و یارانش نیز پس از آنکه به ترکان روی آوردند، بر.مبنای الگوی ایرانی، در دیوانی (دفتری)

---

1. Theophan. 484, 18f.; 498, 14f.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۹، س ۱۶؛ ص ۱۰۰۰، س ۱۵. مسعودی به گونه‌ای دیگر، ج دوم، ص ۲۲۰، س ۹؛ ص ۲۲۲، س ۸ اما نامحتملتر. در تأمین ارزاق در کشور خودی حتی در شرایط جنگی مقتصد بودند، اما در سرزمین دشمن اجازهٔ چپاول داشتند: Theophyl. 3,15p. 146,15f. Bonn.

3. 111, 13f.; 112, 10f.; vgl. Konstant. Porphyrog., de cacrim. 654f.; 667f.; G.Ostrogorsky, Gesch. d. byzant. Staates² 80. Anm.2.

۴. مقایسه کنید با: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۴، س ۱۰.

۵. قدامه، ص ۲۶۱، س ۱۱ دگویه. دیلم‌ها مخالفان خطرناکی بودند که آگاثیاس شیوهٔ جنگی آنان را توصیف می‌کند: 3,17 p. 177, 16f. Nieb. آنها در زمان انوشروان نیرویی در اختیار سپاه ایران قرار دادند، اما به شکل خودمختار p.178, 12f؛ مقایسه کنید با: 3,23p. 188, 12f؛ 3,26p. 198, 8f؛ 3,28p. 213, 8 ;13 مقایسه کنید با: Διλμνιτικον ἔθνος ἡλοίμενος تئوفیل Theophyl. 4,3 p. 161.10. دینوری، ص ۱۱۰، س ۷ از پادگانی در خود قزوین با ۱۰۰۰۰ سوار خبر می‌دهد. در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 479, Anm.1؛ 482, Anm.6 و نهایة JRAS. 1900, 243

Marfat.com

ثبت و به ایشان «عطایایی» پرداخت شده است، و برایشان شهری نیز با دژ ساخته‌اند.[۱] احتمالاً تمامی زمینهای محدودهٔ شهر خراجگزار این اسواران بوده است. درواقع، شواهدی در دست است که از چنان تیولی برای سپاهیان مرزی حکایت می‌کند.

سازماندهی استحکامات مرزی هم کار انوشروان بود.[۲] پایه گذاری چهار اسپهبذ به‌جای یکی، قدرت نظامی را به نواحی مرزی کشور منتقل کرد.[۳] با این عمل، نیروی نظامی قابل ملاحظه‌ای در اختیار این فرماندهان قرار گرفت. راجع به سازماندهی مرزهای نظامی در شمال، که تحت نظارت اسپاهبذ آذربایجان بود، گزارشهای دقیقتری داریم. وظیفهٔ او دفاع از خزرها[۴] و قبایل قفقازی بود. طبری از ابخازها، بنجرها (البته در این نام کتابت نادرست بلغار قابل جستجو است[۵])، بلنجرها[۶] و آلان‌ها[۷] نام می‌برد. انوشروان ده هزار نفر از اسیران این قبایل را در آذربایجان سکنا داد.[۸] تعدادی از افراد قوم صول هم در مرزهای شمالی، باردیگر در آذربایجان (در شهرام ـ پیروز)، نشانده شدند. آنها می‌بایست برای فاتح خدمت سپاهیگری انجام دهند.[۹] مهمتر از همه، دیواره‌ای دفاعی برپا شد که از دروازهٔ دربند در قفقاز تاگرگان ادامه داشت. انوشروان از زمان شهریاری خویش در طبرستان[۱۰] به موقعیت و شرایط آنجا آشنایی داشت، و دستور داد استحکاماتی راکه پیروز وکواذ ساخته بودند[۱۱] به‌طور قابل ملاحظه‌ای گسترش دهند. گرگان از پیشتر مرکز استحکامات دفاعی مرزی بود[۱۲]، اما حال با سنگ «شهرها و قلعه‌ها و باروها و بسیاری بناهای دیگر را بساختند تا پناهگاهی برای اهل ولایت باشد و اگر دشمن حمله آورد بدان پناهنده شوند».[۱۳] در مرز قفقاز نیرویی دائمی

---

۱. دینوری، ص ۱۰۰، س ۳. ۲. مسعودی، ج دوم، ص ۲۱۱، س ۲.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۴، س ۱۵؛ Th. Noeldeke, Uebers. 155, Anm. 2.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۴، س ۸. در این رابطه گزارش هجوم خزرها در Theophan. 486, 3f

۵. منقولات را نولدکه در Th. Noeldeke in der Adnotatio zu Tabari, ann, 896, 4(c) عرضه می‌کند. مقایسه کنید با: J. Marquart Chronologie d. altturk. 895 , 1(b) und 17(q) در مورد *Μεγάλη Βουλγαρία* مقایسه کنید با: W.Zlatarski, Istorija na Bblgarskata dbrżawa I, 84f Inschriften 80f. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۰۰، س ۲ از یک لشکرکشی انوشروان علیه برجان (burgān) خبر می‌دهد که شک نولدکه (Uebers 168, Anm. 5) در این مورد بی‌جاست.

۶. در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 157, Anm. 3. احتمالاً بنجر و بلنجر دو قبیلهٔ بلغاری، مطابق با کوتریگورن (Kutriguren) و اوتیگورن (Utiguren) (Prokop., Goth. 4,5,4) هستند.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۵، س ۲. ۸. همان، س ۵.

۹. همان. ص ۸۹۴، س ۱۵، دربارهٔ مکان شهرام ـ پیروز نک: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، س ۱۶ و Th. Noeldeke, Uebers. 123, Anm. 3، نهایة: JRAS, 1900, 224. Browne. ۱۰. حمزه اصفهانی، ص ۵۱، س ۲.

۱۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، س ۱۴؛ ص ۸۹۵، س ۱۷؛ نهایة JRAS. 1900, 224

12. Prokop., Pers. 1,3 (16, 3f.); 4(20, 17f).

۱۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۵، س ۱۱.

Marfat.com

مرکب از پنج هزار سوار و پیاده اسکان داده شد.[۱] گرگان حساسّترین نقطهٔ این خط دفاعی را تشکیل می‌داد، زیرا هیچ‌گونه دیوارهٔ کوهستانی در این نقطه مرزهای ایران را حفاظت نمی‌کرد. استحکامات دفاعی انوشروان مانع از تهاجم مجدّد صولهای[۲] ترک گردید و حتی خاقان پرقدرت ترکان، که اعراب وی را سنجیبو و نویسندگان بیزانسی سیزابولوس می‌نامند[۳]، نیز به دلیل این تدابیر جرأت حمله به این استحکامات را نداشت.[۴]

ساختار این دیوار دفاعی نظیر آن چیزی است که پروکوپ در نوشته‌اش راجع به ساخته‌های یوستی گزارش می‌کند. هر دو همسایه و رقیب، به‌طور همزمان، از یک روش دفاعی استفاده می‌کردند. امّا نکتهٔ مهّم سازماندهیی است که انوشروان به مرز شمالی داد. حمزه اصفهانی در این باره گزارش مشروحی دارد.[۵] بنابر گزارش او، دیوار دربند بیست فرسخ درازا و تا ساحل غربی دریای خزر امتداد داشت. خسرو بر هر ناحیهٔ آن امیری (قائد) با نفرات گماشته بود. زمینهای اطراف را به اقطاع اینان داد تا گذران آنان فراهم شود، و چنان مقرر کرد که آن ناحیه باضیاع خود پس از مرگ حاکم وقف اولادش باشد، که بعداً نیز فرزندان ایشان وظیفهٔ نگهبانان مرزی را به عهده می‌گرفتند.

در نتیجه، آن نواحی تیول سربازی مرّتبی بود، و گزارش طبری[۶] که از پنج هزار نفر مستّقر در مرز، اعم از سوار و پیاده، سخن می‌گوید تأییدی بر فرض ماست، که پیشتر از آن یاد کردیم. اسوارانی هم که در پادگان الاسواریه در قزوین جمع آمده بودند تا دیلمیان را سرجای خود نگهدارند بایستی چنان تیول سربازی برای گذران خویش دریافت کرده باشند.

پروکوپ[۷] ما را از وجود پادگان مستحکمی (φρούριον) که هشتصد اسوار نژاده در آن مستّقر بودند، آگاه می‌کند. این پادگان در زمان صلح همچون نصیبین و دارا تدارک نمی‌شد، بلکه تازه پس از تهدید دشمن به فکر تجهیز آن افتادند و بزودی به علّت پناه آوردن روستاییان فراری[۸] به قلعه با مشکلاتی روبه‌رو شدند. بر مبنای این خبر، مرزهای نظامی

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۸؛ نهایة (a.O. 227) همچون دیگر ارقامش گزافه گویی کرده است.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۱۰؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 123, Anm. 2.

3. Th. Noeldeke, Uebers. 158, Anm. 2; F.Altheim, *Lit. und Gesellschaft* 1, 209, Anm. 29; 1, 206 f; Gy Moravesik, Byzantinoturcio 2. 234.

در مورد سیزیبولوس نک: R.N.Frye, a.O.107 note 27.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۱۰.

۵. حمزه اصفهانی، ص ۵۷، س ۱۴.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۸.

7. Prokop., Pers, 2, 19 (232, 16f.; 235.3f.).

۸. تئوفان نیز Theophan. 492, 5 از پادگانی (χαστ'λια) در نزدیکی نینوا یاد می‌کند، که اهالی (Ιπτέρσαι) به آنجا فرار کرده بودند و در آنجا اسیر هراکلیوس شدند؛ مقایسه کنید با: Theophyl. 5,1p.205, 17f Bonn.

Marfat.com

بین‌النهرین نیز همانند تأسیسات قفقازی و سیزارانون، که پروکوپ از آن خبر می‌دهد، سامان داده شده بود، از این رو می‌تواند الاسواریه هم نامیده شود. تأمین معاش اسواران ــ شاید بتوانیم چنین تعبیر کنیم ــ به عهدهٔ روستاییان خراجگزار بود. در عین حال، املاکی به‌عنوان تیول بدانان واگذار شده بود، و این روشن می‌کند که چرا برای تدارک کل قلعه اقدام مقتضی به عمل نیامده بود. از جانب دیگر، روستاییان می‌توانستند از حمایت مالکان اسوار خویش برخوردار شوند.

در پاسخ به این پرسش که آیا چنان تیولدارانی به قشر دیهکان تعلق داشتند یا نه، شاهدی قطعی آورده نمی‌شود. امّا اگر در زمان یزدگرد سوم دیهکانان در این مسئله که جنگ بر ضد تازیان ادامه یابد یا نه نقشی داشتند، و چنانچه جانبداری آنان از فاتحان و تشرّفشان به دین اسلام را به معنای ضربهٔ نهایی بدانیم[1]، نزدیک به یقین می‌نماید که آنان نه فقط در زمینهای تیولی ساخته و پرداختهٔ شاه مستقر بودند بلکه همزمان موظّف به خدمت اسواری نیز بوده‌اند. پس، تیولی که شاه اعطا می‌کرده پیوستگی با انجام وظیفهٔ سربازی از جانب دریافت کننده داشته است. اگر دیهکانان در دژها زندگی می‌کردند و از آنها در مقابل بسطام دفاع می‌کردند[2]، این مسئله بر خصیصهٔ نظامی آنها تأکید می‌کند. خبری از ابن‌هشام[3] عامل تعیین کننده را به‌دست می‌دهد. بنا بر خبر او، مروزان، شهربان خسرو پرویز در یمن، دو پسر داشت. یکی زبان و شعر عربی دوست داشت و «دیگری اسوار بود و به پارسی سخن می‌گفت و همچون یک دهکان زندگی می‌کرد». بنابراین، دیهکان و اسوار یکی بودند. امّا باردیگر به سراغ داستانی از کواذ می‌رویم که شخص واحدی در آن یک‌بار به‌عنوان دیهکان و سپس به‌صورت «اسوار» ظاهر می‌شود.

موروثی بودن تعهّد سپاهیگری و نشاندن متعهّدین در زمینهای اعطایی در رفرم دیوکلسین، و شاید از پیشتر در نظام ماقبل آن نیز، شناخته شده بود.[4] امّا اسواران کاملاً با پایگاه اجتماعی کم اهمیّت لیمیتانی (سپاهیان مرزی)، که در بهترین حالت پیادگان نشانده شده در مرز شمالی با آنها قابل قیاس هستند، متفاوت بودند. تیولداران اسوار و به‌طور کلی دیهکان، اگر بدرستی تعبیر کرده باشیم، قشری را که در دوران متأخر ساسانی اهمیّت فزاینده‌ای کسب کرد، تشکیل می‌دادند که حتی در دوران فرمانروایی اسلام نیز می‌دانستند

---

۱. جزئیات در B. Spuler, *Iran in fruehislamischer Zeit* 16; 433f بویژه ۴۳۵.

۲. دینوری، ص ۱۰۷، س ۱۶.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۰، س ۱۰؛ مقایسه کنید با: ص ۱۰۳۹، س ۱۰.

4. D. van Berchem, *L'armée de Dioclétien et la réforme Constantinienne 40f.*

Marfat.com

چگونه پایگاه خویش را حفظ کنند.[1] تیول زمین آنها تیولی اشرافی بود، یعنی آنـها جـزو اشراف، با تمامی ادعاهای خاص خودشان، بودند.

در اینجا قانون تِمن بیزانسی بیشتر با اصلاحات خسرو قابل قیاس است.[2] این قانون هم از مناطق مرزی آغاز شده بود. اساس رفرم، تمن‌ها، برمبنای یک واحد نظامی نامگذاری شده بود که محدودهٔ مسکونی مختص به خود داشت. زمینِ سربازی (στρατιωτικά κτήματα) در قـبال تـعهّد مـوروثی سـپاهیگری واگـذار مـی‌شد و در درجهٔ اول تـیول سـواران را دربرمی‌گرفت. استراتیوت (شهسوار) موظف بود با اسب و مسلّح در سپاه حاضر شود.[3] مانند رفرم نظامیی که با هراکلیوس آغاز شد و در پی ایجاد سواره نظامی کوبنده از اقوام کوچ‌نشین[4] ـ و برمبنای الگوی ایرانی ـ بود، این اساس اقتصادی هم با شرایط هر دو کشور همسایه مطابقت می‌کرد. هر دو حریف یاد گرفته بودند تا از همدیگر بیاموزند. نظام مالیاتی انـوشروان بـه دیوکلسین و جانشینان وی بازمی‌گشت. دیوکلسین آن را وضع کرده و انوشروان بسط داده بود. استفاده از این نظام به‌وسیلهٔ انوشروان به تقویت عظیم قدرت شاهی منجر شد که درکامیابیهای جنگیِ علیه بیزانس بازتاب یافت. انوشروان گامی فراتر برداشت و تیول سربازی را ایـجاد کرد؛ وهراکلیوس در تـقلیدی دیگـر[5] قـانون تـمن خـود را از آن بـرگرفت تـا بـا سـپاه جدیدالتأسیس، ضربات مرگ‌آوری بر حریف وارد آورد. همان مخالفتهایی که او در آغاز با آنها مواجه شد[6]، در نزد انوشروان نیز مشاهده می‌شود.[7]ع

یادآور شده‌اند که با جایگزینی قانون تمن، امپراتوری بیزانس به حکومتی نظامی تبدیل شد.[8] این فرایند بایستی در نزد ساسانیان نیز پدیدار شود.

## ۲

در زمان جانشین انوشروان، هرمزد چهارم (۵۷۸ ـ ۵۹۰)، تصویر دگرگونه‌ای نمودار می‌شود.

---

1. B. Spuler, a.O. 433f.
2. E. Stein, Byzant. - neugriech. Jahrb. 1, 83f

اعتراض استروگورسکی در G.Ostrogorski, Gesch. d. byzant. Staates 279 Anm.1. بی‌اساس است.

3. Vita des Philaret. Eleem., Byzantion 9, 126; G.Ostrogorsky, a.O.80 Anm.1.
4. E.Darkó, Byzantion 10, 443f; 12, 119f; 18, 85f

امکان مطالعهٔ مقالهٔ دارکوس Studi bizant. e neoellen. 5, 88f فراهم نشد.

۵. هراکلیوس به‌عنوان بانی نظام تمن توسط N.H.Baynes, Engl.Hist.Rev.67,380f انکار می‌شود: برخلاف او W.Ensslin, Byz. Zschr. 1953, 362f.

6. G. Ostrogorsky, a.O.81 Anm. 3.
7. Prokop., Pers. 1,23 (114, 14f.).
8. G. Ostrogorsky, a.O.81.

Marfat.com

دوباره همه‌چیز حاکی از نبرد شاه علیه قدرتمندان و بـزرگان است. بـزرگان و هـرمزد از همدیگر کینه داشتند[۱]. هرمزد دست درازی (تطاول) اشراف را به اموال مستمندان محدود کرد[۲] و رفتارش با رعیت دوستانه بود.[۳] براستی کدامین طبقه به مبارزه با شاه برخاسته بود؟

نخست به نظر می‌آید که اشرافِ زمیندارِ نیرو گرفته بودند. گزارش می‌شود[۴] که: هرمزد بزرگان (اشراف) را خفیف داشت و از «دانشوران» (یعنی روحانیون)[۵] و بزرگانِ خاندانـها ۱۳۶۰۰ کس بکشت. اما مطلب زیرین اشاره به مطلب دیگری دارد. هرمزد در جهت همدلی با سفلگان و صلاحِ کارایشان، بسیار کس از بزرگان را به زندان کرد و از کار بینداخت و تنزّل مرتبت داد.[۶] پیشتر دانستیم: در سپاه درجه‌بندی پایگاهی شدیدی اعمال شده بود. آیا هرمزد کسانی از اشراف نظامی را از پایگاههای رفیعشان تنزّل درجه داده است؟ کواذ پیشتر به چنان اقدامات مشابهی دست یازیده بود.[۷] پس، بایستی مبارزه‌اش بر ضد بزرگان به شکلی جدید زنده شده باشد، با این تفاوت که این دفعه مخالفان قدرتمداری شاهی نه در میان مـالکین ارضی بلکه در محافل اشراف نظامی قابل جستجو بودند.

این خبر که «هرمزد سپاه را سامان داد و از اسواران بکاست»[۸] روشن می‌کند کـه او از بخش غیراسوار سپاه در مقابل سواره‌نظام اشرافی حمایت می‌کرد. شاید نـیروهای کـمکی ترکی، سواره نظام ترکی و کوبالی[۹]، یعنی مزدوران بیگانه جزو آنانی بودند که هرمزد از ایشان پشتیبانی می‌کرد. به هر صورتی هم که باشد، گزارشهای طبری[۱۰] دربارهٔ رفتار هرمزد اغلب از حمایتی که او نسبت به روستاییان ابراز می‌داشت سخن می‌گوید. دیهکانان، اشراف دون پایه، هم از این پشتیبانی برخوردار بودند.[۱۱]

اصلاحات انوشروان با آنکه خود را به منزلهٔ بازسازی شرایط پیشین نشـان مـی‌داد، در سازمان کل جامعه تغییراتی به‌وجود آورد. ظهور اشراف نظامی در کـنار اشـرافِ زمـینداِر سابقه‌دار، خود واقعه‌ای تعیین کننده بود. اینک، «مرزداران» (اهل الثغور) به همراه فرماندهان

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۸، س ۱۶؛ Th. Noeldeke, Uebers. 264, Anm.5؛ دینوری، ص ۸۷، س ۱۹.
۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۸، س ۱۹؛ مسعودی، ج دوم، ص ۲۱۱، س ۵؛ دینوری، ص ۸۰، س ۸؛ ص ۸۱، س ۵.
۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۸، س ۱۵.
۴. همان، ص ۹۹۰، س ۱۴؛ مسعودی، ج دوم، ص ۲۱۱، س ۷؛ مقایسه کنید با: Theophyl. 3, 16p. 149, 23f.
5. Th. Noeldeke, Uebers, 268, Anm. 1.
۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰، س ۱۶.
7. Prokop., Pers. 1, 17 (86, 2f.).
۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰، س ۱۷؛ مقایسه کنید با: Theophyl. 3, 18p. 154, 25f.
9. Th. Noeldeke, 274 Anm. 2 Ende, mit Stellenangaben.
۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۹، س ۱۲ ص ۹۹۰، س ۱۱؛ Th. Noeldeke, Uebers. 265, Anm.2.
۱۱. دینوری، ص ۹۰، س ۱۲؛ طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۹، س ۴.

Marfat.com

(القوّاد) بلافاصله پس از «بزرگان» قرار می‌گرفتند.[۱] جایگزینی چهار سپاهبذ به‌دست انوشروان بدین معنی بود که قدرت واقعی در دست کسانی قرار می‌گرفت که سپاهیان مرزی را فرماندهی می‌کردند؛ و با اینکه بنابر پایگاه و مقام، موبدان و هیربذان فرادست سپاهبذان بودند، مسعودی[۲] در گزارشی متقن چنین می‌آورد که چهار سپاهبذ مدیران امور کشور (اصحاب تدبیرالملک) بودند و هر کدام تدبیر یک چهارم مملکت را به عهده داشتند و هر یک از آنان مرزبانی داشت که جانشین سپاهبذ بود.[۳] نظامیگری نیرومندی در حال رشد بود به‌گونه‌ای که حتی در زمان انوشروان، مرزبانان به‌عنوان مشاوران مورد اعتماد شاه ظاهر می‌شوند.[۴] بانی نظام نو می‌دانست چگونه این اشراف نظامی را به بند کشد، اما مشکلات تازه در زمان جانشین وی عریان و روشن پدیدار می‌شود.

نقطهٔ آغازین نافرمانی و عصیان همین اسپاهبذان بودند. آنان با ادغام سپاهیانشان به نیروی نظامی عظیمی دست یافتند، اما باز هم قدرت و اختیاراتشان بیش از اینها بود. در زمان بهرام چوبین، قارن مادی از نهاوند، قومس، خراسان، و گرگان[۵] را زیر فرمان داشت. او سپاهی سی‌هزار نفری متشکّل از سوارگان و پیادگان داشت[۶]، و بی‌شک اسپاهبذ خراسان بود[۷]. از جانب انوشروان بدین مقام گمارده شده و توسّط هرمزد و بهرام تأیید شده بود. امّا قاطعانه ذکر می‌شود که غیر از فرماندهی نظامی، دریافت خراج نیز با قارن بود.[۸] آیا این مسئله فقط در مورد شخص قارن صدق می‌کند یا تمامی اسپاهبذان را شامل می‌شود اطلاّعی نداریم. به هر حال اجازهٔ برداشت و کاربرد خراج محلّی برای مواجب سپاهیان به این فرمانده نیروی مرزی واگذار شده بود.

در امپراتوری روم سدهٔ سوم، annona militaris (مالیات جنسی برای مصارف نظامی) و تدارک نیروی محلی تکمیلی سپاه مرزی، به‌گونه‌ای همانند نظامی نیز سامان داده شد. برداشت مالیات و فرماندهی سپاهیان در دستان شخصی واحد، فرمانده محلی، قرار داشت. این کار چه نتیجه‌ای به بار آورد؟ بزودی عواقب آن نمایان شد. فرماندهان چنان نیرومند گشتند که موفّق شدند خود را از دولت مرکزی مستقل نمایند و، در صورت امکان، به‌عنوان مدعیّان تاج و تخت وارد میدان شدند. بحق تأکید کرده‌اند که شورشهای سدهٔ سوم را در

---

۱. مسعودی، ج دوم، ص ۲۰۶، س ۷.
۲. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۶، س ۱۱. در اثبات اینکه نظام ذکر شده در اینجا با اردشیر اول ارتباطی ندارد، ذکر چهار اسپهبذ کفایت می‌کند. در مورد این مطلب بعداً مشروحاً سخن خواهیم گفت. ۳. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۷، س ۲.
۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۷، س ۱۷. ۵. دینوری، ص ۹۹، س ۳. ۶. همان. س ۱۷.
۷. مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 155, Anm.2. ۸. دینوری، ص ۹۹، س ۴.

Marfat.com

درجهٔ نخست به هم پیوستگی نیروی نظامی و اقتصادی ممکن گردانیده است.[1]

در شاهنشاهی ساسانیان هم چیزی جز این نمی‌تواند باشد. آگاهی به قدرت نظامی و اختیار برداشت خراج جذابیّتی را دارا بود که بدشواری می‌شد در برابر آن مقاومت کرد، و این سیاست هم که لشکر اسپاهبذی از خود ولایت و نه به‌وسیلهٔ خزانهٔ شاهی تأمین می‌شد، خود دلیلی بود که پیوسته فاصلهٔ آنها را با گرایش به خودمختاری و یاغیگری کمتر از یک قدم می‌کرد.

شورشی که به‌دست یک فرماندهٔ سپاه صورت گرفت در زمان هرمزد چهارم بود و همو جرأت کرد به سلطنت دست درازی کند. بهرام چوبین یکی از چهار اسپاهبذ بود[2] که با چنان منصبی جنگ بر ضد ترکان را فرماندهی کرد و نامش را بر سر زبانها انداخت. او از خاندان مهران[3] بود، و یکی از نیاکانش، بار دیگر با نام بهرام رازی، پیش از ایجاد چهار اسپاهبذی اسپاهبذ کل کشور[4] بود. اختیارات ویژه‌ای به علّت جنگ قریب الوقوع با ترکان به بهرام تعلّق گرفت: اختیارات خزانهٔ اموال و انبار اسلحه؛ سپردن دیوان سپاه (دیوان الجنود) و حق گزینش تا هر که را بخواهد بردارد.[5] هنگامی که سرانجام از هرمزد جدا شد، سپاه بی‌درنگ جانب بهرام راگرفت.

قیام بهرام پیامی برای شورش نظامیان در دیگر بخشهای امپراتوری بود. وقتی که پسر هرمزد، خسرو پرویز، از ترس پدر به آذربایجان یعنی مرز نظامی که بخش بزرگی از سپاه در آنجا بود فرار کرد، مرزبانان و اسپاهبذان به دور وی جمع آمدند.[6] پرویز برای جلب نظر بهرام وعدهٔ ارتقای پایگاه بدو داد که براساس آن بهرام می‌بایست اسپاهبذ «کشورها» یعنی کل کشور[7] گردد، یعنی مقامی را صاحب شود که پیش از این سلف وی، شاپور رازی، دارا بود، و انوشروان با تقسیم به چهار اسپاهبذی آن را از میان برداشته بود. پیشنهاد پرویز از تفکری نشأت می‌گرفت که اشراف نظامی را ارضا می‌کرد. اگر هرمزد اشراف نظامی را با تنزّل پایگاه تحقیر کرد، اینک پسر، روش عکس او را انتخاب کرده بود. با وجود این، اقدام او مؤثر واقع

---

1. D. van Berchem, Mém. Soc. Nat. Antiqu. France 1937, 187f.; 189.

2. Th. Noeldeke, Uebers. 285, Anm. 3

در این مورد دینوری، ص ۹۴، س ۱۷ مسعودی، ج دوم، ص ۲۱۳، س ۱ او را فقط مرزبان ری می‌داند. وجوه المملکه جزو پیروان او بودند: دینوری، ص ۹۴، س ۳.

3. Th. Noeldeke, Uebers. 270, Anm. 3.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۵، س ۱۸ ;27 .Th. Noeldeke, Uebers. 139, Anm. 2; A. Christensen M. 14

۵. دینوری، ص ۸۲، س ۴.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۳، س ۱۱۲ ص ۹۹۵، س ۹.

۷. همان. ص ۹۹۷، س ۱۲.

Marfat.com

نشد. شایان توجه در اینجا لحن برخورد با پسر شاه است.[۱] حکومت هرمزد به اندازهٔ کافی بسنده بود تا خودآگاهی نیرومندی را به طبقهٔ جدید اعطا بکند.

خسرو پرویز پس از قیام خود در اختیار اشراف نظامی و وابسته به پشتیبانی آنان بود. وقتی عازم پایتخت شد، سپاهیانی از ارمنستان و آذربایجان ــ کلاً نظامیان مرزی[۲] ــ وی را همراهی می‌کردند. به‌هنگام تاجگذاری، غیر از بزرگان، سران (الوجوه) نیز حضور داشتند.[۳] حتی در تاجگذاری بهرام نیز بزرگان و سران[۴] فراهم آمدند. اما بزودی میان بهرام و فرماندهانش کشمکش برخاست و همکاران پیشین از وی روی گردانیدند.[۵] بهرام سیاوشان، فرمانده سواره‌نظام، سوءقصدی به جان بهرام کرد، امّا دستگیر و اعدام شد.[۶] دایی خسرو پرویز که در توطئه دخالت داشت، توانست به آذربایجان بگریزد.[۷] او به‌سوی سپاه مرزی، که فرمانروای جدید آشکارا در آنجا قدرتی نداشت، رفت تا زیر حمایت آنان قرار گیرد. پرویز در حقیقت دومین تلاش خود را هم با پشتیبانی پدر زنش، ماوریکیوس قیصر روم شرقی، در آذربایجان آغاز کرد.[۸] سپاه مرزی مستّقر در آنجا وی را بار نخست بر تخت نشانده بود و حال دوباره این عمل تکرار می‌شد. دایی گریخته از تیسفون و همچنین اسپاهبذ مستّقر در آنجا با چهار هزار نفر در آذربایجان به خسرو پیوستند.[۹]

خسرو پس از تصاحب تاج و تخت با این مشکل روبه‌رو شد که چگونه با اشراف نظامی قدرتمند مقابله کند. او می‌توانست دون پایگان را بر ضد بلند پایگان به بازی گیرد. امّا هرمزد پیشتر آن را آزموده و شکست خورده بود. از این رو، پرویز ــ برخلاف رفتاری که بعدها از او می‌بینیم ــ بی‌درنگ اسیران زمان پدر را آزاد کرد.[۱۰] همچنین می‌شد وظیفهٔ وفاداری را به سرکشان گوشزد کرد و پرویز شخصاً به آن مبادرت کرد. وی در گفتگویش با بهرام چوبین وفاداری یکی از نیاکان بهرام[۱۱] در برابر منوچهر، یکی از اسلاف خود، را به او یادآور شد.

---

۱. همان، ص ۶؛ ۱۶. به همین دلیل بهرام از جانب همسرش سرزنش می‌شود: ص ۹۹۸، س ۲.

۲. همان، ص ۹۹۵، س ۱۶؛ Theophylakt. 4, 9p. 176, 9f.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۵، س ۱۸. وجوه و سپاه در جوار هم، ص ۸۲۶، س ۷؛ مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۳، س ۶ وجوه المرازبه. ۴. طبری، تاریخ، ج یکم، س ۹۹۹، ص ۸. ۵. همان.

۶. همان، ص ۹۹۸، س ۱۷.؛ ص ۹۹۹، س ۱۰؛ دینوری، ص ۹۴، س ۱۷.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۹، س ۱۲؛ دینوری، ص ۹۵، س ۱۰.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۹، س ۲۱؛ مسعودی، ج دوم، ص ۲۲۲، س ۱.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۰۰، س ۱؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 285, Anm. 3؛ دینوری، ص ۹۵، س ۱۰؛ ص ۹۶، س ۱۳.

10. Theophyl. 4, 7p. 173, 7f. Bonn.

۱۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۷، س ۱۸. در مورد شکل نام آخر سر در Adnotatio f طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۲، س ۱۳، دگویه.

Marfat.com

اما بهرام چوبین در جواب، شاه را روسپی زاده نامید[۱] و او را به دار آویختن تهدید کرد.[۲] بنابراین، این وسیله هم مؤثر واقع نگشت. روشهایی که سرانجام پرویز به‌کار بست، در دو جهت بود.

پس از پیروزی بر بهرام چوبین، از اسپاهبذی همچون قارن که علاوه بر فرماندهی سپاه اختیارات خراج را نیز در دست داشت هیچ یادی نمی‌شود. هرچند بسطام علاوه بر طبرستان، مانند دوران قارن، حاکمیت خراسان، قومس، و گرگان را نیز دریافت کرد[۳]، اینک در کنار وی همه‌جا کارگزاران شاه[۴] جای گرفتند و آنچه مهمتر از همه بود اینکه کل دستگاه مالیاتی در اختیار بندویه قرار گرفت (وولّاه حالهو... دواوینهو و بیوت اموالهم). موکداً ذکر می‌شود که اختیارات وی تمامی کشور را در برمی‌گرفت.[۵]

پس از آن، چنانچه بالاتر توضیح داده شد، سختگیری مالیاتی آغاز شد. بخشایش نصف خراج، که دینوری[۶] گزارش می‌کند، اقدامی گذرا بود و بزودی چهرهٔ واقعی رژیم جدید نمایان گردید. اینک با از میان برداشتن بندویه، مردی انیرانی یا دون پایه سمت مجری دیوان مالیاتی را کسب کرده بود که حتی اشراف از تجاوزات مالی وی در امان نبودند. اما این شخص، همچون زمان بهرام‌گور، مسئول توأم برداشت مالیات سرانه ـ ارضی نبود. اکنون مردم با تمام وجود سنگینی باج مالیاتی، و درواقع برداشت دولت مرکزی، راکه به‌جای مالیات بر محصول بود احساس می‌کردند. تشدید این سیاست مالیاتی پیوسته ارقام هنگفتی را در دستان شاه جمع می‌آورد، و قدرتی را بدو می‌بخشید که هیچ یک از زیردستان شاه نمی‌توانست همانند آن را عرضه کند. سپاه و اشراف نظامی از نظر مالی وابسته به خزانهٔ شاهی بودند.

پرویز به اقدامات مالی بسنده نکرد. شورش بهرام چوبین نشان داده بود که قسمت اعظم سپاه در دست اسپاهبذان بود و اینان تمایل داشتند با حمایت نیروهای زیرفرمان خود سیاستی مستقلانه به کار بندند. به هنگام شورش بسطام، بسیاری از افراد خاندانش از وی پیروی کردند[۷]. شاه برای مقابله با چنین حوادثی چاره‌ای اندیشید تا تمامی کسانی راکه نمی‌توانست روی وفاداری بی‌چون و چرای آنان حساب بکند از بین برد.

طبری از مثال دیگری یاد می‌کند.[۸] مردانشاه، پاذگوسپان نیمروز[۹]، یکی از

---

۱. همان، ص ۹۹۷، س ۶ و س ۱۶. ۲. همان. س ۱۴. ۳. دینوری، ص ۱۰۲، س ۱۴.
۴. همان، س ۱۵. ۵. همان، س ۱۳. ۶. همان، س ۱۶. ۷. همان، ص ۱۰۷، س ۱۳.
۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۸، س ۱۴. به کوتاهی دینوری، ص ۱۱۵، س ۱۲.
۹. دینوری، ص ۱۱۵، س ۱۳. مرزبان بابل و خطربه. دربارهٔ خطربه در نزدیکی کوفه نک: B. Spuler. *Iran in fruh islamischer Zeit* 39 Anm. 9.

Marfat.com

وفادارترین و فرمانبردارترین خادمین پرویز بود. روزی یک پیشگو به شاه گفت که مرگ وی از جانب نیمروز باشد. پس از آن، پرویز به مردانشاه بدگمان شد و با وجودی که نتوانست هیچ اشتباهی در او سراغ گیرد، فرمان داد تا دست راست وی را قطع کنند. او بدین وسیله گمان می‌کرد که خطر مردانشاه را دفع کرده است. شاه برای جبران می‌خواست به مردانشاه پول دهد امّا وی مرگ را انتخاب کرد. مشاهده می‌شود که اندک سخن یا اشاره‌ای بسنده بود تا شاه را به خادمی وفادار بدگمان و علیه وی وادار به واکنش کند. این عمل منحصر به اقداماتی منفرد نبود. تصفیهٔ تمامی مقامات رهبری، بویژه نظامی، از افراد نافرمان و غیرقابل اعتماد تنها قانون سیاسی حکومتی گردید.[۱]

کواذ و انوشروان در این کار پیشگام شده بودند. قتل سوخرا و مخالفین اشرافی و محاکمهٔ سیاوش اطلاعیه‌هایی برای آینده بود. نود کارگزار ستمکار در زمان انوشروان یکجا اعدام شدند[۲] و زندانها بویژه پر از اعضای اشراف نظامی شد. این امر در اقداماتی که منجر به فتح یمن شد، نمایان می‌شود. در آغاز، انوشروان در مورد عملیّات مردّد بود. شاه مشاوران خویش، مرزبانان و صاحبنظران را[۳] فرا خواند، و یکی از میان ایشان گفت: هشتصد مرد را[۴] از زندانها برداشته و با فرماندهی مردی کار آزموده برای فتح یمن گسیل دارند. همگی این مردان محکوم به اعدام بودند[۵] و حال این فرصت به آنها داده می‌شد تا بخت خود را بیازمایند، و آن مشاور در توجیه سخنان خود به شاه چنین گفت: «اگر هلاک شوند همان باشد که خواسته‌ای و اگر بر دیار یمن تسلّط یافتند ملکی به ملک خویش افزوده‌ای».[۶] روشن است که این هشتصد تن مردم عادی نبودند، و همینکه فقط می‌بایست آنها را از زندان آزاد کرده، در کشتی نشانده، و در یمن پیاده کنند نشان می‌دهد که آنها سرباز بودند. عدد هشتصد شمار یک واحد اسوار است[۷] و به خطا نرفته‌ایم اگر بپنداریم که زندانیان و آزادگان مشروط واقعاً اسوار بوده‌اند. شاعری معاصر آنان را «بزرگان شکوهمند، رخشان سفید روی و مرزبانان شیرمانندی که بچه شیران خود را در بیشه‌ها می‌پرورانند» نامیده است.[۸] وهرز،

---

۱. مقایسه کنید با: کلمات پرویز در طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۳، س ۱۵. ۲. دینوری، ص ۷۶، س ۱۱.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۷، س ۱۷: همین جز در ابن‌هشام، ج یکم، ص ۴۱.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۸، س ۴. ۵. همان، س ۱. ۶. همان.

۷. Prokop., Pers.2, 19(232,18f) شاید یک φαίλαχον (Theophan. 489, 14) بود، در حالی که τονμάρχοι (Theoph. 490,9) و κόμητες (Theophan.489,3) رسته‌های کوچکتری، و آخری یک باندون (βάνδον) را رهبری می‌کردند. در عین حال یک ἴλη وجود داشت: Agathias 3, 24p. 192, 18 ؛ 26p. 199, 7 u.a.m در مورد این نامگذاریها نک: W.Ensslin, Byz.Ztschr.1953.366.

۸. ابن‌هشام، ج یکم، ص ۴۴، س ۱۴ و به گونه‌ای دیگر در طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۵۶، س ۱۹. در مورد شاعر نک: Th.Noeldeke, Uebers.234 Anm. 1-2.

Marfat.com

فرمانده آنان، به صورتهای گوناگون[۱] توصیف شده است. بنابر روایتی، او از همهٔ زندانیان به نسب و خاندان برتر بود[۲]. بنابر سخن ابن‌قتیبه[۳]، او فرمانده واحدی بود که از دیلم آمد، یعنی نیرویی همانند «الاسواریه» که قدامه ذکر می‌کند.[۴] حتی این روایت هم گمان ما را تقویت می‌کند که آنان را اسواران بدانیم. تأیید این سخن هم در روایت حمزه[۵] قابل جستجوست. اغلبِ محکومین به مرگِ به یمن گسیل شده از فرزندان ساسان و بهمن پسر اسفندیار[۶] بودند، یعنی مردانی با نسب عالی، و خود وهرز نیز از همان خاندان بود.[۷] اگر آنان یمن را فتح می‌کردند، می‌بایست آنجا سکنا گزینند.[۸] به زبانی دیگر: آنان می‌بایست در سرزمینی که فتح می‌کردند تیول اسواری دریافت کنند.

روایت نشان می‌دهد که در زمان انوشروان تعداد زندانیان و اشراف محکوم به مرگ چشمگیر بود. شایان ذکر است که در قیام انوشه‌زاد، با اسواران شدیدتر از سایر اسیران برخورد شد.[۹] اما این تازه، آغاز تصفیه‌های منظّم بود. هرمزد چهارم ۱۳۶۰۰ کس از «سران» و «بزرگان» را به قتل رساند.[۱۰] واضح است که در این رقم، خردمندان یعنی وابستگان به روحانیّت نیز به حساب آمده‌اند که اینان هم از اشراف تأمین می‌شدند. رقمی کلی از تصفیه‌های زمان خسروپرویز در دست نیست. امّا این واقعیّت که همیشه در میان اتهاماتی که پس از عزلش بر وی وارد می‌شد این مسئله ظاهر می‌شود، نشان دهندهٔ وسعت تصفیه‌ها است. دست آخر، ۳۶ هزار زندانی بلندپایه در زندانهایش بودند.[۱۱] تصفیه با اعدام وزیران[۱۲] آغاز شد و سپس سپاه را دربرگرفت.

زمانی که در جنگ علیه هراکلیوس بخت از او روی گرداند، اقدامات خسرو به حدّ اعلی شدت خود رسید. خسرو می‌خواست تا تمامی ترسویانی را که در جنگ سستی کرده بودند بدو وانمایند تا وی چنان که باید عقوبتشان نماید.[۱۳] این خواست فرماندهانی را هم که سپاهی ضعیفتر از دشمن داشتند دربرمی‌گرفت. کار بدانجا رسید که اینان با فرمانهای شاه به مخالفت برخاستند و در تدبیر نجات خویش برآمدند.[۱۴] پس از آنکه فرخان و شهربراز، دو برادر[۱۵]،

---

1. Th.Noeldeke, Uebers. 223, Anm.2.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۸، س ۴.
۳. قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۹۲، س ۱۵ قاهره ۱۹۳۴ ـ ۱۹۳۵.
۴. قدامه، ص ۲۶۱، س ۱۱؛ مقایسه کنید با: بالاثر.
۵. حمزه اصفهانی، ص ۵۸، س ۱۰.
۶. همان، ص ۵۹، س ۸.
۷. همان.
۸. همان، س ۶.
۹. دینوری، ص ۷۲، س ۱۱؛ در این مورد نک: Th.Noeldeke, Uebers. 468, Anm.3.
۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰. س ۱۴.
۱۱. همان، ص ۱۰۴۳، س ۱؛ دینوری، ص ۱۱۲، س ۱۷ از ۳۰۰۰۰ مرزبان و اسوار (عظما الاسواریه) شاه نام می‌برد.
۱۲. مسعودی، ج دوم، ص ۲۲۴، س ۱۳؛ ص ۲۲۸، س ۹.
۱۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۰۵، س ۲.
۱۴. همان، س ۵.
۱۵. همان، ص ۱۰۰۶، س ۱۷؛ ص ۱۰۰۸، س ۵.

Marfat.com

به این راز پی‌بردند که پرویز از هر کدام خواسته بود تا دیگری را بکشد، شهربراز که سپاه را علیه روم[۱] رهبری می‌کرد با دشمن مصالحه کرد.[۲] بلافاصله معلوم شد که جبههٔ مخالف پرویز تا چه اندازه پرتوان است. او متهم شد که بزرگان را حقیر شمرده و «تنزّل مرتبت» داده است؛ افزون بر این می‌خواهد همهٔ بندیان و زندانیان را بکشد و این عمل شامل آن دسته از سپاهیانی هم که از مقابل هراکلیوس فرار کرده بودند[۳] می‌شود. شکایات از جانب محافل نظامی و اشراف نظامی مطرح شد. این مسئلهٔ «تقلیل» بزرگان، که با «کاستن» اسواران[۴] به زمان هرمزد چهارم مطابقت می‌کند، اقدامی بود علیه تمام کسانی که از برابر دشمن فرار کرده بودند. بی‌درنگ، باقی سپاه نیز جانب شورشیان را گرفت.

وقایع ناگهانی و پشت سر هم رخ داد و همه‌جا دستان نیرومند اشراف نظامی احساس می‌شد. فرمانده پاسداران دربار (حرس با بهی الخّاصه) اجرای فرمان پرویز مبنی بر کشتن سی‌وشش هزار زندانی را به‌تأخیر انداخته بود.[۵] حال اینان آزاد شدند و به سپاهیان فراری، که آنان را هم در عین حال مجازات مرگ تهدید می‌کرد، پیوستند.[۶] اسواران[۷] و نیز جانداران شاه[۸] مقهور گشتند. تئوفانس گزارش می‌کند[۹] که در مجموع ۲۲ رسته κόμητες[۱۰] با شیرویه همپیمان بودند؛ و بخش دیگری نیز (πολλοί ἄρχοντες) بدان اضافه می‌گردد. سالاران (الوجوه) گرد آمدند و شیرویه پسر پرویز را به شاهی نشاندند.[۱۱] شاه مخلوع به همراه محافظان نظامی روانهٔ زندان شد.[۱۲] «فرماندهٔ واحد»، بار دیگر افسری ارشد، می‌بایست اتهامات را به او ابلاغ کند و افسری دیگر او را زیر نظر گیرد.[۱۳]

متن این شکایتنامه، که طبری به‌طور مشروح آن را گزارش می‌کند[۱۴]، از این رو مهم است که در آنجا تلاش می‌شود تا این مطلب را که شورش از جانب اشراف نظامی بوده است پرده‌پوشی کند. همه‌جا سخن از فشار بر زیردستان می‌رود[۱۵]، نه از شکایات ویژهٔ کسانی که

---

۱. همان، ۱۰۰۲، س ۱۲.

۲. همان، ص ۱۰۰۸، س ۱۰؛ گزارش در نزد تئوفان Theophan 497f اما تقریباً به شکلی دیگر وجود دارد.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۳، س ۵؛ مقایسه کنید با ص ۱۰۴۶، س ۲۰.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰، س ۱۷.

۵. همان. ص ۱۰۴۳، س ۲.

۶. همان. س ۱۲.

۷. همان. س ۱۱.

۸. همان. س ۱۵.

9. Theophan 500, 19f.

10. Kometes

۱۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۴، س ۱.

۱۲. همان، ص ۱۰۴۶، س ۲.

۱۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۶، س ۱۱؛ اخبار یونانی (Th.Noeldeke, Uebers. 362, Anm.3) این ترجمه را عرضه می‌کند؛ ص ۱۰۴۷، س ۲۰؛ در این مورد Th. Noeldeke, Uebers. 365, Anm.2.؛ در ضمن آیا المستمیتهٔ دینوری، ص ۱۱۱، س ۱۹؛ ص ۱۱۲، س ۴؛ س ۱۴ برابر ἀδάντοι پروکوپ Prokop., Pers.1,14p.72.12 است؟

۱۴. یک گزارش کوتاهتر در متن دینوری، ص ۱۱۲، س ۸.

۱۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۷، س ۵؛ س ۷؛ س ۱۵.

Marfat.com

شورش را به انجام رسانده بودند. مهمتر از همه تأکید شیرویه است بر اینکه: نه ما و نه هیچ یک از زیردستان ما سبب این بلیه‌ای که تو بدان دچار شدی نبوده‌ایم، بلکه این قضای خدا بود که تو را به کیفر اعمال بدت رسانید.[۱]

از دفاعیهٔ پرویز آنچه برای بررسی مهم است آورده می‌شود. شاه معزول استدلال می‌کند که وضع خاص ایران سختگیری مالیاتی را ملزم می‌گرداند. زیرا بدون مال فراوان سپاه و سلاحی[۲] نخواهد بود و قبلاً هم نیاکان و گذشتگان وی در پی فراهم کردن مال زیاد بوده‌اند[۳]؛ و این نیاز به مال اندوزی در دورهٔ وی بیشتر احساس می‌شده زیرا بهرام چوبین خزاین را به تاراج برده بود.[۴] پرویز، با غرور تمام، ارقامی را که او فراهم آورده است گوشزد می‌کند؛ او یادآور غنایمی از سرزمینهای دشمن و «گنج بادآورده» می‌شود: ناوگان حامل طلای رومی که به‌دست وی افتاد.[۵] او همچنین با کلامی که با غرور و تبختر همراه است از تصفیه‌های خویش دفاع می‌کند.[۶]

در کنار اتهامات سختگیری مالیاتی و تصفیه‌ها شکایات دیگری نیز مطرح شده بود از جمله اینکه پرویز پسرانش را محدود نگاه داشته است. آنها، که در مجموع هجده نفر بودند، در عقربابل نگهداری می‌شدند، و آموزگاران بدانان ادب می‌آموختند و اسواران آنان را پاسداری می‌کردند.[۷] «سران» وقتی بر ضد پرویز قیام کردند، می‌بایست شیرویه، نامزد خویش، را قهراً از آنجا بیرون آورند.[۸] پرویز همچنین آنان را از زنان بازداشته بود زیرا برای او پیشگویی کرده بودند که در زمان یکی از نوادگانش شاهنشاهی وی نابود خواهد شد.[۹]

در قرائت شکوانامه به‌وسیلهٔ اسپاذ گشنسپ بویژه بدین مطلب پرداخته می‌شود. شیرویه خود را سخنگوی برادران می‌کند که آنان را از معاشرت با نیکان و پرداختن به تمام چیزهایی که مایهٔ دلخوشی بود منع کرده بود.[۱۰] پدر در اینجا نیز از خود دفاع و اتهام بدرفتاری با پسرانش را رد می‌کند. او بر سخنان پیشگو، و اینکه درستی آنها برایش ثابت شده است، تأکید می‌ورزد.[۱۱]

---

۱. همان. ص ۱۰۴۶، س ۱۴. ۲. همان. ص ۱۰۵۵، س ۸. ۳. همان. س ۱۶.
۴. همان. س ۱۹.
۵. همان. ص ۱۰۵۷، س ۱۲؛ مسعودی، ج دوم، ص ۲۲۷، س ۱؛ ابن‌قتیبه. کتاب المعارف ص ۲۹۳، س ۷. قاهره ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵. ۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۳، س ۱۱.
۷. همان. ص ۱۰۴۳، س ۱۹ مودّبونه بودّبونهم را مقایسه کنید با: ص ۱۰۶۰، س ۱۶، که در اینجا برادران به‌عنوان ذو ادب توصیف می‌شوند. ۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۳، س ۱۹ س ۱۲. ۹. همان. ص ۱۰۴۴، س ۴.
۱۰. همان. ص ۱۰۴۶، س ۱۸. ۱۱. همان. ص ۱۰۵۲، س ۱۳ س ۹.

Marfat.com

شیرویه، پس از مرگ پرویز، هر هفده برادر خود را کشت.[۱] او این کشتار را به تحریک مشاورین خود انجام داد[۲] و بکلّی از یاد برد که لختی پیش از این به‌عنوان سخنگوی برادران وارد گود گردیده بود. در عین حال، آنچه شیرویه می‌خواست مشخص کند این بود که هرچند او برادر ارشد بود پدرش وی را برای ولیعهدی در نظر نگرفته بود. برعکس، پرویز اندک زمانی پیش از مرگ به این فکر افتاده بود که مردانشاه را به جانشینی خود منصوب کند. از این رو، شیرویه فرمان داد تا همورا پیش از همه، و احتمالاً در برابر دیدگان پدر، بکشند.[۳] گزارش نشان می‌دهد که پرویز تا آخرین لحظه در مورد انتخاب جانشین خود مردّد بوده است.

از آنجا که تعیین ولیعهد به علت سقوط پرویز انجام نشد (ولیعهدی مردانشاه فقط در نظر گرفته شده بود) تمامی برادران در چشم شیرویه به‌عنوان رقبای احتمالی به حساب می‌آمدند. تا زمانی که او از خواست خود در مقابل پدر مخلوع دفاع می‌کرد، شکایات برادران خویش را پیش می‌کشید، اما پس از آن، آنان را که احتمالاً می‌توانستند پادشاهی وی را تهدید کنند از بین برد. بدگمانی که نخست در تصفیه‌های اشراف نظامی بازتاب یافت حال اشکال حادّتری به خود گرفت: تصفیه دامن پسران و برادران را نیز فرا گرفت.

درواقع، ورق برگشته بود. سلطنت با شیرویه زیر سیادت هرچه بیشتر اشراف نظامی ـ ارضی قرار گرفت. شیرویه، برای جلب نظرِ سپاهیان، قول افزایش مقرری (بیستگانی) بدانان داد.[۴] «سران» خواستار مرگ پرویز بودند[۵] و پسر می‌بایست به خواستهٔ آنان تن دهد. بنابر نظر آئوتیوخیوس[۶] شیرویه در اندیشهٔ بخشایش خراج بوده است؛ و طبق سخن ابن‌قتیبه[۷] باید آن را واقعاً عملی کرده باشد. این به معنای سرزیر شدن دریافتیها به جیب اشراف ارضی بود. در کنار تقاضاهای سیاسی باردیگر خواسته‌های اقتصادی قرار گرفت. خواسته‌ها عیناً همچون زمان سلطنت بهرام‌گور بود.

پس از مرگ شیرویه، «سران» پارسی پسر هفتسالهٔ وی، اردشیر سوم (۶۲۸-۶۳۰)، را به شاهی نشاندند[۸] و مردی را که مرتبت «خوان سالاری» داشت[۹] به سرپرستی وی بگماردند.

---

۱. جزئیات در A.Christensen, *L'Iran sous Les Sassanides*[2]495f; The.Noeldeke, Uebers. 383, Anm.1

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۰، س ۱۵.

3. Theophan, 500, 1; 502; A.Christensen.a.O.494.

4. Theophan, 500, 13f.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۸، س ۸.

6. Eutychios 2, 252, 9f. Pocock.

۷. ابن‌قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۹۳، س ۱۲ قاهره ۱۹۳۴ ـ ۱۹۳۵.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۱، س ۱۴.

۹. همان. س ۱۶؛ در این مورد R.N.Frye, a.o.114 note 63 ؛Th. Noeldeke, Uebers. 386. Anm.2

Marfat.com

بی‌درنگ شهر براز، فرمانده سپاه «نیکبختان»[۱] و سردار نیروی مرزی علیه بیزانس[۲]، سر به شورش برداشت. او در گذشته مورد عنایت پرویز بود، اما بعداً با مصالحه با هراکلیوس، زمینهٔ سقوط شاه خود را فراهم آورد. شیرویه پیوسته با وی کنکاش می‌کرد[۳]، امّا «سرانی» که اردشیر را به شاهی نشاندند پاک فراموش کرده بودند تا رضایت این فرمانده بزرگ را خواستار شوند.[۴] اینک بین دو طبقهٔ اشراف کشمکش درگرفت. اشراف نظامی جدید علیه سران یعنی بازماندهٔ اشراف ارضی سابق و علیه شاهی که آنها بر تخت نشانده بودند، جبهه گرفتند. شهربراز بر ضد اردشیر و سران وارد عمل شد و «مردم»، انجمن اشراف، را فراخواند تا به میل خود کسی را بر تخت شاهی بنشاند.[۵] او با شش هزار سپاهی پایتخت را محاصره کرد.[۶] دو افسر ارشد از درون پایتخت با همقطاران خویش در بیرون حصار سازش کرده و دروازه‌های شهر را به روی شهربراز گشودند.[۷] شاه و گنجینه‌هایش به چنگ شهربراز افتاد[۸]، تمامی مخالفان کشته شدند، اموالشان به تاراج رفت، و سربازان که در اثر جنگ طولانی وحشی شده بودند حتی به زنان کشته شدگان نیز دست درازی کردند.[۹]

شهربراز تلاش بهرام چوبین را زنده کرد و بر تخت نشست. امّا بزودی جبههٔ مخالف، سران، با سوءقصدی خود را نمایان کرد. یکی از اینان که آموزگار «اسواران»[۱۰] بود، سه تن از جانداران را تحریک کرد[۱۱] تا شهربراز را بکشند. مردان پشت پردهٔ توطئه، سران و نجبای دیگری بودند[۱۲] که از فرصت استفاده کردند و تنی چند از قاتلان اردشیر سوم را نیز کشتند.[۱۳] امّا نظامیان هنوز قبضهٔ شمشیر را در دست داشتند. مقام مهم شهربراز نصیب یکی از قاتلان شد که در عین حال مقام وزیر را هم دریافت کرد.[۱۴] درواقع، هیچ‌چیزی تغییر نکرده بود.

تعداد اندکی از خاندان ساسانیان در قید حیات بودند، و برای نخستین بار زنی بر تخت شاهی جلوس کرد. بوران می‌بایست خود را بدین محدود کند که به مردم یعنی اشراف نوید نیکی دهد[۱۵]، و وظیفهٔ فرمانبرداری و وفاداری را به آنان یادآور شود[۱۶]، و بازماندهٔ خراج

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۱، س ۱۷؛ مقایسه کنید با: ص ۱۰۶۲، س ۷ و حمزه اصفهانی، ص ۶۲، س ۱.
۲. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۶، س ۱۹. ۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۱، س ۱۸.
۴. همان، س ۲۰. ۵. همان، ص ۱۰۶۲، س ۳. ۶. همان، س ۷؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۷، س ۲.
۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۲، س ۱۱. ۸. همان، س ۵ و س ۱۴.
۹. همان، س ۱۴؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۷، س ۴؛ در این مورد Th.Noeldeke, Uebers, 388; Anm. 3. بنگرید به سطر دینوری، ص ۱۱۶، س ۷ همچنین هر کسی که در اعدام و عزل خسرو پرویز دخالت کرده بود، کشته شد.
۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۳، س ۱۴. ۱۱. همان، س ۳. ۱۲. همان، س ۱۶.
۱۳. همان. ۱۴. همان، ص ۱۰۶۴، س ۲؛ Th.Noeldeke, Uebers. 391. Anm. 1.
۱۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۴، س ۶. ۱۶. همان، س ۱۱.

Marfat.com

یا کل آن را از گردن همین مردم بیفکند.[۱] اشراف ارضی، همانند زمانهای پیشین، مالیات ارضی را نپرداخته بودند و تازه اجر خود را از دست شاه بانو دریافت کردند. پول بین سپاه و «بزرگان» ــ اشراف نظامی و اشراف ارضی و به زبانی دیگر، دو حریف ــ بخش شد.[۲]

قتل بوران برای بار دوم بانویی، آزرمیدخت، را به تخت رسانید. او با بازگشت به سیاست تصفیه بخت خود را آزمود. وی موفق شد[۳] اسپاهبذ خراسان را که بر خود می‌بالید سرور «مردمان»[۴] و ستون کشور ایران است[۵] با نیرنگ از میان بردارد. با وجود این، مقهور پسر مقتول گردید.[۶] اینک، رستم و سران سُکان این کشتی را کاملاً در دست داشتند. آنها شاهانی را عزل و نصب می‌کردند[۷] که آخرینشان یزدگرد سوم بود، کسی که در زمان وی امپراتوری ساسانی در برابر هجوم اعراب از هم پاشید.

## ۳

تاریخ شاهنشاهی ساسانی جزر و مدّی دائمی را می‌ماند که سرشار از فراز و نشیبهای غیرقابل انتظار است، و گاهی به نظر می‌آید که بدشواری می‌توان مخرج مشترکی از آن به‌دست آورد. با اینهمه، بررسی بودجه و اقتصاد دولتی تصویر را بیش از حد ساده می‌کند ــ چنانچه هیچ تصادفی نیست که تلاش برای یافتن اصل قانونمندی تاریخ را همیشه از این عوامل آغاز کرده‌اند. در تاریخ ساسانیان از لابه‌لای سایه‌ها و گذرها دو موضع اساسی، با امعان نظر به سیاست امور مالی، نمایان می‌شود. این دو را می‌توان قطبهایی نامید که انبوهۀ وقایع متغیّر در بین این دو ذخیره شده است. زیرا نخست تلاشهایی وجود دارد تا قدرت مرکزی یعنی قدرتمداری شاهی را تقویت کند تا آن را به حدّ تنها اعتبار مطلق ارتقا دهد. در مقابل، حرکات مخالفی پدیدار می‌شود که با تمامی نیرو می‌خواهد مانع تمرکز شدید قدرت شده، آن را تضعیف کند و خاموش گرداند.

پیشگامان قدرت شاهی متمرکز، اردشیر اول و خسرو انوشروان بودند. بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی به خود می‌بالید که «ملوک الطوایف» و در نتیجه قدرتهای محلی را، که به هنگام قیام پیش روی خود داشت، از میان برداشته است.[۸] بروشنی پیداست که او در این مورد

---

۱. همان. س ۵؛ ابن‌قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۹۳، س ۲۱ قاهره ۱۹۳۴-۱۹۳۵.
۲. ابن‌قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۹۳، س ۲۲. ۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۵، س ۲.
۴. مقایسه کنید با : X 139 , 19f, kairo 1301 H لسان‌العرب. ۵. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۷، س ۱۴.
۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۵، س ۱۱.
۷. همان. س ۱۸؛ ج یکم، ص ۱۰۶۶، س ۴؛ س ۱۰؛ در این مورد Eutych.2, 257, 9
۸. مسعودی، ج دوم، ص ۷۳، س ۵ فروپاشی حکومت عباسیان در زمان خود را با ظهور «ملوک‌الطوایف» از پَس مرگ اسکندر مقایسه می‌کند.

Marfat.com

به موفقیّت کامل دست نیافت. با وجود این، در مقایسه با آخرین شاهان اشکانی، قدرت شاهی افزایش چشمگیری یافت و پادشاهانی همچون شاپور اول، و شاید هم شاپور دوم، توانستند حداقل کل قدرت به ارث برده را حفظ کنند. اما در زمان جانشینانِ ضعیفتر آنها آنچه اردشیر برای تاج و تخت تصاحب کرده بود، از دستان شاه بیرون رفت. حتی فرمانروای ماجراجویی مانند بهرام‌گور در مقابل اشراف موّفق نبود، و در زمان پیروز و بلاش قدرت پادشاهی تا حد سایه‌ای سقوط کرد. پس از آن، کواذ با مساعدت شرایط ویژه موفق شد قدرت اشراف ارضی را بشکند و قدرت خود را از نو بر پای دارد. خسرو انوشروان، پسر کواذ، بر پایهٔ شرایط قدرت نوآفریده سلطنت خود را بنا نهاد، به این معنا که او با این نظام جدید آنچه را در زمان کواذ منحصراً بر مبنای جابه‌جایی قدرت واقعی استوار شده بود پایان یافته دانست.

بعد از انوشروان بار دیگر فتور و، در رابطه با آن، فروپاشی آنچه به‌دست آمده بود آغاز شد. خسرو پرویز بار دیگر تلاش کرد تا قدرت شاهی را تا حد یک قدرت انحصاری مطلق ارتقا دهد. اختیار مطلق انحصاری بر درآمد مالیاتی و نظارت دائمی بر اشراف نظامی نوخاسته، اقتدار انوشروان را تشکیل می‌داد. پرویز آن را تا حدّ استقصای مالیاتی و توالی پایان ناپذیری از تصفیه‌ها افزایش داد. وی نظام حکومتی را، که به‌عنوان تجسّمی آرمانی در پسِ تمامی اقدامات هدفمندانه قرار داشت و آن را توجیه می‌کرد، به نفع قدرت سیاسی حقیقی نادیده می‌گرفت. در نتیجه، این نظام درهم شکست و به همراه آن شاهنشاهی نیز از هم فرو پاشید. وقتی همه بر ضد پرویز شوریدند و این شورش پیروز شد، درواقع، امپراتوری ساسانیان پیش از آنکه فتوحات اعراب نیز ظاهراً بدان پایانی بخشد نابود شده بود.

تا همین حد در مورد این مسئله کافی است. در مقابل سالهای دراز چند پارگی، دو نقطه اوج ظاهر می‌شود که خود را توسط شدّت اقتدار پادشاهی نشان می‌دهد. اینها مصادف با پادشاهی اردشیر اول و خسرو انوشروان است. در اینکه برای این دو نقطه، وجه اشتراکی قائل شده‌اند شکی نیست، امّا کتاب خدای نامک ساسانی، بازمانده در متن عربی، بسختی امکان می‌دهد تا از این مطلب آگاهی یابیم، اما تک تک اخباری که کتاب در بردارد بسیار گویاتر سخن می‌گوید. گواه صریحی برای این ادّعا وجود دارد که انوشروان اردشیر اول را نه تنها به منزلهٔ پیشگام بلکه به‌عنوان الگوی قابل‌الاجرا در نظر داشته است: «خسرو در رفتار اردشیر، نامه‌ها، و داوریهای او بنگریست و از آن پیروی کرد. او مردم (الناس) را نیز به پیروی از آن وادار ساخت».[۱]

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۸، س ۴؛ Eutychios 2, 181, 3f, Pocock؛ ابن‌قتیبه، کتاب‌المعارف، ص ۲۹۲، س ۱۱، قاهره ۱۹۳۴ـ۱۹۳۵.

Marfat.com

در صحت آنچه در خلال ادبیات عربی به نام اردشیر بازمانده است جای بسی شبهه است. مسعودی[۱] از اقدامات حکومتی اردشیر خبر می‌دهد. او نامه‌ای از اردشیر را به دبیران، آموزگاران دین، اسواران، و روستاییان[۲] و همچنین نامهٔ دیگری به بعضی از عمّال خود را[۳] قید می‌کند. همچنین، ابن‌قتیبه متن نامهٔ[۴] دیگری را به‌دست می‌دهد. همهٔ اینها ساخته و پرداختهٔ زمانهای بعدی است. امّا با وجود این بایستی در میان انبوههٔ این مطالب تکه‌های اصیلی نیز بوده باشد. حمزه از نامه‌های اردشیر به ملوک‌الطوایف خبر می‌دهد[۵]، و در جایی دیگر «نامه‌ها و وصایای» شاهان را که آنها را می‌توان در کتابهای تاریخ پارسیان خواند[۶]، ذکر می‌کند. مورد آخری به نوع مشخصّی تعلّق دارد. به هر حال، در تاریخ طبری[۷] و قانون نامهٔ اشپرنگر[۸] (Codex-Sprenger) نامه‌هایی به ملوک‌الطوایف تکرار می‌شود که نظیرشان را می‌توان در پیام اردشیر به قیصر الکساندر سوِروس[۹] مشاهده کرد. این یکی به‌صورت اصیل[۱۰] وجود دارد و احتمال دارد جزو همانهایی باشد که در دسترس انوشروان قرار داشت.

منظور از «سیره» اردشیر اول تنها ممکن است کارنامک باشد که منسوب به اردشیر بود.[۱۱] ابان‌بن عبدالحمید «سیره اردشیر» را به عربی منظوم درآورد.[۱۲] اینکه «سیره» با نوشتهٔ پارسی میانهٔ موجود در دسترس، اندک رابطه‌ای داشته باشد بعید می‌نماید. زیرا این یکی تازه در سدهٔ نهم نوشته شده است.[۱۳] به هر حال، در جای دیگری سعی[۱۴] شده نشان داده شود که کارنامهٔ اردشیر ریشه در گزارش طبری از کارهای اردشیر دارد.[۱۵]

برای توجیه این تعبیر احتیاجی به تکرار دلایل نیست، و همه چیز حاکی از این است که انوشروان می‌خواسته بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی، اردشیر اول، را در حکم پیشگام و الگو بداند. او شخصاً نوشته‌های وی را که از خود به یادگار گذاشته بود، مطالعه می‌کرد. خدای نامک که تحریر اولیه‌اش از عصر انوشروان است، کارنامک اردشیر را مبنا قرار داد و آن را در سرآغاز کل نوشته جای داد. رشد آگاهی تاریخی ایران ساسانی که در خدای نامک تحقق

---

۱. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۴، س ۲. ۲. همان. ص ۱۶۲، س ۵. ۳. همان. ص ۱۶۳، س ۶.
۴. ابن‌قتیبه، کتاب‌المعارف، ص ۲۸۶، س ۶ قاهره ۱۹۳۴-۱۹۳۵. ۵. حمزه اصفهانی، ص ۴۵، س ۱۹.
۶. همان ۶۳، ۱۸. ۷. طبری، تاریخ، ۱، ۸۲۰، ۱۳.
8. A. Rothstein, De chronogr. Arabe anonym. 24 Anm.1. 9. Herodian. 6, 4,5.
10. Gegen Th.Noeldeke, Uebers. 21, Anm. 1-2; Bezzenb. Beitr. 4, 27 vgl. F. Altheim, *Lit.u. Gesellsch.* 2, 10 f.
۱۱. مسعودی، ج دوم، ص ۱۶۱، س ۱۱؛ مقایسه کنید با: ۴۴۹. ۱۲. الفهرست، ص ۱۱۹، س ۲.
13: Zuletzt H. W. Bailey, Zoroastr, Probl. V. 14. F. Altheim, a.O.2, 10f.
۱۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۳، ص ۸۲۱ - ۸۲۶، س ۴.

Marfat.com

یافت، باکارهای اردشیر شروع شد و با اقدامات نوگرایانهٔ انوشروان پایان یافت. کتاب، بنا به ارادهٔ شاه، شخص او و الگویش را در فاصله‌ای بیش از سه سده مقابل هم گذاشته و، به این ترتیب، آنچه را در این فاصله روی داده تعبیر کرده است.

دربارهٔ اینکه بین خواسته‌های هر دو پور ساسان نزدیکی وجود داشت قبلاً سخن گفته‌ایم. این نزدیکی متکّی بر تشدید اقتدار شهریاری، و خواست قلبی هر دو شاه بود. امّا این پیوستگی در همین‌جا پایان می‌یابد. اگر بیشتر دقت کنیم متوجه می‌شویم که تلقی اردشیر اول و خسرو انوشروان از سلطنت و حکومت در کل با یکدیگر تفاوت داشت. اردشیر در پی نوگردانی عظمت و قدرت ایران باستان بود. در برابر دیدگان معنوی او امپراتوری هخامنشیان قرار داشت که فاتح گجسته‌ای آن را، که به خاندان مشخصی تعلق داشت، از مالکان قانونیش ستانده بود و، حال، می‌بایست از نو بدانان باز پس گردانده شود. برخلاف او، انوشروان در پی برقراری تملک خانوادگی، که در سالهای ضعف و فتور رو به زوال نهاده بود، نبود بلکه او حکومتی نو و بر مبنای پایگاه متّرتبی را در نظر داشت که پایگاه و ترتیب همه‌چیز را در آن تشکیل می‌داد. اگر اردشیر، همچون پدرانش، در پی استقرار فرمانروایی پدرنامی بود، برعکس، انوشروان نخستین کسی بود که حکومت فئودالی را به‌وجود آورد.

## ۴

دره نیل، بین‌النهرین از سومر در جنوب تا آشور در شمال، ترکستان غربی، و شمال غربی هندوستان مناطقی هستند که در محدودهٔ آنها کهنترین فرهنگهای شهری شناخته شده مشاهده می‌شود. اور، کیش و آشور، شوش، تپه‌های بین فارس و بلوچستان، آنو، موهنجوداررو[1] و هاراپا مهمترین امکنهٔ کشف شده هستند. توالی لایه‌ها در اوروک تا اواسط هزارهٔ چهارم قابل پیگیری است.

سرچشمهٔ شهر در شرق باستان نه تنها به لحاظ سیاسی و مذهبی بلکه از جنبهٔ اقتصادی هم نوآغازی مهم است که تاریخ همانند آن را کمتر سراغ دارد. پس از آنکه اقتصاد روستایی به‌وسیلهٔ اقتصاد شهری از موضع حاکم خویش پس رانده شد، اشکالی پدیدار شد که پس از آن می‌بایست سیمای شرق نزدیک را عمیقاً تعیین کند.

اقتصاد یک محیط بسته از انبوههٔ واحدهای تکی اقتصاد خودبسا[2] به اقتصاد خودبسای تام تغییر کرد. به‌جای کارفردی کار طراحی شده و، همزمان، کار مکلّف و خدمتکاری

---

1. Mohendscho Daro  2. Oiken

Marfat.com

جایگزین شد. هر کس به حکم وظیفه موظف به انجام کاری شد. این عمل به او خاطرنشان می‌کرد که در کجا برای دولت، معبد یا فرمانروا بیگاری انجام دهد که در عین حال برای آن فرد تفاوت چندانی نمی‌کرد که این عمل به‌صورت شایگانی باشد یا جنبهٔ اجیری و بردگی داشته باشد.

معبد یا حکومت، بت یا حاکم در مجموع مراکزی بودند که هدایت کار از آنجا آغاز می‌شد و درآمدها بدانجا سرازیر می‌گردید. رُدبرتوس این اقتصاد معبد یا شهری را به منزلهٔ اوکوس شاه نامیده است که با آن می‌خواهد عنوان کند که کل اقتصاد به دست فرمانروایی خدایگونه اداره می‌شد، یا اینکه زیر فرمان او بود مثل املاک روستاییان که به‌دست مالکان اداره می‌شد. اقتصاد شاهی (چنانچه نویسندهٔ کتاب دوم اوکونومیکوس منسوب به ارسطو آن را تشخیص داده)[1] در اساس از اقتصاد روستایی و شهری جدا نشده بود. اقتصاد شاهی منحصراً به دلیل گستردگی و تعدّد وظایف خود را متمایز می‌کند.

این شیوهٔ اقتصادی در اواخر هزارهٔ اول، مناطقی را که تا آن زمان به فرهنگ شهری شرق باستان تعلّق نداشت دربرگرفت. واحهٔ تِیماء در شمال حجاز، به‌دنبال تسخیرش، شهری بابلی شد.[2] این قالب شهری به‌سوی عربستان جنوبی هم پیشروی کرد. این اقتصاد بار دیگر از اوکوس بزرگ معبد ــ و زمینداری ــ رشد کرد. تأسیسات آبیاری عظیمی همچون سدّ در افسانه پیچیدهٔ مأرب فقط می‌توانسته با بیگاری، آن هم زیرِ مدیریّتی خشن، بر پای و این‌گونه نگهداری شده باشد. ایجاد اکباتان در ماد را به دیااکو و بلخ را (در منابع متأخر) در ایران خاوری به لهراسب نسبت داده‌اند. از این رو، باختر می‌تواند به اثوروت اسپه[3]، پدر حامی زرتشت، ویشتاسپ بازگردد.

پایان توسعهٔ این اقتصاد را فرمانروایی هخامنشیان، متأخرترین حکومت شرق باستان، تشکیل می‌داد. اقتصاد هخامنشی، سازمان یافته در حکم اوکوس بزرگ شهریاری، به‌عنوان بازماندهٔ اقتصاد شهری شرق کهن، که در عین قدمت بسیار توسعه یافته بود، در عصری نو سربرافراشت.

فهرست ساتراپی‌ها و مالیاتهای پارسی هرودوت، درگذشته، که مأخذ عمدهٔ آگاهی از اقتصاد بزرگ شهریاری بود، امروزه می‌تواند پایان یافته به حساب آید، زیرا هیچ ارزش سندیتی در بر ندارد.[4] تصادفی نیست که این فهرست در زمانی به‌وجود آمده که آتن اعضای

---

1. Oik, 2,1,2; χαλεπωτατή در تکمیل B.A.van Groningen, Aristote, le second livre de l'économie 27f; 33. 2. R.P.Dogherty, AmJArch.34,269f. 3. Aurvataspa

۴. استدلال در F.Altheim, weltgesch. Asiens 1, 140f.

Marfat.com

اتحادیهٔ دریایی را پیوسته موظف به پرداخت پول، آن هم به گونه‌ای فزاینده، می‌کرده است. هرودوت می‌خواست در مقابلِ فهرست مالیات آتیک که به‌صورتی مکتوب در دسترس بود، فهرست مالیات ایرانی بگذارد. مقایسهٔ این دو بایستی قدرت مالی برتر هخامنشیان را نشان دهد. از آنجاکه سندی اصیل در دسترس هرودوت نبود و، چنانچه بلافاصله نشان داده خواهد شد، نمی‌توانست موجود باشد، او آن را از پیش خود ساخته و پرداخته کرده است.

روبنای مالی اقتصاد شاهنشاهی، چنانچه با اطمینان می‌توان عنوان کرد، کاملاً به گونه‌ای دیگر بود. نقوش خراجگزاران در تخت جمشید هنوز هم در انتظار تحقیق جامعی به سر می‌برد.[1] از این رو، فعلاً تنها مشاهداتی در جزئیات ممکن است. با اینهمه، سودمند هستند. دیوار نگاره‌ای در ردیفهایی چند به درازای تقریبی دویست متر، دیوارهٔ پیشین آپادانای خشایارشا را می‌پوشاند. نظر به اینکه افراد گارد در سمت چپ نمایانده شده‌اند، سمت راست برای آورندگان هدایا تعبیه شده است. نمایندگان تک تک اقوام یا ساتراپی‌ها با درخت سروی از هم جدا شده‌اند. آنها با راهنمایی کارگزار درباری مادی یا پارسی هدایای گوناگون خود را تقدیم می‌کنند. در کنار گاو، ورزا و گاو کوهان‌دار، قوچ و خر، و در جوار شتران و جمّازه‌ها، اسبانی با لگام یا بسته به گردونه‌های جنگی مشاهده می‌شود؛ شیران نیز حضور دارند. ظروفی از همه رقم، و در کنارش دستبند، تن‌پوش و خز، نیزه، تبر، و تبرزین بدانها اضافه می‌گردد.

بنابراین، پرداخت باج و خراج خیلی بیشتر از آنچه هرودوت عنوان می‌کند با کالای طبیعی انجام می‌گرفت. اگر بخواهیم تنها بر مبنای نقوش حکم کنیم، منحصراً چنین نتیجه‌ای عاید می‌شود. از این‌رو، باج و خراجها، همچون اغلب اوقات در حکومت پدرنامی، برای تأمین مخارج بودجهٔ شاهنشاهی به‌وجود آمده است. این تأمین مایحتاج در زمان خشاریاشا هنوز، و بیش از پیش، با جنس انجام می‌گرفت.[2] هرودوت، چنانچه اشارات جسته و گریخته نشان می‌دهد، از آن آگاه بوده است. اما این خواست که فهرست مالیاتی پارسی را در مقابل آتیکی قرار دهد، او را واداشته است که تاکاربرد پولی را به‌طور یکجانبه برجسته نماید.

در مقابلِ حاملان هدایا در یک سمت دیوار نگاره، گاردها قرار دارند. این امر از نظر فرمانروا سپاهیان تجهیزی و آماده به خدمتی است که به‌وسیلهٔ هدایای جنسی ارسالی تجهیز

---

1. Zuletzt St.Casson in: *A Survey of Persian Art*.1, 349; pl.90-4; 99; E.F.Schmidt, perspolis 1 (1953), IX; 22; 82f.; 111; 228f.; 281f.

۲. شواهد در Ed.Meyer, GdA,3.87f.

Marfat.com

شده‌اند.[۱] حکومت فراعنه پیشتر چنان سپاه پدرنامی را می‌شناخت: هرودوت گزارش می‌کند که تأمین مخارج دربار و گارد در ماههای معیّنی بر عهدهٔ بابلیان بود.[۲] در مقابل ستون درآمد مالی اوکوس بزرگ، یکی از مهمترین ستونهای هزینه قرار می‌گیرد.

نبشتهٔ پارسی باستان جامی نقره‌ای از حوالی همدان نشان می‌دهد که جام به دستور «خشایارشا، در خانهٔ شاه» ساخته شده است.[۳] واژه به کار رفتهٔ ویس، در عین حال، بودباش خاندان شاهی یا خانهٔ شاهی معنی می‌دهد که در زبان آکادی ویس به بیت برگردانده می‌شود. «خانه»، همچنانکه نبشته نشان می‌دهد، کارگاههای پیشه‌وری و، در این مورد خاص، کارگاه نقره کاری را دربرمی‌گیرد. اصل تأمین مایحتاج خودی، همچون هر اقتصاد خودبسا، تعیین کننده بود. ویس به لحاظ موضوعی و زبانی معادل اوکوس یونانی بود.

نقوش حاملان هدایا در بقیهٔ جاها یکدست نیست. از ردیفی به ردیف دیگر، از شاهی به شاه دیگر، حتی در زمان سلطنت شهریاری واحد، این نقشها تغییر می‌کند. نه تنها شمار اقوام خراجگزار، حتی نوع هدایا نیز تغییر می‌کند. میزان درخواست هدایا می‌توانست کمتر یا بیشتر شود و گاه گاهی نیز جنس دیگری خواسته می‌شد. حیوانات در نگاره‌های متأخر دیده نمی‌شوند. این امر احتمالاً بدین مطلب اشاره می‌کند که مالیاتهای جنسی معینی، شاید در کلّ، و یا گاه گاه اهمیّت کمتری داشته‌اند.

در جوار ارسال جنس می‌بایست نیروی کار انسانی هم در خدمت اوکوس شاهی گذاشته شود. سند سنگ بنای داریوش از شوش[۴] تصریح می‌کند که از کجا مصالح ساختمانی برای کاخ شاهی می‌آوردند، و چگونه هر یک از اقوام زیردست وظایف خاصی را به تناسب کار بر عهده می‌گرفتند. درخت سدر از لبنان، الوار از قندهار و کرمان، طلا از سارد و باختر یادآور همهٔ آن چیزی است که در تصاویر خراجگزاران به نمایش گذارده می‌شود، فقط با این تفاوت که در سنگنبشته مورد مصرف هم ذکر شده است. در مطابقت با آن، نبشته‌های سنگ بناها و نگینهای فیروزه‌ای از تخت جمشید هم یادآور می‌شوند که آنها از «سنگ خاکستری» یا اجناس دیگر در «خانه» داریوش شاه ساخته شده‌اند.[۵] این فراورده‌ها، مانند هدایا، در سنگنبشته شوش بر مبنای مهارت اقوام دسته‌بندی شده است. گِل‌کاری و تولید آجر به بابلی‌ها، حمل و نقل الوار ساختمانی به آشوری‌ها، کاری‌ها[۶] و یونی‌ها[۷]، زرگری به مادی‌ها و مصری‌ها

---

1. Δορυφόροι , πελτασταί: Herakleides bei Athen, 4p. 145Df.; W.Eilers, Iran. Beamtennamen 1, 72f. 2. Herodot 1, 192.
3. E.Herzfeld, Altpers. Inschr. 43 Nr. 19; 353. «از برای خانه» از لحاظ زبانشناسی ناموفق است.
4. E. Herzfeld, a.O.13f. 5. E. Herzfeld, a.O.22f. 6. Karern 7. Ioniern

Marfat.com

و دیگر چیزها به دیگران واگذار شده است. همچون همیشه، در کنار تأمین مایحتاج اقتصاد طبیعی، پرداختیهای جنسی و نظام بیگاری پدیدار می‌شود. امپراتوری هخامنشیان نیز، همانند سرزمین فراعنه، یک «اردوگاه کار» بود.

به این ترتیب بود که اقتصاد هخامنشی همه‌جا در دنبالهٔ شیوهٔ شرق باستانی قرار گرفت. تنها در تخصّص گرایی گامی فراتر از آنها برداشت. این امر تقریباً در سرزمینی بود که قسمت اعظم جهان آن زمان را دربرمی‌گرفت و مواد خام را از بسیاری کشورها دریافت می‌کرد. به اقوامی خاص اجناس مشخصّی محول شده بود. در سنگنبشتهٔ شوش منشأ چوب الوار و طلا هر بار ذکر شده است. حتی زیردستان، به‌هنگام بیگاری به نفع اوکوس شاهی، به مهارتی خاص گردن می‌نهادند. اردوگاه کار، بر مبنای قابلیّت ثابت شدهٔ تک‌تک اقوام، کار خاصّشان را بدانان محوّل می‌کرد. از دیدگاه اوکوس، زیردستان و سرزمینهای تابعه در حکم سازمان مشاغل تخصّصی و مناطق تأمین کنندهٔ متخصص بودند.

مقدار کالای انباشته بسی فراتر از احتیاج بود.[1] آدمی می‌توانست با فروش و با پرداخت دستمزد با جنس از آنها بهره‌برداری کند و حتی می‌توانست اقدام به احتکار هم بکند. گواه مسلّمی وجود دارد که صدق این گفته را در مورد جواهرات ثابت می‌کند. مقادیری که به دست اسکندر افتاد هنگفت بود، امّا تازه بعد از او آنتیوخوس سوم[2] از کاخهای اکباتان، پس از چپاولهای قبلی اسکندر و آنتیگون و سلوکوس اول[3]، مقدار کلانی بالغ بر چهار هزار تالنت غارت کرد. اینکه با این عمل، یعنی سیاست انباشت شاهانه، مقادیر عظیمی وسیلهٔ پرداخت پول از اقتصاد خارج می‌شد، مجریان را مضطرب نمی‌ساخت. برای دیوانسالاری منحصراً اقتدار شخص شاه که خود را در گنجینه‌ها مجسّم می‌کرد، اهمیّت داشت.

کلاً منافع کشور و شاهِ بزرگ یکی است، زیرا کشور، اوکوس [خانه] شاه است و اقتصاد چیزی نیست جز تأمین مایحتاج آن.

نکتهٔ آغازین (ταγή) «باج» بود که بنابر معنایش با اندیکسیون روم متأخر مطابقت می‌کند. این بدان معنی است که مایحتاج شاهی یا دولتی و، در این ارتباط، مقدار آنچه فراهم کردنی است پیشاپیش تعیین شود. باج همچون اندیکسیون متغیر بود و می‌توانست افزایش یابد، امّا اتفاق هم می‌افتاد که معارضی همچون بردیا دلهای زیردستان را با بخشایش مالیات به‌دست می‌آورد. اصطلاح پارسی باستان ταγή در نبشته‌ای بازیش (bāziš)[4] می‌آید. این واژه به بن

---

1. Ed. Meyer, GdA. 3, 89f.; W.Eilers,a.O.1, 72f.; B.A.van Groningen, a.O.34f.
2. 10,27,3. 3. E. Bikerman, Institutions des séleucides 122.
4. Chr. Bartholomae, Altiran.Wb. 921; 923;953;dazu E.Herzfeld, a.O.32 Zeile 1.

Marfat.com

(bag) «سهم اختصاص دادن» و وجه وصفی (baxta) «سهم تخصیصی» تعلّق دارد. بن bag با گسترهٔ s-، (baxš) «سهم دادن» می‌شود.[1] بدین ترتیب، باج و بخش به‌عنوان ستونهای دخل و خرج بودجه مقابل هم قرار می‌گیرند. در عین حال، این اصل که مالکیت عرصه و اعیانی، همچنین خرید و فروش، فقط حق قانونی شاه است، محفوظ نگهداشته شد. اوکوس شاهی تنها شرکتی بود که حق حیات اقتصادی داشت. البته این اصل فقط در قبال املاک شاهی و معادن که دارایی انحصاری شاه بود اجرا شد. هر کس که می‌خواست شخصاً زمینی را آباد کند می‌بایست در ازای آن به شاه مالیات ارضی بپردازد؛ هر کس که خود به تجارت می‌پرداخت می‌بایست حق امتیاز درخواست کند و همچنین گمرکهای بندری ــ ترانزیت ــ و بازار را بپردازد. حتی مالیات گله‌ها و سرانه هم از دیدگاههای مشابهی به‌وجود آمد.

چنین محقّق شد که گذار تدریجی از اقتصاد کالایی به پولی باید کنار رود. برای سوداگری اوکوس شاهی مثالهای قابل دسترسی می‌توان عنوان کرد. اگر فلزی گرانبها به مقدار فراوان در خزانهٔ شاهی انباشته می‌شد، بهای نقره تنزّل می‌کرد. پس، در این صورت بستگی به تمایل کارفرمای شاهی داشت تا کارگران موظّف به‌کار شایگانی را حتی‌الامکان به‌طوری گسترده با نقرهٔ ارزان تأدیه کند. با گذشت زمان که قیمت فلزات گرانبها و مواد خام متعادل می‌شد، شاه می‌توانست شروع به جمع‌آوری نقره، پس از آنکه بازار از آن اشباع شده بود، بکند. پس از آن، اقدام به فروش چهارپایان که نگهداری آنها متضمّن هزینه بود، و شراب که بسختی در اندازه‌های زیاد قابل نگهداری بود، می‌کرد. کارگرانی که دوسوم مطالبه‌شان را بار آخر به نقره دریافت کرده بودند می‌بایست به این امر تن در دهند تا با مواد خامی که غالباً بدون استفاده بود فریب داده شوند.

در اینجا باید باردیگر بررسیهایی را که قبلاً انجام گرفته است متذکر شویم. تمامی درآمدها به‌سوی شاهِ بزرگ سرازیر می‌شد. باج می‌توانست با کالای طبیعی یا فلز گرانبها تأدیه شود[2] امّا فلز گرانبها نیز در اصل فراورده‌ای طبیعی بود، زیرا هرگز سخنی از مبلغ پول بیان نمی‌شود: فلز گرانبها ضرب نشده وارد خزانه می‌شد و قیمت‌گذاری به عهدهٔ شاه بزرگ بود.[3] این امر بدو واگذار شد تا نسبت ارزش سکه‌های زر و سیم را به هم تعیین کند و با قیمتها (طبعاً به نفع خویش) به دلیل ذخایر عظیمی از فلز ضرب نشدهٔ انباشته در خزاین خود به سوداگری پردازد.[4] افزون بر این، استفاده و فروش کالاهای طبیعی وارده که مقدار آنها

---

1. Y.50.3; dazu, F.Altheim, a.O. 1, 148 Anm.224 a.
2. B.A.van Groningen, a.O.33,25.
3. Ps-Aristot.,Oik.2,1,3; 4.
4. B.A.van Groningen, a.O.32.

Marfat.com

بسی فزونتر از مصرف دربار، سپاه و دیوان سالاری بود، در اختیار وی قرار داشت.[1]

نحوهٔ عمل با کشف لوحه‌های میخی ایلامی در خزانهٔ تخت جمشید روشن می‌شود. رسیدهای دستمزد کارگرانِ اجیر شاهی که در لوحه‌ها به چشم می‌خورد نشان دهندهٔ این است که دیگر دستمزدها با کالای طبیعی محض پرداخت نمی‌شد. در جوار این، پرداخت کم و بیش کاملی با نقره پدیدار می‌شود.

حتی در این شکل خردگرایانه هم اوکوس شاه بزرگ خود را هنوز همانند آنچه در اصل بود، نشان می‌دهد. اوکوس شاهی همچنان اقتصادی متکی بر تأمین مایحتاج باقی می‌ماند، اما در حجمی بسیار عظیم و گسترده که اینک در اندیشهٔ انباشت بخش خصوصی شاه است. گامی برای عینیّت بخشیدن به بخش دولتی برای ساختاری اداری برداشته نشد. اوکوس شاه، منحصراً، برای استفادهٔ تجاری از کالای طبیعی انباشته شده گامی فراتر برداشت.

برای اواخر دوران هخامنشیان شواهدِ مشابه بلافصلی در دسترس نیست. مع‌هذا، ضعف قدرت مرکزی و برآمدن قدرتمندان محلی نمی‌توانست بدون پیامد مالی باقی بماند. در کنار اقتصاد دولتی شاه بزرگ، مراکزی در مقیاسی کوچک پدید آمد که به‌طور فزاینده خود را به‌صورت رقبایی موفّق نشان داد. با توجه به اینکه خورنی‌ها در پارایتاکنه[2] دو ماه تمام به‌آسانی سپاه اسکندر را از انبارهای ذخیرهٔ خود تأمین کردند[3] درمی‌یابیم که این امر یک اوکوس زمینداری را فرض می‌گذارد که مطابق اوکوس شاهی سازمان داده شده بود و توانسته بود در دوردستهای خاور با او به رقابت برخیزد.

با اینهمه، فروپاشی به‌روشنترین وجهی خود را در غرب نشان داد. شهرب‌های آسیای صغیر، سپاهیان مزدور وابسته به خود را، اغلب یونانی، که سیاست مستقلی را برایشان ممکن می‌ساختند نگهداری می‌کردند. از نظر اقتصادی وظیفهٔ آنها برآوردن خواسته‌های اوکوس شاهی بود و در جوار آن می‌بایست اقتصاد ساتراپی خویش را با درآمدهای خودی برپای می‌داشتند. اینکه چگونه ماوسولوس[4]، از کاریه[5]، با کمک هیپارخ[6] ماهری این مهمّ را حل کرد، کتاب دوم اوکونومیکوس[7] منسوب به ارسطو کاذب از آن با مثالهای روشنی خبر می‌دهد.

سرانجام، روحیهٔ کارآفرینی یونانی توانست از باختر نفوذ کند، زیرا تفکّر خردگرایانه و اقتصاد خصوصی آن تمایلی نداشت تا در مقابل بازماندهٔ شکوهمند گذشتهٔ شرق باستان متوقّف شود. آدمی توانست به هر شکاف ساختمان سست اقتصاد هخامنشی، که در حال

---

1. B.A.van Groningen, a.O.34f.
2. Paraitakene
3. Arrian.4,21,10.
4. Maussolos
5. Karien
6. Hyparchen
7. Oik.2, 13a-14d.

Marfat.com

ریزش بود، رخنه کند و پیش از آنکه تأثیر پیروزی اسکندر خود را نشان دهد، پیکر تنومند هخامنشی را تغییر شکل دهد. در این میان، مردانی همچون هرمیاس اتارنئوس[1]، که پدرش در گذشته خود را به‌عنوان سوداگری ارزشمند نشان داده بود، یا سپهسالاری مانند منتور و مِمون، گاه در رقابت با سرور خویش و گاه در نبرد با همدیگر، بااقدامات مالی خویش که هدف آن استقلالی فزاینده بود وارد میدان شدند. سرانجام هر دو رودسی[2]، پسران خلف زادگاه خویش، با سوداگریها و اقداماتی که در سوءاستفادهٔ بی‌پروایانه از موقعیّت مقام خود برای منافع خویش انجام دادند، پیش نمونهٔ روشهای یونانیگری (هلنیسم) شدند.[3]

## ۵

اردشیر اول این تفکر هخامنشیان راکه به‌کشور خویش به چشم اوکوس بزرگ، یعنی در حکم املاک خانوادگی بسیار وسیع و گسترده، می‌نگریستند احیاکرد، و به آن استمرار بخشید. البتّه این احیا و نوگردانی وی خالی از خصوصیّات ویژه نبود.

اردشیر اول خود را بازماندهٔ حقیقی خاندان شاهی هخامنشی می‌دانست. او قیام کرد تا انتقام خون آخرین شهریار هخامنشی راکه مغلوب اسکندر شد و به‌دست حاجبانش کشته شد، بگیرد. سلطنت می‌بایست دوباره بدان خاندانی که برازندهٔ شهریاری بود بازگردد. شرایطی که با ملوک الطوایف به‌وجود آمده بود می‌بایست از میان برداشته شود، و در نتیجه همهٔ کشور زیرفرمان یک رهبر قرار گیرد.[4] از این رو، اردشیر در آغاز کارش نامه‌هایی به ملوک‌الطوایف نوشت و دلایل حقانیت خویش را به آنها نمود و ایشان را به طاعت خود فراخواند.[5]

تأثیر مالی ادّعای اردشیر، در صورتی که به آن تن می‌دادند، به حدی بود که تمامی زمینهایی که او برای خاندان خود بازپس می‌گرفت می‌بایست مالیات ارضی خود را به خزانهٔ شاهی تسلیم می‌کردند، اما وی نتوانست برنامه‌های خویش را به‌طور کامل متحقق سازد. حاکمیّت مالکان ارضی و قدرتمندان محلی در بسیاری جاها ادامه یافت. مالیات ارضی نمی‌توانست در اینجا تمام و کمال به خزانهٔ شاهی سرازیر شود. در مقابل ادعّای ذهنی شاه، خواستهٔ شخصی مالکان ارضی قرار گرفت و در مطابقت با آن کلّ تصویر کشور به‌صورت تداخل و تقارب حقوق شخصی طرفین نمایان گردید. ساختاری اداری و عینی باردیگر تقریباً در هیچ جایی پدیدار نگردید.

---

1. Atarneus 2. Rhodier 3. Ps-Arist.,Oik.2, 25; 29 a-d.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۴، س ۱. ۵. همان، ص ۸۲۰، س ۱۳.

Marfat.com

از زمان انوشروان به بعد کل کشور بر مبنای نسبتهایی مشترک مالیات می‌پرداخت. تمایز بین مایملک شخصی خاندان سلطنتی و اموال قدرتمندان محلّی از میان رفت. با اینهمه، کشور به هیچ روی ملک خانوادگیِ خاندان شاه نشده بود. برعکس، انوشروان تلاش مـی‌کرد تـا مالکانی راکه تنگدست شده بودند به رفاه دوباره برساند. سیاست او فقط محدود به بازسازی خرابیهای شورش مزدکیان یا اعادهٔ حقوق قربانیان آن نمی‌شد بلکه او تیول جدید اسواری نیز اعطا کرد، اما حقّ برداشت مالیات از مالکین ارضی سلب گردید. به‌جای آنها، کـارگزاران (عاملین) شاهی جایگزین شدند. در همه‌جا نظارت مرکزی به‌جای روابط شخصی نشسته بود، و همزمان همه‌چیز به ساختاری اداری تغییر یافته بود. ساختار جدید حکومت و بودجه، حقوق و وظایف منظّمی را به هر کس واگذار کرد.

بازتاب تفکّر نوین را می‌توان در آرایش جدید مناصب و عناوین بخوبی دید. در زمان اردشیر، درجه‌بندی صاحب منصبان بر مبنای نژادگی و مالاً پایگاه اشرافی آنـان بـود، امـا برعکس در زمان انوشروان این درجه‌بندی منحصراً بر پایهٔ وظیفه‌ای بود که از مرکز حکومت به آنان محولّ می‌شد. باردیگر در مقابل مجموعهٔ خواسته‌های شخصی، نظامی اداری و عینی قرار می‌گیرد.

فهرست صاحب منصبان اردشیر اول و پسرش شاپور اول در سنگنبشتهٔ کعبهٔ زرتشت، واقع در نقش رستم، موجود است[1]. آنها به دو دسته تقسیم شده‌اند: نخستین گروه کسانی که از عهد اردشیر منصب خود را دارا بودند؛ و گروه دوم افرادی که تازه در زمان شاپور اول منصب را دریافت کردند.[2] در بیشتر موارد، اسامی و عناوین آنها ذکر شده است. امّا مواردی هم مشاهده می‌شود که تنها نام، بدون عنوان، آمده است، اما عکس این مورد در هیچ کجا وجود ندارد. این امر نشان دهندهٔ آن است که شخص بیش از عنوان می‌ارزید و فردْ عامل اصلی بود و، برخلاف آن، عنوان و لقبْ چیزی الحاقی به‌شمار می‌رفت.

در آغاز هماهنگی مسلّمی بین فهرست صاحب منصبان اردشیر و شاپور به چشم می‌خورد. فهرست با شاهان و ملکه‌ها، در هر جانب چهار نفر، آغاز می‌شود، و در نزد اردشیر با دو ملکهٔ مادر و یک بانوی بانوان ادامه می‌یابد، که نظیر این مورد را در نزد شاپور نمی‌بینیم. از طرف دیگر، فهرست اردشیر فاقد شاهزادگانی است که در فهرست شاپور به تعداد پنج نفر ظاهر می‌شوند. هر دو فهرست با بیدخش (βιδιξ) یا پـتیاخش (πιτιάξης)[3]، هـمچنین آذرپت

---

1. Z.53-68 Anf.gr.Dazu G.Pugliese Carratelli, La Parola del Passato 6, 356f.

2. Z. 53; 59 gr.

۳. در مورد πιτιάξης نک: F. Altheim, Lit, u, Gesellsch. 2, 41f. اظهار نظرهای دیگری نک: J. Wolski, Journal of Juristic Papyri 7-8, 290; Historia 1951, 344; Eos 46, 76.

Marfat.com

(aξaQoπt́) یا آذریپتوس (a'ξaQiππos)ادامه می‌یابد: سپس سورن‌ها و کارن‌ها به‌دنبال می‌آیند که در نزد اردشیر با اندگان دسپوتس (δεσπότης) و ἰνδηγαν[1] در نزد شاپور با اندگان کوریوس ('ΑνδηγανχύQιος)[2] از هم جدا می‌گردند.

بعداً تمامی تشابه‌ها پایان می‌یابد. در زمان شاپور، هفت بار شهرب σατQάπης، بدون آنکه صاحبان این منصب گروه ویژهٔ خود را تشکیل بدهند، مشاهده می‌شود. آنها با فاصله‌هایی نامنظم در سرتاسر فهرست پراکنده هستند. این امر تأییدی است بر اینکه عنوان و مقام، پایگاه را تعیین نمی‌کرده است. در مطابقت با آن، پتیاخش در آغاز[3]، پیش از آذرپت و تمامی شهربها آورده می‌شود امّا پس از ذکر سومین شهرب، نمایندهٔ دومی از آن منصب ظاهر می‌شود.[4]

علاوه بر این، اضافه می‌گردد که در فهرست اردشیر دبیرپت (διβιQουπτ) پیش از δειπνοχλήτωQ[5] و در فهرست شاپور aQx'λQaμματεφs[6] (archigromateus) پس از وی قرار می‌گیرد. همچنین در فهرست اردشیر دیخاستس (διxaστής) پیش از[7] (epi tes annones) ἐπi τηs a'γγώνησ و برعکس، در نزد شاپور، پس از وی قرار می‌گیرد (deipnokletor).[8] سرانجام، در نزد اردشیر شش عنوان مشاهده می‌شود که فهرست شاپور فاقد آنهاست، با وجود این در فهرست شاپور هفده عنوان موجود است که نظیر آنها در فهرست اردشیر یافت نمی‌شود.[9]

در مجموع، تصویر زیرین حاصل می‌گردد. عنوان و عنوان‌گرایی درواقع در سالهای اولیهٔ حکومت ساسانی توسعه یافته بود. امّا عنوان، پایگاه فرد را تعیین نمی‌کرد. هیچ تسلسلی از طبقات پایگاهی که بر مبنای عنوان باشد وجود نداشت. ترتیب پایگاهی بر مبنای اصل دیگری یعنی نژادگی اشراف[10] بود.

گفته می‌شود که در زمان کواذ هنوز هم منصبی معین تنها به کسی تعلق می‌گرفت که به دلیل وابستگی به خاندان اشرافی مشخصّی برای آن منصب صلاحیّت می‌داشت.[11] منشأ خانوادگی پایگاه فرد را تعیین می‌کرد و، در مطابقت با آن، پروکوپ[12] و دینوری[13] متفّق القول اظهار می‌کنند که مهران ــ نام خاندانی اشرافی ــ درواقع یک پایگاه بود. از زمان کواذ اول و خسرو

---

1. Z, 57 gr. 2. Z. 62 gr. 3. Z. 61 gr. 4. Z. 64 gr.
5. Z. 57-8 gr. 6. Z. 63; 65 gr. 7. Z. 58-9 gr. 8. Z. 65; 67 gr.
9. G. Pugliese Carratelli, a.O.6, 360 Anm.1.
10. .. Grado di nobilta": G. Pugliese Carratelli, a.O.360.
11. Prokop., Pers. 1, 6 (32, 15f.). 12. Prokop., Pers. 1, 13 (62, 5f.).
۱۳. دینوری، ص ۵۷، س ۵؛ ص ۶۱، س ۱۱. کاملاً غیرممکن E.Stein, Byzant - neugriech. Jahrb. 1, 55.

Marfat.com

انوشروان تصویر دگرگون می‌شود. دیگر به هیچ ایرانی اجازه داده نشد بنابر میل خود انگشتر، کمربند یا دستبندی از طلا حمل کند. همهٔ اینها نشانهای پایگاهی شده بودند که حمل آنها نیازمند اجازهٔ شهریاری بود. برای مهرانی، نصب روبانِ سرِ زرّین مزیّن به مروارید قدغن شد.[1] شاه می‌توانست، چنانچه مثال نشان می‌دهد، برای مجازات یک نجیب‌زاده وی را از حمل نشانش محروم کند و به این وسیله او را به پایگاه فروتری منتقل سازد.

اینک شرایط به گونه‌ای شده بود که پایگاه فرد را فرمان شاهانه تعیین می‌کرد، و منشأ خانوادگی بتنهایی کفایت نمی‌کرد تا پایگاهی دریافت گردد. برعکس، در صورت تمایل شاه، امکان داشت چنان پایگاهی از نمایندهٔ خاندان اشرافی بلند مرتبه‌ای بازپس گرفته شود. هرمزد چهارم، چنانچه گزارش می‌شود، پایگاه بسیاری از سران را تنزّل داد.[2] همین شاه می‌توانست برای فرماندهی همانند بهرام چوبین، به نشانهٔ بالاترین مراتب ناخشنودیش، زنجیر، کمربند زنانه، و دوک نخ ریسی بفرستد.[3]

اگر عناوین عرضه شده در سنگنبشتهٔ شاپور اول در کعبهٔ زرتشت بر مبنای شخص و تبار معین شده بود، اینک در فهرست عالیترین مناصبی که یعقوبی[4] برای اواخر دوران ساسانی ذکر می‌کند، اساس کار کاملاً دیگرگون می‌شود. در فهرست یعقوبی، پایگاهها بدون آنکه حق موروثی بودن تک‌تک رتبه‌ها ذکر گردد، شمارش می‌شوند. پایگاه و مقام به گودالی می‌مانست که با محتویات مختلفی پر می‌شد. تئوفیلاکت[5] قاطعانه یادآور می‌شود که ارزش پایگاه در نظر ایرانیان بیشتر و بالاتر از نام و نسب است. اینک، پایگاه و عنوان، نظامی را تشکیل می‌دهد که تعیین کنندهٔ همه چیز است و جایگاه اشخاص را برایشان معین می‌کند.

امروزه، فهرستهایی هم از این پایگاهها در دست است مشابه فهرست یعقوبی، که به عهد اردشیر اول نسبت داده می‌شود.[6] چنین به نظر می‌آید که اینها نافی تعبیری هستند که قبلاً

---

1. Prokop., Pers. 1, 17 (86, 1f.).

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰، س ۱۶. ۳. دینوری، ص ۸۵، س ۶؛ Theophylakt. 3, 8 p. 129, 7f.;

۴. یعقوبی، ج یکم، ص ۲۰۲، س ۱۱. کاملاً غیرممکن و خطا است از سخن یعقوبی، ج یکم، ص ۲۰۲، س ۱۷ (برخلاف ج یکم، ص ۲۰۲، س ۱۱) که تنها از یک اسپاهبذ سخن می‌گوید، آغاز زمانی پیش از انوشروان و ایجاد چهار اسپاهبذ برداشت شود.

۱. اشتاین (E.Stein Byzant. - neugriech. Jahrb, 1, 88 Anm. 2) اصولاً توجه نکرده است که از هر طبقه، حتی از مرزبان و شهربج، همیشه تنها از یک نماینده نام‌برده و مثال زده می‌شود. همچنین ذکر هر شاهی که خسرو نامیده می‌شد، ما را به زمان بعد از انوشروان راهنمایی می‌کند. آنچه اشتاین E.Stein a.O.54f. می‌گوید، دارای هیچ پایه و اساسی نیست.

5. Theophylakt. 1, 9p. 50, 3f.

۶. در یعقوبی فقط چهار اسپاهبذ به اردشیر اول نسبت داده می‌شود. با فهرست یعقوبی، فهرست مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۱۰۳، س ۱۵ قابل قیاس است: A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*[2] 518f

Marfat.com

ارائه شده است، و از این رو ارزش آن را دارد که دقیقتر به‌بررسی آن بپردازیم.

در آغاز فهرست پایگاهی وجود دارد که مسعودی[1] ذکر می‌کند. طبقهٔ نخستین متشکّل از اسواران و شاهزادگان خاندان شاهی است. بدین سان، چنانچه از عهد اردشیر انتظار می‌رود، تبار و پایگاه با هم تطبیق می‌کنند و، در هماهنگی با آن، اشراف و روحانیت نیز به‌عنوان دارندگان حق متساوی به آن افزوده می‌گردند. در طبقهٔ دوم نیز مشابهتهایی دیده می‌شود. در این طبقه، مرزبانان و اسپاهبذان، که در زمان اردشیر حکومت کوره‌ها به آنان واگذار شده بود و (البته اینان با چهار اسپاهبذ آتی تفاوت دارند)، ظاهر می‌شوند. اینان در عمل عاملین شاه بودند. اینجا مرحلهٔ آغازین نظامی پایگاهی را پیش رو داریم، که در آینده با آن آشنا خواهیم شد، اما دربارهٔ اینکه تا چه اندازه مناطقِ تحتِ نظارت مستقیم شاه محدود و اندک بود قبلاً سخن گفته‌ایم. درواقع، در جوار اسپاهبذان نامبردهٔ آنچنانی، ملوک الکور یعنی مالکان ارضی و قدرتمندان محلی قرار دارند. شایان توجه است که اینها پیش از اسپاهبذان قرار می‌گیرند.

فهرست دوم مسعودی[2] به گونه‌ای دیگر است. در این فهرست وزیران، موبذان و هیربذان، اسپاهبذان، و آخر سر مرزبانان در حکم نمایندگان نخستین طبقه از چهار طبقهٔ پایگاهی (سه طبقه بعد می‌تواند در اینجا کنار گذاشته شود) ظاهر می‌شوند. تبار و نسب در هیچ جایی شرط گذاشته نمی‌شود. علاوه بر این، از هیچ دستهٔ نژاده‌ای همچون شاهزادگان خاندان شهریاری یا ملوک الکور نام‌برده نمی‌شود. افزون بر این، اسپاهبذان و مرزبانان در رده‌بندی دیگری که در آن از چهار اسپاهبذ سخن گفته می‌شود ظاهر می‌گردند، که البته این نهادی است که بنابر تأیید همگان به زمان انوشروان تعلّق دارد.

با وجود این، مسعودی این فهرست را هم مربوط به دورهٔ اردشیر می‌داند. احتمال دارد که فهرست اولی متعلق به آن زمان باشد، اما این مسئله نمی‌تواند در مورد دومی صدق کند. این فهرست احتمالاً تنها متعلق به زمان انوشروان است: او این نظام را که در زمان شخص وی برپا شده به اردشیر نسبت داده است. این مسئله با رفتار انوشروان، که پیشتر بررسی کردیم، همساز است، زیرا همان‌گونه که دیدیم وی در تلاش بود تا بنیانگذار ساسانیان را الگو قرار دهد و به فرامین و اقدامات اردشیر استناد ورزد. از این رو، همهٔ همّ انوشروان مصروف این شد تا نظام

---

۱. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۲، س ۱۰.

۲. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۶، س ٦. اشتاین در بحث خود راجع به این فهرست (E. Stein, Byzant. - neugriech. Jahrb. 1, 50f) مطالب قبل را نادیده گرفته و توجه نکرده است که هر دو به اردشیر اول نسبت داده شده است. تنها این تعبیر از او درست است که فهرست دوم را ذکر چهار اسپاهبذ تاریخگذاری می‌کند. همچنین S.70 غیرممکن است.

Marfat.com

خویش را بر مبنای سیاست نیاکانش به گونه‌ای پایه‌ریزی کند که از این طریق قدرتمداری بزرگی را بدان اعطا کند.

این امر را فهرست سومی، از ابن‌خرداذبه[۱]، تأیید می‌کند. سخن از فهرست اسامی شاهانی است که اردشیر عنوان شاهی را برایشان محفوظ نگهداشت. قبلاً یادآوری شد که بعضی از این شاهکها واقعاً به زمان اردشیر تعلق دارند.[۲] از این رو، فهرست رگه‌های اصیلی را در خود نهان دارد. اما در جوار این، اسامی کاملاً دیگر گونه‌ای قرار دارد که به هیچ وجه نمی‌تواند به سالهای نخستینِ ساسانی تعلّق داشته باشد. گیلان شاه حداکثر به زمان شاپور اول، که تازه این قوم را مغلوب کرد، تعلّق دارد.[۳] همین امر در مورد بزرگ ارمنیان شاه و بدشوارگر (پتشوارگر، پتشوار) شاه[۴] صدق می‌کند. برجان شاه به زمان متأخرتری تعلق دارد: او پیش از انوشروان تصوّر کردنی نیست.[۵] توران شاه هم که وابسته به ترکان است، به همان زمان تعلّق دارد.[۶]

بنابراین، این فهرست هم به زمان انوشروان تعلّق دارد. او باردیگر کوشیده است شرایط روزگار خود را در عصر اردشیر بازتاب دهد. بدین ترتیب، تاریخگذاری فهرست دوم مسعودی محرز می‌شود.

## ٦

دو نگرش اساساً متفاوت در خلال تاریخ ساسانی پدیدار می‌شود. در یک سو اردشیر اول قرار دارد که خود را آگاهانه از هخامنشیان می‌داند و خویشتن را ادامه دهندهٔ سنت ایران باستان نشان می‌دهد. برای او کشور و مایملک شخصی یکسان است. او ادعّای مالکیت بر کشور به منزلهٔ مایملک خاندان شاهی دارد و در پی تحقّق تملّک دوبارهٔ این مایملک، تا آنجا که مالکان ارضی در مقابلش قدعلم نکنند، است. کشمکش بین سلطنت و مالکان ارضی به پایان نمی‌رسد، زیرا توان اردشیر و جانشینانش برای آن کفایت نمی‌کند. امّا مالکین ارضی هم نمایندهٔ همان تفکّری هستند که بنیانگذار امپراتوری نمایندهٔ آن است. اگر اردشیر ادعّای

---

۱. ابن‌خرداذبه، ص ۱۷، س ۳.

۲. به این فهرست می‌توان بوذ ـ اردشیران ـ شاه را نیز اضافه کرد: Th. Noeldeke, Uebers. 20, Anm.4. دربارهٔ بلاشگان شاه: Honigmann-Maricq. Recherches sur les Res gestae Divi Saporis 87.

3. E. Sachau, AbhBAW. 1915, 6, 64.

4. Th. Noeldeke, Bezzenb, Beitr, 4, 47 Anm.2,; Uebers. 462.

۵. مقایسه کنید با: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۰۰، س ۱۲ شک تولدکه (Uebers. 168, Anm. 5) ناوارد است.

٦. دگویه به سرزمین مجاور مکران فکر می‌کند؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 18, Anm. 1. امّا طوران نوشته می‌شود. بالاخره Honigmann - Maricq, a.O.107, Anm. 5.

Marfat.com

مالکیت بر تمامی ثروت موجود به‌عنوان مایملک خود دارد، مالکان ارضی هم از مایملک خویش در مقابل ادعّای شاهی دفاع می‌کنند.

امّا خسرو انوشروان به‌گونه‌ای دیگر است. او دیگر در این اندیشه نیست تا خود را بـه هخامنشیان منتسب کند. آنها هیچ محلی در دنیای تفکرات او اشغال نمی‌کنند.[1] او در مقابل به اردشیر اول، آن هم فقط تا جایی که اهدافشان در یک چارچوب بگنجد یا ظاهراً با یکدیگر سازگار باشد، استناد می‌ورزد. انوشروان هیچ ابایی ندارد از اینکه فرامینی را به نیا و پیشگام خود نسبت دهد که وی هرگز آنها را صادر نکرده است. سرمشق واقعی انوشروان، گرچه او به دلایل معقول آن را ذکر نمی‌کند، امپراتوری روم متأخر ـ بیزانس ـ است. وی با اخذ نظام مالیاتی از آنجا و با اتکای بدان دست به نوسازی حکومتی می‌زند، امـا در عـین حـال از به‌کارگیری تفکّر حقوق خصوصی یا اقتصاد بخش خصوصی در ساختار جدید حکـومت اجتناب می‌ورزد. اینک، یک سلسله مراتب جدیدالتأسیس دولتی در کنار نظام نوین مالیاتی قرار می‌گیرد، و هر دو اینها با هم بر تفکّر سپاه و دیوانسالاری تأثیر می‌گذارد.

اردشیر، و همچنین انوشروان، در پی دستیابی به نظامی هستند که در نهایت به‌سوی خود شخصِ شاه معطوف بشود، امّا روش آنها در حصول به این نظام متفاوت است. در حالی که اردشیر خود را به‌عنوان مالکِ مرده ریگ موروثی[2] بزرگ و همه جانبه‌ای معرفی می‌کند، انوشروان خود را حاصل جمع و مبدأ فرازین قهر دولتی می‌داند که در آن با سلسله مراتب دقیقی سهمی به دیگران، که فقط براساس ارادهٔ شاهانه و زیر چتر حمایت وی انجام می‌گیرد، اعطا می‌شود. تلاش هر دو به مقاومتهایی برخورد کرده است و این مقاومتها در دوره‌های پس از آنها اثر گذاشته است. اما از آنجا که تلاش آن دو فرمانروا شباهتی به یکدیگر نداشت، مقاومتهایی هم که علیه کارهای آنان سر برافراشت از هم متمایز بود.

حاصل کار اردشیر با سرکشی مالکانِ ارضی اشرافی کـه از مـایملک خـود در مـقابل خواسته‌های شاه دفاع می‌کردند، تباه شد. این قیام، قیام قدرتهای محلی علیه شاهی بود که می‌خواست همه‌چیز را با صلاحدید خویش و در جهت منافع خود اداره کند. امّا این قدرتهای محلی، برخلاف مالکان ارضی، نمایندگان نظام کهنی نبودند که بیزار بود در برابر نظام نـو سرفرود آورد، زیرا این مردان که در برابر هرمزد چهارم، خسرو پرویز و جانشینانش جبهه گرفتند، درواقع مقام خویش را مدیون نظام نوساختهٔ شاهی، و منحصراً او، بودند.

---

۱. برعکس: بسطام، دایی خسرو پرویز، وقتی شورش می‌کند به تبار اصیل خـود از هـخامنشیان اسـتناد مـی‌ورزد و سـاسان را گوسفندچران می‌نامد: دینوری، ص ۱۰۸، س ۵.

2. Patrimonium

Marfat.com

انقلابی که با ظهور اردشیر اول رخ داد به نابودی تعدادی از حکومتهای محلی منجر شد، امّا بسیاری از آنها هم دست نخورده باقی ماندند و تنها به ادغام آنها در شکل جدید حکومت اکتفا شد. سپس شورش مزدکیان دگرگونی بی‌کم و کاستی را پدید آورد، و کواذ و انوشروان بدون از دست دادن فرصت از این بخت برخاسته بهره‌برداری کردند. آنچه نمایان شد رابطه‌ای بسیار اندک با ایران گذشته داشت. نظارتی باور نکردنی از بالا به پایین پدید آمد، اما هیچ‌کس پیش‌بینی نمی‌کرد که چنان نظارتی مجبور شود پس از اندک زمانی، فردگرایی نیرومند و افراط گرایانه‌ای را پشت سر گذارد.[۱]

صاحب منصب جدید زندگی پرمشقّت ویژه‌ای را در حکومت انوشروان پشت سر گذاشته بود. او شاهد لغزش و سرنگونی بسیاری از پیشینیان و بعضی همقطاران خود بود؛ وی خشونتی را که تصفیه‌های دوره‌ای با آن آغاز شده و انجام یافته بود می‌شناخت. او می‌دانست که فرامین شاهانه باید به هر قیمتی اجرا شوند. اگر تعلّل می‌ورزید یا جبونانه از افتخار نامه‌ای مسکوت دفاع می‌کرد، سرنوشت وی نیز، در کوتاه یا درازمدت، همچون دیگران رقم می‌خورد. چنانکه انحرافی کوچک از تمایل شاهانه برای بندویه، وفادارترین پشتیبان پرویز، بسنده شد تا مرگ را فراخواند. بندویه، آغشته در خون خود، رفتار ساسانیان را به دشنام می‌گیرد که در نظام حکومتی آنان جایی برای سپاسگزاری و وفاداری وجود ندارد.[۲]

موقعیت صاحب منصب جدید نه فقط خطرناکتر از اسلاف خویش بود بلکه او می‌بایست انعطاف پذیرتر و بی‌اراده‌تر از آنان هم باشد؛ او می‌بایست بدون کوچکترین تعلّلی خود را همیشه با تمایلات و مزاج شاه وفق دهد، و به‌طور دائم باگروه قدرتمدارتر حاضر در دربار یا بر سریر قدرت در تماس باشد. او تا زمانی اثبات وجود می‌کرد که پایگاهش را داشت. امّا هیچ کس نمی‌توانست احساس امنیّت کند. امکان داشت روزی وحشیانه‌ترین احکام در موردش اجرا شود و برای وی مرگ و مثله، و برای خانواده‌اش فقر و حقارت به بار آورد. در این مدرسهٔ سخت مردانی رشد می‌کردند که عادت کرده بودند در همه چیز احساس خطر کنند، و به همان اندازه که به دلیل تواناییها و فرمانبرداریشان صعود می‌کردند، فشار، ناپایداری، و امر و نهی دائمی راکه بر شانه‌هایشان سنگینی می‌کرد، بیشتر احساس می‌کردند. آنها در افراطیترین حالت، بدون تأمل به بزرگترین قمار تن می‌دادند. بهرام چوبینه و شهر براز از این قماش بودند: آنها در دست درازی به تاج و تخت هیچ ترسی به خود راه ندادند.

اگر درگیریِ زمان اردشیر و جانشینانش برای حفظ مرده ریگ بود، در زمان هر دو خسرو

---

۱. در اینجا بعضی جمله‌ها از "Economist" vom 15.-22.11.1952 برداشت شده است.

۲. دینوری، ص ۱۰۶، س ۴.

Marfat.com

و جانشینانشان دلیل دیگری داشت که همانا سرنگونی تاج و تخت بود. اگر آنها در تلاش محدودیّت قدرت شاه بودند، اینان دیگر بدین امر خرسند نمی‌شدند، زیرا خود در تلاش دستیابی به قدرت بودند و این اختلاف ما را به آنچه اساس هر دو نوع حکومت را تشکیل می‌داد، رهنمون می‌کند؛ و این، تناقض بین حکومت پدر نامی و فئودالیسم است.

مقاومت نیروهای محلی هرگز ماهیّت فئودالیسم را، هرچند هم هنوز تجزیه طلبی فئودالی را مصراً در حکم خصیصهٔ اساسی بدانند، تشکیل نمی‌دهد. حتی سلطنت که موروثی خانواده‌ای است، هیچ ارتباطی با فئودالیسم ندارد: هر دو اینها به نظام پدرنامی، که با انتقال عقیدهٔ مالکیت حقوق مدنی بر دولت و کشور تصریح می‌گردد، تعلق دارد. فئودالیسم در مقابل چنان جهان تفکرات خصوصی و ذهنی، تفکری اداری و عینی را به ضمانت اجرایی می‌گذارد. شخصیت اجتماعی هر کسی بر اساس فرمان شاه و قهر دولتی مجتمع در او شکل می‌گیرد. اگرچه سلطنت موروثی، که ذاتاً متعلق به حکومت پدرنامی است، تا سقوط امپراتوری دوام می‌آورد، از زمان هرمزد چهارم رخنه‌هایی در اصل موروثی مکرراً وقفه ایجاد می‌کند؛ و هر چند به نظر می‌آید که با برآمدن یزدگرد سوم بار دیگر سلطنت موروثی پیروز شود، فرمانروای واقعی، رستم، سپهسالار کشور باقی می‌ماند.

چنانچه مخالفان فئودالیسم را مردانی تشکیل می‌دادند که دُر خدمت شاهانه بالیده و از قبل او به قدرت دست یافته بودند، پس استمرار معقول آن می‌بایست بدان منجر شود که روزی یکی از مخالفان، مقام شاه را غصب کند. در عین حال، فرمانروای جدید می‌توانست به موافقت ملازمانی که وی را برکشیده بودند استناد ورزد. این امر بازگوی چیزی نیست جز اینکه فئودالیسم با درک نیاز به جایگزینی سلطنت موروثی، پادشاهی انتخابی را وضع کرده است.

## ۷

قیام مزدکیان و اصلاحات انوشروان حتی برای روستاییان هم نقطهٔ عطف مهمی به‌شمار می‌رفت. راجع به سپاه پارتی که برضد آنتونیوس جنگید چنین گزارش شده که از مجموع پنجاه هزار نفر فقط چهارصد تن آزاد بودند.[1] در مقابل این آزادان[2] اندک، تودهٔ عظیمی از رعایا[3] قرار داشت که تحت فرمان سروران خویش روانهٔ پیکار می‌شدند. طبقه‌ای میانی وجود نداشت؛ در نتیجه، باید کل روستاییان با رعایا یکسان بوده باشند. این انگاره در گزارش

---

1. Justin. 41,2,6. 2. liberi 3. servi

Marfat.com

پلوتارک[1] تأیید می‌شود که بنابر آن سورنا، فاتح حران، با ده هزار سواره که تمامی متشکل از بندگان و وابستگان وی بودند، روانهٔ کارزار شد.

برای اثبات اینکه این وضع نخست در روزگار ساسانیان متداول شد[2]، شاهدی وجود دارد که با وجود کوتاهی و تجرید مهم است. مهرنرسه یا مهرنرسی، وزیر یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰)، بنابر نظر طبری[3] لقب هزار بنده داشت. جزء دوم این لقب، در فارسی میانه بندک، می‌تواند هم به معنای «اسوار» و هم «برده» باشد. سنگنبشتهٔ یکم تنگ سروک در خوزستان، بندکان را به 'syry' (از بن 'sr) «وابستگان» ترجمه می‌کند. تا این اندازه درست است، زیرا بندک به بستن پارسی میانه، و بند -band پارسی باستان تعلّق دارد.[4] اما مأخذ طبری نمی‌تواند سرور هزار بنده را مدنظر داشته باشد؛ در نتیجه، بایستی هزار پت به جای هزار بنده قرار داشته باشد.[5] نولدکه بحق آن را با عبارت «سورن خداوند هزار بنده»ی تئودور[6] مقایسه کرده است. باردیگر به تصویر همانندی برخورد می‌کنیم: سروری با تودهٔ بردگان خویش.

احتیاجی نیست تا به دیگر شواهد نگهداری بردگان در دورهٔ ساسانیان بپردازیم. مطالب ماتیکان هزار داتستان چندین بار بررسی شده است[7]، که نشانگر استمرار موجودیت تشکیلات است. اما در اینجا سخن از مسائل اساسیتری در میان است.

در زمان کواذ تغییری رخ داد. شاهد آن گزارشی است که در اثر ابن‌حوقل[8] محفوظ مانده است. روزی کواذ زنی را مشاهده کرد که دختر بچه‌ای را به خاطر چیدن اناری از درخت کتک می‌زد. زن به هنگام تنبیه کودک اظهار می‌کرد که تمامی آنچه در باغ وجود دارد شریکی غیابی دارد؛ او شاهنشاه کواذ است که نباید وی را فریب داد. بدین ترتیب، زن عقیده داشت که گرچه میوه‌های باغ (همچون انار) رسیده بودند، نمی‌بایست چیده شوند، زیرا مقاسمه (ارزیابی خراج) هنوز انجام نگرفته بود. این گواه ارائه گردید تا برآورد مالیات را که به‌صورت مالیات محصول به سَلَم انجام می‌شد نشان دهیم.

---

1. Plutarch. Crass.21,7. Ueber Asinius Pollio als Quelle: F.Altheim, Weltgesch. Asiens 1, 69f; 75; Roem. Religionsgesch.2, 111f.

۲. در مورد وراثت بردگان و موقعیت حقوقی آنان N.W.Pigulewskaja, 1920, 18,20; 47f; 1918,5,8 بردگان نیمه‌آزاد و $\frac{1}{10}$ آزاد 1920, 18, 46f. افزون بر این A.G.Perichanjan, Westnik drewnej istorii 4/1952.13f ،Sowjetwiss. 5-6/1953,884f.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۹، س ۲.

۴. Altheim-Stiehl, D.erste Auftreten d. Hunnen 63 ، هنبگ بکلّی در Asia Maior 1952, 171 بد فهمیده است. در مورد بیندک Bendik خوارزمی: A.A.Freiman, Xorezmijskij jazyk 70.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 76, Anm.2. 6. Hist. eccl.5, 39.

۷. مقایسه کنید با: S.167.Anm.3.

۸. ابن حوقل، ج دوم، ص ۳۰۳، س ۱۹، کرامر، ۲۱۸ دگوبه.

Marfat.com

کواذ ناراحت شده و تصمیم به تغییر این شیوه می‌گیرد، و «فرمان می‌دهد که همهٔ فارس به‌صورت مقاطعه و خراج باشد، و مالیات از آنچه درو می‌کنند و در تصرّف برزگران (اکره) و مزارعون در خرمنهاست به موقع خود اخذ شود». این عین جملهٔ ابن‌حوقل است.[1] جمله بدین معنی است که کواذ مقاسمه به سلم را تا بدان اندازه تغییر داد که روستاییان غلات را درو کرده و به خرمن گاه آورند تا در آنجا خرمن کوبی شود، به عوض عادت جاری که میوه‌ها را روی درختان تا ارزیابی مالیاتی دست نخورده باقی بگذارند.

موضوع شایان ذکر در اینجا ظهور دو طبقهٔ اهالی روستایی است. نخست اکره (مفرد اکّار) به معنای «حفّار»، سپس مزارعون که زمین و املاک خالصه‌ای را از مالکان ارضی دریافت می‌کردند با این شرط که بخشی از محصول را به مالکان تسلیم نمایند. واژهٔ «حفاران» دلالت بر فرودست‌ترین کاری دارد که آنها در املاک انجام می‌دادند و همان δοῦλοι [دولوی]، رعیت (servi) سابق یا جانشینان آنهاست. در مورد حقوق پایگاهی آنها، خواه برده یا رعیّت یا آزاد، هیچ چیزی گفته نمی‌شود. آیا اینان روزمزد بودند؟ آنها با مزارعون که رسماً بایستی آزاد بوده باشند تا بتوانند قراردادی ببندند، متفاوت هستند. این ممکن است بدین معنا باشد که یک اکّار (برزگر) در آن زمان هم هنوز به شکلی از انحا آزاد نبود، اگرچه این امر الزامی نیست. برده‌داری به هیچ وجه دیگر قابل بحث نیست، زیرا منابع یونانی که قبلاً از δοῦλοι (برده) (doloi) سخن می‌گفتند حال اصطلاحهای دیگری همچون γεωργος (georgos) یا γηνόνοσάρηε (geponos aner) را به کار می‌برند.[2]

مطلب نو مربوط به مزارعون است. مزارعه به‌صورت شراکت در محصول از دوران اسلامی نیز معلوم است و تا ایرانِ امروز هم ادامه دارد.[3] اینان در مقایسه با اکره (برزگران) پایگاه بالاتری را تشکیل می‌دادند. اما چنانچه اکّار (برزگر) آزاد نیز بود، از لحاظ اقتصادی مستقل نبود. حال اجازه داریم با احتیاط تام بینگاریم، که همچون دوران اسلامی، در روزگار

---

۱. همان. ص ۳۰۴، س ۸، کرامر.

2. Theophylakt.2, 18p. 105, 18 Bonn.: 1,13p.60, 1f.

3. A.K.S.Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (1953) 26; 40; 71; 306f; 398f. از شوش می‌نویسد گیرشمن در نامهٔ مورخهٔ 13, 11, 1953 : „Vous savez peut-étre que le partage de la récolte est encore des nos jours basé sur cinq parts : 1.la terre; 2,l'eau; 3. la sémence; 4.le travail de l'homme; 5. les bétes employées. Mais dans l'ensemble du pays, chaque région a sa propre basé ou la part du propriétaire varie entre 1/10 et 2/3 ... II paraît que cela dépend de plusieurs facteurs; il existe des regions oü le climat est peu favorable á la culture, et ou le propriétaire cherche á retenir le paysan en lui abondonnant une part plus grande. Ailleurs, la oú le pays est depeuplé, on cherche á attirer de nouveaux paysans; dans d'autres, les conditions purement sociales obligent le propriétaire á donner plus pour ne pastout perdre".

Marfat.com

ساسانی هم اتفّاق می‌افتاد که خرده مالکان زمینهای خود را زیر حمایت همسایهٔ نیرومندی می‌گذاشتند و بدین‌سان در هیئت مزارعین ملک پیشین خود، به‌صورت مشارکت در محصول، درمی‌آمدند.[۱]

وابستگی مالی به مالکان ارضی بدین‌گونه متجلّی می‌گردد که در زمان خسرو پرویز، به بسطام شورشی «بسیاری از دودمان او که در عراق می‌زیستند، گرویدند».[۲] احتمالاً این افراد نیز، همچون سپاه سورنا، در حران، در روزگار پارتیان که متشکل از بردگان و وابستگان بود، از مزارعون و اکره (برزگران) تشکیل شده بودند.

برده‌داری بدون شک ادامه داشت. اما حدّاقل از زمان اصلاحات انوشروان، اهالی روستایی در کل یا بخشی، اقلاً بر مبنای حقوق رسمی آزاد بودند. تنظیم اشراف در طبقات پایگاهی که بخشی از ماهیّت نظام جدید فئودالی را تشکیل می‌داد و به ایجاد اشراف ارضی خرد، دیهکان، منجر شده بود تا طبقات پایین ادامه یافت. به‌جای تودهٔ یکسانی از δουλοι، رعایا (servi) در اینجا نیز یک رتبه‌بندی وضع شد. تا بدین اندازه محرز است که فرادست اکره یک قشر مزارعون آزاد سربرافراشت.

در اینجا پیوندی درونی با اصلاح مالیاتی آشکار است. پس از آنکه مالکان ارضی به‌عنوان دریافت کنندگان مالیات مناطق دوردست، که قبلاً به‌لحاظ مالیاتی زیر نظارت مستقیم شاه قرار نداشتند، از میان رفتند خراج می‌بایست از خود تولیدکننده دریافت گردد. این بدین معنی بود که اینک اینان در مقابل دستگاه مالیاتی شاه مستقیماً پاسخگو بودند و می‌بایست برای مسئولیت جدیدشان نیز قوانین حقوقی نوینی وضع شود. او می‌بایست به‌طور قانونی از وابستگی به مالکان ارضی رها شود تا بدین وسیله، حداقل در ظاهر، مستقل و آزاد باشد.

البتّه تعهّد مزارعون در مقابل دستگاه مالیات‌گیری شاه این بود که هم خراج و هم جزیه بپردازند، که هر دو به‌صورت ایوگاسیو و کاپیتاسیوی اقتباسی از روم بود که اهالی روستایی ظاهراً آزاد را تنها برای آنکه پرداخت باج مالیاتی را تأمین کنند دوباره مقهور وابستگی مجدّد می‌کرد. امّا این بار وابستگی نه به مالکین ارضی بلکه به زمین بود. آزادی نشانهٔ گشاده‌دستی نبود بلکه، درواقع، در همان لحظه‌ای که آزادی را به او اعطا می‌کردند از وی باز می‌ستاندند. حکومت جدید فئودالی پس از آنکه کلاً یا حصّه‌ای آزادی به طبقهٔ روستایی اعطا کرد، وابستگی جدیدی را که از بسیاری جهات چیزی کمتر از قبلی نداشت به آنان تحمیل کرد.

---

1. A.K.S.Lambton, a.O.26, Anm.2.

۲. دینوری، ص ۱۰۷، س ۱۲.

Marfat.com

تنظیم تمامی زیردستان در نظامی از طبقات و پایگاههای قشربندی شده، که شاه به آنان حقوق قانونی و نیز وظایف خاصی محوّل می‌کرد، در سرگذشت نوافلاطونیانی که در سال ۵۵۴ امپراتوری روم شرقی را ترک کردند و به دولت ساسانی پناه آوردند[1]، بازتاب می‌یابد. آنان گمان می‌کردند که در آنجا به مدینهٔ فاضله‌ای دست خواهند یافت که در آن عدالت حاکم است، پادشاهی و فلسفه با هم جمع می‌آیند و زیردستان سپاسگزار و متواضع هستند. به زبانی دیگر: در آنجا حکومتی پایگاهی با وظایف و حقوق مرتبی خود را نمایان می‌کند. برابر دانستن مدینهٔ فاضلهٔ افلاطونی با حکومت فئودالی می‌توانست، حداقل در تئوری، از خاطر کسی بگذرد، اما در عمل تصویری حاصل شد که فیلسوفان مهاجر مرگ در میهن را به زندگی پرافتخار در کشور ساسانی ترجیح دادند. تکبّر بزرگان ایرانی برای آنان به همان اندازهٔ ستم غیرانسانی و سنگدلانه بر فرودستان غیرقابل تحمل بود، و همچنین فساد اخلاقی، دزدی و راهزنی گسترده بر رنج آنان می‌افزود.

با وجود این، باید اذعان کرد که انوشروان می‌کوشید از روستاییان در مقابل تضییقات محصلان مالیاتی حمایت کند. هرمزد چهارم حتی پا را فراتر گذارد و چنین خواست که بزرگان و موبدان را قهراً پس براند و به فرودست‌ترین طبقات ــ شاید کمتر به روستاییان تا دیهکانان ــ اتکا کند. جزئیات این مسئله بالاتر بررسی شد و احتیاجی به تکرار دوبارهٔ آن نیست. امّا سرانجامِ هرمزد نشان می‌دهد که نیروهای مخالف تا چه اندازه نیرومند بودند. در مورد موفقیت توصیه‌های انوشروان هیچ خبری ذکر نمی‌شود. امّا شاید هم او موفق شده باشد: در اینکه شرایط خاص بالضروره چنان توصیه‌هایی ایجاب می‌کرد شکی نیست و همین امر ثابت می‌کند که فشار زیاد بوده، و تجربه‌ای نیز که بر نوافلاطونیان ناخواسته تحمیل شد مؤید این‌امر است.

## ۸

از نظر تاریخی، گذار از حکومت پدر نامی به فئودالی به‌معنای تحولی است که «بردگان» پیشین را به روزمزدان و مزارعون، وابستگان را به مردانی که حداقل از نظر حقوقی آزاد بودند، و محرومان از قانون را به کسانی که در تئوری برایشان حمایت قانونی مقرر شده بود، تبدیل می‌کرد. چنانچه دیدیم، درجه‌بندی جدید اشراف که انوشروان ایجاد کرد نتیجهٔ واکنشی بود که وی در مقابل قیام مزدکیان و فروپاشی جامعهٔ پیشین از خود نشان داد. او

---

1. Agathias 2, 30-31.

Marfat.com

می‌بایست کاری هم برای تجدید سازمان شرایط روستایی انجام می‌داد. دیگر بازگرداندن توده‌های شورشی به شکل سابقِ متابعت امکان نداشت؛ در نتیجه شکلی نوین، که از تفکر اساسی نظام جدید فئودالی نشأت می‌گرفت، پدیدار شد.

اینجا محل مناسبی است تا به سراغ اهمیت آموزهٔ مزدکیان برویم.[۱]

نظام پایگاهی مزدک با حکومت فئودالی ساسانی متأخر مقایسه شده است.[۲] بر فراز آیین او نه شاهی ایرانی بلکه پیش نمونهٔ ایرانی او، خدای روشنایی، قرار دارد، و دیگر اینکه فرامین او را نه مکتوب و نوشته‌ای بشری بلکه حروف، که خود مظهر آرمانی نوشته‌ای بشری است، صادر می‌کند.

علاوه بر این، نقطهٔ اشتراکی که میان نظام مزدک و نظام فئودالی انوشروان وجود دارد این است که در هر دو ارتقای پایگاه امکانپذیر است. انسان می‌تواند خدای خویشتن گردد و می‌تواند باکمک حروف بر عالم اعلی فرمان راند. این امکانات معنوی که بر هر کسی گشوده است، در عالم اسفل و جهان مادی با وحدت عناصر آب، آتش و خاک مطابقت می‌کند که از آن اشتراک مال به‌وجود می‌آید. حتی زنان هم اشتراکی هستند.

نزدیکی معنوی هر دو شخصیت شگفتی‌آور نیست. اینها از این رو مقام ویژه‌ای را در تاریخ ایران اشغال می‌کنند که هر دو نفوذ تفکّرات نوافلاطونی را تجربه کرده‌اند. این مسئله برای مزدک در بخش بعدی نشان داده خواهد شد و اثبات رابطهٔ انوشروان باید در کتاب خاص خود آورده شود.[۳] با وجود این، در جوار این مشابهتها تفاوتهایی نیز وجود دارد.

مزدک و انوشروان هر دو فرودست‌ترین اقشار را، که با اینکه تدارک ارزاق عمومی به عهدهٔ آنان است خود برای تغذیه و استفاده از آن جان می‌کنند، می‌شناسند. برزگران (اکره) و مزارعون جزو اینها هستند. برفراز هر دو نظام وزیرانی جای می‌گیرند که براساس وظایف و اجرا و چهار مقام بلند مرتبه‌ای که مستقیماً زیر نظر شاه قرار دارد درجه‌بندی شده‌اند. سرانجام، باید گفت که انوشروان هم آرزومند نظام عادلانه‌ای بود، اما حکومت فئودالی جامعهٔ بی‌طبقه‌ای نبود. به همان گونه که مال و زن به همه تعلّق نداشت بلکه تنها از آن کسانی بود که

---

۱. در مورد جزئیات مقایسه کنید با فصل چهارم: مزدک.

2. A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*²341 Anm.2

که دقیقاً به فهرستهای پیشتر بحث شدهٔ یعقوبی و مسعودی اشاره می‌کند.

3. Altheim - Stichl, *Porphyrios und Empedokles* (erscheint M. Niemeyer, Tuebingen)

حتی رمان بهرام چوبین به نظر می‌رسد اندکی از ارتباط خسرو با جهان تفکّرات مزدک آگاهی داشته است. در نبرد دو نفره بین خسرو و بهرام نیرویی ماوراطبیعی (الفوه) خسرو مغلوب را نجات می‌دهد (دینوری، ص ۹۷، س ۱۶). بی‌جهت نخواهد بود اگر به قوا الربعه تعالیم مزدکیان فکر نکنیم.

Marfat.com

شاه باکمک اختیارات شاهانهٔ خود آنها را به ایشان اعطا می‌کرد، در عین حال، هرگونه تعدّی را نیز بیرحمانه به کیفر می‌رساند، و اینچنین به جای جامعهٔ بی‌طبقه (برای آنکه آن را با مفاهیم یک تئوری جدید بیان کرده باشیم) جامعهٔ طبقاتی پدیدار شد. فقط برای اشراف، که با وزیران و قوای مزدک مطابقت می‌کنند، طبقات پایگاهی منظور شده بود و تنها در اینجا به آنان اجازهٔ ترفیع داده شد.

**حکومت فئودالی انوشروان** ــ عالیترین تصویر زمینی این نوع حکومت چیزی بود که مزدک تعلیم می‌داد و حتی اجازه داریم بیفزاییم: طرّاحی و آرزو کرده بود. شاید این انگاره که نظام مزدک مقابل دیدگان انوشروان قرار داشت بس جسورانه باشد. امّا آن‌سان که او مزدکیان را منکوب کرد و به‌جای حکومت نور، که آماده بود تا تمامی انسانها را در خود جذب کند، نظام قهر را گذاشت، عدالت او را می‌توان در این دانست که محدودیتی در مقابل مطلق العنانی به‌وجود آورد، و نظام طبقاتی را جانشین بی‌طبقگی ساخت.

در اینجا دومین تفاوت را که وخشور حکومت نور را از قهارّان این جهانی متمایز می‌گرداند، بیان می‌کنیم. مزدک تلاش می‌کرد انسانها را از کینه و خشم متقابل بازدارد؛ او آنان را از تناول گوشت منع می‌کرد، زیرا هرگونه خونریزی را برای پیروانش حرام کرده بود.[1] طبری عواقبی را که این امر برای ادارهٔ کشور داشت در داستان ملاقات کواذ با حارث‌بن عمربن حجربن عدی الکندی[2] نشان می‌دهد. انوشروان در اینجا نیز قاطعانه از آن فاصله گرفته است. او می‌دانست که بدون قهر خون‌آلود هیچ حکومتی نمی‌تواند برپای ماند. او نفرت و خشمش را از مزدک و پیروانش بر سر مخالفان داخلی و دشمنان خارجی ایران فرو ریخت.

البته نظام انوشروان یک چیز به ارمغان آورد، و در اینجا پیوندی با قیام مزدک چشمگیر است: بردگی اهالی روستایی از میان برداشته شد. حداقل مزارعون، و شاید برزگران (اکره) نیز، به‌طور قانونی آزاد بودند؛ اما رهایی از مالکان ارضی، آنچنانکه نمایان شد، بدان معنا بود که آنها به یک جبر شدیدتر و بیرحمانهٔ دولتی محکوم شدند.

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۸، س ۱۴؛ A. Christensen, La régne du roi Kowādh I, etc. 79 . Th. Noeldeke, Uebers. 460.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۸، س ۶.

Marfat.com

# فصل چهارم

## بنیان معنویت

### ۱ـ تدوین[۱]

بنیانگذار اسلام بر این باور بود که ماهیت پیام او با ادیان قدیمیتر که بر وحی مبتنی بودند یکی است. تمامی کسانی که به معاد و روز قیامت اعتقاد داشته و کارهای نیک انجام دهند، پاداش خود را از خداوند دریافت خواهند کرد؛ در نتیجه، آنها دلیلی برای ترسیدن ندارند. بی‌شک کلام خداوندگار در شکلی کامل و قطعی و به صورت وحی به محمد(ص) ــ و فقط به او ــ نازل شده است. اما دیگران: یهودیان، صابیان، مسیحیان و مجوسان نیز صاحب وحی بودند که اصالت آن را به‌صورت احادیثی مکتوب در کتابی مدوّن به اثبات رساندند. آنان مسلمان نبودند امّا به دلیل «صاحب کتاب» بودن، یا بهتر گفته شود نوشته‌ای آسمانی داشتن، خواستار عزّت و احترام و رواداری بودند.

به این ترتیب، کتاب و نوشته منزلتی کسب کرد که باگذشته غیرقابل قیاس بود. سروده‌های وِدا و متون مقدس زرتشتیان، تا حدودی طی سده‌ها، منحصراً در احادیثی شفاهی محفوظ مانده بود. مردمان با انتقال سینه به سینه، از استاد به شاگرد و از نسلی به نسل دیگر، این سروده‌ها را پاس داشته و آگاهانه از آن حراست کرده بودند. حال که نوشته به‌صورت فعلی در کنار آن جای گرفت، به آن متون استناد گردید. حتی هومر که نوشته را می‌شناخت و گاه گاهی از آن خبر می‌دهد، تمامی مکتوبات را از جهان خویش طرد کرد؛ او نوشته را ناشایست و برازندهٔ پهلوانان نمی‌دانست. تصوّر آشیل یا هکتور، آگاممنون یا پریاموس با قلم و دوات

---

۱. مطالب زیرین، نخستین بار در شماره ۱۹۵۲ *Neuen Rundschau* چاپ شد.

Marfat.com

باور نکردنی است؛ هرچند خدایان کاتب برای مصریان و اتروسک‌ها[1] معمول بود، از ورود آنان به المپ جلوگیری شد. خلاصه اینکه با ارزیابی کتاب و نوشته بوضوح می‌توان آغاز و انجام عهد عتیق را از یکدیگر متمایز کرد، زیرا حضرت محمد(ص) در این مورد تنها نبود. او پیشگامانی داشت که چندین سده به عقب باز می‌گردند.

حضرت محمد(ص) در میان تمامی ادیان صاحب کتاب، تنها پیامبری نیست که به وحدانیت اعتقاد سرشار دارد بلکه در تمامی پیام‌آوران و رسولان مشترک است و دلیل آن هم امری اتفاقی نیست. خدا یکی است، و در هر جا و هر زمان که انسانها را خطاب قرار داده، این یگانگی باید در وحی خداوندی آشکار گردد. مارکوس، در توصیف معراج مسیح(ع) به آسمان که هستهٔ اصلی و مضمون انجیل وی را تشکیل می‌دهد، مسیح(ع) را در مقابل الیاس، موسی(ع)، و پیامبران بزرگ پیشین قرار می‌دهد. علاوه بر این، فِرَق عهد عتیق و جدید، با وجود تمامی اختلافات با پیوندهای بیشماری به هم متصّل بوده و تا امروز نیز باقی مانده است. آنچه در نوشته قرار دارد، و چسان قابل تفسیر است تا هیچ نقطه‌ای از «ب» بسم تا «سین» آن جا نیفتد تا همهٔ مفهوم را برساند، سخنان همیشه مکرری هستند. وحی آسمانی مکتوب، دیرینه و معاصر، خود را در اینجا به‌عنوان اساس تزلزل ناپذیری نشان می‌دهد. بویژه، نزدیکی محمد(ص) با سومین آیین بزرگ، مانی، است که چارچوب و اهمیت تاریخی آن تازه در سدهٔ معاصر به منصهٔ ظهور رسید: مانویت. این یکی بسی بیشتر شگفت‌آور است. گویی که هیچ ارتباط مستقیمی وجود ندارد.

حتی مانی هم پیشگامانی داشت و اغلب و موکداً از آنها بویژه از بودا، زرتشت و عیسی نام می‌برد. نزول معرفت پروردگاری و راه به کار بستن آن، آن‌گونه که به او نازل شده بود «در زمانهای معیّنی و به‌دست رسولانی به آدمیان تلقین شده بود، زمانی نام این پیامبر بودا بوده و در هندوستان تعلیم می‌داده، دومی زرتشت بوده در ایران و سومی عیسی بوده در باختر زمین». زیرا «خداوند به هر نسلی اعمال و معرفت نیکو را ابلاغ کرده است.» از این رو، مانی پیامبران پیشین را پیشگام خود به حساب آورده و تعلیمات آنها را با آیین خود درهم آمیخته است. زیرا معرفتِ خداوندگاری یکی است و به‌دور از زمان و اختلافات ملی و زبانی قرار دارد.

با وجود این، مکرراً بر بی‌همتایی تعالیم نو نسبت به گذشتگان تأکید شده است. بنابر عقیدهٔ مانی، تعالیم وی «مقدّم و بهتر از دیگر ادیان گذشته بود»، برای اینکه تعالیم وی تمامی

---

1. Etrusken

Marfat.com

انسانها را خطاب قرار می‌داد. «ادیان پیشین فقط محدود به یک سرزمین و زبان مشخّصی بودند و تنها دین من چنان است که در هر سرزمین و به هر زبانی، خود را نشان می‌دهد و در دورترین سرزمینها تعلیم داده خواهد شد.» با مانی، عصری از تاریخ ادیان پایان یافت که در آن، سدّ مرزهای ملّی و زبانی از میان برداشته شد.

به‌علاوه، مانی مزیّت دیگری را نسبت به گذشتگان برای خود قائل است، زیرا کتابهای موثق و بنیادین دین خویش را خود خلق کرده است. مانی به خود می‌بالد که این کتابها را با دستخط خویش نگاشته و شخصاً نظارت کرده است تا رونوشتهای صحیحی از آنها برداشته شود. برعکس، بودا، زرتشت، و عیسی شخصاً کتابی ننوشته‌اند. آنها تدوین و تنظیم نوشته‌های مقدس را به شاگردان و جانشینان خویش واگذار کردند. مانی، نه از یک کتاب بلکه از کتابها سخن می‌گوید. امّا اینها نیز در مقابل دیگر «کتب»، نوشته‌های آسمانی دیگران و ادیان کهنتر، گذارده می‌شود. این مطلب نشان می‌دهد که مانی در آغاز رسالتش ــ که هنگام تاجگذاری شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲) بود و برای نخستین بار و آشکارا به موعظه پرداخت ــ با تعدادی «کتب» مذهبی از منشأهای مختلف و اصیل مواجه بود.

آن زمان، نوشته‌های مقدس زرتشتیان، که بعدها اوستا نامیده شد، موجود بود. مانی با استناد به روایاتی که اوستا را از جاماسپ، شاگرد و داماد زرتشت، می‌داند، این نوشته‌های مقدس را به شاگردان بنیانگذار دین زرتشتی نسبت می‌دهد. مانی از وجود نوشته‌های اوستایی به هر ترتیبی آگاه بود و احتمالاً از مفاد آنها نیز تا حدودی اطلاّع داشت. اما او نمی‌توانست سروده‌های اصیل پیامبر را از تودهٔ نوشته‌های متأخر تمیز دهد. او هنوز مجموعهٔ اصلی را که اساس قرار داده شده بود و نیز تحریر تمامی نوشته‌های اوستایی را که در زمان وی انجام گرفت، نمی‌شناخت.

زرتشتیان نیز دست اندرکار آفرینش «کتاب» دین خود بودند. اگر مانی نوشته‌های بنیادین تعالیم خود را شخصاً تدوین کرد، دیگران نیز آنچه را از زمانهای کهنتر محفوظ مانده بود، جمع آوردند، تنظیم کردند، و در متنی خوانا عرضه نمودند. اگر پیام مانی کل جهان را بدون در نظر گرفتن مرزهای ملّی و زبانی خطاب قرار می‌داد، اوستا دین ملی و بخشی از مرده ریگ ملی ایران را به آن بازپس داد. از این رو، می‌بینیم که یک فرد بتنهایی برای تدوین مجموعه قیام نکرد بلکه دستگاه سلطنت، که نوگردانی ایران را سرلوحهٔ کار خود قرار داده بود و به حکومت و مذهب درخشش تازه داده بود، باعث گردآوری اوستا شد و حمایت خود را از مجریان اعلام کرد. تشکیلات نوین زرتشتیگری، به قدرت رسیدن ساسانیان، و جمع آوری اوستا همزمان بود و اینان ذاتاً به هم پیوسته‌اند. بنابراین بین مانی، که نوشته‌هایش را در زمان

Marfat.com

حیاتش شخصاً تدوین و تنظیم کرد و حفاظت و نشر آن را به عهدهٔ جانشینانش گذاشت، و محرّرین اوستاکه به دستور شاه و روحانیت انجام وظیفه می‌کردند، تفاوت عمیقی وجود دارد. با اینهمه، هر دو وجوه مشترکی داشتند، به این معنی که در یک زمان، در کشوری واحد و با هدفی مشابه برای مجامع مذهبی خود، کتابی رسمی تدوین کردند.

تنظیم انبوه نوشته‌های اوستایی به هر روی کار مشکلی بود و انجام آن در یک مرحله میّسر نبود. ظاهراً مراحلی چند پیموده شد تا اینکه در قرن چهارم کار آن به اتمام رسید. از دوران بنیانگذار ساسانیان این کار آغاز شد و جانشین وی آن را ادامه داد. از کاوشهای امریکاییها در دورا اروپوس پرمناقشه در کنار فرات، پاره ـ چرم نبشته‌ای متعلّق به سالهای آخر برپایی شهر یعنی نیمهٔ دوم قرن سوم به‌دست آمده است. کل چرم نبشته دیگر کشف شدنی نیست. امّا قطعهٔ کوچک دارای اهمیّت غیرقابل تصوّری است. قطعه، شاهدی است بر اینکه در آن زمان کتابهایی با الفبای واکه‌دار اوستایی، که تا امروز هم پارسیان از آن استفاده می‌کنند، موجود بوده است و این مؤید آن است که گردآوری اوستا در حال انجام بود.[1]

روحانیت دولتی ساسانی، مبارزهٔ خویش را تنها در میدان معنوی ادامه نداد. آنان موفق شدند مانی را، که در ابتدا به تعلیماتش به دیدهٔ اغماض می‌نگریستند و حتی بخشی از آن تبلیغ شده بود، به دادگاه کشانند و محکوم کنند. می‌دانیم که کرتیر[2]، یکی از بنیانگذاران روحانیت دولتی و متعّصب زرتشتی، جزو قضات محاکمه کنندهٔ مأنی بود. به این ترتیب، محکومیت مخالفان و تدوین اوستادرواقع با هم مرتبط هستند. اگر آنجا ضربتی بردین نوی جهانی، که زیر چتر حمایت سروران عالی مرتبه می‌بالید و حتی تا خود شخص فرمانروا پیش تاخته بود، وارد آورده شد، اینجا اساس اعتقادات نوگردانده شدهٔ زرتشتیگری خلق شد. در مقابلِ کتابهای مانویان، کتاب مقدس خودی قرار داده شد.

سوای این با مانی و آنچه او دستاورد خویش می‌دانست، مقابله شد. پیشتر نشان داده شد که مانی از موجودیت گاثا، قطعه‌ای از سروده‌های اصیل زرتشت، اطلاع نداشت. اما حال به گاثا در مجموعهٔ اوستا مکانی که شایستهٔ آن بود، اختصاص داده شد. نوشته‌ها در رسم‌الخط ویژه‌ای که محتوای دقیق متن را تک به تک مشخص می‌کرد، ضبط شدند. پس با ادعای مانی مبنی بر اینکه تمامی اوستا نوشتهٔ متأخرین است، مقابله گردید، و در برابر شیوهٔ خطی مانی، رسم‌الخط بهتری قرار داده شد که این تغییر، رسم‌الخط برایشان امری بس مهم به‌شمار می‌رفت. به این ترتیب، مشکل را به‌صورت اساسی حل کردند. آنها برای اینکه ضبطی جامع و اصیل از

---

1. Altheim - Stiehl, *Asien u. Rom* 66f. 2. Karder

Marfat.com

«کتاب» موجود به‌دست آورند باید در ابتدا بازآفرینی دقیق تلفظها را مد نظر قرار دهند. مانی در برابر خط مرسوم جاری، خطی قرار داده بود که بهتر واکه‌ها را نشان می‌داد. اما برای اوستا الفبای واکه داری که بر مبنای قوانین الفبای یونانی ساخته شده بود، در دسترس بود. برای نخستین بار کتابت معمول سامی زیر پا گذاشته شد: نه تنها همخوانها بلکه واکه‌ها نیز بروشنی نشان داده شده بودند. این امر ما را به ارتباط بزرگی راهنمون می‌کند.

از میان کتابها تنها کتب مانویان نبود که فراروی کتاب مقدس زرتشتیان قرار داشت. این امر را حتی در مورد یهودیان، مسیحیان، گنوستیگرها و همعصران آنها نیز ــ می‌توانیم ببینیم: در تمامی دنیای قدیم این ضرورت احساس می‌شد که اسناد بنیادین ادیان و مذاهب وابسته بدانها را ضبط کنند. گردآوری اوستا، تنها حلقه‌ای از زنجیرهٔ اقدامات همزمانی بود که در خلال سدهٔ سوم در جریان بود. در یکی از نوشته‌های پیشین نشان داده شد که ظهور زرتشت، در حلقهٔ گروهی از شخصیتهای مشابه قرار می‌گیرد. کنفوسیوس، بودا، ارمیا، اشعیای پیشگو، فلاسفه متقدم پیش از سقراط، و آیین نوبنیاد کاپیتولینی[1] ژوپیتر در روم نه تنها بنابر همزمانی تاریخی بلکه بر طبق همان نگرش معنوی با هم مرتبط بودند. جنبشی، سرزمینهای مابین حوضهٔ غربی دریای مدیترانه را با شمال چین به هم پیوند می‌داد. حال که تعالیم زرتشت از نو به میدان آمده و در کتابی ثبت گردیده بود، و آن را اساس مذهب رسمی قرار داده بودند، اشتراکی در بطن دنیای قدیم قد برافراشت که بار دیگر، ادیان و تعالیم فلسفی را دربرگرفت که تاحدودی همانهایی بودند که پیشتر هم در جوار هم قرار داشتند. تنها اینکه در سدهٔ ششم ق م، نهال جوان و شادابی سربرآورد و بالید و جوانه زد که نوید شکوفایی و باردهی داشت، و این در حالی بود که درخت کهنسال گذشته که زمانی جوان و آینده‌ساز بود اکنون دیگر پیر و فرسوده گشته، خود را آماده می‌کرد تا به خواب رود. آنچه پیشتر، چکامهٔ زندهٔ خداوندگار بود، حال با الفبایی تثبیت شده در کتابی محبوس شده و حراست می‌گردید.

## ۲

بسیاری از زبانهایی که کتب مقدس دنیای قدیم با آنها سخن می‌گفتند، دیگر در دنیای زندگان به کار نمی‌رفتند. آنها فقط در شعائر مذهبی ــ در قرائت اوراد قربانی و آیینی و نسخه‌های نیایش ــ به حیات خود ادامه می‌دادند. این امر هم در مورد زبان اوستایی و هم عبری صدق می‌کرد؛ و با دقت در آنها متوجه می‌شویم که تا چه اندازه آن دو به یکدیگر شبیه بودند و

1. Kapitolinische

Marfat.com

چگونه هر بار توانستند بر مشکلات فایق آیند. زیرا هر دو طرف مشکلاتی در آفرینش برنامه‌ریزی شدهٔ کتاب، بر سر راه داشتند.

مشکل زبانِ یهودیان ریشه در اساس زندگی مذهبی و ملّیشان داشت. آن گروه از یهودیانی که در مصر و سرزمینهای مجاورش، برقه (سیرنائیکا) و قبرس و حتی بابل زندگی می‌کردند، بسیار بیشتر از یهودیان سرزمین مادری خود اعتبار کسب کرده و به یک نوگردانی دنباله‌دار گسترده دست یافته بودند. در غرب، ترجمهٔ یونانی جایگزین آن چیزی شد که پیشتر به‌صورت قانون، مزامیر، کلام بیدارگرایانه، یا هشدارهای پرصلابت پیامبرانه به‌زبان مادری ایجاد شده بود. شایان ذکر است که فیلُن، نمایندهٔ بزرگ آیین و قوم خویش، دیگر زبان عبری نمی‌دانست و تنها به ترجمه‌های یونانی وابسته بود. در مجتمعهای یهودی نشین شرقی، حتی در خود فلسطین، گویشهای مختلف آرامی، جایگزین زبان قدیمی شده و ترجمه در مکان زبان عبری نشسته بود. تازه پس از جنگهای خردکنندهٔ وحشتناک روم بر ضد یهودیت بود که آنان بیدار شدند و به فکر میراث خودی که مدّتهای مدید در برابر بیگانگان بازپس نشسته بود، افتادند. زبان یونانی کنار نهاده شد، و ترجمه‌ها به متون اصیل بازگردانده شد، و بر آن شدند تا به زبان نیاکان، زندگی و آیندهٔ خویش را بنا کنند. یهودیت، همچون ایران در برابر باز زایی ملّی و مذهبی قرار داشت.

زبان عبری با خطی ثبت شده بود که فقط همخوانها در کلمه نوشته می‌شد. تا زمانی که عبری در زبانها جاری بود، این‌گونه نسخه‌برداریِ کتبی، چنانچه همیشه و امروزه در زبانهای سامی کافی است، بسنده بود. گذار از خط فنیقی به خط آرامی بدون اشکال انجام شده بود و از خط آرامی، شکل ویژهٔ عبری را باز پیرایی کرده بودند. امّا حال که عبری از کاربرد زندگان خارج شده بود، محقق شد که خط غیرمصوّت، اصل کلمه را باز می‌گذاشت. اگرچه هر روز مشکلتر می‌شد تا تلفظ صحیح کلمه معلوم گردد، با اینهمه، شریعت خواستار تلفظ موشکافانهٔ عبارت بود. مدت زمانی تنها چاره را در آوانویسی به یونانی یافتند. زیرا این خط واکه‌دار امکان می‌داد تمامی آنچه را که خط غیرمصوت پیشین مورد توجه قرار نمی‌داد، معلوم گرداند. یک چرخش آگاهانه علیه یونانی، در ترجمه و همچنین آوانویسی، در کوتاه یا درازمدّت لازم بود تا این رویه را قطع کند. از این رو ناگزیر به روشهای دیگری رو آوردند.

اینجا مکان مناسبی است تا کشف دست‌نوشتهای استثنایی در غار عین فشکا، در کنار بحرالمیت، را یادآور شویم. از شگفتیهایی که این دست‌نوشتها در برداشتند، طومار (A) اشعیا، یکی از بزرگترینشان بود. البتّه بیشتر به دلیل خطش تا طرز قرائتی که عرضه می‌کند ــ با اینهمه، طومار متن عامیانه‌ای را که ارزش آن هنوز مورد بحث است،

Marfat.com

نشان می‌دهد. زیرا در آنجا تلاش شده باکاربرد بسیار بجا و معقول حروف W , Y، در بخش دوم، لحن (تأکید) واکه‌ها را بهتر نشان دهند و این کار، آزمونی برای رفع نارساییِ پیشتر یاد شده بود.

از سالیابی‌طومار اشعیا که مربوط به زمان مکابیان[1] است عدول کرده‌اند. برای حوزهٔ زمانی آن توجه به این موضوع، بسیار مهمّ است که بیتهای سرزنده، از الحاقات زمان بعدی هستند؛ وبا تدفیق در ساختار متن و املای آن درمی‌یابیم که ملحقات با بقیهٔ متن تفاوت دارد، زیرا فاقد الفبای واکه‌دار جدید است و به‌جای متن عامیانه، متن تجدید نظر شدهٔ مسوره[2] معتبر در آینده، ظاهر می‌شود. در عین حال، باید اضافه کرد که شکل رسم‌الخط الحاقات از لحاظ زمانی قابل تنظیم است. باردیگر دورا اروپوس، ابزار لازمه را به‌دست داده است. دو قطعه چرم نبشته ــ یکی به عبری و دیگری عبری ـ آرامی ــ این امکان را می‌دهند تا با اطمینان خاطر آنها را در اواسط قرن سوم تاریخگذاری کنیم. شرایط بخصوصی اجازه می‌دهد تا منشأ زمانی دومی را در سال ۲۶۰ یا ۲۶۱ تعیین کنیم.[3] امّا اگر الحاقات به قرن سوم تعلّق دارند، پس نوشتهٔ متن اصلی را بزحمت می‌توان پیش از سدهٔ دوم قرار داد.

آزمونی که طی آن توانستند به کمک واکه‌های افزوده، متن غیرمصوت کتاب عهد عتیق را خوانا بکنند، به زمانی برمی‌گردد که جنگهای روم علیه یهودیّت پایان یافته بود. این بخشی از کوششی است که برای تولدی دوباره به عمل آمد، و نشان‌دهندهٔ چگونگی مشکلاتی است که فراروی بازگشت مشتاقانه به متون اصیل عبری قرار داشت. اما این راه نیز غیرقابل گذر از آب درآمد. حروف «صدادار» افزوده شده، به معنای تجاوز به متون غیرمصوّت مذهبی و سنّتی بود. از این رو، در و دروازه برای تغییرات دیگر و احتمالاً سخنان «من درآوردی» گشوده شد. این امر پس از آنکه مصمّم شده بودند تا متن غیرمصوت را یک‌بار برای همیشه به‌صورت موثق و معتبری تثبیت کنند، برایشان مشکل آفرین شد.

الحاقات طومار اشعیا نشان‌دهندهٔ اعتبار متن مسوره در حدود اواسط سدهٔ سوم است. البته واضح است که اینها تازه بدان زمان به‌وجود نیامده بودند. زیرا اوریگنس از قبل کتاب هگزاپلای[4] خود، متن تصحیح شدهٔ تورات، را پیش از سنهٔ ۲۲۰ آغاز کرده و پس از ۲۸ سال تلاش، اندکی پیش از اواسط این سده به پایان رسانده بود، و این، بنابر گواهی قسمتهای بازماندهٔ ستون دوم، متن عبری را به‌صورت معیار شرعی پیش شرط می‌گذارد. بنابراین، متن غیرمصوّت مسوره در آغاز سدهٔ سوم (حتی اگر نه از پیشتر)

---

1. Makaba
2. Mazoretisch
3. Altheim - Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 69f.
4. *Hexapla*

Marfat.com

موجود بود.[۱] بدین ترتیب، تغییراتی در عبارات یا کتابت منتفی می‌گردد.

تغییرات موجود در متن عامیانه، چنانچه طومار اشعیا نشان می‌دهد، بایستی پس از متن اعتقاد نامه‌ای انجام گرفته باشد. این متن عامیانه، همان طوری که بار دیگر طومار A اشعیا و متن همراه آن B تأیید می‌کند، در کوتاه یا درازمدّت از کاربرد خارج گردیده و در زاغهٔ نوشته‌های مقدس منسوخ، نظیر غار عین‌فشکا، مخفی گردانده شده است.

البّته مشکل واکه گذاری لاینحل باقی ماند. تازه در قرن پنجم روش قابل گذری، همان راهی که زبان سریانی و بعداً زبان عربی پیمودند، پیدا شد. حال نظام نقطه گذاری وضع گردید و اِعراب به متون غیرمصوّت افزوده شد. اینچنین بود که متن اعتقاد نامه‌ای دست نخورده باقی ماند، در عین حالی که در جهت دستیابی به واکه گذاری تلاش خود را کرده بودند.

زبان اوستایی هم راهی نظیر عبری پیمود. حتی نوشته‌های زرتشتی، شاید از اواخر قرن ششم ق م، به خط آرامی ثبت شده بودند. با داوری بر مبنای نمونه‌های بازماندهٔ واژه‌ها و نامهای اوستایی مشاهده می‌شود که در آنجا نیز واکه‌ها بندرت یا کلاً رعایت نمی‌شدند. کاربرد حروف صدادار ممکن است، اما بندرت آنها را به کار می‌بردند. اسکندر کبیر اولین گام را برداشت. خرد و شعور چشمگیر او که در پی امتزاج مقدونیان و ایرانیان، دو قوم مسلّط در حال و گذشته، و تشکیل یک قوم سوم و آیندهٔ‌ساز بود، نمی‌توانست از کنار بزرگترین شخصیت ایران براحتی بگذرد. تعلیمات زُرتشت، آثار[۲] اصیل و آنچه منسوب به او بود، می‌بایست در این آفرینش نو منظور گردد و در دسترس همگان قرار گیرد. اسکندر فرمان داد تا متون مقدس را با الفبای یونانی بنگارند، و برای آنکه این اقدام نتیجه‌بخش باشد، دستور دومی نیز به آن افزود: سپاهیان ایرانی که بتازگی برکشیده شده بودند، و وی آرزومند ادغام آنها در سپاه خود بود، می‌بایست خط یونانی را بیاموزند.[۲]

اسکندر، آنچه راکه اندک زمانی پیشتر با تورات آغاز کرده بودند، تکرار کرد: آوانویسی با الفبای واکه‌دار یونانی. در هر دو طرف ضرورت واحدی وجود داشت، زیرا اوستایی نیز می‌رفت تا به‌عنوان زبانی زنده به خاموشی گراید، و همانند عبری، فقط در متون مذهبی به حیات خود ادامه دهد. اقدام اسکندر، ابعاد عظیمی داشت. بیش از دو میلیون بیت اوستایی می‌بایست با الفبای یونانی ضبط شود. تنها شعوری که جهانی را در خود تجلّی می‌داد، می‌توانست چنان کاری را طراحی کند و فقط جهان ـ فرمانروایی چون او می‌توانست آن را تحقق بخشد. این اقدام پس از مرگ وی ناتمام ماند و به همان شکل نیمه‌تمام در کتابخانهٔ

---

۱. آخرین اظهار نظر W.Baumgartner, Neue Zuercher Zeitung 2.5.1953.

2. F.Altheim-Aus Spaetantike u. Christentum 98f; *Alexander und Asien* 86f.

Marfat.com

اسکندریه حفظ شد. با اینهمه، تلاش وی مؤثر بوده است. سکه‌های یک خاندان حاکم ایرانی در خاور حتی در سده دوم و عهد قیصرها، اسامی ایزدان زرتشتی را با آوانویسی دقیق یونانی نشان می‌دهد. هیئت اکتشافی فون لوکوک[1]، بازماندهٔ دست‌نوشتهایی را از سده دهم پیدا کرده است که با اینکه یکی از گویشهای ایران خاوری است، با خط پیوستهٔ یونانی نوشته شده است.[2]

امّا این نوگردانی برای انبوه نوشته‌های اوستایی، همانند کتاب عهد عتیق در درازمدت نمی‌توانست کارساز باشد. در دنیایی که هر دین یا حتی شبحی از آن، خط خود را داشت و محکم بدان چسبیده بود ــ به‌طوری که در آیین مانویان و مانداییان، یعقوبیان و نسطوریان، سغدیهای مسیحی، مانوی و بودایی می‌بینیم ــ طبعاً هیچ زرتشتی مؤمنی از خط خودی در مقابل خط یونانی چشم‌پوشی نمی‌کرد. خط، خطی مقدّس بود و هیچ محسنّات عملی نمی‌توانست با آن به رقابت برخیزد.

با اینهمه، باردیگر، مشکل واکه گذاری لاینحل باقی ماند. این مسئله بیش از اندازه ضروری بود زیرا شریعت زرتشتی نیز خواستار تلفّظ دقیق متون مقدس خویش بود. بدین ترتیب، گام دوم برداشته شد و این عمل نیز در هماهنگی با آنچه در عبری دیدیم، انجام گرفت. با افزودن حروف صدادار یعنی حروف واکه‌ای کوشیدند تا به آنانی که سرودها، اوراد، و نیایشهای اوستایی را قرائت و زمزمه می‌کردند[3]، کمک کنند. البته پیشرفتی که از این رهگذر حاصل شد بیشتر از نحوهٔ عمل طومار اشعیا بود. متن اوستای اواخر دوران اشکانی قادر بود تقریباً تمامی واکه‌ها را نشان دهد و حداقل خوانش واکه‌های مرکب را بازتاب دهد.

دوباره آدمی در نیمه‌راه باز نماند. هرچند الفبای واکه‌ای ابزار کمکی به حساب می‌آمد، تضمین مطمئنی برای آنچه آدمی در تلفظ متونِ مقدس نیازمند یا آرزومندش بود، نبود. در حدود اواخر سدهٔ دوم راه‌حل در ایران خاوری پدید آمد. با حفظ صورت ظاهر الفبای آرامی، اما با سرمشق‌گیری از اصول خط یونانی، الفبای واکه‌داری برای زبان اوستایی وضع شد که تا امروز از آن استفاده می‌شود. هنگامی که نخستین شاهان ساسانی به جمع آوری اوستا پرداختند، در واقع این خط را پیش رو داشتند.

## ۳

بار دیگر دایرهٔ بررسی باید گسترده‌تر گردد. مانویان، زرتشتیان، و یهودیان برای آفرینش

---

1. A.v.Le Coq  2. O.Hansen bei F.Altheim, a.O.78f.
3. F.Altheim, *Parola del Passato* 20, 325 Anm.9.

Marfat.com

«کتابهایشان» یعنی تثبیت متون بنیادین خویش تنها نبودند. تمامی برّ قدیم، چنانچه اشاره شد، برای اقدام مشابهی مجهز می‌شد.

کلیسای مسیحی، مقدمتاً برای ایجاد نوشتهٔ اعتقادنامه‌ای عجله‌ای نداشت. انجیل‌های موجود، نامه‌های رسولان، مجموعهٔ سخنان مسیح، و پایان جهان‌نامه‌ها بنابر محتوا و مرتبت بی‌شک از هم متفاوت بودند اما چنان تمایزی هیچ ماهیت مرتبطی نداشت. مارکیون نخستین کس بود که مصمّم شد تا آنچه را بنابر عقیدهٔ خود معتبر یا ناپذیرفتنی بود، به‌صورتی منظم از هم جدا کند. از آنجا که کلیسا به مخالفت با وی برخاست، می‌بایست در مقابل اقدام وی، آنچه را خود می‌خواست بگذارد و، به این ترتیب، از اواخر قرن دوم، اعتقادنامه‌نویسی آغاز شد. قطعاتی از اعتقادنامهٔ موراتوری، اعتقادنامهٔ مومسن، و کلارومونتان، همچنین موعظه‌های اوریگنس، که بیشتر آثار تفسیری است تا موعظه‌های واقعی، نشانگر مراحل مختلف هستند. کتاب مسیحیان یعنی کتاب عهد جدید، به‌آرامی از پوسته بیرون می‌آمد.

تاریخ پیچیدهٔ ایجاد اعتقادنامه در سدهٔ چهارم و پنجم پایان گرفت. رساله به عبرانیان، مکاشفهٔ یوحنا، رسالهٔ دوم پطرس، رساله‌های یعقوب و یهودا در اصل بسیار به دور از اعتبار اعتقادنامه‌ای بودند. اینها بعداً مورد پذیرش قرار گرفتند. از جانب دیگر، نامهٔ بارناباس، یکمین و دومین نامهٔ کلمن، شبان هرماس، مکاشفات پطرس، تعالیم حواریون. و سرانجام رساله‌های پولس بتدریج کنار گذارده شدند. برای نخستین بار، در نامهٔ عید پاک آتانازیوس درسال ۳۶۳ به تعداد کتابها، ۲۷ کتاب، برمی‌خوریم که هنوز هم این رقم مورد قبول است.

حتی کلیسا هم نیازمند متن موثق کتاب عهد عتیق بود. در نزد یهودیان، به استثنای تورات، هیچ ترجمهٔ یونانی از متن اصیل عبری که اعتبار همه‌جانبه کسب کرده باشد، وجود نداشت، و یک چنین کتابی تازه می‌بایست ایجاد شود. آنچه در دست نوشت ــ ترجمهٔ هفتادان[1] ــ ما وجود دارد، یکی از بسیار ترجمه‌هایی است که در اواخر سدهٔ دوم برای استفاده در کلیسا جا افتاده بود. بدین‌سان، در اینجا نیز متنی قانون‌نامه‌ای، به زبان یونانی پدید آمد زیرا تمایلی به زبان عبری از خود نشان نمی‌دادند (اوریگنس و هیرونیموس استثنا هستند). علاوه بر کتابهای قانون‌نامه‌ای یهودی، آنچه را یهودیان به دلیل زبان یونانیشان کنار گذاشته بودند (همچون کتب مکابر یا «ملحقات» استر)، یا آنهایی که اصل عبریشان از میان رفته و فقط ترجمه‌ای از آنها باقی مانده بود (همچون حکمت یسوع پسر یسراخ) پذیرفته شد. این الحاقات (آپوکریفهای) کتاب عهد عتیق، با وجود منشأ عبری، تازه با پذیرش در اعتقاد نامهٔ کلیسا از

---

1. *Septuaginta*

Marfat.com

نابودی نجات یافتند. نام هفتادان (هفتاد مترجم)، در حقیقت هفتاد و دو به‌علاوهٔ ترجمه‌ای از تورات (شاید از عهد بطلمیوس دوم، فیلادلفوس) بر مجموعه‌ای اطلاق گردید که به این ترتیب فراهم آمد.

نقش ویژه‌ای به زبانهایی که در آن زمان و پس از آن، بیشتر در کاربرد کلیسا، به زندگی نوینی فراخوانده شدند یا برای نخستین بار زبان ادبی گردیدند، واگذار شد. از جمله گویش ادسا (الرها) که به منزلهٔ اساس زبان سریانی عمل کرد، یا دیگر لهجه‌های آرامی شرقی که در نوشته‌های مقدس مندائیان، آثار اصیل مانی، در ترجمه‌های مجتمعهای یهودیان خاوری، یا در معنانگارهای پارسی میانه بازتاب یافت. حتی زبانهای اتیوپیایی، ارمنی، و بعداً ایبریایی (گرجی) به این محدوده تعلق دارند، امّا جا دارد از زبان قبطی، بویژه، نام‌برده شود، زیرا اعتقاد نامهٔ مانویان در ترجمهٔ قبطی در مدینةالعادی، مصر علیا، بازیافته شده است. یکی دیگر، پاپیروس مکشوفهٔ مکتوب به یکی از لهجه‌های قبطی است که مجموعه‌ای از نوشته‌های گنوسی را دربردارد و به تاریخی بین اواسط سدهٔ سوم و اوایل قرن چهارم برمی‌گردد. باردیگر، همخواستی مذهبی بر این بوده تا آنچه را موجود بود، گرد آورد تا به‌صورت کتاب ارائه دهد. بویژه گنوستیک‌های مصر علیا ــ افیت‌ها، باربلو گنوستیک‌ها، و ستیان‌ها ــ سهیم بودند. رساله‌هایی که تا حال فقط از نوشتهٔ ردّیهٔ فلوطین همچون مکاشفهٔ زوستریانوس، الوگن، یا مِسوس، سپس انجیل مصریان، رسالهٔ اوگنوستیس، یا حکم عیسی مسیح، معلوم بودند، در اینجا پدیدار شده‌اند.

در عین حال، مجموعهٔ نوشته‌های هرمتی که تدوین آنها حدود اواخر سدهٔ سوم انجام یافته است، به مصر منتهی می‌شود. تُت مصری که یونانیان وی را با هرمس خویش برابر می‌نهند، در این نوشته‌ها در حکم پیامبر یا صاحب مکاشفات ظاهر می‌شود. مکاتب افلاطونی، ارسطویی، رواقی، و نوافلاطونی در پیوندی که گاه گاهی منشأ یهودی، امّا عمدتاً ایرانی، را در خود نهان دارد وارد شده‌اند. اینکه آیا همخواستی هرمتی وجود داشته یا نه، نامعلوم است. از آیینهای رازی در آنجا که سخن می‌رود، مدنظر «رازوارهٔ کلام» و نه آیینی است. از دیگر مجموعه‌های مشابه همچون سیبولین (تاحدودی یهودی) یا پیشگوییهای کلدانی، حداقل باید نام‌برده شود.

نوافلاطونیان نیز نقش خود را بازی کردند. حتی آنها هم، چنانچه محقق خواهد شد. کتاب خودشان را داشتند، و در کنار آن با کتابهای دیگر ادیان نیز به مناقشه پرداختند. آنها بر ضد گنوستیکرها و زرتشتیان، مانویان و مسیحیان جبهه‌سازی کرده و در این مجادله اهمیت آنچه تاحال مشاهده شد بازتاب می‌یابد. استادشان با نوشته‌هایی جدلی قبل

Marfat.com

از آنها پیشاپیش شروع کرده بود، زمانی که فرفوریوس طی سالهای ۲۶۲ الی ۲۶۹، در جوار استادش به سر می‌برد، فلوطین رسالهٔ موجود بر ضد گنوستیکرها را نوشت. مابقی را به شاگردانش واگذاشت. آملیوس چهل کتاب بر ضد زوستر یانوس تألیف کرد و فرفوریوس ثابت کرد نامهٔ منسوب به زرتشت که از پایان جهان خبر می‌داد، متنی جعلی و جدید است. اسکندر لیکوپولیسی[1]، حتی پیش از قبول مسیحیت در سال ۲۸۰، نوشتهٔ کوچکی برضد مانویان تألیف کرد.

اثر فرفوریوس بر ضد مسیحیان، در نیمه دوم دههٔ هفتاد [سده سوم] نوشته شد. فرفوریوس، آشنا با فعالیّت تفسیری و تصحیحی اوریگنس، پرخاشگرانه به مخالفت با هنر ماهرانهٔ او که می‌خواست با تفسیرهای رمزی، نوشته‌های یهودی را برای مسیحیان نیز قابل هضم کند، برخاست. فرفوریوس در حکم زبانشناس و منتقد حداقل با مخالف خود همسنگ بود. او جعلی بودن پایان جهانی دانیال را با دلیل و برهان که امروزه هم از ارزش آن هیچ کاسته نشده است، ثابت کرد. بدین ترتیب، برای فرفوریوس پاره‌ای از اعتقاد نامهٔ مسیحی شکسته شد و جعلی بودن آن آشکار گردید. این تیزهوش سرکش، همچنین به شجرهٔ مسیح، به تضاد انجیل‌ها، به تاریخ حواریون و آخر سر به ناهماهنگیهای بین پطرس و پولس ــ چنانچه این یکی بویژه نفرت فرفوریوس را بر می‌انگیخت ــ چسبیده بود.

از جانب مسیحیّت، سنگینی حملات احساس می‌شد و دفع این حملات ــ چنین به نظر می‌آید ــ نیّت نقد لوکیانی بر کتاب مقدس، از کتب عهد جدید، بود. نقد لوکیان از آن متنی که نقطهٔ حملات فرفوریوس را در بر می‌گرفت، فاصله گرفت. نقد لوکیانی به‌دنبال تنظیم و تصحیح بود و، بدین‌سان، پایه‌ای برای دفاع که مخالفان را، ظاهراً با اعتقاد پاک، به استفاده از نقل قول جعلی یا تحریف متهّم کرد، به‌دست آورد.

نوافلاطونیان، چنانکه اشاره شد، به انتقاد بسنده نکردند. آنها خود را با ادیان بزرگ همسان می‌دانستند و نتیجه گیری روشنی را از آن استخراج کردند. آنان کتاب خود را در مقابل کتب دیگرانی که با آنها بشدت مجادله کرده بودند، گذاشتند. ویرایشی از آثار فلوطین که آثوستوخیوس، دستیار وفادار استاد، در آخرین روزهای حیات وی فراهم آورد، برای ما شبهه‌آلود است. فرفوریوس، متن بنیادین را سی‌سال پس از مرگ فلوطین فراهم آورد. او به تکلیفی که استاد متوفی به او محول کرده بود، استناد کرد. بدین ترتیب، برای بزرگترین شخصیتِ زمان که بر تارک این قرن می‌درخشید، این ضرورت محقّق است. فلوطین در این

---

1. Alexander von lykopolis

Marfat.com

مسئله با همعصر خویش، مانی، یکی است، هرچند در مابقی مسائل دره‌ای ژرف آن دو را از هم جدا می‌سازد.

فرفوریوس، به‌جای ترتیب زمانی رساله‌های فلوطین، نظمی اصولی برگزید و این نشانگر عامل برانگیزندهٔ اوست. او توانست به الگوی اندرونیکوس که آثار ارسطو و تئوفراست را همین گونه تنظیم کرده بود، استناد کند. ویرایشگر، پنجاه و چهار رسالهٔ بازماندهٔ فلوطین را به شش کتاب نه تایی تقسیم کرد و آنچنان که خود اعتراف می‌کند، از «یافتن» دو عدد شش و نه خوشحال بود. سپس، رسالاتی دربارهٔ زندگینامهٔ استادش نوشت که در آنها اشتیاق مذهبی عصر بخوبی منعکس بود و با اعداد مقدس، حمایت و تضمین می‌شد.

## ۴

ادیان جهان باستان در خلال سدهٔ سوم به دینهای صاحب کتاب تبدیل شده‌اند. سنوات زمانی که پیشتر ذکر شدند، گاه گاهی پس و پیش این مرز زمانی هستند: امّا با اینهمه، در نتیجه تغییر حاصل نمی‌گردد. این امر، جنبشی است که همزمان تمامی ادیان را دربرمی‌گیرد. در عین حال، هیچ فرقی نمی‌کند که از چه صبغه‌ای هستند یا منشأ آنها چه اندازه به عقب باز می‌گردد. ادیان «نو» در کنار «کهن» و ادیان مبشری ـ جهانی در جوار آنهایی که محدود به یک قوم بودند، قرار داشتند. یهودیّت و زرتشتیگری با سرچشمهٔ خود هزار سال یا بیشتر فاصله داشتند؛ اینها باززایی را چنانچه آموزه‌های افلاطون را نیز دربرگرفت، تجربه کردند. با وجود این، مسیحیّت، گنوسی، و مانویت دویست سال هم پشت سرنگذاشته یا به زمان حال تعلق داشتند؛ حتی نهضت هرمتی می‌تواند تازه حدود سال صدم آغاز شده باشد.

حال به تعبیر این وقایع می‌پردازیم، و از این رهگذر به قلمروی وارد می‌شویم که در آن، واقعیّات به اشارات، و حوادث به نماد تاریخی بدل می‌گردد. شاید پر دور نرفته باشیم اگر تدوین اسناد مذهبی را چنین توضیح دهیم: تعدّد و رقابت ادیان برای مرزبندی متقابل، بایستی به تأکید خودی و جوهری (اصلی) منجر شده باشد. پس تدوین، رویدادی بوده که اساساً می‌توانسته همیشه و در همه جا پدیدار گردد. از لحاظ روانی، رفتار قابل درک و روشنی می‌توانسته نمونه‌ای تاریخی ــ حتی فراتر از سند ــ را به‌دست داده باشد. این‌گونه تلقی، نمی‌تواند این مطلب را نقض کند که برای جمیع عقاید کافی بود تا جوهر مطلب را با عباراتی مختصر مطرح و ثبت کنند، سده چهارم این راه را پشت سرگذاشته است. اما تدوین، فرایندی دگرگونه بود، و نه تنها زمان حال را هدف قرار داد بلکه کوشید گذشتهٔ بزرگ را جذب کند تا آن را معتبر گرداند. تدوین در تلاش برای گردآوری اسنادی بود که در معرض خطر نابودی

Marfat.com

قرار داشتند. اما تدوین تنها به دنبال حفاظت نبود بلکه می‌خواست جوهر مطلب را برجسته کند و مطالب غیرضروری را کنار بگذارد. تدوین نه در پی شکل صوری بود و نه به دنبال حفاظت برای حفاظت، بلکه آرزومند قانون نامه و مضمون موثقی بود. پاسخ زمانی حاصل می‌گردد که بویژه غرب لاتینی و روم را به حساب آوریم.

در اینجا نیز نهضت همانندی پدیدار می‌گردد. روم هیچ نوشتهٔ مقدسی، چنانچه شرق آنها را در مجموعه‌هایش جمع آورد، نداشت. در عوض نویسندگان باستانی ادبیات رومی جایگزین آنها شدند. بدین ترتیب، بنا به گفتهٔ ماکروب تحصیل ادبیات مقدس آغاز گردید.

با برآمدن قیصران ایلیری از اواسط سده سوم، روم ـ تفکّری وارد مرحلهٔ تعیین کننده‌ای شد. درواقع، نوگردانی امپراتوری که در زیر توفان دشمنان خارجی و داخلی، از هم گسیخته به حساب می‌آمد حاصل تلاش سرباز ـ قیصرهایی از سرزمینهای جنوب دانوب بود. اما برای آنکه این نوزایی کامل، و بویژه قانع‌کننده، باشد می‌بایست روم معنوی را نیز دربرگیرد.

قیصران ایلیری برای چنان کاری ناتوان بودند. آنها، که فقط و فقط وابسته به تجارت بودند، بدشواری می‌توانستند ضرورت نوگردانی معنوی را تشخیص دهند. اگرچه این کار بدون دخالت آنها انجام گرفت، در زیر حمایت امپراتوری متحّدِ نوآراسته و تحکیم یافتهٔ ایلیرها بود که این امر ضروری تحقق پذیرفت. عاملان این نهضت علاوه بر اشراف سنا، که به فرمان گالینوس از دستیابی به مقامات فرماندهی سپاه منع شده بودند، گروهی از شهروندان رومی بودند که از نزدیکان سناتورها به‌شمار می‌آمدند.

نظر جاری بر این بود که تازه پس از انتقال امپراتوری به شاخ زرین، و ایجاد پایتخت جدید، کنستانتینوپل، باززایی ملی پدیدار شد. اما این نظر پابرجا نماند.[1] دست نوشتهای معتبر متون بازمانده از عهد عتیق متأخر پلاتوس و تِرِنس، هوراس، اوید، جوِونال، و کتابهای تاریخ عظیم تاسیت همه به اواخر سدهٔ سوم بازمی‌گردند. از متون پلاتوس چنین برمی‌آید که دست‌نوشتهایی اساس بوده‌اند که یورش دهه‌های پیشین را پشت سرگذاشته بودند و به دلیل فقدان نسخهٔ بهتری از آنها استفاده شده بود. همچنین متن لیویوس، تا آنجا که به پیش از تصحیح نیکوماخ (پالیمپست و رونزی) بازمی‌گردد، بر پایهٔ نسخه‌ای (نه چندان عالی) پی‌ریزی شد که از فاجعه‌ها جان سالم به‌در برده بود. همه جا تلاش می‌کردند تا آنچه را هنوز یافت می‌شد بکاوند و تثبیت کنند.

مانند آنچه در مورد متن کتاب عهد عتیق و اوستا دیدیم، ایجاد نوشته‌ای بنیادی پایه و اساس

---

1. F.Altheim, *Literatur u. Gesellschaft* 2, 244 f. ; 280f. (G. Radke).

Marfat.com

نوگردانی ملّی بود. در میان اشراف سنای شهری روم، فعالیت ادبی که با مبارزه برضد مسیحیّت همراه بود، همزمان با مبارزه برای آیین برخاسته از روم به پیش می‌رفت. از این رو، تحصیل ادبیات مقدس ماهیتاً در کنار تدوینهای دیگر قرن قرار می‌گیرد. امّا حال بیشتر معلوم می‌گردد که سرِ آن داشتند تا شخصیتهای بزرگ گذشتهٔ معنوی را از خطر نابودی نجات دهند. اشراف سنا، در عمل مؤلفان باستان رومی را از تهاجمات مهاجرت اقوام و سده‌های تاریک قرون وسطی نجات دادند و، در نتیجه، برای نخستین بار در زمان کارولنژیان[1]، رشته‌ای از نوزاییهای دیگر را، که در سده‌های پانزده و شانزده به اوج خود رسید، آغاز کردند.

این بحران، که از سقوط امپراتوری روم در سدهٔ سوم آغاز شد، فقط مختص به آنجا نبود. همه‌جا، در ایران ساسانی نیز، همچون دورهٔ چین‌هان متأخر، در کنار تشکلّهای حکومتی کهنسال و متحجّر، اقوامی سربرافراشتند که برای نخستین بار وارد صحنهٔ تاریخ شدند. آنها، جوان و سرشار از توان نیروی حیات، بسرعت تا حد رقبایی خطرناک رشد کردند. قدرت ضربتی آنان ناشی از نیروی محرکه‌ای بود که تا آن زمان ناشناخته بود. اینک در همه‌جا به‌جای پیادگان سنگین اسلحه که مختصّ سپاه روم بود و گردونه‌های جنگی با خدمه‌اش که ویژهٔ شیوهٔ جنگی چینی‌ها بود، سوارگان وارد شدند. سوارگان، مسلح به برگستوان یا فقط مجهز به یک کمان، تبدیل به سلاح سرنوشت‌ساز کارزار شدند. سعی شد تا با ایجاد سلاح سوارهٔ خودی با این خطر تهدیدآمیز مقابله کنند. امّا در کنار تقلید از دشمن، تعمقّی بر آنچه شیوهٔ خودی انسانهای باشنده ــ شهری یا روستایی ــ بود، ظاهر شد. خط استحکامات طولانی در مرزهای امپراتوری، دیگر قادر به ایفای وظیفهٔ خود نبود. دشمن همیشه در آنها رخنه می‌کرد، اردوگاههای مرزی را پایمال می‌کرد و تاراجگرانه تا اعماق کشور پیش می‌تاخت. حال نیروی مرزی بشدت تقویت گردید و دژهای مستحکم طولانی و منظم در بریتانیا، شمال افریقا، راین، دانوب، و فرات سربرافراشت. آنان در پشت این کمربند محجّر در تلاش حراست از خود بودند و همزمان خود را در مقابل هر دشمن متحرّک محصور کردند.

وضع مشابهی در حیطهٔ معنوی ظاهر شد. رُمان متأخر یونانی بر زندگی ادبی سدهٔ سوم مسلّط بود. شکل «بی‌پردهٔ» آن در آن واحد، قالب «تمام عیار» و سبکهای ادبیات عهد باستان را، که بروشنی مرزبندی شده بود، کامل کرده و به ارث برده بود. حاکمیّت رمان و فروپاشی قالب، که از آن جدایی‌ناپذیر است. در سده‌ای واحد با دنیای متخاصم برخورد کردند. هرچقدر هم «بیان» آنها متفاوت باشد، در قالب یکدست و متحد بودند. به این ترتیب، آدمی

---

1. Karoling

Marfat.com

آنچه راکه مشخصهٔ عهد عتیق بود، و از زمانهای دور زیر خاکستر پوشانده شده بود و اینک حدود هزار سالی از آن می‌گذشت، به حیاتی دوباره فراخواند. حال نه برای کمال الگوی فردی بلکه برای الگوی تمام عیار، متعّهد، منظّم، و ظاهراً قالبی تلاش می‌شد. با شیوهٔ پیکار سواره، اسوارگری، و نبرد تن به تن، سرنوشت پهلوانانه، پایگاه تازه‌ای به‌دست آورد و همهٔ اینها آغاز کردند تا خود را در قالب شعر بگنجانند. جهانی اسواری، حتی با مفهومی آرمانی، در جوار عهد عتیق کهنسال قرار گرفت؛ زیرا می‌بینیم که سروده پهلوانی گوت‌ها، ترانه‌های شاعران گارامانتی هر دوسوی صحرا، رون‌های فنلاندی و حِکَم منظوم هونی تمامی در این مطلب هماهنگی دارند. در نوشته‌های اولیهٔ عربی، به دنیای تفکّر تردیدآمیزی برمی‌خوریم که همچون غنچه‌ای ناشکفته درپی شکوفایی بود و می‌بایست خود را در قصیده به نحوی گسترده اما هنوز در قالبی بشدّت بسته بازتاب دهد. اگر همهٔ اینها گمراه کننده نباشد، درواقع آغاز اشعار عربی به سدهٔ چهارم بازمی‌گردد.

باردیگر جهان باستان احساس خطر می‌کرد. دنیای کهن شتاب داشت تا محدوده‌اش را همزمان مرزبندی و حراست کند اما این بار در حیطه‌ای معنوی و، به زبانی دیگر، در زمان متأخر در محدودهٔ مذهبی. ابزاری که بدان دست یازیدند، تدوین اسناد بنیادین بود. هر آنچه از گذشتهٔ بزرگ هنوز خلّاق و بارور بود در کتاب نگهداری و ثبت گردید. حتی تلاش می‌کردند تا آنهایی را هم که همچون مانی، فلوطین در زمانِ حال، تألیف می‌کردند نازدودنی و قانون نامه‌ای بگردانند. نسیمی روح‌نواز به‌طور یکسان آنچه را سپری شده بود و آنچه را هنوز در زمان حال جاری بود، متحوّل می‌کرد. دفاع و حراست، هر اخلاق و رفتاری را دیکته می‌کرد، و در حیطهٔ نظامی هم وقایع به همان شکل حوزهٔ معنوی و به موازات آن جریان داشت. آنچه استنتاج می‌گردد، پایان یک عصر و آغاز یک عهد نوین است: گذار به قرون وسطی.

## ۵

به‌دنبال حقایق تاریخی تعبیر آنها آغاز شد و این امکان فراهم آمد تا همزمانی «کتب» و تدوینشان، نمادی تاریخی گردد. سده سوم، عصر بحران و سقوط جهان باستان، در حیطهٔ معنوی هم نقش خود را بخوبی ایفا کرد.

پیشتر، در سطوری چند به جهان مخالفی که در همین اوان سربرافراشت، اشاره شد. در آن زمان زنجیره‌ای از وقایع که مهاجرت اقوام می‌نامند، شروع شد. تا حال عادت بر این بود که از مهاجرت ژرمن‌ها و اجباراً اعراب سخن بگویند. اما قومی که باقی می‌ماند هون‌ها بودند که

Marfat.com

ترتیب و تنظیم آنها، به این دلیل که از منشأ آنها جز احتمالاتی چند اطلاع موثقی نداشتیم، با اشکال مواجه شد. بر طبق شواهد نوگشودهٔ[1] سالهای اخیر می‌دانیم این قوم از کجا آمده و چه کسانی بودند.

هون‌ها، بنابر زبان، ترک (هرچند این نام را هنوز نداشتند) از مرزهای شمالی چین آمدند: از نواحی اطراف کمان اردو و دریاچهٔ بایکال، یعنی از فراسوی مغولستان. آنها سده‌های آزگار حریف سرسخت چین بودند و تمامی درازای آسیا را پشت سر گذاشتند تا توانستند ژرمن‌های شرق و امپراتوری روم را براندازند. هون‌ها پیش از دیگر اقوام ترک، که موج‌وار به‌دنبال آنها سرزیر شدند، آغاز به مهاجرت کردند: آوارها، انوگورها، خزرها، پچنگ‌ها، غزهاو و کومان‌ها تمامی اینان در تاریخ و ملیت اروپای شرقی ردپای عمیقی به‌جای گذاشته‌اند.

در گذشته، تهاجم هون‌ها در سال ۳۷۵ را آغاز مهاجرت اقوام می‌دانستند. امروزه محقّق است که گذر از دُن و دخول به مرزهای شرقی اروپا، پیش از قرن سوم بوده است. باردیگر این همزمانی مدلّل می‌گردد و از نو تبدیل به نمادی تاریخی می‌شود. بازهم اجازه داریم بیفزاییم که برای سومین بار، دورا اروپوس شاهد تعیین کننده را به‌دست داده است.

دورا اروپوس، دژ مرزی روم، در تابستان ۲۶۰، پس از دفاعی سرسختانه، به‌دست ساسانیان افتاد. فاتحان، این پیروزی را با ضیافت شراب و باج اجباری که از اهالی ستاندند، جشن گرفتند. روی تکه‌های سفال (استراکا) رسیدهایی نوشته شده که به متضررین تحویل داده شده است؛ این شواهد امکان می‌دهد تا به ترکیب سپاه ساسانی نظری بیندازیم. در کنار پارسیان، ایرانیان شمال غربی، ارمنیان، و ترکان با اسم و عنوان دیده می‌شوند. ترک‌ها، چنانچه بر مبنای اشارات مکرر می‌توان حدس زد، هون‌هایی بودند که در قفقاز و شمال آن سکنا داشتند.[2]

سفالینه‌های مکتوب از فاصلهٔ کوتاه زمانی تابستان ۲۶۰ و بهار ۲۶۲ سرچشمه می‌گیرد، زیرا در آن زمان، شهر ترک گردید. افزون بر این می‌دانیم که اندک زمانی پیش از این تاریخ، قیصری رومی نیروهای کمکی گوتی را علیه ساسانیان رهبری کرده است. اما شاهان ساسانی نیز بدین کان ذخیرهٔ انسانی جنوب روسیه دست یافتند. ساسانیان، در مقابل گوت‌های کمکی رومی، هون‌ها را در رده‌های خود قرار دادند. حتی آن زمان معلوم شد که هون‌ها در جنگاوری برتر هستند. شاپور اول، باکمک رسته‌های هونی، پیروزیهای خویش را علیه روم

---

1. F.Altheim, *Literatur u. Gesellschaft* 1, 195 f. ; Aus Spaetantike u. Christentum 70 f; Altheim-Stiehl, Derste Auftreten d. Hunnen 47 f. ; 83f.

2. Altheim-Stiehf,a.O.9f;

Marfat.com

به چنگ آورد. این، نخستین ورود هون‌ها به تاریخ در حال افول جهان باستان است.

## ۲ـ مزدک

### ۱

بحران بزرگی که از اواسط سدهٔ سوم امپراتوری روم وکلاً جهان کهن را به تلاطم انداخت، در تاریخ معنویت نیز دوران ساز بوده است که بر جهانبینیهای موجود دو آموزهٔ دیگر را اضافه کرد: نوگردانی فلسفهٔ افلاطونی از جانب یونانیان، و تعالیم مانی و جانشینانش از سوی ایرانیان. هر دو اندیشه بالنسبه همزمان از بطن دو ابرقدرت، همسایگانی دشمن که، در عین حال، هردو با هم «انوار» و «چشمان جهان» بودند، جوشیدند[1]: امپراتوری روم و شاهنشاهی ساسانیان. همان‌گونه که اینها در عین جدایی به هم پیوسته بودند، نظامهایی هم که از آغاز بدانها تعلّق داشت به یکدیگر وابسته بود. زیرا تنها همزمانی نبود که نوافلاطونیان و مانویان را متحد می‌کرد. واقعیت این است که در مورد دوم نیز پذیرش دوبارهٔ بخشی از گذشته، پیوند دیگری را تشکیل می‌دهد. همان پیکار آرام ناپذیر پدرِ بزرگی[2] با فرمانروای تاریکی، که هستهٔ اصلی اسطوره‌های کیهان‌شناسی مانی را تشکیل می‌دهد، بدون سرمشق زرتشت غیرقابل تصوّر است. همانند با تجدید حیات افلاطون، در ایران نیز به سنتی که جزو بزرگی و ضروریات قوم خودی و فرهنگ خودی شمرده می‌شد بازگشتند و کوشیدند تا آن را بنابر ضروریات زمانی نوگردانند.

البته این بدان معنا است که به رغم آنچه دو نظام آنچنانی را به هم پیوند می‌داد، در جانب دیگر تفاوتهای عمیقی وجود داشت که از هم جدایشان می‌کرد. به همان اندازه که دوگانگی مشخصهٔ تعلیمات مانویان بود، نوافلاطونیان بر یگانگی خداوندگار تأکید می‌ورزیدند. البته اینان از چندگانگی جهان یزدانی که مردهٔ ریگ یونان بود، چشم‌پوشی نکردند[3] بلکه مفهوم آن‌را برگرفتند و چندگانگی را به یگانگی بازگرداندند. ارتمیس و آفرودیت ــ درگذشته دونمود[4] از هم گریزان جهان بودند که در هیپولیت اوریپیدس، قهرآلود و آشتی‌ناپذیر بر همدیگر می‌تازند و همستیزیهای اندوهباری را می‌آفرینند ــ حال به «نیروها» و «کارمایهٔ» همان قدرت ایزدی بدل شده بودند. به همان اندازه که خدایان کهن از قالب خویش و، بدین

---

1. Petr.Patr.fr.13, FHG.4, 188.

۲. شواهد در H.Ch.Puech, Le Manichéisme 164 Anm.295.

3. F.Altheim, Aus Spaetantike u. Christentum 56f.

4. Aspekt و در مجموعهٔ برینک مان به نام C.Brinkmann, *Sosiologie und Leben* 179f.

Marfat.com

ترتیب، از جوهر ایزدی محروم شدند، بر اهمیّت آنچه تمامی آنها را در ذات جامع خود جذب می‌کرد، افزوده شد: ایزد خورشید. امّا ایزد خورشید نیز بازتاب رویتمند و ابزار آن یگانهٔ بزرگی که مافوق او قرار داشت، باقی ماند. کلیّت جهان ایزدی در هرمی صعودی به‌طور قائم زیردست آن یگانه، به‌عنوان «مثالِ[1] اشیاء باشنده» قرار گرفته بود.[2]

مانی، به زبان ادبی نوساختهٔ سریانی می‌نوشت. امّا او بنابر تبارش نه آرامی بلکه ایرانی بود. حتی نوافلاطونیان، از دور و بر منطقهٔ محدودی برخاستند که آمونیوس ساکّاس، هرمیت‌ها، و خود شخص فلوطین مصری بودند؛ فرفوریوس، فنیقی و لونگینوس، کالینیکوس، و آمیلوس سوری بودند؛ یامبلیخوس نامی عربی داشت. بر مبنای این تبار کافی نیست که از شرق امپراتوری روم سخن گوییم. آسیای صغیر، بویژه کاپادوکیه که در آتیه می‌بایست زادگاه سه آموزگار بزرگ کلیسا باشد، خارج از این محدوده قرار می‌گیرد. حتی نژاد سامی نیز نشانگر تعلّق آنها به هم نیست. امّا بخوبی پذیرفتنی است که تمامی افراد مذکور از سرزمینهایی که یک‌زمانی می‌بایست پایگاه تک سرشت باوری گردد، برخاستند. شاید شگفت‌آور باشد امّا در یک بررسی دقیقتر بستگی ذاتی در آن آشکار می‌گردد.

وقتی شورای خالکدون[3] منشور وحدت غرب امپراتوری، موجود در نامهٔ توموس لئوس کبیر، را پذیرفت، درواقع دو طبیعت مسیح پس از جسمیّت وی، با وجود شخصیت واحد او تأیید گردید. در مقابل اتحادیهٔ کنستانتینوپل و روم، دیوسکوروس، بطریق مصر، و اسقفهای پیرامونش مغلوب شدند. یزدان شناسی اسکندریه همیشه در تلاش بود طبیعت خدایی مسیح را بر جنبهٔ انسانی وی برتری دهد. اینچنین بود که یک طرف علیه طرف دیگر به برتری دست یافت و سرانجام کلیسای مصر نمایندهٔ تعالیم طبیعت خدایی مسیح، تک سرشت باوری شد؛ و در اینجا بود که تمامی مخالفان منشور سال ۴۵۱ به هم رسیدند: همهٔ آنهایی که در طرد نامهٔ توموس لئوس یکدل بودند. پذیرش خالکدونی منجر به جدایی درمان ناپذیری با مصر و سوریهٔ تک سرشتی شد.

تنها تذکر این نکته ضروری است که تک سرشت گرایان موضع، نوافلاطونیان مصری و سوری را پذیرفته و ادامه دادند. آنها تمامی آنچه را که پیش رو داشتند رد نکردند، نه تعدّد خدایان کهن اندیشهٔ نوافلاطونی را و نه اقنوم را که در کنار پدر تک سرشت گرایان قرار داشت. اما آنها از آنچه در تضاد با یگانگی بود، کاستند تا اینکه یگانگی را در آن نمایان کردند. این همان موضعی است که در نزد نوافلاطونیان و تک سرشت گرایان بازتاب می‌یابد و

---

1. Idee 2. F.Altheim, a.O.19f. 3. Chalkedon

Marfat.com

به هیچ وجه تصادفی نیست که هر دو از جانب مصر و سوریه حمایت می‌شوند،، تلاش مشتاقانهٔ انسانهای این سرزمینها برای یگانگی به همان اندازه مشخص است که دوگانگی برای ایرانیان.

باقی می‌ماند اعراب که اخیراً بر خویشاوندی درونی تک سرشت‌گرایی با اسلام تأکید کرده‌اند. آئوستوخیوس[1]، یکی از اسلاف آموزهٔ تک سرشت‌گرایی، را پیشگام حضرت محمد(ص) قلمداد کرده‌اند. درواقع، اینجا نیز رشد و تکامل، موازی هم پیش می‌رود. پیام حضرت محمد(ص)، مجدداً بر اندیشهٔ وحدّانیتی استوار است که بر اساس آن خدا هیچ «انبازی» ندارد. حضرت محمد(ص) خود را با همسایگان و پیشگامان نوافلاطونی و تک سرشت‌گرایش در یک صف قرار می‌دهد. تنها اینکه اعتقاد مذهبی محمد(ص) به آنچه بیش از وی در تلاش و مکاشفه‌اش بودند، قاطعیت بی‌مانندی اعطا می‌کند.

شگفت‌آورتر از همه اینکه نوافلاطونی‌گری بر تفکّر ایرانی نیز تأثیر کرد و کاملاً جوهر آن را تغییر شکل داد. آموزهٔ یگانگی خداوندگاری در سرزمینی که همیشه دوگانگی را نمایندگی کرده است، پنجه انداخت. قدرت این آموزه به اندازه‌ای بود که توانست اسطوره‌های کهن ایران را از میدان به در کند و برای مدّتی چنین به نظر آمد که در ایران، یگانگی خداوند بر دوگانگی او پیروز خواهد شد.

پیشوایان اندیشهٔ نوافلاطونی پس از بسته شدن مدرسهٔ آتنی در سال ۵۲۹، بیزانس را ترک کردند و به ساسانیان پناه آوردند. آنها امیدوار بودند در آنجا مدینهٔ فاضله‌ای را باز یابند که در آن، عدالت حاکم باشد و فلسفه و سلطنت در کنار یکدیگر و زیردستان مطیع و متواضع باشند. واقعیت تصویری به‌دست داد که فیلسوفان مهاجر، مرگ در میهن را شرافتمندانه‌تر از زندگی در دربار ساسانی یافتند. خبر آگاثیاس[2] چنین است. امّا آنچه که نه آگاثیاس و نه فیلسوفان مهاجر می‌دانستند، این بود که اندک زمانی پیشتر، تعلیماتی که براساس اندیشهٔ نوافلاطونی استوار بود، انقلابی در ایران ایجاد کرده بود.

بنابر بررسی تاریخی همگانی، مزدک و مزدکیان، که شورش آنها در زمان کواذ اول (۴۹۹-۵۳۱ و ۴۸۸-۴۹۷) نظام اجتماعی و اقتصادی امپراتوری ساسانیان را لرزاند، در حکم پیشگام و جاده صاف کن مرام اشتراکی تلّقی می‌شوند. با اینهمه، از پیشتر، نولدکه، که نخستین تحقیق علمی مزدک و تعالیمش را مدیون او هستیم[3]، اشاره می‌کند که وخشور اصلاحگر به دلیل خصایص مذهبیش از تمامی جانشینان احتمالی و واقعیش متمایز است.[4] کریستنسن در

---

1. H.Grégoire, Mélanges ch. Diehl 1, 107f.
2. Agathias, 2, 30-31.
3. Th. Noeldeke, Gesch.d Perser u.Araber 455f.
4. Th. Noeldeke, a.O.459f.

Marfat.com

کتاب جامع خود که هنوز از کتب بنیادی است به نام کواذ اول و کمونیسم مزدکی[1] بدقت دربارهٔ این مطلب به پژوهش پرداخته است. او تأکید کرده که تعالیم مزدک بر شالوده‌ای که مانی پی‌افکنده بود، نهاده شده است؛ و نظام مزدک تنها شکلی دیگر و تکوین خاصی از مانویت را نشان می‌دهد.[2] کریستنسن به دلیل کشف نوشته‌های اصیل مانوی در ترکستان چین، و کلاً به سبب نتایج درخشان تحقیقات مانوی، توانست گامی فراتر از نولدکه به پیش بردارد. جای هیچ شکی نیست که کریستنسن به دستاورد مهمی نایل آمده است. تنها باید این پرسش مطرح گردد که آیا با این توصیف تاریخی ـ معنوی مزدک، اهمّ مطلب در مورد وی بیان شده است. امّا معلوم خواهد شد که کشف دیگری، که نمی‌توانست بر کریستنسن معلوم باشد ــ همان‌گونه که پیش از وی کشف نوشته‌های مانوی برای نولدکه نبود ــ برداشتن یک گام دیگر را به جلو ممکن ساخت. با وجود این، پیشاپیش تصریح می‌شود که این کشف از نتایج کریستنسن بس فراتر می‌رود. این کشف تکهٔ اصیلی از یک نوشتهٔ مزدک است یعنی تنها چیزی که منحصراً باقی مانده است و باید ابتدا به بررسی آن پرداخت. باردیگر این شناسایی را، تا زمانی که از سخن خود مزدک خبردار شویم، مدیون کریستنسن هستیم. امّا ترجمه و تعبیر تکهٔ بازمانده در برگردان عربی، در اثر کریستنسن، مطالب مطلوبی را کنار می‌گذارد. از این گذشته، کریستنسن استنباط لازمه را که سخن از سند اصیلی در میان است نکرده است.

آنچه تا آن زمان در دسترس بود و امروزه نیز هنوز غالباً دست یافتنی است، اخبار فشرده و خلاصه‌ای بود که تعالیم مزدک را بر مبنای مقولات مشخّصی همچون اشتراک مال، اشتراک زن، آموزهٔ اصول یا عناصر طبقه‌بندی می‌کرد. چنان طبقه‌بندی می‌تواند برای اهداف مشخصی مفید باشد: آنها دارای مزیّت آسان‌سازی و طبقه‌بندی پابرجایی هستند. اما قالب معنوی آموزه، در چنان نوشته‌هایی در خطر نابودی است. این تعالیم تنها آنجایی که در متن شهرستانی، مزدک خود سخن می‌گوید ظاهر می‌گردد. البتّه همگی به خاطر داریم که وقتی از اخبار فشرده و خلاصه بریدند و آنچه را که در عبارات بازمانده بود ترجیح دادند چه گام حیاتی و مهمی برای پیشبرد فلسفهٔ پیش از سقراط برداشتند. از این لحظه، عصر تازه‌ای در تحقیقات پیش از سقراط آغاز شد. انصراف از اخبار فشرده و خلاصه و توجه به متن، ولو هرچه کوتاه، تضمین می‌کند تا مزدک، خود با ما سخن گوید؛ وظیفه‌ای که پایینتر بدان خواهیم پرداخت.

---

1. Kgl.Danske Videnskab.Selskab., Hist. filol, Medd IX,6
نتایج در *l'empire des Sassanides*[2] 316f. تکرار می‌شود.
2. A.Christensen, a.O.96f; *L'empire des Sassanides*[2] 337f.

Marfat.com

## ۲

شهرستانی در کتاب الملل و النحل خویش، گزارشی هم دربارهٔ تعالیم مزدک ارائه کرده است.[۱] او با خبرهای چندی از زندگی مزدک شروع و باگزارش کوتاه و فشرده‌ای آن را دنبال می‌کند و با «حُکیتْ» یا «حَکیٰ»[۲] آغاز و تکمله‌هایی چند ارائه می‌کند. در ابتدا، محمدبن هارون ملقّب به ابوعیسی الوراق[۳] باکتاب المقالات خود[۴] به‌عنوان راوی ظاهر می‌گردد.

بخش سوم با «و رُویتْ عَنْ هُوَ» آغاز می‌شود. آنچه این بخش را از مطالب پیشین متمایز می‌گرداند، تعدّد اسامی و مفاهیم ایرانی است که در پس اینها، چنانچه معلوم خواهد شد، صورت پارسی میانه همه‌جا هنوز سوسو می‌زند. با «هو» در «عَنْ هو»، بنابر ارتباط فقط مزدک می‌تواند مدنظر بوده باشد. این روایت، ادعّایی را که به خود مصلح بازگردانده شود، برمی‌تاباند. اگرچه نخست در سوم شخص از مزدک سخن گفته می‌شود، هیچ تردیدی نیست که سخنان اصیل وی را پیش رو داریم.[۵] اصطلاح شناسی دلالت بر این ادعا دارد، و جزئیات بی‌شمار، همچنین اصالت اندیشه‌های مطروحه، آن را تأیید می‌کند.[۶] از آنجا که در ابتدا تجانسی سبکی آورده شده است، ارتباط با خبر پیشین استنباط می‌شود و هیچ مغایرتی با این مطلب که تکهٔ یکی از نوشته‌های مزدک، در قالبی به اختصار تجدید نظر شده، فرا روی ماست ندارند. با بخش راجع به حروف که با «قالَ» شروع می‌شود، مزدک به‌صورت متکلّم سخن می‌گوید، یعنی تکهٔ حقیقی ادامه می‌یابد.

آنکه معبود مزدک بود ــ شاید خدای نور ــ در عالم اعلی بر کرسی نشسته بر آن هیئت که خسرو در عالم اسفل بر تخت نشیند. قابل ملاحظه است که نام پروردگار ذکر نشده است؛ بعداً در این مورد سخن خواهیم گفت. در محضر او چهار قوه حاضر است که بعداً «قواالروحانیه» نامیده می‌شوند:

۱ـ قوه تمیز، برابر نهاده با موبذانْ موبذ؛

۲ـ قوه فهم، برابر نهاده با هیربذ اکبر؛

---

1. p. 192, 19f, Cureton; Bd.1p.199f. der Bombayer Ausgabe von 1314 H.

۲. آیا همچون کریستنسن A.Christensen, a.O.80 Anm.2 می‌توان چنین پنداشت که مأخذ تغییر کرده است، «حکیت» یا اینکه این سخن دوباره از ابوعیسی الوراق است: «حکی». در این مورد نمی‌توان حکمی کرد.

۳. در اینکه او قبلاً زرتشتی بود (A.Christensen, a.O.79)، شهرستانی، ص ۱۸۸، س ۱۴ نشان می‌دهد؛ مقایسه کنید با: .C.Brockelmann, Gesch.d.arab.Lit., Suppl.1, 341; L.Massignon, Enc.d.Islam 4, 1218.

۴. بیرونی، آثار الباقیه، ص ۲۷۷، س ۱۳؛ ص ۲۸۴، س ۱۶؛ ۲۳ زاخائو.

۵. کریستنسن A.Christensen, a.O.80 Anm 3 مأخذ سومی را نیز فرض می‌کند، "qui prétend citer les paroles même de Mazdak". 6. A. Christensen, a.O.82.

Marfat.com

۳ـ قوه حفظ[۱]، برابر نهاده با سپاهبذ؛

۴ـ قوه سرور، برابر نهاده با رامشگر؛

کریستنسن، رامشگر را نوازنده ترجمه می‌کند. اما توضیح وی به‌صورت «مسئول تأمین وسایل تفریح» صحیحتر است که با «قوةالسرور» مطابقت می‌کند.

این چهار قوه به واسطهٔ هفت تن از وزیران خویش تدبیر هر دو عالم (یدّبرون امرالعالمین) می‌کنند. «تِلکَ» در عربی کلاً در «دوردست واقع شده» را در نظر دارد، در نتیجه چهار قوهٔ عالم اعلی را مدنظر دارد؛ و «وزیران خویش» وزیران چهار قوه هستند. وزیران «تدبیر هر دو عالم» (امرالعالمین) یعنی عالم اعلی و اسفل می‌کنند.[۲] زیرا فقط از این طریق است که جمله بعدی روشن می‌گردد، که اگر در هر کس تمامی قوای فوق جمع آید، او در عالم اسفل ربانی می‌شود؛ بعداً در این مورد بحث خواهد شد. هفت وزیر چنین نامیده می‌شوند:

۱ـ سالار، به پارسی میانه سردار (sarδār)، به معنای رئیس کل؛

۲ـ بیشکار[۳]، به پارسی میانه پیشکار (pēškār)، آنکه نخست عمل می‌کند؛

۳ـ بالون[۴] نک: بردوَن (bardvan) پارسی باستان، رئیس؛

۴ـ بروان، به پارسی میانه پروان (parvān)، انجام دهنده[۵]؛

۵ـ کاردان، به پارسی میانه کاردان (kārdān)، کاردانده؛

۶ـ دستور، به پارسی میانه دستور (dastavar)، قاضی؛

۷ـ کودک، به پارسی میانه کُدق (kōδak / kōδaγ)، خرد[۶]؛

این هفت وزیر، درون دایره‌ای بر دوازده «روحانی» دایر هستند، و چنین نام دارند:

۱ـ خواننده، بخوانید: خواذنده[۷]، به پارسی میانه Xᵛāδandar ، به معنای خواهنده

۲ـ دهنده، " dahandaγ " دهنده

۳ـ ستاننده، " stānandaγ " ستاننده

---

۱. "La Mémoire": A.Christensen, a.O.81. البته می‌توان hifz نیز خواند، امّا بعداً یکسان نهادن با سپاهبذ به‌دست نمی‌آید.

۲. ترجمهٔ نادرست از هاربروکر (Schahrastāni's Religionpartheien u. Philosophenschulen. Halle 1850-1851) 1, 292 ؛ «تدبیر عالمها» و کریستنسن به پیروی از او.

۳. که ما مقایسه کرده‌ایم، .byšk'h u.ac. Oxon. Arab. XLVII Hunt. 158 und XCV Poc.83

۴. مقایسه کنید با: barəzman اوستایی «بالا».

5. A.Christensen, a.O.81 Anm.2.

۶. جزئیات در Kutaka awest zu Altiran.Wb. 472 Chr.Bartholomae,.

۷. خواهنده: O.Szemerényi. Oxon. Arab. XCV.O کتباً در تاریخ ۵۴/۳/۶ به ما چنین یادآور شد: خواهندغ (xwahanday) صورتی است که برای پارسی میانه انتظار می‌رفت: d مابین دو واکه، اینجا به -h- بدل می‌شود؛ دهند از dn-dn «دادن».

Marfat.com

۴ـ برنده، " baranday ، به‌معنای برنده

۵ـ خورنده، " Xuaranday ، " خورنده

۶ـ دونده، بخوانید: درنده " darandoy ، " دربردارنده

۷ـ خیزنده، " xēzanday ، " خیزبردارنده

۸ـ کشنده، " kišanday(kašanday) ، " کشت‌کننده[1]

۹ـ زننده،بخوانید: رذنده[2] " raδanday ، " آماده‌کننده[3]

۱۰ـ کننده، " kunanday ، " کننده

۱۱ـ آینده و شونده، " šavanday, āyanday، " نزدیک‌و دور شونده

۱۲ـ بایندە، " pāyanday ، " پایندە‌یادوام‌آورنده[4]

همچنانکه ذات والای نورانی در عالم اعلی، در خسرو، عین تصویر خود را در عالم اسفل دارد، به همین ترتیب نیز چهار قوهٔ روحانی، نظیر خود یعنی موبذان موبذ، هیربذ بـزرگ، سپاهبذ و رامشگر را در عالم اسفل دارند. هفت وزیری که فرودست‌تر هستند، تدبیر هر دو عالم، عالم اعلی و اسفل، می‌کنند. اما اینکه عملکرد ارتباطی دوازده روحانی با آن چگونه بوده است مطلبی عنوان نمی‌شود. امّا آدمی می‌تواند آنها را نیز همچون وزیران در هر دو عالم، اعلی و اسفل، تصوّر کند.

باشد تا شرح جزئیات را با موجودات روحانی آغاز کنیم. ساخت دستوری آنها همه‌جا یکسان است: آنها وجه وصفی معلوم افعالی هستند که عملی را بیان می‌کنند. بدین ترتیب، موجودات روحانیِ عمل کننده، مغایر با چهار قوه که پویایی معنوی δυνάμεις و، در نتیجه، بُعد روحانی ذات والای نورانی را نشان می‌دهند، هستند. بنابراین، قطبیّتی از نمود و کنش، ایستایی و پویایی، بودن و شدن به وجود می‌آید و این اصل صفات متضاد[5] در نزد وزیران نیز مشاهده خواهد شد.

اسامی موجودات روحانی، برخلاف نام قوه‌ها، با اصطلاحهای اصیل ایرانی آورده شده است. در تشریح جزئیات غالباً از متن کریستنسن دور شده و در سه مورد تصحیحی جزئی انجام گرفته است. این عمل اغلب تنها حروف و بویژه آنهایی را دربرمی‌گیرد که بنابر تجربه،

---

۱. در مورد کشیدن فارسی جدید، کرش karš اوستایی «شخم زدن» نک:
H.S.Nyberg, *Hilfsbuch des pehlevi 2*, 128; Chr.Bartholomae, Altiran. Wb.457.

2. Wlydh: Oxon. Arab. XLVII

۳. در مورد راد (-rād) اوستایی، «آماده کردن»: Chr.Bartholomae, a.O.1520f، مقایسه کنید با: rāδenītan پارسی میانه.

4. A. Christensen, a.O.81: "celui qui reste"

5. J. Friedlaender, JAOS.29, 116; F.Meier, Art.Asiae 16, 149.

Marfat.com

تغییرشان در خط عربی به‌آسانی اتفاق می‌افتد: ذ (n) با ذ (d̲)، و (w) و ز با ر. این تغییرات به نظر ما ضروری بود زیرا تنها از این طریق است که آرایش موجودات روحانی معنی‌دار می‌گردد. حال روشن می‌گردد که هر دوی این روحانیون زوجی از معادلها را تشکیل می‌دهند و این چنین در مقابل هم قرار می‌گیرند: خواستن و دادن، ستاندن و داشتن، خوردن و نگهداری، رشد محصول و کشت زمین، آمادگی و عمل، حرکت (زیرا رفتن و آمدن را می‌توانیم با این اصطلاح کلی بیان کنیم) و ایستایی. بدین ترتیب، دوازده روحانی ضروری، برخلاف کریستنسن[1] و تأکید بر عدد سیزده در آغاز خبر، به‌دست می‌آید.

حتی وزیران براساس این اصل تنظیم شده‌اند، با این تفاوت که دهنده، بالنده، و نگهدارنده در یک سو و مصرف‌کننده و خورنده در جانب مقابل قرار نمی‌گیرد بلکه ذات والا و اندیشنده در کنار عمل کننده و اجراکننده و قضاوت کننده قرار می‌گیرد، و به بیان بهتر، فکر و عمل از هم متمایز می‌گردد. همان قطبیتی که در مقایسهٔ قوا و روحانیون محقّق شده بود، از نو پدیدار می‌گردد؛ و فراتر از این، این اصل در تمامی گروه وزیران جریان دارد. تنها هفتمین وزیر، «کودک»، در این نظم جای نمی‌گیرد. بلکه به‌عنوان فرودست‌ترین عضو (به همین علت نیز نامیده می‌شود)، دوازده موجود روحانی را که در مقایسه با وزیران، نظام فروتری را تشکیل می‌دهند رهبری می‌کند. زیرا موجودات روحانی نه در تنش فکر و عمل بلکه در تولید و مصرف مادی خود را نشان می‌دهند. از دیگر سو وزیران اولی، سومی، و پنجمی که عملی فکری را بیان می‌کنند، مستقیماً به قوایی می‌انجامند که به تخت ذات والای نورانی نزدیک هستند.

در اینجا نظامی پایگاهی ـ سلسله مراتبی تشخیص داده می‌شود: در بالاترین مکان، خدا یا نور؛ در برابر او چهار قوا؛ سپس هفت وزیر، متفاوت از هم بر مبنای فکر و عمل؛ سرانجام موجودات روحانی که حتی اینها نیز بر مبنای مصرف و تولید از هم متمایز هستند. اینجا تسلسلی معلوم می‌گردد که از نور و جنبه‌های معنویش به تفکّر و عمل، ارضای مایحتاج زندگی تا دستیابی مادی بدان، نزول می‌کند. هر چقدر که طبقات فوق بالاتر قرار دارند به همان اندازه نورانیتر و روحانیتر هستند، و به همان اندازه نیز نابتر: اندیشه‌ای در خود ساکن. اما هرچقدر طبقات پایینتر می‌رود، به همان اندازه بیشتر به محدودهٔ مادیات، و در نتیجه عمل، نزدیکتر می‌شود.

جملهٔ دیگری به‌دنبال می‌آید که کریستنسن[2] چنین ترجمه می‌کند: «در هر انسانی این چهار

---

۱. a.O.81 Anm.4.Oxon.Arab.XCV فاقد شمارهٔ ۱۰، روحانیون است.

2. a.O.81f

در رابطهٔ تنگاتنگ با هاربروکر، Th.Haarbruecker, a.O.1,292.

Marfat.com

قوه مجتمع است و آن هفت و دوازه در عالم سفلی مسلط هستند و اجبار از آنها سلب گشته است.» این ترجمه بنابر قواعد زبان عربی، غیرقابل درک و علاوه بر این بی‌معنی است. ترجمه فقط چنین می‌تواند باشد: «هر انسانی که در او این چهار قوه و هفت وزیر و دوازده موجود روحانی جمع آیند، او در همین عالم سفلی ربانی[1] می‌شود و تکلیف (دنیوی) از وی برخیزد.» جهان در میان نیروها و قوه‌های تکی بی‌شماری تقسیم شده است. آنها فرمان می‌رانند و محدوده‌های فوق‌الذکر را نظم می‌دهند؛ آنها در جهات مختلفی فعّال هستند. امّا اگر یک بار همگی اینها در انسانی جمع آیند، وحدتی به‌وجود می‌آید که هر انحرافی را طرد و انسان را به‌سوی خدا رهنمون می‌کند.

حال اندیشهٔ نوی با «قالَ» شروع می‌شود. خسرو در عالم اعلی، چنین آورده می‌شود، تدبیر به حروف می‌کند که از مجموع آنها «اسم اعظم» (خدای نور) حاصل می‌گردد. پیشتر از نام خسرو برای ملک عالم اسفل (خسرو بل‌العالم الاسفل) استفاده شد و خدای عالم اعلی بی‌نام (معبود هو) باقی ماند. حتی حالا هم سرور عالم اعلی بی‌نام ذکر می‌گردد. در عوض به جایش کنایهٔ «خسرو عالم اعلی» می‌نشیند. در اینجا تنها می‌تواند چنین ادراک شود که با آن، همان سرور بی‌نام عالم اعلی مد نظر است که با «خسرو عالم اسفل» مطابقت می‌کند. سرّ حروف که با آنها تدبیر عالم می‌کند، کلاً بر انسانها پوشیده می‌ماند. با اینهمه، آنکه بتواند تصوّری از این حروف بکند (مَنْ تَصَوَّر مِنْ تلک الحروف شیءٌ) سرّ اعظم بر او گشاده و ظاهر می‌گردد. حال روشن می‌شود که چرا سرور عالم اعلی بی‌نام ذکر می‌شود، زیرا تنها آنکه به سرّ اعظم دست یافته، می‌تواند نام او را بداند و چنان فرزانه‌ای هرگز معرفت خویش را فاش نخواهد کرد. برعکس، هر کسی از سرّ اعظم محروم ماند، در مقابل چهار قوه معنوی (فی مقابلةِ القوا الربع) در کوری جهل مقابل قوهٔ تمیز، در فراموشی (نسیان) مقابل فهم، در کند طبعی (بلاده) مقابل حافظه، و در غم مقابل سرور بماند.

در اینجا تشابهی با آنچه پیشتر عنوان شد تشخیص می‌دهیم. همچنانکه اگر در هر انسانی این قوا جمع آیند، خدایگونه می‌تواند شود، پس آنکه مفهوم حروف را بداند، بر سرّ اعظم معرفت یافته است.

## ۳

در تعبیر و تأویل تکه، کلمه به کلمه گفتار شهرستانی را دنبال کرده‌ایم. توضیح داده شد چه

---

۱. هر دو دست نوشتهٔ اکسفورد، ربّان می‌آورند.

Marfat.com

چیزی در آنجا قرار دارد و چگونه قرار دارد. با اینهمه، نمی‌توان کتمان کرد که رشته‌ای از ناهمگونیها این تصوّر را ایجاد می‌کند که مبادا متن مقطّع و، در نتیجه، نامنسجم را پیش رو داریم. در ابتدا سرور بی‌نام عالم اعلی و خسرو عالم اسفل، چهار قوهٔ عالم اعلی و چهار مقام عالی‌رتبهٔ عالم اسفل با هم مطابقت دارند. امّا در هفت وزیر و دوازده موجود روحانی نیز همین جدایی مابین دو عالم انتظار می‌رود. نامیدن وزیر برای عالم اسفل به همان اندازه مناسب است که موجودات روحانی برای عالم اعلی. امّا گویی از این مشکل خلاصی نیست که در هر دو مورد تنها یک اصطلاح برای هر گروه زوج مورد نظر قید شده است. افزون بر این نام قوا، یعنی عالم اعلی، عربی و مقامات عالی‌رتبهٔ عالم اسفل فارسی میانه است. متعاقب آن سرور عالم اعلی تنها با «معبود هو» ذکر می‌گردد، در صورتی که خسرو بر عالم اسفل فرمان می‌راند. اسامی تک تک وزیران و موجودات روحانی کلاً به‌صورت پارسی میانه نمایانده می‌شوند، در حالی‌که طبقهٔ هر یک به عربی نامیده شده است. به‌دنبال تسلسل فکری جاری می‌بایست چنین استنباط شود که وزیران به‌صورت کلی و تکی به عالم اسفل تعلّق دارند و طرف مقابل آنها در عالم اعلی غایب است. برعکس، روحانیون به‌طور کلی به عالم اعلی تعلق دارند اما تک حلقه‌های قرینه حذف شده است. برخلاف این، شخص می‌توانست اسامی فارسی میانهٔ موجودات روحانی را به عالم اسفل اختصاص دهد، امّا اصطلاح کلی آنها ساقط و به‌وسیلهٔ روحانیون، که درواقع به عالم اعلی تعلق دارد، جایگزین شده است.

سرانجام، آخرین مشکل: کریستنسن[1] یادآور شده است که عدد هفت با هفت سیاره و عدد دوازده با شماره دوازده صور فلکی منطقه البروج مطابقت می‌کند. البته این مطلب محقق خواهد شد. امّا اگر بیانگاریم که سیارات در درون منطقه‌البروج می‌چرخند، بنابراین همین فکر (هذا هی سبّعه تدور فی اثنی عشر روحانیون)[2] در مورد وزیران و موجودات روحانی ناموزون و، در عین حال، نامعقول نیز تجلی می‌یابد.

همین اندازه برای تفسیر این تکه بسنده است. حال می‌بایست در تلاش نظم تاریخی آن باشیم.

نخست این پرسش که چه کسی با خسرو عالم اسفل، تصویر مشابه خدای نور بی‌نام در عالم اعلی، مدنظر می‌توانست باشد، سربرمی‌افرازد. البته به هیچ وجه سخنی از همعصر مزدک و دارندهٔ این نام، خسرو انوشروان (۵۳۱-۵۷۹) آتی، در میان نیست. زیرا مزدک بدشواری می‌تواند سرسخت‌ترین دشمن خود را، که بعداً شخص پیامبر و هزاران تن از پیروانش را

---

1. A. Christensen, a.O.102.

۲. ما شکل تصحیح شده را می‌آوریم.

Marfat.com

کشت، به گونه‌ای محترمانه بنامد. علاوه بر این، مزدک پیش از جلوس خسرو بر تخت (اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹)[1] کشته شد؛ بنابراین، هنوز خسرو را به شاهی نمی‌شناخت. سرانجام تکهٔ ما خود نشان می‌دهد که نوشتهٔ مذکور پیش از پادشاهی انوشروان نگاشته شده و ذکر تنها یک سپاهبذ ثابت می‌کند که برای مزدک فقط «سپاهبذ کشور» موجودیت داشت و مقام او هنوز به چهار سپاهبذ، که انتصاب آنها یکی از اولین اقدامات حکومتی انوشروان را تشکیل می‌داد، تقسیم نشده بود.[2] خسرو می‌تواند فقط به معنای مظهر شاه ایران، و نه دارندهٔ بخصوصی از این نام، باشد. او می‌تواند نظیر «کسری» عربی، که برای تمامی شاهان ساسانی معمول است، باشد. امّا کسری برای نامیدن شاهان ساسانی، پیش از ظهور بزرگترین آنها، خسرو اول و دوم که بدین نام شکوه خاصی دادند، بدشواری قابل تصوّر است. باردیگر با مشکلی روبه‌رو هستیم که مزدک از عنوانی استفاده می‌کند که اصولاً نمی‌توانست آن‌را خارج از عصر خویش به کار گیرد.

راه‌حل را نکته‌ای از ابن خرداذبه، که نادیده گرفته شده است، معلوم می‌کند. در فصلی که از القاب شاهان خراسان و خاور سخن می‌رود، شاه خوارزم به‌صورت خسرو خوارزم[3] قید می‌شود. بنابراین، خسرو عنوان فرمانروایی بود که در سنگنبشتهٔ پایکولی یا بایقلی[4] (بخش پارتی) به‌عنوان خوارزمان شاه (hωrzmn mlk' = ẖu̯(ā)razm(ā)n šāh) ظاهر می‌گردد.

خوارزم، اگر از مدت زمانی کوتاه در زمان بهرام گور چشم‌پوشی کنیم[5]، هرگز زیر سلطهٔ ساسانیان نبود. بویژه نه خسرو اول و نه خسرو دوم، هیچ‌گونه حاکمیّتی بر این سرزمین اعمال نکرده‌اند. از این رو، عنوان خسرو نمی‌تواند از آنان اخذ شده باشد. اما بخوبی ــ و توسط بلندآوازه‌ترین فرد ــ آگاهیم که شاهی اسطوره‌ای در خوارزم این نام را داشته است. بیرونی[6]، خوارزمی الاصل، از کیخسرو به‌عنوان اولین فرمانروای خوارزم در سرآغاز تمام سلسله‌ها نام می‌برد. عنوان برای جانشینان تاریخی خوارزم، از این نخستین شهریار (Urkoenig) برگرفته شده است.

از این رو، مزدک نمونه را نه از ساسانیان بلکه از فرمانروایان سرزمینی خارج از محدودهٔ ساسانیان، خوارزمِ واقع در دوردستهای شمال، می‌آورد. این مطلب به همان اندازه چشمگیر

---

1. A.Christensen, a.O.124f.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۴، س ۵؛ دینوری، ص ۶۹، س ۱۱؛ Th.Noeldeke, a.O.155 Anm.2.

۳. ابن‌خرداذبه، ص ۴۰، س ۲، دگویه. ۴. همان، ص ۴۲.

5. E.Sachau, SBAK Wien 73, 505f

بر مبنای خبری از بیهقی که به کتاب گمشدهٔ تاریخ خوارزم بیرونی باز می‌گردد.

۶. بیرونی، آثار الباقیه. ص ۳۵، س ۹، زاخائو.

Marfat.com

است که کواذ اول، حداقل برای مدّتی، پیرو مزدک بود یا، به هر حال، به منزلهٔ فردی مزدکی به حساب می‌آمد. چه عاملی باعث شده تا چنان نمونه شاهی را انتخاب کند، تنها می‌تواند در این نکته جست‌وجو شود که پادشاهی خوارزم برای مزدک و نیوشایانش ملموس بود. به زبانی دیگر، مزدک خود از خوارزم یا همسایگی آن بود و برای نخستین بار در آنجا ظهور کرد.

البته این انگاره نظر متداول را نقض می‌کند. چنانچه اجازه داشته باشیم از تبریز یا استخر چشم‌پوشی کنیم[۱]، تا حال فقط گزارش طبری[۲]، که بنابر نظر او مزدک در مذریه زاده شده بود، از اعتبار خاصّی برخوردار است و تردید تنها در این است که این محل در کجا قابل جست‌وجو است. نولدکه[۳] سوسیانا را پیشنهاد می‌کند در حالی‌که کریستنسن آن را در محل کوت الاماره امروزی[۴] جست‌وجو می‌کند. با اینهمه، نولدکه نظر خود را فقط به حدس (و بحقّ) ارائه می‌دهد و برابر نهادن مذریه، در نسخه بدل مدریه[۵] با ماذرایا، چنانچه کریستنسن پیشنهاد می‌کند، بنابر دلایل خط شناختی نامحتمل است. شاید تعمق و تأمل دیگری به هدف انجامد. نامی که طبری ارائه می‌کند، بنابر پذیرش همگان، به کتاب خدای نامک ساسانی باز می‌گردد.[۶] از این‌رو، شایسته است که آن را به رسم‌الخط پهلوی برگردانیم و نتیجه را در حکم کلمهٔ روایت شده منظور نماییم. در عین حال، باید از تمامی علائم فرعی نقطه‌ها، که افزودهٔ نساخ عرب است، چشم‌پوشی شود. بنابراین، سرآغاز را مذریه، مدریه تشکیل داد که در رسم‌الخط پهلوی از آن 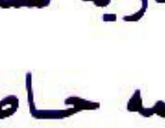 ، با yh= در آخر کلمه حاصل می‌آید.[۷] با جزئی‌ترین تغییر به‌صورت  قابل قرائت است و بدین ترتیب "mwrg = مرغاب[۸] به‌دست می‌آید.

البته مرغاب بسیار دورتر از سوسیانا و عراق می‌رود، و ما را به قلب خراسان، که از شمال خاوری با سغد و از جانب شمال با خوارزم هم‌مرز است، می‌رساند. تازه اخبار دیگری هم، که تا حال التفاتی بدانها نشده است، به این محل اشاره می‌کند. بلعمی مزدک را از نیشابور[۹] و

---

۱. مراجع به استدلالهای این مطلب نک: A.Christensen, a.O.99f شکل نام برمبنای کریستنسن آورده شده است. لینمان در نامهٔ مورخهٔ ۵۴/۳/۶ خود به ما می‌نویسد: «قرائت مرغاب داهیانه است و به هدف راستین اثابت می‌کند. محلی را که کریستنسن پیشنهاد کرده، در نقشه‌ها کوت الامارة نوشته شده است. البته فکر می‌کنم که ۳۸ سال پیش اماره کردم. اما در این مورد دیگر مطمئن نیستم. بخش نخست نام کوت است: محلی بدین نام از زمانهای قدیمی در بابل معلوم می‌باشد.»

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳، س ۱۰. نه المذریه، آن گونه که کریستنسن می‌نویسد (a.O.99). قبل از کریستنسن، نادرستی در نزد نولدکه Th.Noeldeke, a.O.457 .

3. Th. Noeldeke a.O.154 Anm.3; vgl.457. 4. a.O.100.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳ Adnotatioe .

6. A.Christensen, a.O.28f. 7. H.S.Nyberg, *Hilfsbuch d. Pehlevi 1*, 4 Obs.2.

۸. زیرا حروف منفصل (لیگاتور) yh- طبیعاً ab- نیز می‌تواند خوانده شود. در مورد w منفصل به چپ نک: H.S.Nyberg, a.O.1, 6 Obs.3. .

Marfat.com

دیگران از نسا می‌دانند، راوی اصلیِ آخرین خبر بیرونی[۱] است که شخصاً خوارزمی و از این‌رو مرجعی صلاحیتدار بوده، و، در نتیجه، برخلاف نظر وی بدشواری ادعّایی می‌توان کرد. نولدکه[۲] نسا را، که شاو[۳] بنادرست نَسا (Nasā) خواند (Nisaia نسا یا پارتاونسا Parthaunisa کهن)، به مثابه برگرداندهٔ فسا، زادگاه بنیانگذار دومین فرقه یعنی زرتشت، تلقی کرده است.[۴] این تلّقیِ اندک محتمل، پیشاپیش بنا بر این واقعیت که مرغاب، نیشابور، و نسا به منطقهٔ واحدی تعلق دارند، حذف می‌گردد. اینها متقابلاً همدیگر را تأیید می‌کنند و همراه با تظاهر خسرو در تکهٔ مورد نظر ما حدسمان به یقین مبدل می‌شود که مزدک در شمالیترین نقاط خراسان دیده به جهان گشوده است. تنها با چنان فرضیه‌ای است که نامیدن خوارزم شاه به‌عنوان نمونهٔ فرمانروا، تصویر مشابه زمینی خدای نور، قابل درک می‌گردد.

## ۴

کریستنسن دربارهٔ ارتباط میان تعالیم مزدک و مانی بررسیهایی انجام داده است.[۵] این نزدیکی از تضاد دو اصل، جهان تاریکی و روشنایی (نور و ظلمت)، فراتر رفته تا جزئیات و بویژه اصطلاح‌شناسی گسترش می‌یابد. حتی شمارش رده‌ها و گروههای طولانی موجودات یزدانی، که نام و کارکردشان به طریقی طولانی و نفس‌گیر مشخص شده، شبیه آیین مانی است. اما به هیچ وجه نباید به صرف این دلایل مزدک را دنباله‌روی سادهٔ مانی دانست. تازه در آموزهٔ عناصر است که اختلافاتی ظاهر می‌گردد. مانی به پنج عنصر قائل است، در حالی که مزدک، به پیروی از شهرستانی، فقط سه عنصر می‌شناسد. اما در مورد طبقه‌بندی به قوا، وزیران و موجودات روحانی، با اینکه نزدیکهایی با آیین مانی دارد، در کل نمی‌توان نظیری برای آن در تعالیم مانویت پیدا کرد. در مورد تعلیم اعداد نیز وضع به همین ترتیب است و فقط در آیین مزدک است که این ویژگی به چشم می‌آید.

اما تفاوت بویژه از این مطلب معلوم می‌گردد که مانی، پدرِ بزرگی را مقابل ملک ظلمت قرار می‌دهد، در حالی‌که در آموزهٔ مزدک دومی نظیر ندارد. همچنین جنگ پایان‌ناپذیر تاریکی و روشنایی، خیر و شرّ که رکن اساسی تعالیم مانی است، غایب است. ذات والای

---

9. Trad. Zotenberg, 2, 142 f.

۱. بیرونی، آثار الباقیه. ص ۲۰۹، س ۱۱، زاخائو.

2. Th.Noeldeke.a.O.457 Anm.3. 3. E. Schau

۴. مقایسه کنید با : طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳، س ۸.

5. A.Christensen, a.O.101f.; 102 Anm. 1-2; *Empire des Sassanides*[2] 340f. ; 341 Anm. 1 und 3; 342 Anm 1.

Marfat.com

نورانی مزدک، و هر آنچه در نزدیکی اوست، جنگجو یا کلاً عمل کننده نیست بلکه در خود و به‌صورت باشنده‌ای ناملموس و بعید می‌باشد. تازه در پایهٔ هرم عمل‌کنندگان ظاهر می‌گردند: در شماری فزاینده هر اندازه که از رأس هرم دور می‌شوند، بدون استثنا زیردست نیروهای باشنده قرار می‌گیرند.

شهرستانی با استناد از الوراق مؤکداً یادآور می‌شود که تعالیم مزدک موافق قول اکثر مانویان است. این گفته بویژه در مورد دو اصل نور و ظلمت صادق است. «الا آنکه مزدک گوید که افعال نور به قصد و اختیار است و افعال ظلمت به خبط و اتفّاق؛ و نور، عالم و صاحب حس است؛ و ظلمت، جاهل و نابینا است؛ و مزاج دو اصل بر اتفاق و خبط بود، نه به قصد و اختیار و خلاص نور از ظلمت هم به خبط و اتفاق است نه به اختیار».

نولدکه[1] برای نخستین بار اشاره کرده است که مالالا[2]، کواذ اول را Δαρἀσθενος «دریستنوس»[3] می‌نامد و فرقهٔ مانوی خاصی به نزد همین مؤلف به‌صورت «فرقه دریست اینان» τὸρ(δόγμα) τῶν Δa ισθενῶν ظاهر می‌شود.[4] مالالا، خود این نام را «فرقه آگاتو» تفسیر می‌کند.[5] نولدکه هم در این اصطلاح عمومی، «درست دین»، darazd-dēn=oρθόδοξος را تشخیص داده و آن را نام فرقه‌ای که مزدک نیز بدان تعلّق داشت، دانسته است.

این نظر از جانب کریستنسن[6] پذیرفته شد. او نیز Δαρἀσθενος , τῶν Δαρισθενῶν را «دریست دینان» تعبیر می‌کند. علاوه بر این، معتقد است که لقب کواذ اول موجود در مالالا، وی را به منزله طرفدار مزدک می‌نمایاند و بدین نحو دریست دینان می‌توانند به مثابه پیروان وی به حساب آیند. آنچه کریستنسن به نظریات نولدکه افزوده است[7]، یا بسیار اندک است یا اصلاً قانع‌کننده نیست. امّا اصل توضیح وی، بویژه آنجا که با نولدکه مطابقت می‌کند، پابرجا می‌ماند و برای ما نیز نقطهٔ آغازین را تشکیل می‌دهد.

مالالا گزارش می‌کند که در زمان دیوکلسین، بوندوس مانوی در روم ظهور کرد. او از آموزهٔ مانی رو برگردانده و چنین تعلیم می‌داد که خدای نیکی با خدای شر جنگیده و بر وی

---

1. Th.Noeldeke,a.O.457 Anm.1. 2. 429, 11f. 3. Darastenos 4. 309, 19f.

۵. شنک گراف از خبر مالالا، ص ۳۰۹، س ۱۹، به هیچ وجه نتوانسته در A.SchenkGraf v.Stouffenberg, D.roem. Kaiserzeit ارتباطی با خبر دیگر مالالا. 404f برقرار سازد. او نه ارتباط دو محل را دریافته است و نه از توضیحات مختصر نولدکه و کریستنسن اطلاع داشت.

6. A.Christensen,a.O.18; 96f.

۷. همچون یکی دانستن بوندوس و زرنشت a.O.98f ، و تلاشی که نامهای گزارش شدهٔ مالالا را، در املای غلط مؤلفان عرب باز پیدا می‌کند a.O.97f .

Marfat.com

فائق آمده است. از این‌رو، می‌بایست خدای نیکی به منزلهٔ پیروزگر ستایش شود. بعداً بوندوس به ایران نقل مکان کرده و در آنجا به اشاعهٔ تعالیم خود پرداخته است.

براستی عقیده بوندوس با مزدک در این قضیه که خدای شر و ملک ظلمت از پیکار بیرون رفته است، یکی است. بنابراین، تا حدودی پذیرفتنی است که در تعالیم مزدک، آموزهٔ سلف وی بوندوس، ادامه داشت. البته با این مطلب چیزی به‌دست نمی‌آید، زیرا از تعالیم و خود شخص بوندوس مندرج در مالالا بدشواری چیز خاصی دستگیرمان می‌شود. در اینجا به نظر می‌آید نامی که تا حال در این ارتباط مورد توجّه قرار نگرفته یعنی بوذ (Būḏ) سریانی، مددرسان باشد.

در فهرست مؤلفانی که عبدیشوع‌بن بریخا، بر وزن افرم[1]، بعد از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۶، تألیف کرده[2] از بوذ به‌عنوان مترجم کلیله و دمنه از هندی به سریانی نام می‌برد.[3] براحتی می‌توان دریافت که این خبر تا چه اندازه نادرست است، زیرا ترجمهٔ کهن سریانی از متن پارسی میانه برگردانده شده که آن‌هم به برزویهٔ طبیب بازمی‌گردد. از این‌رو، در این مورد خاص برای نویسندگی بوذ اهمیّتی قائل نیستیم و از تعیین قدمت آن نیز صرف نظر می‌کنیم. حداکثر بهره‌ای که از آن می‌توان برد این است که نام بوذ، هنوز هم در عهد متأخر ساسانیان مشهور بوده و، در نتیجه، می‌توان کتابی را بدو منتسب کرد.

علاوه بر این، نوشته‌های منتسب به او، به گونهٔ دیگری هستند. از جمله خطابه‌ای علیه مانویان و مرقیون، و نیز ملاحظاتی (شرحی) دربارهٔ القاتومگای مابعدالطبیعهٔ ارسطو. اگر سه اثر فوق را با هم جمع کنیم، به احتمال قریب به‌یقین آنها به شخصی نوافلاطونی و عصری اشاره می‌کنند که در آن رساله‌های فلوطین علیه گنوستیکرها، که تا امروز باقی است، اسکندر لیکوپولی علیه مانویان، و فرفوریوس بر ضد مسیحیان نوشته شد. توسّل به فلسفهٔ ارسطو را از نو می‌توان در اثر فرفوریوس دید. این امر به نیمهٔ دوم سدهٔ سوم بازمی‌گردد. بنابراین، با بوندوسِ مالالا جور درمی‌آید (Brooks. Chro.min.2, 59, 1f)، بروکس در آن مورد تنها این را می‌داند که اسکوتیانوس «الحاد امپدوکلس و فیثاغورث» را در میان مسیحیان مصر پراکند).

حال به اشکال مختلف این نام می‌پردازیم. شاید -budhá = «حکیم» (F.Justi, Iran. Namensb. 71r) برای نام مترجمی احتمالی از زبان هندی مناسب باشد اما برای کسی که به مخالفت با مانویان، همچنین مرقیون، برخاست و شارح ارسطو بود، جور درنمی‌آید. از آنجا

---

1. Afrem

۲. J.S.Assemani, Biblioth. Orient. Clementino-vatic (1719-28) III, 325f ؛ و برای سالیانی نک: A.Baumstark. Gesch ichte der syr. lit.325 Anm 2. $III_1$, 219,125 .

۳. همان.

Marfat.com

که بوندوس عازم ایران شده، شاید ایرانی بوده باشد. اشکال نام بنداد (Bundāδ) در جوار ونـداد (Windāδ)، ونـده‌فرنه[1] در کـنار Ὑνδοφέρρον (انـدُفرو)، ⌈ονδοφερρον (گندُفرو)[2] را در دست داریم و، از این رو، شاید بوندوس بتواند در کنار بندویه، وندویه قرار گـیرد. بـا هـمسانی (Assimilation)n کـه در سـریانی مـعمول است (Th.Noeldeke, Kurzgef.syr. Gramm².21f. § 28.) شاید Bund به Budd تغییر کرده باشد. از آنجا کـه Budd به‌صورت bωd پلنه (plene) نوشته می‌شد، از آن قرائت نادرست Būḏ حاصل شده است.

فرقی نمی‌کند که آیا تسلسل فکری فوق پذیرفته گردد یا نه: به نـظر مـی‌آید بـوندوس نوافلاطونی بوده باشد. حال در سخن از تعالیم بوندوس و مزدک زمانی می‌توانیم از دایرهٔ احتمالات گامی فراتر نهیم که درصدد برآییم تا مضمون تکهٔ اصیل مزدک را در پیوند تاریخ معنویت قرار دهیم.

در اینجا دو تأویل بلافاصله بازتاب می‌یابد. نخست اینکه با حذف ملک ظلمت، نظام التقاطی مانی منتفی می‌گردد. اگرچه هنوز تضاد جهان اعلی و اسفل، نور و ظلمت، موجود است، کل نظام در آنچه مزدک «می‌پرستید» (شهرستانی: معبود هـو) و آنـچه پـیش از او بوندوس به مثابه پیروزگر شایستهٔ «ستایش» می‌دانست، فراز شکوهمندی پیدا می‌کند. دو دیگر ارزیابی برتر و مطلقِ تمامی آن چیزی است که روحانی، اندیشنده، در خود ساکن و طرّاح ــ در مقابل عمل کننده ــ است، و کراراً بدانها اشاره شده است. هر دو ذاتاً به هم مربوط هستند. زیرا رفع پیکار پایان‌ناپذیر مابین دو اصل مانی، نه تنها دوگانگی بلکه ستیز فعال را به‌عنوان مقولهٔ جامع همه در برگیرنده کنار می‌گذارد. امّا هر دو اینها به نوافلاطونی منتهی می‌شود.

گواه اول را بررسی انجام شدهٔ قبلی نشان می‌دهد که مزدک، نام خدای نورش را هرگز ذکر نمی‌کند. او خدای کیهان را مانند است که مدیحه سرایی از سال ۳۱۳ درباره‌اش می‌گوید:[3] quem . . . te ipse dici velis, scire non possumus. او هـمان کـروتون آونـوماتوس ὁ'νόματος ὁ'ν προσδεῖται[4] هـــرمتـــی‌هـــا، و θεοῦ ὀνόματος κρείττων[5]، ἄρρητος[6] (آرتوس) است. در اینجا اصطلاح‌شناسی نوافلاطونی را همه‌جا پیش رو داریم. اما به‌هیچ‌وجه بدینجا ختم نمی‌شود.

---

1. Windafarnah 2. F.Justi, a.O.369. 3. 9, 26.
4. 1, 298 Scott aus Lactant., div. inst.4, 614. 5. 1, 162,26; vgl.14; 156,20.
6. 1, 536 fr. 11.

Marfat.com

بتازگی به رسالهٔ فرفوریس دربارهٔ خورشید، بازیافته از ماکروبیوس[1] و سخنرانی ژولیان در مورد هلیوس شاه[2]، برخورده‌ایم. این رساله، پیش از سال ۲۶۳ و قبل از آنکه فرفوریوس به روم برود تا در حلقهٔ مریدان پلوتین وارد شود[3]، نگاشته شده است. افکاری که فرفوریوس در نوشته‌اش عرضه کرد و عواقبی که داشت در تکهٔ مزدک بازتاب می‌یابد، زیرا همانند سرور نور مزدک، خورشید نیز در رسالهٔ فرفوریوس رفیعترین پایگاه را اشغال می‌کند. خورشید تصویر مرئی[4] خداوندگاری = یا نئوس[5] (νοῦς = چ) یزدانی است. این نئوس یزدانی، خود بی‌نام و نامرئی، خویشتن را در خورشید که واسطه میان او و مابقی عالم است آشکار می‌کند.

با نئوس و خورشید، سلسله مراتبی یزدانی، که با پایگان مزدک مطابقت دارد، آغاز می‌شود. با وجود این، مقدمتاً بایستی چهار قوه کنار گذاشته شود. اما در هفت وزیر، هفت سیاره، و در دوازده موجود روحانی که وزیران بر این دوازده روحانی دایر هستند، منطقةالبروج تشخیص داده شده است.[6] به نظر فرفوریوس هم، خورشید در رأس سیارات واقع است[7]، و همچنین دوازده صور فلکی منطقةالبروج، جلوه‌های خورشید و سهیم در ذات او هستند.[8] همچون خدایان، این گروهها قدرت، نیرو، دینامیک، و...[9] (δυνάμεις) و انرژی (ἐνέργειαι) خورشید هستند. همچون آیین مزدک، در تفکر فرفوریوس نیز، تمامی این موجودات در هرمی از صفات ذات اعلی و زیردستان عمل‌کننده‌اش ظاهر می‌شوند.

مزدک، ذات والای نور در عالم اعلی را با خسرو عالم اسفل مقایسه کرده بود. هرچند مقایسهٔ همانندی از فرفوریوس مشاهده نمی‌شود، در آثار مداحّان یونانی و رومی زمان دیوکلسین و کنستانتین این مقایسه را می‌بینیم. اینها تعبیر نمادین و خورشیدوار فرمانروایان را همه‌جا از دنیای تفکّرات فرفوریوس الهام گرفته‌اند.[10] اوزه‌بیوس[11] در سخنرانی خویش، که به مناسبت سی‌امین سال سلطنت کنستانتین فراهم کرده بود، قیصر را تصویر زمینی خدا و نظامش می‌نامد.[12] کنستانتین، همانند خورشید، انوارش را تا دورترین نقاط عالم می‌پراکند. چهار سزار، نیروی محرکهٔ این نور که از فرمانروا جاریست هستند. همچون هلیوس،

---

1. Sat. 1, 17-23.
2. F.Altheim. *Aus Spaetantike u. Christentum* 2f.; 15f. ; vgl. P.Courcelles, *Les lettres grecques en Occident* 19f.
3. F.Altheim, a.O.9f.
4. divinitas
5. divina mens, F.Alteheim, a.O.9f.
6. A.Christensen, a.O.102.
7. Macrob., Sat.1, 17,2.
8. Macrob., Sat.1,21,16-27.
9. virtus/Effectus
10. F.Altheim, *Aus Spaetantike u.Christentum* 46f; 51f; 54f; *vgl.Lit.u.Gesellsch.* 1, 138f.
11. Eusebios
12. 1, Const.p.199, 2f. ; 215, 21 Heikel; Vgl.H.Mattingly. Brit. Acad.37.258f.

Marfat.com

کنستانتین، گردونهٔ چهار اسبه‌ای را هدایت می‌کند.[1] بدین ترتیب، در مشابهت با چهار قوهٔ مزدک که در مقابل خدای نور قرار دارند، چهار مقام بلندمرتبهٔ کشور پدیدار می‌شوند که در جوار خسرو هستند. و اینها انتقال چهار سزار به‌صورت ایرانی هستند.

نتیجه باخبری از مسعودی[2] تقویت می‌گردد. بنابراین خبر، مزدک، موبد و مفسّر اوستا بود: «او بجای ظاهرش (اوستا) باطنی برخلاف ظاهرش (اوستا) گذاشت، او نخستین کس می‌باشد که از او به‌عنوان استاد تفسیر و باطنیگری و رجعت از قوانین ظاهری زرتشت یاد می‌شود».[3] ظاهری و باطنی، تفسیر لغوی و رمزی؛ حال چه کسی می‌خواهد سرمشق نوافلاطونی را در اینها انکار کند:

بنابراین، نوآوری بسیار مهمی که آموزه‌های مزدک در قبال تعالیم مانی نشان می‌دهد، به‌وسیلهٔ نوافلاطونیان اولیه تأمین شده است. بویژه نوشتهٔ فرفوریوس در مورد خورشید، که اثرهای بعدی آن با تصویر قیصر مدیحه‌سرایان مطابقت دارد، مؤثر بوده است. بدین ترتیب، از بوندوس نیز طرحی کلی به‌دست می‌آید. پس اگر او نخستین‌بار به زمان دیوکلسین ظاهر شده، می‌توانسته تأثیرات نوافلاطونی را در روم اخذ کرده و بعداً، پس از مهاجرت به ایران، آنها را اشاعه داده باشد. وقتی او در تغییر سده (اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم) به آنجا وارد شد، مانی مرده بود و شاگردانش، آنها که از مرگ گریخته بودند، از جیحون گذر کرده و به جانب شمال خاوری رهسپار شده بودند.[4] شاید هم بوندوس به آنجا یا همسایگی آن تغییر جهت داده باشد. این تعالیم توانسته است دویست سال در شمال خراسان ادامه حیات دهد تا در اوایل سدهٔ ششم با مزدک از مخفیگاهش بیرون آمد. خراسان، نقطهٔ آغاز پیشین، وقتی که اقدامات مزدک از هم پاشید[5] باردیگر جایگاه پناهندگان شد.

## ۵

جمله‌ای راجع به حروف در پایان تکه قرار دارد. کریستنسن[6]، بازی حروف[7] را در آن مشاهده

---

1. I, Const, 3,4.

۲. مسعودی، التنبیة و الاشراف، ص ۱۰۱، س ۱۰. دگویه.

۳. جملهٔ آخر مسعودی، باطنیه یا اسمعیله را مدنظر دارد که آنها را در عراق مزدکیه نیز می‌نامیدند. اینجا نمی‌توان پیگیری کرد، چه اندازه رابطهٔ واقعی وجود دارد. امّا هرکسی که در شهرستانی بخش باطنیه را (Cureton 147-152) مرور کند، به انبوهه‌ای از ارتباط‌ها برخورد خواهد کرد.

۴. الفهرست، ص ۳۳۷، س ۱۵، فلوگل.

5. B. Spuler, *Iran in fruh-islam*. Zeit. 205

مبارزات طبقاتی در خوارزم به فرماندهی خرزاد (Hurzad, Hurrazad) که تولستوی (Auf den Spuren d, altchoresm. Kultur 241f) ادعا می‌کند، ما را نیز همچون اشپولر (a.O.31 Anm.1) نتوانست قانع کند.

6. A.Christensen, a.O.102.

7. Kabbalistik

Marfat.com

کرده است. اما مسئله بدین آسانیها نیست.

سرور عالم اعلی، چنین آورده می‌شود، تدبیر به حروف می‌کند. هر کس که از این حروف تصوری سازد. بر او سرّ اکبر گشاده و ظاهر می‌گردد. از مجموعهٔ حروف، اسم اعظم حاصل می‌گردد.

بنابراین، مجموعهٔ حروف به مبدأ عالم می‌انجامد. به همان‌گونه که مجموعهٔ حروف، سرّ اعظم را بر انسانها فاش می‌سازد، به همین ترتیب، قبلاً، اتحاد چهار قوا، هفت وزیر، و دوازده موجود روحانی به انسان توانایی بخشیده بود تا ربانی گردد. پس بایستی مجموعهٔ آنهایی که سلسله مراتب یزدانی را تشکیل می‌دهند با مجموعهٔ حروف مطابقت کند.

از مجموع چهار، هفت، و دوازده به‌اضافهٔ خدای نور، عدد ۲۴ به‌دست می‌آید، و ۲۴ نه تعداد حروف الفبای آرامی (۲۲ حرف دارد) بلکه یونانی است.[1] این مطلب صحت خود را در این امر می‌یابد که عدد هفتِ وزیران با تعداد واکه‌های یونانی برابر است. اینها پله‌رومای[2]، سکان ملاء اعلی، معروف از رازوارهٔ حروف را تشکیل می‌دهند. ۲۴ حرف الفبای یونانی با دوازده رکن کیهان (στοιχεῖα τοῦ κόσμου) برابر گذاشته می‌شد در عین حالی که هر زوج از حروف یک چنان رکنی (στοιχεῖον) را تشکیل می‌داد. این زوجها می‌توانست به‌صورت اولی و سیزدهمی، دومی و چهاردهمی، و الی آخر باشد، یا می‌توانست به این ترتیب انجام پذیرد که اولی و آخری، دومی و ماقبل آخری، و الی آخر با هم جمع شوند.[3] از این گذشته، دوازده موجود روحانی برای مزدک گروهی را تشکیل می‌داد که بنابر تعدادشان ــ این‌بار به‌طور ساده نه مضاعف ــ با رکن کیهان سازگار بود.

کافی: بازی حروفی که در آیین مزدک مشاهده می‌گردد، منشأ یونانی دارد. این مطلب، نتیجهٔ جاری را مبنی بر اینکه می‌توان تفکر فلسفهٔ یونانی را در نزد وی مشخص کرد، تأیید می‌کند. امّا لازم به تذکّر است که در این بازی حروف چیزی که بتواند مستقیم یا غیرمستقیم به منشأ مسیحی ارجاع دهد وجود ندارد، و این موضوع به زمانی اشاره می‌کند که هنوز جهانِ تفکرات مسیحی بازی حروف را در برنگرفته بود. بار دیگر به زمان دیوکلسین نزدیک می‌شویم. این بدان معنی است که دوباره به بوندوس رهنمون می‌شویم. او درواقع می‌توانسته منشأ آن‌چیزی باشد که به‌صورت یونانی در تکهٔ مزدک بازتاب می‌یابد.

---

1. Zum folgenden F.Dornseiff, D.*Alphabet in Mystik und Magie*[2] 1926; R.Reitzenstein, Poimandres 256f; A.Dupont-Sommer, La doctrine gnostique de la lettre„ Wāw" 15f.

2. Pleroma 3. A.Dupont-Sommer, a.O.40 Anm. 4.

Marfat.com

هنوز نکته‌ای بازمانده تا در مورد ارتباطی که در تکه ما قرار دارد و آن را برنامهٔ اجتماعی مزدک دانسته‌اند، سخنی بگوییم. امری قطعی است که این یکی نیز بیشتر مذهبی است تا اجتماعی.

بالاترین امکان انسان آن است که الهی یعنی خدایگونه گردد. برای دستیابی بدین آرمان بیش شرط گذاشته می‌شود که آدمی قبلاً از صفات شخصیش تهی شده باشد. مزدک در مطابقت با آن، امر به قتل نفس (تقبل النفس) می‌کرد «تا آنها را از شرّ و مزاج ظلمت آزاد نماید».[۱] منظور (چنانچه هاربروکر و به‌دنبالش کریستنسن ترجمه می‌کنند) «کشتن روح» نیست بلکه نابودی فردیت است. زیرا در صورتی که انسان در تلاش همسانی با اصل خدایی و کسب بالاترین مقام بود، این امر می‌بایست در عمل خواسته شود.

شرّ و مزاج با ظلمت با فردیّت پشت و روی یک صفحه هستند. تضاد، کنیه، و جنگ که مزدک دلیل آنها را به‌طور عمده در مال و زنان مشاهده می‌کرد[۲] به همان محدودهٔ فردیّت تعلّق دارند. از این رو، آرزومند بود تا آن صفات را در این محدوده نیز از میان بردارد و در حیطهٔ مادیات اصلی بیاورد که مورد قبول همگان و زدایندهٔ تفاوتهای فردی باشد. مزدک تمامی مردم را در مال و زنان شریک ساخت چنانکه درآب وآتش و علف شریک می‌باشند.[۳]

پس نظامی حاصل شد که از تنوّع و نزاع به وحدت، از جزئی به کلی، از نفسانی به روحانی، و از فردیت به خدا هدایت می‌کرد. این نظام مراحل مادی و احساسیِ نظام دنیوی را سپری کرد و به ملکوتی که بالاترین اصل آن ذات اعلی نور بود رسید.

## ۳ـ رمان اسواری

مسعودی[۴] از کتابی پارسی که به شرح اخبار بهرام چوبین می‌پردازد، نام می‌برد. بنابراین مورد نظر کتابی بوده که به زبان پهلوی نوشته شده بود[۵] : مسعودی کوچکترین اشاره‌ای به ترجمه نمی‌کند، به رغم‌اینکه آگاهیش را فقط از چنان ترجمه‌ای می‌توانست به‌دست‌آورده باشد. الفهرست اطلاع دقیقتری را ارائه می‌کند. او هم از کتاب بهرام چوبین[۶] که باز هم به

---

۱. شهرستانی، ج یکم، ص ۱۹۳، س ۷، کورتن. ۲. همان. س ۴.

۳. همان. س ۱۶ مقایسه کنید با: 1, 206, 15f. Cheikho; Eutychios 2, 177, 2f. Pocock، که در اینها به‌جای مزدک، دست نوشتهٔ Pocock ، مزدیق، و نسخهٔ Cheikho A, B oxon. Marsh, 435، مرزیق دارد.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۲۲۳، س ۸.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 474.

۶. الفهرست، ص ۳۰۵، س ۱۰. در مورد قرائت نک: Th. Noeldeke ،Uebers. 474, Anm.1.

Marfat.com

پارسی[۱] یعنی پهلوی نوشته شده بود خبر دارد. او از جبلةبن سالم، کاتب هشام که چیزهای دیگری را نیز از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود، به‌عنوان مترجم عربی نام می‌برد.[۲] در هشام، وراق و زبانشناس نامی، هشام‌بن محمد ملقب به الکلبی (متوفی ۲۰۶ هجری قمری) بازشناخته شده است.[۳]

فقط مسعودی است که خبر دقیقی از مضمون کتاب به ما می‌دهد. بر طبق گفتهٔ او آدمی می‌توانست در کتاب مکاید بهرام را طی اقامتش در سرزمین ترکان مطالعه کند. واقعه‌ای بازگو می‌گردد: نجات دختر پادشاه ترکان از دست هیولایی به شکل بز که شاهزاده خانم را به هنگام تفرّج در باغ از میان کنیزان ربوده بود. مسعودی در خاتمه می‌افزاید که کتاب، زندگی بهرام چوبینه را از آغاز تا مرگ در بر می‌گرفت و از این گذشته از تبار نامه‌اش خبر داده است.

بنابراین، این کتاب اثری کامل و ماجراجویانه بود که از افسانه پردازیهای گوناگون چشم‌پوشی نمی‌کرد. اما جای پرسش است که آیا کتاب، همه‌جا و همیشه چنین بوده است؟ احتمالاً متنهای مختلفی وجود داشت. نولدکه، که تحقیقش از رمان بهرام چوبین[۴] هنوز هم متنی اساسی است، گمان می‌کرد که مضمونی واحد با تلخیصهای مختلفی را پیش‌رو داریم: اخبار الطوال دینوری، و بابسط «نیرنگ‌آمیز» آن در نهایةالارب فی‌اخبار ملوک فرس و العرب[۵]؛ ترجمهٔ تاریخ طبری (بلعمی)؛ شاهنامهٔ فردوسی؛ و سرانجام خود طبری و یعقوبی.

نولدکه در تلاش بود تا اختلافاتی را که این نویسندگان نشان می‌دهند، با معرفی تلخیصهایی کم و بیش حجیم رفع نماید.[۶] نهایة متنی کاملتر از دینوری در دست داشته است؛ داستان بهرام در بعضی از نسخه‌های تاریخ بلعمی از نسخه‌های دیگرش کاملتر است و مسعودی به قطعاتی کوچک بسنده کرده است. پس نولدکه تصوّر می‌کرد داستان در کلیت خویش همه‌جا به یک نحو بوده است، اما بالاجبار معترف بود که استطراداتی در بعضی موارد وجود دارد «همچنانکه در یک کتاب شرقی از همان آغاز چنین انتظاری می‌رود».[۷]

تا آنجاکه مربوط به اختلافات محتوایی است، فرض تلخیص کم و بیش کامل در تضاد با این تأویل که «استطراداتی در بعضی موارد وجود دارد» است. فرضی که بالاتر ذکر شده دقیقاً بدان اشاره می‌کند.

مثالی برای اختلاف: کشمکش بین بهرام و هرمزد چگونه اتفاق افتاد؟ بنابر نظر نولدکه[۸]

---

۱. الفهرست، ص ۳۰۵، س ۸. ۲. همان. ص ۲۴۴، س ۳۱.

3. Th. Noeldeke, Uebers. 475.
4. Th. Noeldeke, Uebers. 474f.
5. E.G.Browne, JRAS. 1900, 233f.
6. Th. Noeldeke, Uebers. 476.
7. Th. Noeldeke, Uebers.a.O.
8. Th. Noeldeke, Uebers, 272, Anm.3.

Marfat.com

سوءظن شاه در رمان با این گمان برانگیخته شد که بهرام قسمت اعظم غنایم جنگ با ترکان را حیف و میل کرده است. بیان عمداً محتاطانهٔ نولدکه مانع نتیجه گیری در این مورد می‌شود که آیا آن سوءظن بجا بوده است یا نابجا؟ با وجود این، این مطلب برای محکومیت بهرام حیاتی است و، همچنین، در مورد کشمکش بین هرمزد و بهرام نیز صدق می‌کند. تردیدی نیست که بهرامِ دینوری اختلاسی را نشان نمی‌دهد؛ برعکس، بانی سوءظن می‌بایست از بهرام پوزش خواهی کند و با پذیرشی رسمی نیز می‌توانست حساب کند. به همین گونه است نهایة[1]، اما یعقوبی به نحوی دیگر بیان می‌کند. بنابر نظر او پسر خاقان، که باید نیز آگاه می‌بود، هرمزد را از اختلاس بهرام آگاهانیده و معتمدین (امناء) شاه نیز این خبر را تأیید می‌کنند. حتی پوزش خواهی هرمزد را نه بهرام و نه سپاهیانش، هیچ‌کدام نپذیرفتند و این نشان می‌دهد که تمایلی نداشتند تا سهم غنیمت خود را پس دهند. از این رو، تصویر بهرام تغییر می‌کند. او دیگر پهلوان کاملی نبود بلکه ماجراجویی بی‌باک بود که توطئه را پیشاپیش طراحی کرده بود.

همچنین نبرد تن به تن بین بهرام و برادر خاقان دیگرگونه گزارش می‌شود. در دینوری، چنانکه نشان داده خواهد شد، مسئله‌ای کاملاً رسمی است. چالش باگفت و شنود متقابل آغاز می‌شود و خاقان شخصاً به میانجیگری می‌پردازد، اما پس از آنکه به نبرد می‌انجامد، شرایط رزم بدقت مشخّص می‌گردد. امّا یعقوبی هیچ مطلب همانندی ندارد. همه‌چیز بسرعت سپری می‌گردد و خاقان به‌جای میانجیگری، پیکانی در دست هر جنگاور می‌گذارد.

از استطراداتی که بنا بر کوتاهی یا درازی مضمون توضیح ناپذیر است اخبار تبارنامهٔ بهرام است. مسعودی که قاطعانه از خبر شجره‌نامه‌ای در کتاب بهرام سخن می‌گوید، وی را مرزبان ری، پسر چوبین، پسر میلاد از خاندان انوش معروف به رام[2]، می‌نامد. اما طبری[3] او را پسر بهرام گشنسپ معروف به چوبین[4] می‌نامد. به همین ترتیب است اخبار تئوفیلاکت سیموکاتس[5]، آئوتیوخیوس[6]، دینوری[7]، و نهایة[8]. یعقوبی در مورد بهرام فقط می‌دانست که او از بزرگان نبوده و از اهالی ری بوده است.[9] استخری او را از فارس[10] می‌داند.

بدین ترتیب، به نظر می‌آید که تغییرات الحاقی بعدی کم نبوده است. هرچند بنابر نظر

---

1. E.G.Browne, a.O.237f.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۲۱۳، س ۱. ۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۲، س ۵.

۴. برای تفسیر آن نک: Th. Noeldeke, Uebers. 270, Anm.3.

5. 5, 13; dazu P.Peeters, Anal. Bolland. 52, 97 Anm.2.

۶. در اینجا sunyr به swbyn تصحیح شود 2, 201, 9 Pocock. ۷. دینوری، ص ۸۱، س ۱۹.

8. a.O.235.

۹. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۸، س ۷. س ۱۰.

۱۰. استخری، ص ۱۴۳، س ۱۹ توضیحات اضافی در Th. Noeldeke, Uebers. 270, Anm.3.

Marfat.com

نولدکه، کتاب چیزی دربارهٔ اینکه فرمانروایی ساسانیان پایان گرفته بود[1] نمی‌دانست. نهایة، پیشگویی رهبانی را که به پیروزی تازیان دلالت دارد[2] ارائه می‌کند. با اینهمه، اینجا می‌توان پرسشی را مطرح کرد که نولدکه تا چه حد اشتباه کرده است. مهم تفاوتهای درونی است. نهایة نیز داستان نجات شاهزاده خانم ترک را، که او را اینبار میمونی می‌رباید، دارد.[3] این مسئله ارتباطی با رمان افسانه‌آمیز مسعودی برقرار می‌کند. سخن گفتن بهرام با پری[4] نیز به همین محدوده تعلق دارد. در حالی که داستان بهرام موجود در متن دینوری، نهایة و دیگران بدون هیچ اشکالی از پوستهٔ خویش به‌درمی‌آید. درواقع، طبری و یعقوبی برای داستان بهرام از منبعی تحریف شده استفاده کرده‌اند.[5] متن دستکاری شدهٔ مورد استفادهٔ آنها، نه رمانی مستقل بلکه مطلبی تاریخی و سنتی بود که به گونه‌ای مدون شرح ربط داده شده بود.

بنابراین، به نظر می‌آید که کتاب رمان متنهای بسیار دیگرگونه‌ای داشته و به زبانی دیگر دستکاری و باز هم دستکاری شده است. در عین حال، آشکارا می‌بینیم که پس از کاربرد آن به مثابه مأخذی تاریخی در گذشته، سرانجام به رمان ماجراجویانه‌ای تبدیل شده است. اما این واقعیت که رمانْ، به‌دور از توصیفهای کلی باقی ماند، و نیز اینکه مؤلف نهایة خود را ملزم می‌دید با تداخل قطعات افسانه‌ای به متن دینوری آن را توسعه دهد، ثابت می‌کند که رمان در اصل تقریباً متن دیگری داشته است.

اما براستی چگونه بوده است؟ به نظر می‌آید، متن دینوری بتواند پاسخی بدان دهد. متن دینوری بر طبق تمایل شدید به واقعیت گرایی، وکلاً به دلیل معیارهای اخلاقی که تا جزئیات آن مدلل هستند، از متون دیگران متمایز است. ضروری است تا تسلسل فکری آن بدقت ترسیم گردد. صحت این مطلب که متن دینوری متن اصلی است ثابت خواهد شد.

داستان با خطر ترکان که در زمان هرمزد چهارم بروز کرد، آغاز می‌گردد. شاه با تقاضای کمک روی به جانب فرمانده سپاه مرزی آذربایگان و ارمنستان می‌آورد: بهرام پوربهرام گشنسپ. او بی‌درنگ فرمان می‌برد و بشتاب به اجرای آن گردن می‌نهد. هرمزد به بهرام اعتماد کامل می‌کند و تمامی امکانات را برای جنگ با ترکان در اختیار وی می‌گذارد. او دستور می‌دهد خزاین و اسلحه‌خانه را برای وی باز نمایند و دیوان سپاه را به‌وی واگذار می‌نماید تا هر که را بخواهد اختیار کند.[6] بهرام نیز مرزبانان و اشراف را به‌یاری فرا خوانده و دوازده هزار تن را برمی‌گزیند که سنّ تمامی آنها بالای چهل سال بود، یعنی جنگاورانی کار کشته.[7]

---

1. a.O.477. 2. a.O.239. 3. a.O.241. 4. a.O.237f.
5. Th. Noeldeke, Uebers. 475f.

۶. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۴. ۷. همان.

Marfat.com

به‌دنبال این تصمیم شاه از بهرام می‌پرسد که چرا در برابر سیصدهزار ترک به چنین افراد اندکی بسنده می‌کند. بهرام با اشاره به نمونه‌های اسطوره‌ای پاسخ می‌دهد[۱] که رستم نیز در موردی مشابه[۲] تنها با دوازده هزار تن علیه دویست هزار جنگیده، و نیز اسفندیار و کیخسرو با دوازده هزار تن بر سیصد هزارتن پیروز گشته‌اند. هنوز نقل قول و استدلال نمونه‌های اسطوره‌ای بیشتری فرا روی ماست. اینها به دنیای اسواری این رمان تعلق دارند. هرمزد، بهرام را با اندرز و زنهارباش روانهٔ پیکار می‌کند.

خاقان ترکان که در این گیرودار به‌وسیلهٔ یک فرستادهٔ با تدبیر ایرانی باز نگه‌داشته شده، سعی در بازی متقابل می‌کند. او پیشنهاد شهریاری به بهرام می‌کند[۳]، امّا بهرام آن را رد می‌کند: شهریاری فقط از آنِ خاندان پادشاهی است و اجازه داده نمی‌شود که از آنان به دیگران تفویض شود.[۴] بدین ترتیب، برای نخستین بار، بن‌مایه‌ای اساسی بازتاب می‌یابد. بهرام بروشنی براساس نهاد موجود در رُمان موضعگیری می‌کند: وفاداری بی‌قید و شرط به خاندان ساسانی. او خود را چاکر فرمانروایش می‌داند و اخطار هرمزد را مبنی بر اینکه از حدّ خود خارج نشود زیرا پیامد سرکشی به عامل آن بازمی‌گردد[۵] رعایت می‌کند.

امّا در کنار نهاد، پادنهادی قرار دارد، و این به همان اندازه تردیدناپذیر است که تعهد پهلوانان در قبال شاه؛ تعهدی که یگانه پایگاه آنان به‌شمار می‌رود. مصیبت هردو اینجاست که می‌بایست رو در روی همدیگر قرار گیرند.

بهرام خود را به‌عنوان فرمانده و جنگاور هم می‌نمایاند. به‌طوری که در پیکار، رده‌های ترکان را شکافته و خاقان را شخصاً از پای درمی‌آورد.[۶] او، پس از پیروزی، صلح‌جو می‌شود و به اندازه سخن می‌گوید. پیش از این ترکان شاهنشاه پیروز را[۷] کشته بودند و ایرانیان به صلح با آنان تن داده بودند، کنون خاقان برخاک افتاده و ترکان بایستی به‌همان ترتیب آمادهٔ صلح باشند.[۸] بعداً چنین هم شد.

اینجا ویژگی دیگری از این رمان معلوم می‌گردد. ایرانیان و ترکان برابر و یکسان ارزیابی می‌شوند؛ به دشمن اسوار ارج گذاشته می‌شود. همه‌چیز به‌صورتی تشریفاتی و رسمی انجام

---

۱. همان، ص ۸۵.

۲. در مورد داستان رستم و کاووس نک: R.Bleichsteiner, Th. Noeldeke, Arch.f.Religionswiss.18, 577 f; Arch.f.Volkerkunde 8, 70f.

۳. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۶.

۴. همان، ص ۸۶.

۵. همان، ص ۸۵.

۶. همان، ص ۸۶.

۷. یعنی اینجا «ترکان» و «هپتالیان» یکی دانسته شده بودند. نک: R.Ghirshman Les Chionites-Hephthalites 96 f.; و نادرست M.J.Higgins, *The Persian War of the Emperor Maurice* 35f.

۸. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۶.

Marfat.com

می‌گیرد. این مطلب در برخورد بین فاتحان، هرمزد و بهرام، و یلتگین، پسر خاقان مقتول[۱]، نمایان می‌شود. ستایش از دشمن شجاع تا بدانجا می‌رسد که در سخنی صریح چنین عنوان می‌شود که بهرام و یلتگین از هم هراسان بودند و، از این رو، در نتیجه جدالشان به صلح انجامید. البته بهرام، بعداً، موقعی که یلتگین، که اینک خاقان شده بود، بهرام فراری را مهمان نوازانه می‌پذیرد، پاداش رفتار خود را دریافت می‌کند. اینجا بار دیگر تفکّر جدیدی در این رمان آشکار می‌گردد که، در عین حال، برای ساختار رمان بسیار مهم است. شاهان مجموعه‌ای را می‌سازند که به‌هنگام تنگدستی از هم پشتیبانی می‌کنند. نه فقط هرمزد و یلتگین، یلتگین و بهرام چنین عمل می‌کنند بلکه خسرو پرویز هم، پذیرایی مشابهی را پیش ماریکیوس، قیصر روم، خواهد داشت.

بهرام غنایم به‌دست آمده از اردوگاه خاقان، از جمله تخت زرین وی، را که روی هم سیصد بار شتر می‌شده به خدمت هرمزد می‌فرستد.[۲] وقتی که هرمزد غنایم عرضه شده را بازدید می‌کند، از زبان وزیر بزرگ، یزدان گشنسپ، جاری می‌شود: «چقدر سفره‌ای که این لقمه از آن برداشته شده است بزرگ بوده!».[۳] اعتمادِ هرمزد، از بهرام سلب می‌گردد، و این سخن نابکارانه را باور می‌کند. چه اندازه شوربختی، جنگ، و مصیبت که از این سخنان برنخاسته است[۴]! گرفتاری مصیبت‌باری که از روی سخنی ناسنجیده با بی‌خردی انسانی به هم می‌آمیزد. تمامی تلاشها برای بازپس‌گیری آنچه یک‌زمانی گفته شده بود، می‌بایست بی‌ثمر ماند. بین بهرام این چاکر آرمانی، پهلوانی که متناسب با الگوهای اسطوره‌ای زندگی می‌کند، اسواری درباری، جنگاوری به اندازه، و متین و شهریارش شکافی روی می‌دهد.

هرمزد، چنان در خشم می‌شود که تمامی خدمات بهرام را نادیده می‌گیرد. غل و زنجیر[۵]، کمربند زنان و دوکی از برای استهزا نزد بهرام می‌فرستد[۶]، و یادآور می‌گردد که «خیانت و ناسپاسی از اخلاق زنان است».[۷] نولدکه[۸] استدلال نابجایی را در این رابطه تشخیص داده است. زیرا چنان مرسوله‌ای می‌تواند تنها گناه زبونی و ترس باشد. او در این مورد به تئوفیلاکت (Theophylakt 3, 6-8) که بهرام را در آلبانی شکست خوردهٔ رومیان

---

۱. اگر بخواهیم برخلاف Guirgass بنویسیم.
۲. صادق نشأت، اخبارالطوال، ص ۸۶.
۳. همان، ص ۸۷.
۴. همان، ص ۸۸.
۵. جامعه عربی «vinculum quo collum cum manibus includitur» است. مقایسه کنید با: لسان‌العرب (بولاق ۱۳۰۱ H) IX 411,6 (Bulak . نولدکه Uebers.272, Anm.3 تنها از لباس زنانه و دوک سخن می‌گوید.
۶. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۸.
۷. همان.
8. Th. Noeldeke, Uebers.272, Anm.3.

Marfat.com

می‌داند، استناد می‌ورزد.[۱] اما در این مورد هیچ چیزی در نزد دینوری و به همان اندازه اندک در میان دیگرانی که از رمان استفاده کرده‌اند، مشاهده نمی‌شود. با وجود این استدلال ارائه شده واضح و به‌جای خود درک شدنی است. علاوه بر این، با دیگر احکام رمان، آنچه مهم است، هماهنگی دارد. زیرا بعداً عنوان می‌شود که «خیره‌سری و ناسپاسی از زنان سر می‌زند».[۲] قلب پردازندهٔ داستان منحصراً برای زن ـ پهلوان[۳] می‌تپد. گردیه، خواهر بهرام، برای نویسنده زیباترینِ زنان، سرشار از خرد و دارای اندامی عاری از نقص است. پس از مرگ برادر، سوار اسب بهرام شده و اسلحهٔ وی را در بر می‌کند.[۴] این رمان، هیچ عشقی، حتی عشق موقر درباری، را نمی‌شناسد. جامعهٔ اسواری، که جهانبینی‌اش در کتاب بازتاب می‌یابد، تنها یک نمونهٔ زنانه را که در رفتارش شخصاً آرمان اسواری را مجّسم سازد به رسمیت می‌شناسد.

بهرام به رفتار و اخلاق جاری‌اش برگ پرآوازهٔ دیگری می‌افزاید. او می‌تواند رفتار ناروا را تحمل کند. او خشمش را سرکوب می‌کند و سر به اطاعت فرود می‌آورد: قید را به گردن افکنده و کمربند زنانه را به‌میان خود بسته و دوک را به‌دست می‌گیرد.[۵] برخلاف ممتازترین یارانش، چون نامهٔ هرمزد را بر ایشان می‌خواند، آنان جانب بهرام بناحّق آزرده دل را می‌گیرند؛ و آنها چنین می‌گویند «ما سخن خواهیم گفت، آنچه را نخستین خارجیان ما به اردشیر گفتند[۶]: نه شاه اردشیر و نه یزدان وزیر. ما هم می‌گوییم: نه هرمزد شاه، و نه یزدان گشنسپ وزیر».[۷] باردیگر به نمونه‌ای، امّا نه اسطوره‌ای بلکه تاریخی استناد می‌ورزند. یاران، بهرام را در صورتی که در خلع هرمزد تعلل ورزد، تهدید به برکناری می‌کنند.[۸]

بهرام، مایل به کناره گیری، دوباره برخلاف میل باطنی و اندوهگینانه سر فرود می‌آورد. فقط با ارعاب بر ضد سرور خویش طغیان می‌کند. او در ری دستور می‌دهد ده هزار درهم با نقش ولیعهد، خسرو پرویز، از سکه‌های موجودی ضرابخانهٔ آنجا ضرب کنند.[۹] هرمزد یقین می‌کند که پسرش سودای سلطنت دارد.[۱۰] او می‌خواهد تا فرزند را بکشد امّا خسرو به آذربایجان می‌گریزد. بعداً شاه، بندویه و بسطام را فرا می‌خواند تا در مورد خسرو از آنان

---

1. Dazu M.J.Higgins, a.O.36f. ; p.peeters, Anal.Boll.65, 9f.

۲. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۹.

3. Virago

۴. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۹.
۵. همان، ص ۸۸.
۶. ما به جای اوّلوا Guirgass، اوّلو می‌خوانیم؛ فصّت اوّلو خوارجهم.
۷. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۸.
۸. همان، ص ۸۹.
۹. ظاهراً چنان مهر سکه‌ای برای مواردی که شاه وفت می‌مرد، نگهداری می‌شد، نیز نک: صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۹.
۱۰. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۹.

Marfat.com

پرسش کند و وقتی از آنان جوابهای گمراه کننده دریافت می‌کند به آنان نیز شک می‌کند و فرمان می‌دهد تا زندانیشان کنند.[۱]

حتی تضاد بین شاه و پسر، منشأ رشتهٔ اندوهباری می‌گردد که با افکار و اهداف هیچ‌کدام ارتباطی ندارد. از این رو، این مسئله چیزی نیست مگر تضادی بین شاه و چاکر. اما باردیگر به نظر می‌آید همه‌چیز به‌خوشی پایان پذیرد. هرمزد رایزنان خویش را فرامی‌خواند و آنان چنین مصلحت می‌دانند که یزدان گشنسپ برای جلوگیری از خونریزی می‌بایست از بهرام پوزش بخواهد. شاه موافقت کرده و یزدان گشنسپ آمادهٔ حرکت می‌شود.[۲]

امّا از نو همه‌چیز نقش بر آب می‌گردد. یزدان به‌دست عموزاده‌اش کشته می‌شود و همو سر یزدان را به نزد بهرام می‌برد.[۳] بهرام دوباره فرصت می‌یابد تا خود را بنمایاند. اگرچه از یزدان اهانت دیده، بی‌درنگ جانب مقتول را می‌گیرد.[۴] ای بزهکار! تو یزدان گشنسپ را با شرافت و مقامی که داشت کشتی[۵]! همچنین بهرام می‌داند که یزدان برای پوزش خواهی می‌آمده تا رابطهٔ شاه و فرمانده لشکر را اصلاح کند. او فرمان به کشتن قاتل می‌دهد.

وقتی خبر مرگ یزدان به دربار می‌رسد، بزرگان تصمیم می‌گیرند، هرمزد را خلع کنند و خسرو را بر تخت بنشانند. مشوقان این توطعه بندویه و بسطام، داییهای خسرو، هستند. هر دوی آنها از زندان تلاش می‌نمایند تا نظر بزرگان را برای خلع ید، با استناد به موضع دشمنانهٔ هرمزد در مخالفت با طبقهٔ بزرگان، جلب کنند.[۶] آنها موفق می‌شوند. بزرگان هر دو توطئه گر را از زندان رهانیده، هرمزد را از تخت به زیر کشیده و نشانهای شهریاری را از وی می‌گیرند و به حضور خسرو به آذربایجان می‌فرستند.[۷]

بدین ترتیب، بیداد بزرگی اتفاق می‌افتد: بندویه و بسطام به مقام شهریاری تجاوز می‌کنند. خسروِ بر تخت نشانده شده بی‌درنگ سوی پدر می‌شتابد و دست و پای پدر را بوسیده، پوزش می‌طلبد و آرزوی پدر را جویا می‌شود. هرمزد خواستار مرگ و مجازات کسانی می‌شود که وی را سرنگون و خوار کرده‌اند و نام توطئه گران را می‌شمرد.[۸] خسرو پاسخ می‌دهد تا زمانی که بهرام زنده است و موقعیت خود وی استوار نشده برای آن کار هنوز زود است امّا زمان که سر رسد، نابکاران را مجازات خواهد نمود.[۹] پدر موافقت می‌کند.

---

۱. همان. ۲. همان. ۳. همان، ص ۹۰. ۴. همان. ۵. همان.

۶. همان.

۷. رمان از کور کردن شاه (مقایسه کنید با طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۳، س ۱۴) چشم‌پوشی می‌کند تا احتمال دوباره بر تخت نشانیدن هرمزد را ممکن سازد. بدون این احتمال، رفتار بعدی بهرام که در تلاش برپایی دوبارهٔ سلطنت هرمزد بود، نامفهوم می‌نماید. این امید می‌بایستی دیگر بار بیدار شود که تمامی می‌توانست به خیر گرایش یابد، نیز نک: صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۱. ۸. همان، ص ۹۱. ۹. همان، ص ۹۲.

Marfat.com

این گفتگو اطلاعاتی برای دریافت چگونگی ادامهٔ داستان به‌دست می‌دهد. حکم رفتار بندویه و بسطام از زبان فردی صلاحیتدار جاری می‌شود و این داوری با وجود تزلزل صوری، تا پایان پابرجا می‌ماند. بدین ترتیب، نقش تمامی فعالاّن مشخصّ شده است. اما در اینجا نیز تنها نهاد، و نه پادنهاد گذارده می‌شود. زیرا بندویه و بسطام نه تنها به پدر دست درازی کرده‌اند بلکه خسرو را نیز در دستیابی به تخت یاری کرده‌اند. آنها در این رفتار باقی خواهند ماند.

وقتی بهرام از برکناری هرمزد آگاه می‌شود، تمامی خشم او برطرف می‌شود. خجلت و شفقت بر او مستولی می‌شود و بلافاصله سوی خسرو حرکت می‌کند با این هدف که هرمزد را دوباره بر تخت نشاند.[1] وقتی این خبر به خسرو می‌رسد، پیشروی بهرام را از پدر پنهان کرده و خود را آماده می‌کند تا در مقابل حریف بایستد.

نیّت بهرام در ابتدا تنها انتقام از بیداد و بر تخت نشاندن دوبارهٔ هرمزد است. خواست او حقّ است آنچه که از آنِ خسرو خود را به همان اندازه نمایان نمی‌سازد. در رمان این امر حتمی است که حق، در کوتاه یا درازمدت، پیروز خواهد شد. این مسئله بویژه در مورد سلطنت صدق می‌کند که همیشه به صرف همین واقعیت، حق به جانب آن است. تا زمانی که هرمزد در قید حیات است تنها او سزاوار شهریاری، حتی در برابر خسرو، است. البته گرفتاری بهرام در اینجاست که وفاداری به شاه قبلی وی را در مقابل شاه جدید، خسرو، قرار خواهد داد.

اما بهرام هنوز بروشنی نماینده و پیشدار عدالت است. و در مطابقت با اینها اینک تبدیل به آن حماسه‌ای می‌شود که وی را به‌روشنترین وجهی فروزان می‌سازد. تصویر او نخست در خبر بازتاب می‌یابد؛ سپس با کردار و گفتار خود ظاهر می‌شود.

زیرا این همان چیزی است که جاسوسان گزارش می‌کنند: لشکر بهرام به‌هنگام حرکت دارای نظمی استوار است و به مال رعیّت تعدّی نمی‌نماید و شگفت‌تر: چون به منزل فرود آید کتاب کلیله و دمنه را می‌خواند.[2] خسرو نمی‌تواند احساس عمیق خویش را پنهان کند و به بندویه و بسطام یادآور می‌شود: «هیچ‌گاه از بهرام تا این اندازه نترسیده بودم که کلیه و دمنه را همواره می‌خواند زیرا خواندن این کتاب انسان‌را به اندیشه‌ای برتر از اندیشهٔ خود و دوراندیشی بالاتر از آنچه که دارد رهبری می‌کند».[3]

سرانجام در نهروان پیکار می‌کنند. بهرام در مقابل رده‌های خسرو تاخته و فریاد برمی‌آورد: «تف بر شما ایرانیان که شهریار خویش را از سلطنت خلع کردید، ای مردم از آنچه

---

۱. همان. ۲. همان. ۳. همان.

Marfat.com

کرده‌اید به خدای خویش توبه نمایید و دسته جمعی به‌سوی من آیید تا شهریار را به شهریاری باز گردانیم پیش از آنکه عذاب خداوند بر شما فرود آید».[1] متعاقب این سخن همگی جز عده‌ای اندک، از جمله بندویه و بسطام، خسرو را ترک می‌کنند. بهرام، دیگر بار خود را می‌نمایاند: او به وفاداری شهریاری بازگشته است.

طرفداران بازماندهٔ خسرو به او پند می‌دهند که فرار کند. در پل گودرز ازنو کارشان به زد و خورد می‌انجامد[2] که، در عین حال، اولین برخورد بین خسرو و بهرام است. خسرو در نبرد تن به تن، تکاور بهرام را از پای درمی‌آورد امّا باید در برابر حریف برترش پای پس کشد. او پیش از آنکه پایتخت را ترک کند، از پدر وداع می‌کند با اینهمه، این بار نیز به پدر نمی‌گوید که بهرام می‌خواهد او را دوباره بر تخت نشاند. او تنها از روی آوردن سپاهیانش به‌سوی بهرام سخن می‌گوید. در عدم صداقت خسرو، وضع شبهه‌ناک وی متظاهر می‌گردد. هرمزد به طبیعت راست خویش، همچنانکه همیشه آن را نشان می‌دهد، باقی می‌ماند. او رفتار نیکخواهانهٔ خویش را در مقابل پسر حفظ نموده و بهترین اندرزها را به‌وی می‌دهد تا به‌سوی قیصر روم برود و از وی تقاضای کمک نماید.[3]

خسرو اندرز پدر را گوش داده و با نه همراه که خود او دهمین است، عازم سفر می‌شود.[4] شایع می‌شود که بهرام امروز یا فردا مداین را مسخّر خواهد کرد و هرمزد را دوباره به پادشاهی خواهد نشاند، آنچنانکه گویی هرگز چیزی اتفاق نیفتاده است. آنگاه به قیصر نامه‌ای می‌نویسد تا تقاضای استرداد و قتل فراریان را بکند، خسرو تا زمانی‌که پدرش در قید حیات است هرگز پادشاه نخواهد شد.[5] بندویه و بسطام مصمّم می‌گردند تا مسئله را فیصله دهند. اگر پیشتر بهرام حماسهٔ خود را داشت، حال نوبت حماسهٔ آنهاست. امّا همچون شخصیتی مانند بهرام که می‌بایست علیه شاه بجنگد، اینان نیز وفاداری خود را نسبت به خسرو با خون پدر وی عجین می‌کنند.

هر دو به پایتخت بازگشته و هرمزد را با همراهانش در کاخ می‌یابند: درباریان به سبب فرار خسرو از برابر بهرام، دشمن وی، گریه و زاری می‌کردند. بندویه و بسطام با کشتن شاه سابق بدکرداری خویش را به اوج می‌رسانند.[6] بدین ترتیب، آنها راه سلطنت را برای خسرو هموار می‌کنند. امّا این وفادارانِ شاه، از متجاسرین به مقام شهریاری، بدل به قاتلان شاه شده‌اند.

پس از عمل انجام یافته باز به خسرو می‌پیوندند و او را از پیشامد آگاه نمی‌سازند.[7] بنابراین، از این اندیشه که موکداً خسرو نیز جزو توطئه‌گران قتل به حساب می‌آید پرهیز

---

۱. همان، ص ۹۳. ۲. همان. ۳. همان، ص ۹۴. ۴. همان. ۵. همان.
۶. همان. ۷. همان.

Marfat.com

می‌شود. آنچه یاران وی انجام دادند، از آنِ آنها ــ این فرض تا آخر محفوظ نگاه‌داشته می‌شود ــ است که با مسئولیت خود انجام دادند. آنها برای پیشبرد آن کسی که او را از همان ابتدا در نظر داشتند، فعالیّت می‌کردند: وفاداری به خسرو، سرکشی بر هرمزد. بوضوح پیداست که خسرو برای نقش عمده‌اش در قسمت دوم رمان می‌بایست مصون بماند.

متعاقب این، منظرهٔ صومعهٔ راهبان در هیت به تصویر کشیده می‌شود. فراریان را می‌بینیم که نان جوینی دریافت می‌کنند و آن را با آب خیس کرده، به همراه سرکه‌ای که آن نیز با آب مخلوط شده می‌خورند. خسرو به دایی خویش بسطام تکیه کرده و بی‌اختیار از فرط خستگی به‌خواب فرو می‌رود.[1] این، نقطهٔ حضیض سیه‌روزی و فلاکت آنهاست.

بعداً نظیر این واقعه وقتی بهرام، سرنگون و فراری در کلبه‌ای روستایی به سر می‌برد، اتفاق می‌افتد. او بعداً، داوری اعمال خود را از زبان پیرزنی خواهد شنید. چیزی شبیه این هم برای خسرو در هیت انتظار می‌رود، با این تفاوت که کارنامهٔ او هنوز پایان نگرفته است بلکه تازه آغاز می‌شود. نهایة در این قسمت، پیشگویی راهبی[2] را که به خسرو ازدواج با دختر قیصر روم، سرکوبی دشمنان در خلال زمانی معین و طول سلطنتش را نوید می‌دهد دربردارد. آیا در این مطلب اندکی از متن اصلی حفظ شده است؟ در این صورت بایستی همچنین آنچه که به‌دنبال می‌آید ــ بیان جانشینان خسرو و حکومت تازیان تا روز قیامت[3] ــ اصیل و از متن اولیه باشد.

این واقعیت عامل تعیین کننده است که راهب، برای پیشگوییهای خود به سخنان دانیال نبی در مورد پایان جهان استناد می‌کند. دانیال پیامبری است که از توالی حکومتها، با تأکید بر این نکته که مدت زمان هر یک محدود است و دوامی ندارد، خبر می‌دهد؛ و متناسب با آن، راهب، سقوط ساسانیان و حکومتی را که جایگزین آن خواهد شد اعلام می‌کند. همچنانکه بازهم با آن متناسب است که در چشم او، پایان جهان نگرنده، «روز قیامت» در حکم پایان است.

بدین‌سان، رمان، تازه در زمان حکومت تازیان تألیف شده بود و این، کلیدی برای فهم رمان به‌دست خواهد داد. از این قرار باید پیشگویی دیگر راهب نیز اصیل باشد: بسطام که بر شانه‌اش خسرو تکیه کرده، برضد سرورش طغیان خواهد کرد. به‌دنبال این بسطام سوگند یاد می‌کند هرگز دست به چنان کاری نزند. این وفادارترین فرد نیز در آینده از کشمکش مصون

---

۱. همان.

2. E.G.Browne, a.O.239.

۳. متن از براون آورده شده است.

Marfat.com

نخواهد ماند. آینده‌ای که ــ نخست تنها در تصویری تیره ــ سرانجام نمایان می‌شود و با آنچه برای دومین یار وفادار، بندویه، اتفاق می‌افتد تأیید می‌گردد.

راهبی خبر نزدیک شدن سواران را می‌دهد. بهرام که هرمزد را در پایتخت مرده یافته بود، بر شدت خشمش نسبت به خسرو افزوده می‌شود. او برادر همنام خویش، بهرام سیاوشان، را[1] با هزار سوار به‌دنبال فراریان گسیل می‌دارد. حال فراریان مبهوت و خسرو ناامید از نجات، بندویه قول می‌دهد به وی کمک نماید گرچه خود را به‌مخاطره افکند.[2]

خسرو بی‌درنگ می‌پذیرد. «اگر تو هر گاه مرا با جان خود نگاهداری، خواه زنده بمانی یا کشته شوی، برای تو نامی جاوید و شرفی عالی خواهد بود».[3] باید بدین مورد اشاره گردد که خسرو بعداً رهانندهٔ خود را به قتل می‌رساند یعنی به شنیع‌ترین ناسپاسی دست خواهد یازید. در اینجا تضاد وظایف به هم گره می‌خورد: از یک طرف خسرو به پدر قول مجازات کسانی‌را داده است که به مقام شهریاری توهین کرده‌اند؛ که این وظیفه با قتل هرمزد عمیقتر و بادوامتر شده است. از جانب دیگر، او پیشنهاد بندویه را پذیرفته و نجات زندگی خود را مدیون اوست. خسرو این وظیفهٔ دوم را برجسته می‌کند و بر طبق آن ــ بر مبنای شیوهٔ این رمان ــ به نمونه‌های اسطوره‌ای و تاریخی استناد می‌کند.

بندویه تعقیب کنندگان را گمراه می‌کند: خسرو فرار می‌کند و بندویه که خود را قربانی او کرده به‌حضور بهرام آورده می‌شود. بهرام وی‌را متهم به کشتن هرمزد و رهانیدن خسرو «بزهکار» می‌کند.[4] بندویه کشتن هرمزد را به‌دلیل خشم او علیه اشراف و نجات خسرو را به‌خاطر خویشاوندی دو جانبه توجیه می‌کند. به فرمان بهرام، او در زندان باقی می‌ماند تا بعداً به‌همراه خسرو کشته شود.[5]

بهرام در اوج قدرت به سر می‌برد. او در انجمن سرکردگان سپاه این پرسش را مطرح می‌کند که آیا آنها موافقند تا زمانی‌که شهریار پسر هرمزد به‌سنّ رشد نرسیده، او عهده‌دار امور شهریاری شود.[6] پیشنهاد وی با موافقت یک عده و مخالفت عده‌ای دیگر روبه‌رو می‌شود.[7] از جملهٔ مخالفان موشیل ارمنی[8] بود که بهرام را تنها با ایهّاالاسپهبذ[9] خطاب

---

۱. دینوری، ص ۹۱، س ۱۷ و اغلب بهرام ابن سیاوشان! ذکر می‌گردد.
۲. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۵.
۳. همان.
۴. همان، ص ۹۷.
۵. همان.
۶. اعتراض نولدکه (Uebers.282, Anm.2)، فقط وقایع تاریخی را مدنظر دارد. اما رمان، از مقابل آنها، در اینجا به راه خود می‌رود، نیز نک: صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۷.
۷. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۷.
8. Ueber ihn Th.Noeldeke, Uebers.285, Anm.3; Honigmann-Maricq, Recherches sur les Res gestae Divi Saporis 90.
9. Dazu Th.Noeldeke, Uebers.285, Anm.3.

Marfat.com

قرار می‌دهد[۱] و به حق قانونی خسرو و بازماندگان وی استناد می‌ورزد.[۲] بهرام جواب می‌دهد: «هرکس راضی به این نیست از مداین بیرون برود و هرگاه پس از سه روز دیگر کسانی که راضی بدین امر نیستند در مداین بمانند کشته خواهند شد».[۳] به‌دنبال این، «موشیل ارمنی و همفکران او که متجاوز از بیست هزار تن بودند، همه از مداین بیرون شده به آذربایجان رفتند و در آنجا به انتظار بازگشت خسرو از کشور روم اقامت کردند».[۴]

فحوای این گفتگو نباید سوء تعبیر گردد. پس از کشته شدن هرمزد، خسرو شاه است. آنچه بهرام پیشنهاد می‌کند درواقع تصاحب مقام شهریاری است و موشیل ارمنی درست در این مورد سخن می‌گوید. بهرام بدون آنکه به مشروعیت و اعتراض توجهی کند، تهدید به قتل می‌کند. اینک اسوار راستین، و چاکر وفاداری که همیشه در پی ادای وظیفه‌اش بود، به جبّاری بدل شده است.

شرایط دگرگون گشته بی‌درنگ در رفتار بندویه و نگهبانش، بهرام سیاوشان، بازتاب می‌یابد. این نکته محقق می‌شود که از آن لحظه که بهرام چوبین در راه خطا می‌افتد طرفدارانش از او جدا می‌شوند. بهرام سیاوشان، که تاکنون یکی از نزدیکان و وفاداران به او بوده، دیگر با سرور خویش احساس همبستگی نمی‌کند. او با بندویه، که بهرام به‌وی سپرده، بسیار خوشرفتاری می‌کند تا بدان وسیله، در صورت تغییر اوضاع، برای خود پشتیبانی دست و پا کند. سرانجام، وقتی بندویه از ظلم بهرام سخن می‌گوید، آخرین گام را برداشته و مصمم می‌گردد بهرام چوبین را بکشد و مردم را از شر وی راحت سازد تا حق به حقدار برسد و شهریاری در جای خود قرار گیرد.[۵] اما همسرش، خواهر زادهٔ بهرام چوبین، او را از چگونگی امر آگاه می‌سازد.[۶] دوباره ارزیابی مغرضانه‌ای از زن محقق می‌شود. به این سبب که بهرام ستمگر کاملی است، بی‌درنگ سوء قصدی به جان وی انجام می‌گیرد. البته در اینجا نیز بهرام شایستگی خود را نشان می‌دهد و بر بهرام سیاوشان تاخته، و به‌دست خویش وی را هلاک می‌نماید.[۷]

در این بین ورود خسرو به امپراتوری روم[۸]، قیصر را در مقابل تصمیمگیری غیرمنتظره‌ای قرار می‌دهد. در جلسهٔ مشاوره، نظریات موافق و مخالف رو در روی هم قرار می‌گیرند. بطریقهای قیصر کارهای ناپسند ایرانیان را درگذشته یادآور شده و می‌گویند باید اختلافات آنان را به خودشان واگذاریم، چه زد و خورد دشمنان با یکدیگر خود پیروزی

---

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۷. ۲. همان. ۳. همان. ۴. همان.
۵. همان، ص ۹۸. ۶. همان. ۷. همان.
۸. در مورد وقایع زیرین نک: P.Peeters, Anal. Bolland.65, 6f. (راهنمایی از F.Haussig).

Marfat.com

است.[۱] با وجود این، اسقف اعظم اندرز می‌دهد که صلاح در آن است که به یاری خسرو اقدام شود تا در سراسر زندگانی صلح و آشتی میان طرفین برقرار بماند. تعیین کننده پرسش قیصر است که می‌گوید: «آیا شایسته است از پادشاهان درخواست یاری شود و آنها نپذیرند»[۲]. در اینجا شایسته است تفسیری را که قبلاً ارائه شده بود، یادآوری کنیم: پادشاهان با وجود تمامی جداییها و دشمنیهای گذرا مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که به هنگام خطر میان خود همبستگی دارند. در اینجا رفتار مشابهی نمودار می‌گردد. قیصر با خسرو قرارداد و پیمان صلح می‌بندد و دختر خود مریم را به زنی به وی می‌دهد و سپاهی آماده می‌نماید تا خسرو را به تخت بازگرداند. فرمانده سپاه تئودوزیوس، پسر قیصر است؛ او از راه ارمنستان آهنگ آذربایجان، آنجا که وفاداران به شاه به‌رهبری بندویه (حال از زندان رهیده) و موشیل جمع آمده‌اند، می‌کند.[۳]

بهرام بی‌درنگ در محل حاضر شده و از جنگ رویگردان نمی‌شود. هر دو سپاه روبه‌روی هم صف می‌بندند. خسرو و تئودوزیوس بر تختی زرین و جایی بلند، مشرف بر میدان جنگ می‌نشینند[۴]: آنها نمایندهٔ سزاواری شهریاری هستند. اما یک بار دیگر پهلوانی بهرام بروشترین وجهی فروزان می‌گردد. او با یک ضربهٔ شمشیر کلاه خود و زره یکی از ده نفر از «هزار مردان» همراه سپاه روم را به دو نیم شکافته[۵] آنچنانکه نیمی به راست و نیمی به چپ می‌افتد.[۵] خسرو ضربت بهرام، دشمن امّا هموطنش، را در مقابل تئودوزیوس رومی می‌ستاید.

روز سوم بهرام، خودِ خسرو را به مبارزه فرا می‌خواند.[۶] او خواستار حکمیت اهورایی در نبرد تن به تن می‌گردد و خسرو با وجود زنهار باش تئودوزیوس آن را می‌پذیرد. اما خسرو نیز باید در برابر قدرت بهرام پای پس کشد.[۷] پرویز از دست دشمن غالب گریخته و پنهان می‌شود و در بلندای قلهٔ کوهی، توسط قوه‌ای ماوراءالطبیعه، نجات می‌یابد. نولدکه[۸] با استناد به اینکه به جای قوه در تاریخ بلعمی فرشته و در شاهنامه سروش ظاهر می‌گردد، به فهم رویداد پی‌برده است. داوری اهورایی، که هر دو خواستار آن بودند اما به گونه‌ای غیر از آنچه بهرام چالشگر فکر می‌کرد، انجام می‌گیرد. نه نبرد تن به تن بلکه دخالت نیروی آسمانی نتیجه را تعیین می‌کند. او با پشتیبانی از خسرو، وی را به‌عنوان شاه محبوب اهورا و از این‌رو در حکم تنها دارندهٔ واقعی حقّانیت می‌داند.

---

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۹. ۲. همان، ص ۱۰۰. ۳. همان. ۴. همان.
۵. همان. ۶. همان، ص ۱۰۱. ۷. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۲، س ۱۶. «او به مرگ نزدیک بود.»
8. Th. Noeldeke, Uebers. 286, Anm.3.

Marfat.com

به‌دنبال این قضایا این وضع تغییر می‌کند. در چهارمین روز پیکار، سپاه خسرو بر بهرام چیره می‌گردد.[۱] با پند بندویه، خسرو به‌تمامی سربازان زنهار می‌دهد و شبانه همگی سربازان بجز چهار هزار تن که در پیش بهرام باقی می‌مانند، پای پس می‌کشند. داوری اهورایی، تأیید خود را در سپاه دریافت می‌کند؛ و همزمان می‌بینیم که آنچه قبلاً بر سر خسرو آمده بود، اینک در مورد بهرام تکرار می‌شود. همانندی روشنی در رویدادها نمایان می‌گردد. این قالب مناسب وقایعی است که در تناقضات اندوهباری شکوفا می‌شود.

بامدادان بهرام به اردوگاه خالی نگریسته و تصمیم به فرار می‌گیرد.[۲] دسته‌ای سوار که خسرو به تعقیب آنها می‌فرستد، از اندک نفرات بهرام شکست می‌خورند. او در تنگنا هم همچنان پهلوان و فرماندهی درخشان باقی می‌ماند. از نظر سیاسی، کار او پایان یافته است. این امر از دو داستانی که به‌دنبال هم می‌آید معلوم می‌شود.

به‌هنگام فرار، بهرام در دیهی توقف می‌کند و در کلبهٔ محقر پیرزنی فرود می‌آید.[۳] پیرزن کدوی خشکیده برای نوشیدن و غربالی برای گذاشتن غذا می‌آورد. پیرزن، چنانکه از گفتگو معلوم می‌گردد، از پیروزی خسرو آگاه است و الزاماً پرسش بهرام از آن نشأت می‌گیرد: «تو دربارهٔ بهرام چه می‌گویی؟» پیرزن بدون آنکه بداند چه کسی را پیش‌رو دارد، پاسخ می‌دهد: «نادانی است ابله که دعوی پادشاهی می‌کند در حالی‌که خود از دودمان سلطنت نیست».[۴] آن‌گاه بهرام می‌گوید: «از این روی کدوی خشکیده، جام شراب، و غربال ظرف نقل او شد».[۵]

دوباره طرح ساختمان رمان نمایان می‌گردد. توقّف بهرام در کلبه با آنچه به هنگام فرار خسرو در دیر هیت اتفاق افتاد مطابقت دارد. امّا قویاً بایستی تأکید شود که دربارهٔ چه چیزی در رمان سخن می‌رود. این مطلب از گفتهٔ قارن که حکومت خراسان، قومس، و گرگان را داشت به‌دست می‌آید.

قارن پیرمردی بود که متجاوز از صد سال از عمرش گذشته بود.[۶] او از جانب خسرو انوشروان بر آن دیار حکومت می‌کرد و هرمزد، پسر خسرو، او را در همان منصب باقی گذاشته بود.[۷] پس از شکست بهرام، قارن پسرش را با ده هزار سوار به مقابلهٔ وی گسیل می‌دارد. متعاقب پرسش بهرام که آیا این سپاسگزاری است، قارن پاسخ می‌دهد: «حقّی که خسرو پرویز و پدران او بر من دارند بیش از حقّی است که تو بر من داری، همچنین است حق

---

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۱.
۲. همان، ص ۱۰۲.
۳. همان.
۴. همان.
5. Th. Noeldeke, Uebers. 477, Anm.1
۶. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۳.
۷. همان.

Marfat.com

خسرو و پدرانش بر تو ــ اگر این حق را به یاد داری ــ که چگونه تو را سرافراز کرد و تو ناسپاسی کردی و سر از فرمان پیچیدی و کشور ایران را به آتش و جنگ و فتنه سوزاندی و سرانجام این چنین نومید و تهیدست بازگشتی و خویشتن را زبانزد جهانیان (به معنای دقیق کلمه: تاریخ) ساختی».[۱]

در هیچ جای نوشتهٔ دینوری خبری از «تجلیل» خسرو از بهرام وجود ندارد. از این رو، به داستانی که دینوری از آن گذشته، امّا طبری آن را ذکر کرده است، روی می‌آوریم[۲]: گفتگوی رخ داده بین خسرو و بهرام، پیش از پیکار نخست که به شکست خسرو انجامید. خسرو می‌خواهد بهرام را اسپاهبذ کشور ایران[۳] کند که بهرام با ناسزا بدو پاسخ می‌دهد. خسرو نومیدانه یادآور وفاداری یکی از نیاکان بهرام در مقابل اسلاف خویش می‌شود.[۴] در اینجا نیز نمونهٔ اسطوره‌ای همانند با گذشته ظاهر می‌شود، لکن بی‌حاصل می‌ماند.

بهرام به گفتار قارن جواب توهین‌آمیزی می‌دهد.[۵] لحن زشتی که در بهرام دینوری غیرعادی است، اما با اظهارات مشابه و حتی زشت‌تر بهرام در داستان برگرفته از طبری[۶]، که گردیه آنها را بشدت تقبیح می‌کند[۷]، هماهنگی دارد. به نظر می‌آید اینها کاملاً با سبک اسواری ـ پهلوانی که جز این در رمان کاملاً رعایت شده است، متناسب هستند. همچنانکه به پهلوانان هومر نیز توهین و ناسزا آسیبی نمی‌رساند.

قارن با لشکری انبوه به‌سوی بهرام پیش می‌رود، اما همچون کسانی که پیش از وی با بهرام جنگیدند بخت اندکی دارد. پسر قارن کشته شده و سپاهیانش پایه به هزیمت می‌نهند. بدین ترتیب، تصویری که رمان از پرداختن بدان خسته نمی‌شود، تأیید می‌گردد. بهرام، پهلوانی که همیشه بود باقی می‌ماند، حتی آنجا هم که این پهلوان علیه شاه قانونی و محبوب ایزدان سر به شورش برمی‌دارد امّا ناکام می‌ماند، با ابهت است. قارن آن زمان نیز که شخصاً به مصاف بهرام روی می‌آورد ناکام می‌ماند. امّا انتقادی که او از بهرام و عدم وفاداری وی نسبت به شاه می‌کند پابرجا است.

سرانجام، بهرام در نزد خاقان ترکان پذیرفته می‌شود. بدین ترتیب، رمان به محدوده‌ای که از آنجا آغاز شده است، منتهی می‌گردد. یلتگین، که در آغاز پادشاهیش مورد احترام بهرام قرار گرفته بود، اینک الطاف ولی‌نعمت پیشینش را با مفتخر گردانیدن وی به

---

۱. همان. ۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۷، س ۱۱. ۳. همان، ص ۱۳.
۴. همان، س ۱۸؛ در این مورد: Th. Noeldeke, Uebers.279 Anm.5؛ نک: 271 Anm.2.
۵. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۳. ۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۷، س ۶؛ س ۱۴.
۷. همان، ص ۹۹۸، س ۲؛ نک: یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۱، س ۶.

Marfat.com

تمامی افتخارات تلافی می‌کند. از نو همان طرح ساختمان رمان که همه‌جا می‌تواند تشابهاتی را ایجاد کند، معلوم می‌گردد.

همچون گذشته، بهرام در این محیط نیز شایستگی خود را بروز می‌دهد. پس از آنکه در پیکار برای دستیابی به سلطنت با شکست مواجه می‌شود دوباره رفتار و اخلاق اصلی خود را باز می‌یابد: او بار دیگر چاکر وفادار شاه می‌گردد. امّا از آنجا که همه‌چیز در این زندگی ارزشمند و پهلوانی، سرشار از تضادهای مصیبت‌بار است، در سرانجامِ زندگی بهرام نیز تجلی می‌یابد، به این ترتیب که وی در آخرین پهلوانی خویش با تن خود برای خاقان فداکاری می‌کند. امّا به‌دست خسرو، همان شاه دیگری که در گذشته علیه او قیام کرده بود، کشته می‌شود. آنچه او انجام می‌دهد. «بیهوده» و بس «دیرهنگام» باقی می‌ماند. با اینهمه، درست به همین علت این بخش رمان از زیبایی خاصّی برخوردار است. بهرام با سرزنش برادر خاقان، که با رفتار ناپسندش خاقان را آزرده بود، وی را به نبرد تن به تن برمی‌انگیزد. برادر خاقان خواستار نبرد می‌شود؛ بهرام به شرطی می‌پذیرد که در صورت مرگ حریف از وی خونخواهی نگیرند؛ خاقان مخالفت می‌کند اما برادر چالشگر بر خواست خود پایداری می‌کند.[1] همه‌چیز تشریفات پیکار اسواری را نشان می‌دهد و آداب درباری به همان اندازه فروزان می‌درخشد که گویی آنها در رویارویی مرگ شایستگی خود را بروز می‌دهند. پهلوان راستین از خونخواهی درمی‌گذرد و اجازه می‌دهد تا حریف نبرد را آغاز کند و درد را تحمّل می‌کند. همچنانکه بهرام در گذشته الگو بود، در اینجا، در آخرین نمایش پهلوانیش نیز چنین است. نبرد به تار مویی بسته است: بهرام کمان خویش را زه می‌کند[2] آنچنانکه جز او کسی آن کمان را زه نمی‌کرد (بهرام یکی از سه ایرانی بلند آوازه به جهت مهارت در تیراندازی بود[3]، علاوه بر این کتابی در هنر تیراندازی به وی منسوب است[4]). هم نبردهٔ بهرام، سرنگون می‌شود و خاقان حکم را دربارهٔ برادر و حریف کشته شده می‌خواند: «خدا کس دیگری از ما را دور نسازد، من او را بارها از گستاخی نهی کردم ولی نپذیرفت».[5]

در این فاصله خسرو آنچه را بعد از جنگ نظم بخشیدنی است، سامان می‌دهد. بندویه مسئول دیوان گنجینه‌ها می‌شود، بسطام به حکومت خراسان (اما با قارن چه می‌شود، چیزی گفته نمی‌شود)، قومس، گرگان، و طبرستان می‌رسد.[6] وفادارترین یاران خسرو پاداش

---

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۵. ۲. همان، ص ۱۰۶.
۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۲، س ۱۲؛ در این مورد Th. Noeldeke, Uebers.271, Anm.2-3.
۴. الفهرست، ص ۳۱۴، س ۲۱؛ Th. Noeldeke, Uebers.272, Anm.1.
۵. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۶. ۶. همان، ص ۱۰۷.

Marfat.com

خویش را دریافت می‌کنند امّا در مورد قتل هرمزد و چگونگی مجازات عاملان آن چیزی ذکر نمی‌شود. زیرا هنوز ترس از بهرام که در دربار خاقان منزلتی عظیم دارد، بر شانه‌های شاه جدید سنگینی می‌کند و خسرو می‌ترسد مبادا دشمن خطرناک با کمک ترکان جنگ را از سر گیرد. فرستاده‌ای به دربار خاقان گسیل می‌دارد تا تجدید پیمان بندد امّا خاقان با سخنانی خشم‌آلود آن‌را ردّ می‌نماید.[۱] همبستگی شاهان در میان خود که تا حال محفوظ مانده بود، درهم می‌شکند. فرستادهٔ خسرو باید راههای دیگری بجوید.

خاتون، همسر خاقان، برای فرستاده آخرین نقطهٔ امید است. او عموی خاتون، پدر یلتگین، را به یاد ملکه می‌اندازد که به دست بهرام کشته و تاج و تخت و خزاینش به‌وسیلهٔ وی تصاحب شد[۲]. او موفق می‌شود خاتون را با خود همرأی سازد، زیرا (برای اینکه نکته‌ای را تکرار کنیم) «خیره‌سری و ناسپاسی از زنان سر می‌زند».[۳] خاتون یکی از غلامان خویش را می‌فرستد تا بهرام را بکشد. بهرام روز مرگ خود را می‌دانست زیرا اخترشناسان به‌وی گفته بودند و او خود را حفظ می‌نمود. با اینهمه، قاتل به حضور بهرام بار یافته و او را می‌کشد.[۴]

خسرو برنده شده است زیرا به‌منزلهٔ شاه قانونی می‌بایست پیروز گردد. بر ضد این مشروعیت و کمک ایزدان حتی کسی همچون بهرام یارای جنگیدن نداشت. او از اینها شکست خورده و به کام مرگ فرو رفته است. اما فروغ خسرو نیز به خاموشی می‌گراید. پیشتر محقق شد که نویسنده داستان، در بیان داستان خسرو ملاحظاتی را مد نظر قرار داده است. او نسبت به پدر وفادارانه رفتار نکرده بود امّا پدر وی را بخشوده بود. او از پدر نیّات واقعی بهرام را پنهان نگاه‌داشته بود امّا هرمزد به وی اعتماد کرده بود. این فرض که خسرو از توطئه بندویه و بسطام آگاه نبوده است، مخفی نگاه‌داشته شد. امّا او از توطئهٔ قتل بهرام آگاه بود و پس از مرگ وی، پرده کنار می‌رود. چون امور کشور در اختیار خسرو در می‌آید مصمّم می‌گردد انتقام خون پدر خود، هرمزد، راگیرد.[۵] با این خواست، تمامی دینی راکه به بندویه و بسطام داشت و آن را نیز عنوان کرده بود به فراموشی می‌سپرد.

خسرو، ده سال آزگار قصد خویش را پنهان نگاه‌داشته بود.[۶] سرانجام فرصت مناسب را پیدا می‌کند. بندویه از تأیید یک زیاده‌روی شاه[۷] امتناع می‌ورزد. خسرو بی‌درنگ فرمان

---

۱. همان. ۲. همان، ص ۱۰۸. ۳. همان. ۴. همان. ۵. همان، ص ۱۱۰.

۶. در اینکه خبر به این شکل، تاریخی نمی‌باشد، باید تأیید کرد: Th. Noeldeke, Uebers. 487; P.Goubert, Byzance avant l'islam, 163; 283f ؛ تحقیق گوبر از منابع عربی، داستان خاص خود دارد. نویسندهٔ کتابی که اسلام را در عنوان خود دارد، به نظر می‌رسد اندک آشنایی یا اصلاً تسلّطی به عربی ندارد. همچنین تأیید انسلین W.Ensslin, Byz. Ztschr. 1953, 384 به همان دلیل قابل فهم است. نیز نک: صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۰.

۷. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۰.

Marfat.com

می‌دهد دست و پای وی‌را قطع نمایند. بندویه، غلطان در خون خود، زبان به دشنام خسرو پرویز و پدرش می‌گشاید (او فوری درمی‌یابد چرا گرفتار چنین مجازاتی شده است) و از بی‌وفایی و پیمان‌شکنی ساسانیان سخن می‌گوید.[1] وقتی خسرو از این سخنان خبردار می‌شود، می‌گوید: «بندویه می‌پندارد ساسانیان پیمان شکن و غدارند ولی خود از غدر و حق‌ناشناسی که نسبت به شاهنشاه، پدر ما، مرتکب شد یادی نمی‌کند که چگونه با دستیاری برادرش بسطام ناگهان بر پادشاه درآمدند و دستار برگردنش افکندند و از روی ستمگری او را خفه کردند و می‌خواستند با این کار خود را نزد من مقرّب سازند، گویا نمی‌دانستند که او پدر من بود».[2] زان پس سوار شده و به‌میدان رفت و از برابر بندویه که در کنار راه افتاده بود گذشت و فرمان داد او را سنگسار کنند.[3]

در این مجادله برله و علیه همه‌چیز سخن رفته است. خسرو تصمیم خود را در تضاد وظایف گرفته است. بندویه به کیفر خود، مجازاتی که بنابر جهانبینی رمان اجتناب ناپذیر بود، می‌رسد. امّا خسرو از این آزمون سرفراز بیرون نمی‌آید. هر اندازه بهرام، بزرگ و نجیب، حتی آنجا که اشتباه می‌کرد، بود، خسرو رذیلانه دست به عمل می‌زند حتی آنجا که به عدالت اجازهٔ خودنمایی می‌دهد. این رمان همه‌جا ضرب‌آهنگهای اندوهباری را، بدون آنکه تلاشی برای رفع این آوای ناهنجار بکند، به صدا در آورده است. اما به نظر می‌آید که یک چیز عاری از نقص بازمانده باشد: شکوه شهریاری. حال این یکی نیز آغاز به نوسان می‌کند.

هنوز بسطام بازمانده است تا مجازات شود. خسرو مصمّم به نابودی او، و حال ناگزیر از اجرای آن، فرمان می‌دهد برادر مقتول را با نامه‌ای مخفی به‌حضور فرا خوانند، اما بسطام پیش از رسیدن به مقصد به پیشکار بندویه برخورد کرده و از آنچه گذشته است آگاه می‌گردد. او بی‌درنگ برگشته و رهسپار دیلم می‌شود.

دیلم سرزمین کوهستانی صعب‌العبوری در جنوب غربی دریای خزر است که هرگز زیر سلطهٔ ساسانیان نرفت. همسایهٔ آذربایجان و همانند با آن، مکانی شد تا تمامی کسانی که با شرایط موجود مخالف بودند در آنجا گرد آیند. یاران بهرام نیز پس از مرگ سرور خویش به آنجا رفته بودند، برای آنکه چنانچه اظهار می‌کنند: «از پادشاهانی که ما را دربه‌در کردند کینه‌جویی کنیم».[4] گردیه، خواهر و همسر بهرام[5] آنها را رهبری می‌کرد: سوار بر اسب

---

۱. همان. ۲. همان، ص ۱۱۱. ۳. همان. ۴. همان، ص ۱۰۹.

5. Th. Noeldeke, Uebers.279, Anm.6

هونسما در چاپ بعفوبی خود بعفوبی، ج بکم، ص ۱۹۵.

Marfat.com

بهرام و اسلحهٔ او را در برکرده پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد.[۱]

بسطام با آغوش باز در دیلم پذیرفته شد، و در پیشنهاد مقام پادشاهی به وی نیز تعلّل نشد: «چرا باید خسرو به شهریاری از تو سزاوارتر باشد؟ با آنکه تو پسر شاپور پسر خربنداد از دودمان بهمن پسر اسفندیار هستی و شما برادران ساسانیان و انباز آنان می‌باشید، اینک بیا با تو بیعت کنیم و گردیه خواهر بهرام را به نکاح تو درآوریم و تخت طلایی که بهرام از مداین با خود برده بود، اینک همراه ماست، پس بر این تخت بنشین و مردم را به‌سوی خود دعوت کن چون خاندان تو از دودمان دارا پسر بهمن به‌سوی تو روی خواهند آورد».[۲]

بنابراین، سندی تبارنامه‌ای ارائه می‌شود و این مدرک، درست در آنجا که قطع می‌شود و خاموش می‌ماند، شگفتی آفرین است. توالی اسفندیار ــ بهمن ــ دارا را از شجره‌نامهٔ مهرنرسی در تاریخ طبری می‌شناسیم.[۳] این تبارنامه با دارای دومی به کی‌اشک، نخستین شاه اشکانی، منتهی می‌گردد. این یکی هم به آخرین دارا یعنی داریوش سوم بازگردانده می‌شود.[۴] شایان توجه است که رمان از کی‌اشک و، همچنین، از اشکانیان نیز نامی نمی‌برد، حداقل نه آشکارا زیرا آنجا که بسطام را خطاب قرار می‌دهند: «شما برادران ساسانیان و انباز آنان در شهریاری می‌باشید»[۵]، جایی برای سوءتعبیر باقی نمی‌گذارد. بر طبق این نظر، اشکانیان و ساسانیان همپایه بودند.

اینک به ادعّایی بس بزرگ می‌پردازیم ــ حداقل در زمان فرمانروایی ساسانیان. امّا آیا براستی این سخن در زمان آنان گفته شده است؟ پیشتر معلوم شد که رمان به احتمال نزدیک به یقین حکومت مستحکم تازیان بر ایران را می‌شناخت، که تنها در «روز قیامت» پایان خواهد یافت. این واژهٔ «یوم‌الدین» کلمهٔ دوپهلوی مبهمی بود. زرتشتیان نیز این روز را که الزاماً می‌بایست معنای دیگری غیر از مفهومی که برای مسلمین داشت برای آن داشته باشند، می‌شناختند. زیرا قلب آن کسی که این رمان را تألیف کرده به هیچ وجه برای «فرزندان اسماعیل‌بن ابراهیم (که زندگی آنها در بیابان و غذای آنها میوه و گوشت و نوشیدنی آنها شیر بود» نمی‌تپید.[۶] آنها برای نویسنده مردم بی‌فرهنگی بودند. او این مسئله را که خسرو «تا اندازه‌ای» عربی[۷] می‌دانست، قابل ذکر می‌داند... و اینکه ذکر می‌شود ایشان چگونه با

---

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۹.
۲. همان، ص ۱۱۱.
۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۸، س ۱۹. در این مورد: Th.Noeldeke, Uebers.109, Anm.1.
4. Th. Noeldeke, Uebers.279, Anm.5.
۵. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۱.
6. E.G.Browne, a.O.239.
۷. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۹.

Marfat.com

همدیگر سخن می‌گویند، نشانگر اهمیّت زبان عربی است. اما هرگز آگاهی نمی‌یابیم که ایرانیان و هپتالیان به هنگام گفتگو به چه زبانی صحبت می‌کردند.

**خلاصه** ــ از فاصله‌ای بعید و در زمانی که در آن، عظمت ایران از مدتها پیش پایان‌یافته جلوه می‌کرد، فقط آنکه حکومت بیگانه را می‌شناخت و از ورای سده‌ها بازپس می‌نگریست، می‌توانست از خاطرش بگذرد که اشکانیان و ساسانیان، برادرانی از یک تبار، از منشأ یکسانی هستند. این برادران، در عصر خویش سخت با هم دشمن بودند اما برای این بینش به هم پیوستند، و یکپارچه دو اخگر فروزان ایران را تشکیل دادند تا جملهٔ معروفی را[1] بازسازی کنند. با ارزیابی مناسب رمان که شامل هر دو گروه هپتالیان و رومیان می‌شود درمی‌یابیم که پردازندهٔ رمان واپس‌گرا بود. در اینجا کسی سخن می‌گوید که تمامی گذشته، و حتی دشمنان سپری شده، را در روشنایی مهتاب مشاهده می‌کند.

دنبالهٔ داستان مؤید تفسیر بالا است. زیرا بزرگان دیلم در ادامهٔ سخنان خویش به بسطام چنین می‌گویند: «اگر به مقصود برسی آرزوی ما و آرزوی خودت برآورده می‌شود و چنانچه کشته شوی در راه وصول به پادشاهی کشته خواهی شد و این کار باعث افزایش نیک نامی و شهرت تو می‌گردد».[2] پس تنها با کسی که واقعاً دارای حق یکسان باشد، این‌گونه سخن گفته می‌شود.

بسطام با این پیشنهاد موافقت کرده، گردیه را به نکاح درآورده و بر تخت می‌نشیند و شمارهٔ همراهان و یاران او به صد هزار تن می‌رسد.[3] او به ماد هجوم می‌برد: پیشکاران خسرو فرار کرده و دهقانان در قلعه‌ها و قلل جبال متحصّن می‌شوند.[4]

خسرو می‌کوشد تا او را متقاعد کند، و در نامه‌ای به عدم حقانیت عمل وی اشاره کرده و او را امان می‌دهد.[5] بدین ترتیب، مسئله حقانیت طرفین دیگری را نفی می‌کند؛ یاران بهرام او را به آنچه در خور مقامش نیست تشویق کرده‌اند.[6] بسطام، در پاسخ نامه ادعای خویش را چالشگرانه و تحریک‌آمیز برمی‌کشد که او برای شهریاری سزاوارتر از خسرو است: زیرا او از اخلاف دارا، پسر دارا هماورد اسکندر می‌باشد.[7] «چیزی که هست شما ساسانیان بر نیرنگ بر ما چیره شدید و حقوق ما را به خود اختصاص دادید و بر ما ستم روا داشتید و همانا جد شما ساسان گوسفند چرانی بیش نبود و اگر پدرش بهمن در او امید نیکی می‌داشت سلطنت را از او

---

1. Petr. Patr.fr.13, FHG.4, 188.

۲. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۲. ۳. همان. ۴. همان. ۵. همان.
۶. همان. ۷. همان.

Marfat.com

بر کنار نمی‌ساخت و آن‌را به خواهرش خمانی (Xumānā)[1] نمی‌سپرد.»[2]

بدین ترتیب، حقانیت خسرو ردّ شده و مشروعیّت انحصاری ساسانیان زیر سؤال می‌رود. حتی آخرین موردی که پابرجا بود و به نظر می‌آمد از تمامی دگرگونیها جان سالم به در برده، متزلزل گشته است. این مسئله وقتی که موضوع برای حکمیت به جنگ می‌کشد، تأیید می‌گردد. در همدان آتش جنگ شعله‌ور می‌شود و سه روز سخت می‌جنگند و هیچ‌یک از دو سپاه از برابر یکدیگر عقب نشینی نمی‌کند.[3] این مسئله معلّق می‌ماند چه کسی دارای حقانیت واقعی است: فرزندان دارا و کی‌اشک یا اخلاف ساسانیان.

رمان به پایان نزدیک می‌شود. خسرو به هر طریقی با شکست مواجه شده است: نیرنگ و حیله، وعده و وعید، و جنگ. در این مورد برادر بهرام «بزهکار» که او را هنوز چنان می‌نامد به کمکش می‌آید. گردویه نه فقط برادر بهرام بلکه برادر گردیه، همسر فعلی بسطام، همیشه به خسرو وفادار مانده بود. او حیله‌ای پیدا کرده و با کمک همسر خویش گردیه را برای اجرای توطئه راضی می‌نماید.[4] بسطام به‌دست گردیه کشته می‌شود و او به همسری خسرو درمی‌آید با این شرط که پسر گردیه به ولیعهدی برسد.[5]

حال به بزرگداشت این اثر شگفتی‌آفرین، که ساختار و نگرش آن توضیح داده شد، می‌پردازیم. مسلماً با توصیف آن به رمان کار درستی انجام یافته است زیرا رمانی همانند، کارنامک اردشیر پاپکان که نوشتن آن هم در زمان اعراب (سده نهم)[6] انجام گرفته، موجود است. وسوسهٔ اینکه این دو نوشته را در جزئیات مقایسه کنند، به علت فاصلهٔ عظیم هنری به شکست می‌انجامد. هر دو داستان خمیرمایهٔ خود را از گذشتهٔ ساسانی اخذ می‌کنند، ماجرای هر دو در محیطی اسواری و پهلوانی اتفاق می‌افتد، و هر دو از قالب رمان، قالبی که برای آنها سنتی ـ کهن بود، استفاده می‌کنند.

به نظر می‌آید که عصر پارتیان آفرینندهٔ رمان در سرزمین ایران بوده است. حمزه اصفهانی[7] از کتابهایی که بدان زمان نوشته و «هنوز در دست مردمان بود»، خبر می‌دهد. او از کتاب مروک، کتاب سند بادنامک، کتاب برسیناس (Barsinās)، کتاب شیماس و نظایر اینها که «بالغ بر هفتاد میشد» نام می‌برد. کتابهای موجودهٔ درخت آسوریک، ایاتکار زریران و جاماسپ نامک را به زمان پارتی ارجاع داده‌اند.[8] شاخه‌ای از رمان پارتی، اثر بزرگ یامبلیخوس است

---

۱. گئوگارس چنین جابایی می‌کند. خمانی در طبری و همچنین: F. Justi, Iran. Namenb. 132,1.Sp.

۲. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۲. ۳. همان، ص ۱۱۳. ۴. همان، ص ۱۱۴.

۵. همان.

6. H.W.Bailey, Zoroastrian Problems, Vorwort. 7. P.41f. Gottwald.

8. E.Beneveniste, Journ.asiat.217, 193.; 220.245f; Rev.hist.relig.105-6, 337f; H.W.Bailey, BSOS.6, 55f.

Marfat.com

که در عین حال این محدوده را برای غرب یونانی آشکار ساخت.[1] آخر سر مینورسکی[2] داستان ویس و رامین، سروده بین سالهای ۱۰۴۰ و ۱۰۵۴ فخرالدین اسعد گرگانی، را از منشأ رمانی پارتی تشخیص داده است.

رمان بهرام تنها به دلیل فاصلهٔ زمانیش نیست که از دیگر آثار متمایز می‌شود. در نوشتهٔ یامبلیخوس و ویس و رامین، عشق مشرف بر همه‌چیز و ارضاکنندهٔ همه‌چیز است که با چنان افسانه‌پردازی، که عصر نقش زیادی در آن داشت، تزیین شده است. ساختمان رمان بی‌پرده، هرگونه انحراف و، حتی فراتر، هر نوع اطناب کلام ملال‌آور را طرد نمی‌کند. هرچیز غریبی از منشأ و اصلی قوی با آن آمیخته می‌شود و، بدین‌ترتیب، همان قالب درخشانِ عجیب و غریب و رنگینی که خود را به مثابه رمان آن عصر نشان می‌دهد، سر بر می‌آورد.

رمان بهرام عاری از تمامی این اضافات است. اصولاً فاقد رمانتیک است، و تمایل بسیار اندکی به افسانه پردازی دارد. عشق از داستان آن طرد، و فروترین ارزیابی نصیب زن می‌گردد. غیرقابل تصور است که زن در رمان موضوعی دائمی و همه در برگیرنده شود. پرداخت داستان، فشرده و تقریباً خشن است و هیچ تلاشی نشده تا نمای خشن ترسیمی در این وقایع را نرم کنند.

ماجراهای بهرام، حداقل به‌صورت موضوعی مستقل توصیف نمی‌شود. شاید هم ماجراهای بهرام بعداً به‌صورت رمانی ماجراجویانه درآمده باشد لکن رمان اصلی یعنی متن موجود در نزد دینوری از این مسائل اطلاعی ندارد.[3] حتی شکل مهذّب رمان قهرمانی که به نبردها و ماجراها می‌پردازد، به هیچ‌وجه با رمان ما وجه اشتراک ندارد. آنچه این رمان نشان می‌دهد مقداری اندک ماجراهای اسواری، و همچنین یک منظومهٔ رمانتیک است. اما براستی داستان بهرام چگونه می‌بود اگر ویژگیهای رمان کهن را نداشت؟

تا این اندازه معترفیم که رمان بهرام با سبک گذشته در قالب و شکل ظاهری وجه اشتراک دارد: حوادث مرتبط و نگارش نثر. گاه گاهی تلاش شده است به کتاب پهلوی که مضمونش را مؤلفان عربی زبان بازگو می‌کنند، قالب ناهمگون فشردهٔ شعر حماسی را بدهند. با اینهمه، از آن هیچ اطلاّعی نداریم و، به این ترتیب، باید نامگذاری فعلی را بپذیریم. امّا در همه‌جا قالب پیشین رمان تغییر شکل داده شده یا، بهتر گفته شود، به حد اشباع با محتویاتی که از حد

---

1. U.Schneider-Menzel bei F.Altheim, Lit.u.Gesellsch.1, 48f. ; F.Altheim, Roman u.Dekadenz 19.
2. BSOS.11, 1f.
3. Th. Noeldeke, a.O.476

«نویسندهٔ رمان احتیاجی نداشته است که از خود بیفزاید و جعل کند زیراکارها و رنجهای بهرام خود در حقیقت شبیه داستان (رمان) بوده است.»

Marfat.com

متعارف مرسوم آن زمان فراتر می‌رود انباشته شده است.

این رمان به دلیل مواضع اخلاقی رفیع، به علت نگرش پهلوانی و طبق قالب اندوهبارش همگی پیشینیان خود را در سایه قرار می‌دهد. به نظر می‌آید که نزدیکترین خویشاوندان این رمان سرودهای سقوط بورگوندها[1] یا افسانه‌های اِدا[2] باشند، زیرا مقداری از تفکّرات ادبیات پارسی میانه را تا حال در خود نگاه داشته است. رمان بهرام با آثار آغازین قرون وسطی که همگی اضمحلال را می‌ستایند و به عظمت سپری شده نظر دوخته‌اند، در یک صف قرار می‌گیرد. اینها روانشناختی و، به زبانی دیگر، انگیزه‌مند نیستند بلکه ما وقع را در عظمت نازدودنیش بزرگ و ساده نشان می‌دهند.

کجاست آن نوشته‌ای که این‌گونه از وظایف و تضاد وظایف سخن گوید! چاکر و شاه، پدر و پسر، مهمان و مهماندار، موضع پادشاهان در قبال یکدیگر، سپاسگزاری و کین‌خواهی، وفاداری و سرکشی که بیش از این احتیاج به شمارش نیست. همه‌جا سخت‌ترین معیارها گذارده می‌شود: به پهلوانان و همچنین شاهان، به دوستان و همقطاران، و به زیردستان. هیچ‌کس مبّرا از انتقام نیست هرچند تحت انقیاد عمل کرده باشد و حتی اگر به میل و ارادهٔ خود بدان دست یازیده باشد. امّا هیچ‌کسی هم تعلّل نمی‌ورزد در اینکه مسئولیت عمل خود را به عهده گیرد و آن را بی‌شِکوِه و سربلندانه پذیرا می‌شود. اینها مرْدان و صفات مردانه، پهلوانان، و شرافت پهلوانانه‌ای است که فضای این رُمان را سرشارْ می‌کند و حتی طبیعت ناهمگونی همچون خسرو را تا تمامی فرازش بالا می‌کشد.

این دنیا دنیایی مردانه، اما همزمان دنیایی عمیقاً بدبینانه و، فراتر از آن، سوگناک است. آگاهی محض از جهت یافتن سوک در اینجا شگفت‌آور است. با اینهمه، در همه‌جا نمایان می‌شود و ویژگی خود را بی‌همانند به این مسلماً بزرگترین اثر ادبیات قرون وسطی می‌بخشد. خصال نیرومند و پایان ناپذیری که در همه بویژه در بهرام ظاهر می‌گردد، در تضاد با خود، با مقامی که پهلوان به خود اختصاص می‌دهد، و وظایفی که بروی تحمیل می‌گردد قرار می‌گیرد. همه، هرمزد، بهرام، و حتی خسرو، حتی اگر سرانجام به سرمنزل مقصود هم رسیده باشد، شکست می‌خورند. بی‌شک آن که این رمان را ترسیم کرده از انجام آن نیز خبر داشته است. در تضادی که بین خسرو و بهرام متجلّی می‌گردد نه تنها پهلوان رمان درهم می‌شکند بلکه رقیب پیروز نیز، البته در ظاهر، در آینده درهم شکسته می‌شود.

بدین ترتیب، زمان نگارش رمان ملموس می‌شود. نولدکه[3] به «اواخر دورهٔ ساسانی

---

1. Burgunden 2. Edische Saga 3. Th. Noeldeke, Uebers.477.

Marfat.com

تقریباً زمان پوران یا سالهای نخستین یزدگرد سوم، هنگامی که جنگجوی غاصب تخت و تاج دیگری بنام شهربراز بهمان دلیل غیرقانونیش شکست خورده بود»، گمان می‌برد. در اینکه این تاریخ درست نیست شکی وجود ندارد. رمان درواقع اعراب را می‌شناخت و می‌دانست که فرمانروایی آنان دیگر غیرقابل تغییر بود. اگر نولدکه[1] به هماهنگی رمان با نوشته سبئوس (Sebeos) ارمنی، حدود سال ۶۶۰، استناد می‌کند، این یکی بیشتر به استدلال ما نزدیک است تا تاریخگذاری خود وی. کلاً اگر بخواهیم به‌دنبال پیوندی واقعی در رمان باشیم، آن را نه در شهر براز، که هماهنگیهای زیادی با بهرام ندارد بلکه باید در اسپهبذان خراسان جست‌وجو کنیم. جانشینان بهرام با عنوان اصلی وی، یک قرن تمام در کوهستانهای طبرستان در برابر فاتحان عرب پایداری کردند.

اما جای پرسش است که آیا یک چنان رابطه‌ای اصولاً انتظار می‌رود. رمان کلاً معرّف گویای خود است. معیارهای اخلاقی را که در همه‌جا قرار می‌دهد از مقایسهٔ نمونه‌های اسطوره‌ای و تاریخی به‌دست می‌آورد. امّا آن دم که داستان بهرام با این نمونه‌ها در تناقض قرار می‌گیرد، حتی اینها نیز بدین حیطه منتقل می‌شوند. داستان بهرام خود زبانزد می‌شود. قارن صدساله، مردی جهاندیده، این مطلب را به بهرام گوشزد می‌کند: خویشتن را زبانزد جهانیان خواهی ساخت. آنچه اینجا توصیف می‌شود متعلق به گذشته و دربرگیرنده پهلوانی و سوگ، خطرکردن و سقوط است. در داستان بهرام، یگانگی و محدودیت ساسانیان، و منشأ عظمت و سقوطشان در یک جا جمع شده است. آنچه آنجا رخ داده، به دلیل بی‌همانندیش غیرقابل تکرار و دست‌نایافتنی باقی می‌ماند، برای آنکه برای همیشه سپری شده است.

با اینهمه، این رمان دارای بدعت و آینده‌ساز است. این رمانْ تاریخ سبک نگارش را به مرحلهٔ نوینی از تاریخ پرمایه ــ این بیکران تاریخ پربار ــ هدایت می‌کند. هر آنچه تا بدان زمان تعیین کننده بود، به کنار نهاده می‌شود. رمان عاشقانه عهد عتیق متأخر به رمان اسواری می‌گراید و، بدین ترتیب، رقیب اشعار حماسی ـ اسواری می‌گردد. آنچه این نویسنده پس از فروپاشی شاهنشاهی نوشت، می‌بایست برای هزار سال آتی در حکم ظرفی باشد برای آن چیزی که جهان را به حرکت درآورد. تازه، سروانتس موقعی که اسوارش را از مانش بلند گردانید، می‌بایست بدان پایانی بخشد زیرا در این فاصلهٔ طولانی برای وی ادبیاتی فراهم آمده بود که وسعتی غیرقابل تصور داشت و بسیار متنوع بود.

رمان بهرام چوبین در سرآغاز آن چیزی قرار دارد که به‌عنوان رمان اسواری از آن یاد

---

1. Th. Noeldeke, Uebers 272. , Anm.3 Ende; 477 Anm.3.

Marfat.com

می‌کنیم. هنوز از سرخوردگی، گستردگی، افسانه‌پردازی، و تخیّل‌گرایی که لذّت آثار آتی را چنان ناهمسان می‌کرد، خبری نیست. بی‌امان و با چارچوبی فشرده، انباشته از عظمت پهلوانی و سوگ، و بدعت آغاز به سخن می‌کند. سزاوار است که باردیگر سروده‌های سقوط بورگوندون را به خاطر آوریم. در آنجا و همچنین اینجا، رسم بر این است که هیچ پیروزی قوم خودی ستایش نمی‌شود بلکه فاجعه‌ای که به اضمحلال منجر شده، با یادآوری عظمت گذشته ــ که اکنون سپری شده ــ احساسات را برمی‌انگیزد.

Marfat.com

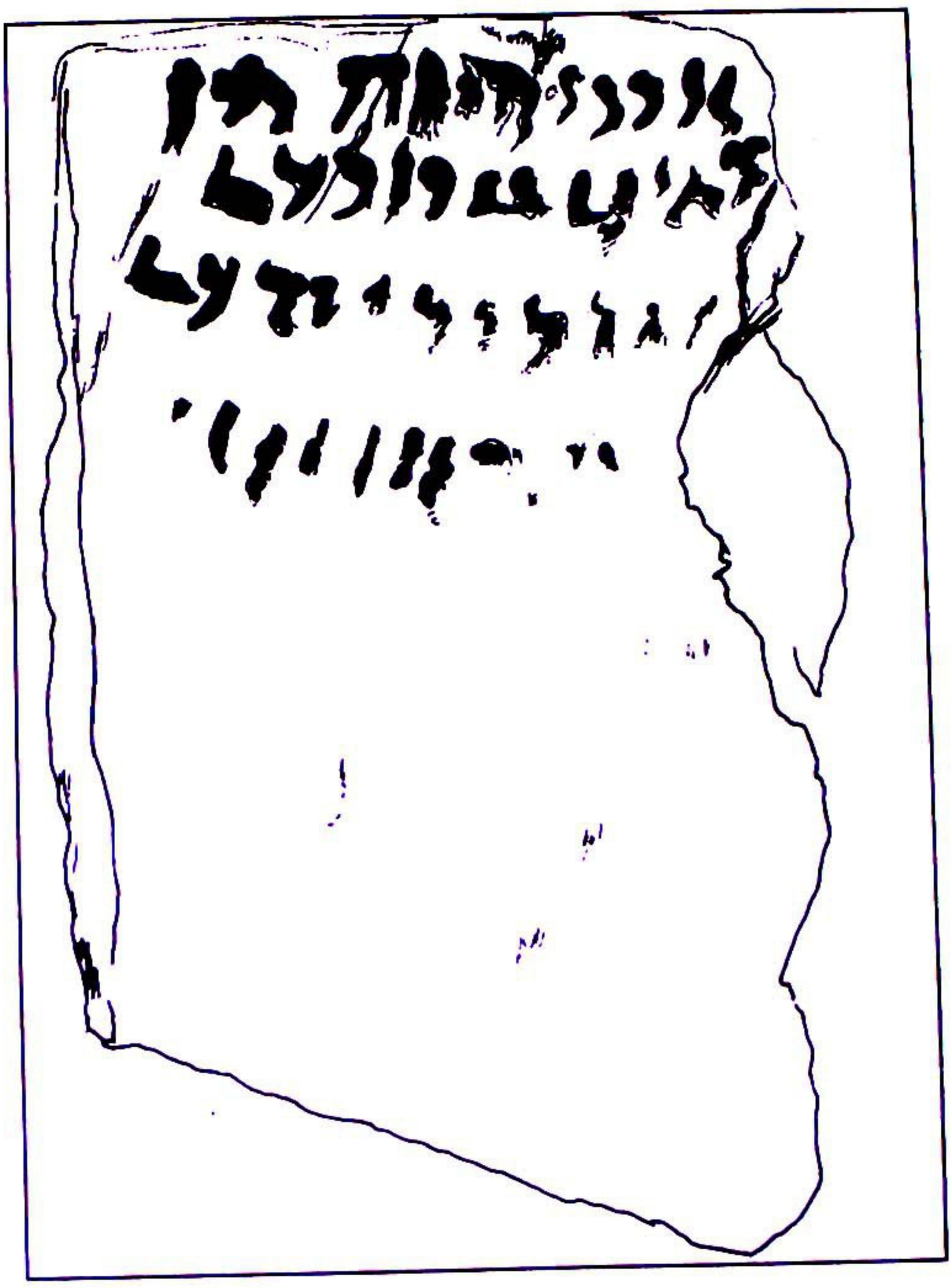

شکل ۱. سفالینه مکتوب از ینسا.

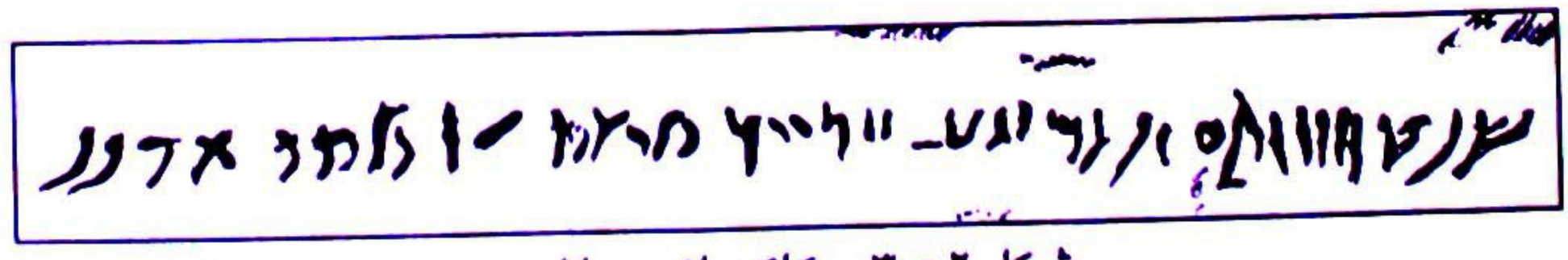

شکل ۲ و ۳. حکاکی از دورا اروپوس

Marfat.com

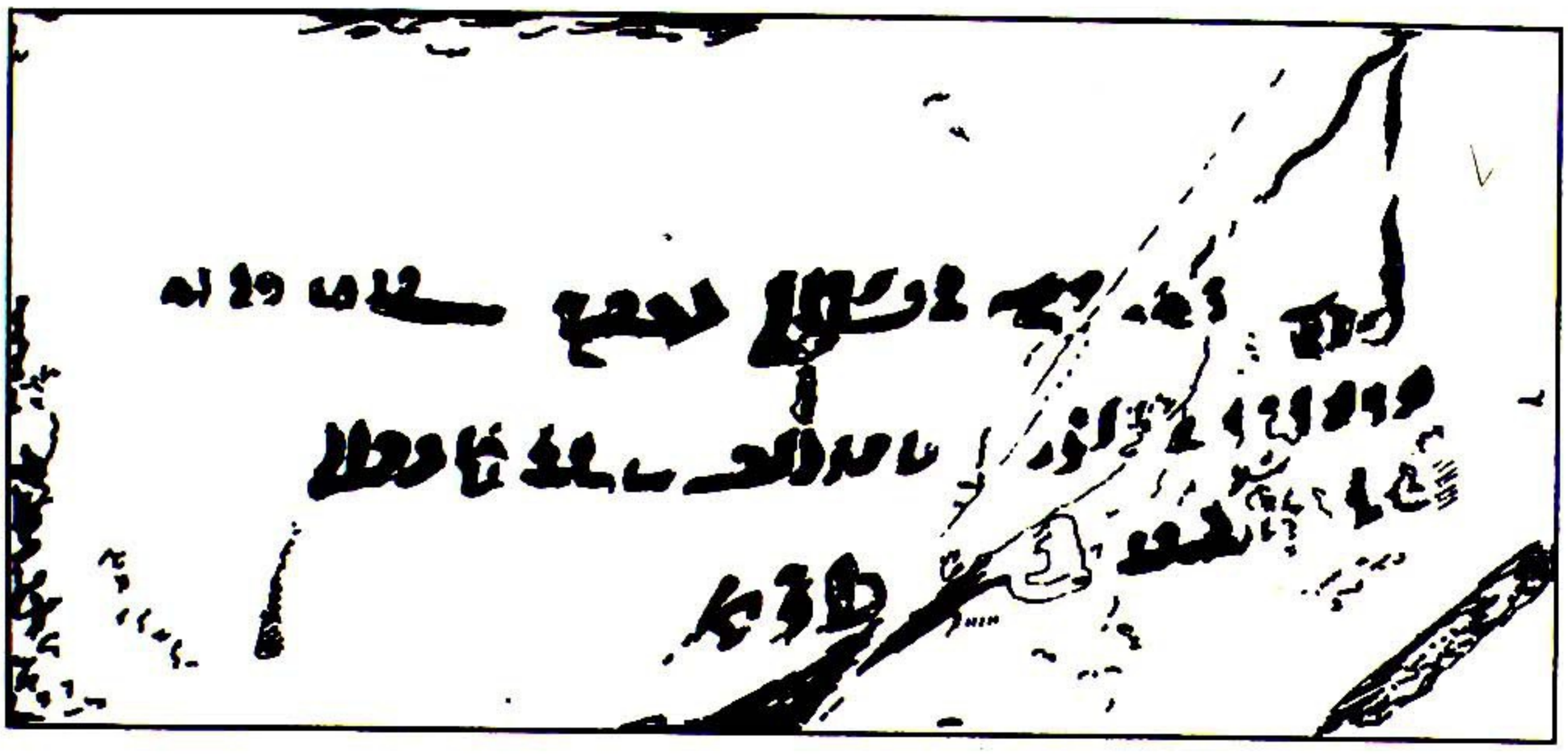

نبشتهٔ گینه از دورا اروپوس

رسم بخش پایانی سطر اول شکل

Marfat.com

# فصل پنجم

## دیوانسالاری

در سراسر بخش خاوری امپراتوری سلوکیان، دو گونه نامگذاری برای ملیّتها و سرزمینها مقابل هم قرار می‌گیرد.[1] پارثوا (Παρθυαία) در کنار پارثوانه (Παρθυηνή)، پارثوآیو (Παρθυαῖοι) در جوار پارثوانوی (Παρθυηνοί)، و متناسب با اینها مارگیانه (Μαργιανή)، راگیانه (Ῥαγιανή)، آتروپاتنه (Ἀτροπατηνή)، پاراتیاخنه (παραιτακηνή) در کنار آگرائیو (Ἀγραῖοι)، سوسایو (Σουσαῖοι)، اِلومایو (Ἐλυμαῖοi)، گاراماپو (Γαραμαῖαι) مشاهده می‌شود. اگر اسامی نخستین با پسوند یونانی اِنوس (-ηνός)، اِنه (-ηνή)، که در زبان قدیم یونانی قابل رؤیت است و از زبان ماقبل یونانی می‌آید، ساخته شده‌اند، گروه دوم به آیوس (-aios)، و آیا (-aia) ختم می‌شوند. این پایانه از شرایط زبان یونانی مشتق نمی‌شود بلکه صفت نسبی (Nisbe) آرامی -ay یا āyā[2] را پیش رو داریم. از آنجاکه ترکیبات دوم فقط در مناطق ماورای فرات و هالیس[3]، یعنی خاور، مشاهده می‌گردد، پس بایستی زبان اداری در این مناطق، برخلاف غرب، دوزبانه بوده باشد. در کنار زبان یونانی، زبان دیرین دیوان ـ اداری هخامنشیان، آرامی می‌تواند پابرجا مانده باشد.

دوگانگی زبان اداری در ساتراپی‌های خاوری را از دو سنگنبشتهٔ آرامی آشوکا در پل درون ته (لمپاکه Lampāka)[4] و تکسیله (Taxila)[5] برای دورهٔ پیش از میلاد مدلل می‌گرداند. در سطر هشتم سنگنبشتهٔ تکسیله (hwnštwn) یک اصطلاح مهم زبان اداری ایران باستان مشاهده می‌شود.[6] در این اواخر سند دیگری از اوایل دورهٔ اشکانی در ایران پیدا شده است که

---

۱. در مورد مطالب نک: F.Altheim, Weltgesch. Asiens 1, 273 f. ; Alexander u. Asien 119 .

2. F. Altheim, a.O.1, 277 f.  3. Halys

۴. آخرین بحث در : W.B. Henning, BSOS.1949, 80 f .

۵. آخرین بحث در: F. Altheim, Lit. u.Gesellsch.2, 178 f.

6. F. Altheim, a.o.2, 182 f.

Marfat.com

نشان می‌دهد که زبان اداری حتی در زمان جانشینان هخامنشیان همچنان تداوم داشته است. دیوانسالاری دولت پارت تا حال منحصراً از دیدگاه یونانی، امپراتوری سلوکی، بررسی شده است. اینک مرده ریگ هخامنشیان نه تنها در زبان بلکه در عمل هم به‌صورت اسناد مکتوب نمودار است.

کاوشهای شوروی‌ها در نسا (Nisaia)، پارتائونسا (Parthaunisa)، واقع در حاشیهٔ شمالی ساتراپی کهن آپاوارکتیکن (Apavarktikene)، در سال ۱۹۴۸ بایگانی اسنادی را به منصهٔ ظهور آورده است. بایگانی منحصراً متشکل از سفالینه‌های مکتوبی بود که با مرکب سیاه به خط آرامی نوشته شده بودند. اینها بنابر ظواهر امر به بایگانی همانندی از زمان هخامنشیان، مکشوفه در تخت جمشید[۱]، مانند‌ه‌اند. البته این آخری هنوز منتشر نشده است. امّا ماسون[۲] از بایگانی اشکانی مقدمتاً گزارش کوتاهی به همراه عکس یک سفالینهٔ مکتوب (Ostrakon)[۳] عرضه کرده است. ما توانستیم بر مبنای این عکس قرائتی مقدماتی را ارائه بدهیم.[۴] در این فاصله، ای.دیاکونوف[۵]، م. دیاکونوف. و آ.لیفشیتس[۶] گزارشی تهیه و چندین سفالینهٔ مکتوب را منتشر کرده‌اند.[۷] برمبنای ترسیمهای الحاقی باید قسمت آغازین قرائت ما تصحیح گردد. حال چنین خوانده می‌شود (ش ۱):

۱) b'wth znh mn

۲) mr 'y nwbl

۳) lydyk yḳbl

۴) CC IIIIII

ناشران بخش آغازین را در روی سفالینهٔ مکتوب bẖwt'znh خوانده و po jetoy raspiske (؟) ترجمه کرده‌اند. znh در آن غیرقابل تردید است امّا اینکه 'hwt به معنای «قبض ـ رسید» باشد، مدلل نیست و منتشرکنندگان هم شاهدی نیاورده‌اند. واژه می‌تواند فقط b'wth «تقاضای او» به رسم‌الخط الف به جای عین[۸] باشد و znh در اینجا خنثی

---

1. G.G.Cameron, Persepolis Treasury Tablets 23.

۲. با راهنمایی هارماتا؛ Westnik drewnej istorii 3/1950, 43.

3. a.O.54. 4. La Parola del Passato 31, 307 f. 5. I.M.Diakonow

6. A.Liwšic

7. Westnik drewnej istorii 4/1953, 114

کتاب یاد شده در a.O.114 Anm 1 مؤلف، با وجود تلاش زیاد، متأسفانه برایمان دست نیافتنی بازماند.

۸. دربارهٔ قدمت جابه‌جایی هر دو حنجره‌ای:

W.Baumgartner, *The Hebrew Union College Annual* 23, 47;

R.G.Driver, *Aramaic Docum. of the Fifth Cent.* B.C.13;

←

Marfat.com

است.[1] پس چنین می‌توان ترجمه کرد: «این تقاضای او را ما بدین وسیله از جانب مالک (مالکان) به تو تسلیم می‌کنیم، او بایستی ۲۰۶ (دراخم) دریافت کند». Mr'y با پسوند اول شخص مفرد می‌تواند هم جمع و هم مفرد باشد. موقعیت فعل به همان گونهٔ سنگنبشتهٔ تنگ سروک شماره ۳ است: ṣlm'znh psḳw myd'ly «این نقش را آنها بخش کرده‌اند در حکم (=حصه) برای من».[2] در واژهٔ b'wth، h- یا پسوند ملکی سوم شخص مفرد مذکر است و مؤکداً اشاره بدین دارد که سخن در مورد تقاضای شخص خود مالک است. یا الف حرف تعریف در آنجا قرار دارد: مقایسه کنید با : mlkwth آرامی ـ کتاب مقدس در جوار 'mlkwt ، dkrwnh به جای 'dkrwn، šeth در کنار 'šet، swsh آرامی رسمی به جای 'sws[3]؛ hḳlh به‌جای 'hḳl؛ npšh به‌جای npš.[4]

سفالینهٔ مکتوب به آرامی محض تحریر شده است. موجودی کشف شده به دوره پارتی دلالت دارد. Lydyk یا kur-min الواح ایلامی خزانه «by the hand of» با اسامی یا عناوین زیرین مطابقت دارد.[5] مورد نظر شخصی است که مقدار دستمزد هر کدام از کارگران را به نام خزانه‌داری به آنان اطلاع می‌دهد. بنابراین، همان نقش واسطه‌ای را دارد که در این مورد خاص چندین فرد بدون قید نام بین «مالک» و شخص ثالث (کسی که با دوم شخص خطاب می‌شود) قرار می‌گیرند. این مطابقت مهم است زیرا الواح ایلامی خزانه در جوار خود، ترجمهٔ آرامی داشتند.[6] بنابراین، در این مورد به‌وسیلهٔ سفالینه‌ای مکتوب از زمان پارتی، مضمون آرامی عصر هخامنشیان را باز می‌یابیم.

---

→

W.H.Rossel. A Handbook of Aram. Magical Texts 17.

در مورد معنای آن نک: 'bw'ut به نزد W.H.Rossel.a.O.Glossar Nr.126

وینیکوف در I.N.Winnikow, Westnik drewnej istorii 2/1954, 116، خواندن bḫwt' znh را پیشنهاد می‌کند. امّا bḫbt' مفروض او که بایستی با جایگزینی w به جای b و کتابت معیوب y انگاشته شود، در هیچ جایی قرار ندارد. اگر سطر وینیکوف درست باشد بایستی در سفالینه فقط bḫwth و نه bḫwt' خوانده شود. در این صورت سطر ۴ می‌تواند چنین خوانده شود: ḫmVI راجع به ḫm=ḫmr نک: I.N Winnikow.a.O.119f .

وینیکوف، همچنین از این نظر که متن با نحو صحیح آرامی نوشته شده است پشتیبانی می‌کند. این مؤید تلقی ما است و همچنین، در مورد اشارهٔ وینیکوف که اجزای آرامی شرقی غایب هستند یعنی هنوز آرامی رسمی صحیحی پیش روی ماست، صادق است. چرم نبشتهٔ اورامان، کهنترین اثری است که تا حال صورتهای آرامی شرقی را نشان می‌دهد.

۱. همچون پهلوی کتابی که en پارسی میانه اغلب با معنانگار znh=z°nā نوشته می‌شود. اینکه مذکر به صورت عام نمایانده می‌شود، توسط حذف پایانه‌ها و، از این‌رو، مشروط به جنسیّت دستوری پارسی میانه است. سفالینهٔ موجود ثابت می‌کند که توسط یک ایرانی نوشته شده و ایرانی خوانده می‌شد.

۲. و در تنقید از هیننگ نک: Asia Maior ،1952, 174f.; Taf.11

Altheim-Stiehl, D.erste Auftreten der Hunnen 65f.,

3. G.R.Driver, Aram. Docum. Nr.9 inside Z.2

تفسیری در این مورد در صفحه ۲۹. اما باد آوری راجع به 'dwn' صفحه ۲۲ برای ما نامفهوم است.

4. St.A.Cook, A Glossary of the Aram. Inscr. 55; 82; G. Dalman, Gramm. d. jued - palaest. Aram. 69. 5. G.G. Cameron, a.O.48 rechts f. 6. F.Altheim, Gnomon 23, 188f.

Marfat.com

نه فقط نحوهٔ انشا، و از این رو نحوهٔ عمل، دستگاه اداری کهن در دوره پارتی تداوم دارد بلکه حفاظت اسناد نیز به همین ترتیب است. ماسون[1] عکسی از اتاقی که اسناد را در آن یافته‌اند ارائه کرده است. مشاهده می‌شود که حفاظتِ چنان قطعات مکتوبی به همان‌گونه‌ای بوده که برای الواح ایلامی خزانه و طومارهای آرامی ضمیمه، در درژ تخت جمشید اختصاص داده شده بود. تا آنجاکه معلوم است، در جوار فهرست مداخل و مخارج مندرج در طومارها، سفالینه‌ها، یا لوحهای ویژه‌ای وجود نداشت. مجموعهٔ خود اسناد اصلی، دفتر محاسبه را جایگزینی می‌کرد.

سند دیگری از دوران آغازین اشکانی، مربوط به گذشته‌ای دور اما معلوم، محتاج قرائت جدیدی است.

## ۲

در میان چرم نبشته‌های اورامان، رمزگشایی قطعهٔ مکتوب به زبان یونانی مشکل چندانی ایجاد نکرده است. چاپ اصولی الیس منس[2] هنوز هم رکن بنیادین را تشکیل می‌دهد. اما چرم - نبشته‌های آرامی به گونه‌ای دیگر هستند. قرائتهای مستقل و کوتاه فاصلهٔ نیبرگ[3] و هرتسفلد[4]، که به دنبال هم ارائه شده، تضاد بسیاری با یکدیگر دارد.

چنانچه در اینجا امکان قرائت جدیدی فراهم شده، به دلیل همکاری موزهٔ بریتانیا است که عکس مرغوبی در اختیار ماگذاشت. باکمک دکتر هورنیک از اکسفورد و استیون اسمیت از لندن مشکلات ارزی برطرف گردید و از این رو سپاس خود را از ایشان اعلام می‌کنیم.

ما در ابتدا قرائت خود را عرضه می‌کنیم و به دنبال آن استدلالی را بیان می‌کنیم که تا سر حد امکان مختصر است:

۱. šnt ccc yrḥ' 'rwtt mzbnw ptspk bry tyryn

۲. zzbkn ḳry krm' d'smk mh, 'byršḳn plg b'yn

۳. wzbnw 'wyl bry bšnyn kd ḥ'y kl' zwzn LV

۴. mh min bwmḥwty' .. ḥ .. ḥmw 'klw ḳdmth

۵. šḥdyn tyrk bry 'pyn ... k bryršnw 'rštt

۶. bry 'bnw grypnhy bry mtrpry synk bry m'tbwg

۷. ...] krm' 'smkn krm' zbnt 'uyl mn

---

1. Westnik drewnej istorii 1/1953, 158 Abb. 19.
2. JHellSt. 35, 22f.
3. Le Monde Oriental 17, 182 f.
4. Paikuli 83.

Marfat.com

۸. ptspk kl' zwzn LV.

**سطر ۱:** تاریخ بر مبنای نحوهٔ مرسوم پهلویک آورده شده است. نیبرگ، نام ماه را به صورت 'rwmt=ārōmat و هرتسفلد 'rwtt می‌خواند. قرائت نیبرگ باید حذف گردد زیرا حرف چهارم نه m بلکه t است. مقایسه‌ای با کتابتهای دیگر حرف t در چرم نبشته (در سطر یک ptspk و tyryn؛ سطر چهار ḳdmth ؛ سطر پنج rštt؛ سطر شش mtrpry و m'tbwg و غیره) قرائت را مطمئن می‌گرداند. نظیر این کتابت نادر را، با وجود مخالفت نیبرگ، در APOATATA تقویم کاپادوکی می‌بینیم. تظاهر حذف h آغازین در بعضی از گویشهای جدید از زمانهای بعید آغاز می‌شود. حتی می‌توان به تظاهرهای همانند زبان آرامی اشاره کرد[1] ـ mzbnw با zbnw مطابقت می‌کند [در سطر ۳ نوشتهٔ بالا]؛ هرتسفلد و نیبرگ هر دو مورد جایگاه پایانی w را مسکوت می‌گذارند. اما توضیح دستور زبان آرامی در این مورد توضیح بسیار آسان و روانی است. در اینجا سخن از واژه بند یعنی ضمیر شخصی سوم شخص مفرد حاصل از کوته نوشت hw در میان است. نظایر این را از زبان سریانی mnw=mn+hw «چه کسی است؟»؛ mnw=mn'hw «چه چیز است؟»؛ آرامی ـ یهودی kynk=kyn+hy' «چنان است»؛ آرامی ـ یهودی mhw=mh+hw' «چه‌چیز است؟» و غیره می‌شناسیم.[2] ساختار (ترکیب): گزاره اسم + ضمیر شخصی واژه‌بند به منزلهٔ جانشین فعل ربطی + فاعل، چنانچه آن را mzbnw ptspk نشان می‌دهد، با ساخته‌های سریانی مانند zdyḵẖw 'lh' «خدا عادل است»، rbhw ẖthh «گناه او بزرگ است» مطابقت می‌کند که در اینجا h ضمیر شخصی اگرچه در کتابت ظاهر می‌گردد، تلفظ نمی‌شود، یعنی zaddɪ̄ḳū' allāhā، rabbū hᵃṭāheh ؛ حال مثال دیگری با وجه وصفی معلوم به‌عنوان گزارهٔ اسمی، با ضمیر شخصی سوم شخص جمع: sāfḳān 'ennēn hālēn mard ᵊwāṭā «این تنبیهات کافی هستند».[3]

**سطر ۲:** نیبرگ واژهٔ اول را در مطابقت با Δaδβaxaν-ϱas و Δaδβaxa-βaγ چرم نبشتهٔ یونانی ــ که در عین حال raz «تاکستان» و baγ «باغ» در بخش دوم واژه خودنمایی می‌کنند ــ به‌صورت Dātbakān=dtbkn داتبکان می‌خواند. امّا آنچه موجود است بیشتر با zzbkn مطابقت دارد که بر آن یکی برتری دارد، زیرا با شکل یونانی هماهنگی دارد.[4] راجع به قرائت zzmny هرتسفلد باید یادآور شد که y به اشتباه مفروض وی، چنانچه عکسها برخلاف تصویر

---

1. Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm. 24; Mand. Gramm 61.
2. Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm. 24; 44.
3. Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm. 216f; 2.Aufl. 236f.
۴. دربارهٔ تلفظ سایشی شده δ یونانی نک: E.Schwyzer, Griech. Gramm. 1, 208. در اینکه ریشه‌شناسی نامعلوم است، قبلاً نیبرگ تأکید کرده است.

Marfat.com

مندرج در JHell Stud. 35 pl, 3 نشان می‌دهد، سوراخی در چرم نبشته نیست. همچنین، ترجمهٔ kry را به نیبرگ مدیونیم. نیبرگ آن‌را به «تاکستان معروف به داتبکان» ترجمه می‌کند که در این صورت krm' kry zzbkn قابل انتظار می‌بود. اما این جملهٔ بازساخته می‌تواند چنین توضیح داده شود که وی در آرزوی چنین ترجمه‌ای از *ἄμπελον τήν ε'πιχαλονμένην* Δαδβαχαβαγ چرم نبشتهٔ یونانی بوده است.[1] اما امکان نیز دارد، با پیش شرط نحو صحیح آرامی چنین ترجمه کنیم: zzbkn معروف: تاکستانِ byrškn 'smk mh'. نیبرگ و هرتسفلد هر دو مسئله مهم زیرین را نادیده گرفته‌اند. در مورد الف آغازین 'smk، که دوبار در عکس و رسم هرتسفلد نشان داده شده، کشیدگی رویتمند الف و کلفتی زاویه انتهایی چپ آن در دستنوشتهای موجود ضبط شده است. آنچه در آنجا قرار داشته، می‌تواند d، یعنی ساختار اضافهٔ ملکی که به هر حال جایش خالی است، بوده باشد. کاتب بنابر شنیده، نخست dsmk نوشته و بعداً الف را بالای آن قرار داده است. افزون بر این می‌دانیم که mh در پهلویک اضافه را نشان می‌دهد.[2] در نتیجه، اسمکِ ابیرشکان Asmak-ī Abīriškān (خبری از 'gndškn نیبرگ در اینجا نیست)، نام معمولی ساخته شده با نام پدر می‌باشد. این تاکستان بنابر نام مالک پیشین آن نامیده شده است و نام این مالک به‌وسیلهٔ d به کلمه ماقبل خود krm' متصل شده است. فروشنده تاکستان، پاتسپک (pātaspak) است و از این رو مالکیت اسمک در گذشته بوده است. بدین ترتیب، هم اسمک و هم ابیرشک (ان) در حکم اسامی خاص مدلل می‌شوند. تعبیر نیبرگ از 'smk به منزله «اراضی مزروعی» یا *ψειλόφυτον*[3]، که به هر حال برای این مورد خاص ساخته و پرداخته شده، حذف می‌شود. واژه ماقبل آخر سطر یعنی plg، و آنچه به دنبال می‌آید می‌تواند فقط، چنانچه نیبرگ بدرستی تشخیص داده است، عطف بیانی برای zzbkn ḳry krm' d'smk mh 'byrškn باشد. تنها اینکه قرائت b't او[4] «باغ» یا «محصول شراب» با تغییر نسخهٔ Fr.phl. 2,5 به خرْیده، مقبول نیست. b'yn پیشنهادی، تمامی مشکلات را برطرف می‌کند. در این رابطه نک:

IA 26 xa[ί] τό *ὑδωρ πα ά ὀγδόην ήμέραν* [5]*τό ῆμισο* xai [*τῆς ἑ*] *παγωγής νοχτός τό ῆμισυ* – ϳ I B 27 *ἔξεL δέ* xaί *τό ὕδω τό ἐπιβόλλον αυ'τώ μέρος,*

در این مورد II A6f; B.8. بنابراین، «نیمی از (یا: حصه‌ای از) یک چشمه».

---

1. H.S. Nyberg, a.O. 193. 2. Paikuli 214 rechts. 3. a.O.193f.
4. a.O.197; 193f.

۵. دربارهٔ ترجمه : E.H.Minns,a.O.55. بی‌شک *ὀγδόην* می‌تواند با *ὥρα* تکمیل گردد.

Marfat.com

**سطر ۳:** هر چند هر دو پژوهشگر بخشِ اول سطر را هماهنگ می‌خوانند، در بخش دوم ناسازگاریهای بزرگی با هم دارند. dd هرتسفلد از لحاظ خط شناختی و زبان شناختی غیرقابل پذیرش است، از این رو، kd نیبرگ ارجحیّت دارد. ساختهای فعلی صحیح آرامی همچون mzbnw و zbnw امکان چنان ساختهایی را بعداً نیر قابل انتظار می‌نمایند. تعبیر هرتسفلد از ḫy' به‌عنوان اول شخص مفرد از 'hw'[1] (با جابه‌جایی h و ḥ همچنین در šḫdyn سطر ۵) از لحاظ دستوری بلامانع است: kd'ḫy «بر طبق این، من (کسی) هستم»، خریدار را در اول شخص، متکلّم قرار می‌دهد. این مسئله در ذیل سند نیز، که در آنجا اویل Awīl دوباره به‌صورت من سخن می‌گوید، تأیید خواهد شد. هر دو فقط زمانی قابل فهم است که نسخهٔ موجود قرارداد، متن تهیه شده برای خریدار باشد. حتی این مطلب نیز در ذیل سند تأیید می‌گردد. جملهٔ اصلی، «و خریدار اویل، پسر Bšnyh (است)»، با Kd 'ḫy قطع شده و با kl'zlwzn LV[2] ادامه می‌یابد. در اینجا، همچون در متن:

Mc. 14,5 meškaḥ wā γēr l'mezdabbānū yattir men t̲lāṯmā dēnārīm.

«زیرا آن توانسته شد به بیش از سیصد دینار به فروش رسد»، قیمت قید شده است. kl' «در مجموع» از آرامی رسمی معلوم است.[3]

**سطر ۴:** l'ḫryt'dn «تا پایان موعد» نیبرگ را به علت خط شناختی و مضمون قابل بحث نمی‌دانیم: mh mn مسلم و قطعی است، و bwmḫwty کاولی[4]، کشف درخشانی است. بنابراین، به هنگام فروش، «ارباب زمینداری» که نقش ویژه‌ای به عهده داشت، مداخله کرده بود. زیرا mh mn bwmḫwty فقط می‌تواند به‌عنوان «آنچه (وظیفه) ارباب زمیندار (است)» = آنچه مربوط به حق (یا وظیفهٔ) ارباب زمیندار است، ادراک شود. اما اینکه آیا در اینجا مالکی مدنظر است که باغ مذکور در املاک او قرار داشت، نا روشن است. زیرا خریدار و فروشنده هر دو صاحب ملک هستند و نه رعیت یا زارع. آیا سخن از کارگزار محلّ حکومت در میان

---

1. Paikuli 200 rechts.

۲. دربارهٔ کتابت معیوب پایانه (E.Herzfeld, Paikuli 180 links) مقایسه کنید با کتابت با قاعدهٔ zwzn در پاپیروس شماره ۸۱ در کاولی سطرهای 124 ;44 ;27 ;22 Cowley. Zeile.

3. G.R. Driver. *Aram. Docum.* Nr. 8 inside Z.2

تفسیر مربوط بدان در ص ۲۷ است.

۴. سزمرنی در نامه‌اش به تاریخ ۱۹۵۴/۸/۱۰ به ما چنین می‌نویسد: «در مورد bwmḫwty، که چگونه شما حذف آخر واژه را توجیه می‌نمایید؟ صورت ایرانی -xwa-tāwā- اسم مفرد، بوده که در این مرحله بابسنی xwatāw باشد، صورتی که شواهدی از آن در گویشهای مختلف سده‌های بعدی، وجود دارد. حتی اگر شما بیانگارید که ā احتیاجی به بیان ندارد، w باید در آنجا قرار گیرد. تنها توضیحی که می‌توانم اظهار کنم اینکه -xwatāw گویش جنوب به hwatay منحوّل شده است (با تغییر بخوبی معلوم āw- به ay-) و این امر می‌تواند در ḫwty- شما (با کاولی) بیان شود. شاید شما فرصت یابید در آثار بعدی از نو بدین مطلب بازگردید». ما از ایشان سپاسگزاریم که ما را از مشکل آگاه کرده‌اند، امّا هیچ امکان دیگری جز اینکه bwmḫwty خوانده شود، وجود ندارد. ■ در پایان واژه مؤنّه به نظر نمی‌آید.

Marfat.com

است؟ واژهٔ سوم ناخوانا است: شاید در بردارندهٔ نام مالک زمیندار بوده است. واژهٔ چهارم را نیبرنگ و هرتسفلد هر دو هماهنگ hmyn می‌خوانند. امّا حرف آخر می‌تواند w در تطابق باکتابت آن در rwtt' سطر اول؛ wil' و zwzn سطر سوم باشد. در کنار هم چیدن hmwn 'klw «آنها دیدند (و) آنها اندازه گرفتند»، می‌تواند کاربرد زبان آرامی مطلوبی بوده باشد. در عین حال، می‌تواند روشن کند چرا حرف مختومهٔ w در hmwn نه بر گونهٔ klw' بلکه به گونهٔ حرف واقع در میانهٔ واژه (مقایسه کنید با نمونه‌های ارائه شده) نوشته شده است: در کنار هم چیدن فعلی، از لحاظ نحوی و معنایی، وحدتی را تشکیل می‌داد. بنابراین، در حضور ارباب زمیندار، بازدید و اندازه گیری زمین انجام گرفت. این امر بیشتر از وابستهٔ مالکان ارضی، در مورد عاملی صدق می‌کند که املاک و حتی شاید مالیات ارضی تحت نظارتش بود. حداقل در این مورد یک چنان عاملی در حکم کارگزار یا نمایندهٔ اداری انجام وظیفه می‌کند.

در حقیقت، منظور و مفهوم می‌تواند هنوز معیّن گردد. شخص بی‌اختیار واژهٔ τόπαρχοι را در کتاب استر (1,3 u.a.m) به‌خاطر می‌آورد و śārt ha-m-mᵉḏīnōṯ mᵉḏināh واژه‌ای آرامی است که دادگاه بخش، بعد شهرستان یا استان را نشان می‌دهد. Οἱ τόποι به منزلهٔ اصطلاحی ثابت، در عصر سلوکی[1] و حتی پیشتر، در عهد هخامنشیان[2]، مشاهده می‌گردد. اصطلاح ایرانی قطعهٔ ما، و ذکر آن در کتاب استر و قدیمیترین یادآوری τόποι نشان می‌دهد که تکوین «مالک ارضی» به زمان هخامنشیان باز می‌گردد و همین امر در مورد τόπαρχοι و قرینهٔ آرامی آن صدق می‌کند.[3]

سطر ۵ ـ ٦: در مورد اسامی شاهدان چیزی اضافه بر مطالب جاری نداریم تا بیفزاییم. Abnū، از قرائت هرتسفلد به‌دست می‌آید، امّا bzny' نیبرگ بر آن ارجحیّت دارد. اینکه آیا grypnhy یا gdypnhy قرائت شود، تصمیمی نمی‌توان گرفت. نیبرگ واژهٔ آخری را واژه‌ای مرکّب تعبیر می‌کند: gdh آرامی برای خور xuarr، فرّ یا درست‌تر gdy برای farrē + panāh (فر + پناه). کتابت بخش اول کلمه به‌صورت معنا نگار با پایانهٔ ایرانی، در سراسر سند ما تک و تنها می‌ماند. کلیه اسامی خاص ایرانی، متشکل از پیشوند و پسوند ایرانی هستند. در این مورد چنانچه[4] gaδvar, gaδvarih پارسی میانه را مدنظر قرار دهیم، بالاجبار اشتقاقی حاصل می‌گردد: -gaδā اوستایی «گرز» را می‌توان برای بخش اول واژه فرض نهاد: «نگاهبانش گرز

---

1. H.Bengtson, D.Strategie in d. hellenist. Zeit 2,22 Anm.3. 2. Arrian., anab. 3,22,3.

۳. بنگتسون در H.Bengtson a.O.2,26 ;45 به خطا رفته و حدس درست در Weltgesch. Asiens 1, 274 Anm. 194.

4. H.S.Nyberg, *Hilfsbuch des Pehlevi* 2, 76.

Marfat.com

است». اگر کسی بخواهد، می‌تواند به گرز میترا گمان برد.[1]

**سطر ۷ـ۸:** هر دو سطر آخری الحاقی هستند و احتمالاً توسط شخص دیگری افزوده شده است. به گزارش این دو سطر معامله انجام یافته است. در ابتدا نام قطعه زمین تکرار می‌شود. در عین حال، 'smkn krm' به گونهٔ ایرانی جایگزین شده (اسمکان رز asmakān raz)[2]، با krm'd'smk mh 'byršknسطر دوم مطابقت می‌کند و دنبالهٔ 'smkn krm' 'krmدر سطر هفتم قابل توجه است. نیبرگ با تکمیل محل اسقاط چنین ترجمه می‌کند: «تاکستان (معروف به داتبکان)، تاکستان متعلق به اراضی مزروعی (تعبیر نیبرگ از 'smk(n)که منتفی شده است) توسط آویل خریده شد».

The vineyard (called Dātbakan), the vineyard belonging to the tilled ground is bought by Awīl.

در مخالفت با این ترجمه، قابل ذکر است که با جایگزینی zbnt به جای ZBNt یعنی ماسک فعلی آرامی با پایانهٔ ایرانی سوم شخص مفرد زمان حال، صفت گذشتهٔ نقلی مجهول پیشین، که تا حد امکان بویژه در متنی متقدم الزاماً هم به انسان ترجمه شده، بعداً نتیجهٔ نامفهومی مبنی بر اینکه آویل توسط پاتسپک خریده شد، حاصل می‌آید. از آنجا که تا حال فقط ساخت فعلی صحیح آرامی به کار برده شده است در اینجا نیز مجاز هستیم چنان ساخت فعلی را قرار بدهیم. آویل که قبلاً در سطر سه با hy' kd در اول شخص سخن گفته بود، در ذیل سند خبر داده یا از طرف او یادآور شده‌اند: «من، آویل، (خرید) معامله را انجام داده‌ام از پاتسپک، در مجموع به ۵۵ دراخم». بدین معنی که تمامی آنچه بیشتر واقع شده، جمله‌ای برای خود می‌سازد. با استفاده از قرائت سطر دو می‌توان به‌طور آزمایشی چنین ترجمه کرد:

'zzbkn krm', 'smkn krm' [zzbkn kry] ـِ تاکستان معروف به zzbkn، «تاکستان اسمکان» (در عین حال برای zzbkn kry krm' ترجمهٔ پیشنهادی در سطر دوم را می‌توان قرار داد). به زبانی دیگر: آویل نه تنها اجرای عمل فروش را اطلاع می‌دهد بلکه مشخصات قطعه زمینی را در ذیل سند اطلاع می‌دهد. در خاتمه ترجمهٔ ما[3]:

---

1. F.Altheim im, Weltgesch. Asiens 1, 100.

۲. نیبرگ، بدرستی پسوند صفتی an- را تشخیص داده است. خواندن او، اگر هنوز هم لازم باشد، با تصویر ارائه شدهٔ ما، کنار می‌رود.

۳. اظهار نظر کتبی لینمان دربارهٔ خواندن چرم نبشتهٔ اورامان، توسط ما ارائه می‌گردد. اظهار نظر ایشان، به دنبال ارسال نتایج اولیهٔ ما به نشریهٔ "Palaeologia" (Tokyo) 1954, 45-51 به دستمان رسید. از آنجا که دسترسی به نشریه در اروپا بسیار مشکل و حروفچین نیز در کارش آنچنان موفق نبوده است، خواندن و استدلالات خود را از نو در این کتاب تکرار کرده‌ایم. لینمان در نامهٔ مورخهٔ ۱۹۵۴/۸/۴ می‌نویسد: «تشخیص شما در اهمیّت w- در mzbnw و zbnw خیره کننده است. تنها اینکه ساختار سطرهای ۱-۴ برایم کاملاً روشن نیست. ساختار: فروشنده. p... ـِ zzbkn (است)، ضمناً واژهٔ آخری می‌بایستی حالت اضافه ملکی (بالفوه) ←

Marfat.com

۱ـ سال ۳۰۰، ماه Harvatāt ، فروشنده، پاتسپک، پسر تیرین (است)
۲ـ تاکستان معروف به zzbkn ـِاسمک ابیرشکان (یا: بر طبق zzbkn ، تاکستان معروف اسمک ابیرشکان)، نیمی از (یا: حصه‌ای از) یک چشمه
۳ـ و خریدار، آویل، پسر Bšnyn (است)، من کسی هستم، با مجموع ۵۵ دراخم
۴ـ آنچه (وظیفه) ارباب زمیندار... (است)، (چنین) بازدید (و) اندازه گیری انجام شده است، در حضور وی
۵ـ شاهدان: تیرک (Tīrak)، پسر آپین (Āpīn)؛...، پسر رشنو (Rašnū)؛ ارشتات (Arštāt)
۶ـ پسر آبنو (Abnū)؛ گاذی پناه (Gaδēpanāh)، پسر مهرفر؛ سینک (Sīnak)، پسر مات بوغ (Matbōγ)
۷ـ (ذیل): تاکستانِ [zzbkn نامیده شده]، تاکستان اسمک. من آویل، خرید را انجام داده‌ام از پاتسپک، (به) مجموع ۵۵ دراخم».

[ترجمه روان: تاکستان معروف به zzbkn ـِاسمک ابیرشکان، با نصف یک چشم به قیمت ۵۵ دراخم توسط من، آویل، خریده شد.

آنچه وظیفهٔ ارباب زمیندار است در حضور وی بازدید و اندازه گیری شد.

من، آویل خرید تاکستان معروف به zzbkn ـِاسمک ابیرشکان را از پاتسپک به مجموع ۵۵ دراخم به انجام رساندم].

سند در سال ۳۰۰ ــ مبدأ تاریخی نامعلوم ــ تاریخگذاری شده است. مدنظر یا «تقویم اسکندری» است[1] که از اول نیسان ۳۱۱ ق‌م آغاز می‌شود یا تقویم اشکانی است که از اول

---

→ باشد با اینهمه، کمی زمخت است. آیا آدمی می‌تواند وجه وصفی فعلی تلقی کند و توضیح دهد: «می‌فروشد p ... تاکستان معروف به zzbkn»؟ پس در سطر ۳: «آن می‌خرد آویل»؟ ū- سریانی برای hu- می‌تواند به تمامی کلمات متصل گردد. از آنجا که در سریانی br مانند bry و bar حتی همچون ber بیان می‌شود، بایستی کاتب اورامان به هنگام املاء بد شنیده باشد. یا در گویش اورامان بایستی bry همچنین bar بیان شده باشد».

بروکلمان نیز همین اعتراض را کرده است. یادآوری آخر لیتمان راه گشاینده است. b'r ماندایی در جوار br و br'y، تمامی به معنای «پسر من» نشان می‌دهند که حتی در کتابت bry در یک گویش آرامی شرقی عراق، می‌توانست bar بیان شود (Th. Noeldeke, Mand. Gramm. 175). از این فرصت استفاده کرده، می‌افزاییم که کتابت bry «پسر» (ونه: «پسر من») در سریانی با موارد زیرین مطابقت می‌کند: by' به جای b=āb' «گوشت»؛ rwḥy به‌جای rūḥ=rwḥ «روح»؛ lhy' به‌جای lh'=allāh یعنی تطابق کامل برای bry به‌جای br (Th. Noeldeke, kurzgef. syr. Gramm. 34).

باشد تا یادآوری پایانی لیتمان را برجسته کنیم: «واژه‌های مختوم به w- و t- (توضیحی فوق‌العاده به منزلهٔ اول شخص با تغییر صورتهای شخصی) برای نتیجه گیری نهایی که با متن آرامی شرقی، سروکار داریم، کفایت می‌کند. شما بحق به تفاوت آن با آرامی رسمی اشاره کرده‌اید».

1. F. Altheim, Parola del Passato 20, 326f.

Marfat.com

نیسان ۲۴۷ ق‌م[1] شروع می‌شود. بنابراین، به دو تاریخ ۱۱ ق‌م یا ۵۳ می‌رسیم. به این ترتیب، سند اورامان در فاصلهٔ زمانی بین سفالینه‌های مکتوب دوره آغازین اشکانیِ نسا، که آنها را منتشر کرده‌ایم، و نبشته‌های متسختا (Mzchetha) قرار می‌گیرد. سند اورامان با هر دوی اینها در صرف فعلی سالم آرامی، و کلاً بافت کامل آرامی، وجه اشتراک دارد[2]؛ و با دومی در تظاهر مخصوص پهلویک، همچون bry، و نیز در تعویض بی‌دلیل (ناموّجه) شخص به حالت متکلم مشترک است. حتی از لحاظ زمانی نیز اورامان مکان واسطی را بین سفالینه‌های مکتوب و متسختا اشغال می‌کند.

تنها اسامی و القاب (bwmẖwty) هستند که به‌صورت ایرانی نمایان می‌شود. استثنا می‌تواند تنها bry باشد اگر y به مثابه اضافه تعبیر شود[3]، امّا این تعبیر برای ما سؤال برانگیز شده است. هرتسفلد[4] y- ـِ bry پهلویک را، پسوند ملکی اول شخص مفرد دانست، و همین مورد در mr'ty پهلویک، 'by و mrwẖy پارسیک نیز صدق می‌کند. همو لغاتی با پسوند سوم شخص مفرد را همچون brh پارسیک، gdh پهلویک و غیره را به‌عنوان تظاهر مشابهی می‌دانست. در تمامی موارد، پسوند هیچ اهمیّت نحوی ندارد و در ترجمه مورد توجه قرار نمی‌گیرد. نحو سریانی توضیح لازمه را ارائه می‌کند. جمله‌بندیهای فراوانی به گونهٔ bᵉmalkūteh dᵉmāran Ṭiberīs ḳēsar rhōmāyā «در حین فرمانروایی سرور ما قیصر روم تیبریوس» (Tiberius) است، که ترجمه تحت اللفظی آن «در حین فرمانروواییش، سرور ما قیصر روم تیبریوس» است، می‌تواند بدانجا منجر گردد که h- را جزو متعلقهٔ لغت به حساب آوریم آنچنانکه شکل brh با br ساده برابر نهاده شده است. همچنین، در زبان مانداییِ، ترکیبهای اضافه ملکی با dᵉ قابل قبول است، و حتی مرسوم است که بخش اول را با پسوند ملکی اشاره به بخش دوم مزیّن کنند.[5] حال، برای آرامی نیز چرم نبشتهٔ جدید ۲، ۲ ج. درایور[6] شاهد مفقود را به‌دست داده است.[7] زبانهای سریانی و مانداییِ نیز برای ربط پسوند اول شخص مفرد توضیحی ارائه می‌دهند. در هر دو زبان، پسوند اول شخص مفرد بدرستی نوشته می‌شد اما به تلفّظ نمی‌آمد؛ این سبب می‌شد تا کاتبی که متنی را تنها بر مبنای دیکته می‌نوشت، دیگر تفاوتی مابین bry

---

1. E.H.Minns, a.O.33f.; H.S.Nyberg, a.O.185f.; M.Rostovtzeff, Yale Class. Stud. 21, 41f.; C.B.Welles, ebenda 5, 118 Anm 2; N.C.Debevoise, *Political History of Parthia* 202 Anm. 62.

۲. قابل ذکر است که بلافاصله پس از کشف چرم نبشتهٔ اورامان، لیثمان بخش اعظم متن را به آرامی خوانده است. نک: JHellst.35,63. ما از لیثمان به خاطر راهنماییها و تصحیحاتش تشکر می‌کنیم.

3. So Altheim - Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 59.
4. Paikuli 60f.
5. Th. Noeldeke, Mand. Gramm. 314.
6. G.R.Driver
۷. در این مورد به تفسیر ۱۳ مراجعه شود؛ *Aramaic Documents of the Fifth Century* B.C.12.

Marfat.com

«پسر من» و br «پسر» قائل نشود ــ اینچنین است که شکل کامل bry می‌توانست پیوسته به‌جای br به کار رود (در صورتی که برعکس در زبان مندایی به دلیل تظاهر همانند بعضی لغات، ـ مورد نظر ما در شرایط ملکی اول شخص است ــ توسط صورت بدون پایانه بیان می‌شوند).[1] کتابت کامل در mrwḫy و mr'ty هنوز از این روی فرض نهاده می‌شود که mr'n و mr'y و نیز rb'ny در تنگ سروک غالباً مشاهده می‌گردد.[2] محسنات این توضیح بیشتر از توضیح قبلی است زیرا کاملاً از شرایط درونی آرامی شرقی ناشی می‌شود. دخول چنان ساخته‌های آرامی شرقی را قبلاً در یک رشته از موارد مشاهده کرده‌ایم. بر اهمیّت ظهور آنها در میان معنانگارهای آرامی رسمی و تجزیهٔ آنها توسّط اشکال زبانی جوانتر، در جای دیگری تأکید شده است.[3] متسختا هنوز در همان مرتبه قرار دارد. ماسک فعلی آرامی با پایانهٔ ایرانی برای نخستین باردر BNYt نبشتهٔ شوش ظاهر می‌شود.[4]

## ۳

چرم نبشتهٔ آرامی اورامان به‌طور محرز با هر دو چرم نبشتهٔ یونانی تفاوت دارد. چرم‌نبشته، به هر گونه‌ای هم که تقویم نامعلوم انگاشته شود، جدیدتر از چرم نبشتهٔ دوم یونانی است. از این گذشته، هم در تاریخگذاری و هم متن اصلی کوتاهتر است و فاقد مقررات مشروح اسناد یونانی می‌باشد. همه چیز به گونه‌ای مختصر بیان می‌شود و اشاراتی که منتشرکنندگان نخستین در مورد σύγχληϱοι تصوّر کرده‌اند[5]، در اینجا حذف شده است. تنها تعداد شاهدان از سه به پنج افزایش یافته است. زبان و صورت ظاهر نشان می‌دهد که آدمی نه در جهان تفکّرات یونانی بلکه ایرانی سیر می‌کند. واژهٔ bwmḫwty تأیید می‌کند که آدمی کلاً در محدودهٔ ایرانی قرار دارد.

این موضوع که تا چه اندازه این نحوهٔ نگارش به اسناد خط میخی، یا جز این به اسناد کهنتر، باز می‌گردد هنوز برایمان روشن نیست. امّا این نحوهٔ کار تا دوران آغازین ساسانیان، چنانچه در سفالینهٔ مکتوبی به زبان پارسیک از دورا اروپوس (این بار برای قراردادی وامدهی استفاده شده) مشاهده می‌شود[6] تداوم داشته است. علاوه بر هر دو ضامن، در اینجا شاهدان متعدّدی اضافه شده‌اند. حال تعداد آنها مجموعاً هفت نفر است. برعکس، خودِ متن قرارداد باز هم کوتاهتر شده است.

---

1. Th. Noeldeke, a.O.175.
2. Altheim - Stiehl, a.O.63; 66.
3. Altheim - Stiehl, *Asien und Rom* 60f.
4. W.B.Henning, *Asia Maior* 1952, 176.
5. E.H.Minns, a.O.52.
6. Altheim-Stiehl, *D. erste Aufireten der Hunnen* 19f.

Marfat.com

آنچه حاصل می‌گردد واضح است. قرارداد ایرانی، که جنبهٔ حقوقی دارد، بـه اخـتصار نویسی گرایش دارد.[۱] استناد به παλοιά συγγραφή که در هر دو چرم نبشتهٔ یونانی ظاهر می‌گردد، حذف شده است. بـه جـای آن، bwmḫwty در حکـم ضـامن وارد مـی‌شود کـه کارگزارنش اکتفا بدین می‌کنند تا محل را بازدید و اندازه گیری کنند. برعکس، تعداد شاهدان[۲] دائماً افزایش می‌یابد، و حافظه، یا کلاً شهادت زبانی آنها، به جای تـحریر حـقوقی قـرار می‌گیرد.

آنچه دراینجا ادراک می‌شود مرحله‌ای از نبرد پیروزمندانهٔ رستاخیز ایرانی‌گری عـلیه یونانی مابی (هلنیسم) است. دفتر کل یا دفتر ثبت پیش شرط گذاشته نمی‌شود. تنها کافی است که کارگزار پس از بازدید و بازرسی، موافقت خود را در محل اعلام کند. مجموعهٔ اسناد می‌بایست جانشین دفترداری شود؛ و این چیزی جز شیوهٔ خزانه‌داری دیرینه نبود.

اما در مغایرت با زمان هخامنشیان، بایستی به اختصار متن از طرفی و افزایش شاهدان از جانب دیگر توجّه شود. پاپیروس شمارهٔ ۱۰ کاولی تنها از چهار شاهد نام می‌برد و به همان ترتیب شماره ۱۱؛ و شماره ۱۳ فقط دو شاهد ذکر می‌کند. حواله‌های پول، همچون در عزرا، (Esra b, 8f; 7, 15f) شبیه نامه‌های رسمیی هستند که بعداً در هـمان چـارچـوب نـمایان می‌شوند. امّا در الواح ایلامی خزانه نیز نگارش اصلی، هر چند هم مختصر باشند، باز هـم مشروحتر هستند.

به‌نظر می‌آید چرخشی در دوران آغازین ساسانیان رخ داده باشد. مسـعودی، داسـتانی مشروح و پیراسته از مضامین افسانه‌ای را به زمان بهرام دوم نسبت می‌دهد که منجر به کشف تصاحب نامشروع زمین توسط وابستگان شاه، که طبعاً از زیر بار مالیاتی نیز شاخه خالی کرده بودند، می‌شود. گزارش چنین ادامه می‌یابد[۳]: «چون شاه این سخن از موبدان بشنید سه روز در همانجا که بود مقام گرفت، وزیران، دبیران، دیوان‌داران (ارباب الدواوین) را احضار کرد که دفترها (الجراید) بیاورند و املاک را از خاصّان و اطرافیان بگرفت و به صاحبانش پس داد». اگر این خبر موثق باشد، آدمی می‌تواد دواوین[۴] و دفاتر کل را از زمان بهرام دوم بداند.

تأملاتی در مغایرت با چنان ارزیابی لازم می‌آید. موبدی که زبان پرندگان را می‌فهمد و گفتگوی آنها را به شاه گزارش می‌کند[۵]، فاصلهٔ عظیمی از گزارش تاریخی دارد تا در این

---

۱. دربارهٔ انشای مشخص قرارداد ما نک: S.Kraus, Talmud. Archaeol.3, 191f.

2. S.Kraus, a.O.3.192 f.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۱۷۳، س ۹ به بعد.

۴. در مورد اهمیّت دیوان نک: A. Christensen, *L'Iran sous les sassanides*[2] 393 Anm.1.

۵. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۱۶۹، س ۴ به بعد.

Marfat.com

رابطه بتواند مورد استفاده قرار بگیرد. خودگزارش پیراسته از تمامی مطالبی است که می‌تواند ما را برای دورهٔ پس از آن راهنما باشد و، در نتیجه، کمتر می‌تواند برای تأیید آنچه در اواخر سده سوم مرسوم بود، به‌کار آید. اما نکتهٔ مهم، وجود رشته‌ای اسناد اداری ساسانی متعلق به سالهای تصرّف دورا اروپوس (۲۶۰-۲۶۲) است. این اسناد تصویری کاملاً دیگرگونه ارائه می‌دهند.

نخستین آنها سفالینه‌های مکتوبی به زبان پهلویک و پارسیک است که در کاخ پیشین فرماندار رومی، مقرّ سرفرماندهی آن زمان ساسانی، پیدا شده است.[1] آنها حاوی رسیدهای شرابی است که از انبارهای خصوصی گرفته و توسط سرفرماندهی ساسانی نوشیده شده بود. افزون بر اینها در بردارندهٔ یک سند وام (دهی) است. به زبانی دیگر: بازماندهٔ یک بایگانی اداری، مضبوط در سفالینه‌ها و به‌طور مجزا محفوظ، را در اختیار داریم. بنابراین، چیز دیگری جز بایگانی دورهٔ آغازین اشکانی در نسا[2] را مانند نیست. چیز نوی تشخیص داده نمی‌شود.[3] نحوهٔ کار عین گذشته است؛ بویژه اینکه هنوز هم دفترداری ثابتی به چشم نمی‌خورد.

اما با همه اینها امپراتوریی در ابعاد امپراتوری پارت، تازه هخامنشیان به‌کنار، حداقل در جایی به چنان دفترداری نیاز داشت؛ و اینکه در زمان اشکانیان، چنان دفترداریی چگونه اداره می‌شد، شاهدی در دست نداریم، حداقل اینکه هیچ خبرِ صریحی باز نمانده است. تنها موردی که می‌توان ارائه کرد، بازنویسی یوسفوس (Iosephus) در کتاب ۱۱ باستان‌شناسی خود راجع به مضمون کتابهای عزرا و استر است. او تا حد امکان به اصل وفادار می‌ماند اما ناخودآگاه در ترجمه به یونانی، اصطلاحهای عصر خودش را در آن وارد می‌کند.

در آنجا بویژه از τά τῶν βασιλέων ὑπομνηματα نام برده شده است. نمایندگان یهودیان[4]، در قبال کسانی که حق بازسازی معبد را انکار می‌کنند، بدانها استناد می‌ورزند. در نسخهٔ اصلی [عبری]، اصطلاح قرینه‌ای وجود ندارد بلکه می‌بایست به جای قرینه از این جملهٔ «در خزانهٔ شاه باید جست‌وجو کرد» استفاده می‌کردند.[5] این امر چگونه انجام می‌شد، کشف الواح خزانه آن را نشان می‌دهد: فرامین و قبضهای روی‌هم تل‌انبار شده را می‌بایست بازبینی

---

1. Altheim-Stiehl, *D.erste Auftreten der Hunnen* 9f.
2. S.P.Tolstow, Westnik drewnej istorii 1/1953, 158 Abb. 19.
۳. نحوه نگارش متفاوت از سفته‌های ایغوری (H.Herrfahrdt, Ztschr. f.vgl.Rechtswiss.48.93f.) و هم سفته‌های خصوصی حضرت محمد(ص) در نزد ابن سعد (I 2, S.24, 27f.) است.
4. ant. 11, 94.
5. Esra 5, 17 (Biblia Hebraica³, ed. R. Kittel, 1937): b°bēṯ ginzaiyā di malkā.

Marfat.com

کنند؛ و داریوش فرمان می‌دهد چنان کنند[۱]، اما دوباره در اثر یوسفوس چنین آمده که می‌بایست بایگانی (خزانهٔ) سلطنتی ε'ν τοῖs βασιλικοῖς υπομνήμεσι را تفتیش کنند.[۲] فرمان مورد نظر در جای دیگری یافت می‌شود: در دفتری که در دژ اکباتان واقع است.[۳] فرمان مدنظر در آنجا در سالنامهٔ سال اول سلطنت کورش قرار دارد.

این دفتر، چه نوع دفتری است؟ دفتر نه حاوی فرامین شاهانه است و نه اصولاً گونه‌ای سند به شمار می‌رود، بلکه «یادنامه»[۴] (diḵrōnā) و، در نتیجه، گزارشی تاریخی است که مطالب ارائه شده با آن مطابقت می‌کند.[۵] علاوه بر این، یادنامه وقایع سپری شدهٔ گذشته‌ای دور و نه زمان حال را دربر می‌گرفت. این دفتر بی‌شک یک «یادبود سلطنتی که ایرانیان برطبق قانون خاصی، شرح وقایع باستانیشان را در آن ثبت می‌کنند»، بود که کتسیاس (Ktesias)[۶] احتمالاً، یا واقعاً، از آن استفاده کرده است. امّا بر این تأکید می‌گردد که سخن از παλaiai πράεις با «دفتر» مضبوط در کتاب عزرا مطابقت دارد. امّا با اینکه یوسفوس در ارتباط با مقدمه‌اش از βιβλιον (biblion) سخن می‌گوید، کمی پایینتر با[۷] εν τοῖs U'πομνημαςc τοῖς κύρου دوبار بدان اشاره می‌کند. در این نوشته (ε'πιστολή) نامه‌ای که کورش فرمان بازسازی معبد را صادر کرده بود، ثبت شده است. داریوش رونوشت نامه را a'νάγραφον τής ἐπισολῆs برای شهرب‌هایش می‌فرستد. مشابه این در کتاب عزرا یافت نمی‌شود. یوسفوس بعداً، چند سطر پایینتر، از نامهٔ دیگری، این بار از جانب داریوش، خبر می‌دهد[۸] که حاوی اخباری است که از کتاب عزرا اخذ شده است.[۹] با این تفاوت که یک نامهٔ موجود در کتاب عزرا در نزد یوسفوس به دو نامه بدل شده است. این دو نامه هم می‌بایست همچون نامهٔ کورش در υ'πομνήματφ ضبط شوند ــ اگر چه این مطلب بصراحت گفته نشده است، آنها می‌بایست در ε'ν τοτς υ'πομνήμασι τοις ـِ داریوش باشند.

نامهٔ آخر داریوش، همانند [نامه] کورش[۱۰]، حاوی حوالهٔ پرداختی به βασιλικόν[۱۱] γασοφυλάκειον است. همچنین، نامه‌ای که خشایارشا (اردشیر کتاب عزرا) به عزرا می‌دهد[۱۲] حوالهٔ پرداختی به βασιλικόν γασοφυλάκειον[۱۳] و علاوه بر این به

---

1. Esra.6, 1. 2. ant. 11, 98.
3. Esra 6,2: b°birīṯi; ant. 11, 99 τῆ βαgει ,rum Ausdruck F.Altheim, Weltgesch. Asiens 2, 194f.; Alexander u. Asien 318; Alexandre et l'Asie (ترجمه فرانسوی ۱۹۵۴) 419.
۴. زیرا «در یادنامهٔ بازگفتهٔ زیرین» مد نظر است.
5. Esra 6, 3-5. 6. Diod. 2, 32; vgl. 22. 7. ant. 11, 104.
8. ant. 11, 118f. 9. 6, 8 f. 10. 11, 102.
۱۱. ant, 11, 118f. این امر در Esra 6, 8f ذکر نشده است.
12. 11, 123 f. 13. 11, 126.

Marfat.com

γαξοφυλαχες της Σνρ̄ιας χαι της φοινικης[1] را دربردارد. غررا رونوشتی از نامه را در اختیار تمامی یهودیان در ماد قرار می‌دهد.[2]

هنوز دو مورد دیگر قابل ذکر است. بنابر کتاب استر، شاه[3]، شبی به دلیل بی‌خوابی دستور می‌دهد تا «دفتر یادنامه» (sēfer ha-z-zi̱krōnā̱t) را برایش بخوانند. در عین حال، متوجه می‌گردد که مردخای هنوز پاداش خود را به خاطر کار نیکویی که انجام داده دریافت نکرده است. تضادی با آنچه برای زمان کهنتر مدلل شده است آشکار می‌گردد. وقایعی که در زمان کورش اتفاق افتاده بود، دیگر به زمان داریوش اول به‌صورت اسناد اصیل در دسترس نبود. می‌بایست به گزارشی تاریخی که در چنان «یادنامه»هایی ثبت شده بود مراجعه شود. امّا برای نویسندهٔ کتاب استر، وقایعی هم که در زمان شاه وقت اتفاق می‌افتد در «دفتر یادنامه» ثبت شده است. این «دفتر» از گزارش تاریخی به روزنامه تغییر یافته است. این مسئله مؤید آن است که تألیف کتاب استر بعد از زمان هخامنشیان رخ داده[4]، زیرا اینک دیگر υπομνήμα هلنی را می‌شناختند. در کتاب استر[5]، همین روزنامه دقیقاً به‌عنوان dḭbrē ha-y-yāmīm توضیح داده می‌شود. ترجمهٔ هفتادان، آن را به μνημόσυνον برمی‌گرداند لکن صحیحتر[6] εφημερίσες [گزارش روزانه] می‌بود. بنابراین، ثبت وقایع بر مبنای اخبار روزانه پیش می‌رفت.

تأییدیه را یوسفوس ارائه می‌دهد. در متن او هم سخن از βασιλέων τα υπομνήματα και των ιδίων πράξεων است که در عین حال در حالت وصفی درک شدنی است. بار دیگر سخنی از گزارش تاریخی در میان نیست بلکه فقط وقایع روزانهٔ جاری پادشاه وقت به‌دست آمده است.

بدین ترتیب، یوسفوس از گزارشی که از مأخذ خود یعنی کتاب عزرا گرفته، فراتر می‌رود و داده‌های وی با آنچه کتاب جدید استر بیش شرط گذاشته است، تطبیق می‌کند. در

---

1. 11, 127. 2. 11, 131.

۳. 6. 1f. اینکه אחשורוש = خشایارشا و نه ارتخشتر است. دوشمن گیمن, J.Duchesne Guillemin, Muséon 66, 105 پذیرفته است. امّا در مورد دستکاری روایت هیچ‌کاری انجام نشده است. کتابت با w با šá-ud-da ایلامی = šiyāta پارسی باستان، ḫa-nu=ahaniy مطابقت می‌کند: G.G.Cameron, Perspolis Treasury Tablets 42f (در مغایرت با še-ir-ša معمولی: آخر سر فرای در R.N.Frye, Oriens 2, 208). البته این امر برای کتابی که صحنهٔ وقایع آن در شوش اتفاق می‌افتد، قابل فهم است. نظریات دوشمن‌گیمن در مابقی، بانی نگرانیهای عدیده‌ای می‌شود.

۴. در هماهنگی با سرآغاز غالباً مرسوم. سالیابی قدیمی که هایشل‌هیم (F.M.Heichelheim) (The Jewish Standard, 1.6.1952 S.5f.) عرضه کرده است، درست بدین دلیل که hšwrwš' مسلماً نه ارشامه بلکه خشایاشا است، کنار می‌رود.

5. 2, 23; 6, 1.

۶. Ed. Meyer, GdA.3, 47 که بعضاً چیزهایی در آن آشفته است. اینکه افه‌مریدن‌های (Ephemeriden) اسکندر تقریباً چیز دیگری هستند (F.Altheim, Weltgesch. Asiens 1, 115f.)، امیدواریم پذیرفته شده باشد.

Marfat.com

ε'φημερίδες یا υ'πομνήματα به شیوهٔ هلنیستی[۱] هر آنچه مربوط به دیوان شاهی بود، خلاصه شده بود: نامه‌ها و فرامین شاه، حواله‌هایی به خزانهٔ شاهی، وقایع تاریخی، و افراد نیکوکار (خیّر) شاهی (ορόσαγγαι).[۲] در یک دفتر بزرگ و جامع حکومت، تمامی مطالب ارزندهٔ قابل نگهداری تدوین شده بود.

یوسفوس نشان می‌دهد که این شرایط در دوران اشکانی هم حاکم بوده است. آنها، همچون در دیگر امور، شیوهٔ اداری هلنیستی را برگرفتند. تازه، در اواخر دورهٔ ساسانی بود که چرخشی نو سر برافراشت؛ و به جای تنها «دفتر یادنامه» شاهی، تعداد متنابهی دواوین با دفترخانه و دفاتر خاص خود جایگزین شد.

در ابتدا مثال آشنایی را ذکر می‌کنیم. به مناسبت عرض اسواران به زمان انوشروان، دیوان المقاتله[۳]، دیوان العطا[۴] و دیوان العرض[۵] ذکر می‌شود. علاوه بر این، دفاتری هم بود که نام و خصوصیّات ظاهری اسواران، همچنین نشان داغ اسبان را در آنها ثبت می‌کردند.[۶] در کتاب دینوری[۷] نیز به مناسبت سربازگیری از دیوان الجند یاد می‌شود. شاید این یکی با دیوان المقاتله یکی بود.

مسعودی[۸]، چنانچه قبلاً گفته شد، از دبیران و ارباب الدواوین که می‌توانستند املاک را در دفاتر یا جرایدشان ثبت یا از آن بزدایند، خبر می‌دهد. مسعودی این دفاتر کل را به زمان بهرام دوم نسبت می‌دهد. البته این خبر سؤال برانگیز است لکن می‌تواند صحت زمان تألیف خدای نامک را، که از عهد خسرو انوشروان به بعد دانسته‌اند تأیید کند.

خوارزمی، مشروحترین آگاهی را در کتاب مفاتیح العلوم[۹] خود به دست می‌دهد.

۱ـ داذ دپیره (dāδ dipīraγ): خطی که احکام دادگستری را با آن می‌نوشتند؛

۲ـ شهر همار دپیره (šahr hamār ʿ): خطی که برای نوشتن حسابهای اراضی در رابطه با خراج بود؛

۳ـ کذه همار دپیره (kaδaγ hamār ʿ): خطی که برای نوشتن حسابهای دربار شاهی بود؛

---

۱. F.Boemer, Herm. 81, 223f.; U.Wilcken, Philol.53, 80f. . آن بخش از یوسفوس راکه بومر ندیده گرفته است، قاطعانه برله «دفتر خاطرات» سخن می‌گوید و در مشابهت با آن H.Drexler, Hermes 70, 234 . همچنین جداسازی از ephemeris به منزلهٔ روزی‌نامه و ὑπόμνημα به نزد بومر بدون آگاهی از سنت روایت کتاب عهد عتیق انجام گرفته است.

۲. جزئیات در Ed.Meyer, GdA.3, 45 آمده است.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۳، س ۱۴؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۶، س ۱۹.

۴. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۷، س ۱. ۵. همان. س ۲. ۶. همان. س ۱ به بعد.

۷. دینوری، اخبار الاطوال، ص ۸۲، س ۴. ۸. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۱۷۳، س ۹ به بعد.

9. 117 f. van Vloten; vgl. J.M.Unvala, Journ, Cama Orient. Inst. 11, 91.

Marfat.com

۴ـ گنج همار دپیره( ʿ gang hamār): خطی که برای نوشتن حسابهای خزانه بود؛
۵ـ آخور همار دپیره( ʿ āxur hamār): خطی که برای نوشتن حسابهای اصطبلها بود؛
۶ـ آتش همار دپیره ( ʿ ātaš hamar): خطی که برای نوشتن حسابهای آتش (مقدس) بود؛
۷ـ روانگان دپیره ( ʿ ruvānaγān): خط وقفهٔ مؤمنین (ترجمهٔ خوارزمی: کتاب الاوقاف).

اخبار خوارزمی با آنچه پیشتر در ادارهٔ امور نظامی مدلل شده بود هماهنگی دارد. در اینجا نیز همچون آنجا، تصویر تخصص‌گرایی وسیعی به‌وجود می‌آید. ایجاد نظام مالیاتی نو و نظام فئودالی متکی بدان، دگرگونی کل دفترداری را با خود به همراه می‌آورد. دفترداری خراج در مکان دوم و خزانهٔ شاهی در مکان چهارم قرار می‌گیرد. این مطلب مؤید آن است که نظام نویی که به‌جای تنها «دفتر یادنامه» شاهی، حدود ۱۳ دفتر را، که بر ما معلوم است، وضع کرد، با اصلاحات خسرو انوشروان پیوند داشت.[1]

آنچه در دفترداری مورد توجه قرار گرفت، سرانجام در خط و زبان هم نمایان می‌شود. حتی در این بخش نیز همان نقطهٔ عطف خود را نشان می‌دهد.

## ۴

هنجاربندی خط و زبان در زمان ساسانیان مرحله به مرحله انجام گرفته است. در ابتدا، نوشته‌های مقدّس خط اوستایی است، که البته بعداً به این نام نامیده شد. درواقع آغاز سرنوشت ساز، در سالهای متأخر اشکانی واقع است: تدوین دوران آغازین ساسانی فقط آنچه را که پیشتر انجام یافته بود، برگرفته و تأیید کرده است. در این مورد به فصل پیشین ارجاع می‌دهیم.

به دنبال ایجاد هر دو زبانِ پهلویک، پارسیک که در نبشته‌های شاهان مورد استفاده قرار گرفت و، همچنین، خط کتابی می‌آید. شرایط در اینجا بمراتب پیچیده‌تر است.

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، رشته‌ای از یادمانهای زبانی که برای ایران‌شناسان و متخصصان زبان آرامی بسیار مهم است، به منصهٔ ظهور رسیده است. این یادمانها متعلق به اواخر دورهٔ اشکانی و آغاز سلسلهٔ ساسانی، کمی بیشتر از فاصلهٔ زمانی یک سده، است. علاوه بر این، نبشته‌های آرمازی (armazisch) از متسختا و بوری (Bori) در گرجستان و نبشته‌های

---

۱. دفترداری سوای این نیز توسعه یافته بود. این امر را قباله‌هایی که بزدگرد سوم، پیش از فرارش به امضای بزرگان می‌رساند تا خزانه را مابین آنها تقسیم کند، نشان می‌دهد: دینوری، ص ۱۳۳، س ۸ به بعد.

Marfat.com

حاشیهٔ سنگنگارهٔ تنگ سروک هم به این محدوده تعلق دارد. اثری بـالاخص مـهم، نـقش برجسته‌ای با تصویر اردوان پنجم از شوش است که گیرشمن کشف و برای نخستین بار منتشر کرده است.[1]

قرائت نوشتهٔ این نقش برجسته با مشکلات زیادی روبه‌روست. هنینگ بتازگی موفق به قرائت بخشی از آن، که با مطالب عنوان شدهٔ گیرشمن تضادی آشکار دارد[2]، شده است. بخش اصلی نبشته، در فضای بین شاه بر تخت نشسته و شهرب ایستاده در روبه‌روی او نگاشته شده که بنابر قرائت هنینگ چنین است:

| | | |
|---|---|---|
| ۱) ’rtbnw MLKYN | Artabanu the king of kings | اردوان، شاه شاهان |
| ۲) MLK’ BRY wlgšy | son of walagaši | پسر ولاخش |
| ۳) MLKYN MLK’ BNYt | the king of kings , built | شاه شاهان، برپای می‌دارد |
| ۴) ẖnsk ZK ZY | this "erection" which (is that) of | این «یادمان» را برای |
| ۵) ẖwsk šwš | khwāsh, the satrap | خواسک، ساتراپ |
| ۶) ẖštrp | of susa" | شوش. |

معنی غریب می‌نماید. اگر این قرائت درست باشد، شاه این لوح را برای شهرب برپای داشته است. هیچ آدم عاقلی چنین حالتی را فرض نخواهد کرد بلکه برخلاف این باید قابل انتظار باشد: شهرب، تصویر شاهانه را اهدا کرده است. عکس برقی مرغوبی، که گیرشمن ضمیمهٔ مقالهٔ خود کرده، تصحیح قرائت هنینگ را ممکن می‌سازد.

نخست اینکه در سطر ۴، LY به جای ZY خوانده می‌شود. هنینگ در ابتدا قرائت درست را ملاحظه کرده بود، اما بعداً آن را رد کرده است.[3] اهداکننده، همچون تنگ سروک ۳[4]، در اول شخص سخن می‌گوید. بنابراین، باید rtbnw’ (آرتابانو) حذف گردد. گیرشمن y- درست را به جای w- خوانده بود. از این رو، rtbnw’ نمی‌تواند فاعلی برای فعل BNYt، آخر سطر سوم، باشد بلکه حالت اضافه ملکی همچون wlgšy است و باید به واژهٔ ماقبل خود بستگی داشته باشد. سرانجام اینکه در BNYt، t مختومه، پایانهٔ گذشتهٔ نقلی مجهول است و باید به‌طور قطع چنان ترجمه شود. پس برای قسمت پایانی چنین حاصل می‌آید: «ساخته شد این یادمان توسط من، خواسک، شهرب شوش».

حال می‌ماند آغاز نبشته، هنینگ، تاریخ نبشته را بدرستی تشخیص داده است:

ŠNT IIIIC XX XX XXII YRḤ’ spndrmty YWN’ mtry. امّا مابقی پیچیده است.

---

1. Mon. Piot, 44, 97f. 2. *Asia Maior* 1952, 176. 3. a.O. 176 Anm.4.
4. Altheim-Stiehl, *D.erste Auftreten der Hunnen* 65f.

Marfat.com

باید به گروهی از واژگان دست یافت که بتواند به حالت اضافه ملکی rtbny' بدرستی وصل گردد. مابقی در حیطهٔ حدسیات باقی می‌ماند، حتی اگر گیرشمن بر این گمان باشد که اثر ptkry را در آن تشخیص داده باشد.

از جنبهٔ زبان‌شناسی، اهمیّت نبشته در این است که نخستین نبشتهٔ تاریخدار پهلویک است. نظام معنانگاری که ستون دوم سنگنبشته‌های شاهان ساسانی را از ستون اولی متمایز می‌کند، کاملاً توسعه یافته و مورد استفاده بوده است. باید دقّت کرد که از اثری سخن می‌رود که برای فرمانروا نگاشته شده است. همچنین از لحاظ محتوی و مرتبت، با سنگنبشته‌های ساسانی ارتباط دارد.

هرتسفلد، در فصلی از کتاب پایکولی (بایقلی) خود، برای نخستین بار تمایز بین دو نظام معنانگار را محقق گردانده است که شامل هر دو زبان سنگنبشته‌ها، پارسی میانه و پارتی می‌باشد. توصیف هر دو نظام، تا آنجا که بر مبنای سنگنبشته‌های شاهان و آثار خویشاوند استوار بودند، جزئی از علم شده است. با اینهمه، هرتسفلد فراتر رفته است. او با اشاره به خصیصهٔ کهن کتابت برخی، چنین استنباط کرده است: «دو نظام به دو مکتب متفاوت کتابت آرامی در دیوانسالاری هخامنشیان تعلق دارد[1]». طبق ارزیابی ما، استدلال فوق، استدلالی موفق نیست.

بار دیگر باید تعبیری از هنینگ تصحیح گردد. وی آغاز سطر چهار را hnsk=hansāk «یادمان» (erection) خوانده است. لغت فوق در هیچ جایی مدلل نیست. واژهٔ سغدی ـns'č' و قرینهٔ پارسی میانهٔ آن، hs'č، لغات مشابهی را برای هنینگ تشکیل می‌دهند. نخست، آدمی برای نامیدن یادمان در انتظار erectum ، confectum، یعنی hansāxt و نه erection است. اما این یکی هم رضایتبخش نیست. «بر پای داشته شده، ساخته‌ای (اثری) برای من»، نوعی نحوهٔ بیان است که شخص فقط در حالت اضطراری می‌تواند بپذیرد.

آرامی با شعب مختلفش زبان معروفی است حتی اگر گاه گاهی با تعابیر هنینگ دیگرگونه نمایان شود.[2] قرائت hztk بدون اشکال خود را نشان می‌دهد. ḥ°zātā در زبان سریانی به

---

1. a.O.272.

۲. ریچارد فرای در Biblioth.orient.11, 133f بررسی از "Niedergang der Alten Welt" 1-2(1952) عرضه کرده و جوابیه‌ای نیز به نقد ما دربارهٔ تدقیقش از نبشتهٔ متسختا بدان اضافه کرده است:
Herzfeld Memor.vol.89f. به بررسی وی بایستی در جای دیگری پرداخته شود. تسلّط او برای ارزیابی بازنمایی سدهٔ سوم از اینجا سنجیده می‌شود که برای او تفاوتی مابین ایامبلیخوس رمان‌نویس و نوافلاطونی به همان نام، به هنگام نگارش بررسیش هنوز معلوم نبود (a.O.134). در اینجا فقط مقابله‌اش در قبال توضیح ما در *Das erste Auftreten der Hunnen*, 57f مدنظر است.
فرای معتقد است که ما تنها اشتباهات چاپی وی را تصحیح کرده‌ایم. البتّه، آن کار را نیز انجام داده‌ایم. امّا بویژه اشتباهات ←

Marfat.com

معنای «قیافه، نگاه» است: پس hztk̲ می‌تواند «نگاه تو، تصویر تو» باشد. شهرب روی سخن با شاه دارد: «بر پای داشته شد این تصویر تو، توسط من».[1] نقش برجسته چیزی را نشان نمی‌دهد مگر: شهرب را در مقابل شاه بر تخت جلوس کرده.

امّا hztk̲ صورت جوانتر آرامی شرقی با پسوند دوم شخص مفرد آرامی است، آنچه که در پهلویک غیرممکن است. اما با وجود این هر دو نیز، شگفت‌آور نیست؛ حداقل نه در شوش و نه در همسایگی سنگنبشتهٔ تنگ سروک همعصر آن. در نتیجه، این نکته آموزنده است که در این نبشته نظام معنانگاری پهلویک اصلاً یا، حتی به‌طور ناقص، به کار نرفته است. زیرا تازه در حال شدن بود.

نبشته به تاریخ ۲۱۵ (۴۶۲ اشکانی) تعلق دارد. از این گذشته، سنگنبشتهٔ اشکانی سرپل[2]

---

→

زبانی مراد است که فرای را بدهکار کرده‌اند. نخست ساختار اشتباه سطر ۳ـ۴ 'byd' 'rwst Z.3-4 است که امّا فرای ساکت می‌ماند. دوم ترجمهٔ نادرستش از gmyr و prnwš در سطر ۷ـ۸ است، که بازهم فرای مهر سکوت بر لب می‌زند. سوم جابگزینی فاعل اشتباهی را در سطر ۸ـ۱۱ برایش ثابت کردیم. اما فرای برای سومین بار ساکت می‌ماند.

در مورد پیشنهادات اصلاحی ما سطر ۷ و ۱۱ تنها به ذکر "is to be rejected" اکتفا می‌کند. او ما را بدین امر که اشتین (stein) خواندن دیگری را پیشنهاد کرده، راهنمایی می‌کند. ما از ایشان سپاسگزاریم: دقیقاً همین کتابت سرآغاز تصحیحات ما بود. اینکه چنان مسائلی تنها در میان مؤلفان و نه نبشته‌ها ممکن می‌باشد، به نظر ما خرافات است. فرای به مثالهای قیاسی، و استدلالهای نحوی و موضوعی ما نمی‌پردازد. دلیل آن را نبایستی در دوردستها جست‌وجو کرد. «من مدّعیِ متخصصِ زبان آرامی نیستم» اعتراف صریح و شجاعانه اوست. درواقع، هدف ما نشان دادن این مطلب بود.

فرای نیز قصدی در سر داشت «نظر من بود... که این نبشته به آرامی خوانده نمی‌شود، برای اینکه تمامی جمله‌ها در صرف و نحو غلط است». ما از این واهمه داریم که دیگرانی بیش از فرای بدان توجه کرده بودند، الا که این بدو واگذار گردید تا این نادرستیها را چند تایی بیشتر ــ حتماً ناخواسته ــ افزایش دهد. نه، نیّت فرای، نشان‌دادن این مطلب بود که سنگنبشته، گرچی خوانده می‌شد و این را ما ردّ کرده‌ایم. فرای در اینجا نیز ساکت می‌ماند... و به جای آن معتقد است: «محتمل می‌نماید نبشته به پارسی میانه خوانده شود». بی‌شک که این، نه نیّت فرای بلکه از آنِ ما بود (a.O.60).

فرای به یکی از ما مقالهٔ «زرتشت» هنینگ را پیشنهاد می‌کند. ما متأسفیم: فرد مورد نظر فرای، کتاب را تقریباً به‌طور اساسی نقد کرده است (F.Altheim in: La Parola del Passato, fasc.20, 1951, 322f) کلاً به نظر می‌آید که فرای به آخرین بحثهای اوستایی برخورد نکرده است. حداقل تا آنجا که این مطلب را می‌توان از یادآوریهای ناسنجیدهٔ صفحه ۱۳۳ استنباط کرد. آیا فرای توجه کرده است که هنینگ، رده‌بندی اوستایی سابق خود را (Transact. Philol. Soc.1942, 40f; 49f) بر سر مخالفت من (F.Altheim *Literat.u.Gesellsch.*2, 189f; 201f.) پس گرفت؟ و حتی رده‌بندی جدید او از زبان خوارزمی نیز نادرست است (*La Parole del Passato fasc.*20, 325f)؟ ما نگرانیم: فرای باید در این موارد نیز جبرهایی بیاموزد. یا بازهم با «من مدّعی متخصص زبان اوستایی نیستم» پاسخ خواهد داد؟

حتی به نظر می‌آید فرای، خبرهٔ منابع یونانی - رومی هم نباشد. وگرنه بدشواری چنین سؤالی را مطرح می‌کرد که در کجا شاهدی از اینکه پارتیان، گویش سکایی خود را با گویش شمال غربی اشکانیان عوض کردند، وجود دارد. خبر درژوستین Justin.41, 2, 3 قرار دارد. در این مورد نک: F.Altheim.Weltgesch.Asiens 1, 4f; A.V.Gutschmid, Geschichte Irans 32 اما براستی فرای هنوز هم ادعای خبرگی تاریخ آسیای میانه را دارد؟ و امّا او هیچ چیزی از بنیانگذاری تاریخ ختن نمی‌داند. یادآوری مذکور در 1, 257 Anm. 15 را بایستی خود او گاه‌گاهی به کار بندد.

کافی: برای جلوگیری از نادانشی مکرر چنان تحریرهایی که مربوط به اوست، باشد تا بحثی را به فرای یادآور شویم که ما در Porphyrios und Empedokles (Tuebingen 1954) 45f بدو تقدیم کرده‌ایم.

۱. همانند با سریانی: Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm 170; 193: L$^{e}$ در فعل مجهول و وجه وصفی مجهول. مفعول منطقی بعداً در حکم فاعل دستوری قرار دارد. ما از گرشویچ (J.Gershevitch) از برای نقد پربارش تشکر می‌کنیم.

2. E.Herzfeld, a.O.84f.

Marfat.com

هم امکان سالیابی ندارد. امّا بخوبی مشمول سنگنبشتهٔ دو زبانی متسختا در گرجستان[۱] که به زمان هادریان (Hadrian) تعلق دارد و سنگنبشته‌های تنگ سروک می‌گردد.[۲] اینها می‌توانند تقریباً با نبشتهٔ شوش همزمان باشند. متسختا و تنگ سروک به گونه‌ای پهلویک نوشته شده‌اند. هر دو نبشته‌ای شاهانه، و قابل قیاس با نبشتهٔ شوش هستند. هر سه بر مبنای پایگاه اجتماعی و ادبیشان چندین پله بالاتر از تمامی نبشته‌هایی قرار دارند که بالاتر درباره آن بحث شد. از این رو، شگفت‌آور نیست اگر متسختا و تنگ سروک همانندی زیادی را در نظام زبانی نشان دهند.

نبشتهٔ متسختا هنوز دارای ساخت فعلی آرامی yhwh و وجه وصفی مجهول همچون gmyr، وجه معلومی همچون m'ytt[۳] است. ستاک بدون پایانه صَرفی[۴] فقط در hblyn ḫbl عبارتی کهن[۵]، وجود دارد. و الاّ ربط هم با zy و هم با اضافه[۶] بیان می‌شود: bṯḫš zy prsmn, brty zy zwyḫ. این ساخت دوگانه به همراه ساختهای فعلی آرامی، دلیل قاطعی است که نبشته می‌توانست هم ایرانی و هم آرامی خوانده شود.

صورت آرامی prnwš[۷] عاملی تعیین کننده برله قرائت آرامی نبشتهٔ متسختا است. با توجه به اینکه آرامی دیگر زبان زنده‌ای نبود، در قواعد کلی آن می‌بینیم که مذکر، صرف نظر از اینکه در چه حالتی به کار می‌رفت، در ستاک با پایانه صرفی[۸] آورده می‌شد و همه مؤنثها در ستاک بدون پایانه صرفی می‌آمدند.

اگر در نبشتهٔ مستختا و شوش لغات ایرانی در اندازه‌های مختلف ظاهر شده است، دقیقاً همین لغات ایرانی حتی‌الامکان در تنگ سروک حذف شده است. این مسئله تا بدانجا پیش می‌رود که بندکان پارسی میانه با 'syry' باز نموده می‌شود. همچنین br جایگزین bry می‌گردد و در کل، بافت آرامی محض بازسازی می‌شود. این مطلب را ساخت فعلی همچون psḳw و تمیز درست بین ستاک بدون پایانه صرفی و نقش پذیر اصلی[۹] معلوم می‌گرداند. تنها مورد استثنا را b'npy با دنبالهٔ zy می‌سازد، که احتمالاً دیگر ستاک بدون پایانهٔ صرفی جمع در آنجا ادراک نمی‌شد. صورتهای آرامی شرقی، بسیار متمایز از یکدیگر بنابر کتابت و نحوهٔ بیان نمایان می‌شود: š'ys' و myd' و n'syb و غیره.

---

۱. آخر سر در Altheim-Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 56f . در کتاب یاد شده منابع کهن آورده شده است.

2. W.B.Henning, *Asia Maior* 1952, 151 f

3. Altheim-Stiehl, a.O.58f. . *Das erste Auftreten der Hunnen* 61f :تصحیحات ما درباره هنینگ

4. Stat.constr. 5. Altheim-Stiehl, a.O.57.

۶. در مورد bry و موارد خویشاوند نک: به موارد بالا.

7. Altheim-Stiehl, a.O.58. 8. Stat.absol. 9. Determinatus

Marfat.com

شوش، متسختا و تنگ سروک هر یک از جهتی آغاز سیستمی را نشان می‌دهند. منشأ پارسیک باید در این رابطه مشاهده گردد.

هرتسفلد گمان می‌کرد که در اینجا نیز می‌تواند به زبان هخامنشیان ارجاع دهد. اما استدلالهای وی چیزی دربرندارد. صورت پارسیک در گروه کهن فراته‌دار (Frātadāre) در هیچ‌جا قابل مشاهده نیست، زیرا 'lhy'[1] چیزی را ثابت نمی‌کند و حتی کمتر از آن zy است در نقش اضافه.[2] در متسختا و تنگ سروک همین کاربرد مشاهده می‌شود. به همان اندازه کمتر کتابت 'rtḫštr[3] چیزی را حل نمی‌کند. بنابراین، brh[4] به منزلهٔ یگانه مطابقه با پارسیک باقی می‌ماند. اما این یکی تازه در گروه متأخر سکه‌های فراته‌دار که هرتسفلد از حدود ۵۰ تا ۱۰۰ ق‌م تاریخگذاری می‌کند، مشاهده می‌گردد. همزمان، اما نه از قبل، نشانه‌هایی که پیش نمونهٔ خط پارسیک آتی تلقی می‌گردند، مشاهده می‌شود.[5]

آیا این نشانه‌های تک و توک آغازین بسنده است تا از پارسیک به منزله نظام سخن گوییم؟ ما معتقدیم که احتیاط شرط واجب است. شاید زمانی کشفیات اجازه دهند تا فرایند تکاملی آن را تعیین کنیم. بنابر دانش فعلی ما، پارسیک به مثابه نظام تازه در سنگنبشته‌های آغازین ساسانیان ظاهر می‌گردد. پس، باید در نظر داشت که پارسیک در کشمکش و رقابت با پهلویک وضع شده است.

این مسئله به هیچ وجه مغایرتی با این نکته که تعدادی از معنانگارها با اطمینان به آرامی رسمی زمان هخامنشیان بازمی‌گردند، ندارد.[6] در اینجا باید در نظر داشت که معنانگارهای زمان ساسانی بدون آرامی رسمی در کل و جزء غیرقابل تصوّر است اما نباید چنین استنباط شود که هر دو نظام به‌صورت معنانگاری به زمان هخامنشیان باز می‌گردد.

گذار به خط کتابی را، که حال بدان می‌پردازیم، دیوار نوشته‌ای از دو را اروپوس تشکیل می‌دهد. اجازهٔ اولین انتشار آن را مدیون س.ب.ولز[7] هستیم (شکل ۲ و ۳):

ŠNT IIIII C VI BYRḤ' 'd'r YWMT XXI pty MRNN

قرائت[8] و مفهوم آن مسجّل است: «در سال ۵۰۶ در ماه آذار ۲۱ روز برای سرورمان». از

---

1. E.Herzfeld, a.O.68 Nr.1. 2. a.O.68 Nr.1. 3. a.O.69 Nr.3.

4. a.O.70 Nr.1-3. 5. a.O.72.

6. F.Rosenthal, a.O.79; 80 ،E.Herzfeld, a.O.63.u.a.m; H.S.Nyberg, ZDMG.82, XCIII f.; تعدادشان می‌تواند افزایش یابد. Spr' «دبیر»، حال نه تنها در نسخهٔ پهلوی پابکولی (H.H.Schaeder, Esra der Schreiber 47) بلکه حتی در چرم نبشتهٔ شماره ۳۷ دورا و، بدین ترتیب، برای پارسیک مدلل است.

7. C.B.Welles

۸. ما از نامهٔ مورخهٔ ۱۹۵۴/۶/۴، ولز استنباط می‌کنیم که هنینگ، ۵۲۲ می‌خواند و مخالفت کرده که نام ماهی بابلی در نبشته‌ای ساسانی غیرقابل تصور است. آنچه مربوط به دومی است، آری برای نبشتهٔ شاهان صدق می‌کند. اینکه آیا در عین حال سرای ←

Marfat.com

آنجا که دیوار نوشته، روی گچ پوششی معبد مگیستوسِ (Megistos) زئوس حکاکی شده است، ساختمان برای مدت معینی برای «سرور» آماده یا مصادره شده است.

تاریخگذاری می‌تواند تنها بر مبنای مبدأ تاریخی اشکانی نشان داده شده باشد. این امر چشمگیر و حتی واضح است زیرا سفالینه‌های مکتوب دورا نشان دهندهٔ سهم زیاد اسامی پارتی در سپاه اشغالگر دورا است.[1] از آنجا که آغاز سال ۵۰۶ اشکانی با آوریل ۲۵۹ همزمان است، و آذار نیز ماه دوازدهم است، در نتیجه، تاریخی که به‌دست می‌آید مارس ۲۶۰ است. این تاریخ می‌تواند قدیمیترین نشانه تازیخی باشد که برای فاتحان ایرانی دورا مدلّل است. از آنجا که شهر بندان هنوز در اول آبان هیجدهمین سال پادشاهی شاپور آغاز نشده بود[2] پس دورا باید در میان فاصله زمانی ۱۸ آوریل ۲۵۹ و مارس ۲۶۰، پیش از فاجعهٔ والریان، به تصرّف ایرانیان درآمده باشد.

---

→ دیوار نوشته نیز صادق است، فقط می‌تواند توسط کشفیات توضیح داده شود. آنچه راجع به خواندن علامت عددی IIIIIC می‌باشد به هیچ دادهٔ دیگری تکیه نشده است و آرامی کهن (M.Lidzbarski, Handb.d.nordsemit.Epigr. Taf.XLVI (rechts) در اینجا نمی‌تواند به کاربرده شود. برای هنینگ مهم آن است که ۵، قبلاً با پنج خط کوتاه نشان داده شده و به جای byrḥ'، خواندن درست yrḥ' ظاهر می‌گردد. امّا ۵ در حکم مضروب فیه و حاصل جمع می‌تواند از هم متفاوت باشد و خط ماقبل yrḥ' به‌طور مورّب و نه عمودی کشیده شده است. علیه نظر هنینگ مهم است که سال ۵۲۲ به سالشماری سلوکی (اول نیسان ۳۱۱ ق‌م) منجر گردید. حال نبشته‌ای پهلویک در سال ۲۱۰ در دورا چکار می‌کند؟ در مورد MRNN، «سرورما» نک: F.Schulthess, Gramm.d.christl-palaest.Aram.S.50 §123, 1. دربارهٔ صورت پسوند اول شخص جمع با تشدید n نک: G.Dalman.Gramm.d.jued.palaest.Aram. s 163 § 41. 2c. برای ردّ خواندن هنینگ از علامت عددی IIIIIC به منزله XX معقول خواهد بود آن را با دلایل دیگری تقویت کرد. این علامت، شکل دایره‌ای ناموزون و کوچک و محاط در خودی دارد. این علامت را ما در La Parola del Pssato 31, 311 Anm. 3 به عنوان پیشتاز نشانه پنج عربی نامیده‌ایم. امّا چگونه ظاهری عدد XX دارد، مقدمتاً چرم نبشتهٔ اوران، آخر سطر ۳، آن را می‌نمایاند: دو صلیب تودرتو، تکرار دوگانهٔ نشانه‌ای برای X. همچنین، در سفالینهٔ مکتوبی به زبان پهلویک از دورا اروپوس دو بار علامت XX که هر دو بار به‌عنوان حاصل جمع حسابی مسلّم هستند، مشاهده می‌گردد. این بار دو X تودرتو نبوده بلکه در کنار هم قرار دارند. (Altheim-Stiehl, D. erste Auftreten der Hunnen 9, Zeile 1; 14, zeile 2; Abb. 1-2) نشان XX در لوحهٔ شوش، دارای شکل صلیب به طرف چپ دهان باز کرده با قسمت تحتانی کشیده‌ای که بیش نمونهٔ شکلی که پاپیروس‌هاس پهلوی نشان می‌دهند، می‌باشد J.de Menasce, Journ.asiat. 1953, 189 und pl.Izu S. 196, zeile 1-3; 6 در هیچ کجا دایرهٔ محاط دیوار نوشته یافت نمی‌شود.

1. Altheim-Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 11 f.

۲. Altheim-Stiehl, *Asien und Rom* 25; 39f.، در آنجا آغاز سال جدید به عوض ۱۸ سپتامبر، به اشتباه ۲۲ سپتامبر قرار داده شده است؛ نک: Th. Noeldeke, Uebers. 436. Anhang B. همین اشتباه در صفحه ۱۵ سطر ۲۸ که در آن بایستی ۱۲-۱۶ سپتامبر تصحیح شود. قرائت ما از نبشتهٔ کنیه هنوز منتشر نشدهٔ پالیارو (A.Pagliaro, a.o.24f; dazu Abb.6) را، ماریک (Maricq) (Honigmann-Maricq, *Recherches sur les Res gestae Divi Saporis* 178f.) ردّ کرده است. اما احتمال دارد که ماریک، خواندن ما از حروف مشکل پیوسته را نتوانسته است از روی عکس چندین برابر کوچک گردانیده شده، دنبال کند. از این رو، هیچ شکی در صحّت آن وجود ندارد. ما بار دیگر نبشته را در اندازه‌ای بزرگتر به همراه رسم قسمت جدلی آن در این کتاب ارائه می‌کنیم: Šnt XIIX در قسمت آخر سطر اول بدان اضافه می‌شود: سال طاعون Šnt mwtn در انتهای سطر دوم هرگونه شکی راکه تاریخی قبل از ۲۵۶ (ماریک، سقوط دورا را در این تاریخ می‌داند) در میان است، منتفی می‌گرداند. زیرا طاعون (Zos.1, 36, 1) پس از لشکرکشی والریان به کاپادوکیه، در اواخر سال ۲۵۶ (A.Alfoeldi, Berytus 4, 57) و پیش از اسارت والریان در سال ۲۵۹ (E.Polaschek, Jahrb.f.Landeskde N. Oestereich 30, 148f) با ۲۶۰ شیوع پیدا کرد.

Marfat.com

خط با زبان، به دلیل pty به جای PeN، هماهنگ است. امّا BYRḤ'، اختلاط نادری بین YRḤ' پهلویک و BYRḤ پارسیک است. آیا نظام معنانگار پارسی میانه بدان اندازه بر زبان پارتی تأثیر گذاشته که نمی‌توان آن دو را، برخلاف سنگنبشته‌های شاهان، از هم تمیز داد؟ کتابت نام ماه آذار با تلفظ سریانی ʾāḏār مطابقت می‌کند. ā (۱) دوم، همانند ā در n'syb تنگ سروک ۱ و ۲ و ā مندایی Plene نوشته شده است.

در این رابطه باید چرم نبشتهٔ شماره ۱۲ دورا نشان داده شود[1]. بار دیگر به پهلویک نوشته شده است. چرم نبشته حاوی عناوین متعدّد ایرانی، یک نام لاتینی و ایرانی است. در هیچ جا پایانهٔ صرفی ایرانی مشاهده نمی‌شود. تمامی ساختهای فعلی ('šry، 'ytyk[2] و ḥzytk) آرامی هستند. اگر دیوار نوشتهٔ فوق را به دلیل pty فقط ایرانی می‌توانستیم بخوانیم، چرم نبشتهٔ ۱۲ می‌توانست به‌صورت آرامی و ایرانی، هر دو، خوانده شود.

šwgwn سطر ۱ و ḥwtwy سطر ۲، مناسب پهلویک هستند. امّا باردیگر صورتهای پارسیک تک و توک ظاهر می‌شوند: šygwn در کنار šwgwn، kdm به جای 'tr یا 'trh.[3] امّا چشمگیرتر از همه دخول ساخته‌های آرامی جدید است: šwn به‌جای šmh پهلویک و šm پارسیک، سپس 'šry[4] و mwt و سرانجام kdym، ḥzytk، 'ytyk و k'm. نام tšyr ['r یا 'r]dšyr کاملاً به گونهٔ سریانی نوشته شده است.

اینک سخنی چند در مورد سفالینهٔ مکتوب به زبان پهلویک.[5] جمله‌هایی همچون: ḥmrn>XXštw mn pr°nk 'ḥsntk یا ḥmrn šdr mtry mzdsp ḥmrn، عبارتهایی آرامی با ساخت فعلی آرامی و پسوندهای شخصی آرامی هستند. ḥmrn، آرامی شرقی است و ḥštrp ksry، حالت اضافه‌ای را نشان می‌دهد[6] که در پهلویک، برخلاف پارسیک، به کار نمی‌رود.[7]

آنچه در دیوار نوشته معلوم شده بود تأیید می‌گردد: تفاوت نظام معنانگاری، جز در سنگنبشتهٔ شاهان، وجود ندارد. اجزائی از هر دو نظام، در متون پهلویک زمان ساسانی به کار برده می‌شود. فراتر از این، لغات و صورتهای آرامی شرقی، برگرفته از زبان محاوره، به‌طور گسترده‌ای وارد بافت آرامی رسمی می‌شود. در ارتباط با آن، ساخت فعلی آرامی، نه ماسک

---

1. Altheim-Stiehl, a.O.9f.

۲. در این مورد نک: Altheim-Stiehl a.O.19 . ساختاری با حالت مفعولی، همچون عربی، قابل توجه می‌ماند. این مسئله در چرم نبشته دورا ۳۷، س ۲ با wy'tyk دوباره مشاهده می‌شود.

۳. نامگذاری برای Epagomenen : Šnt [XX] bynh wbyn XXI با نام پارسی میانه‌اش اندرگاه (andargāh) که بعقوبی، ص ۱۹۹، س ۱۱، هونسما، آن را ذکر می‌کند، مطابقت دارد.

۴. بروکلمان، šāryā «او زندگی می‌کند» پیشنهاد می‌کند.

5. Altheim-Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 9f.

6. Altheim-Stiehl, a.O.16.

7. E. Herzfeld, Paikuli 181 rechts.

Marfat.com

فعلی آرامی با پایانهٔ ایرانی که برای پهلویک الگو بوده‌اند، به کار می‌رود.

همچنین، مکشوفات دورا اروپوس که به زبان پارسیک نگاشته شده است، نشان می‌دهد که بین اینها و متون پارسی میانهٔ سنگنبشته‌های ساسانیان تفاوت قابل ملاحظه‌ای وجود داشته است. وجه تمایز آنها در این است که نظام معنانگاری که در سنگنبشته‌ها شدیداً رعایت می‌شده، در نامه‌ها و دیوار نوشته‌ها به کار نمی‌رفته است. تصویری که از خلال نامه‌ها و دیوار نوشته نمایان می‌شود این گفته را تأیید می‌کند.

پس نباید از غیبت ماسک فعلی آرامی با پایانهٔ ایرانی شگفت‌زده شد. تنها مورد قابل ذکر یعنی [nd]hwh[1]، مشکوک است. با وجود این، šdrwn ...kwnm و krt در چرم نبشتهٔ شماره ۳۷ دورا، و dyn d'tn در سفالینهٔ مکتوبی به زبان پارسیک[2] ظاهر می‌شوند؛ و الاّ تنها ساخت افعال آرامی مشاهده می‌گردد: ysy [mh, y'tyk, hbwn. در جوار پارسیک کاملی همچون b'ly, mnd'm، شمار زیادی آرامی شرقی قرار دارد: swm[3]، šwm، kynyt[4].

بررسی نبشته‌های کنیسه، این نظر را تأیید می‌کند. ساختهای فعلی پارسی میانه به چشم نمی‌آید. امّا به‌جای آن ytr[5] و kṣmw[6] آرامی پدیدار می‌گردد. در اسامی خاص، نه تنها پایانه‌های ایرانی با ستاک آرامی بلکه حتی برعکس آن نیز به‌صورت dpyl[7] به کار برده می‌شود. صورتهای ویژه و مختلط مشابهی همچون 'th[8]، 'byldyt'y[9] و 'mt[10] در کنار آن جای می‌گیرند. این یکی با نظام پارسیک موجود در سنگنبشتهٔ شاهان، هیچ ارتباطی ندارد؛ و دوباره به موارد معمول آرامی شرقی bbyt[11]، 'pw[12]، 'pšn[13]، و ln[14] برخورد می‌کنیم.

بسیار آسان می‌بود تا نبشته‌های دیگری از کنیسه را که مورد مطالعهٔ ما قرار نگرفته‌اند، نشان می‌دادیم تا از این طریق به موارد مشابهی دست یابیم. امّا ما در اینجا خود را محدود بدین استنتاج اساسی می‌کنیم که تفاوتی در بررسی معنانگارها، بین سنگنبشته‌های شاهان، از طرفی و نامه‌ها و دیوار نوشته از جانب دیگر در پارسیک و هم پهلویک قابل رؤیت است. این امر در مورد هر دو زبان صادق است. از این گذشته، مشخصهٔ زبان دیوار نوشته و نامه‌ها به پهلویک همچون پارسیک است که به هیچ وجه نشانگر نظامی خاص نیستند. در آنها

---

1. Altheim-Stiehl, *Asien und Rom*, 26.
2. Altheim-Stiehl, *Asien und Rom*, 19; 20; *Das erste Auftreten d.Hunnen* 19 f.
3. Altheim-Stiehl, *Asien und Rom*, 21.
4. Altheim-Stiehl, a.O.21.
5. Altheim-Stiehl, a.O.24, Z.3.
6. Altheim-Stiehl, a.O.24, Z.4.
7. Altheim-Stiehl, a.O.26; 61.
8. Altheim-Stiehl, a.O.26.
9. Altheim-Stiehl, a.O.28f; 61f.
10. Altheim-Stiehl, a.O.25.
11. Altheim-Stiehl, a.O.24, Z.5; 28.
12. Altheim-Stiehl, a.O.25.
13. Altheim-Stiehl, a.O. 26; 58f.
14. Altheim-Stiehl, a.O.26; 60.

Marfat.com

صورتهای مختلطی، چنانچه ذکر شد، یافت می‌شود که با کتابت سهل انگارانه‌ای نمایانده می‌شود. آنچه تقریباً بالکل غایت است، کاربرد صورتک فعلی آرامی با پایانهٔ ایرانی است.

نتیجه‌ای که به دست می‌آید چندان هم غیر منتظره نیست. چنان نظام تصنّعی، یا حتی معقول، که برای هر دو زبان در سنگنبشته‌های شاهان محقق شده بود، نمی‌توانست در استعمال روزمره دوام آورد. امّا متکای ما برای طرح این سخن فقط دلایل و بررسیهای کلی نیست بلکه استنتاج ما قبلاً در یکی از باصلاحیت‌ترین شواهد عنوان شده است. اما می‌بایست تا زمانی که به سندی اصیل دسترسی یابیم در پردهٔ ابهام باقی بماند.

مدنظر ما، فصل معروف الفهرست در مورد خطوط زبان پارسی است (ج یکم، ص ۱۲؛ ص ۱۵ فلوگل) که الفارسیه و الفهلویه، الگوی پارسیک و پهلویک از آن ناشی می‌شوند. ابن‌مقفع، مأخذ ابن الندیم در جوار پنج زبان ایران، از هفت گونه خط سخن می‌گوید (ج یکم، ص ۱۳، س ۸ به بعد). توضیح فوق از ترجمهٔ عربی ابن مقفّع از کتاب خدای نامک ساسانی، برگرفته شده است.[1]

توضیح اولی با «منها» (ص ۱۳، س ۹) شروع می‌شود. سپس با ۱۳، ۱۱؛ ۱۵؛ ۱۸؛ ۱۴، ۱؛ ۴؛ و ۸[2]، ادامه می‌یابد و در خاتمه از خط هشتم ایرانیان نیز نام برده می‌شود: ص ۱۴، س ۱۱ به بعد، و ضمیمهٔ دیگری به دنبال آن می‌آید: ص ۱۴، س ۱۳-۱۷.

ابن الندیم آگاهی خود را منحصراً از ابن مقفع کسب نمی‌کند. موبدی m'd' که قبلاً در ص ۱۲ س ۱۹ راجع به جزئیات از او نقل قول می‌آورد، در ص ۱۳، س ۱۳ نیز اظهار نظر می‌کند. افزون بر این، تضادهایی در اصطلاح شناسی وجود دارد: «سریانیه» در ص ۱۳، س ۷، زبان مردم سواد است امّا در ص ۱۴، س ۴ «سریانیه الاول»[3] زبان مردم بابل است. در جوار این، نبطیه ص ۱۴، س ۱۰ قرار دارد.

ابن مقفع هفتمین گونهٔ خط را خط شاهان می‌نامد؛ راز سهریه (r'z shryh) ص ۱۴، س ۸، که نام فارسی آن برای فلوگل نامفهوم باقی مانده است. او فقط «راز» را تشخیص داده است. چنانچه «سهریه» را به حروف پهلوی منتقل کنیم، بلافاصله و با کمی تغییر «دپیره» یعنی «زبان» حاصل می‌شود[4]. نام آن به عنوان زبان سرّی با خبری که شاهان، اسرار را با آن می‌نوشتند (ص ۱۴، س ۸) متناسب است. علاوه بر این، در آنجا عنوان می‌شود: از زبان نبطیه چیزی در آن نیست (ص ۱۴، س ۱۰).

---

۱. همانند با این در مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۱۰۷، س ۱۴، دگوبه.
۲. شماره صفحه‌هایی که مربوط به فهرست ابن الندیم است.
۳. در مورد آن نک: W. Wright, *A Grammar of the Arabic Language* [3] 1, 260.
۴. فوک ما را متوجه این کرد که از قبل Quatremére، آن را چنان خوانده است: (خوانش‌ها) Fluegel 1, 4.

Marfat.com

پیش از این، در مکان پنجم، از یک خط دیگر شاهان (شاه دپیره) نام برده می‌شود (ص ۱۴، س ۱)، اما از نبود زبان نبطیه در آنجا هیچ ذکری به میان نمی‌آید. از آنجاکه تفاوتی در خط شماره ۷ آشکار می‌گردد، باید چنین فرض نهاد که اجزای نبطیه‌ای در این خط پنجم وجود داشتند.

گونهٔ پنجم خط: بنابراین، خط شاهان با اجزای نبطیه‌ای (چنانچه استنتاج درست باشد و، درواقع، با سنگنبشته‌های ساسانی تأیید می‌گردد) در مقابل خط نامه (ص ۱۴، س ۴ به بعد) گذاشته می‌شود. آن «به همان گونه است که سخن گویند...» و پاره‌ای از حروف را به زبان سریانی اول که زبان بابلیان است نوشته و آن را فارسی می‌خوانند. باردیگر در اینجا تفاوت تشخیص داده می‌شود. نبطیه بی‌شک صورت کهنتر و متعلق به خط شاهان است و سریانی اول به خط نامه تعلّق دارد.

نتیجه روشن است. از نبطیهٔ خطِ شاهان، معنانگارهای آرامی رسمی و از سریانی اول، گویش آرامی شرقی بابل، سواد، چنانچه یک بار هم نام برده می‌شود، (ص ۱۳، س ۸) مدّنظر است. در اینجا اختلافی بین سنگنبشته‌های شاهان از طرفی، و نامه‌ها و، همچنین، دیوار نوشته‌ها، چرم‌نبشته‌ها، و سفالینه‌های مکتوب از طرف دیگر، که مقدار معتنابهی از صورتهای جدید آرامی شرقی را نشان می‌دهند، تشخیص داده می‌شود.

همچنین، خط نامه «به همان گونه که سخن گویند» پایبند است. نام ایرانی آن «هام دفیره» (ص ۱۴، س ٦) است، که بار دیگر وقتی آن را با اندکی تغییر به حروف پهلوی منتقل می‌کنیم: zēm dipīrīh «خط عادی» یا «خط همگانی» به‌دست می‌آید. برخلاف این خط، خط شاهان خطی سرّی است که از مردم فاصله می‌گیرد. حتی با این مطلب نیز، تضادی که بدان برخورده‌ایم، واضحتر می‌گردد.

سپس در ادامه (ص ۱۴، س ٦) می‌بینیم که خط نامه ویژهٔ تمام طبقات مملکت است، جز پادشاهان. بوضوح گفته شده است که خط شاهان و خط نامه متقابلاً همدیگر را ردّ می‌کنند. بدین گواهی چیزی نداریم تا بیفزاییم.[1]

همچنین، خط نامه و زبان نامه، پس از آنکه آدمی با ایجاد الفبای واکه‌دار اوستایی و، همچنین، پهلویک و پارسیک برای سنگنبشته‌های شاهان پیشرفت کرده بود، هنجار عادی خود را به‌دست آورد. این امر در پاپیروس‌های پارسی میانه‌ای که از فاصلهٔ زمانی تسخیر مصر

---

۱. هنینگ بعد از دریافت کتاب *Asien und Rom* (Tuebingen 1952) ما را از طریق نامه متهّم کرد که ما تفاوتی مابین پهلویک و پارسیک قائل نشده‌ایم. اسناد منتشرهٔ ما در هیچ رابطه‌ای ــ نه املایی، نحوی و نه در واژگان ــ از هر دو زبان منحرف نمی‌گردند. مشاهده می‌شود که هنینگ با این ادّعا چه سودایی در سردارد.

Marfat.com

(سال ۶۱۹) به‌دست سپاهیان خسرو پرویز و عقب‌نشینی آنها (سال ۶۲۹) نشأت می‌گیرد، مشهود است.[1] خط پیوستهٔ این پاپیروس‌ها با خطِ دست‌نوشتهای زرتشتی و شکل شکستهٔ سروده‌هایی از ترکستان چین به هم تعلق دارند.[2] این پاپیروس‌ها در نحوهٔ املایی نیز با پهلوی کتابی هماهنگی دارند.[3] همچنین، معنانگارهای آرامی در اینجا همچون آنجا (پاپیروس‌ها) به گونهٔ یکسانی نوشته می‌شوند.[4] تمامی مطالب بالا متفقاً ثابت می‌کند که زبان ادبی پارسی میانه، به‌طوری که کاربرد آن را در دست نوشتهای زرتشتیان در ایران و پارسیان در هندوستان مشاهده می‌کنیم، حتی پیش از زمان پاپیروس‌ها، یعنی حداقل در سدهٔ ششم، تثبیت شده بود؛ و چنانکه می‌بینیم از این زمان به بعد هیچ تغییری نکرده و فقط اضافاتی برگرفته است.[5]

باردیگر به سده‌ای باز می‌گردیم که دولت نوین خسرو انوشروان در آن بنا شده است. این سده حتی در خط، املا، و کاربرد معنانگارها نیز نقطهٔ عطف مهمّی بود و این امر مؤید مطالبی است که پیشتر بیان شد. این مطلب بویژه در مورد نحوهٔ مدیریّت و دفترداری که در همان برههٔ زمانی پدیدار شده بود، صدق می‌کند.

---

1. J.de Menasce, Journ. asiat. 1953, 185f; O.Hansen, Abh BAW. 1937, 9, 21
پاپیروس واقع در بال (Basel)، فهرست واحد کوچکی نظامی را که قابل قیاس با نیشتهٔ پرونو بلغاری بال براق bjalbrjag (F.Altheim, *Literat. u. Gesellsch.*1, 225f.) و نظایر آن است، نشان می‌دهد. همانند نیشتهٔ پرونو بلغاری که با *oπaπ* بویلای (boila) داخلی، سپاهی اجیره می‌آغازد، به همین گونه نیز در آغاز پاپیروس بال قرار دارد: «سپاه ...» و دنباله‌اش را دمناسکه syrk می‌خواند که بایستی نام یا عنوانی باشد.

2. O.Hansen, a.O.14f. 3. O.Hansen, a.O.18f. 4. O.Hansen, a.O.18.
5. O.Hansen, a.O.19.

Marfat.com

# خلاصه

پژوهشهایی که تا حال عرضه شدند، هر کدام کلّیتی را نشان دادند. آنها به‌وسیلهٔ موضوعشان یا متن ادبی که آنها را تفسیر می‌کرد به هم مرتبط شدند. در این مسیر کج راهه‌ها و تشریح مطالبی با ویژگیهای محدود، به همان اندازه اندک سد راه شد که عرضهٔ منابع جدید یا قرائت تازهٔ اسناد موجود. امّا تمامی این پژوهشها، صرف نظر از چگونگی مشکلات خاصّ خود و راههایی که برای پاسخگویی بدانها پیموده شد، هدف مشترکی داشتند. همچنین، روش آنها نیز، به‌طوری که به نظر ما می‌آید، برای نزدیک شدن بدیّن هدف مشترک بود.

نتیجه‌ای که هر بار حاصل شد این بود که امکان تشخیص نقطهٔ عطفی که در آغاز سدهٔ ششم محقق شد، برایمان فراهم آمد. اسامیی همچون کواذ اول، مزدک، و خسروانوشروان یک وسیله‌ای برای بیان معنی مورد نظر ما بودند. آنچه ما را بدین نقطهٔ عطف راهنمایی کرد یا وسیلهٔ پیگیری آن را فراهم آورد همان هدفی را دنبال می‌کرد که مطلوب این «نقطه عطف» بود ــ و اردشیر اول و خسرو پرویز، در حکم آغاز و انجام، اهمیت زیادی داشتند ــ چنین به نظر می‌آمد که آنها می‌بایست در ارتباط با آن نقطه مرکزی بررسی شوند.

آنچه ماورای آن قرار داشت، در توجیه گذشته بود و انگیزه‌اش را از آن می‌گرفت. تلاش اردشیر اول برای برپایی امپراتوری هخامنشی با مرزهای کهنش بود: همان امپراتوری که طبق ادعای موروثی به خاندان وی تعلق داشت. مایملکی که از دست رفته بود، می‌بایست به مالکینش بازپس گردانده شود و نظامی که از هم پاشیده و گسیخته شده بود، دوباره برقرار گردد. بدین ترتیب، ادعای حقوق مدنی به حیطهٔ دولتی منتقل گردید و تصویر حکومتی که از چنان تفکری شکل می‌گرفت به نام حکومت «پدرنامی» خوانده شد.

در مقابل ادّعای فرمانروا، ادعای زیردستانش قرار داشت و این امر زمانی بیشتر سنگینی

Marfat.com

می‌کرد که نیرومندترینشان، مالکان ارضی، از آن حمایت می‌کردند. ادعای مالکان ارضی براساس حقوق مدنی، از نو در پی احیای گذشته بود. به همان اندازه که شاه به حقوق موروثی استناد می‌کرد، مخالفان نیز به نوبهٔ خود می‌توانستند عناوین، امتیازات، انتظارات و در صورت لزوم، حقوق بالقوهٔ موروثی خود را بدو یادآوری نمایند. ادّعا در برابر ادّعا، و استدلال در مقابل استدلال قرار داشت و تنها شرایط تاریخی جاری بود که مشخّص می‌کرد، چه کسی و تا چه اندازه می‌تواند خواستش را به کرسی بنشاند.

نظام مالیاتی پدر نامی مؤید آن است که شاه و مالکان ارضی سدّ راه یکدیگر بودند و همدیگر را محدود می‌کردند. در مبارزهٔ آرامی، مرزهای طرفین مشخص شد لکن هر جابه‌جایی نیروها، از نو باعث تغییر این مرزبندی می‌گردید. گرچه در زمان اردشیر، سلطنت در حال صعود بود، از سدهٔ چهارم به بعد به طور چشمگیری تغییر موقعیت داد. سرانجام، شاه از تمامی قدرت محروم شد و همچون گوی چوگان در دست اشراف زمیندار قرار گرفت. آنجاکه در آن نه قانون بل کلاً ادّعا حاکم باشد، و هیچ قاعدهٔ منظمّی مؤثر نباشد و تنها امور عملی موجودیت داشته باشد، برای دیوانسالاری هم هیچ میدان عملی باقی نمی‌ماند. دیوانسالاری بدون حمایت شاه نمی‌توانست دستورات وی را به تحقق رساند و ادارهٔ منظمّی را تضمین کند، و در هر جاکه پدیدار شد، توسعه نیافت و به ابتدایی‌ترین روابط محدود ماند. این دیوانسالاری همچنان پایبند اشکال سنتی بود، که در نتیجه، تصویری که از آن برجا ماند تصویری بس مغشوش و درهم بود.

در آن زمان که قدرت شاه بیش از پیش محدود می‌شد، تنها مایملکی که برایش دست نخورده بازماند، فرّه ایزدی بود که از طریق روحانیت زرتشتی به سلطنت اعطا شده بود. حمایت از این سازمان روحانی، و کسب قدرت از این رفتار مؤمنانه در رأس تلاشهای نخستین شهریاران ساسانی قرار داشت. از این رو، کوشیدند تا باگردآوری اسناد معتبر دین بهی آن را از فراموشی برهانند، و در «کتابی» به ثبت برسانند. این بار هم با طرح همان ادعاها، به سرچشمهٔ آنها یعنی گذشته بازگشتند.

بنابراین، پدرنامی و در جوارش سنّت‌گرایی شدیدی سربرآورد. نه تنها با هخامنشیان که با زرتشت نیز پیشینه و سنّت همزمان فراخوانده شد. شاهنشاهی ساسانی، نخستین نیمهٔ سدهٔ سوم را همچنان در تلاش نوگردانی گذشتهٔ بزرگ سپری کرد، اما بدون امکانات یعنی نبود هماهنگی بین گذشته و حال این تلاشها رفته‌رفته رنگ باختند و محو شدند. آنچه پیشتر هخامنشیان را، این نوزاد دیررس در میان امپراتوریهای بزرگ خاور زمین که به کمک حفظ سنتهای سده‌های پیشین به رشد قابل ملاحظه‌ای دست یافته بود، به هم پیوند می‌داد، اینچنین

Marfat.com

احیای مجدد آن برای ساسانیان فراهم نبود. آنچه آدمی قادر به نگهداریش بود در محیط دیگرگونه‌ای سربرافراشت، مانند امپراتوری تزاری در آغاز سدهٔ معاصر که با انبوهی از ویژگیهای پدرنامی و کلیساییش در میان جهانی از سلطنتهای موروثی و جمهوری حکومتی نامتعارف به نظر می‌آمد.

مقایسه‌ای که یک بار انجام شود برای دفعات بعد هم قابل تکرار است. قیام مزدکیان، همچون روسیه در انقلاب اکتبر، در ایران ساسانی دگرگونی کاملی را به ارمغان آورد. حتی اگر هم مزدک را چیزی جز نظریه پردازی مارکسیست به سبک جدید بدانیم، باز امکان مقایسه میان آنها وجود دارد. مورد مشترک در هر دو نظریه این است که از هر دوی آنها چیزی نو حاصل شد، و سرشت این بدعت به گونه‌ای بود که حتی زمانی هم که در پی تحقق آن بودند، خمیرمایه وجودش را که از سرچشمهٔ اصلی مایه می‌گرفت حفظ کرد. در هر دو مورد باید خاطرنشان کرد که تحول جاری با جایگزینی یک قدرت تمرکز یافته‌ای که تمامی گذشته را به فراموشی سپرد، محو و نابود گردید. نه فقط حکومت شوراها که نظام نوی انوشروان هم بدون نظریهٔ پیشین تصور کردنی نبود. افکار بنیادین، کلاً و جزئاً، از آن برگرفته شد لکن در هر دو مورد، نظریه متناسب با ضروریات جدید تغییر شکل داد؛ و این تغییر به اندازه‌ای بود که نتیجه از سرآغاز اصلی بسیار دور افتاد.

وجه تشابهات به همین موارد محدود می‌شود. زیرا با آنکه نتیجه در هر دو مورد یکی، و آن هم ایجاد قدرت مطلقهٔ سازمان یافتهٔ دولتی بود، در یکی براساس حکومت یک طبقه استوار بود و در دیگری، نظام انوشروان، بر پایهٔ اوج غنای قدرت بازسازی شدهٔ سلطنت قرار داشت. مزدک و پیروانش، مالکان ارضی را درهم شکسته و از حقوقشان محروم کرده بودند و کواذ اول و خسروانوشروان توانستند همزمان با نابودی مزدکیان بر یاغیان و نیز اشراف زمیندار که پیشتر بر سلطنت شوریده بودند تسلّط یابند. اکنون دیگر احیای مالکیت ارضی به معنای بازسازی آن چیزی نبود که تا بدان زمان موجودیت داشت، بلکه در هر جا که زمینهای اشراف به ایشان بازپس داده شد یا ملک بی‌صاحبی به مالک اشرافی تازه‌ای اعطا شد، این عمل با اجازه و ضمانت شاه انجام گرفت؛ و بهایی که آنها در قبال آن پرداختند تحمّل بار مالیات شاهانه، و تعهد خدمت با اسب بود. در نتیجه، برفراز دیهکان و اسوار، اشراف دیوانی، عمدتاً با خصلت نظامی سربرآوردند. آنان را شاه ضمانت و تأمین می‌کرد و در نظام مترتّبی از پایگاهها رده‌بندی می‌شدند.

اِعمال قدرت مطلقهٔ شهریاری به عهدهٔ دستگاه دیوانسالاریِ بالنده‌ای بود که بتازگی به‌وجود آمده بود. وظیفهٔ این دیوانسالاری، که درواقع جانشین «دبیران» سابق شده بود، تحقق

Marfat.com

فرامین و خواسته‌های پادشاه از مجرای اداری بود. با این دیوانسالاری کارا در تمامی امور و وارد به اشکال جدید مدیریّت، تحقّق نظام جدید مالیاتی و سپاه امکانپذیر گشت.

این همان چیزی است که فئودالیسم نام گرفته، یگانه مضمونی که به اصطلاح فراوان به کار رفته و با اینکه اغلب سوء تعبیر شده، تنها واژهٔ برازنده برای این مفهوم است. اساس فئودالیسم از حکومت پدرنامی جداست و هیچ ارتباطی با ظهور قدرتهای محلی، یعنی با گسستگی اقتدار شهریاری توسط ادعاهای مالکانهٔ ارضی، ندارد. شاه در بالاترین مکان قرار دارد و در رأس این هرم قدرت می‌تابد و می‌بخشد؛ و در حکم یگانه منشأ نظام، «تمام طبقات را زیر نظر دارد، و به بیان روشنتر، تعیین کنندهٔ حقوق و وظایف هر یک از آنهاست. در ازای اعطای املاک به اشراف، آنها هم می‌بایست به پرداخت مالیات و خدمت سپاهیگری گردن نهند؛ که در جوار این سلسله مراتب نظامی، پایگان دیوانی قرار داشت.

انوشروان، عنان اختیار این حکومت فئودالی را محکم به دست گرفت، اما از دست جانشین وی به در رفت، و با روی کار آمدن خسرو پرویز دوباره این سلطه برقرار شد. برضد فئودالیسم نیز، همچون نظام پدرنامی، نیروهای مخالفی سربرافراشتند، و تلاششان در این بود که از قدرت مطلقهٔ سلطنت بکاهند یا آن را از بین ببرند. اما اینک این مخالفان نه اشراف ارضی که اشراف نظامی بودند؛ بویژه فرماندهان سپاهیان بزرگ مرزی که بر ضد خاندان شهریاری مشروع شورش کردند.

خسرو پرویز با تأکید بیش از حد بر تمرکز گرایی می‌کوشید تا با خطر مقابله کند. از یک طرف، اخذ مالیات از مالیات دهندگان و احتکار کلیه مبالغ در پایتخت، و از طرف دیگر نظارت دائمی بر تمامی نهادها و نیز تصفیه‌های مکرر باعث شده بود که برای مدتی کوتاه به آنچه آرزومندش بودند برسند، اما دیگر کارد به استخوان رسیده بود و در نهایت به قیام مسلحانهٔ متضررین و مالاً تضعیف دوبارهٔ سلطنت منجر گردید.

به این ترتیب، تصویری پدید می‌آید که به‌طور مأنوس آن را فئودالیسم می‌نامند: تضعیف بالاترین مرجع قدرت به‌دست فرمانبرداران، و مدیریت مرکزی به‌وسیلهٔ قدرتهای محلّی. با اینهمه، این تضعیف، که خود تلاشی است نه بی‌نظمی و نتیجه است نه هدف، شرایطی را پیشبایسته می‌گذارد که حتی در زمان فروپاشی هم هنوز مورد توجه قرار می‌گیرد. فئودالیسم را در مفهوم متداول جاری خود، بدون قدرت مطلقهٔ شهریاری، و بدون طبقات و پایگانها که از آن سرچشمه می‌گیرند نمی‌توان به تصور آورد، یعنی آن را نمی‌توان جدای از سلسله مراتب اختیارات، و حقوق و وظایف که تعریف انحصاری فئودالیسم را تشکیل می‌دهند، دانست.

Marfat.com

در این ارتباط، رمان اسواری هم قابل ذکر است. سبک نخستین آن، اگر سالیابیی که قبلاً پیشنهاد کردیم درست باشد، پس از فروپاشی امپراتوری ساسانیان پدیدار گشت. در واقع، رمان، بازتاب فرازو نشیب پادشاهی فئودالی، و سلسله مراتب فئودالی است؛ که نتیجتاً یکی از قالبهای ادبی را به وجود آورد که انعکاس‌دهندهٔ ویژگیهای عصر فئودالی است.

تا آنجا که می‌دانیم، فئودالیسم محض و اولیه در امپراتوری ساسانیان در زمان انوشروان پدیدار شده است. در هیچ جای دیگر، چنین تصویر دقیقاً واضح و مطلقی از فئودالیسم به‌دست نیامدهٔ است. عکس‌العمل همسایگان مؤید آن است که مسئله‌ای حیاتی روی داده بوده است، زیرا همان اقوامی که جانشین امپراتوری ساسانیان شدند و می‌بایست آینده را رقم زنند، یعنی ترکان (در مفهومی کلی) و اعراب، این فئودالیسم را اخذ کردند و فئودالیسمی با ویژگی خاص خویش ساختند. قبلاً هم یادآور شدیم که نظام تِمِن بیزانسی هم از الگوی ساسانی گرفته شده بود.

Marfat.com

# بخش سوم

# همسایگان

Marfat.com

Marfat.com

# فصل ششم

## هون‌ها و پروتو-بلغارها

تاریخ هونی، در این اواخر در مرکز توجه تحقیق جای گرفته است. ای. الف. تامپسون با کتاب تاریخ آتیلا و هون‌هایش[1] آغاز کرده و از این رو توالی هیجان‌انگیزی از نقد[2] و پاد نهاد[3]، انتقاد متقابل اُ. منشن ـ هلفن[4] و پاسخ ما بدان، را[5] سبب شده است. پیش از این اثر یا همزمان با آن پژوهشهای پراکنده‌ای انجام گرفته بود؛ قرائت دوبارهٔ نامه‌های کهن سغدی با بازیابی خیون xwn در محدودهٔ چین[6]؛ رمزگشایی نوشته‌های بلغاری کهن[7]؛ توضیح و ترجمهٔ دقیقتر نبشته‌های آرمازی (armazisch)[8] و آگاهی بدانچه برای منشأ رون‌های کهن ترکی مهم بود[9]؛ و سرانجام ظهور نامهای هونی در اسنادی که نشانی از نبرد سرنوشت‌ساز دژ مرزی دورا اروپوس بودند.[10] در همان زمان، کاوشگران شوروی به نتایج مهمّی دست یافتند. بویژه می‌توان از آثار برنشتام که ارتباط هیونگ ـ نو و هون‌ها را از جنبهٔ باستان شناختی نیز تأیید کرده است، نام برد.[11] بعدها برنشتام کوشیده است[12] نتایج خود را به کل جوامع کوچنده تعمیم دهد و کیسلف[13] در این مورد از او پیروی کرده است. در این اواخر، ی. هارماتا، که به دلیل

---

1. E.A.Thompson, *History of Attila and The Huns*, (1948) 2. Gnomon 21, 253 f.
3. F. Altheim, *Attila u. d. Hunnen*, 1951; erweiterte franzoes. Uebers. 1952.
4. Gnomon 24, 500 f. 5. Altheim - Stiehl, *D.erste Auftreten d. Hunnen* 47 f; 83 f.
6. W. B. Henning, BSOS. 1948, 601 f; 615. 7. F. Altheim, *Lit. u. Gesellschaft* 1, 195 f.
۸. منابع کهن در: F. Altheim, a. O. 2, 4 Anm. 1 -- 4.
9. Zuletzt Altheim - Stiehl, a. O. 29 f.
10. Altheim - Stiehl, a. O, 19 f.;F. Altheim, *Acta arch. Hung*. 2, 269 f; F.Altheim, *Anales de historia antiguay medieval* (Buenos Aires) 1953, 5 f.
11. Kenkolskij mogilbnik, Leningrad 1940; KSIIMK. 38 (1951), 141 f; vgl. K. F. Smirnow, ebenda 34 (1950), 103 f. 12. Kenkolskij mogilbnik 8 f.; 192.
13. Drewnjaja istorija Južnoj Sibiri 177; 216 f; 266 f; 273f.

Marfat.com

تحقیقاتش دربارهٔ خلقهای سوارهٔ شرقی شهرتی کسب کرده است، در دو اثر تلاش کرده تا تصویر کلی جامعهٔ هونی را ترسیم کند. هارماتا در مقاله‌اش به نام «فروپاشی امپراتوری هون»[1] از نتایج نخستین بررسیش دربارهٔ لوگادس (λογάδες)[2] های آتیلا، بعضاً چشم پوشیده[3] و بخشی را تکمیل کرده و تصویری کلی از آن ساخته است.

اثر هارماتا سرآغاز بررسی زیرین ما را تشکیل خواهد داد. در عین حال، انتقادات نظری او در مورد محققین شوروی کنار گذارده می‌شود؛ همین امر در مورد توضیحات وی از تئوری مارکسیستی و تکامل بعدی آن نیز صدق می‌کند. در اینجا، تنها آن چیزی که مورد توجه قرار می‌گیرد که در خدمت ممتازترین اهداف ماست: روشن‌سازی آنچه شواهد موجود آنها را بیان می‌کند.

## ۱

هارماتا قصد دارد تا تحوّل اتّحاد قبیله‌ای هونی[4] را به حکومتی با ساختار کوچگردی نشان دهد. او این تحوّل را در زمان آتیلا می‌داند. از این مسئله شرایط مغایری که پیش از این نقطهٔ عطف وجود داشت و آنچه سازمان حکومتی را در زمان آتیلا مشخص می‌کرد، یعنی (اِپی‌تِزئوْ) (ε'πιτη'δειοι) و لوگادس[5] را به دست می‌آورد.

آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcelinus 31, 2, 7) از شرایط کهتر گواهی به‌دست می‌دهد: «آنها به اوامر شاهی سرفرود نمی‌آورند و بیشتر به فرماندهی رؤسای قبایل از موردی به مورد دیگر بسنده می‌کنند و این‌گونه تمامی موانع را از سر راه برمی‌دارند». هارماتا تعبیر تامپسون[6] را دربارهٔ برجستگان[7]، که فقط یک قشر رهبری محدود به زمان جنگ می‌داند، توضیح می‌دهد. اگر بخواهیم این نظریه را بپذیریم، در این صورت، این برجستگان ما نمی‌بایست «طبقه‌ای» را در «جامعه» هونی تشکیل داده باشند. اما هارماتا به دنبال کشف چنان طبقه‌ای است: به‌زعم او گورهای هونی در کنار ولگا و دُن[8] نشان می‌دهد که قشر ثروتمندی در میان قوم وجود داشته است. هارماتا به استفاده‌های دیگر آمیانوس مارسلینوس، بویژه در کتاب هفتم، بخش چهاردهم، از برجستگان استناد می‌کند. به زعم او برجستگان شهری[9] در اینجا در مقابل اهالی فقیر قرار دارد، بنابراین واژه بیانگر «طبقه‌ای» از «جامعهٔ»

---

1. *Acta arch. Hung.* 2, 227 f. 2. *Acta arch - Hung.* 1, 138 f. 3. a. O. 298.
4. Tribal Federation 5. a. O. 288 rf. 6. a. O. 44 f. 7. Primates
8. T. Minaewa Pogrebenija s sożzeniem bliz gor. Pokrowska 92 f: 95 f.
9. Primates Urbium

Marfat.com

رومی است که موقعیت اجتماعی آن مبتنی بر مالکیت بوده است.[1] در نتیجه، برای برجستگان هونی نیز بایستی این برچسب صادق باشد.

استدلالات هارماتا بسختی چیزی را روشن می‌کند. بی‌شک برجستگان گروه ممتازی را نشان می‌دهد، و این گروه می‌تواند هم در جنگ و هم در قشربندی اهالی شهری پدیدار گردد. با اینهمه، مناطقی که بتوان تأثیر این برجستگان را کلاً و جزئاً در آن مشاهده کرد وجود نداشته است: شرایط مشخص رابطه را نشان می‌دهد. این بدان معنی است که انتقال مفاهیم از شرایطی به شرایط دیگر به آسانی جایز نیست. همانطور که میزان آگاهی و استنباط ما از برجستگان هونی و نقش نظامی آنها در مقایسه با برجستگان شهری رومی اندک است، در مورد عکس آن نیز این قضیه صدق می‌کند. اگر برجستگان شهری به علت مایملکشان از باقی اهالی شهری متمایز بودند، لزومی ندارد که این مورد برای هون‌ها هم صدق کند.

آثار گورهای هونی ولگا و دُن، مستقل از آنها قابل ارزیابی است. البته تردیدی نیست که در این گورها یک قشر رفیع اجتماعی در کنار دیگران قرار دارد. اما به دو دلیل نمی‌توان به آنها استناد کرد: نخست اینکه آیا هون‌های برجسته بر طبق غنای سلاح و البسه، که آمیانوس مارسلینوس هیچ چیز همانندی را از آنها ذکر نمی‌کند، با برجستگان همزمان هستند. دوم اینکه آیا گورهای فوق واقعاً به زمان آتیلا، یا چنانچه متحمل هم هست، به دهه‌های بعدِ او تعلق دارد.

براستی آمیانوس چه چیزی را مدنظر دارد؟ معنایی ندارد که در کار او به دنبال پاسخ مسائلی بگردیم که وی هیچ چیزی در موردشان نمی‌گوید، حتی اگر برای پژوهشگران معاصر، این مسائل واضح و روشن باشد. آمیانوس نه از مایملک و نه از دوام برجستگان، از هیچ‌کدام، سخن نمی‌گوید. اما او بوضوح توان رزمی tumultuarius primatum ductus (رهبری خلق‌الساعه موقت) را مقابل severitas regalis (اقتدار شاهی) قرار می‌دهد. او به نبودِ آخری، و فرمانروایی اولی اشاره می‌کند. primatum ductus در بردارندهٔ صفت tumultuarius است که در اینجا نمی‌تواند کنایه‌ای از فرار ساختگی و دیگر ویژگیهای تاکتیک هونی[2] باشد. احتیاجی به دلیل و برهان نیست که واژهٔ tumultuarius بدین شکل هرگز و در هیچ کجا معنی نمی‌دهد. اما بخوبی tumultus و tamultus Gallicus و بویژه tumultuarius ductus را از قانون اساسی رومی می‌شناسیم. با این واژهٔ آخری، وضعیت استثنایی بناگهان پدید آمدهٔ نظامی، نشان داده می‌شود و صفتِ tumultuarius مشمول این وضع و امکانات و یاری رسانی

1. a. O. 2901. 2. a. O. 289 1 und r.

Marfat.com

بدان (ductus) است تا به کمک آن تدابیر بر اوضاع مسلّط شوند.[1] از این رو، tumultuarius doctus را می‌توان رهبری خلق الساعه و فی‌البداههٔ حاصل از شرایط آنی دانست که در مقابل severitas regalis (اقتدار شاهی) سربرآورده است: اما چه چیزی می‌تواند با آن مدنظر بوده باشد؟

سوزومنوس (5 و Sozomenos 9)، از οἰχετοι xaí λοχαγοί اولدیس شاه هون‌ها نـام می‌برد. تامپسون آن را با برجستگان یکسان گذارده بود[2] اما هارماتا تجانس این دو را انکار می‌کند. او با استناد بدین مسئله که λοχαγός به معنای یوزباشی[3] است، یادآور تـقسیم‌بندی هیونگ ـ نو به واحدهای صد، هزار، و ده هزار نفری می‌شود.[4] همچنین در نام هونی به نام اُونه گوزیوس (ουηγήσιος)، بازتاب این تقسیم‌بندی بر مبنای دستگاه اعشاری را مشاهده می‌کند. در تلفظ، ایتاتسیتی (itazistisch)، oniiisios خوانده می‌شود که این هم چیزی جز on - Lyiz ترکی قدیم به معنای «آنکه ده فرمانبر دارد»، نیست.

این رده‌بندی به اصلاحاتی که ماثو ـ دون (Mao - dun)، قبلاً تدابیرش را با آنـها بـر هیونگ ـ نو بر پای داشته بود[5]، تعلق دارد. در نتیجه، تشکیلات کهن قبیله‌ای در هم شکست و ساختاری نومتشکل از واحدهای منظّم، که در رأس هر یک فرماندهی قرار داشت، جایگزین آن شد. اینک به جای رئیس قبیلهٔ سابق، درجهٔ نظامی و به عوض قبیلهٔ جنگاور، سپاه منظم قرار گرفته بود.

از این رو، تنها می‌توان چنین برداشت کرد که در جوار οἰκετοι, λοχαγοί ــ اولدیس قرار می‌گیرد. اگر فرماندهان هزار، صد، دهگان بـه تشکـیلات ارتشـی تـعلق داشـتند کـه سرفرماندهی یکدستِ شان ـ یو (San - yü) را پشتیبانی می‌کرد. بدین‌ترتیب، آنها با οἰκετοι در این مورد همانند بودند که آنها همچون اینان به فرمانروا نزدیک، و ابزاری در دستان وی بودند.

اقتدار شاهی و اجرای بی‌چون و چرای آن با severitas regalis (اقتدار شاهی) آمیانوس مطابقت دارد. این مسئله برای وی بسیار کمرنگ بود یا اینکه دیگر وجود نداشت. سازمانهایی که قبلاً مؤثر بودند ــ on - iyiz و اگر بخواهیم رده را ادامه دهیم: yüz - iyiz = λοχαγός (یوزباشی)، ming - iyiz (مین‌باشی)، و tümän - iyiz (تومان باشی) ــ دیگر وظایف خود را تأمین نمی‌کردند. به جای آنان رهبری خلق‌الساعهٔ قبیله جایگزین شده بود؛ رهبری منظّم، که

---

1. Vgl. das Gegenueber von *tumultuaria manus* Vell. Pat. 2, 42, 2 und *iustus exercitus* 2, 61, 2; Mitteis - Wilcken. Grundz. u Chrestomathie d. Papyruskde. 1, 1, 392; Tac., ann. 15. 3 *tumultuariam provincialium manum.* 2. a. O. 58. 3. a. O. 291 r.
4. *Literatur bei J. Harmatta* a. O. 291 Anm. 52. 5. F. Altheim, *Lit.u. Gesellsch.* 1, 217.

Marfat.com

ناشی از قدرت فرماندهی شاهی بود، از میان برداشته شده و با نیروی موقتی جایگزین گشته بود. این، آن مسئله‌ای است، و نه چیز دیگر، که آمیانوس یادآوری می‌کند.

نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم نه پیدایی جامعهٔ طبقاتی هونی (که احتمالاً از خیلی پیشتر وجود داشت) بلکه تضعیف اقتدار شاهی است. زیرا گواه ما بر این سخن که سلطنت همچنان در جای خود تداوم یافت، بالامبرشاه (Balamber) هونی است که یوردانس (Jordanes Get. 24) از او نشان می‌دهد. او درست در زمانی سلطنت می‌کرد که هون‌ها همسایهٔ گوتیشان را شکست دادند.

اینک المپیودور از شاهان، ῥῆγες، (Olympiodor fr. 18 FGH. 4 ،61) سخن می‌گوید. خبر کوتاه او نظریه‌های بلندپروازانه‌ای را به منصهٔ ظهور رسانیده است. تامپسون[1] مابین ῥῆγες (شاهان)، سازندهٔ اکثریت، و τῶν ῥηγῶν πρῶτος که جایگاه آنان را نخست دوناتوس و سپس خاراتون اشغال کرده است، تفاوت قائل شد. او دوناتوس را رهبر قبایل و برابر با برجستگان و، برعکس، خاراتون را رئیس اتحادیهٔ قبایل دانسته که، بدین ترتیب، خاراتون یک φύλαρχος بوده است. نظریهٔ هارماتا برخلاف نظریهٔ اوست[2]: او کاربرد φύλαρχος را تصحیح می‌کند و از کاربرد ῥήξ، و ῥῆγες (reges) واژهٔ گوتی reiks را استخراج می‌کند و با استنباط از این واقعیت که این یکی نه فقط ἄρχων (ارخون) بلکه Εντιμος نیز معنی می‌دهد (اگرچه او «ثروت» ترجمه می‌کند)، از نو به رده‌بندی طبقاتی جامعهٔ هونی می‌رسد. او دربارهٔ یکسان انگاشتن ῥῆγες (reges) و برجستگان با احتیاط سخن می‌گوید اما دوناتوس برای او نیز فرماندهٔ (رؤسای) قبایل است.

از تمامی مطالب بالا چیزی در نزد المپیودور وجود ندارد. او «در مورد دوناتوس و هون‌ها و دربارهٔ مهارت تیراندازی دقیق شاه آنها و چگونه وی، تاریخنگار، به عنوان سفیر به جانب آنها (αὐτούς) و دوناتوس فرستاده شد»، خبری می‌دهد. دربارهٔ اینکه دوناتوس به ρεγες (reges) تعلق داشته، هیچ سخنی بیان نشده است. برعکس، چنین آمده که دوناتوس توسط هون‌ها از آنها (αὐτούς) جدا شده است و چنانچه ما αὐτους را به کلمهٔ بعدی، یعنی reges، مربوط بدانیم، در این صورت دوناتوس در هیچ شرایطی به آنها (αὐτους) تعلق نداشته است. در ادامهٔ نوشته می‌بینیم که چگونه دوناتوس با سوگند دروغ فریب خورده و ناجوانمردانه کشته می‌شود، و خاراتون، اقدم شاهان (ὁ τῶν ἄλλων πρῶτος) از قتل او به خشم می‌آید، اما دوباره به سبب هدایای قیصر خشمش فرو می‌نشیند. و آشتی می‌کند. خاراتون،

1. a. O. 58. 2. a. O. 290r f.

Marfat.com

چنانکه بعداً مدلل می‌گردد، به هیچ‌وجه جانشین دوناتوس[1] با عنوان τῶν ϱηγωνπρῶτος نیست، و بار دیگر معلوم می‌گردد که چه اندازه نامعقول است اگر او را ϛήγες (reges) بینگاریم.

طبعاً هیچ دلیلی هم وجود ندارد، در ϛήγες، و ϱηε (rex, reges) چیز دیگری جز rex لاتینی را مشاهده کنیم. این واژه برای تمایز شاه هونی از βασιλεύς و قیصر[2] به کار می‌رود. نه سخنی از reiks گوتی است و نه از رده‌بندی طبقاتی، و جای تعجب است که می‌بینیم چنین مسائلی حتی می‌توانند بر زبان جاری شوند.

باقی می‌ماند یکسان نهادن ϱεγες (reges) با برجستگان آمیانوس و رؤسای قبایل. این مطلب از عجایب کتاب تامپسون است که چرا برجستگان که lumultuarius ductus (رهبران موقت) آن با severitas regalis (اقتدار شاهی) در نزد آمیانوس مقابل هم گذارده می‌شود، بویژه بایستی با ϱεγες (reges) یکی بوده باشد. از این موضوع ناهنجارتر، توضیح و تفسیر آن به منزلهٔ رؤسای قبایل است. بی‌شک المپیودور راجع به شمار ϱεγες چیزی نمی‌گوید، اما آنجا که سخن از تعدّد شاهان است، همیشه دو تا هستند و دلیلی ندارد که در اینجا هم چیز دیگری انگاشته شود. کاملاً ناروا خواهد بود که از خبر المپیودور چنین استنباط شود که در یک زمان بیش از دو شاه در میان هون‌ها وجود داشته است. زیرا او چنین مطلبی را حتی با کمترین اشاره‌ای نیز بیان نمی‌کند.

هنوز شرایط موجود[3] در میان هون‌های آکاتسیرن (Akatzieren) محتاج اشاره‌ای کوچک است. تئودوزیوس دوم هدایایی برای آنان فرستاده بود تا آنها را از آتیلا رویگردان کند[4]، اما فرستاده به هنگام تقسیم هدایا نتوانسته بود ترتیب درجات را به طور صحیح رعایت نماید:

ον' κατὰ τάξιν ἑκάστω τῶν βασιλέων τοῦ ἔθνους διδωσιν. از اینجا می‌آموزیم که آکاتسیرن‌ها نیز شاهانی داشتند و در واقع تمام قوم (ethnos) ἔθνος و نه φῦλα καὶ γένη پس از آن ذکر شده است. سپس چنین ادامه می‌یابد:

ὥστε τὸν Κονδίοχον πρεσβύτερον ὄντα τῇ ἀρχῇ, τὰ δῶρα δεξάμενον δεύτερον, οἷα δὴ περιοφθέντα καὶ τῶν σφετέρων στερηθέντα γερῶν,

---

1. J.Harmatta, a. O. 295 1.

۲. هارماتا به پروکوپ استناد می‌ورزد. Prokop., Goth. 5, 1, 26. در اینجا سخن از پادشاه گوت‌های خاوری، تئودریش (Theoderich) است که در ایتالیا در میان قوم خودی به rex معروف بود، حقیقتی بدیهی که به لحاظ زبانشناختی به هیچ‌وجه عنوان گوتی نیست.

3. Dazu "Wald - und Feldleute".

4. Priskos bei Konstant. Porphyrog., de legat. 103, 8f.

Marfat.com

*ε'πιχαλέσασθαι τόν 'Αττήλαν χατάτῶν σνμβασιλενόντων.*

صفت تفصیلی πρεσβίτερος نشان می‌دهد که تنها دو شاه وجود داشته و δείντ ος آن را تأیید می‌کند. با وجود این، اگر بعدها از σνμβασιλένοντες (جمع شاهان) یعنی نه از یک هم ـ شاه (Mitkonig) بلکه از تعدادی شاه سخن گفته می‌شود، در واقع با آن یکی مغایرتی ندارد. زیرا امکان دارد به جمعی عمومیت داده شده گمان برد، به گونه‌ای که در میان «جمع شاهان»، سوای شاه دومی ـ ارخون ἄρχοντες ـ رؤسای قبایل و خاندانهای مذکور، که تئودوزیوس آرزومند اقدام مشترک و، در نتیجه، به ارتداد کشاندن آنها بود، مدنظرند. آنها به منزلهٔ جمع شاهان، پس از دومین شاه، نامیده می‌شوند.

چنانچه بالاتر یادآوری گردید، پریسکوس، در میان آکاتسیرن‌ها، از πολλῶν χατά φῦλα سخن می‌گوید. مشاهده می‌گردد که پریسکوس نمی‌خواهد به آنان عنوان شاه بدهد، اما او راه حل دیگری نیز پیشنهاد نمی‌کند. در بیزانس تأکید می‌کردند که چنان سفیران عالی‌رتبه‌ای فقط در زمان خود آتیلا فرستاده شده‌اند، و در دوران حکومت اجداد وی و حتی در زمانهای دیگر نیز دیده نشده‌اند.[1] هارماتا[2] از این جمله استنباط می‌کند که آن اجداد می‌توانند رؤسای قبایل بوده باشند و پایگاه‌های یکسان دیگری نیز در جوار آنها وجود داشته‌اند. هیچ یک از دو ادعای فوق درست نیست. مهم قسمت زیرین است:

Τοῦτο γὰρ ου'δε' ε'πί τῶν αυ'τοῦ προγόνων ου'δε' ε'τε'ρων τῶν ἀρξάντων τῆς ∑χυθιχῆς γενέσθαι.

در این بخش هر دو گروه توسط ου'δέ - ου'δέ «نه یک بار ـ هنوز هم» از هم جدا شده‌اند: زمانی که πρόγονοi «پروگونوی»های آتیلا حکومت می‌کردند، ἕτεροi ها کاری انجام نمی‌دادند و بالعکس. از این امر چنین استنباط می‌گردد که این پروگونوی‌ها در عصر مورد نظر بتنهایی حاکمیت داشتند که، در نتیجه، فحوای کلام به سلطنت و نه به رؤسای قبایل منجر می‌گردد. این مطلب چنین تأیید می‌شود که هر دو در حکم ἄρξαντες τῆς ∑χυθιχῆς، و نه به صورت ἄρχοντες χατά φῦλα τῶν ∑χυθῶν پدیدار می‌گردند؛ و بار دیگر محقق می‌شود که آنها شاهان کلیهٔ قوم هونی بودند.

حال لوگادس‌ها باقی می‌مانند که اهمیتِ تعیین کننده‌ای دارند. دو نظریه‌ای که هارماتا در این مورد ابراز کرده چنان متضاد یکدیگر است که بسختی می‌توان آنها را پذیرفت.

لوگادس و اپی‌تزئوهای آتیلا، که شش تای آنها را می‌شناسیم، در اصل[3] برای هارماتا

1. Ebenda 123, 9 - 12. 2. a. O. 295 r. 3. Acta archaeol. Hung. 1, 136 f.

Marfat.com

قبایل بیگانه‌ای بودند که بنابر گواهی اسامیشان پنج تا ژرمن و یکی رومی بودند. بنابراین، هیچ‌کدام به رهبریّت هونی تعلق نداشتند. آنها سروران مناطق کوچک یا بزرگی بودند که در آن مناطق با نام آتیلا، و قهراً با نام حکومت، مالیات دریافت می‌کردند. آنچه هارماتا از این مطلب درک می‌کند، فروپاشی اتحادیهٔ قبایل پیشین است که با تشکیل نطفهٔ دولت به وقوع "a nascent state organization" [1] پیوست. این مسئله تقویت اقتدار شاهی را در مقابل رؤسای قبایل موجود بیان می‌کند. آتیلا همزمان با نابودی گستردهٔ خاندان خود به ایجاد گروهی از ملازمان وابسته به خود، که بسیاری از آنان افراد بیگانه بودند، مبادرت کرد.

هارماتا، دو سال بعد از این، نتیجهٔ کاملاً دگرگون شدهٔ تحقیقات خود را ارائه کرده است[2]، که بنابرآن اپی‌تزئوها و لوگادس‌ها از هم تفکیک می‌گردند. گروه اولی در ارتباط شخصی با آتیلا قرار می‌گیرد. اما لوگادس‌ها تعبیر تازه‌ای دریافت می‌کند. او آنها را بسادگی برجستگان هونی، که در حکم طبقه‌ای اجتماعی هستند می‌داند و، در نتیجه، ایشان را با ورزگان و آزاتان نبشته‌های ساسانی یا بیگلر (baeglaer) ترکهای آسیای میانه مقایسه می‌کند.

حال، به توضیح اشاراتی چند از واپسین تعبیر هارماتا می‌پردازیم. معنای لوگادس کاملاً واضح است: «منتخب». با این واژه می‌توان قشری «ممتاز» را نام برد که حتی در مفهومی نظامی و اجتماعی هم برای «برگزیدگان» کاربرد دارد، چنین است که λογάς در ارتباط با γεaiai (Herodot , 1. 36; 43; Eurip, Hec. 544) و وقتی از «سیصد برگزیدهٔ (λογαδες) ایرانی» (Herodot. 8, 124)، و از «هزار برگزیدهٔ ایرانی» (λογαδες) (Herodot, 9, 63)، و از «هزار برگزیدهٔ (λογαδες) ارگوس» (Thukyd. 5, 67) سخن می‌رود، به کار برده می‌شود. اضافهٔ بخشی افزوده شده مجموعه‌ای را که انتخاب از آن برداشت شده است، نشان می‌دهد. این مجموعه می‌تواند چنانچه جزو بدیهیات باشد، حتی حذف گردد. اما بعداً هم به نوعی چنانکه در φωvai λογαδες ، λεξεις λογὰδες که فوتیوس از آنها سخن می‌گوید، بیان شود هرودیان، «مردان برگزیده» و «برگزیدگان ویژه» را (2, 13, 21; 8, 5, 11) به هم مرتبط و، بدین ترتیب، نتیجه را تأیید می‌کند.

همین کاربرد را در نزد پریسکوس نیز می‌بینیم. فقط با این تفاوت که او آنجا که از «برگزیدگان» هون‌ها سخن می‌گوید نه تنها «برگزیده» را به منزلهٔ کلیّت بزرگتری مدنظر دارد بلکه آتیلا را در حکم انتخاب کننده در کنارشان قرار می‌دهد. هیچ سخنی از تطابق این برگزیدگان با آزاتان ساسانی در میان نیست. بریخوس یک آزاد (āzāδ) بود تا اندازه‌ای که به

---

1. a. O. 139r. 2. *Acta archaeol. Hung.* 2, 297 1f.

Marfat.com

منزلهٔ ἀνῆς ὲν' γεγονῶς ∑κυ'θαις παρὰ نامیده می‌شود و آزادان گروهی بودند که در جایی دیگر γενος διαφερόντες κατα نامیده شده‌اند. آریستوس (ἄριστος) و مگیستوس (Μέγιστος)، که بیشتر وزرگ را تداعی می‌کنند، هرگز در کاربرد مطلق ظاهر نمی‌شوند (که چنان یکسان گذاری تازه بایستی ثابت شود): Μέγιστα (Megista) κατὰ πόλεμον و ἔσγαδιαπραξάμενος (Aristo) τὰ κατὰ πόλεμον ἄριστος (مگیستو و آریستو) را هر دو بار اِدِکون به کار برده است. برخلاف باقی هون‌ها (∑κύθαι)، ادکون، و ارستس (Orestes) و اسکوتاس (Skottas) κἀιτερόι τῶν ἐν αὐτοις λογάςων با هم آورده می‌شوند[1] و πάντες οἱ μφ'αυτόν λογόδες[2] در جوار آتیلا قرار دارند. این مسئله تنها چنین می‌تواند ادراک شود که اینها نزدیکترین کسان به فرمانروا بوده‌اند و اگر هم انتخابی در کار بوده، بی‌شک توسط خود فرمانروا برگزیده شده‌اند. نحوهٔ عمل موجود سخنان ادکون غیرقابل تمیز است.[3] در اینجا معنای اولیهٔ انتخاب کاملاً روشن است و فراتر از آن اینکه گزینش برای آتیلا یا توسط او انجام گرفته است. از این رو، ادکون می‌تواند هم به منزلهٔ θεράπων سرورش، و هم به مثابه ἐπιτήδειος (اپی‌تزئو) و در جوار این به عنوان πεπιστευμένος او نامیده شود. در این مورد حتی معادل ترکی قدیم آن را می‌شناسیم: inanču (اینانجو) از inanmaq (اینان ماق) برابر با اعتماد کردن.[4] همگی این موارد اشاره به ارتباط بلافصل با آتیلا دارد که اِدِکون و دیگر لوگادس‌ها را از کلیت هون‌ها «برگزیده» است. بخش آخری تأییدیه را به دست می‌دهد.[5] بنابراین، چنان سامان داده شده بود که «برگزیدگان» هون‌ها، بعد از فرمانروا، شخصاً از میان اسیران حق انتخاب داشتند و مجاز بودند ثروتمندترین آنان را که بیشترین فدیه را به ارمغان می‌آورد، برگزینند. در اینجا بازی حساب شده‌ای با مفاهیم تشخیص داده می‌شود. همچنانکه آتیلا، لوگادس (برگزیده) هایش را برمی‌گزید، آنان نیز می‌توانستند بلافاصله بعد از κύριος (کوریوس) خویش، بهترین طعمه را انتخاب کنند.

این امر محقق شده است که نمی‌توان هیچ مقایسه‌ای بین وزرگان و آزادان به عمل آورد. این دو گروه در میان هون‌ها وجود داشتند اما با لوگادس‌ها (برگزیدگان) یکی نیستند. از این گذشته، در شاهنشاهی ساسانی هم «برگزیدگانی» وجود داشتند. طبری[6] موکداً اظهار می‌کند که خسرو انوشروان، شخصاً قضات، عمّال، و والیانش را انتخاب می‌کرده است (تخیّره). اونه گوزیوس (Onegesios) هم، یکی از برگزیده‌ها، والی، و عاملی بود که با

1. Konstant. Porphyrog., de legat. 125. 2. Ebenda 147, 26. 3. Ebenda 580, 16.
4. Orkun, Eski turk yazitlari 3, 90, Z. 5: dazu F.Altheim, Aus Spaetantike u. Christent. 95 Anm 4. 5. Konstant. Porphyrog., de legat. 136, 1 f.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۸، س ۳، دگربه.

Marfat.com

یکی از پسران آتیلا به سوی آکاتسیرن‌ها فرستاده شد. او می‌بایست پسر آتیلا را در آنجا به شاهی بنشاند (αataστῆσαi)[1]. پریسکوس در جای دیگری[2] از بریخوس، که تبار ممتازش پیشتر ذکر شد، به منزلهٔ αρχοντα ... λογαδες نام می‌برد. او جزو «برگزیدگان» دوروبر آتیلا بود: بنابراین او به نمایندگی از طرف آتیلا، در حکم عامل یا والی، آن دهات (ده‌ها) را اداره می‌کرد.

امکان ادامهٔ مقایسهٔ دومی با نهادهای ساسانی وجود دارد که دوباره به سمت دیگری، غیر از آنچه هارماتا می‌انگارد، منتهی می‌گردد. بنابر عقیدهٔ پریسکوس، پیروز برای شاه کیداری‌ها به همراه شاهدخت بدلی، ۳۰۰ ἄνδρας τῶν λογάδων[3] فرستاد. حتی اینها «برگزیده» هستند و دینوری[4] چگونگی چنان انتخابی را در زمان بهرام چوبین توضیح می‌دهد. بهرام که به فرماندهی جنگ با ترکان مأمور شده بود، اجازه دسترسی به دیوان الجند را می‌یابد تا هر آن کس را که برایش مناسب بود، انتخاب (لیخاره) کند. پس از فراخواندن مرزبانان و اشراف، دوازده هزار اسوار انتخاب کرد (انتخبه) که همگی بالای چهل سال داشتند.

در تضاد با نگرش آخرین هارماتا، ناخواسته به نظر پیشین او بازگشته‌ایم. تا این حد تأیید شده است که «برگزیدگان» ملازمان ساخته و پرداختهٔ خود آتیلا بودند. تنها آنچه اضافه بر این به دست می‌آید این است که همانندی بزرگی با نظام فئودالی وضع شده در زمان خسرو انوشروان به چشم می‌خورد. «برگزیدگان» هم با والیان و عمال، و هم با برگزیدگان اسواری مطابقت می‌کنند.

چنین معلوم شد که لازمهٔ ایجاد فئودالیسم ساسانی، تقویت فوق‌العادهٔ سلطنت بود. پس از شورش مزدکیان، تمامی اختیارات مالیاتی، منحصراً نصیب انوشروان شده بود، و او با تکیه بر آن و نیز پیروزیش بر شورشیان بود که نظام نو را وضع کرد. همین تقویتِ اقتدار شاهی در زمان آتیلا هم به دست آمد و از نو به ایجاد نظام فئودالی منجر شد.

آتیلا با طرد گذشته می‌کوشید تا به آنچه از گذشته باقی مانده بود شکل دهد. به همان نسبت که او در این زمینه کم فعالیت می‌کرد، عکس او انوشروان مصمّم در این راه گام برمی‌داشت. اینچنین بود که در زمان آتیلا در میان هون‌ها کهنه و نو در کنار هم قرار گرفت. در میان آکاتسیرن‌ها هنوز تشکیلات قبیله‌ای با طایفه‌ها و خاندانها، و با رؤسای دوره‌ایش تداوم داشت.

---

1. Konstant. Porphyrog., de legat. 130, 25; 131, 23 f.
2. Ebenda 147, 11.
3. Ebenda. 154; dazu A.Christensen, *L'empire des Sasanides*[2] 293 Anm. 1.
4. 1, 82, 3 f. Guirgass.

Marfat.com

مائو ـ دون، که به عنوان نخستین کس اقتدار شاهی را تحکیم کرد، در جوار تشکیلات قبیله‌ای، نظامی لشکری منقسم به دستگاه اعشاری قرار داده بود که از آن، چنانکه معلوم شد، تنها بقایایی بازمانده بود. امّا به دلیل ضعف یا نبودِ severitas regalis (اقتدار شاهی) این نظام نیز از هم پاشیده شده بود، و به جای آن tumultuarius primatum ductus، یعنی سازمانی موقتی، نشسته بود. حال آتیلا آن را از نو مستقر کرد و به قدرتی مطلق ارتقا داد. او از آنها استفاده کرد تا به کمک «برگزیدگان»، حدود یک سده پیش از انوشروان، مرحلهٔ آغازین نظامی فئودالی را برپای دارد.

هنوز سومین ادّعای هارماتا باقی است که بر مبنای آن لوگادس‌های آتیلا، نه از منشأ هونی بلکه از تبار رومی یا گوتی بوده‌اند؛ و باید دربارهٔ آن بحث گردد. هارماتا در گذشته برای این نظر مشروحاً دلیل و برهان آورده بود[1] اما در بررسی بعدیش، دیگر چنان آواهایی به گوش نمی‌رسد. در این بحث، لوگادس، بیانگر تفاوتی طبقاتی در میان خود هون‌هاست[2].

هارماتا اسامی ادکون، اسلاس، بریخوس، اونه گوزیوس، و اسکوتاس را از ریشهٔ گوتی می‌داند، در حالی که پریسکوس موکداً ادکون را هون می‌نامد. بدین ترتیب، احتمال نام ژرمنی حذف می‌گردد، و یکسان نهادن با ädgü[3] ترکی قدیم همچنان پابرجا می‌ماند. همچنین، بریخوس نیز هون است و نام او نیز امکان ریشه‌شناسی ترکی قدیم را به دست می‌دهد.[4] همین امر در مورد اونه گوزیوس نیز صدق می‌کند، زیرا او به Σχνθῶν λογαδες تعلق داشت و به اسیری یونانی، آزادیش را اعطا می‌کند. نام وی از پیشتر به منزلهٔ iyiz، on - ترکی قدیم ثابت شده بود.[5] اسَ رتاس، برادر اونه گوزیوس و از این رو هونی همانند برادرش است هر چند دارای نام یا عنوان گوتی («تیرانداز» مقایسه کنید با skyti زبان کهن شمالی، scuzzo آلمانی کهن، scytla گوتی قدیم) است.[6] باقی می‌ماند اسلاس ('Hσλας) که isla ایتاجیستی، هرگز نمی‌تواند با[7] esla < aısıla ژرمنی اولیه یکسان نهاده شود. تا آنجاکه ما درک می‌کنیم، تنها š، (اش) یا iš (ایش) ترکی کهن (عمل، کار، فعالیت، خدمت)

---

1. *Acta archaeol. Hung.* 1, 144 f.

۲. تنها بازماندهٔ نظریات کهن به نظر می‌آید یادآوری *Acta Archaeol. Hung.* 2, 291, 1 باشد که بر مبنای آن هون‌ها در زمان آتیلا دو زبانه بوده‌اند. اگر این نظر به این بازگردانده شود که بالامبر با دختری ژرمن ازدواج کرده (Jord, Get. 48)، اینچنین اثبات نشده و بیش از آن ناممکن باقی می‌ماند.

3. F.Altheim, *Lit, u. Gesellsch.* 1, 217 Anm. 34.

4. Gy. Moravcsik, Byzantinoturica 2, 88.

۵. هارمانا در ریشه‌شناسی گوتی خود، تلفظ ایتاچی (itazistische) غ را رعایت می‌کند اما نه γ را.

6. J. Harmatta a. O. 148.

7. J. Harmatta. a. O. 145 f.

Marfat.com

+La، یا + Lä در حکم صفت پسوندی مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین نتیجه می‌دهد: šlä، یا šla.

بدین ترتیب، هرگونه امکان شناسایی گوت‌ها در لوگادس‌ها از میان می‌رود. فقط اورستس از پانونیا و پدر آخرین قیصر روم غربی، رمولوس آگوستولوس (Romulus Augustulus) [1]، باقی می‌ماند. از او موکداً به منزلهٔ یکی از لوگادس‌ها نام برده می‌شود. در عین حال، پریسکوس او را 'Αττηλα o'παὸνὰ τε xai ὑπογga φέą می‌نامد و قاطعانه عنوان می‌کند که او باید در مقابل هون مادرزادی همچون ادکون، بنابر مقام و اعتبار، بازپس نشیند. برای والزیانوس مجهول‌الهویه اورستس، کاتب (نوتاریوس) آتیلا بود. اینکه یک رومی توانست در جمع لوگادس‌ها (آزادگان) پذیرفته شود (البته بدون داشتن حقوق مساوی) دلیل بخصوصی داشت، زیرا آتیلا نه فقط نظام فئودالی را وضع کرده بود بلکه تأسیس دیوان، و در این ارتباط، مرحلهٔ آغازین دیوانسالاری نیز از کارهای او بود. در واقع، نقطه مقابل این دو، نظام فئودالی و دیوانسالاری که در نزد ساسانیان پدیدار شده بود، در نزد هون‌ها هم مدلّل می‌گردد.

امروزه می‌توان این عقیده را اثبات شده تلقّی کرد که خطی هونی در دربار آتیلا وجود داشته است[2]. شکل غربی رون‌های کهن ترکی که در سنگنبشته‌های پروتو ـ بلغاری نمایان می‌شود به الفبای آرامی (آرمازی)، که در فاصلهٔ سده‌های دوم و سوم در ایبری، گرجستان امروزی، کاربرد داشت، بازمی‌گردد. هون‌ها و جانشینان پروتو ـ بلغاری آنها با برادرزاده‌های آسیای میانه‌ای خود، ترکان خاوری اوایل سدهٔ هشتم، در کاربرد رون‌ها مشترک بودند.

چنان کاتبی می‌توانست در نزد ترکان شرقی از والاترین پایگاه برخوردار باشد. یولیق ـ تگین (yolτγ-tägin) در هر دو سنگنبشتهٔ بزرگ بیلگه کاقان (Bılgä Qaγan)، از خود به عنوان کاتب و خویشاوند فرمانروا نام می‌برد.[3] از همان آغاز، این فعالیت بایستی چند زبانی بوده باشد. روابط سیاسی، بویژه با امپراتوری تانگ (T'ang)، بانی این امر بود. کاربرد نگارش چینی و واموژه‌های چینی برای «نوشتن» (-biti ترکی قدیم)، «قلم» (biir, bir ترکی قدیم)، و سنگ نگارش (bi ترکی قدیم) این امر را تأیید می‌کنند.

طبقهٔ کاتبان و فعالیت چند زبانی آنها به زمان آتیلا نیز در میان هون‌ها پدیدار می‌گردد.[4]

---

1. Anonym. vales. 38; E.A. Thompson, *A History of Attila and the Huns* 163 Anm. 5.
2. Altheim - Stiehl, a. O. 29 f
3. IC 13 p. 28; IC D; IC Bp. 54 Orkun.
4. F. Altheim, a. O. 1, 216 f.

Marfat.com

امتزاج زبانها زیاد بود و پریسکوس با مثالهایی از آن نمونه می‌آورد.[1] او از زبان هونی، گوتی و لاتینی (تا آنجا که با روم غربی سروکار داشتند) نام می‌برد. در کنار کاتبان هونی، که یادداشتهایشان را به زبان محلی برای آتیلا قرائت می‌کنند[2]، ارستس قرار دارد که به همراه هیئتی به کنستانتینوپل فرستاده شده بود.[3] این نام نشان دهندهٔ آن است که وی حداقل از جانب مادری، خون یونانی در رگهایش جریان داشته است (پدرش تاتولوس[4] نام داشت). در جوار این از رُستیکیوس از اهالی موزهٔ علیا (Moesien) که هون‌ها وی را از آنجا با خود به همراه آورده بودند، نام‌برده می‌شود. او با مهارت در خواندن و نوشتن چنان منزلتی نزد سرورش کسب کرده بود که در تألیف و تنظیم مکاتبی که برای قیصر روم شرقی می‌فرستادند[5] از او استفاده می‌کردند. اما آتیلا با روم غربی نیز تماس و ارتباط کتبی داشت. اِتیوس مردی ایتالیایی به نام کنستانتیوس را برای تحریر چنان نامه‌هایی به خدمت خود درآورده بود.[6]

از اینجا استنباط می‌شود که رومی‌ها کاتبان دائمی در اختیار نداشتند تا مراوده‌های سیاسی را به زبانهای بیگانه به انجام رسانند. آنها ترجیح می‌دادند تا نیروهای ماهر آتیلا را که به زبان لاتینی نیز مسلّط بودند، به خدمت خود درآورند. در مورد ساسانیان نیز می‌دانیم که دبیرخانه‌ای دائمی در دربار وجود داشت (غالباً عربی والاتبار از حیره) که مکاتبات شاهی با اعراب می‌پرداخت.[7] باردیگر نه تنها در تشکیلات دیوانسالاری ساسانیان که حتی در ساختار اختصاصی دولت آنان نیز به نهاد همانندی برمی‌خوریم.

طبقهٔ کاتبان جدید، همانند لوگادس، روبنای حکومت نوینی را منعکس می‌کند. چنانچه مثالهای عدیده نشان می‌دهد بخشی از اینان دارای منشأ هونی نبودند، و نمی‌توان آنها را در اصالت، با اعضای اشراف یا حتی اعضای خاندان حاکم مقایسه کرد. موردی همانند یولیق تگین در میان هون‌ها غیرقابل تصوّر است. با اینهمه، در جوار اشراف قبیله‌ای، نه تنها لوگادس‌ها بلکه کاتبان شاه قرار داشتند که اینک شروع به طرح خواسته‌های خویش کرده بودند. برخورد بین ادکون و ارستس، که پریسکوس از آن گزارش می‌کند[8]، این مسئله را نشان می‌دهد، و می‌بینیم که چگونه کاتب دو رگهٔ یونانی در مقابل هونی اصیل‌زاده و اشرافی خطر

---

1. Priskos bei Konstant. Porphyrog., de legat. 135; 14f; 145, 11f.; 21.
2. Priskos, 1. c. 128, 18f.
3. Priskos, 1. c. 123, 30: 124, 5f
۴. او از پانون بود، Priskos, 1. c. 132, 23; 143, 9 .
5. Priskos, 1. c. 145, 31 f.
6. Priskos, 1. c. 127, 9 f; 132, 22 f; vgl. 132, 32 - 133, 1.
۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۲۴، س ۱۴ به بعد. بایگانی موجود بود که در آن نامه‌نگاریها نگهداری می‌شد. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۲۶، س ۱۶ به بعد. دواوین شاید دفاتر رونوشتی بودند که در آنها رونوشت نسخه‌های اصلی محافظت می‌شدند. راجع به مترجمی در نزد ایرانیان: Prokop., b. Pers. 2, 21; 26; 27 .
8. l. c. 123, 31 f.

Marfat.com

کرده، ادعای حقوق مساوی می‌کند.

خلاصه: آتیلا در احاطهٔ گروهی از کارگزاران شخصی قرار داشت که از وجودشان در جنگ، برداشت مالیات، و نمایندگیهای سیاسی استفاده می‌شد. حاکمیت نیرو یافته می‌بایست به جای رؤسای قبایل خودکامه و اغلب غیرقابل اعتماد روی مردانی حساب کند که بدون هیچ قید و شرطی مطیع و قابل اعتماد باشند. از این رو، آتیلا کوشید لوگادس‌ها را جلب خدمت شاهی بکند. او این نکته را در نظر داشت که آنها را با شراکت در غارت، باج، و هدایای گران‌قیمتی که فرستادگان متعدد با خود می‌آوردند تأمین کند.

با اینهمه، چنان امتیازهایی فقط تا زمانی می‌توانست برقرار باشد که چشمه‌های جوشان درآمد بوفور بجوشد و جاری شود؛ اما به محض اینکه مناطق مرزی دشمن، دوشیده و ویران شد، و حتی فراتر از آن، همینکه سیاست فتوحات، چپاول، و غارت گستردهٔ آتیلا با مقاومت پیروزمندانهٔ اقوام دیگر روبه‌رو شد، بالطبع این منابع خشکید و پایان یافت. آن زمان که این نقطهٔ عطف رخ داد، می‌بایست لوگادس‌ها را به طریقی دیگر راضی نگاه می‌داشتند. نقش مالیات دهندگان، استثمارشدگان، به اسارت و بردگی کشیده شدگان، که تا آن زمان به عهدهٔ دشمنان مغلوب بود، به کسانی دیگر منتقل شد. بی‌هیچ تردیدی می‌دانیم که در کجا باید این جایگزینی را جست‌وجو کنیم: به محض اینکه ورود غنایم از خارج مرزها به کشور متوقف شد، قبایل زیردست خودی در داخل هدف استثمار قرار گرفتند. اگر در گذشته این زیردستان در پایان پیروزمندانهٔ لشکرکشیها تا حدّی، هر چند از فاصله‌ای بعید، در غارت سهیم می‌شدند، اکنون آنان نخستین گروهی بودند که این کمبود و سپس فقدان آن را لمس می‌کردند. همزمان با این تغییر و تحولات، آنان به نزدیکترین کسانِ فرمانروا، لوگادس‌ها، به منزلهٔ مایملک آنها واگذار شدند. آنها از زیردستان فرمانروای هون‌ها به رعایا و بردگان مالکی ارضی تنزّل کردند.

بدین ترتیب، به دنبال عامل سیاسی، عامل اقتصادی آمد. املاکی روستایی به لوگادس‌ها (برگزیدگان) واگذار شد که درآمدی مستمر و راحت را برایشان تضمین می‌کرد. پریسکوس، در مطابقت با این مسئله، بریخوس را αρχοντα ... πολλῶν می‌نامد. فراتر از این: چنین املاکی در کوتاه یا دراز مدّت مالکش را از دربار که تا حال در آنجا زندگی کرده بود، جدا می‌کرد و بنابر ارتباط منطقی درونی نیز منجر به موقعیت ویژهٔ سیاسی در مقابل سلطنت می‌شد.

بدین ترتیب، با تحوّل ساختاری جدیدی مواجه می‌شویم. تقسیم اجناس غارتی و بردگان می‌توانست موقعیت و ثروت دریافت‌کنندگان را هرچه بیشتر افزایش دهد؛ اما آنها جیره‌خور

Marfat.com

فرمانروا و وابسته بدو باقی ماندند. او بتنهایی ضامن تسلسل و تواتر سیل امتیازات و هدایا بود، و بدین وسیله دریافت‌کنندگان هدایا را تحت نظارت خود داشت. اما در مورد واگذاری مغلوبینی با کل سرزمینهایشان [به لوگادس‌ها] می‌بینیم که فرمانروا پیوسته از حقوق مهمّی چشم‌پوشی می‌کرد، و حتی شدیدترین تدابیر تمرکز گرایانه وی هم نمی‌توانست مانع تبدیل چنان اقطاعی‌های بلافصلی به غیرمستقیم شود. حتی امکان داشت زمانی سررسد که خادمی وفادار منافع مایملک شخصیش را بر منافع شاه خودی برتری دهد.

سقوط امپراتوری هون، بدین رشد خاتمه داده است. ما فقط تا این اندازه درمی‌یابیم که این شکل جدید حکومت، حکومت فئودالی، کسانی را که از آن ضرر دیده بودند بیرحمانه تحقیر می‌کرد و، در نتیجه، علیه آن تلخکامیی سربر آورد که انتظارش را نداشتند: این تلخکامی نخستین نشانه‌های نو را روبید و با خود برد. آن زمان، گوت‌های شرقی سوگند یاد کردند که دیگر هیچ توافق نامه‌ای را با استثمارکنندگانشان به رسمیّت نشناسند، استثمارگرانی که هیچ زحمت آبادانی زمینی را به خود نداده بودند اما همچون گرگان به سرزمین گوت‌ها هجوم آورده و ساکنانش را مانند رعایا وادار کرده بودند تا با بیگاری شاقّ، معیشت سرورانشان را تأمین کنند.[1]

## ۲

مهمترین مکمّلی که برای هون‌های آتیلا به دست می‌آید، جانشینان بلافصل ایشان، پروتو بلغارها، ارائه می‌کنند.

با دیوان دیوانسالاری آغاز می‌کنیم. یونانی عامیانه‌ای با کتابت آوایی در سنگنبشته‌ها به کار رفته است.[2] در میان این نبشته‌ها پیروزی نامه‌های تاریخی، بنابر تعداد و اهمیتشان، در مکان نخست جای می‌گیرند.[3] سه تای آنها به کروم (krum) از سال ۸۰۳ تا ۸۱۴، یا به زمان وی تعلق دارد.[4] دو تای آنها را توکُس (Tukos)، برادرزادهٔ کروم، حتی در زمان حکومت عمویش نگاشته است.[5] نبشته چهارم مصادف با دوران حکومت اُمورتاق (Omurtag) (از سال ۸۱۴ تا ۸۳۱)[6] است، و «رویدادنامهٔ مالامیر» (۸۳۱ - ۸۳۶)[7]، همچنین نبشته‌ای

1. Priskos fr. 39, FHG. 4, 108. 2. Zum folgenden F. Altheim, Lit. u. Gesellsch. 2, 3f.
3. G. Moravcsik, a. O. 1, 164 f.
4. W. Beschewliew, Pbrvobblgarski nadpisi Nr. 14; 15; 24.
5. W. Beschewliew, a. O. Nr, 14 und 24; H. Grégoire, Byzantion 9, 772 f.
6. Beschewliew Nr. 17. 7. Beschewliew Nr. 18; H. Gregoire, a. O. 773 f.

Marfat.com

که از پرزیام (Presiam) از سال ۸۳۶ تا ۸۵۲ نام می‌برد[1] بدانها اضافه می‌گردد. تمامی نبشته‌های فوق در این مورد که وقایع جنگی را گزارش می‌کنند، با هم هماهنگی دارند. لشکرکشیها و پیروزیهای فرمانروایان بلغار، اسامی فرماندهان سپاه، و شهرهای فتح شده در مکان نخست قرار دارد. فقط القاب فرمانروایان و بزرگان، همچون اسامی خاص، به ترکی است.

متناسب با سبک نوشته‌های پروتو-بلغارها چنین انگاشته‌اند که این نبشته‌ها بر مبنای الگوهای بیزانسی نگاشته شده است.[2] بی‌شک عبارتهای خاصی را از همسایه‌شان برگرفته‌اند.[3] اما، در مجموع، با در نظر گرفتن پیروزی نامه‌های کتبی، الزاماً چنین استنباط می‌شود که همانند اینها در بیزانس وجود نداشته است. آیا در اینجا نیز امکان داشته که، مانند آنچه در مورد رویدادنامهٔ مالامیر رخ داده است، این سنگبشتهٔ پیروزی نامه را روی سنگ مرمری[4] (μàϱμaϱa) که دزدیده و به یغما آورده بودند، نصب کرده باشند؟

الگو در جای دیگری پدیدار می‌شود. نظیر پیروزی نامه‌های کروم، امورتاق، و مالامیر را در میان برادرزادگان آسیای میانی بلغارها می‌توان یافت، از جمله: نبشته‌های بزرگ کُل تگین (kül-tägin) و تون یوکوک (Ton yuquq) از انگین (Ongin)؛ و ایهه هوشتو (lhe Hüšötü) و شینه ازو (šine-usu).[5] چه در اینجا و چه در آنجا، توالیِ یکسان و لاینقطع وقایع نظامی یعنی کارزارها، پیروزیها، و فتوحات به چشم می‌خورد؛ و در همهٔ آنها شادمانی همانندی از وقایع که بیانگر خوی جنگجویی و غرور پیروزی آنهاست انعکاس می‌یابد.

تفاوت تنها در این بود که بیزانس در باختر، و چین در خاور نقش همسایگانی با فرهنگ متعالی را بازی می‌کردند که به پیروزیهایی بر آنان دست یافتند، اما بعداً این پیروزیها به شکست انجامید. رویداد نامهٔ مالامیر را می‌توان با گزارش کُل تگین، که از روابط قوم و اجدادش با چین، از صلح که بکرّات نقض شد، از استقلال دگربار و نویافته، از کارزار و پیروزیها، و ... خبر می‌داد، در یک رده قرار داد. وقایع در رویدادنامه نیز تا نسل سوم، از اُمورتاق تاکروم، پیگیری می‌شود و در آن از پیمان شکنی یونانیان و پیروزیهای بلغارها یاد شده است. در نبشته‌ای عنوان می‌شود[6]: «اگر کسی در طریق حقیقت گام بردارد، خدا آن را مشاهده می‌کند و اگر کسی دروغ گوید، خدا آن را مشاهده می‌کند. بلغارها به مسیحیان

---

1. Beschewliew Nr. 19; H. Gregoire, a. O. 772; 780 f. 2. Gy. Moravesik, a. O. 1, 165.
3. W. Beschewliew, Actes IV. Congrés Intern. Études Byzant (Sofia 1953) 1, 269 f.
4. H. Gregoire, Byzantion 9, 775 f.
5. Hueseyin Namik Orkun, Eski tuerk yazilari 1, 129 f; 135f; 163 f.
6. Beschewliew Nr. 20.

Marfat.com

(بیزانسی‌ها) بسیار نیکی کرده‌اند و مسیحیان آنها را فراموش کردند. اما خدا آن را مشاهده می‌کند». کسی در اینجا به اخطار کل تگین در مورد چینی‌ها، که «سخنان شیرین» و «ثروت آرام‌بخش» آنها (tabγač budun sabï süčüg, aγïsï yïmšaq ärmiš) [1] برای ترکان فلاکت به بار آورده است، فکر نمی‌کند. اما به خواست آسمان (tängri yarlïqaduqïn üčün)[2] کل تگین، کاقان (Qaγan) شده و قوم خود را نجات داده است.

نبشته‌های ترکان شرقی، تا آنجاکه سالیابی شده است، به نیمهٔ اول سدهٔ هشتم تعلق دارد. در صورتی که غالب نبشته‌های پروتو ـ بلغاری صد سال بعد نگاشته شده است. اما کهنترین بخشهای نبشتهٔ مادارا (Madara) به آغاز سدهٔ هشتم تعلق دارد و، بدین ترتیب، با نبشته‌های اُرخون همزمان است. از این رو، بسیار ضعیف می‌نماید که پروتو ـ بلغارها شکل نبشته‌های تاریخیشان را از خویشاوندان ترک خاوری خود اقتباس کرده باشند. هر دو به الگوی مشترکی بازمی‌گردند.

نامهٔ کاقانِ آوارها از ماوریکیوس (Maurikios)[3]، که علاوه بر این پیروزی نامه‌ای تاریخی را می‌نمایاند، نشان می‌دهد که هنوز قومی از آسیای میانه توانایی کاربرد زبان یونانی را داشته است. از جانب دیگر، نبشته‌هایی پروتو ـ بلغاری به زبان ترکی وجود دارد. این نوشته‌ها می‌توانند با الفبای یونانی ثبت شده باشند مانند: نوشتهٔ جام بویلا بوتائول (Buila-Butaul)، گنجینهٔ ناگی ـ سنت میکلوس (Nagy-Szent Miklos)[4]، یا نبشتهٔ بیال براق (Bjal Brjag) در پرزلاو (Prezlaw)[5]، اما رون‌های کهن نیز هنوز مورد استفاده بودند. اینها روی اشیائی از گنجینهٔ ناگی ـ سنت میکلوس[6] و کتیبهٔ یک شاد (šad) بلغاری از شومن (schumen)[7] موجود است.

گاه‌گاه متونی به دست می‌آید که دو زبان در آنها به کار رفته است. نبشتهٔ چاتالار (Čatalar)[8]، مادهٔ تاریخی βουλγαριστί (بلغاریستی) و γρικιστi (گریکستی برابر با یونانی) را، در خطی واحد اما به دو زبان مختلف ارائه می‌کند. حتی رون‌های ترکی در نبشتهٔ کالوگریکا (Kalugerica)[9] هم در کنار متنی یونانی قرار دارند که در اینجا هم دوباره به نبشته‌ای دوزبانی برمی‌خوریم. این دوگانگی در مورد فهرست شاهان بلغاری «الینسکی

1. II 4 Orkun 1, 24. 2. II 7 Orkun 1, 26. 3. F. Altheim, La Nouv. Clio 3, 36 f.
4. Gy. Moravcsik, a. O. 2, 30.
5. J. Wenedikow, Izvest. Bulg. Arch. Inst. 1946, 146 f; Fouilles et recherches 4, 167 f; F. Altheim, *Lit. u. Gesellsch.* 1, 225 f. 6. F. Altheim. a. O. 1, 198 f.
7. F. Altheim, a. O. 1, 203 f. 8. Beschewliew Nr. 11. 24.
9. Bv. Arnim, Akad. Wien 69, 173 f. ; F. Altheim. a. O. 2, 9.

Marfat.com

لتوپیسک» (Ellinskij Letopisec) [1] نیز صادق است، به طوری که در کنار متن اسلاوی آن، شاید بخش ترجمه شده از یونانی[2]، مادهٔ تاریخی جلوس شاهان به زبان ترکی قرار دارد.[3] بتازگی حتی یک نبشتهٔ لاتینی بوریس (Boris) در پوزلاو پیدا شده است.[4]

در همه‌جا با این چند زبانگی روبه‌رو هستیم و این ویژگی خصیصهٔ سنگنبشته‌های شاهان ساسانی نیز هست.[5] سنگنبشته‌های قدیمیتر در سه ستون، متن پارسی میانه، پارتی، و یونانی نگاشته شده‌اند و سنگنبشته پایکولی فقط دو گویش ایرانی را دارد. بار دیگر گزارشی از اقدامات و پیروزیها در شکلی عظیم در معرض دید معاصران و آیندگان قرار گرفته است؛ و به طوری که می‌بینیم این امر در نبشته‌های شاهان ترکان شرقی و پروتو ـ بلغاری نیز مشاهده می‌گردد. از بسی پیشتر نقش سوارکاری حجّاری شده بر دیوارهٔ صخره‌ای دهکدهٔ مدارا را با سنگنگاره‌ای ساسانی مقایسه کرده‌اند. در قسمت زیرین سوارکار، دو نبشته یافت شده است: نبشتهٔ ردیف بالایی از آنِ ترول (Tervel) از سال ۷۰۲ تا ۷۱۸ / ۷۱۹ یا جانشینی از وی، و نبشتهٔ ردیف پایینی از کورمیسوش (Kormisoš) از سال ۷۴۰ تا ۷۶۳ و امورتاق از سال ۸۱۴ تا ۸۳۱[6] است. حتی پیوستگی سنگنگاره و سنگنبشته به الگوی ساسانی اشاره می‌کند.

اما بدشواری می‌توان از ادامهٔ آنچه وجه تمایز دبیرخانهٔ آتیلا با دیگران بود چشم‌پوشی کرد. دیوان‌خانه از نو چند زبانی شده بود. در جوار متون یونانی ـ ترکی یا اسلاوی ـ ترکی، که با سنگنبشته‌های دو یا سه زبانی ساسانیان مطابقت دارد، نوشته‌هایی قرار دارد که تنها با یک زبان، قوم خاصّی را خطاب قرار می‌دهد. در پیروزی نامه‌ها، تفاوت روایت زبانی ملموس است. تاکنون چنان پیروزی نامه‌هایی تنها به زبان یونانی بود. فقط تکهٔ مکتوبی رونی از هومورود کراکسونی (Homorodkràcsony)[7]، بازماندهٔ چنان گزارشی در زبان ترکی را ارائه کرده است.

تمامی قطعه‌های یونانی عامیانه از نبردها و پیروزیها علیه بیزانس سخن می‌گویند. اهالی یعنی ساکنان ایالات بالکانی امپراتوری بیزانس، که جنگ به خاطر آنان بود، می‌بایست آنها را بخوانند. از این رو، این گزارشها تمامی در سرزمینهای پیشین بیزانس پیدا شده‌اند. برخلاف این، قطعهٔ ترکی از دورترین بخش جنوب شرقی سرزمین کوهستانی هفت دژ نشأت می‌گیرد، یا به زبانی دیگر، از مرز شمالی حکومت پروتو ـ بلغارها، آنجا که به حدود ثغور حکومت

---

1. J. Mikkola, Journ. soc. finno - ougr. 30, 6 f; Gy. Moravcsik, a. O. 2, 296 f.
2. F. Altheim, a. O. 2, 8 f.
3. W. J. Zlatarski, *Istorija na Bblgarskata dbržawa* 1, 353 f.
4. W. Nikolaew, *Izwest. Bulgar. Archaeol. Inst.* 1950, 132 f.
5. F. Altheim, a. O. 2, 7 f.
6. W. Beschewliew, Byzant - neugr. Jahrb. 9, 1 f; Gy. Moravcsik, a. O. 1, 165 f.
7. Altheim - Stiehl, *D. erste Auftreten der Hunnen*, 31 f.

Marfat.com

آوارها ختم می‌شد.[1] روی سخن نبشته باکسانی است که ترکی را می‌فهمیدند، و در مفهومی تمثیلی با آنان سخن می‌گوید؛ مقایسه‌ای با زندگی حیوانی که برای ساکنان سابق امپراتوری هیچ معنایی نداشت اماکوچگردان ــ هم آوارها و هم خود پروتو ـ بلغارها ــ بسیار شدیدتر تأثیر می‌کرد. تصویری همانند که نمایانگر فرد یا گروهی است که مشتاقِ جنگند یا به سان حیوانی گرسنه در پی یافتن طعمه پرسه می‌زنند. این تصویر بازگوی جهان کاملاً دگرگونه‌ای از نبشته‌های هامبارلی (Hambarly) یا رویدادنامهٔ مالامیر است.[2]

از آنجاکه لوگادس‌های آتیلا را در نزد پروتو ـ بلغارها هم می‌بینیم، تداوم نظام وی برایمان بیشتر محقق می‌شود. اینان در گورنبشته‌هایی که مردان اُمورتاق برپای داشته‌اند، دیده می‌شوند و القاب مختلف سلسله مراتب پروتو ـ بلغاری را دارا بودند مانند: کوپانوس (χοπανος)[3]؛ تارکانوس (ταφχανος)[4]؛ زوپان (ζουπαν)[5]؛ باگاتور باگائوس (χολοβρος öíζουργου βαγατονρ βαγαινος)[6]؛ کولوبروس ایزورگو کولوبروس (χολοβρος)[7]؛ بوگوتور بویلان کولوبروس (βογοτο ρβοηλαν χολουβρος)[8]؛ که اما خان تمامی آن القاب را با عنوان ترپتوس آنتروپوس موی (ϑρεπτος ἀνϑροπορμου)[9] در برداشت. بعضی از آنان در اردوگاه مردند، یا غرق شدند یا در جنگ هلاک شدند، و عده‌ای به دلیل کهولت سن از پای درآمدند. بنابراین، کارهایی در خانه[10] و دربار یا وظایف جنگی بدانان واگذار شده بود. از این گذشته، آنان با هدایای فرمانروا زندگی می‌کردند و صاحب عناوینی بودند که، در عین حال، نشانگر وظیفه‌شان بود. این مسائل و موفقیت خصوصی آنها نسبت به سرورشان امکان می‌دهد تا آنان را با لوگادس‌های دربار آتیلا مقایسه کنیم.

پروتو ـ بلغارها تنها آنچه راکه هون‌ها آغاز کرده بودند، توسعه دادند. حال نه تنها خان که زیردستانش نیز خود را ترپتوی آنتروپوی می‌دانستند. در نبشتهٔ بیال براق در نزدیکی پرزلاو[11]، نگاشته به خط یونانی اما تألیف به‌زبان ترکی، ایچیرگی بویلایی (içirgü boila)[12] از ۴۵۵ زره در حکم «نقره‌اش»، «پولش» یعنی سپاهیان پرداختی و تدارکیش، سخن

---

1. G. Ostrogorsky, Gesch. d. byzant. Staates[2] 211 Karte.
2. Altheim - Stiehl, a. O. 33.
در میان پچنگرها کل قبیله‌ای «مترجم» نام دارد. نک: K.H.Menges, *Byzantion* 17, 261 f, dazu ueber Βορταλιαι
. a. O. 268 3. K.H. Menges, *Byzantion* 21, 92. 4. K.H. Menges, a. O. 93.
5. K.H. Menges, *Orient. Elements in the Oldest Russian Epos* 24 Anm.
6. K.H. Menges, *Byzantion* 21, 93 f. 7. K.H. Menges, a. O. 96; 98; vgl 90.
8. K.H. Menges, a. O. 97 f. 9. Beschewliew Nr. 1-9. 10. Beschewliew, Nr. 5.
11. F. Altheim, *Lit. u. Gesellsch.* 1, 225 f.
12. Ebenda 226; dazu Beschewliew, a. O. 134; K.H. Menges, a. O. 98.

Marfat.com

می‌گوید.[1] نظام فئودالی که در پیش خان با ترپتوی آنتروپوی آغاز شد، اینک تا پایین ادامه پیدا می‌کند.[2]

---

1. F. Altheim, *Lit. u. Gesellsch.* 1, 227.

۲. من خود را ملزم می‌دانم به تنقید فصل «رون‌های هونی»ام در کتاب *Literat. u. Gesellsch.* 1, 195 f توسط بانو گابن در A. v. Gabain, Mitt. Inst. Orientforsch. 1, 474 f پاسخ دهم. من ضمن سپاسگزاری از تقدیر این همکار گرامی، باید انتقادشان را ردّ کنم.

در ابتدا سخن در مورد اصطلاحهای «ترکی» و «آلتایی» است. بانو گابن به من پند می‌دهند تا آثار رام اشتدت (Ramstedt)، پوپ (Poppe)، نِمت (Nemeth)، و رسنن (Raesaenen) را مورد توجه قرار بدهم. من نمی‌دانم در کجا کمبود داشته‌ام، اما یافته‌های تازه همچون همیشه، ما را در مقابل واقعیات نو قرار می‌دهد. دو سفالینه مکتوب از دورا اروپوس اسامی و عناوین هونی را به منصهٔ ظهور رسانیده است (Altheim - Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 9 f; 24 f.). بدین ترتیب، به وجود هون‌های ترک، در فاصلهٔ کوتاهی پس از اواسط سدهٔ سوم، شهادت داده می‌شود. در مورد هون‌های قفقازی منابع زیرین قابل ذکر است:

Honnigmann - Marieq, Recherches sur les Res gestae Divi Saporis 50; 83 f; 86; F.C. Burkitt, Euphemia and the Goth 130 f. c. 4 = 46, 2-4 syr.; 146 c. 35 = 66, 4 syr.; dazu griechische Version 186, 15

بانو گابن کلاً معتقد است که در تعیین کلمه‌ای به عنوان ترکی جایز نیست القابی مانند خان و اسامی خدایانی همچون تنگری (taengri) اساس قرار داده شود. ایشان سؤال می‌کنند: «آیا سزار و عیسی برای نامیدن زبان قومی تعیین کننده است؟» واهمهٔ من از این است که هر دو پایهٔ مقایسه لنگان است. اگر من در متنی Caesar، Καισαρ ، Kaiser ، César را بیابم، دقیقاً می‌دانم که سخن از زبان لاتینی، یونانی، آلمانی، و فرانسوی در میان است. متناسب با آن χαύχανος و caucanus نشان دهندهٔ متنی یونانی و لاتینی و kphn یا qapγan نمایانندهٔ صورت اصیل ترکی است. دقیقاً همین نکته در سفالینه‌ای از دورا اروپوس که دارندهٔ عنوان، مردی با نام ترکی است، پدیدار می‌گردد (Altheim - Sliehl, a. O. 22). اینکه این عنوان در مراتب فروتری نیز می‌توانست به کار برده شود، منگس در K.H.Menges, *Byzantion* 21, 92; vgl. 17. 263 f. آن را نشان می‌دهد. همین فکر در مورد Christus نیز به آسانی عملی است. در این مورد اضافه شود که مسیحیت دینی جهانی با بشارت جهانی است که به هیچ وجه قابل قیاس با تنگری که گسترش آن بی‌اندازه محدود مانده و در هیچ زمانی رسالتی برایش انجام نشده، نیست.

ایشان در انتقاد دومشان، به تحقیق بازین (L. Bazins) دربارهٔ زبان وی (wei)های شمالی (Toung Pao 39, 228 f) استناد می‌کنند. بانو گابن چنین استنتاج می‌کند که از کل مواد، یک سوم ترکی، یک سوم دیگر شبه‌مغولی، و مابقی غیرقابل شناسایی است. راجع به مشکل آلتایی با ترکی، چنان نتیجه گیری دقیقاً مخالف آنچه بانو گابن از آن برداشت می‌کند، معنی می‌دهد. آدمی نه تنها با یک قوم همگون آلتایی زبان مواجه نیست بلکه با اتحادیه‌ای از قبایل مختلف، از جمله از منشأ ترکی و شبه‌مغولی رو به روست. اگر «وی»های شمالی هنوز در مرحلهٔ آلتایی یعنی در مرحلهٔ گفتار ابتدایی ماقبل هر دو زبان ترکی و شبه‌مغولی قرار داشتند، پس نمی‌توان اَشکال ترکی را از زبان آنان دریافت و فقط بایستی آلتایی را از آن شناسایی کرد. در این صورت، آدمی نمی‌بایست در انتظار مرحلهٔ زبانی واحدی باشد بلکه می‌بایست به دنبال مرحلهٔ گفتار ابتدایی بازسازی شده‌ای بگردد. اشکال آلتایی به مـی گفتار ابتدایی مشترکی، تا حال بیش از هند و اروپایی، یا چنانچه بخواهیم در رابطه با آلتایی اولیه، یونانی اولیه یا ایتالی (Italisch) اولیه را به میدان آوریم، محقق نشده است. اینها می‌تواند برای هوشیاری مؤثر باشد اگر آدمی به رمزگشایی ونتریس (M.Ventris) و چادویک (J. Chadwicks) از گِل نوشته‌های موکنای (Mykenai) و پیلوس (Pylos) (JHellSt. 73, 84 f) توجه کند؛ همچنین در این مورد نک: E. Sittig, Minos 3; 87 f; 96 f. . با توجه به انتقاد من و دِفوتوس (G. Devotos) می‌توان براحتی دربارهٔ نظریهٔ ایتالی اولیه به داوری نشست. آخرین اظهارنظر در این مورد: W.Schmid, Ztachr. vgl. Sprachwiss. 72, 46.

سرانجام، سومین انتقاد بانو گابن متوجه کارلگرن (B. Karlgren) می‌شود آن هم دربارهٔ یکسان‌گذاری نوشیدنی ملی هیونگ ـ نو، لاک (lak)، با عرق امروزی و نوشیدنیهای مشابه، که زبانهای شرقی ـ میانی ـ شمالی آسیایی آن را ارائه می‌کنند (*Philology and Ancient China* 136). ایشان معتقدند که: «ما از اینکه واژه‌ای هونی را از عهد قبل از میلاد مسیح، توسط کارل گرن یاد گرفته باشیم، خشنودیم. اما اگر این واژه هونی باشد، پس این واژهٔ هونی نمی‌تواند دقیقاً ترکی باشد زیرا در زبان ترکی... نبایستی در اصل هیچ واژه‌ای با r یا l آغاز گردد». در این استدلال، فرضیه‌ای به چشم می‌خورد که نخست باید ثابت گردد. مسلماً هیچ r آغازینی در زبان اولیه وجود نداشت. اما چنین امری در تک زبانها، و دقیقاً نه فقط در واموازه‌ها، به جهت حذف واکهٔ آغازین (M. Raesaenen, Materialien zur Lautgeschichte d. tuerk. Sprachen 213) موجود بود. شایسته است تا در اینجا به نام ماه ترکی کهن ram در جوار aram، و نام فرمانروای هونی Rua اشاره کنیم. ←

Marfat.com

---

→
اگر لاک اندکی برای این مشکل که آیا آلتایی یا ترکی، گفتار ابتدایی یا تک زبانی است اهمیت دارد، پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که به زمان هیونگ نو به مرحلهٔ تک زبانی رسیده بودند. در تأیید اینکه آنها ترک بوده‌اند، به یکی از آخرین تعابیر ج. هالون (در E. H. Minns, JHellSt. 62, 124) استناد شده است.

حال می‌توان خلاصه‌ای دربارهٔ نبشته‌های گنج ناگی سنت میکلوس به دست داد. من نمی‌فهمم چرا نمی‌تواند روی جامی «آب» نوشته شده باشد. فقط نگاهی به وسایل آشپزخانه، که عیناً به طور عادی چنان نوشته‌ای را بر خود دارند، بایستی همانندیها را برای منقد محترم من روشن کند. حتی که نبشته‌ها با توجه به مضمون بسیار کوتاه هستند تا تعبیر واضحی را ممکن سازند، مرا قانع نمی‌کند. بسختی می‌توان از کلامی متشکل از چهار واژه، با وزن و قافیه به هم پیوسته، که با ابیات اِدا (Edda) هماهنگی دارد، چشم پوشید (*Lit* u. Gesch. 1, 201). دقیقاً در سخن بانو یونگست (v. G. Juengst) در مورد وزن [ابیات] ترکی هم اهمّ مطلب گفته شده است (Anthropos 48, 550 f).

راجع به نبشتهٔ شومن (Schumen) نیز تنها به یادآوری کوتاهی بسنده می‌کنم. صلیبهایی در سنتور (Ciebeln) در قسمت فوقانی هر دو ستون با «چهار حد آسمان و بدین ترتیب با همه جانبگی و کلیّت، یعنی دعوی قدرت» (A.v.Gabain a. O. 477) هیچ ارتباطی ندارد. هرکسی مشابه آنها را از نبشته‌های مسیحی که سبک آن بسادگی تقلید شده است، می‌شناسد.

همکار ارجمندم با نبشتهٔ بیال براق - بیان این امر برایم دردآور است - عدم آگاهیش از زبان یونانی را نمایانده است. اولاً روشن است که به هنگام بحث در مورد نبشته‌های پروتو - بلغاری به زبان یونان عامیانه، برای ایشان آثار بشفلیف (Beschewliew) و مقالهٔ مهم منگس (Menges, *Byzantion* 21, 85 f) وجود خارجی نداشته است. از این رو پیشنهادهایی راکه برای تعبیر و تفسیر بیان براق ضروری است، ندارد. افزون بر این، وندیکوف (Wenedikow) اصل نبشته و عکسی واضح از آن را، و من هم آخری را در اختیار داشته‌ایم، در حالی که بانو گابن هیچ‌یک از این دو را نداشته‌اند، همچنین وندیکوف و من راجع به خط‌شناسی پروتو - بلغاری اظهارنظر کرده‌ایم و بانو گابن باز هم نه. بنابراین، اجازه داریم تا تردید ایشان را در مورد صحّت قرائت به حال خود رها کنیم.

این تصویر در توضیح جزئیات تأیید می‌گردد. یکسان نهادن wu با ö، به صورتی کلی بیان شده، و من چندی نبوده است. آنچه در مورد χλωοβεγν = hloerin خانم گابن می‌توان عنوان کرد این است که ایشان نبشته‌های پروتو - بلغاری χολοβεος را در جوار χονλονβεος ارائه می‌کنند و راجع به جابه‌جایی o:υ (K. H. Menges, *Byzantion* 21, 96) باز βονλγα در کنار βογλα (K. H. Menges, a. O. 97) قرار دارد. Τωυλοχη در نبشته‌ای جدیداً مکشوفه در پرزلاو (W. Iwanowa, Fouilles et recherches 3, 60 Abb-68; vgl. 56) به صورت δουλχον با ou به عنوان حرف متصل ظاهر می‌شود. بدین‌ترتیب، tölä بانو گابن حذف می‌گردد. همچنین، تعبیر ایشان از η'τηεγωυ βωυλε، که تفسیر آن توسط Ο ἔτος βωλιάς کاملاً مسلم است، اشتباه می‌باشد. حتی در اینجا نیز منگس (a. O. 96; 98) نلفی مرا (ιčirgü = πτζη γωυ) تأیید کرده است. من هرگز منکر این مسئله نشده‌ام که ساختاری با این شکل: birlä = πηλε مشکلاتی را ایجاد می‌کند. شاید کشفی جدید بتواند برای برداشتن گامی فراتر کمکی باشد؛ «نشان پایگاه» بانو گابن قابل بحث نیست زیرا تفسیر نادرست آن بر پیشابستهٔ πτεηεγωυ استوار است.

Marfat.com

# فصل هفتم

## هپتالیان

فئودالیسم توضیحی در این کتاب در میان هپتالیان نیز ظاهر می‌گردد. در اینجا دوباره قومی هونی پدیدار می‌شود. البته نخست می‌بایست صلاحیت پیوستگی هپتالیان به هون‌ها نشان داده شود.

### ۱

در ابتدا ثابت می‌کنیم[۱] که هپتالیان، قبیله‌ای هونی بوده‌اند. تا این حد پذیرفته شده که هپتالیان از زمرهٔ هیونگ‌ـ‌نو بوده‌اند. اساس این انتصاب به خبری چینی بازمی‌گردد که ک. شیراتوری[۲] و اُ. منشن‌ـ‌هلفن[۳] آن را بررسی کرده‌اند. در وی‌ـ‌شو (wei-shu, 102, 7a) و پی‌ـ‌شه (Pei-shih, 97, 9 b)، شرح درازی راجع به سرزمین سو‌ـ‌ته (Su-té)، و موقعیّتش و یکسان گذاریش با ین‌ـ‌تسای (Yen-ts'ai)، و تسخیرش توسط هیونگ‌ـ‌نو آمده است. این یکسان‌گذاری، که به منزلهٔ یک فرضیه عنوان شده، بار دیگر در خو‌ـ‌شو (Chou-shu 50, 6b/7a) تکرار می‌شود. درهرحال، این مطلب، چنانچه شیراتوری نیز نشان داده، نادرست است: سو‌ـ‌ته از ǰ̣wok-d'ək و sịuk-d'ək یعنی soγdak، سغد. و از کتاب تاریخش، جملات زیرین نقل می‌شود که وی‌ـ‌شو آنها را، چنانچه منشن‌ـ‌هلفن نشان می‌دهد،[۴] از پی‌ـ‌شه برگرفته است:

奴囚是先世三已俛忽王至國其有而王其殺

---

۱. دلایل در Aus Spātantike u. Christentum, 104 f ارائه شده است و در اینجا با استدلالهای جدیدی تقویت خواهد شد.

2. Mem. Research Departm. of Toyo Bunko 2, 98 f.
3. *Byzantion* 17, 225 f.
4. a. O. 228 f.

Marfat.com

منشن- هلفن در ارتباطِ تنگاتنگی با شیراتوری ترجمه می‌کند:

"Previously the Hs‹ung-nu had killed its king and taken the country. King Hu-yi made the third generation".

در این جمله مسائل مختلف دستوری و عینی محتاج تصحیح است.

منشن- هلفن، hsien-shih را به «قبلاً» (previously) ترجمه می‌کند اما تحت‌اللفظی آن "before this" است، و در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که در این واژه چه چیزی مدنظر بوده است؟ امّا این واژه یا «پیش از آنچه، قبلاً شرح داده شد» و به زبانی دیگر: «آنچه در زیر گزارش می‌شود» بوده است، یا «پیش از آنچه که شرایط موجود (شرایط موجود به زمان گزارشگر) است». منشن- هلفن، مفهوم اولی را برتر می‌داند. اما قبل از این، و حتی پس از آن هم، هیچ چیزی که در بردارندهٔ مادهٔ تاریخی باشد، گزارش نمی‌شود. بنابراین، تنها مفهوم دومی که ساختار نحوی نیز برله آن است، مدنظر قرار می‌گیرد. زیرا yu، نخست به معنای «داشتن»، و «در تصرف داشتن، اشغال کردن» است اما نه آن‌گونه که منشن- هلفن «برداشتن» ترجمه می‌کند. yu همراه با i در معنی «تازه، از پیش»، نشان می‌دهد که مطالبِ راجع به Hu-yi هو- یی، رابطهٔ تنگاتنگی با مطالب پیشین دارد: «و آنها (هیونگ- نو) سرزمین ایشان را (سو- ته) تا زمان شاه هو- یی، از سه نسل پیشتر در تصرّف داشتند».

طبق این نوشته، هو- یی، باید شاه معروفی باشد، یا فرمانروای مهمی در گذشته یا معاصر گزارشگر. در اینجا فقط شق دوم محتمل به نظر می‌آید. منشن- هلفن به این نکته، که بخش تاریخی مورد نظر در جمله ما بایستی پیش از سال ۴۷۵ نوشته شده باشد، توجه کافی مبذول کرده است.[1] حال پاسخ به این سؤال را که اینک چه کسی شاه است، با جایگزینی به گویش- پکن جدید، در کتاب چینی کهن کارل گرن درمی‌یابیم[2]:

Hu-yi < xuət-ngiei, Hu-yai < xuət-ngai از آنجا که هیونگ- نو نامبرده در اینجا ــ حتی به نظر منشن- هلفن نیز ــ هپتالیان هستند، تنها می‌تواند کوگخاس (Κουγχας) یا، چنانچه دست نوشتها نام را ارائه می‌دهند[3]: گوگ‌خاس (Γούγχας) بوده باشد.[4] او حدود سال ۴۶۵ در حکم فرمانروای هون‌های کیداری[5] ظاهر می‌شود.

---

1. a. O. 229. 2. O. Maenchen - Helfen, a. O. 226 Anm. 27.

3. Priskos bei Konstant. Porphyrog., de legat. 154, 6; 19.

۴. آن‌گونه که ما مشاهده می‌کنیم، پیشتر تولستوی در Tolstow, Auf den Spuren der altchoresm. Kultur 230 عنوان کرده البته بدون استدلال زبان‌شناختی.

۵. در مورد اینان و خویشاوندیشان با هپتالی‌ها نک: R. Ghirshman, *Les Chionites-Hephthalites* 74; 88

Marfat.com

بر مبنای آگاهیهای مکرر پریسکوس[1] Οὖννοι οἱ Κιδαρῖται Κιδαρῖται Οὖννοι (اُنو کیدارتیای، کیدارتیای اونو)ها، براستی هون بودند. این مسئله نشان دهندهٔ آن است که نتیجه گیری شتابزدهٔ منشن-هلفن، که تعبیر هیونگ-نو به سو-ته را به عنوان هپتالی و برابر نهادن هون‌ها با هیونگ-نو را ردّ می‌کند، درست نیست؛ و درست عکس آن صادق است. این مطلب از عناوین هپتالیان، که بر سکه‌هایشان نقر شده، یا در دیگر منابع محفوظ مانده تأیید می‌شود.

هپتالیان در ابتدا خود را هیونو (hyono)[2] می‌نامند و بی‌شک این نام با خیون منابع عهد عتیق متأخر[3] یکی است. آمیانوس مارسلینوس[4] برای نخستین بار در سال ۳۵۶ از این قوم یاد می‌کند. طبق گزارشهای وی-شو و پی-شه، اگر از هو-یی برابر کوگخاس محدودهٔ ۴۶۵، سه نسل به عقب محاسبه کنیم درست به زمانی که خیونان به نزد آمیانوس ظاهر می‌شوند، می‌رسیم. این قوم در آن زمان در شمال مرو[5] ساکن بود یعنی از جانب شمال یا شمال‌شرقی آمده، سغد را قبلاً تسخیر کرده بود. برههٔ زمانی منشن-هلفن[6] برای این چیرگی ــ سالهای بین ۳۷۰ تا ۴۳۵ ــ بسیار کمتر از حد برآورد شده است.

تردیدی نیست که هیونو و نام خیونان، به هیونگ-نو چینی کهن تعلق دارد.[7] در ضمن، اُ. هانسن[8] توانسته فرونو (φϱονο) را روی سکه‌ای هپتالی بخواند. این اسم هم چیز دیگری جز نام هیونگ-نو، فقط کهنتر، نیست. گ. هالون[9] و پیش از وی، سیمون[10] یادآور شده‌اند که -i- میانی در xiwoń چینی کهن به -r- و -l- چینی اولیه دلالت می‌کند. هر دو دانشور با استناد به broń تبتی، صورت چینی اولیهٔ xbroń-no را پیدا کرده‌اند. اما این نام هم چیزی جز فرونو یا فرونوی (φϱούνοι) نیست که دیونیزیوس پریگ (Dionysios Perieg. 752) آنان را در کنار تخارها و سِرِرها ذکر می‌کند. چنانچه به گفتهٔ استرابون (Strabon p. 516)، که به آپولودور ارتمیتی (Apòlodoros von Artemita) استناد کرده، شاههای باختر فرمانروایشان را تا μεχϱι Σηϱῶν xai φανυῶν گستردند، هالون بحق در این واژه، فرونو را تشخیص داده است. از جانب دیگر، پروکوپ بروشنی هپتالیان را در حکم Οὔννιχον ἔθνος قوم اُنیخون

---

1. Die Stellen bei Gy. Moravcsik, Byzantinourcica 2, 142 f.
2. O. Hansen bei F. Altheim, Aus Spaetantike u. Christent. 81 f.
3. R. Ghirshman, a. O. 18. 4. 19, 1 - 2. 5. R. Ghirshman, a. O. 74.
6. a. O. 231.
7. K.H.Menges, The Orient. Elements in the Vocabulary of the Oldest Russian Epos 63.
8. Bei F.Altheim, a. O. 84. 9. ZDMG. 91, 306 Anm. 1.
10. MSOS Berlin 32, Ostasiat. Stud. 172, Nr. 128.

Marfat.com

می‌نامد. او تأکید می‌کند[1] که اینان هیچ ارتباط و همسایگی با باقی هون‌ها ندارند؛ و اینکه هپتالیان بنابر نحوهٔ زندگی و شمایل و آداب و رسوم نیز از برادر زادگانشان متفاوت هستند. با وجود این، آنها برای پروکوپ، هون، بویژه هون‌های سفید هستند. حتی هون‌های پروکوپ هم، که یوستی‌نین آنان را علیه خسرو انوشروان تحریک کرد[2]، می‌توانند تنها هپتالیان باشند.[3]

همین نام را دوباره در نزد تئو فیلاکت سیموکات می‌بینیم. او به دلیل فرار کواذ اول به سوی هپتالیان، اینان را تحت نام[4] Τούρχους ... Οὖννων ثبت می‌کند. آنها همچنین[5] Χιονίτων ... نام دارند. بدین‌ترتیب، این نظریه که هپتالیان نه تنها هیونگ‌ـنو که هون نیز بودند، تأیید می‌شود.[6]

نامیدن هپتالیان به عنوان ترک، که از جانب تئوفیلاکت و با استناد به ایرانیان (3, 6 p. 124, 18 f.) مطرح شده، کلاً در ادبیات عربی بویژه آنجا که این منابع به کتاب خدای نامک ساسانی ارجاع می‌دهند، تکرار می‌شود. «الهیاطله والترک» متناوباً جانشین هم می‌شوند یا به معنای واحدی به کار می‌روند.

طبری به هنگام مرگ یزدگرد اول، برای نخستین بار از این قوم[7] نام می‌برد و در زمان پسر یزدگرد، پیروز، این نام همیشه تکرار می‌شود. هیاطله آن قومی هستند که تخارستان را تسخیر کرده و پس از شکست پیروز تمامی خراسان را به تصرف درمی‌آورند.[8] خبر با دو روایت از جنگ پیروز با هپتالیان ادامه می‌یابد. در خبر نخست، قوم، هیاطله و شاه آنان اخشنوار نام دارد.[9] روایت دوم جای هر دو نام را تغییر می‌دهد. بارویی که بهرام‌گور ساخته بود، می‌بایست ترکان را از ورود به خراسان بازدارد، و بر طبق همان موافقت‌نامه، پیروز هم نمی‌بایست به سرزمین هیاطله تجاوز کند.[10] بنابراین، اینان جز ترکان کس دیگری نبودند. در قسمت دیگری در مورد اخشنوار گزارش می‌شود[11] که از جنگ رویاروی، همچنانکه شیوهٔ جنگ ترکان فقط خدعه و مکر است، پرهیز می‌کرد. دوباره مفهوم کلی ترک، جایگزین هیاطله می‌شود.

طبری پیش از این گزارش می‌کند[12] که بهرام گور با «خاقان، شاه ترکان» جنگید. این رویارویی پیش از ایجاد باروی مذکور بود که ایرانیان را این سو و ترکان یا هیاطله را آن سوی بارو از هم جدا کرد. نولدکه[13] در آن پیکار، جنگ ترکان علیه هیاطله را مشاهده کرده و این

---

1. Pers. 1, 3. 2. Pers. 2, 1 Ende. 3. E. Stein, Hist, du Bas Empire 2, 466.
4. 4, 6p. 172, 1 f. Bonn. 5. 4, 10 p. 178, 9 f.

۶. درباره تئوفیل 3, 6p. 124, 18 f ، نک: مطالب آتی.
۷. طبری، تاریخ، ج بکم، ص ۸۷۲ ، س ۱.
۸. طبری، تاریخ، ج بکم، ص ۸۷۳ ، س ۴.
۹. طبری، تاریخ، ج بکم، ص ۸۷۴ ، س ۱۸ به بعد.
۱۰. طبری، تاریخ، ج بکم، ص ۸۷۸ ، س ۵ به بعد.
۱۱. طبری، تاریخ، ج بکم، ص ۸۷۹ ، س ۴ به بعد.
۱۲. طبری، تاریخ، ج بکم، ص ۸۶۳ ، س ۹ به بعد.

13. Uebers. 99, Anm. 1.

Marfat.com

مطلب بحقّ مورد تأیید گیرشمن قرار گرفته است.[۱]

برای یعقوبی هم الهیاطله و الترک یکی هستند.[۲] متناسب با آن خوارزمی[۳]، خلج و کنحینه، بازماندهٔ هیاطله را «ترکان» می‌نامد.

این نتیجه به هیچ‌وجه دستاورد قبلی را مبنی بر اینکه هپتالیان، هیونگ‌ـنو و هون بودند، نفی نمی‌کند. زیرا اینان نیز از خیلی پیشتر به منزلهٔ قومی با تبار ترکی ثابت شده‌اند. تنها استثنا در اینجا خبر مسعودی است که بنابر عقیدهٔ او هیاطله، سغدیانی بودند که بین بخارا و سمرقند زندگی می‌کردند.[۴] حتی اگر مقدسی[۵] گویش شاش را لطیفترین زبان مردمی بداند که او ایشان را هیاطله می‌نامد، باز هم آنان را ایرانی به حساب می‌آورد. آیا هپتالیان بعدها ایرانی مآب شده بوده‌اند؟ در واقع، می‌توان این تحوّل را بر مبنای اسامی هپتالی پیگیری کرد.

در آغاز، نام خود هپتالیان جای دارد: Haπαταλa' (اهاپاتالا)، Haπατλa' (هاپاتلا)، Hπατλa' (هپاتلا)، و Hπταλa' (هپتالا) در سکه‌ها؛ ابدل (abdel) سریانی؛ ابدلا (Aβδελai') یونانی؛ افتال (eftal) پارسی میانه؛ یفتال عربی[۶]؛ iop-tâi > yi-ta چینی[۷]. تمامی این اسامی مشتق از yap-ït-ïl, yap-tip «آفریننده، عمل کننده»[۸] ترکی کهن یا به گفتهٔ بلعمی[۹] un hommo fort است. افزون بر این نام بخارا، بوقاراق اولوش (buqaraq uluš)، در نبشته‌های ارخون، ترکی است. این واژه به معنای «حکومت (سرزمین) وزرا (گاوان)» در تطابق با gāūm yim suγδō šayanəm [وندیداد ۱، ۴][۱۰] اوستایی است.[۱۱]

---

1. a. O. 84. 2. 1, 184, 13-; 19-20; 1, 185, 1 und 4.

۳. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۱۲۰، س ۱ به بعد. ۴. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۱۹۵.

5. 335, 15 f. de Goeje; J.Fueck, Arabiya 111 f.

۶. یاقوت، ۴، ۱۰۲۳.

۷. در مورد صورتهای آغازیده با h نک: F. Altheim, Aus Spatantike u. Christent. 109 f. راجع به هیتال فردوسی نک: H.W.Bailey, Transact. Philol. Soc. 1952, 64. ۸. جزئیات در همان جا صفحات ۱۰۹، ۱۱۲.

9. 2, 128 Zotenberg 10. H. W. Bailey, Transact. Philol, Soc. 1945, 14.

۱۱. جزئیات در F. Altheim, a. O. 111 f. با یادآوری مهمی از اُ. هانس. ریچارد فرای R. Frye, Gnomon 1953, 492، با تعبیر ماکه Ǧuwainī کهن و ریشه‌شناسی Buxārā < skrt. vihāra مأخوذ مارکوارت را مورد توجه قرار نداده‌ایم، مخالفت کرده است. این یادآوری، برله ایرانشناس ما فرای سخن نمی‌گوید. زیرا به کمک زبان سغدی نمی‌تواند خواندن Pwγ'r سکه توضیح داده شود. تغییری از Vihāra به Buxār سغدی (W. B. Henning bei R. N. Frye, *Notes on the Early Coinage of Transoxania* 29) اثبات شدنی نیست ـ علی‌التوبه که آدمی اشتقاق بنو نیست از vihāra > farxār سغدی را چگونه ارزیابی کند. (Bull. soc. ling. 28, 7 f. ; zuletzt Honigmann - Maricq, Recherches sur les Res gestae Divi Saporis 178' vgl. Gershevitch, A Grammar of Manichean Sogdian 54 § 362 zu manich soghd. βrγ'r) - توضیحی از فارسی نو برای ضربی از سال ۶۳۲ ـ ۶۳۴ جایز نیست (J. Walker, *Arab-Sasanian Coins* LXXXVI f.; 162 f) . برعکس، اشتقاقی از Buxār سغدی ترکی کهن * bugar > Buxar بدون اشکال است. در کنار buqa - raq ترکی کهن می‌توان buqa-r > Buqar را قرار داد. در مورد پسوند r در اسامی قبایل نک: K . H. Menges, *Byzantion* 17, 270.

حتی تردید فرای بر خواندن Tigin در روی سکه‌های هپتالی (R. Ghirshman, Les *Chionites-Aephthalites* 48 ←

Marfat.com

حتی شاهان نیز در ابتدا اسامی ترکی داشتند. گرومبات (Grumbates)[1]، نام پادشاه خیونان، به Crobatus، Κουβρᾶτος، Κοβρᾶτος[2] تعلق دارد که برگرفته از لغت ترکی کهن qurat-، qubrat، «جمع شدن»، quwraq «گردهمایی»[3] است. Κὰτουλφος، واژهٔ ترکی کهن qatīl-p «دورگه»[4] است و اشاره (چنین می‌خواهیم بینگاریم) به ایرانی مآبی آتی دارد. این تحوّل در نامگذاری نیز می‌تواند اثبات شود.

دینوری خلاصهٔ مشروحی از زمان بهرام چوبین را، که قبلاً بررسی شد، ارائه می‌کند. در آنجا پیروزی بهرام بر ترکان با شکست پیروز از هیاطله مطرح می‌گردد و به عنوان موازنه‌ای بر حق از آن سخن می‌رود.[5] این امر نشان دهندهٔ آن است که ترکان دینوری نه ترکان غربی بلکه هپتالیان هستند.[6] تئوفیلاکت سیموکات[7] نیز از غلبهٔ بهرام سخن می‌گوید.

پسر و جانشین خاقان این ترکان، در طبری[8]، همچنین یعقوبی[9] و فردوسی[10]، برموده (barmūḍa) نام دارد. برخلاف اینها نام وی در کتاب دینوری یلتگین[11] است. این نام، مطمئناً iltägin ـــ ترکی کهن یا با پیش هشت[12] y- (Prothese)، یلتگین (yiltägin) «امیر کشور، امیر قوم» است. نولدکه عقیده داشت که این نام ساختگی است، اما این نام کاملاً با قوانین زبان ترکی جور درمی‌آید و نکتهٔ مهم این است که معنای آن با صورت اسم نخست یاد شده هماهنگی دارد.

یوستی، برموده یا پرموده را[13] به منزلهٔ maoδa - paro اوستایی[14] در معنی «شادمان» تعبیر کرده که غیرقابل انکار است. اگر این نام را، چنانچه لازم است، به الفبای پهلوی برگردانیم، چنین حاصل می‌شود: 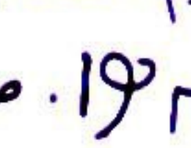 یا با ’، k پایانی: 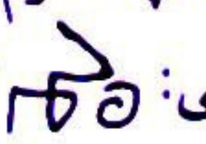 . صورت آخری می‌تواند با نگارش معیوب دوگانهٔ ā، به منزلهٔ farmāndāk «فرماندا ک» خوانده شود. از

---

→ (Nr. 44) باد هواست. خواندن بر طبق سجع براهمی تأیید می‌گردد. حذف خاکان (xākān) از سنگنبشته پایکولی (W. B. Herzfeld, BSOS, 1952, 507 f.) فقط با تصوّرات فرای سروکار دارد. در مورد ریشه‌شناسی tigin نک به ذیل این فصل. فرای، آخر سر در تاریخ بخارا R. N. Frye, *History of Bukhara* (1954), 121 note 109، ریشه‌شناسی مرا ارائه کرده است. او به یادداشتهای ص ۱۰۳ و ص ۱۰۴ که توضیحات محلی اسم در آنها ارائه شده است، ارجاع می‌دهد.

1. Amm. Narc, 19, 1-2.

۲. دلایل در Gy. Moravcsik a. O. 2, 144، جزئیات در F. Altheim, *Aus Spaetantike u. Christent.* 14.

3. J.Németh, *Koeroesi Csoma arch.* 2, 440 f.

4. Gy. Moravcsik, a. O. 2, 140; F. Altheim, a. O. 114.

۵. دینوری، ص ۸۴، س ۸.

6. R. Ghirshman, a. O. 96 f. 7. 3, 6 p. 124, 18 f.

۸. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۳، س ۲. ۹. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۹، س ۹.

۱۰. فردوسی ۶، ۱۹۰۴، F. Justi, Iran. Namenb. 243. ۱۱. دینوری ص ۸۴، س ۳.

12. A.V. Gabain, Alttuerk. Gramm.[2] 52, § 27. 13. Th. Noeldeke, Uebers. 272, Anm. 2.

14. Iran. Namenb. 243.

Marfat.com

زبان سغدی، prm'nd'r، farmānδār «فرمانبر»[1] را می‌شناسیم. فرماناداک، متضاد آن است: نه فرمانبر بلکه «فرمانده».[2]

هم یلتگین، هم فرماناداک برای اسم فرمانروایی کاملاً با مسمّی هستند. بنابراین، همین خاقان هپتالی دارای یک نام ترکی و یک نام ایرانی است. اینک، گرایش به ایرانی مآبی در خاندان حاکم، که با Κατουλφος از آن یاد شده، کاملاً به جریان افتاده بود، اسامی فرمانروایان متأخر، مرحلهٔ پایانی این تحول را نشان می‌دهد: نیزاک (Nizāk)، میره (Miηaϱa)[3]، میرک (Miηaϱxa)[4] و بهرام[5] اسامی ایرانی هستند.

نام برادر یلتگین که در دینوری[6] بغاویر، و در نهایهٔ بغزون (یک بار هم یغرزن)[7] آمده است، مکان بینابینی دارد. به جای بغاویر نامفهوم، احتمالِ کتابت بغاتور، نام و لقبی که در اکثر زبانهای ترکی یافت می‌شود[8]، می‌رود. مورد مهم در اینجا کتابت هجای دوم است که در بهادر فارسی نو مشابه خود را دارد. این مسئله، اشتقاق هنینگ از -baxtar اوستایی و مشتقاتش را[9] غیرممکنتر از آنچه هست می‌کند. حتی یغزون را می‌توان، اگر با نقطه گذاری بغزون موافق باشیم، به همان ترتیب خواند. با جایگزینی آن در الفبای پهلوی ر و د یا ر و ن می‌تواند خوانده شود که با کمی تغییر و ص bgtr = baγatur بغاتور به دست می‌آید.

بنابراین، باز هم نامی ترکی به دست می‌آید که این بار از ریشهٔ ایرانی است. با اینکه نادرستی ریشه‌شناسی هنینگ ثابت شده، باز هم در اساس چنان منشائی جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. همینکه اسامیی همچون یزدان- آتور، مهرآدر، اورمزد- آتور، گشنسپ آدر، ورهران آتور، یا شاه- آدر را برای مقایسه به میدان آوریم، صحت آن اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. بغ- آتور (baγ-ātūr) فقط حلقهٔ دیگری از این زنجیره است.

برادر یلتگین، همچون خود یلتگین، به اواخر سدهٔ ششم تعلق دارد. از لحاظ قدمت، هیچ استشهاد دیگری از این نام یا لقب به پای این دو نمی‌رسد. بنابراین، هپتالیان به مثابه نخستین قوم ترک، اسامی ایرانی را، چنانچه این مسئله در دیهکان پارسی میانه برابر تگین (Tigin, Tägin) ترکی کهن معلوم خواهد شد، اخذ کرده‌اند. خاقان به‌طور همزمان دو نام

---

1. Gauthiot-Benveniste, Essai de gramm. Soghd. 2, 107; I. Gersheviteh, *A Grammar of Manichean Sogdian* 173 § 1135.

۲. در مورد ساخت γωδ'k سغدی- بودایی: I - Gersheviteh a. O. 171 § 1117 با آگاهیهای بیشتری.

3. R. Ghirshman, a. O. 36.
4. R. Ghirshman, a. O. 55.
5. R. Ghirshman, a. O. 58.

۶. دینوری، ص ۱۰۰، س ۶.

7. E.G.Browne. JRAS. 1900, 241.
8. K.H.Menges, *Byzantium* 21, 93 f.
9. K.H.Menges, a. O. 94.

همچنین O.Szemerényi (با نامهٔ مورخهٔ ۱۹۵۴/۱/۲) تردید ما را از اشتقاق هنینگ تأیید کرد.

Marfat.com

ترکی (یلتگین) و ایرانی (فرمانداک) را با هم داشت. اما برادر او تنها نامی ایرانی داشت که از این طریق به زبانهای ترکی راه یافته است.[۱]

## ۲

اگر پس از این دربارهٔ نهادهای هپتالیان بحث شود باید این تحوّل را مورد توجه قرار بدهیم. هپتالیان، برخلاف هون‌ها و ترکان شرقی، دچار از خودبیگانگی زبانی و قومی شده‌اند؛ و بار دیگر، در تشابه با این مورد، می‌بینیم که پروتو-بلغارها نیز برای ثبت زبان تُرکیشان هیچ تلاشی نکرده‌اند. آنها از همان ابتدا زبان زیردستان ایرانی خود را به کار برده‌اند.

این زبان در «بازمانده‌های زبانی هپتالی» تویُک (Tuyoq)[۲] (ترکستان شرقی)، و در سجعهای مسکوکات هپتالی، و در مُهرها[۳] یافت می‌شود. اینها تماماً در گویش ساکی[۴]، بی‌شک زبان کوچگردان مهاجمی که به سال ۱۲۸-۱۲۹[۵] به حکومت یونانی خاتمه دادند، ضبط شده‌اند. آنها خیلی زود خط پیوستهٔ یونانی را، که تمامی آثار فوق با آن نوشته شده است، برگرفتند. کشف گنجینهٔ مرنجان[۶]، که حدود ۳۸۵ در خاک مدفون شده است[۷]، سکه‌های کوشان-ساسانی را باخط پیوستهٔ «هپتالیتی» به منصهٔ ظهور رسانده است. اینها به هیچ‌وجه به خیونان یا هپتالیان، یا حتی کیداره[۸]، تعلق ندارد و، در واقع، منطقهٔ گسترش این نوع در بخش شمالی (درهٔ کابل، سیستان، درهٔ آمودریا، بدخشان) و جنوبی هندوکش[۹] قرار دارد. این مسکوکات، هنوز نشأت گرفته از سلسله کهن، نشان می‌دهند که فرمانروایان جدید ترک نه فقط زبان بلکه خط را نیز از ساکنان محلی اخذ کردند.

البته تنها بدین قناعت نشد. بزودی در کنار سجع هپتالی، سجعی پهلوی روی سکه‌ها پدیدار می‌شود و، سرانجام، زبان و خط عربی به منزلهٔ جزء مکمّل سومی بدان اضافه می‌گردد.[۱۰] بدین ترتیب، چند زبانگی مسلّمی ثابت می‌شود.

با چنان گزینشی، گرایش به ایرانیگری که قبلاً از آن یاد کردیم، آغاز شد. گزینش زبان و

---

۱. در مورد ریشه‌شناسی ، bayatur :R.N.Frye, a. O. 134 note 178. در اینجا هم کشیدگی هجای دوم، به حساب نیامده است -از آنجاکه . xātūn از برای نامیدن همسر Qayan هپتالی دیده می‌شود (oben S. 21; 220)یادآور می‌شویم که برای این واژه نیز اشتقاقی سغدی امتحان شده است؛ جزئیات در فرای (R.N.Frye, a. O. 110 note 38) بی‌شک در برابر این نظر، ردیهٔ اُبرینساک قرار دارد که کتابت چینی را به عنوان صورت کهنتر ثابت می‌کند. این ردیه را چیزی تضعیف نمی‌کند.

2. O.Hansen bei F.Altheim, a. O. 78 f.

3. R. Ghirshman, a. O. 9 f. ; Archaeol. Orient. Herzfeld 102 f.

4. O.Hansen, a. O. 88.

5. Zum Zeitansatz F.Altheim, Weltgesch. Asien 2, 103 f.

6. R. Curiel, Mém. Délég. Archéol. Francaise en Afghanistan 14, 102 f.

7. R. Curiel. a. O. 119.

8. R. Curiel, a. O. 119 f.

9. R. Curiel, a. O. 126 f.

10. R. Ghirshman, a. O. 24.

Marfat.com

خط این فرضیه را ایجاب می‌کند که کل دستگاه دبیری را متشکل از اهالی بومی بدانیم. چنانچه نام فرمانداک نشان می‌دهد، فعالیت و وظیفه فاتحان ترک صدور فرامین بوده است. ثبت و ضبط این فرامین تنها برای زیردستان ساکی محفوظ نگه داشته شده بود. آنچه در مکاتبات خارجی دیوانی ساسانیان و هون‌ها آغاز به رشد کرده بود، در میان برادرزادگان هپتالی بر تمامی جوانب گسترده شده بود. دستگاه دیوانسالاری از اختیار قوم حاکم به در رفته بود؛ و حال می‌توان دریافت که چرا در میان ترکان شرقی، یلیق- تگین (Yalγ-tägin)، عضوی از خاندان حاکم، با حرارت تام از خود به عنوان کاتب نبشته‌های ارخون نام می‌برد.

دربارهٔ وجود نظام فئودالی تنها یک شاهد موجود است، و آن هم تا حال حتی از چشم گیرشمن پنهان مانده است. وقتی بهرام چوبین پس از شکست از خسرو پرویز، از جیحون گذر کرد و باگروهی از یاران وفادارش وارد مناطق هپتالی (فی بِلاد الترک) شد[1]، خاقان او را به خدمت خویش پذیرفت.[2] او برای بهرام شهری ساخت که کاخی در مرکز آن قرار گرفته بود. بهرام و یارانش در آنجا سکنا داده شدند و در دیوانی ثبت گردیدند و عطایایی بدانها تعلق گرفت.[3] به زبان دیگر، آنها همانند اسواران ساسانی با هزینهٔ فرمانروا مسلّح و در شهری خاصِ خود نشانده شدند؛ و در اینجاست که نامهای الاسواریه و قزوین را یادآور می‌شویم.

این خبر، چنانچه گفته شد، تنها سندی است که در دسترس داریم. آیا بدین ترتیب بهرام یکی از ترخن‌هایی (tarxan) شد که این گزارش کراراً از آنها به منزلهٔ صاحب منصبان خاقان خبر می‌دهد؟ و آیا همراهان بهرام هم تمامی یا بخشی به چنان مقامی دست یافتند؟ در این مورد هیچ گزارشی به دست نیامده است و حتی هنوز نمی‌دانیم که آیا چنان ترخنی به گونه‌ای همانند با ساسانیان ثبت و نشانده شده بود یا نه؟ اگر سختگیرتر باشیم. هنوز مطمئن نیستیم که مأخذ دینوری، رمان بهرام چوبین، شرایط ساسانی را بدون ملاحظه به هپتالی منتقل نکرده باشد. شاید بتوان عنوان کرد که هپتالیان، نظام لشکری خسرو انوشروان را تقلید کردند. حتی این امر نیز می‌تواند نوعی ایرانیگری به حساب آید. شیوهٔ جنگی کوچگردان، که هپتالیان همانند تمام هون‌ها از همان ابتدا از آن برخوردار بودند، می‌تواند با شیوهٔ ایرانی جایگزین شده باشد، چنانچه به جای نحوهٔ زندگی کوچگردی نیز، زندگی باشندگی و شهری وارد شد. این مطلب می‌تواند گفته‌های پروکوپ را روشن کند که بنابر نظر او با اینکه هپتالیان هون بودند، با تمامی خویشاوندان قومی خود در نحوهٔ زندگی و آداب و رسوم و قیافهٔ ظاهری[4]

---

۱. دینوری، ص ۹۹، س ۱۹ به بعد. ۲. دینوری، ص ۱۰۰، س ۲ به بعد.
۳. دینوری، ص ۱۰۰، س ۴؛ مقایسه کنید با: ص ۱۰۲، س ۹ به بعد.
۴. گیرشمن در نامهٔ مورخهٔ ۱۹۵۲/۱۱/۹ خود به من می‌نویسد: "J'ai obtenu dernièrement le moulage et la ←

Marfat.com

فرق داشتند. خبر پذیرش بهرام در نزد هپتالیان با تصویر مشترکی هماهنگی دارد.

برای تأیید این مطلب می‌توان دو تعبیر دیگر را ارائه کرد. یکی برداشتی دوباره از دینوری است، و دومی بر تفسیر لغوی تکیه دارد.

پس از مرگ بهرام، یاران وی سرزمین ترکان، هپتالی، را ترک می‌کنند و به دیلم[۱] می‌روند. باردیگر در آنجا، با موافقت اهالی، سکنا داده می‌شوند و برای معیشت، دهات و مزارع دریافت می‌کنند.[۲] شیوهٔ اسکان مجدد آنها متفاوت از شیوهٔ کاربردی هپالیان است. از ثبت آنان در جریده، عطایا، و زیستگاه شهری یعنی دقیقاً آنچه تشابهی با دیهکان و محل استقرار محصور اسواران در محدودهٔ ساسانی داشت، خبری نیست. از اینجا می‌توان استنباط کرد که مأخذ دینوری میان تک‌تک سرزمینها تفاوتهایی قائل بوده، که این امر بر شناخت او از شرایط خاص بر منطقه دلالت می‌کند. اگر دینوری به هپتالیان همان شکلی را نسبت می‌دهد که در میان ساسانیان مرسوم بود، پس این تصویر می‌تواند با واقعیت هماهنگی داشته باشد. بررسی زبان شناختی نیز ما را به همین سو رهنمون می‌گردد.

سخن ما در مورد عنوان تیگین (tigin) و تگین (tägin) است. این عنوان بعداً بسیار رایج شده است. این عنوان را از زبان ترکی شرقی (نبشته‌های ارخون، ایغوری، کوتازقو بیلیق (QutaδγuBilig) همچنین از پروتو-بلغاری[۳] می‌دانند، و در میان هپتالیان نیز به آن برمی‌خوریم. دو مورد آخری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا در هر دو می‌توان اشکال فئودالیستی را شناسایی کرد، و دقیقاً تیگین، تگین به نظر می‌آید؛ و چنانچه یادآوری[۴] سزمرنی بتواند محقق گردد، به اصل دیهکان پارسی میانه باز می‌گردد.

سزمرنی در بعضی از موارد توانست اسنادی را ارائه دهد که عنوانهای ترکی به چنان منشأ پارسی میانه بازمی‌گردند. این مطلب بویژه در مورد کاپقان (qapγan) و شات (šāt) که وی آنها را به واژهٔ پارتی کاوکاون (kāv kāvan) و خشات (xšāt) از خشیت (xšēt) بازمی‌گرداند، صدق می‌کند.[۵] به هر حال، در اینکه آیا تنها نمونه‌های پارتی بوده‌اند که نقش عمده‌ای داشتند،

---

→

photographie d'une intaille hephthalite conservée en Amérique. Le type ethnique est parfaitement iranien, le nom propre transcrit en caractéres toklariens, est composé de deux éléments purement iraniens".

۱. دینوری، ص ۱۰۵، س ۷ به بعد. ۲. دینوری، ص ۱۰۵، س ۹ به بعد.

۳. استدلالها در: K. H.Menges, *Byzantium* 21, 100 f.

۴. در نامهٔ مورخهٔ ۱۹۵۳/۱۲/۱۲: «آنچه در مورد تبگین (tigin) ترکی است، فعلاً اظهار نظری نمی‌توانم بکنم. من در گذشته به دیهگان ایرانی dēhkān > tehkēn > tēkēn > tigin به معنای شاه ایالت (یا شاهزاده؟) فکر می‌کردم. اما نامطمئن هستم که آیا ممکن است».

5 Bei F.Altheim, Gesch. d. lat. Sprache 83 f.

Marfat.com

تردید دارم. او در مورد واژهٔ دوم به پارسی میانهٔ خشاث (از xšāyaϑiya پارسی باستان حاصل شده) نیز گمان برده است. این صورت، که هنوز برای وی معلوم نبود، در طبری به صورت شاد سابور (šād Sābūr) [۱] محفوظ مانده و تطابق کاملی را با لغت ترکی کهن نشان می‌دهد. سزمرنی بدون آنکه شاد (šād)، دست نشاندهٔ یبغوی (yabγu) تخارستان، را در نظر گیرد، با این عقیده که خویشاوندی با صورت جنوب غربی (فرد یاد شده در طبری، شاه اصفهان است) نادر است مخالفت می‌کند.[۲] حال، علاوه بر این تیگین / تگین بدان اضافه می‌گردد.

در بحثهای پیشین یادآور شدیم که در رمان بهرام چوبین، از سکنای وی و یارانش با عنوان دیهکان یادشده است. در توصیف سرزمینِ هیطالِ[۳] مقدسی نیز، متناسب با رمان بهرام چوبین، دقیقاً همین صورت دیهکان آمده است: «تمامی با دژهایی (حصون) پوشیده است، غالباً به صورت ویرانه، اما گاهی دیهکانی هنوز در آنها زندگی می‌کند».[۴] بدین ترتیب، سکونت دائمی برای دورهٔ پیش از اسلام استنباط می‌گردد. از جانب دیگر، لغت ترکی در اسم یلتگین و بعداً در سکه‌ای هپتالی به خط براهمی و هپتالی[۵] مشاهده می‌شود.

ک. ه. منگس، که جدیداً واژه را بررسی کرده است، توانسته دو ویژگی را خاطرنشان سازد.[۶] نخست اینکه می‌توان در میانهٔ واژه، دو همخوان، بر طبق täkkin (تگین) تکّین - گوتازقو بلق و توسط[۷] d'ək-g'i̯ən چینی کهن، قرارداد. دو دیگر، واکهٔ دوم، به‌طوری که tigīna خط براهمی و xavaσ-tixεīvoς[۸] پروتو-بلغاری نشان می‌دهد، کشیده می‌باشد. کشیدگی واکهٔ اثبات شده، وجود واموازه‌ای را تأیید می‌کند که بی‌تردید اشتقاقی از دیهکان است. زیرا دیهکان (dēhkān, dīhkān) با تبدیل d به t در آغاز واژه[۹] و هماهنگی واکه‌ای پیشرو به: tēhkēn, tekkēn انجامیده سپس با تغییر e[۱۰] به ä/i و k به g[۱۱] tāggin, tiggin شده، و بعداً واموازهٔ اصلی با ریشه‌شناسی عامیانه‌ای تفسیر گردیده است: täg-gin به täg یعنی «با هم متساوی الحق بودن».[۱۲]

---

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۸ . س ۸ و Th. Noeldeke, Uebers. 13, Anm. 1.

2. A.Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*[2] 502.

۳. مقدسی، ص ۲۶۱، س ۴، دگویه.

4. z.B. 275, 16 f.; vgl. 276, 12 f.; 277, 7.

۵. در مورد تعبیر نادرست فرای بالاتر سخن گفته شد R.Ghirshman, *Chionites et Hephthalites* 48 Nr. 44.

6. a. O. 100 f.

7. K.H.Menges, a. O. 101 Anm. 1; vgl. B.Karlgren, Gramm. Serica Nr 919 f.; 480 x.

۸. در مورد xavaϱ نک: توضیح قاطع K. H.Menges, a. O. 100.

9. A.v. Gabain, Alttuerk. Gramm.[2] 54, § 36. 10. A.v. Gabain, a. O. 45, § 16.

11. A.v. Gabain, a. O. 55, § 37.

12. K.H.Menges, a. O. 101: "being equal in to the qan?", "to fix in the ground (monument slabs, standards)" یا "to set up (tents)".

Marfat.com

در صورت صحت این اشتقاق، استنباطی برایمان تداعی می‌شود. زمان فرمانروایی یلتگین، مصادف با دههٔ آخر سدهٔ ششم است و سکه‌های حاوی عنوان tigin نیز، برمبنای تاریخگذاری گیرشمن[1]، مربوط به فاصلهٔ زمانی بین سالهای ۶۳۰ و ۶۵۸ است. هر دو شاهد، یک سده کهنتر از نبشته‌های ترکی کهن هستند که کهنترین آنها به نیمهٔ اول سدهٔ هشتم تعلق دارد. از این رو، هپتالیان می‌توانند پیش از هم واژه را، و همراه با آن تشکیلاتی راکه واموازه نشانگر آن بود، برگرفته باشند. «واژه» و «موضوع» می‌تواند در نیمهٔ دوم سدهٔ ششم از ساسانیان بدانان منتقل شده باشد.

## ذیل

وقتی سزمرنی ما را مطلع کرد (نامهٔ مورخ ۱۹۵۴/۱/۲)، قبلاً مطالب بالا نوشته شده بود: «من فی‌الواقع نه به دیهکان (dēhkān) بلکه به دیه‌ـکین (dēh-kēn) به مثابه صفت پارسی میانه با آمیزهٔ پسوندی کامل kēn- (در اصل a-kaina-) از دیه (dēh) یا ده (deh) (مطمئناً از dahyuš پارسی باستان با میان هشت (اضافه)، همچون حالت اضافهٔ ملکی (h) ē از ahya-، فکر می‌کردم. معنا می‌تواند «متعلق به سرزمین، حاکم سرزمین» اگرچه در اصل، اسم ضروری (xšayaka یا xšaya) حذف شده، باشد. اشتقاقی از دیه یاده (که امروزه هم در معنای دوم، ده، آبادی مستعمل است) در دیهخدا (deh-X̲udā) فارسی نو موجود است. دهستان، امروزه هنوز هم بخشی از تقسیمات کشوری است. امروزه نیز صفت مشابه دیهکان به معنای روستایی، دهاتی، کشاورز، دروگر، و در معنای منسوخ «زمیندار» به کار می‌رود. من فعلاً نمی‌توانم بازآزمونی کنم که آیا صفت دیهکان (dēhkān) در متون پارسی میانه مدلل است.»

Marfat.com

Marfat.com

# پسگفتار

Marfat.com

Marfat.com

## میهن مزدک

مزدک، در جوار مانی، دومین ملحد بزرگ عصر ساسانی، جدیداً باز هم از بابل دانسته شده است. کلیما که کتابی ویژهٔ مزدک نگاشته است[1]، او را احتمالاً از تبار سامی و از «منطقهٔ سمت چپ رودخانهٔ دجله»[2] می‌داند. چنان تأویلی با تعبیر خود ما مبنی بر تبار شمال شرقی مزدک[3] مغایر است.

در نوشتهٔ بازمانده در نزد شهرستانی، مزدک، خدای نور بی‌نام خود در عالم اعلی را مقابل خسرو عالم اسفل[4] قرار می‌دهد. از آنجا که، بنابه دلایل گاهشماری، خسرو انوشروانْ اولین دارندهٔ این نام نیست[5]، ما عنوان بازمانده در نزد ابن خرداذبه (40, 2 de Goeje) را یادآوری کرده‌ایم: خسرو خوارزم و نخستین شهریار اسطوره‌ای خوارزم: کیخسرو (بیرونی، آثارالباقیه ص ۳۵، س ۹، شاو). به استنباط ما، مزدک از آن رو عنوان یا نام شهریاری خوارزمی را برگزیده که او نه از محدودهٔ شاهنشاهی ساسانی بلکه از اهالی مناطق پایینی جیحون یا سرزمین همجواری بوده است.

نِسا Nisā (زاخائو بغلط آن را نَسا Nasā جایابی کرده)[6] nisaim yim antarə mōurumča bāxδimča اوستایی (وندیداد ۱، ۷) یا نسایا (Nησaia) کهن، واقع در هیرکانی[7] را مد نظر دارد. کلیما[8] ظاهراً به تحریف کتابت فسا عقیده دارد. این شهر، واقع در فارس به منزلهٔ پیشگام

1 Mazdak, Prag 1957. 2. a. O. 296.
3) Altheim - Stiehl La Nouvelle Clio 5 (1953), 368 f; Ein asiatischer Staat I (1954) 199 f.
۴. به هر حال نه «والاترین وجود نیکی» چنانچه کلیما a. O. 161 می‌گوید.
۵. همچنین پیشنهادهای کلیما (a. O. 162 f) قابل استفاده نیستند.
6 Dazu F. Altheim, Ztschr. f. Indol. u. Iranist. 3, 41 f.; F. Altheim, Weltgeschichte Asiens I (1947), 88 f. 7. Strabon II, p. 509. 8. a. O. 161; 162

Marfat.com

مزدک، زرتشت[1]، ظاهر می‌شود و، بنابر حدس وی، می‌تواند سنتهای گم شده‌ای هم وجود داشته باشد که خود مزدک را هم از آنجا می‌دانسته‌اند. با اینهمه، صرف نظر از بی‌اعتمادی به چنان حدسیاتی، بر طبق توضیحی ساده تمامی ترکیبات منقطع می‌گردند. بیرونی که مزدک را «مِنْ اهل نِسا» می‌داند، در ص ۲۰۹، س ۱۱ و ص ۲۱۱، س ۱۱ بدون هیچ صورت دیگری صورت مژدک (Mаždak) را ارائه می‌کند. اما چنین به نظر می‌آید که در دست نوشتهٔ کتابخانهٔ عمومی استانبول ۴۶۶۷، که بعداً به دست آمد، مزدک نوشته شده بود.[2] در عین حال، کلاً باید عنوان شود که اگر چه سه دست نوشت زاخائو جدیدتر هستند، بی‌استثنا حرکت‌گذاری شده‌اند[3] در صورتی که در دست نوشت استانبول، نقطه گذاری چنان در هم است که می‌بایست از روی احتیاط از چاپ آن خودداری گردد.[4] اما مژدک بیرونی، بی‌برو برگرد به تبار او شهادت می‌دهد، زیرا نام روز هرمزد بر مبنای گواهی بیرونی، خوارزمی‌الاصل، چنین است: ریمژد rymžd (آثار ۱۴، ۱۹) = rēmažd.[5] بدین‌ترتیب، تبار مزدک نه فقط از شمال شرقی ایران بلکه از خوارزم یا همسایگی تنگاتنگش تأیید شده است.

پس تمامی ترکیباتی که هنوز بر صورتهای سنتی نام مزدق (mazdak) و مزدیق (mozdīḳ) استوار هستند، حذف می‌گردند. سوای این، نامی سامی برای موبدان موبد (بیرونی، آثارالباقیه، ص ۲۰۹، س ۱۱) بسیار غیرمحتمل است. اما حتی چنانچه هر دوی این کتابتها را اصیل بینگاریم، باز هم اشتقاقهای پیشنهادی کلیما، حتی بر مبنای دیدگاه زبانشناسی سامی، کلاً پرمناقشه باقی می‌ماند.

کلیما، هم مزدق (mazdaḳ) و هم مزدیق (mazdīḳ) را وجوه وصفی از صدق (sdḳ) می‌داند. البته زدق (zdḳ) در زبان سریانی عملاً مشاهده می‌شود اما هیچ یک از دو صورت فوق در ساختهای وجه وصفی قرار نمی‌گیرد. اینها می‌بایست در حالت پعل، مزدِق mᵉzaddeḳ (معلوم)، مزدَّق mᵉzaddaḳ (مجهول)، در افعل مزدِق (mazdeḳ) و مزدَق (mazdaḳ) باشند. بنابراین، مزدیق (mazdīḳ) غیرقابل تصور می‌ماند و اصولاً از مزدَق (mazdaḳ)، همچون افعل، شاهدی در دست نیست. تازه، بنابر دلایل عینی جایز نیست تا برای مزدک، تباری مسیحی- سریانی ادعا کنیم. با اینهمه، هرچند زبان بابلی- یهودی، وجه وصفی پلنه (plene) نوشته شدهٔ افعل مصدوق (msdyḳ)[6] را دارد، امّا کتابت مزدیق (mazdīḳ) گواهی نشده است.

---

1. The Noeldeke, *Geschichte der Perser und Araber* (1879) 456 f.
2. J. Fueck in: *Documenta islamica inedita* (1952) 79 f.
3. E. Sachau in den Proleg. s. Ausgabe LIV f.
4. J. Fueck, a. O. 69 f.
5. H.H.Schaeder. Abh. Goett. Akad. Wiss. 3.. 10, 32 Anm 3.
6. O.Klima, a. O. 178 f., Anm. 31.

Marfat.com

عین همین مسئله در مورد مصدّق (muṣaddiḳ) و مصدق (muṣdiḳ) عربی صادق است. کلیما به[1] مَصدَق (maṣdaḳ) و مِصدق (miṣdaḳ) گمان می‌برد. اما ساخته‌های مفعل، اسم مکان و زمان هستند، از این رو برای اسامی خاص اشخاص بسختی به کار می‌روند.[2] مفعل و، برای برای آنکه به غائله خاتمه دهیم، مفعیل بنابر دلایل صوری، حذف می‌شوند. بـه هـیچ روی امکان دستیابی به مزدق (mazdaḳ) و مزدیق (mazdīḳ) وجود ندارد. بهتر آن است کـه از تلاش کلیما[3] در پیش کشیدن کتابت مرزق (mrzyḳ) و تفسیر آن چشم‌پوشی کنیم.

## خسرو انوشروان[4]

### ۱

چنانچه مدلل شد، ضربهٔ نهایی را بر پیکر جنبش مزدک پسر کواذ اول، خسرو انوشروان، وارد کرد. با وجود این، همو بود که از زمان جلوس بر تخت (خسرو انوشروان ۵۳۱ ـ ۵۷۸)، آنچه را مخالف منفورش آغاز کرده بود، ادامه داد. سرآغاز ورود فلسفهٔ یونانی، که فرفوریوس آن را تدارک دیده بود، می‌بایست توسعه و تعمیق یابد، که در عین حال برای یک بار دیگر نقشی ممتاز نصیب فرفوریوس می‌کرد.

آگاثیاس[5] تصویری از علاقهٔ پورساسان به فلسفه طراحی کرده است که با وجود لحن تند و خصمانه‌اش، قابل استفاده است. پرستندگان انوشروان ــ ایرانیان، و نـیز رومـیان ــ وی را دانندهٔ کاملی نه فقط در فلسفهٔ ارسطو بـلکه در فـلسفهٔ افـلاطون مـی‌دانـند. نـه تـیمائوس (Timaios)، نه فایدون (Phaidon)، یا گورگیاس، یا حتی پارمنیدس برایش ناشناس نبوده‌اند. آگاثیاس اظهار شک می‌کند و بر ضد تعبیر کسانی که این بربر را «فرزانهٔ کامل می‌نامند، و تقریباً بالاتر از تمامی کسانی که زمانی یا جایی فلسفه بافی کرده‌اند، می‌دانند، گویی که او هر هنر و برهان علمی و علّتی را که مشائیان دربارهٔ معلّم اول ادعا می‌کنند، می‌شناخته است»، جبهه گیری می‌کند.

آنچه در اینجا با آن روبه‌رو هستیم ادعای انوشروان است، اما اینکه وی درست عمل کرده یا نه برایمان جالب نیست. ولی باید اعتراف کرد که این ادّعا کاملاً بی‌اساس نبوده است. اما انوشروان، فیلسوفان نوافلاطونی رانده شده از روم را پناه داد و در آن هنگام که آنها دلسردانه از وی روی گرداندند، باعث عدم مجازات آنان در میهنشان گردید، عمل بزرگوارانه‌ای که

---

1. a. O. 179, Anm. 31. 2. O. Klima faelschlich "Wahrmund". 3. a. O. 167 f.

۴. این مقاله از صفحات ۸۵ ـ ۹۴ کتاب زیرین ترجمه شده است.

F. Altheim, *Geschichte der Hunnen*[2], dritter Band. Walter De Gruyter Berlin 1975. S. 2, 28 - 31

Marfat.com

بی‌شک برای یک شاه بزرگ آسیایی عملی غیرعادی بود.[1] اورانیوس سوری نقش مهمّی در دربار انوشروان داشت. شاه بدو اجازه داد، چنانچه نشان داده خواهد شد، با مغان مناظره کند. آگاثیاس، در اینجا نیز کینه‌توزانه، اورانیوس را نیرنگ باز می‌نامد، در حالی که دیگران را به منزلهٔ ἀειόπιστος ἀνήρ یعنی افرادی آگاه به شرایط عربی واجد صلاحیّت می‌دانست (FGrHist. 675 I1).

شاه شخصاً به عنوان بحث‌کنندهٔ اصلی در چنان مناظره‌هایی شرکت می‌کرد. این مسئله را نوشتهٔ یکی از نوافلاطونیانی که در دربار ایران اقامت داشت، نشان می‌دهد. ترجمهٔ لاتین حل آن مسائلی که خسرو شاه ایران دربارهٔ آنها تردیدهایی داشت[2] از پریسکیانوس لیدوس موجود است. در این پرسشها، شکاکیت به مثابه نگرش فلسفی از جانبی، و اشتیاق وافر به دانستن در طرف دیگر مقابل هم قرار می‌گیرند. جالب اینجاست که تاکنون به وجود گزارشی مشروح از یکی از این مناظره‌ها توجهی نشده است. این مباحثه در رویداد نامهٔ بارهبرئوس (ابن عبری Barhebraeus chron, eccl. 3, 89, 5 f. Abbeloos - Lamy)[3] که به نوبهٔ خود به یک تاریخ مفقود کلیسای نسطوری بازمی‌گردد، قرار دارد.

شرکت کنندهٔ دوم جاثلیقی نسطوری به نام ابا (Abba) بود. بارهبرئوس در مورد وی چنین گزارش می‌کند: «در ابتدا مجوس بود که بعداً مؤمن و غسل تعمید داده شد. او به نصیبین رفت و در آنجا نوشتن سریانی یادگرفت. در تواریخ کلیسای نسطوریان به صورت مکتوبی مشاهده کرده‌ام که این ابا، پس از آنکه نوشتن سریانی آموخته بود، ولع داشت تا زبان یونانی یادگیرد. او به اِدِسا (الرها) رفت و شاگرد مردی یعقوبی به نام توماس، که به اندازهٔ کافی یونانی می‌دانست، شد. ابا، با توماس به اسکندریه رفت و زمانی که توماس کتابهایی را از یونانی به سریانی ترجمه می‌کرد جزو همراهان او بود». بارهبرئوس در خاتمه این مشکل را مطرح می‌کند که آیا استاد و یار ابا، با توماس هرقلی[4] یکی بوده است؟ و با دلایل گاهشماری این حدس را، بحقّ، مردود می‌داند.

گزارش چنین ادامه می‌یابد (ص ۹۱، س ۷) که این جاثلیق ابا را، «خسرو انوشروان، شاه فرزانه) (همان صفتی به کار برده می‌شود که آگاثیاس نیز آن را می‌شناسد اما با آن می‌ستیزد) فراخواند و با او راجع به دین بحث کرد. خسرو به او گفت: برایم بشمار، چندین قوم، مریم را مادر خدا می‌دانند و کوریلوس (Kyrillos) را قبول دارند (تعالیم او). و چه تعداد آنهایی

---

1. Agathias 2, 31. 2. Ed. I. Bywater, Suppl. Arist. I, 2, 39 f.

۳. بعضی از نادرستیهای ترجمهٔ متن لاتینی، که توسط ناشران متن سریانی نادیده گرفته شده است، بی‌سروصدا تصحیح شده‌اند.

4. A. Baumstark, *Geschichte der syrischen Literatur* (1922) 188 f.

Marfat.com

هستند که مادر خدای بودن او را نمی‌پذیرند و نسطوریوس (Nestorios) را قبول دارند؛ و جاثلیق از آنجاکه نمی‌توانست دروغ گوید، ساکت ماند زیرا انباشته از حقیقت بود. با اینهمه، وقتی ملزم به پاسخ شد، گفت: تمامی اقوام مسیحی، آن کلام (مادر خدا) را بر زبان می‌آورند و کوریلوس را قبول دارند، تنها ما (مریم) را (چنان) نمی‌دانیم و به نسطوریوس معتقدیم. بعداً شاه وی را خطاب قرار داده و گفت: بنابراین، همه دروغ می‌گویند و تنها شما از حقیقت برخوردارید؟ در واقع، شما فاصلهٔ بعیدی در اعتقاد و رفتارتان با مسیحیان دارید. کجا شنیده شده است که به جاثلیق و خلیفه‌ای (Bischof) زنی تعلّق گیرد تا با او زندگی کند، همچون شما؟ یا چنانچه، پس از مرگِ زنِ یک روحانی، او زنی دیگر، بعد یکی دیگر، باز هم یکی را به همسری اختیار کند، آن گونه که روحانیون شما انجام می‌دهند؟ جاثلیق پاسخ داد: ما، در واقع، برای آنکه اقنوم مریم پایان نیافته است، او را مادر خدا نمی‌دانیم. اما آنچه مربوط به پرسش زنان است، نگاه کنید، من هیچ زنی، اگرچه زمانی یکی داشتم، ندارم. آنها که پیش از من بودند، چنین اذنی را از رسول خدا دریافت کرده‌اند که می‌فرماید: بهتر است، زنی اختیار کنید تا از شهوت آتش نگیرید؛ و روحانیونی که زنان بسیاری، اما یکی پس از دیگری اختیار می‌کنند، در عین حال، به پولس استناد می‌کنند که گفته است: هر کشیشی باید شوهر یک زن باشد، یعنی: دو تایی را با هم نمی‌تواند داشته باشد. اما یکی پس از دیگری منع نشده است! شاه در جواب گفت: تمامی این دلایل پوچ هستند. پولس بدین معنی می‌گوید که او رسولی نه از جانب مردمان و نه حتی انسانی بلکه عیسی مسیح است. همچنین، نیاکان ما، مغان، اگر آگاهی نمی‌داشتند که خدایی از باکره‌ای در بیت‌اللحم متولّد شده، از خاور به سوی او نمی‌شتافتند تا او را ستایش کنند و هدایایی برایش نمی‌بردند. و رسول، آن (کلام) راکه بهتر است زنی اختیار کنید، برای فرزندان زمینی که شهوت تن بدانان فشار می‌آورد، گفته است. آنکه در جایگاه رسول قرار دارد، به دلیل عشق به خدا به هیچ روی برازنده‌اش نیست در اشتیاق همخوابگی بسوزد.[1] و (آنچه) راجع (به آن کلام است): هر کشیشی باید شوهر یک زن باشد[2]، اگر حتی زمینیان را مجاز کرده بود که دو زن با هم به مرد واحدی تعلق داشته باشند، شاید قابل قبول می‌نمود، اما کشیشان را از آن منع کرده است. از این رو، ای جاثلیق ابا، به تو توصیه می‌کنم تا از این طریقت بازگردی و به آغوش دیگر اقوام مسیحی بروی که این، باعث احترام تو در نزد ما و آنان می‌شود.»

گزارش میکائیل سیروس[3] (ترجمه 366 r. II f. syr. ; 2, 399) کوتاه اما در تطابق با

---

۱. در مورد -w ماقبل نفی، نک: Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm² 266 § 339.
۲. بخوانید: gabrā.

Marfat.com

جوهر مطالبِ[1] بارهبرئوس است. بنابر نظر او خسرو انوشروان «که تمامی کتب فیلسوفان را مطالعه کرده و تمامی ادیان را آزموده بود، تعلیمات مسیحیان را ستود. و هنگامی که او نسطوریان و ارتدکس‌ها را گردآورد، جاثلیق نسطوریان شروع کرد و بسیار سخن گفت. اما بزرگ ارتدکس‌ها، خلیفه احودمه[2]، به جاثلیق پاسخ گفت. خسرو، پس از آنکه آموزهٔ ارتدکس‌ها را هم شنیده بود، مورد پسندش واقع شد و گفت: حقیقت، این است و نسطوریوس را تحقیر کرد».

پیش از این، در زمان کواذاول، شمعون از بیت ارشام (Šemᶜon von Bēṭ Aršām)، تک سرشتی فعال و مخالف سرسخت نسطوریان، بر آن شده بود تا شالودهٔ چنان جلسات مناظره‌ای را پی افکند. شمعون مردی معتقد به حفاظت کتبی بود. او از یونانیان، ارمنیان، و سریانیانی که آنها را از نسطوریان رویگردان کرده بود، شهادت نامه‌هایی اخذ کرد. آنها توسط مهر شاهی تأیید و به عنوان اعتراف‌نامه[3] در تقریط گذاشته شدند. (Barhebraeus, eccl. 3, 85, II f.). اکنون، در زمان خسرو، نیز شمعون به همان گونه عمل کرد. هفت سال آزگار در سفر، اعتراف‌نامه‌های مسیحی تمامی کشورها را جمع کرد و آنها را به زبان خودشان، توسط اسقفها به رشتهٔ تحریر درآورد، و با مهری سربی به تأیید شاهان آنها رسانید. (ترجمه Michael Syrus 264 I. Z. 9 f. syr; 2; 2, 167) برای جلوگیری از انهدام این اسناد، آنها در پرده‌های بزرگی ضبط و به وسیلهٔ روکش ویژه‌ای حفاظت[4] شدند. (264, I, Z. 3f. syr) ادعای انوشروان، در عدم اعتقاد به مادر خدا که فقط مختص نسطوریان بود، با چنان پرونده‌هایی ثابت می‌شد. رویدادنویس ما بعداً می‌افزاید که به سبب اقدامات شمعون، برای ایرانیان غیرممکن بوده است به تعالیم نسطوریان گوش فرادهند.

تنظیم این اعتراف‌نامه‌های مسیحی که «در سرزمین ایرانیان نگهداری می‌شد» پیش درآمد اثری پندارشناسی (doxographisch) را[5] تشکیل داد که به فیلسوفان یونانی اهدا شد. حتی این مجموعهٔ عقاید نیز در خدمت جلسات مناظره و مباحثه‌ای بود که در پیشگاه شاه انجام می‌شد. مورد نظر ما ترجمهٔ تاریخ فلسفهٔ فرفوریوس (φιλόσοφος ἱστορία) است. پیشبایسته‌هایی که بدانها متکی بود، باید در قسمت بعدی ارائه شود.

---

3. Michael Syrus

۱. رویداد نامهٔ Chronik von Seᵉert 2. 147, 4 f. und 2, 160, 10 f، دلیلی برای نفرت آشکار خسرو از مار آبا Mār Ābba به دست می‌دهد (زیرا او با جاثلیق 161.3 مدنظر است).

2. Ahudemme

۳. tylwy - ktābēd، بخش دوم، نامشخص است. نک: Brockelmann. Lexic. Syriac². 274 I .

Marfat.com

۲

رویدادنامهٔ سعرت (Se'ert 2, 147, I) در مورد خسرو انوشروان چنین اظهار نظر می‌کند: «او فلسفه را به طور جامع می‌دانست و می‌گویند که او فلسفه را از مار برسوما (Mār Barṣaumā)، اسقف کردا (kardā)، بدان زمان که خسرو در آنجا به سر می‌برد، و از پاولوس، فیلسوف ایرانی که پس از آنکه از واگذاری مطران پارس به وی امتناع کردند مسیحیّت را انکار کرد، آموخته بود. بزودی، در ارتباط با مسئله‌ای دیگر، معلم دوم شاه را مشاهده خواهیم کرد.

به عقیدهٔ آگاثیاس نوشته‌های یونانی (چنانچه فحوای کلام نشان می‌دهد، نوشته‌های فلسفی مدنظر بودند) را برای انوشروان به وسیلهٔ فرد ناشناسی (υ'tió tov) به پارسی برگرداندند. تاریخنگار، که از این ترجمه برآشفته است، چنین عنوان می‌کند: چگونه زبانی فقیر و خشک و روستایی توانایی بازتاب ظرایف زبان اصلی و سبک طبیعی (ἐλευθέριον) آن را دارد؟ بنابر فحوای کلام، بایستی مورد نظر وی ترجمه‌های سریانی باشد، که تجربهٔ درازمدتی در آنجا قابل مشاهده است. خسرو انوشروان بدشواری می‌تواند زبان سریانی را فراگرفته باشد. اما شواهدی در دست است که از سریانی به پارسی میانه ترجمه می‌کردند (Chronik von Se'ert 2, 328, 11 f). معنا Ma'nā، مطران پارسی (ایران)، به دلیل این ویژگی ستودنی به یزدگرد اول (۳۹۹ - ۴۲۰) معرفی شد.[1] عین همین مورد را در فعّالیت پاولوس ایرانی در نزد شاه نیز می‌توان دید. برتری او نه تنها در تغییر آیین بلکه در این واقعیت بود که علاوه بر علوم کلیسایی در فلسفهٔ یونانی نیز تبحر داشت. از این رو، توانست خود را به آمال انوشروان نزدیک گرداند، و رویدادنویس ما، بارهبرئوس (chron. eccl. 3. 97, 17 f)، از نوشته‌های پاولوس، مقدمه‌ای (εἰσαγωγή) شایان حیرت بر منطق را نام می‌برد. این کتاب، برخلاف آنچه تا به حال ذکر شد، بازمانده است.

ج. لند[2] این مقدمه بر منطق را در جلد چهارم Anecdota Syrica خود چاپ کرده است.[3] این مقدمه، با پیشگفتاری که برای شخص انوشروان نگاشته شده، از یک نسطوری است که خود را در ذیل نوشته «پاولوس ایرانی از دیرشهر (dyryšr [Dēr - i Šahr])» می‌نامد. زندگی این مرد، که بر مبنای خبری ناموثق در اواخر عمر زرتشتی شد (Barhebraeus, chron. eccl. 3, 97, 20)، توجه دانشمندان[4] و مرکاتی[5] فراموش نشدنی را برانگیخته است. اطلاعات این

---

۱. توضیحات بیشتری در چاپ شری: Scheri Ausgabe 2, 325 Anm 2.

2. J. P. N. Land 3. a. O. 1 - 32 syr.

4. Per la vita e gli scritti die Paolo il Persiano (1899).

5. Vgl. F. Altheim, *Literatur und Gesellsch*. 2 (1950), 236 Anm II; Altheim - Stiehl, *Philologia sacra* 19, Anm. I.

Marfat.com

نوشته برگرفته از کتابهای منطق ارسطو و Εἰσαγωγή[1] فرفوریوس است. پاولوس خطاب به شاه چنین می‌گوید: «فلسفه که علم حقیقی تمام اشیا است، در وجود شماست و از این فلسفه که در وجود شماست، ارمغانی به شما اهدا می‌کنم».[2] سپس ثمرات فلسفه را چنین برمی‌شمرد: «شفابخشی و نیرومندی و قدرت و سروری و فرمانروایی و پادشاهی و صلح و صلابت‌رأی و قانون». بنابر حکمت افلاطونی، فیلسوف و دولتمرد به هم وابسته‌اند. باردیگر می‌توان به مفهوم ادعای انوشروان پی‌برد. سخنان آگاثیاس بسختی می‌تواند اغراق‌آمیز بوده باشد.

در موارد جز این نیز مقدمهٔ پاولوس باگزارش آگاثیاس به آسانی همخوانی دارد. بر طبق گزارش آگاثیاس، اورانیوس، فیلسوف شاهی، چون شکاکان رفتار می‌کرد. او در همان طرح اولیه سؤالات مخالفت می‌کرد یا بیش از آنکه پاسخی دهد، علل آنها را جویا می‌شد. او نمی‌خواست که بحث سیر عادی خود را طی کند بلکه آنچه را واضح بود، مختلّ می‌کرد و مانع کشف حقیقت می‌شد. بدین‌ترتیب، او با ممانعت از حکمیّتِ، از شکاکینی همچون پیرون (Pyrrhon) و سکستون امپریکوس (Sextus Empiricus) پیروی می‌کرد. انوشروان به این فیلسوف محبوبش اجازه می‌داد تا با مغان دربارهٔ مباحثی نظیر «مبدأ جهان فیزیکی یا کیهان برای ابد دوام خواهد یافت، یا بایستی یک اصل یگانهٔ نخستینی برای تمامی اشیاء مفروض باشد» به مناظره پردازد. دقیقاً می‌توان به جای این، قطعه‌ای از مقدمهٔ پاولوس را قرار داد:[3] «مردمانی یافت می‌شوند که با هم مجادله می‌کنند و همدیگر را متقابلاً رد می‌کنند». وی در ابتدا به اختلاف آرای آنان در مورد صورت ذهن پروردگار می‌پردازد و سپس چنین ادامه می‌دهد: «کسانی می‌گویند که جهان و هر آنچه در آن هست، خلق شده؛ کسان دیگری حکم می‌کنند که کل اشیاء خلق نشده، و بعضیها می‌گویند که جهان از هیچ خلق شده و کسانی وجود دارند که ادّعا می‌کنند (خداوند) آنها را از هیولای نخستین خلق کرده است و کسانی نیز هستند که می‌گویند، جهان بدون آغاز است و همچنین ابدالدهر بی‌انتها باقی خواهد ماند؛ دیگرانی هم هستند که تعالیم دیگری دارند».[4] این مطالب عین همان مسائلی است که اورانیوس با مغان به بحث می‌گذاشت، اما همراه با همان شکاکینی که در رفتارش نیز بازتاب می‌یافت.

قطعهٔ دیگری که نباید فراموش شود مربوط به بخشی از مقدمهٔ ترجمهٔ ابن‌مقفع از کتاب کلیله و دمنه است. در اینجا برزویه، پزشک نامی که کتاب را از هندوستان آورده و به پارسی

---

1. J.P.N. Land, a. O. 4, 102; 104 f.

۲. در مورد مفرد نک: J.P.N.Land, a. O. 4, I (Uebers.) Anm 1.

3) J.P.N.Land, a. O. 2, 9 f. syr.

۴. به جای bārōyā سطر ۱۴ و ۱۵، باید bārōyā - d خوانده شود (با اشاره بروکلمان).

Marfat.com

میانه ترجمه کرده بود، سخن می‌گوید.[1] «و همّت و نهمت بطلب دین مصروف گردانید و الحق راه آن دراز و بی‌پایان یافتم سراسر مخاوف و مضایق، آنگاه نه راه بر معین و نه سالار پیدا و در کتب طب اشارتی هم دیده نیآمد که بدان استدلالی دست دادی و یا بقوت آن از بند حیرت خلاصی ممکن گشتی، و خلاف میان اصحاب ملتها هر چه ظاهرتر بعضی بطریق ارث دست در شاخی ضعیف زده و طایفه‌ای از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکن لرزان نهاده و جماعتی برای حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتیوان پوده بسته و تکیه بر استخوانهای پوسیده کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتدای خلق و انتهای کار بی‌نهایت و رای هر یک برین مقرر که من مصیبم و خصم مخطی. با این فکرت در بیابان تردّد و حیرت یکچندی بگشتم و از فراز و نشیب آن لختی پوئید البتّه سوی مقصد پی بیرون نتوانستم برد و نه بر سمت راست و راه حق دلیلی نشان یافتم، بضرورت عزیمت مصمّم گشت بر آنچه علمای هر صنف را ببینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی کنم و بکوشم تا بیقین صادق پای جای دل‌پذیر بدست آرم. این اجتهاد هم بجان آوردم و شرایط بحث اندران تقدیم نمود و هر طایفه‌ای را دیدم که در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سخنی می‌گفتند و گرد تقبیح ملت خصم و نفی مخالفان می‌گشتند بهیچ تأویل درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که پای سخن ایشان بر هوا بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کرد».

تمامی شواهد ارائه شده حاکی از این است که هیچ کس نمی‌توانست حکمی قطعی دربارهٔ مسائل موضوعات جهان آخرت به دست دهد. زیرا عقاید تک‌تک طریقتها و رهبرانشان مغایر یکدیگر بود. در تقابل قراردادنِ مسائل متضاد روشی است که چنان شکاکیّتی همه‌جا به وسیلهٔ آن پایه گذاری می‌شود. اما شگفتا که در هیچ‌جا نامهایی مشخّص یا نشانه‌ای، خواه تعالیم یا مبلغان آنها، ذکر نشده است؛ و با وجود این، خسرو انوشروان پادشاهی بود «که تمامی کتب فیلسوفان را مطالعه کرده بود.» (نقل از میکائیل سیروس Michael Syrus). در اینجا کتابی به کار می‌آید که به صورت پندار شناسانه‌ای (doxographisch) چنان مطالبی را شرح دهد و اطلاعات لازمه را با عبارات مختصری در دسترسمان گذارد. در جایی دیگر نشان داده‌ایم[2] که این وظیفه با ترجمهٔ چنین کتابی به تحقّق پیوسته است: تاریخ فلسفهٔ فرفوریوس؛ که یونانی آن از بین رفته و امروزه ترجمهٔ عربی آن موجود است. بندهایی چند از این کتاب در نزد

---

۱. Cheikho ,P. 33 f. با برزویه پزشک مخصوص شاهی که در Chronik von Se°ert 2, 149, 7; 152, 3 به صورت بیرون (bīrūn)، نسخه بدل بیروبه (birōē) پدیدار می‌گردد، مدنظر است.

2) Altheim - Stiehl, *Porphyrios und Empedokles* (1954) 7 f.

Marfat.com

ابوالوفاء المبشربن فاتیک[1] و خلاصه‌ای از کل کتاب در الملل و النحل شهرستانی محفوظ مانده است. متن عربی به ترجمهٔ سریانی بازمی‌گردد که تنها کتاب چهارم آن به وسیلهٔ مؤلف الفهرست مشاهده شده است (253, 18 Fluegel). کتاب می‌تواند در زمان انوشروان تهیه شده باشد و جزو کتبی که برای شاه تنظیم شده و متعلق به او بوده باشد. فقط اینکه آن همانند با کتاب پاولوس ایرانی است، یعنی کتاب نه به زبان پهلوی بلکه به سریانی ترجمه شده است. اما کسانی بودند که هر دو زبان را بخوبی می‌دانستند (Barhebraeus, Chron, eccl. 3, 27, 6 f) و مترجمان در دربار در دسترس بودند (همان ج سوم، ص ٦٥، س ٨).

حال می‌توان اضافه کرد که شهرستانی آنجا که از مسائل فیلسوفان کهن (غیراسلامی) و از محدودیّت آنها به روح و طبیعت سخن می‌گوید، بر تنوّع بیش از اندازهٔ آرای آنان تأکید می‌کند. (251, 13 f Cuerton). اینک می‌بایست مسائلی را که پیشتر مشخّص شدند، تکمیل کنیم. با مروری بر آنها می‌بینیم که موضوع و نوع مسائل مطروحه با هم مطابقت دارد. زیرا فرفوریوس هم از خالق، حدوث عالم، نوع و تعداد مخلوقات نخستین، همچنین پایان اشیا و زمان آنها سخن می‌گوید. اینها، همان مسائلی است که در سخنان پاولوس ایرانی و اورانیوس یا برزویه نیز می‌بینیم.

## ۳

سیاست دینی ساسانی نیز می‌بایست تغییر کند. ایذاء و اذیت بندرت روی می‌داد بویژه در منطقهٔ پرمنازعهٔ مرزی ارمنستان. وگرنه اینک شکاکیّت و رواداری بر صحنه حاکم بود. پیمان صلح سال ٥٦١، آزادی مراسم دینی مسیحیان را در محدودهٔ شاهنشاهی ساسانی تضمین کرد.[2] پس از آن، حکم مرزبان (Michael Syrus 262 I. Z. 37 f. syr. ; ترجمه 2, 166 1) و فرمان شاهانه (263r. Z. 41f. syr; ترجمه 2, 167) میانجی منازعات فی‌مابین فرق مسیحی گردید. حتی پیشتر همسر کواذ اول، مادر خسرو انوشروان، نمازخانه‌ای بر بالای دیر trml (طرمل) ساخته بود. او جن‌زده شده و راهب این دیر او را درمان کرده بود. (Zachar. Rhetor 98, 19 f. Brooks) . این عمل چنانچه موکداً تصریح می‌گردد، مخفیانه صورت گرفت (همان، ٩٩، ٦). در زمان جانشین وی دیگر سخنی از اختفا در میان نبود. جاثلیق یوسف، پزشک مخصوص انوشروان، در پیشگاه شاه پشت سر موبدان موبد می‌نشست.

---

1. F. Rosenthal: in: Orientalia 6, 21 f.
2. E. Stein, *Hist. du Bas - Empire* 2, 520; T. Andrae, Les origines de l islame et le christianisme (franz. Uebers. 1955) 33 f.

Marfat.com

(Zachar Rhetor 2, 217, 24 Vgl. Barhabraeus. chron, eccl. 3. 95, 22 f). خسرو انوشروان نسطوریان و ارتدکس‌ها را با هم به مباحثه وامی‌داشت یا شخصاً، چنانچه نشان داده شد، با جاثلیق مناظره می‌کرد. هم از زمان خسرو انوشروان و هم خسرو دوم، از گسترش مسیحیت در امپراتوری ساسانی گزارش می‌شود (Michael Syrus 366 r. 19 f. syr. ; 2, 33 f Ueber; 388 mittl. 6 f. syr; 2, 372 Uebers; Barhebraeus, chron. Syr. 92, 24 f Bedjan) وقتی خسرو پرویز با مریم، دختر ماوریکیوس (Maurikios)، ازدواج کرد فرمان داد کلیساهایی برای مادر خدا، رسول، و سرگیوس شهید بنا کنند. (Michael Syrus 387 mittl. 21f. syr. ; 2, 372 Uebers; Barhebraeus, chron. Syr. 92, 23; hist. dyn. 156, II f. Pocock; Chronik von Seʿert 2, 466, 9f.) همچنین از هدایایی که خسرو پرویز به خاطر سرگیوس به رصافه (Ruṣāfa) وقف کرد، آگاهیم[1]: مسیحیانی را هم که در خدمت او بودند می‌شناسیم (Chronik von Seʿert 2, 524, 3f).

روحانیت زرتشتی هرگز نتوانست موقعیّت پیشین خود را بازیابد[2]، اگرچه موبدی زرتشتی به فاصلهٔ کوتاهی پیش از مرگ یزدگرد سوم اظهار کرد که دین و پادشاهی فقط با هم می‌توانند پایدار بمانند (طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۲۸۷۴، س ۸ به بعد). بااینهمه، در زمان پادشاهی خسرو پرویز، مضامین نمادین خورشید و کیهان دوباره معمول می‌شود، به طوری که گنبد سرسرای کاخ گِنجگ، فرمانروای بر تخت جلوس کرده را در احاطهٔ خورشید، ماه، و ستارگان[3] می‌نمایاند؛ و شرح بازماندهٔ تخت طاقدیس، اهمیت قاطع نمادهای کیهانی را ثابت می‌کند.[4] همچنین خسرو، خود را سوار بر گردونهٔ خورشید، در حال عروج به آسمان[5] و بر تختی که به وسیله حیوانات بالدار کشیده می‌شد[6]، به تصویر می‌کشاند. بلاذوری (بولاق، ص ۲۶۶، س ۷)، خبر از سوگند رستم، آخرین سپهسالار کشور، به خورشید و ماه دارد.

گرایش به نمادهای نجمی، فرضیهٔ رواج اعتقاد نجمی و کواکب را تشدید می‌کند. نفوذ اخترشناسی در سرزمین کلدانیان هرگز از میان نرفته بود، و در عهد آخرین شاهان ساسانی به صورتی غالب و فراگیر پدیدار گردید (Chronik von Seʿert 2, 465, 6 f)؛ و این نفوذ به

---

1. P.Peeters in: Analecta Bolland. 65 (1947) 5f.
2. Altheim - Stiehl, *Ein asiat. Staat* I, 202; A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* [2] 425.
3. H.P.L'Orange, *studies on the Cosmic Kingship in the Ancient World* 181 f.; A. Boethius, *The Golden House of Nero* (1960) 119 f.
4. Ph.Adermann in: *A Survey of Persian Art* I, 775 f.
5. H.P.L'Orange, a. O. 37 f.; vgl Ṭa°ālibī 699 f. Zotenberg; A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* [2] 466 f. 6. H.P.L'Orange, a. O. 64 f.; 72 f.

Marfat.com

اندازه‌ای بود که خسرو پرویز را، همان‌گونه که در جایی دیگر نشان دادیم، وادار به قتل[1] وفادارترین خدمتگزاران خود کرد. علاوه بر این، اخترشماران در زمان این شاه همچنان به کار خود مشغول بودند (طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۰۹، س ۱۷ به بعد؛ ص ۱۰۵۲، س ۹ به بعد؛ ص ۲۲۵۲، س ۲ به بعد) و وی بر خود می‌نازید که از صنف آنان بخوبی نگهداری کرده، به خود برکشیده و مواجب نیکو پرداخته است (طبری، ص ۱۰۱۲، س ۱ به بعد). طالع و یمن نیز در کنار سرنوشت باوری شدید، همچنان نقش خودشان را بازی می‌کردند.[2] یزدگرد سوم در خواب با حضرت محمد (ص) سخن گفت و پرسید که ایشان تا چه مدت بر ایرانیان حکومت خواهند کرد (طبری، همان، ص ۲۶۸۱، س ۵ به بعد). در خاتمه، اظهارات این آخرین شاه ساسانی را می‌آوریم (همان، ص ۲۲۵۱، س ۱۳ به بعد): «نگاه کن، ماهی آب را گل‌آلود کرده و شترمرغان[3] نکوشده و گل رونق گرفته و میزان باعتدال آمده و بهرام برفته».[4] این سخن نمایانگر واپسین لحظات امپراتوریی بود که از مرگ خود چنین خبر می‌داد.

---

1. Altheim - Stiehl, *Ein asiat. Staat* I, 146 f. 2. The. Noeldeke, Uebers. 367 Anm. 2.
3. A. Fischer, Arab. Chrestomathie [5] 137 unter an - naᶜāim
۴. به لحاظ لغوی ورثرغنه vərəθraγna «پیروزی»، P.Thieme؛ شاید هرکول، که دراین باره نک: F.H.Cramer, *Astrologyin Roman Law and Politics* 4.

Marfat.com

# جداول

Marfat.com

Marfat.com

# جدول ۱

## اردشیر اول (۱)

تاریخ: ۲۱۲/۲۱۱ جانشین پلورش پایک در پارس.
۲۲۴/۲۲۳ شورش علیه اردوان پنجم. ۲۸، ۴، ۲۲۴ الی ۲۴۱ شاهنشاه.

رویه: a, b, c, d, e, f, g
پشت: $\alpha$, $\beta$
نک: لوحهٔ ۱

سجعها:
- رویه: mz. b. A. m. m. Ay. mx. mn. y = 2a
- پشت سکه:
  - ۱ = b. A. m
  - ۲ = mz. b. A. m. m. Ay
  - ۳ = Š m. Ay. mx
  - ۴ = br. b. Pp. m
  - ۵ = n. z. -A.

| سری: | a/$\alpha$ | b/$\beta$ | c/$\beta$ | d/$\beta$ | e/$\beta$ | f/$\beta$ | g/$\beta$ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سجع: | ۱/۴ | ۲/۵ | ۲a/۵ | | | | ۳/۵ |
| سکه خانه | | | | | | ۲D | |
| باختر تیسفون | | D | | | | D | |
| | | D/۶ | | | | D/۶ | |
| | | ۴Δ | | | | | |
| | | Δ | Δ | Δ | Δ | Δ | Δ |
| | | Δ/۲ | | | | Δ/۲ | |
| | | Ob | | Ob | | Ob | |
| | | U | | U | | | U |
| | | U/۳ | | | | U/۳ | |
| | | U/۴ | U/۴ | | | U/۴ | |
| جنوب استخر | Δ | | | | | | |
| | Δ/۲ | | | | | | |
| خاور مرو | | | | | | Δ | |

## شاپور اول (۲)

تاریخ: ۲۴۱/۲۴۰ ولیعهد (نک:اردشیر اول: g/$\beta$).
۲۴۱ (۲۲، ۹، ۲۴۱)، تاجگذاری در ۲۰، ۳، ۲۴۲) تا ۲۷۲.

رویه: a, b, c, d
پشت: $\alpha$
علائم جنبی:
نک: لوحهٔ ۲

سجعها:
- رویه: mz. b. Š. m. m. Ay = ۱
- پشت: n. z. – Š. = ۲

| سری: | a/$\alpha$ | b/$\alpha$ | c/$\alpha$ | d/$\alpha$ |
|---|---|---|---|---|
| سجع: | ۱/۲ | | | |
| سکه خانه | | | | D |
| باختر تیسفون | | | | ۴Δ |
| | Δ | Δ | | Δ |
| | | | | Ob |
| | | | | U |
| | | | | U/۲ |
| | | | | U/۸ |
| جنوب اردشیر-خوره | | | | Δ |
| | | | | Ob |
| خاور (متقدم) مرو | | | | Δ |
| | | | | U |
| | | | | U/۲ |
| (متأخر) | | | | Δ |

Marfat.com

# جدول ۲

## هرمزد اول (۳)

تاریخ: ۲۷۲ (۲۷۲.۹.۱۴) ـ ۲۷۳

رویه: a
پشت: α, β — نک: لوحهٔ ۲

علائم جنبی:

سجعها:
۱ ـ mz. b. Ah. m. m. Ay. v. An. mx. mn. y
۲ ـ mz. b. Ah. m. m. Ay. v. An. mx. mn
۳ ـ mz. b. Ah. m. m. Ay. v. An. mx
۴ ـ n. z − Ah

| سری: | a/β | a/α |
|---|---|---|
| سجع: | ۲/۱ و ۳/۴ | |

سکه خانه

| | |
|---|---|
| باختر تیسفون | Δ |
| | Δ/۲ |
| | U(?) |
| جنوب اردشیر-خوره | Δ |
| | Δ/۲ |
| خاور مرو | Δ |

## بهرام اول (۴)

تاریخ: ۲۷۳ (۲۷۳.۹.۱۴) ـ ۲۷۶

رویه: a
پشت: α — نک: لوحهٔ ۲

علائم جنبی:

سجعها:
۱ ـ mz. b. V. m. m. Ay. v. An. mx. (mn)y. i.A.
۲ ـ mz. b. V. m. m. Ay. v. An. mx. mn. y.
۳ ـ mz. b. V. m. m. Ay. v. An. mx. mn.
۴ ـ n. z − V.

| سری: | a/α |
|---|---|
| سجع: | ۱/۲ و ۳/۴ |

سکه خانه

| | |
|---|---|
| باختر تیسفون | D |
| | Δ |
| | Δ/۲ |
| | Ob |
| | U/۴ |
| جنوب اردشیر-خوره | Δ |
| | Ob |
| خاور مرو(؟) | Δ |

Marfat.com

# جدول ۳

## بهرام دوم (۵)

تاریخ: ۲۷۶(۲۷۶.۹.۱۳) ـ ۲۹۳

رویه: a, b, c, d, e, f, g, h.
پشت: $\alpha, \beta, \gamma$ (اشتباه قلمزن؟)
نک: لوحهٔ ۲
علائم جنبی:
سجعها:
۱ - mz. b. V. m. m. Ay. v. An. mx. mn.y.
۲ - mz. b. V. m. m. Ay. v. An.
۳ - mz. b. V. m. m. Ay. mx. mn. y.
۴ - mz. b. V. m. m. Ay. mx. mn.
۵ - mz. b. V. m. m. Ay.
۶ - V. m. m. Ay. mx. mn.
۷ - n. z. – V.

| سری: / سجع: | a/α ۶۷۰۱ | b/α | c/α | d/α | e/α | f/α | g/α | (?) h/α | h/β | g/γ(?) |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سکه خانه | | | | | | | | | | |
| باختر تیسفون | d | | | | | | D | | | |
| | D/۶ | | | | | | | | | |
| | Δ | Δ | | | Δ | δ | Δ | | Δ | |
| | | | | | | | Δ/۲ | | | |
| | Ob | | | | Ob | | Ob | Ob | Ob | |
| | U/۴ | | | | | | U/۴ | | | |
| سکه خانهٔ نامعلوم جنوب الیمایس؟ | | | | Δ | | | | | | |
| اردشیر-خوره | | | | | | | | | D | |
| | Δ | Δ | | | δ | Δ | Δ | | Δ | Δ |
| خاور مرو | D | | | | | | | | D | |
| | Δ | Δ | Δ | | Δ | Δ | Δ | | δ | |
| | Δ/۲ | | | | | | | | | |

## بهرام سوم (۶)

سکه ضرب نکرده است.

## نرسی (۷)

تاریخ: ۲۹۳ (۲۹۳.۹.۹) ـ ۳۰۲

رویه: a, b
پشت: $\alpha, \beta, \gamma$
نک: لوحهٔ ۲
علائم جنبی:
سجعها:
۱ - mz. b. N. m. m. Ay. v. An. mx. mn. y.
۲ - mz. b. N. m. m. Ay. mx. mn. y.
۳ - n. z. – N.
و صورتهای مختلف مغلوط

| سری: / سجع: | a/α | b/β | b/γ • |
|---|---|---|---|
| سکه خانه | | | |
| باختر تیسفون | D | d? | |
| | Δ | Δ | |
| | | Ob | |
| | U/۴ | U/۴ | |
| جنوب اردشیر-خوره | δ | Δ | |
| خاور مرو | D | D •• | |
| | Δ | Δ | |

• از آنجا که معلوم است پیکره سمت راست مورد است [illegible] سجع پشت سکه آورد (به همین دلیل مهم نیست که همچنین در این مورد سجعی در [illegible]

•• دیناری (D) با پشت سکهٔ اردشیر اول (نک: لوحه ۱، مشابه با دینار (D) سوار آتشدان و ... ۳۳۱ سکس به نظر می‌آید

Marfat.com

# جدول ۴

## هرمزد دوم (۸)

تاریخ: ۳۰۳ (۳۰۲.۹.۷) ـ ۳۰۹

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| رویه: | a | | | |
| پشت: | $\alpha, \beta, \gamma$ | نک: لوحهٔ ۴ | | |
| سجعها: | ۱ ـ mz. b. Ah. m. m. Ay. mx. mn. y. | | | |
| | ۲ ـ mz. b. Ah. m. m. Ay. | | | |
| | ۳ ـ n. z − Ah. | | | |
| سری: | a/$\alpha$ | a/$\beta$ | a/$\gamma$ | |
| سجع: | ۱و۲/۳ | | | |

اغلب به صورتی مغلوط•

سکه خانه
باختر تیسفون d
D/۶
Δ Δ
Ob
جنوب اردشیر ـ خوره Δ
خاور مرو ۴D (جایابی نامطمئن)

• سجع Ay. v. An می‌تواند از آنجایی که شاهان ماقبل و مابعد آن را دارند، قابل انتظار باشد.

## شاپور دوم (۹)

تاریخ: ۳۱۰ (۳۰۹.۹.۵) تا پایان تابستان ۳۷۹

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| رویه: | a, b. | | | | | | | |
| پشت: | $\alpha, \beta, \gamma, \delta$ | نک: لوحهٔ ۴ | | | | | | |
| علائم جنبی •: | | | | | | | | |
| سجعها ••: | ۱ ـ mz. b. Š. m. m. Ay. v. An. mx. mn. y. | | | | | | | |
| | ۲ ـ mz. b. Š. m. m. Ay. v. An. | | | | | | | |
| | ۳ ـ mz. b. Š. m. m. Ay. mx. mn. y. | | | | | | | |
| | ۴ ـ mz. b. Š. m. m. Ay. | | | | | | | |
| | ۵ ـ m. Š. m. m. | | | | | | | |
| | ۶ ـ Š. m. m. Ay. | | | | | | | |
| | ۷ ـ n. z − Š. | | | | | | | |
| | ۸ ـ n. − Š. | | | | | | | |
| سری: | a/$\alpha$ | a/$\beta$ | ••a/$\gamma$ | a/$\alpha$ | a/$\beta$ | a/$\beta$ | b/$\delta$ و a/$\beta$ | a/$\gamma$ |
| سجع: | ۱ـ۶ | ۷ـ۸ | | | | | | |
| تاریخ: | تا ۳۵۶ | | حدود ۳۴۰ | پس از ۳۵۶ | | ۳۶۸/۹ | | پس از ۳۶۸/۹ |

اغلب به صورت مغلوط •••

سکه خانه
باختر تیسفون D Δ Δ Δ Δ
Ob
جنوب اردشیر ـ خوره D Δ δ Δ δ
Ob Ob Ob
خاور مرو D D D D D
δ Δ Δ
Ob Ob Ob
Ob/۲
U
U/۴ U/۶
AP Δ
H Δ
BH Δ

• علائم جنبی در رویهٔ سکه‌های کوچک، مضروبات خاوری متأخر هستند.
•• سجعهای طویل به دوران آغازین و سجعهای کوتاه به دوران متأخر سلطنت تعلق دارند.
••• سکه‌های کوچک غالباً بدون نوشته هستند بویژه سکه‌های ذکر شدهٔ زرین ه.

Marfat.com

# جدول ۵

## اردشیر دوم (۱۰)

تاریخ: ۳۷۹ (۳۷۹.۸.۱۹) ـ ۳۸۳

رویه: a.
پشت: α, β, γ.
علائم جنبی: نک: لوحهٔ ۵
سجعها:
۱ ـ mz. b. A. m. m. Ay. v. An.
۲ ـ mz. b. A. m. m. Ay.
۳ ـ mz. b. A. m. m.
۴ ـ b. A. m. m. Ay.
۵ ـ b. A. m. m.
۶ ـ mz. b. A. m.
۷ ـ mz. A. m.
۸ ـ mz. b. A.
۹ ـ n. ẓ – A.
۱۰ ـ n. – A.
صورتی کاملاً مغلوط

| سری: | a/α | a/β | a/γ |
|---|---|---|---|
| سجع: | ۱۰ـ۹/۸ـ۱ | | |
| **سکه خانه** | | | |
| باختر تیسفون | d | Δ | |
| جنوب اردشیر-خوره | | δ | |
| خاور مرو | D | | |
| | | Δ | δ |
| | | | Ob |

## شاپور سوم (۱۱)

تاریخ: ۳۸۳ (۳۸۳.۷.۱۸) ـ ۳۸۸

رویه: a, b.
پشت: α, β, γ.
علائم جنبی: نک: لوحهٔ ۵.
سجعها:
۱ ـ mz. b. Š. m. m. Ay. v. An. mx.
۲* ـ mz. b. Š. m. m. Ay. v. An.
۳ ـ mz. b. Š. m. m. Ay. v. –
۴ ـ mz. b. Š. z. m. m. Ay.
۵ ـ mz. b. Š. m. m. Ay.
۶ ـ mz. b. Š. m. m. (: در سطر دوم) k.
۷ ـ mz. b. Š. m. m.
۸ ـ mz. b. Š. m
۹ ـ mz. b. Š.
۱۰ ـ Š. m. m. A.
۱۱ ـ Š. m. m.
۱۲ ـ Š.
۱۳ ـ At. - Š.**

| سری: | a/α | b/β | b/γ |
|---|---|---|---|
| سجع: | ۱۲.۱ | ۱۳ | |
| **سکه خانه** | | | |
| باختر تیسفون | D | DD/۲ | |
| | Δ | | |
| | Ob | | |
| | Ob/۲ | | |
| شمال اسپهان | Δ | | |
| اهمدان | ? δ | | |
| جنوب اردشیر-خوره | Δ | | |
| جندی شاپور | Δ | | |
| خاور کرمان | δ | | |
| مرو | δ | | |
| | U/۶ | | |

* سجعها چند برابر مغلوط و مغشوش هستند او حاد کو چکتر اغلب بدون سجع می‌باشد. در روی ستون آتشگاه، غالباً کلمهٔ راست (rast) خوانده می‌شود.

** شمار زیادی از سکه‌ها ـ بدون در نظر گرفتن سجع روی ستون آتشگاه ـ دو گونه سجع ندارند.

Marfat.com

# جدول ۶

## بهرام چهارم (۱۲)

تاریخ: ۳۸۸ (۳۸۸.۸.۱۶) ـ ۳۹۹

رویه: a, b, c, d.
پشت: α, β, γ, δ.
نک: لرحهٔ ۶

علائم جنبی:

سجعها:

۱ = mz. b. v. z. m. m. Ay.
۲ = mz. b. v. z. m. m. -
۳ = mz. b. v. z. m. -
۴ = mz. b. v. z. m. m. Ay.
۵ = mz. b. v. z. m. m. -
۶ = mz. b. v. m. -
۷ = mz. b. v. -
۸ = mz. v. m. -
۹ = v. m. m. -
۱۰ = v. m. -
۱۱ = v. z. m. m. -
۱۲ = At. - v.

## یزدگرد اول (۱۳)

تاریخ: ۳۹۹ (۳۹۹.۸.۱۴) ـ ۴۲۰

رویه: a, b.
پشت: α, β.
نک: لرحهٔ ۶

علائم جنبی:

سجعها:

۱ = mz. b. Y. m. m.
۲ = mz. b. r. Y. m.
۳ = mz. b. r.
۴ = mz. r. Y. m.
۵ = mz. Y. m. m.
۶ = mz. Y. m.
۷ = b. r. Y. m. m.
۸ = Y. m. m.
۹ = Y.
۱۰ = At. - Y.

| سری: / سجع: | a/α ۱۲/۱-۱۱ * | b/β | c/α | c/β | c/γ | c/δ | d/δ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سکه خانه | | | | | | | |
| باختر BBA | | | Δ | | | Δ | |
| KVN | | | | | | Δ | |
| BBA | | | | | | | |
| (BBA) | D۲ـ قدیمی | | | نو ـ DD/۲ | | قدیمی ـ D | |
| | | | D/۳ | Δ | | | |
| | | | Ob/۲ | Ob/۲ | Ob/۲ | | |
| | | | | | | U/۶ | |
| شمال AS | | | Δ | | | Δ | |
| AH | | | Δ | | | Δ | |
| RD | | | δ | | | Δ | |
| جنوب VH | | | | | | Δ | |
| BŠHP | | | | | | Δ | |
| AR | | | Δ | | | Δ | |
| DAR | | | | | | Δ | |
| خاور KR | | | Δ | | | | |
| HR | | | Δ | | | | |
| I | | | | | | | |
| خاور؟ KA | | | Δ | | | | |
| PA | | | | | | Δ | |

| سری: / سجع: | a/α ۱۰/۱-۹ ** | b/α | b/β |
|---|---|---|---|
| سکه خانه | | | |
| باختر BBA | -D | -D | |
| (با نشان یا بی‌نشان) | D/۳ | | |
| | | Δ | |
| | | -Ob | |
| | | ? U/۶ - U/۶- | |
| شمال ASP | | Δ | |
| AS | | Δ | |
| RD | | Δ | DD/۲ |
| GUR | | Δ | |
| GU | | Δ | |
| جنوب AIR | | Δ | |
| AI | | Δ | |
| VH | | Δ | |
| RIV | | Δ | |
| KVNRIV | | Δ | |
| ST | | Δ | |
| DA | | Δ | |
| خاور KR | | Δ | |
| محل نامشخص: | | Δ | |
| خاور؟ KA | D | Δ | |
| ? HI | | Δ | |

* سکه‌های زیادی بدون سجع، اما مغلوط و مغشوش وجود دارد، لکن اغلب با کلمه راست (rāst) روی ستون.

** بسیاری از سکه‌ها با سجع مغلوط، غالباً کلمه راست (rāst) روی ستون آتشگاه.

سه نشان یاد شد: باروک ASP (=AS)، DA (=DAR)، DARAPKR (DAR)، KARCH، SI و ZR را می‌توان حدی گرفت با اینهمه، سکه‌های شاهد باید باز پیدا شوند.

Marfat.com

# جدول ۷

## بهرام پنجم (۱۴)

تاریخ: ۴۲۰ (۴۲۰.۸.۸) ـ ۴۳۸

رویه: a.
پشت: α, β. نک: لوحهٔ ۷
علائم جنبی:
سجعها:
۱ - mz. b. r. V. m. m.
۲ - mz. b. r. V. m.
۳ - mz. b. V. m. m.
۴ - mz. b. V. m.
۵ - mz. b. V.
۶ - mz. V. m. m.
۷ - mz. V. m
۸ - V. m. m.
۹ - V. m.
۱۰ - خالی
۱۱ - At. - V.

## یزدگرد دوم (۱۵)

تاریخ: ۴۳۸ (۴۳۸.۸.۴) ـ ۴۵۷

رویه: a, b.
پشت: α, β. نک: لوحهٔ ۷
علائم جنبی:
سجعها:
۱ - k. Y. m. m.
۲ - mz. b. m. m. k. Y.
۳ - mz. b. r. k. Y. m.
۴ - mz. b. k. Y. m.
۵ - mz. b. k. Y.
۶ - k.Y.
۷ - خالی
۸ - At یا Y، متصل به نشان سکه‌خانه یا nevakih

| سری: | a/α • | a/β |
|---|---|---|
| سجع: | ۱۱/۱.۹ | |
| | مرحله‌اول | مرحله‌دوم |
| سکه خانه | | |
| باختر BBA (BBA) | | Δ۲, ۶ |
| | | Δ۴ |
| | | Ob/۲۱۰ |
| | | U/۶۱۰ (با علائم جنبی) |
| شمال AS | Δ۴ | Δ۲,۴,۵ |
| RD | Δ۳ | Δ۷ |
| GU | | Δ۷ |
| جنوب AI | | Δ۲,۷,۸ |
| VH | | Δ۱,۲,۷ |
| | | U/۶۱۰ |
| RIV | Δ۳ | Δ۲ |
| BIŠ | | Δ۱ |
| ST | Δ۱,۲ | Δ۲ |
| AR | Δ۲ | Δ۴,۷ |
| DA | | Δ۱,۴ |
| خاور KR | Δ۱ | Δ۲ |
| RW | | Δ۱,۲,۵,۸,۹ |
| MR | | Δ۷ |
| محل نامطمئن: | | |
| خاور KA (؟) | | Δ۱ |
| ŠI | | Δ۱ |

| سری: | a/α • | b/β |
|---|---|---|
| سجع: | ۹/۱.۷ | |
| | مرحله‌اول | مرحله‌دوم |
| سکه خانه | | |
| باختر BBA (BBA) | | Δ۵ |
| | | D۱ |
| | | Δ۲.۳ |
| | | U/۶۸ |
| با nevakih (BBA) | | Δ۱.۲.۳.۵.۶.۷ |
| | | Ob۷ |
| شمال AS | Δ۳ | |
| AH | Δ۵ | |
| GU | Δ۵ | |
| جنوب AI | D۱ | |
| | Δ۱ | |
| VH | D۱ | |
| AR | Δ۶ | |
| خاور MR | | Δ۶ |

• شماره سجع در کنار اوحاد گذاشته می‌شود، در روی سنود آشکار، عدداً کلمه رقم (rāst) قرار دارد

Marfat.com

# جدول ۸

## پیروز (۱۶)

تاریخ: ۴۵۷ (۴۵۷.۷.۳۰) / ۴۵۹ (۴۵۹.۷.۳۰) ـ آغاز ۴۸۴.

رویه: a, b, c, d. } نک: لوحهٔ ۷
پشت: $\alpha, \beta$. }
علائم جنبی: از حال به بعد سبک فرینه }
سجعها:
۱ - mz. b. r. k. P.
۲ - mz. k. P.
۳ - mz. b. P.
۴ - mz. P.
۵ - k. P.
۶ - P.
۷ - سالشمار / سکه‌خانه، طمغا یا P

| | مرحله اول | مرحله دوم | مرحله سوم | مرحله چهارم | مرحله پنجم |
|---|---|---|---|---|---|
| | سال اول و دوم | ۳-۸ (؟) | سال ۹- | | |
| سری: | | b/$\beta$ a/$\alpha$ | | c/$\beta$ | d/$\beta$ |
| سجع: | | (۶-۱/۷) | | | |

| سال | ۱و۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | بدون سالشمار |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سکه خانه | | | | | | | | |
| باختر BBA | | | | | | | | D۲ |
| | | | | | | | ۵ | D/۶ |
| | | Δ۳ | | Δ۱و۲ | | δ | | Δ۲و۵ |
| | | | | | | | | Ob۵ |
| | | | | | | | ۲ | Ob/۲ |
| شمال AS | | | | | Δ۲ | | | Δ۲ |
| AH | | | | | | | | Δ۲ |
| RD | | | | | δ | | Δ۲ | Δ۲ |
| | | | | | | | | Ob۶ |
| | | | | | | | | Δ۲ |
| جنوب AI | | | | | | | | D۲ |
| | | | | | δ | | Δ۲ | Δ۲ |
| | | | | | | | | Ob۵ |
| VH | | | | | | | | D |
| | | | | | | | | Δ۲و۵ |
| RIV | | | | | | δ | | Δ۲ |
| BIŠ | | | | | Δ۲ | | | |
| ST | | | | δ | | Δ۲ | | Δ۲ |
| ART | | | | Δ۵ | Δ۵ | | | Δ۲ |
| | | | | | | | | Ob۲ |
| | | | | | | | | Δ۲ |
| DR/DA | | | | | | | Δ۲ | Δ۲و۵ |
| خاور KR | | | | | | δ | | Δ۲ |
| ZR | | | | | | | | Δ۱ |
| AB | | | | | | Δ۲ | | Δ۲ |
| MR | | | | | δ | | | |
| محل نامطمئن: | | | | | | | | |
| خاور؟ ŠI | | | | | | | | Δ۲ |
| KA | | | | | | | | Δ۲ |
| | | | | | | | | ob/۲ ۶ |
| KD | | | | | | | | Δ۵ |
| AT | | | | | | | | Δ۲ |
| (?) ŠP,ŠM | | | | | | | | Δ۶ |
| NR | | | | | | | | Δ۲ |
| MA | | | | | | | | Δ۲ |

## بلاش (۱۷)

تاریخ: ۴۸۴ (۲۴. ۷. ۴۸۳) تا ۴۸۴

رویه: a } نک: لوحهٔ ۸
پشت: $\alpha$ }
سجعها: تنها h.VI

| سری: | a/$\alpha$ |
|---|---|
| سجع: | |
| **سکه‌خانه** | بدون سالشمار |
| باختر | به نظر می‌رسد غایب باشد |
| AS شمال | Δ |
| AH | Δ |
| RD | Δ |
| GU | Δ |
| AIR جنوب | δ |
| AL جنوب | Δ |
| VH | δ |
| RIV | Δ |
| ST | Δ |
| AR | δ |
| AB خاور | Δ |
| MR | Δ |
| محل نامطمئن: | |
| NB | Δ |
| AT | Δ |
| ŠI | Δ |
| خالی | Δ |

• شماره سجع در کنار اوحاد گذاشته شده است. گاه گاهی کلمه راست (rāst) در روی ستون آتشگاه به نظر می‌رسد غایب باشد

Marfat.com

Marfat.com

# جدول ۹

## کواذ اول (۱۸)

تاریخ: دوره پادشاهی اول: ۴۸۸ (۲۲، ۴۸۸،۷) ــ ۴۹۷ //
دوره پادشاهی دوم: ۴۹۹ (۲۰، ۷، ۴۹۹) ــ ۵۳۱

رویه: a, b, c, d, e.
پشت: α, β, γ　　　　نک: لوحهٔ ۸
سجعها: (سجع پشت سکه)
۱=k　　۲=k.a　　۳=k.k　　۴=yb. a. xxv

| | | ۱-۹ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | سری: | a/α | | | b/β | | | | | | | c/α | | | | | |
| | سجع: | ۱ | | | ۲ | | | | | | | | | | | | |
| | | ۱. | ۲. | | | | | | | | | | | | | | |
| | سالشماری | ۱-۹ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ |
| | سکه‌خانه | | | | | | | | | | | | | | | | |
| باختر | BBA | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | Δ | δ | | | | δ | | δ | | | | | | | | δ |
| شمال | BR | | | | | | | | δ | | | | | | | | |
| | ASP. | | δ | | | | | | δ | | δ | | | | | | |
| | AS | Δ | δ | | δ | Δ | Δ | δ | Δ | δ | δ | δ | δ | | | δ | Δ |
| | NIH | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | NH | Δ | | δ | δ | | | | δ | δ | | | | | | δ | |
| | AH | | δ | | δ | | | δ | | | δ | | | | | | |
| | RD | Δ | | δ | δ | | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | | | δ | Δ |
| | DENAY[1] | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | GNCKR[2] | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | AM | Δ | | | | | Δ | | δ | | δ | δ | δ | | Δ | | |
| | GU | Δ | | Δ | | | δ | δ | δ | | | | | | | Δ | |
| جنوب | IRAN | | | | | | | | | | | | | | | | δ |
| | AIR | | δ | | | | | | | | δ | | | | | | |
| | AI | Δ | δ | | δ | | | Δ | δ | δ | δ | δ | δ | | | Δ | |
| | VH | Δ | δ | | | | | | | Δ | δ | | | | | | |
| | RAM | | | δ | | | | | | | | | | | | | |
| | RIV | Δ | | | | | | δ | | | | | | | | | |
| | BIŠ | | D/• | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | δ | | | δ | δ | δ | δ | Δ | Δ | δ | | | δ | |
| | ST | Δ | | δ | | | δ | δ | | δ | | | δ | | | δ | |
| | ART | Δ | | δ | Δ | | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | | | δ | |
| | | Ob | Ob | | | | | | | | | | | | | | |
| | DR | Δ | | δ | | Δ | | δ | Δ | | δ | | | | | δ | |
| خاور | KR | Δ | | | | | | | | | | | | | | | |
| | ZRB | Δ | δ | | | | Δ | δ | Δ | δ | Δ | Δ | | | | δ | |
| | ZR | | | | | | | δ | | | | | | | | | |
| | | Δ | | | | | | | | | | δ | | | | | |
| | APR | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | AB | Δ | δ | | δ | Δ | δ | | | | | Δ | Δ | | | | |
| | HR | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | MR | | | | | | | δ | | | | δ | | | | | δ |
| | NB | Δ | | | | | | | | | | | | | | | |
| ? | ARM | Δ | | | | | | | | | | | | | | | |
| | AT | Δ | | | | | | | | | | | | | | Δ | δ |
| | BŅ | Δ | | | | | | | | | | | | | | | |
| | HRČ | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | KA | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | MĄ | Δ | | | | | | | | | δ | δ | | Δ | | δ | |
| | NIHČ | Δ | δ | | δ | | δ | | | | | | | | | δ | δ |
| | SA | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | ŠB | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | ŠI | Δ | | δ | δ | | δ | | | | δ | | | | | | |
| | SD | | δ | δ | | | | | | | | | | | | | |

Marfat.com

## جاماسپ (۱۹)

تاریخ: ۴۹۷ (۲۰، ۷، ۴۹۶) ـ ۴۹۹

رویه: a (دو نوار آویخته از دیهیم که پیکر کوچک در رونهٔ سکه به شاه تقدیم می‌کند)

پشت: $\alpha$ (نک: لوحهٔ ۹)

سجعها: ۱ = جاماسپ ۲ = جام

در جدول فقط سجع شماره ۱ در کنار اوحاد قرار داده می‌شود وگرنه دیگر سکه سجع شماره ۲ را دارند.

سری: a/$\alpha$ c/$\beta$ e/$\beta$ c/$\alpha$

| سالشمار | ۱ | ۲ | ۳ |
|---|---|---|---|
| سکه‌خانه | | | |
| باختر BBA | δ | δ | |
| شمال ASp | δ | δ | δ |
| As | Δ | δ | Δ |
| NH | | | δ |
| AH | | Δ | |
| RD | | | Δ |
| AM | δ | | δ |
| GU | δ | Δ۱ | |
| جنوب AIR | | δ | |
| AI | Δ | | Δ |
| VH | δ | | Δ |
| BIŠ | | Δδ۱ | |
| ART | | Δ | |
| AR | δ | | δ |
| KR خاور | | δ | |
| AB | Δ | δ | Δ |
| MR | δ۱ | δ۱ | δ |
| AT? | | Δ | |
| MA | | Δδ۱ Δ | δ |
| NB | | | Δ |
| RS | | | Δ |
| SI | | δδ۱ | δ |

Marfat.com

# جدول ۱۰

## خسرو اول (۲۰)

تاریخ: ۱۳، ۹، ۵۳۱ (۱۲، ۷، ۵۳۱) ـ فوریه ۵۷۹

رویه: a, b, c, d
پشت: α, β, γ, δ  نک: لوحهٔ ۹

سجعها: ۱ - Xx a., ۲ - X a., ۳ - X (سجع پشت) ۴ - g. f. kn XXXXIV و (سجع پشت) ۵ - (? XXXI) g. ap. kr. و (سجع پشت) ۵ a - XXXIV

سری: b/β a/α  c/γ c/β

سجع: ۲ ۳ ۲

| سالشمار | ۴۴ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سکه‌خانه | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| باختر | BBA D | | | | | | δ | Δ | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | PR | | δ | | | δ | | | | | δ | | δ | | | δ | | δ | | | δ | δ | | δ | | Δ |
| شمال | ASP | | | | | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | | | δ | δ | δ | δ | δ | δ | | |
| | AS | Δ | | Δ | δ | Δ | δ | | δ | Δ | Δ | δ | Δ | δ | Δ | δ | | | δ | δ | δ | Δ | δ | | | |
| | NIH | | | Δ | | δ | | δ | | δ | | | | | | δ | | | | | | | δ | δ | | |
| | NH | | δ | δ | δ | δ | | δ | | | | | | δ | δ | δ | δ | Δ | | | δ | | | | δ | δ |
| | AHM | | | | | | | | | | Δ | | | δ | δ | | | | δ | | δ | | | | | |
| | AH | | | | δ | | | δ | | | δ | | | | | | | | | | | | | | δ | δ |
| | RD | δ | δ | Δ | δ | | δ | δ | δ | δ | δ | Δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | Δ | Δ | δ | δ | δ | Δ | δ | δ |
| | AM | | | | | | | | | | δ | | | δ | Δ | Δ | | δ | | | | δ | | | δ | |
| | GU | | δ | | | | | | | | | | δ | | | | | | δ | | δ | | | δ | δ | |
| جنوب | AIRAN | | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | Δ | δ | δ | δ | δ | Δ | δ | δ | | ▲ |
| | AIRA,AIR | | | δ | | | δ | | | Δ | | | | | | | δ | | | | | | δ | δ | | |
| | AI | | δ | | | | δ | | | | | | Δ | Δ | | | | | | | δ | | | | | |
| | VH | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ |
| | XUČ | | | | | | | | | | | | | | ◆ | | | | | | | | | | Δ | δ |
| | RAM | | | | | | | | | | | δ. | | | | | | | | | | | | | | | δ |
| | NAR (NHR) | | | | | | δ | δ | | | | | | ◆ | | | | | | | | | | | | |
| | RIV | | | | | | | Δ | | | | | Δ | | δ | | | δ | | | δ | | | | | |
| | BIS | | | | | | δ | | | | δ | | | | δ | | | δ | | δ | δ | | Δ | | δ | |
| | ST | | δ | | | | δ | δ | | | | | δ | | δ | δ | | | | δ | δ | Δ | | | δ | δ |
| | ART | | | | δ | δ | | | | | δ | δ | δ | | δ | δ | | δ | | δ | δ | δ | Δ | δ | δ | δ |
| | AR | | δ | | | | δ | | | | | | δ | | δ | δ | | δ | | | δ | | | | | |
| | DR | | | | Δ | Δ | δ | | | | | | | | | | | Δ | | | | | | | | |
| | DA | | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | | | | | |
| خاور | KR | | δ | Δ | δ | δ | Δ | δ | | δ | | | | | | | | | | | | | | | | δ |
| | ZR | | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | | | | | |
| | APR | | | | | δ | | | | | | | | Δ | | | | | | | | | | | | |
| | AB | | | | | | δ | | | | | δ | | | | δ | | | | | | | | | | |
| | HR | | | | δ | δ | δ | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | MR | | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | Δ | Δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | δ | Δ | Δ | δ | δ |
| | ARM | ? | | | | | | | | | δ | δ | δ | δ | | δ | | | | | | | | | | |
| | BN | | δ | | | | | | | | | | | δ | Δ | | δ | δ | | | | | | | | |
| | BC | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | KA | | | | | | δ | | | | | | | | | | | | δ | | | | | | | |
| | MA | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | NB | | δ | | δ | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | NIHČ | | δ | δ | Δ | δ | δ | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | SD | | δ | Δ | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | VRČ | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | ŠI | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |

Marfat.com

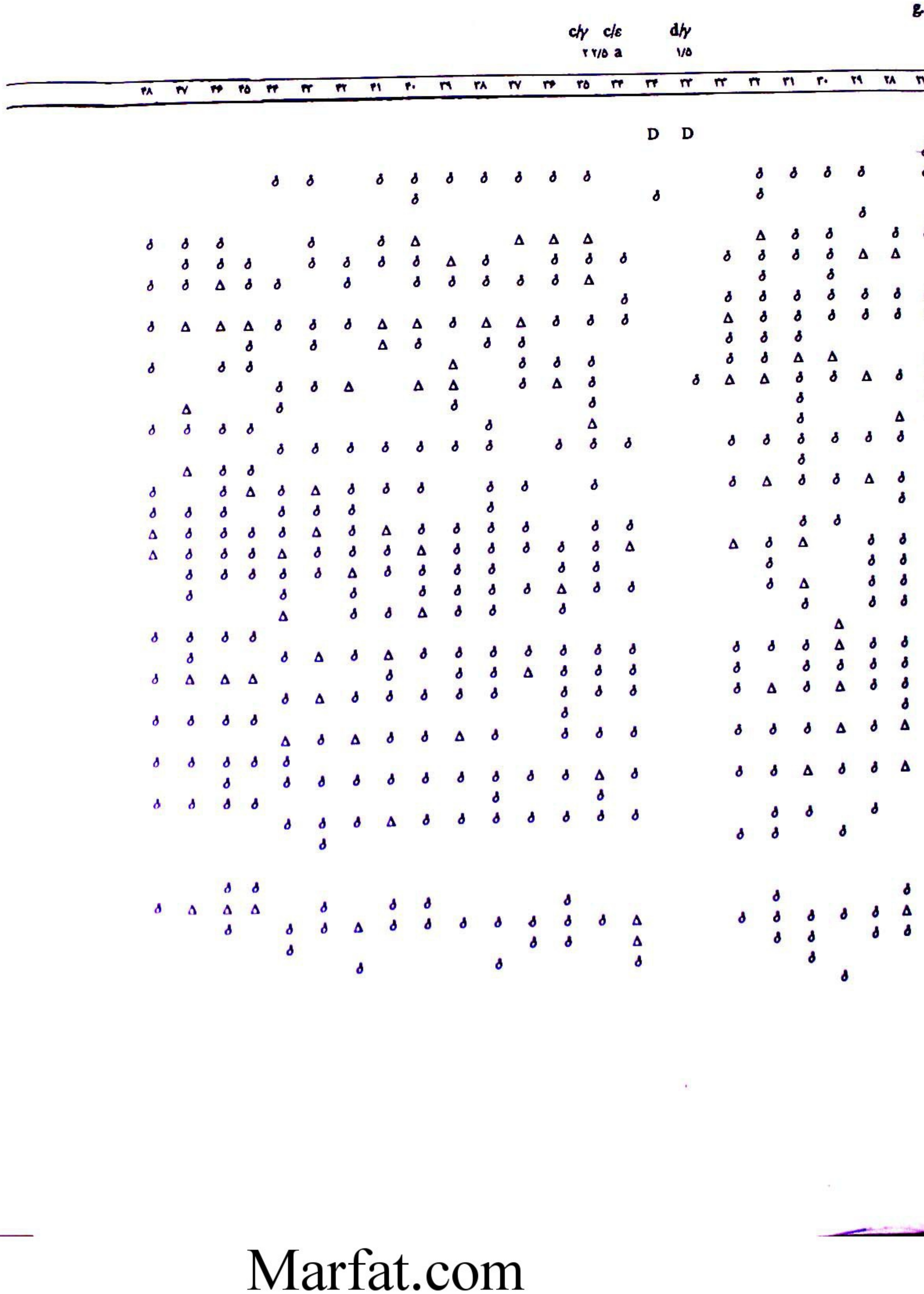
d/y
c/ε
c/y
a ٢٢/٥
١/٥
٢٧ ٢٦ ٢٥ ٢٤ ٢٣ ٢٢ ٢١ ٢٠ ٣٩ ٣٨ ٣٧ ٣٦ ٣٥ ٣٤ ٣٣ ٣٢ ٣١ ٣٠ ٢٩ ٢٨ ٢٧
D D

Marfat.com

# جدول ۱۱

## خسرو دوم (۲۲)

تاریخ: تابستان ۵۹۰ (۲۷، ۵ ۵۹۰) ـ ۶۲۸ (معزول ۲۵، ۲ و مقتول ۲۹، ۲)

رویه: a, b, c, d

پشت: $\alpha, \beta, \gamma, \delta$

سجعها: X. a. ,=۱ X. x a. ,=۲ X. m. m. x a.=۳

سری: a/α b/β

سجع: ۱ ۲

اشارهها:

Δ معمولی (بدون واژه afid در حاشیه)

Δ. تنها با واژه afid در حاشیه

Δ: معمولی و با واژه afid در حاشیه

در سکههای باروک نقطهها در سمت چپ قرار دادهاند

| سکهخانه | سالشمار ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| BBA | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| PR | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ASP | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AS | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| NIH | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| NH | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AHM | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AH | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| RD | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| DLN | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| GU | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AM | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AIRAN | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AIRA | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AIR | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AI | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| VH | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| RAM | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| NAR, NHE | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| RIV | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| BI | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| S | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AR | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| A | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| D | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| D | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| K | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| Z | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| AI | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| A | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| H | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| N | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| P | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| NI | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ZP | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| APR | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |

Marfat.com

## بهرام شهر

تاریخ: پایان تابستان ۵۹۰ (۲۷، ع ۵۹۰) تا

رویه: a, b, c

پشت: α, β

نک: لوحهٔ ۹

سجعها: فقط ۱ = V.a

سری: a/α b/α c/β

| سالشمار | ۱ |
|---|---|
| سکه‌خانه | |
| شمال RD | |
| جنوب AIRAN | D $D^{D/۴}$ Δ |
| خاور AB | |
| MR | Δ |
| ؟ NIHC | Δ |
| | Δ |

## کواذ دوم

تاریخ: ۲۵، ۲، ۶۲۸ (۱۸، ع ۶۲۷) تا ۱۸، ۹

رویه: a / پشت: α / نک: لوحهٔ ۱۰

سجعها: Kp

| سالشمار | ۱ | ۲ |
|---|---|---|
| سکه‌خانه | | |
| شمال AHM | δ | |
| جنوب AIRAN | | Δ |
| BIS | | |
| ART | | Δ |
| AR | | Δ |
| DA | | δ |
| خاور ZR | | Δ |
| ؟ BN | δ | |
| NIHC | | δ |
| | | Δ |

## بوران (۲۷)

تاریخ: ۵ ۶۳۰ (۱۷، ع ۶۲۹) تا ۱۰، ۳۱

رویه: a. / پشت: α / نک: لوحهٔ ۱۰

سجعها: B.x a.

| سالشمار | ۱ | ۲ |
|---|---|---|
| سکه‌خانه | | |
| جنوب ST | | Δ |
| خاور KR | Δ | |
| ؟ NIHC | Δ | |
| SD | | Δ |

| ۳۹ | ۳۸ | ۳۷ | ۳۶ | ۳۵ | ۳۴ | ۳۳ | ۳۲ | ۳۱ | ۳۰ | ۲۹ | ۲۸ | ۲۷ | ۲۶ | ۲۵ | ۲۴ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | | | | | | | | | | | | |

Marfat.com

## بیستهم (۲۴)

تاریخ: پایان ۵۹۱ یا آغاز ۵۹۲ (۲۷، ۶، ۵۹۰) تا پایان ۵۹۵ یا آغاز ۶

رویه: a
پشت: α } نک: لوحهٔ ۱۰
سجعها: p. Vst. x a.

| سالشمار | (۱) | (۲) | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سکه‌خانه | | | | | | | | | | |
| شمال RD | δ | δ | δ | δ | Δ | Δ | δ | δ | δ | δ |

## خسرو پنجم (۲۹)

تاریخ: ۶۳۲ (۱۷، ۶، ۶۳۱) تا ۷، ۱۱، ۶۳۲ یا ۱، ۴، ۶۳۳

رویه: a
پشت: α } نک: لوحهٔ ۱۱
سجعها: X. x a.

| سالشمار | ۱ | ۲ |
|---|---|---|
| سکه‌خانه | | |
| ؟ NIHČ | | Δ |

## اردشیر سوم (۲۶)

تاریخ: ۹، ۶۲۸ (۱۷، ۶، ۶۲۸) تا ۲۷، ۴، ۶۳۰

رویه: a, b / پشت: α / نک: لوحهٔ ۱۰
سجعها: A. a.

| سری | a/α | b/α |
|---|---|---|
| سالشمار | ۱ | ۲ |
| سکه‌خانه | | |
| شمال NIH | δ | |
| NH | | Δ |
| AHM | δ | Δ |
| RD | δ | δ |
| GU | | δ |
| جنوب AIRAN | δ | Δ |
| AIR | δ | Δ |
| VH | | δ |
| RAM | δ | |
| RIV | Δ | δ |
| BIS | | Δ |
| ST | δ | δ |
| ART | δ | δ |
| AR | | δ |
| DA | δ | Δ |
| خاور ZR | Δ | |
| APR | δ | Δ |
| AB | Δ | Δ |
| MR | δ | |
| ؟ BN | | δ |
| NB | δ | δ |
| SB | δ | δ |
| VRČ | | Δ |
| NAR | | δ |

## هرمزد پنجم (۲۸)

تاریخ: ۶۳۱ (۱۷، ۶، ۶۳۱) تا ۶۳۲

رویه: a / پشت: α / نک: لوحهٔ ۱۰
سجعها: Ah. x a.

| سالشمار | ۱ | ۲ |
|---|---|---|
| سکه‌خانه | | |
| جنوب AIRAN | | δ |
| ST | | δ |
| خاور HR | | δ |
| MR | | Δ |
| ؟ BN | δ | |
| NIHČ | Δ | Δ |

Marfat.com

# جدول ۱۲

## یزدگرد سوم (۳۰)

تاریخ: ۲. ۲. ۶۳۲ یا ۱، ۲. ۶۳۳ (۱۶، ۶ ۶۳۲) تا ۹. ۶۵۱.

رویه: a, b
پشت: α, β  نک: لوحهٔ ۱۱
سجعها: Y. x. a
سری: a/α•  b/β•

| سالشمار | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سکه‌خانه | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| باختر BBA (سیار)• | | | | | | | | | | | Δ | | | | | | | | | Δ |
| جنوب RIV | Δ | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ART | | | | | | | | | | | Δ | | | | | | | | | |
| AR | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| خاور ZR | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| MR | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ? BN | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| BC | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| NAR | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| NB | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| NIHC | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| •SD | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ŠI | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ZM | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ZRM | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ZRIB | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |

•• شمار زیادی از این سکه‌خانه‌ها در خاور ایران قرار دارد

• SD به عنوان تنها سکه‌خانه ترکیب a/α را تا سال ۱۰ دارد و تازه بعد از این تاریخ ترکیب رویه ـ پشت را تغییر می‌دهد

GLOSSAP

Marfat.com

Marfat.com

لوحه ۱

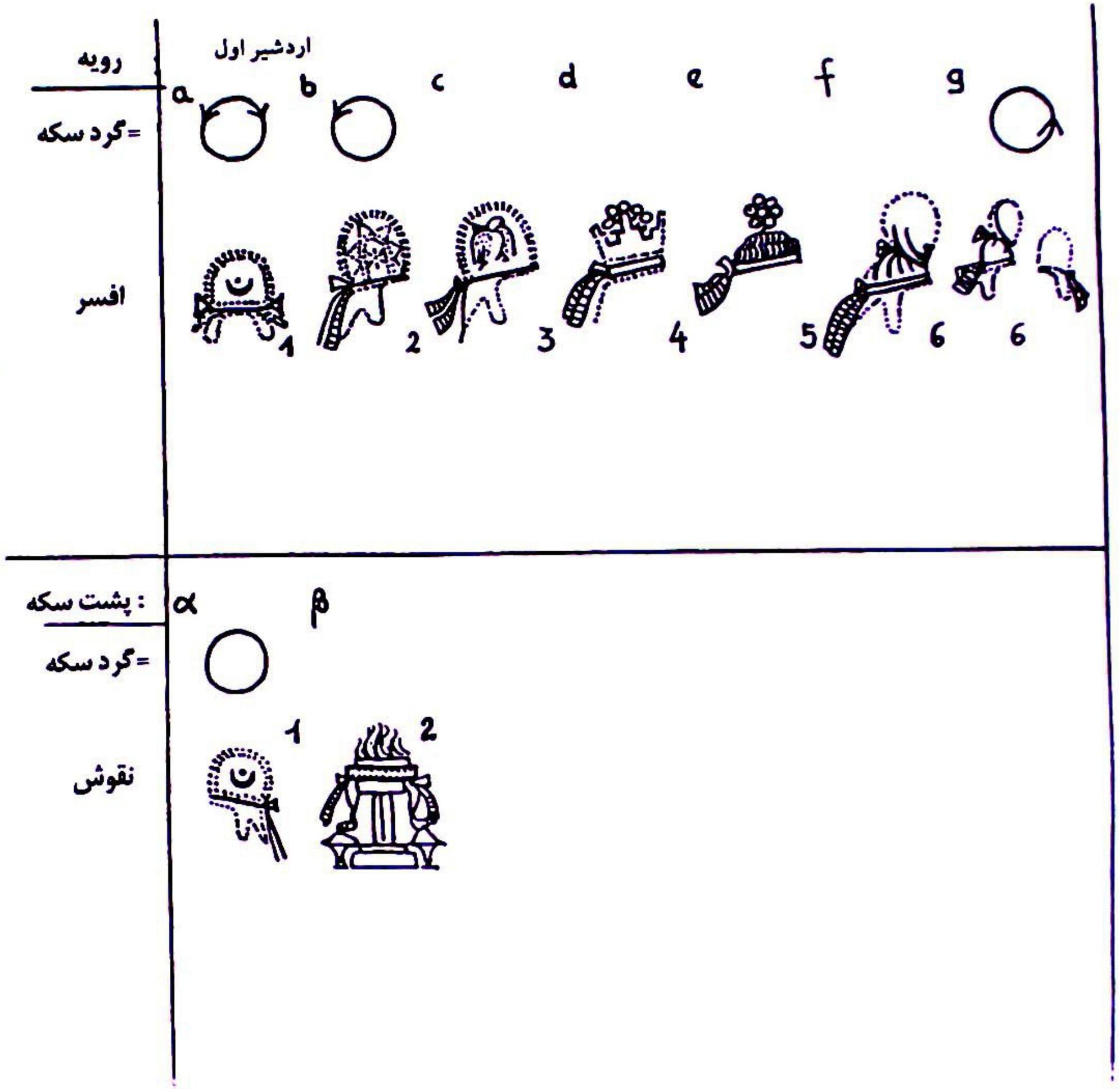


Marfat.com

لوحه ۲

| | بهرام اول | هرمزد اول | شاپور اول |
|---|---|---|---|
| رویه: =گرد سکه | a | a | a b c d |
| افسر | 1 | 1 | 1 2a 2b 2c |
| نماد | | | گاهگاهی کنگره و گوی<br>گاهگاهی بالای گوی<br>در سمت پشت. |
| نمادهای نجمی | | | |
| سایر علایم | | بر حسب سکه‌خانه | |
| پشت سکه: | α | α β | α |
| = گرد سکه | | | |
| نقوش | 1 | 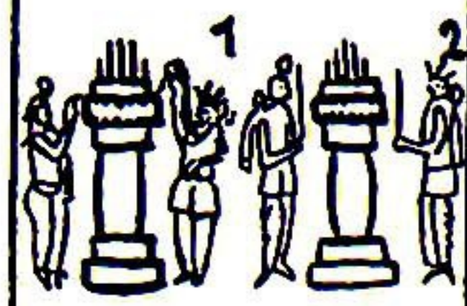 1 2 | 1 |
| علایم و نشانه‌ها | | | گاهگاهی بر حسب هر سکه‌خانه |

Marfat.com

لوحه ۳

بهرام دوم

رویه

گرد سکه

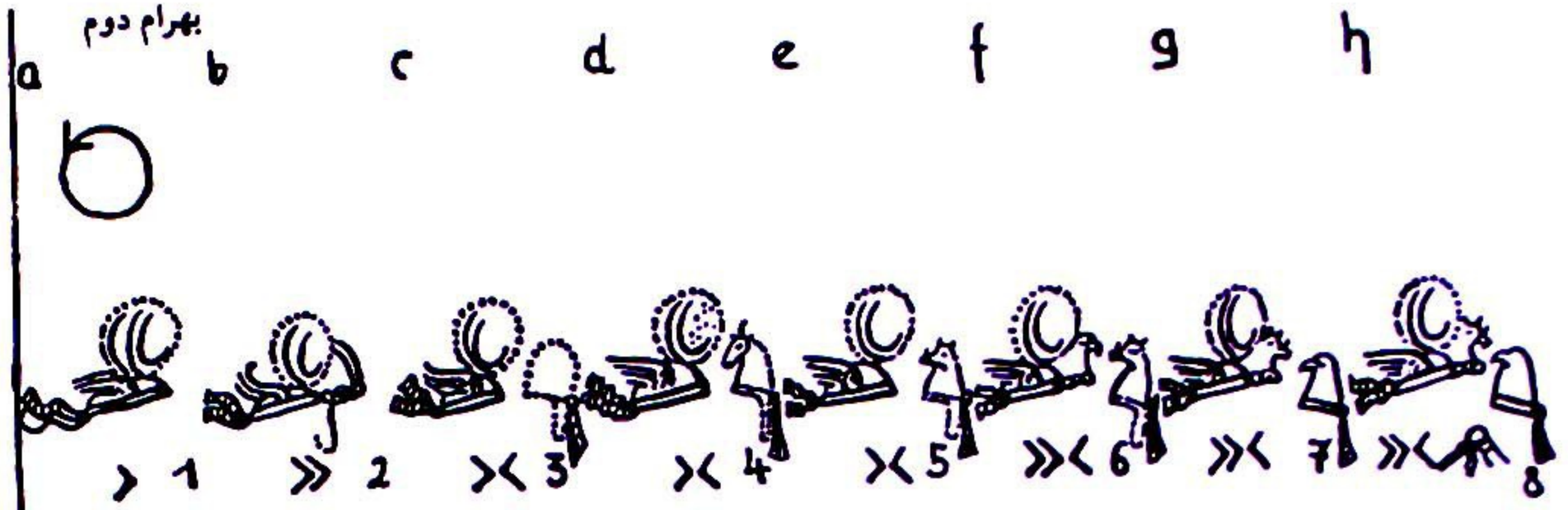

افسر



افزوده‌های احتمالی

گاهی بال و گوی (محلی)

پشت سکه

گرد سکه

نقوش

نمادهای نجمی (محلی)

افزوده‌های احتمالی

Marfat.com

لوحه ۴

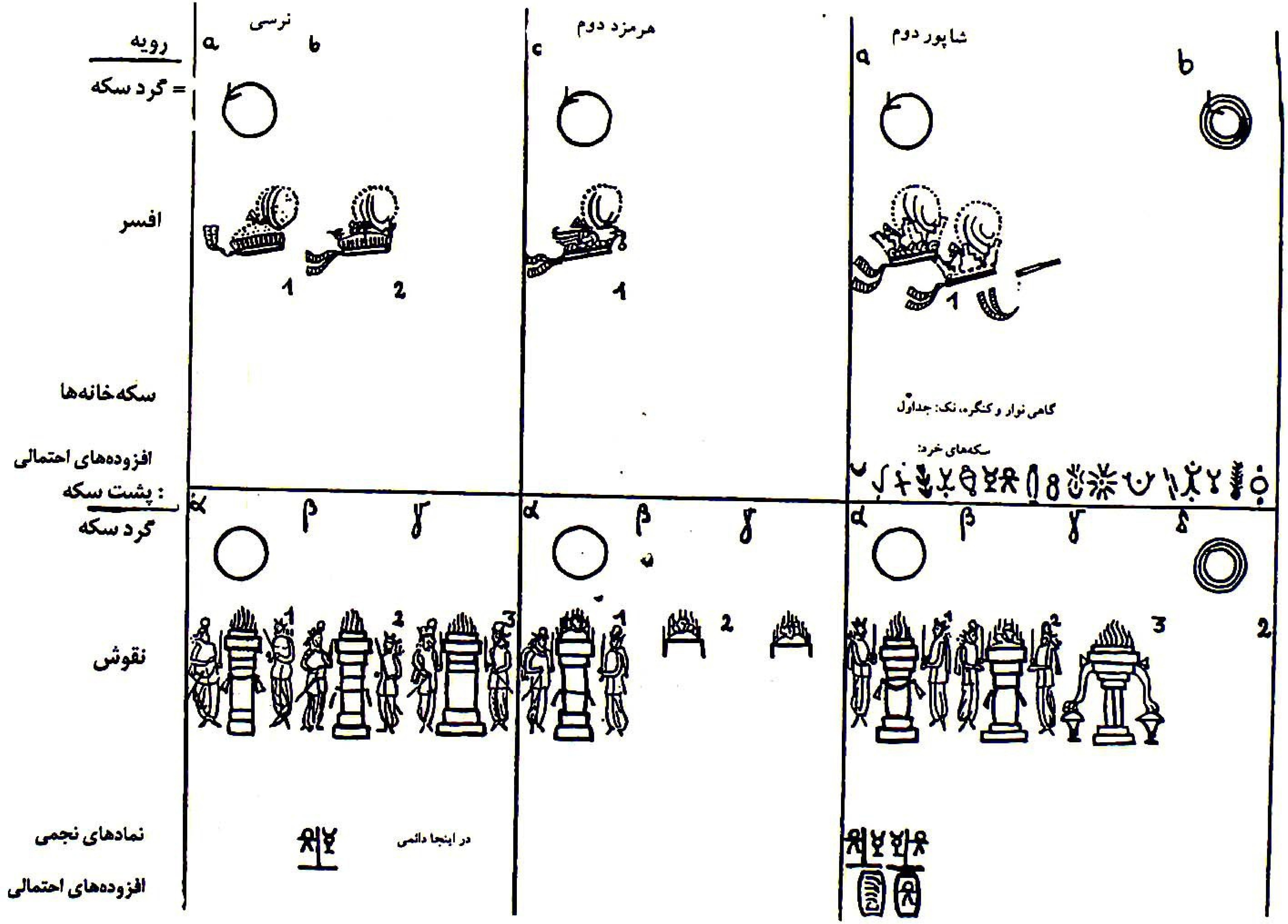


Marfat.com

لوحه ۵

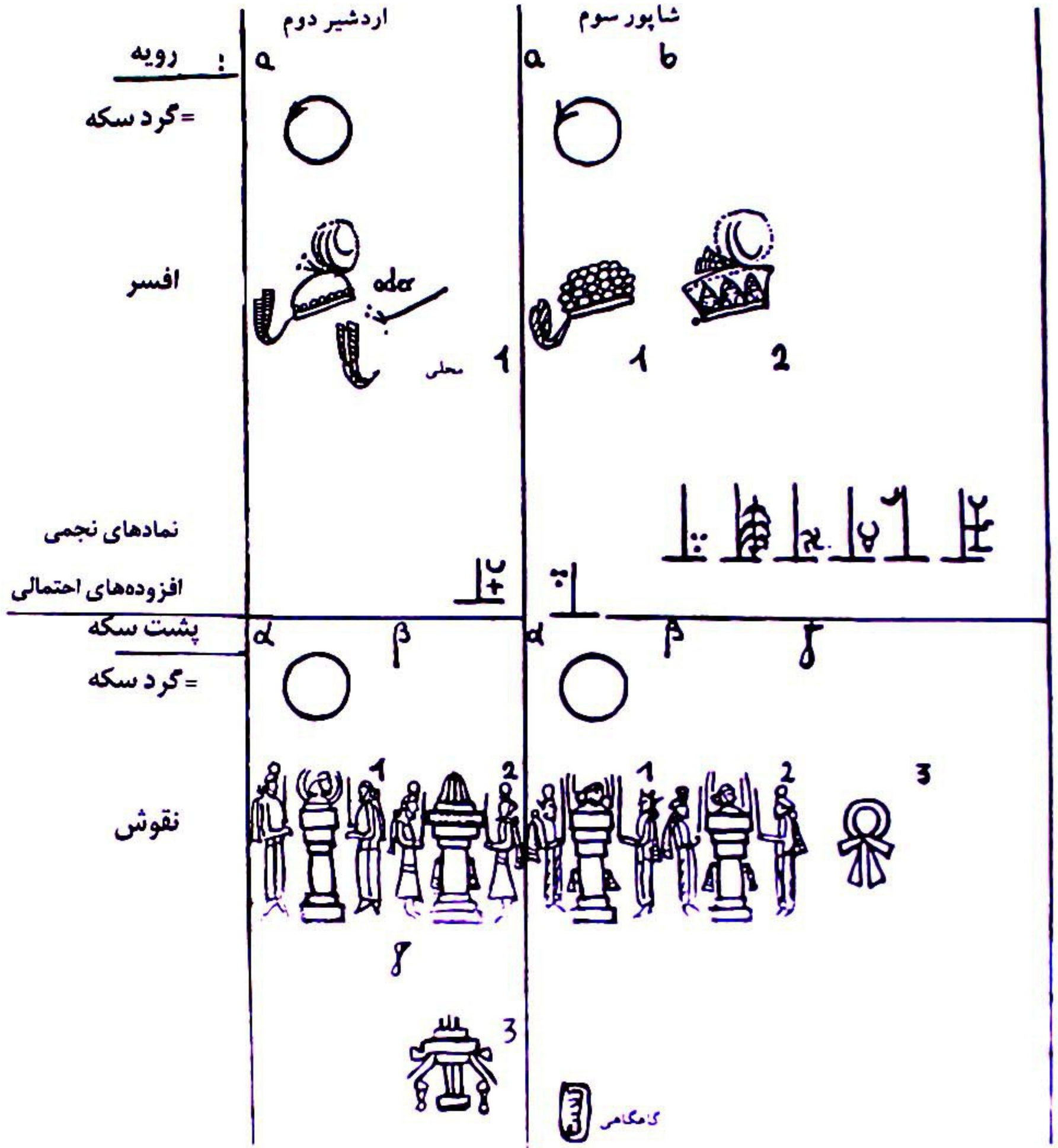


Marfat.com

لوحه ۶

۲۷/۵-۲۰

یزدگرد اول

a b d

تمام رخ 4

رویه

= گرد سکه

افسر

بهرام چهارم

a b c

1 یا 2 3

افزوده‌های احتمالی

رویه

= گرد سکه

α β α β γ δ

محلی

نقوش

1 2 1 2 3 4

سکه‌خانه

گونه‌های محلی

افزوده‌های احتمالی

گاهگامی

نک: جداول

گاهگامی

Marfat.com

لوحه ۷

بهرام پنجم

رویه

گرد سکه =

افسر

۱

افزوده‌های احتمالی

پشت سکه :

گرد سکه =

نقوش

سالشماری

از حال به بعد این محل برای سکه‌خانه فاتون است

نمادهای نجمی

افزوده‌های احتمالی

گامگامی

یزدگرد دوم

a b

۱a ۱b

α β

گامگامی

پیروز

a b c d

۱ ۲ ۳

از حال به بعد نمایش نوارها از روبرو ناقص است

α β

یک جدول

از حال به بعد ناقص است :

Marfat.com

لوحه ۸

| رویه | بلاش | کواذ اول | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| گرد سکه | a | a | b | c | d | c | e | c | | | |
| افسر | 1 | 1 | 2 | | 3 | 2 | | | | | |
| نمادهای نجمی افزوده‌های احتمالی | | | | | | | | | | | |
| پشت سکه : α<br>گرد سکه = | α | α | | | γ | α | β | | | | |
| نقوش | 1 | 1 | | | 2 | | 1 | | | | |
| سالشماری | نک: جداول | I./11-13 | 13-20 | 19-25(31) | 25 | (19)26-32 | 33- | | 33 | 34-43 | |

Marfat.com

لوحه ۹

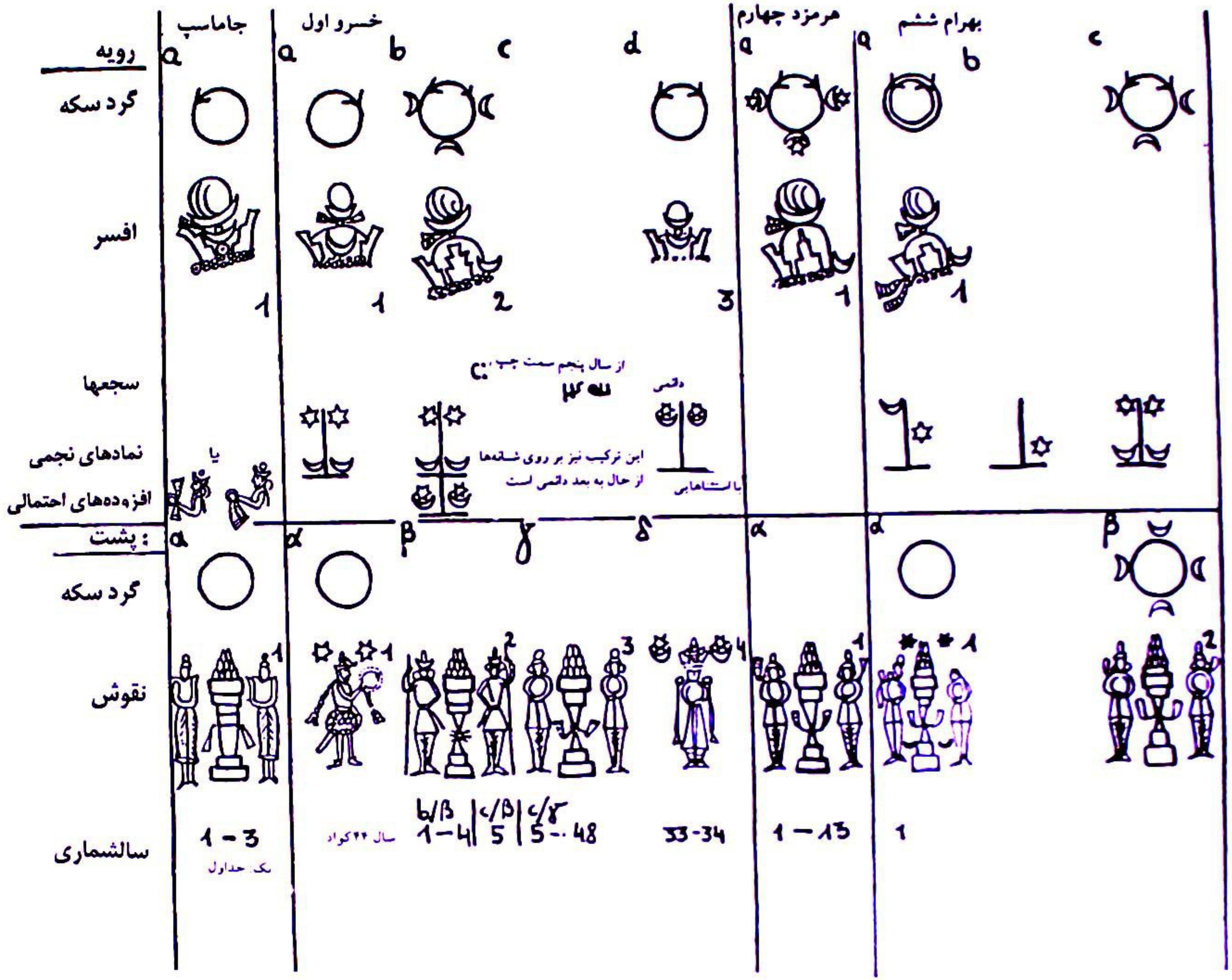


Marfat.com

لوحه ۱۰

| رویه: | خسرو دوم | | | | بیستهم | کواذ دوم | اردشیر سوم | | بوران | هرمزد پنجم |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| =گرد سکه | a | b | c | d | a | a | b | | a | a |
| سجعهای اضافی | | | از حال به بعد گاهگاهی در حاشیهٔ بیرونی طرف راست دایره | | | | | | | |
| افسر | 1 | 2 | 2 | 3 | 1 | 1 | 1 | 2 | 1 | 1 |
| سجعهای اضافی | | | از حال به بعد دائمی و با استثناهایی | | | بدون | بدون | | | |
| نمادهای نجمی افزوده‌های احتمالی | | | | | | | | | | |
| پشت | | | | | | | | | | |
| =گرد سکه | α | β | γ | δ | α | α | α | | α | α |
| نقوش | 1 | 1 und? 2 | 3 | 3 bis | 1 | 1 | 1 | | 1 | 1 |
| سالشماری | 1–2 | 2–39 | .23 (XL) | ,26, 36,37 | (1,2)3–10 | 2 | 1–2 | 2 | 1–3 | 1–2 |
| سکه‌خانه‌ها | نک: جداول | | | | | | | | | |

Marfat.com

لوحه ۱۱

| رویه : | خسرو پنجم | یزدگرد سوم |
|---|---|---|
| گرد سکه | a | a b |
| افسر | 1 | 1 |
| پشت سکه | α | α β |
| = گرد سکه | | |
| نقوش | 1 | 1 |
| سالشماری | ۲ تک حداول | 1-6(SD:10) 7-20 |

Marfat.com

Marfat.com

## شرح اعلام*

**آئوتوخوس** Eutychos، (حدود ۳۷۸ ـ ۴۵۲) از رؤسای دینی قسطنطنیه. وی رهبر مخالفان مذهب نسطوری و مؤسس بدعت آئوتوخوسی بود که صورت افراطی مذهب تک سرشت‌گرایی است. شورای خالکدون این بدعت را محکوم کرد.

**آئوروس** Aureus ، سکهٔ طلای رومی، در آغاز ۳/۴۱ گرم وزن داشت اما وزن آن در زمان اگوست به ۱/۴۰ فوند (۸/۱۹ گرم) رسید. تا زمان کاراکالا با نوسانات کمی در این وزن باقی ماند اما پس از آن به ۱/۵۰ فوند تقلیل پیدا کرد. از اواسط سدهٔ سوم با وجود اقدامات دیوکلسین برای تثبیت وزن آن در ۱/۷۰ و بعداً ۱/۶۰ فوند برای جلوگیری و نجات از ورشکستگی اقتصادی که اما بی‌نتیجه ماند.

**آئوریپیدس** Euripides، شاعر تراژدی‌سرای یونانی (۴۰۶ ـ ۴۸۵ ق م)، متجاوز از ۹۲ نمایشنامه نوشته که نوزده تای آنها در دست است و از مهمترین آنها می‌توان از هیپولیت، هلن، اندروماک، مده، زنان تروا، و غیره نام برد.

**آپامیا** Apameia، (افامیه)، شهر قدیمی در غرب سوریه بر رود اورونتس (نهرالعاصی) سلوکوس نیکاتور آن را بنا کرد که بعدها به دست

---

*. توضیحات اسامی شخصیتها و قبایل و شهرها و اصطلاحهای فنی همه با از دائرة المعارف فارسی غلامحسین مصاحب احد شده، یا از *Der Kleine Pauly* که فشرده‌ای پنج جلدی از

Pauly' schen Realencyclo pädie der classischen Aftertumwissenschaft

است، از ذکر نامهای مشهور که برای همگان آشناست، آگاهانه اجتناب شده و، از این رو، هیچ نام و اصطلاح ایرانی منظور نشده است و تنها به ذکر اسامی افراد و امکنه و اصطلاحهایی که برای فهم بیشتر مطالب کتاب می‌توانست کمکی باشد، بسنده شده است.

Marfat.com

خسروپرویز ویران شد (۵۴۰) دوباره ساخت شد و رونق یافت تا زلزلهٔ شدیدی آن را ویران ساخت (۱۱۵۲).

آدیابنه — Adiabene، ناحیهٔ آشور قدیم، شمال دجله و بین زاب صغیر و کبیر.

آشوکا — Ashuka، امپراتور بزرگ هند (حدود ۲۳۷ ـ ۲۵۵ ق م) از سلسلهٔ ماوریا. کشور وی شامل قسمت اعظم هندوستان و افغانستان بود. وی حدود ۲۵۷ به کیش بودایی گروید و علت عمدهٔ شهرت وی کوششی است که در ترویج این دین کرد.

آفرودیت — Aphrodite، در دین یونان، از خدایان المپی، الهه عشق و زیبایی و حاصلخیزی، زن هفایستوس، مطابق ونوس رومی‌ها.

آگاثیاس — Agathias، تاریخنگار، شاعر بیزانسی، حدود ۵۳۶ ـ ۵۸۲. کتاب تاریخ وی اصولاً دنبالهٔ تاریخ پروکوپ است که در برگیرنده وقایع سالهای ۵۵۲ تا ۵۵۸ می‌باشد. بزعم آگاثیاس مطالب راجع به ایران توسط مترجمی سرگیوس نام از سالنامه‌های سلطنتی ایران برایش فراهم شده است.

آملیوس — Amelios، (حدود سدهٔ سوم) تنها شاگرد غیرشرقی فلوطین که در روم به استاد پیوست. او آثار فلوطین را احتمالاً در صد کتاب تنظیم کرده بوده است. در آغاز به منزلهٔ شاگرد محبوب فلوطین شمرده می‌شد اما بعداً توسط فرفوریوس به مکان دوم پس رانده شد. نظریات فلسفی وی چندان معلوم نیست.

آمونیوس — Ammonios، ملقب به ساکاس، فیلسوف اسکندرانی، استاد فلوطین (۲۳۲ ـ ۲۴۲)، مسیحی به دنیا آمد اما سپس به آیین یونانی گروید. اغلب او را واضع فلسفهٔ نوافلاطونی می‌شمارند.

آمیانوس مارسلینوس — Ammianus Marcellinus، حدود ۳۳۰ ـ ۳۹۵، در انتیوخیا در خانواده‌ای یونانی متولد شد. در سال ۳۶۳ در لشکرکشی ژولیان به ایران وی را همراهی کرد. کتاب تاریخ وی در ۳۱ جلد بوده که فقط جلد ۱۴ تا ۳۱ یعنی در بردارندهٔ وقایع سالهای ۳۵۳ ـ ۳۷۸ که خود شاهد آن بوده، بازمانده است.

آمیدا — Amida، از شهرهای ارمنستان واقع در ساحل چپ دجله علیا برابر با دیار بکر امروزی است.

Marfat.com

**آنونا** annona، محصول سالیانه، ذخیرهٔ خواروبار، مالیات سالانه برای زمین.

**آنونا میلیتاریس** Annona militaris، کالای طبیعی ارسالی ایالات برای نگهداری و ارتزاق سپاهیان و کارمندان در ایالات رومی.

**اثوتوخیوس** Eutuchios (سعیدابن البطریق)، ۲۶۳ - ۳۲۸ هجری قمری طبیب و مورخ مسیحی و صاحب تألیفاتی در طب و تاریخ و اثر معروفش در تاریخ کتاب عربی نظم الجوهر است. وی از تاریخ ۳۲۱ - ۳۲۸ هجری قمری بطریق اسکندریه بود.

**ادسا** Edessa، به عربی الرها، شهر قدیم در محل شهر کنونی اورفه، واقع در جنوب بخش آسیایی ترکیه و پایتخت او سروئن بود.

**ارتمیس** Artemis، در افسانه‌های یونانی الههٔ المپی شکار، دختر زئوس ولتو، خواهر دوقلوی آپولون، خود و ملازمانش باکره بودند. مطابق دیانا در اساطیر رومی است.

**اصحاب مسوره** Mazoreten، عالمان یهودی راکه در پی «کاتبان» کهن، متن (غیرمصوت) عبری کتاب عهد عتیق را در نیمهٔ دوم سده یکم پس از میلاد تثبت کرده و آن را از تصرّفات مصون داشته‌اند، اصحاب مسوره می‌نامند. ایشان در فلسطین و بابل فعال بودند اما نظر مکتب تیبریاس در فلسطین غالب آمد. متن روایت شدهٔ عبری کتاب عهد عتیق توسط اصحاب مسوره را (متن مازورتی) متن مسوره می‌نامند.

**افسانه‌های اِدا** Edda، به مجموعهٔ سروده‌های کهن ژرمنی که به خدایان و پهلوانان می‌پردازد، اطلاق می‌گردد. مجموعه ادا احتمالاً در حدود سدهٔ نهم تا دوازدهم بر مبنای مطالب کهن سروده شده و در سدهٔ سیزدهم در ایسلند ثبت شده است.

**افکتوس** Effectus، نیروها.

**اُمورتاق** Omurtag، خان بلغار (۸۱۴ - ۸۳۱) معاصر با لئون پنجم و میکائیل دوم، قیصرهای بیزانسی.

**اندیکسیو** Indictio، در اصل به معنای خواستهٔ نامنظمی بود که برای نخستین بار در زمان ترایان پدیدار گردید. اندیکسیو از زمان سپتیموس سوروس

Marfat.com

تاکاسیوس بتدریج منبع اصلی درآمد امپراتوری روم شد. دیوکلسین، این بار مالیاتی سنگین را سبکتر کرد و از سال ۲۸۷ آن را به صورت منظمی درآورد و برای هر پنج سال پیشاپیش به صورت تغییرناپذیری معین کرد. به مرور زمان، این دریافتیهای جنسی با کاپیتاسیوی جدید کاملاً یکی دانسته شد.

**انو** Anau، تپه‌ای در واحهٔ مرو، نزدیک اشک‌آباد که در سال ۱۹۰۴ حفاری شد. لایه‌های آن تا هزارهٔ چهارم قبل از میلاد می‌رسد که هماهنگی بسیاری با تپه‌حصار و تپه‌سیلک در ایران دارد.

**اور** Ur، شهری کهن در ۱۵۰ کیلومتری شمال بصره، شکوفایی شهر حدود ۲۱۰۰ ق م به زمان سلسلهٔ سوم که پایتخت سومر بوده می‌باشد. این شهر تا سده چهارم میلادی آبادان بوده است.

**اورانیوس** Uranios، اورانیوس آپامیایی، سوفسطایی، بنابر نظر آگاثیاس، در زمان ژوستینین، طرفداران زیادی در میان مردم کم‌سواد به‌دست آورده بود و جزو هیئت فرستادگان رومی به تیسفون در زمان انوشروان بود که در آنجا نظر انوشروان را نسبت به خود جلب کرد.

**اوربیس رومانوس** Orbis Romanus، جهان رومی.

**اوریگنس** Origenes، حکیم مسیحی، متولد مصر (۱۸۵ ؟-۲۵۴ ؟)، در اسکندریه حوضهٔ درسش مشهور شد، و سپس به قیصریه انتقال یافت. کتاب مقدس را در شش قرائت عبرانی و یونانی به موازات هم تدوین کرد. صاحب تألیفات کثیره است، از جمله کتاب در باب اصول (در الهیات) و رد بر کلیت (در جدل).

**اولمپیودور** Olympiodoros، تاریخنگار یونانی از تِب، او به عنوان ناظری مطلع و علاقمند به وقایع زمان خویش به‌شمار می‌آید. او در سال ۴۱۲ جزو هیئت فرستادگان روم شرقی به دربار هون‌ها رفت. از آثار وی چیزی به جای نمانده مگر قطعاتی در نزد تاریخنگارانی نظیر فوتیوس و غیره.

**اویکومنه** Oikumene، اصطلاح یونانی برای نامیدن بخش متمدن مسکونی جهان.

Marfat.com

**ایلیریان** Illyrer، ایلیریان مرکب از قبایل هندو اروپایی (از قبیل دالماتیان و پانونیان) بودند که در ادوار پیش از تاریخ در قسمت شرقی ساحل دریای آدریاتیک و پسکرانهٔ آن مستقر بودند. رومیان مملکت آنان را تصرف کردند و ایالت ایلوریکوم را از قسمتی از ایلیریا تأسیس نمودند (۱۶۷ ق م). از اواسط سده سوم، سرباز قیصرهایی از ایلیریا که فرماندهانی لایق و سربازانی سخت‌کوش بودند به امپراتوری رسیدند که به قیصران ایلیری معروف هستند. از معروفترین آنها دیوکلسین و ژولیان هستند.

**بارهبرئوس** Barhebraeus، [ابن العبری] ۶۲۳ ـ ۶۸۵ هجری قمری، مورخ، نحوی، فیلسوف، طبیب، منجم و، ادیب مسیحی شامی و مترجم از عربی به سریانی، متولد ملطیه (فرات علیا). پدرش یهودی بود و بعد مسیحی شد. او معاصر ارغون خان مغول و عطاملک جوینی بود و زبانهای سریانی و عربی و یونانی و فارسی را بخوبی می‌دانست. مدتی در تبریز و مراغه اقامت نمود. تألیفات زیادی در رشته‌های سابق‌الذکر دارد. معروفترین اثرش کتابی است در تاریخ به زبان سریانی که در اواخر عمر تلخیصی به عربی به نام مختصر تاریخ الدول، از آن فراهم ساخت.

**برویا** Beroia، شهری در سوریه (شاید برابر با حلب امروزی بوده است).

**بگرام** Begram، محل شهری هلنیستی در شمال کابل (کاپیه)، پایتخت امپراتوری یونانی باختر، که بعداً نیز یکی از مراکز مهم امپراتوری کوشان گردید.

**بورگوند** Burgunder، قومی ژرمنی که در حدود سال ۴۲۰ در حوالی راین، با مرکزیت ورمس، زندگی می‌کردند. آنها در سال ۴۳۷ مغلوب هون‌ها شدند.

**بوریس** Boris، خان بلغار (۸۵۲ ـ ۸۸۸) در زمان وی تشرف به مسیحیت و اسلاوگرایی بلغارها آغاز شد.

**پارسیفال** یکی از اشخاص افسانه‌ای آرثر که به‌نام سرپرسیول نیز معروف است.

Marfat.com

سرگذشت این قهرمان موضوع آثار معروفی بوده است. اول کسی که سرگذشت او را در جستجوی جام مقدس (Gral) نوشت، کرتین دو تروا بود. منظومهٔ پارسیفال از ولفرام فون اشنباخ از بزرگترین منظومه‌های قرون وسطایی به شمار است و مبنای اپرای پارسیفال از واگنر است.

پانونیا سکوندا

Pannonia Secunda، تیبریوس، برای نخستین بار محدودهٔ قسمت غرب مجارستان و شرق اترنیش و شمال‌غربی یوگسلاوی امروزی را (۱۲-۹ ق م) تصرف کرد و جزو قسمت شمالی ایالت ایلیریا منظور کرد. پس از قیام نافرجام اهالی بومی (سال هشتم) آن را از ایلیریا جدا کرده و ایالتی با نام پانونیا از آن ساخته شد. این ایالت در سال ۱۰۳/۶ به دو بخش تقسیم گردید (Superior و inferior) که مرز این دو قسمت از بخش خمیدگی دانوب (واقع در مجارستان) ابتدا اندکی به جنوب غربی متمایل گشته بعداً عمودی تا جنوب امتداد می‌یافت. پانونا اینفریور تنها باریکه‌ای به پهنای ۶۰ کیلومتر در غرب رودخانه دانوب بود. در زمان دیوکلسین دو ایالت دیگر در محدودهٔ پانونیا ایجاد گردید و پانونیا سکوندا، بخش جنوبی همان ایالت پانونیا اینفریور سابق است.

پروکوپ

Prkopios، تاریخنگار یونانی (متولد حدود ۴۹۰ - ۵۰۷ و فوت ۵۶۲؟)، او در سال ۵۳۰ مشاور بلیسار گردید و به همراه او در جنگ دارا شرکت کرد. کتاب تاریخ وی در ۸ جلد که جلدهای اول و دوم در بردارندهٔ وقایع (سالهای ۵۳۰ - ۵۴۵) ایران و بیزانس می‌باشد. او بعداً بسیار مورد احترام بود و خواهان بسیار داشت و کتاب تاریخش به عنوان الگوی تاریخ‌نویسی بیزانسی به‌شمار می‌رفت.

پریسکوس

Priscus، از پانونا، تاریخنگار، سوفسطایی، یونانی، سده پنجم. در ملازمت ماکسیمینوس (Maximinus) به دربار آتیلا (۴۹۹)، به روم (۴۵۰)، و به اِگ (۴۵۲) رفت و پس از مرگ ماکسیمینوس نیز مدتی در اگ رحل اقامت گزید. کتابی در تاریخ حوادث عصر خویش (۴۳۳-۴۷۱) نوشته بود که به صورت پراکنده در نزد تاریخنگاران متأخر بازمانده است. قطعات بازمانده مهمترین

Marfat.com

مأخذ در مورد تاریخ هون‌ها می‌باشد.

پریسکیانوس Priscianus، نحوی رومی که در سال ۵۱۲ در قسطنطنیه رونق داشت، متولد قیصریه (در موریتانیا). کتابی که در دستور زبان لاتینی نوشت یکی از رایجترین کتابهای درسی قرون وسطا بود.

پریماتوس Primatus، دارندهٔ نخستین پایگاه و مقام.

پیرون Pyrrhon، فیلسوف یونانی (۲۷۰-۳۶۰ ق م) که در الیس و آتن بسیار معزز بود. او را پدر مذهب شک لقب داده‌اند.

تالنت Talent، واحد وزنی یونانی برابر با ۶۰ مین = ۶۰۰۰ دارخم = ۲۶/۱۹۶ کیلوگرم و معمولاً بزرگترین واحد وزن را می‌نمایاند. تالنت به منزلهٔ سکهٔ محاسبه و واحد پول خارجی به کار می‌رفت. در زمان قیصرها، تالنت ۲۰/۴۰ کیلوگرم وزن داشت.

تئوفانس Theophanes، رویدادنویس مسیحی ۷۶۰-۸۱۸، کتاب وی دربردارندهٔ وقایع سالهای ۲۸۴-۸۱۳ است که دنبالهٔ کتاب دوستش سرگیوس است که از خلقت عالم تا سال ۲۸۴ می‌رسید.

تئوفیلاکت سیموکاتس Theophylaktes Simokattes، (سال ۵۸۲-۶۰۲) تاریخنگار بیزانسی سده هفتم از سوداکه منشی هراکلیوس بود.

ترمیسیس Termissis، سکهٔ طلا برابر با $\frac{1}{3}$ سکه طلای سولیدوس.

خالکدون Chalkedon (شورا)، در تاریخ مسیحیت، چهارمین شورای جامع که در سال ۴۵۱ به دعوت مارکیانوس، امپراتور روم شرقی، در کلیسایی در خارج شهر خالکدون منعقد گردید، تا آراء وحدت طبیعی را که بعد از شورای راهزنی (سال ۴۴۹)، تحت نفوذ دیوسکوروس و اثوتوخوس غلبه یافته بود، ریشه کن کند و ایمان مسیحی را چنان تعریف کند که از گزند در مقابل پیروان مذهب وحدت طبیعت و مذهب نسطوری محفوظ بدارد. عمده‌ترین کار شورا در این زمینه «تعریف» معروف آن است که آخرین اظهارنظر رسمی کلیسای کاتولیک در موضوع مسیح‌شناسی است: عیسی مسیح، شخص دوم تثلیث، هم خدای واقعی و هم انسان واقعی است و این دو طبیعت الهی

Marfat.com

و انسانی وی متمایزند. منشور دیگر شوراکه بطریق قسطنطنیه را یگانه رئیس کلیسا در اروپای شرقی قرار می‌داد مورد قبول رئیس کلیسای کاتولیک واقع نشد.

خالکیس — Chalkis، شهری در شمال سوریه.

دارا — Dara، دژ مرزی رومی که توسط آناستازیوس تأسیس شد.

دافنه — Daphne، شهری در شمال سوریه، حوالی انطاکیه.

دورا اروپوس — Dura Uropos، شهری در سوریه در ساحل راست فرات، که حدود سال ۲۸۰ ق م به‌وسیلهٔ یک مهاجرنشین مقدونیه‌ای به امر سلوکوس نیکاتور، نزدیک معبر فرات بنیاد گردید. از آغاز سدهٔ یکم به تصرف اشکانیان در آمد. در سال ۱۶۵ در دوران «کومود» رومیان شهر را بازپس گرفتند تا اینکه شاپور اول دوباره آن را گشود.

دیادوخوی — Diadochen، در یونانی به معنای جانشین، سرداران، و اداره کنندگان دستگاه اسکندر مقدونی که پس از مرگ وی در صدد تصرّف امپراتوری او برآمدند.

دیوکلسین — Diocletian، (سال ۲۴۵-۳۱۳)، امپراتور روم (۲۸۴-۳۰۵) که بعد از مرگ نومریانوس، سربازان وی را به امپراتوری نشاندند. در جنگ با ساسانیان به پیروزی دست یافت و تهاجم قبایل اروپایی را پس راند. اقدامات سیاست اقتصادی وی نتایج بدی به بار نیاورد. وی برجسته‌ترین امپراتور ایلری است.

راسیونالی — Rationalis، شغلی درباری که توسط تیبریوس برای ادارهٔ خزانه امپراتور ایجاد شد و در زمان کلادیوس و نرون، به وسیلهٔ بردگان آزاد شده که به وجههٔ بزرگی دست یافتند، اداره می‌شد. هادریان برای نخستین بار، اداره امور مالی را به پروکوراتور شخصیش که به پایگان اسواری تعلق داشت، واگذار کرد. در سده دوم به راسیونالی معروف گشت که به کمک کارگزاران دون‌پایهٔ چندی انجام وظیفه می‌کرد.

رون — Runnen، نام الفبایی که اقوام ژرمن، هون برای کندن بر روی چوب یا سنگ به کار می‌بردند. این الفبا دو نوع (ژرمنی) داشت، ۱۶ حرفی

Marfat.com

و ۲۴ حرفی. الفبای رونی را در انگلستان و اسکاتلند پس از قرون وسطا نیز به کار می‌بردند.

**سرگیوپولیس** Sergiopolis، شهری در شرق سوریه در حوالی پالمیرا (تدمر).

**سسترس** Sesterz، سکهٔ برنجی رومی.

**سکستوس امپریکوس** Sextus Empiricus، فیلسوف، طبیب شکاک که در اواخر سدهٔ دوم در اسکندریه فعال بود. شکاکیت وی به هیچ روی سفسطهٔ خشک و خالی نیست بلکه بیشتر با عقیده پوزیویتیسم امروزی قابل مقایسه است. از وی سه کتاب بازمانده است ۱ ـ یادداشتهای پیرون در سه کتاب ۲ ـ بر ضد ریاضیدانان در شش کتاب ۳ ـ بر ضد جزم گرایان در پنج کتاب.

**سنجار** Singara، مرکز ولایت سنجار، ایالت موصل عراق، حدود صد کیلومتری غرب موصل، کرسی قدیم دیار ربیعه، این شهر را با شهر باستانی سنگارا مطابق دانسته‌اند.

**سورا** Sura، دژ مرزی رومی در سمت راست فرات، در بخش خاوری تاپساکوس که ویرانه‌هایش امروزه در السوریه واقع است. سورا شاید جزو دژهای استحکامی باشد که کنسول دومیتیوس کوربولو در سال ۶۲ تأسیس کرد.

**سِوروس الکساندر** Alexander Severus، امپراتور روم (سال ۲۲۲-۲۳۵) پس از هلیوگابالوس، امپراتور شد. در عصر وی دولت اشکانیان در ایران منقرض شد و اردشیر بابکان سلسله ساسانیان را تأسیس کرد.

**سوریتاس رگالیس** Severitas Regalis، تدابیر شاهانه، اقتدار شاهی.

**سوزومنس** Sozomenes، حقوقدان بیزانسی در قسطنطنیه، سده پنجم، در زمان تئودوزیوس دوم (سال ۴۰۱-۴۵۰) تاریخی کلیسایی در ۹ جلد درباره وقایع سالهای ۳۲۴-۴۳۹ نگاشته است.

**سولیدوس** Solidus، سکه طلای رومی برابر با ۱/۷۲ فوند رومی و ۴/۵۵ گرم.

**سیگلوس** Siglos، وزنی شرقی، شِکِل، برابر با $\frac{1}{60}$ یا $\frac{1}{50}$ مینه (mine) و $\frac{1}{3600}$ (همچنین $\frac{1}{3600}$) تالنت. در حکم سیگلو مدیخوی، سکهٔ نقره امپراتوری هخامنشیان بود که در سال ۵۱۵ ق م توسط داریوش بزرگ ایجاد شد. سیگلو در آغاز ۵/۴ گرم وزن داشت که بعدها تا ۵/۶ گرم افزایش یافت.

Marfat.com

شان‌یو — Shan-yu ، بالاترین فرمانده در میان قبایل هیونگ ـ نو.

شیوا — Schiva ، یا سیوا (سانسکریت = خوش‌یمن) یکی از خدایان بزرگ آیین هندو که با برهما و ویشنو تثلیث آیین هندو را تشکیل می‌دهد. وی سومین خدای این تثلیث است و نمایندهٔ نابودی و تجدید حیات پس از آن.

فایدون — Phaidon ، از الیزه، واضع به اصطلاح نحلهٔ فلسفی ایلیایی، اوایل سدهٔ چهار ق م.

فرفوریوس — Porphyrios ، فیلسوف یونانی (سال ۲۳۳-۳۰۴) از نوافلاطونیان، شاگرد فلوطین. در فلسطین یا در صور متولد شد و در سال ۲۶۴ به روم رفت و تا آخر عمر در آنجا می‌زیست. آثار فلوطین، کتاب بطلمیوس در موسیقی و کتاب قاطیغوریاس ارسطو را شرح کرد و زندگینامه‌ای از فیثاغورث و فلوطین نوشت. آثار وی در نقل فلسفه یونان در میان مسلمانان تأثیر بسیار داشته است. از آثار یونانی موجود وی فقط یکی هست که ترجمهٔ کامل آن به عربی نیز در دست است و آن کتاب ایساگوگه است که ایساغوجی صورت معرب آن می‌باشد.

فلوطین — Plotin ، سال ۲۰۵ - ۲۷۲، فیلسوف، یکی از صاحبنظران بزرگ دنیای قدیم است. قدرت وی در آمیختن فلسفه افلاطون و ارسطو با فلسفهٔ رواقیان است که او از این سه جریان فکری فلسفهٔ نوی پدید آورده که از مهمترین فلسفه‌های جهان است و به فلسفهٔ نوافلاطونی که رنگ عرفانی و دینی هم دارد، معروف است. تأثیر وی در افکار فلاسفهٔ اسلامی از تأثیر ارسطو کمتر نبوده است و ظاهراً مقصود از الشیخ الیونانی مذکور در بعضی از کتب فلسفی همین فلوطین می‌باشد.

فوتیوس — Photios ، حدود سال ۸۲۰ - ۸۹۲؟، روحانی و عالم الهیات مسیحی، بطریق یونانی قسطنطنیه، سرگذشت فوتیوس در انشعاب دینی شرق و غرب تأثیری بسزا داشته است. از کتابهای متعدد وی کتابی در تاریخ بویژه مهم می‌باشد: بیبلیوتک *(Bibliothek)* که مجموعه‌ای از تلخیص یا فهرست مطالب ۲۷۹ کتاب می‌باشد. که در این میان حدود بیست تاریخنگار ناشناس یا کتابهای گمشده‌شان را با مطالبی از آنها برای ما

Marfat.com

معرفی می‌کند. برای نمونه کتسیاس، اگاتارخیدس، ممنون، المپودور و تکلمه‌هایی بر کتابهای بازماندهٔ مؤلفانی نظیر دیودور و آریان که وی آنها را به طور کامل در دسترس داشته است و یادآوریهای مفیدی در مورد کتب پلوتارک و ضبط نقل قولهایی از پراکساگوراس، بطلمیوس، خنوس، و ایامبلیخوس، نویسندهٔ رمانی، دیوگنس، و غیره.

**فیلن** Philon، از فلاسفه بزرگ یهود یونانی (سال ۳۰ ق م تا سال ۴۰)، ظاهراً در اسکندریه به دنیا آمده است. فلسفه وی التقاطی از فلسفه‌های افلاطون، رواقی، و فیثاغورسیان جدید و عقاید دینی یهود است ولی او از این عقاید فلسفه نوی ساخته است که در آن، عقاید دینی یهود مقام خاصّی دارد. فیلن کاملاً به صحت کتاب عهد عتیق و مخصوصاً اسفار خمسه معتقد بود و عقیده داشت که هیچ رأی و اندیشهٔ معقول و متینی در فلسفه یونانی نیست که اصل آن در عهد عتیق نباشد و، بنابراین، شاید فلاسفهٔ یونانی آراء خود را از موسی گرفته‌اند.

**قطعه موراتوری** Muratorisches Fragment، کهنترین فهرست موجودهٔ قانون نامه، به‌وسیله موراتوری، از دست نوشتهای بوبیوی (bobbio) میلان کشف و در سال ۱۷۴۰ منتشر شد. سند با استناد به ناشناسی از سدهٔ دوم (هیپولیتوس رومی؟)، بدون آغاز و انجام، به لاتینی بربری نوشته شده است که حاوی یک ترتیب مستدلی از نوشته‌های کتاب عهد جدید (از جمله حکمت سلیمان!) و آپوکریف کتاب عهد جدید (مکاشفات پطروس، شبان هرماس) است. رساله‌های پولس به اسکندرانیان و لائودیکیان، جزو جعلیات مارکیون شمرده می‌شوند، ضمناً از عبرانیان، یعقوب، رسالهٔ یکم و دوم پطروس و همچنین رساله یوحنا نام برده نمی‌شود.

**کاپیتاسیو** capitacio، کاپیتاسیو، نظام مالیاتی واحد امپراتوری دیوکلسین را که انسانها را به منزلهٔ ارزشهای اقتصادی، خاصه نیروی کار آماده به خدمت روستایی را دربرمی‌گرفت، نشان می‌دهد که هر نفر با ۲ مولیر (mulieres) یکسان انگاشته می‌شد و پیرمردان و بیماران مشمول

Marfat.com

کاپیتاسیو نمی‌شدند. در ضمن بر چارپایان نیز کاپیتاسیو تعلق گرفت. اما بیش از دیوکلسین، چنان مالیات سرانه‌ای در بعضی قسمتهای امپراتوری وجود داشت که این باج سرانه فقط محدود به اقشار فرودست بود.

کارولنژیان — Karolinger، سلسله‌ای از فرمانروایان فرانکی که در قرن هفتم به وسیلهٔ پپن دولاند تأسیس شد که تا سال ۹۱۱ در آلمان و تا سال ۹۸۷ در فرانسه دوام آورد. بنیادها و گرایشهایی که مشخص قرون وسطا بود در دورهٔ کارولنژیان تأسیس گردید. اصول فئودالیته تقریر شد و اقتصادی مبتنی بر زمین برقرار گردید.

کروم — Krum، (۸۰۲ - ۸۱۵) خان بلغار.

کیش — Kisch، شهر کشور سومری، از هزاره سوم ق م تا زمان ساسانیان آباد بوده است.

گارامانتی — Garamantes، قومی بربری که در محدوده مرکزی کشور لیبی امروزی می‌زیستند. پایتخت آنها گارما (Garma) نام داشت. تاریخنگاران یونانی- رومی از هرودوت، استرابو، بطلمیوس، و غیره از این قوم یاد کرده‌اند. اما پس از سده یکم گزارشهای تک و توکی در موردشان مشاهده می‌گردد.

گالینوس — Gallienus، (۲۱۸ - ۲۶۸) امپراتور روم، با پدرش والرین در امپراتوری شریک بود (۲۵۳ - ۲۶۰). پس از اسارت والرین به دست شاپور اول بتنهایی فرمانروایی کرد. در دورهٔ او روم دچار سرپیچی ایالات تابعه شد و به هنگام فرونشاندن شورشی در میلان به دست سربازان به قتل رسید.

گرال — در ادبیات قرون وسطای اروپا، سنگ یا جام معجزه‌آسایی با خاصیت شفابخش زخمها و مرتفع کنندهٔ گرسنگی و تشنگی است.

گنوسی — Gnosis، (از کلمه یونانی گنوسیس به معنی معرفت و شناخت)، عنوان مجموعه‌ای از ادیان و مذاهب و نحله‌های دینی که در قرون اول و دوم ق م و نیز قرنهای اول و دوم و سوم پس از میلاد در فلسطین، سوریه، بین‌النهرین، و مصر وجود داشته، و به مناسبت اینکه در همهٔ این فرق

Marfat.com

نوعی معرفت باطنی و روحانی و فوق‌طبیعی ـ که می‌توان از آن به کشف و اشراق و شهود تعبیر کرد ـ مایه نجات و رستگاری انسان شناخته شده است، همهٔ آنها را تحت عنوان عام گنوستیکرها ذکر کرده‌اند. مذهب گنوسی، مذاهب و فرقه‌های گوناگونی را در برمی‌گیرد که تقسیم‌بندی آنها مورد اختلاف است. اما غالباً تحت فرق «بی‌نام» و «بانام» تقسیم کرده‌اند که منظور از این تقسیم‌بندی فرقی است که نام مؤسس آنها آشکار است یا برعکس. فرق بی‌نام را زیر عنوان کلی افیتیسم (مار) نامگذاری کرده‌اند که از زمرهٔ آنها می‌توان از ناست‌ها، پرات‌ها، شیش‌ها، قابیل‌ها، دوست‌ها، و باربلوها نام برد. و از گنوستیکرهای بانام، پیروان باسیلیدس (سده دوم)، پیروان والنتینوس (سده دوم)، و پیروان مانی قابل ذکر هستند.

**گوتها** Gotten، قومی ژرمنی که مسکن اولیه آنها احتمالاً اسکاندیناوی بوده است. اما در سده سوم در سرزمینهایی که از مصب دانوب تا دنیپر ادامه داشت، ساکن بودند. در اواخر سده چهارم مورد تهاجم هون‌ها قرار گرفتند و به دو شاخه تقسیم شدند. گوت‌های شرقی که تابع هون‌ها شدند و گوت‌های غربی که به تبعیت امپراتوری روم درآمدند.

**لازستان** Lāzistān، لازیکا، سرزمین ساحل دریای سیاه در گرجستان. پس از گرویدن گرجیان به مسیحیت سال ۳۳۰ پیوسته مورد اختلاف دولتهای ایران و بیزانس بود. لازیکا بیشتر تحت نفوذ بیزانس و ایبری، بخش دیگر گرجستان تحت نفوذ دولت ساسانی بود.

**لوکیان** Lukian von Antiochia، قدیس، از انطاکیه (حدود سال ۲۴۰ ـ ۳۱۲) در ادسا تحصیل کرده و در شصت سالگی به انطاکیه نقل‌مکان کرد. وی بنیانگذار مکتب انطاکی در مسئله مسیح‌شناسی است که تضاد روشنی با الهیات اسکندریه داشت. متنِ تصحیحی کتاب مقدس مهمی به وی باز می‌گردد.

**لونگینوس** Longinus، حدود سال ۲۱۳ ـ ۲۷۳، فیلسوف نوافلاطونی یونانی و عالم بلاغت، در اسکندریه تحصیل کرد و به آتن بازگشت و به تدریس

Marfat.com

فلسفه، بلاغت و نقد ادبی پرداخت. در حدود سال ۲۶۸ به تدمر رفت و به زباء، ادبیات یونانی آموخت و پس از مرگ شوهر وی، مشاور عمدهٔ او در امور سیاسی شد. شیفتهٔ آزادی بود و زباء را برانگیخت تا خود را از دولت روم مستقل سازد. پس از آنکه امپراتور اورلیانوس شورش تدمر را فرونشاند، زباء، او و سایر مشاوران خود را تسلیم رومیان کرد و لونگیوس در سوریه اعدام شد. آثار متعدد فلسفی، انتقادی، بلاغتی داشته است که فقط قطعات معدودی از آنها به جا مانده.

لیترا — Litra، «فوند» واحد وزنی که در زمان قیصرها بیانگر لیبرا رومی بود.

لیمیتانی — Limitanei، نام سپاهیان مرزی بویژه در سده پنجم و ششم.

مائو دون — Mao dun، (۱۷۴ ـ ۲۰۹ ق م) رهبر هیونگ‌ـ نو که قبایل همجوار منجمله سین‌ـ پی، کتیان، تنگوز را زیر سلطهٔ خود آورد و فرمانروای استپ‌ها گردید.

مارکیون — Markion (مرقیون)، در اوایل سدهٔ دوم در سینوپهٔ پافالوژن به دنیا آمد. در سال ۱۴۰ وی را در حلقهٔ همخواست مسیحیان که در سال ۱۴۴ از آن برید، مشاهده می‌کنیم. به دنبال این دستگاهی همانند با همخواست مسیحیان بنیان نهاد که سرعت در خاور و باختر اشاعه یافت و تا سدهٔ چهارم خطری جدی برای کلیسای کاتولیک به شمار می‌رفت. مشخص آموزه مارکیون ــ گنوسی جرح و تعدیل یافته ــ ضدیت بنیادین با یهودیت، طرد کامل کتاب عهد عتیق، ثنویت می‌باشد.

ماکروب — Macrob، آمبروزیوس تئودوزیوس ماکروبیوس، نویسندهٔ لاتینی حدود سال ۴۰۰ و مؤلف کتب ساتورنالیا Saturnalia (گفتگوهای ادبی و فلسفی) و تفسیری بر سیسرون.

ماکرینوس — Macrinus، امپراتور روم، در جنگ کاراکالا بر ضد اشکانیان شرکت داشت که پس از شکست وی سربازان وی را به امپراتوری (سال ۲۱۷) نشاندند و جنگ علیه اردوان را ادامه داد تا اینکه در سال ۲۱۸ پیمان صلحی که به نفع اشکانیان بود با اردوان منعقد کرد.

مالالا — Malalas، از انطاکیه، سوریایی همعصر قیصر آناستازیوس اول تا

Marfat.com

یوستین دوم، (سده ششم) مؤلف کهنترین رویداد نامه بازماندهٔ بیزانسی در ۱۸ جلد که تا زمان یوستین و شاید حتی ۵۷۴ میلادی را نیز در برمی‌گرفته است. متن یونانی بازمانده، احتمالاً تحریر کوته نوشتی از متن اصلی، فاقد جلد اول و آغاز جلد دوم و پایان جلد ۱۸ است. مشکل عمده آن است که آیا وی منابع یاد شده در کتابش را خود شخصاً مطالعه کرده یا اینکه غالب آنها را از رویدادنامهٔ یولیوس آفریکانوس برگرفته است.

**مالامیر** Malamir ، خان بلغار (۸۳۱ - ۸۳۶).

**موهنجودارو** Mohenjo - Daro ، یکی از دو مرکز مهم فرهنگ دره سند، ایالت پنجاب، به وسعت تقریبی ۱/۵ کیلومتر مربع. سالیابی این محل باستانی هنوز مورد توافق نیست لکن از ۱۷۵۰ - ۲۳۰۰ ق م تاریخگذاری کرده‌اند.

**ممون- منتور** Memmon-Mentor ، برادران رودسی که فرمانده سپاهیان مزدور یونانی شهرب آرتاباز در خدمت اردشیر دوم هخامنشی بودند. بعداً منتور در فتح و بازپس‌گیری مصر در زمان اردشیر سوم، خدمات شایانی از خود نشان داد. از این روی از جانب اردشیر به فرماندهی نیروهای آسیای صغیر منصوب گردید که بعد از مرگ وی، این مقام به برادرش ممون رسید.

**نئوس** Neus ، روح- عقل به یونانی.

**نسطوریوس** Nestorios ، از آباء کلیسا، اسقف قسطنطنیه (متولد حدود ۳۸۰، فوت سال ۴۵۱). وی برخلاف اسقفان اسکندریه که به ربانیت عیسی اعتقاد داشتند، معتقد بود که عیسی انسان از مادر زاده شد و توحید ربانیت و انسانیت در وجود عیسی، دو طبیعت جدا در جسمی واحد است. وی در سال ۴۳۵ تکفیر و به صحرای لیبی تبعید شد. نسطوریان که پیروان وی هستند از سال ۴۸۵ تنها فرقهٔ مسیحی مجاز به فعالیت در ایران ساسانی شدند.

**نوتاریوس** Notarius ، کاتب، منشی.

**ویرتوس** Virtus، قدرت.

Marfat.com

ویمیناسیوم Viminacium، (اردوگاه سربازان) شهری در نزدیکی مصب دانوب.

هاراپا Harapa، یکی از دو مرکز فرهنگ دره سند، پنجاب، در فاصله ۶۴۰ کیلومتری موهنجودارو.

هرودیان Herodian، تاریخنگار رومی، حدود سال ۱۸۰، کتاب تاریخ وی در ۸ جلد بوده که تنها از مرگ مارکوس اورلئوس تا جلوس گوردیانوس سوم یعنی ۱۸۰ تا ۲۳۸ بازمانده است.

هلیوپولیس Heliopolis (بعلبک امروزی)، به دلیل آیین پرستش خورشید نامیده شد و شهر پررونقی بود و در سال ۶۳۴ به دست مسلمانان گشوده شد.

هلیوس Helios، خدای خورشید، یزدان سالاری و بعداً فلسفهٔ رواقی، الهیات و اخترشماری وارده از خاور زمین، زمینهٔ برتری یافتن هلیوس، بنیان نهاده شده بر میترای ایرانی و خدای نجمی سول (sol) سوریایی، به عنوان خدای امپراتوری در سده سوم شد.

هیرونیموس Hieronymus، از آباء کلیسا، حدود سال ۳۴۵ در استریدون در مرز دالماتیاو پانونیا در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمد. در کودکی به روم رفت و آموزش ادبی مطلوبی را آموخت. در سال ۳۷۳ عازم سفر زیارت به بیت‌المقدس شد. اما در آنتیوخیا، بیمار شد و بالاجبار مدت سه سال در صحرای خالکیس اقامت کرد. در این مدت یونانی و عبری را نیز فرا گرفت. سپس از طریق قسطنطنیه به روم بازگشت و در سال ۳۸۲ منشی پاپ داماسوس شد و از جانب وی مأمور شد تا متن کتاب مقدس را مورد تجدیدنظر قرار دهد. پس از مرگ داماسوس از نو عازم خاور زمین گردید و از سال ۳۸۶ در بیت‌اللحم رحل اقامت گزید و در سال ۴۲۰ چشم از جهان فروبست. بزرگترین اثر وی وولگات، ترجمهٔ لاتین کتاب مقدس بعداً به‌طور عام پذیرفته شده، است.

یامبلیخوس Iamblichos، فیلسوف نوافلاطونی از سدهٔ چهارم، سال تولد و مرگ وی نامعلوم است. او شاگرد فرفوریوس بود و از لحاظ فلسفی کلاً تحت تأثیر وی است، اما با اینهمه در آثارش به جدل با فرفوریوس

Marfat.com

می‌پردازد.

**یامبلیخوس** Iamblichos، رمان‌نویس، حدود سال صدم بعد از میلاد در سوریه به دنیا آمد. در کنار زبان آرامی، بعداً یونانی را نیز تا حد بلاغت آموخت. بعداً عازم ارمنستان شده و در زمان soaimos در آنجا می‌زیست. رمان بابلیکا را که قطعاتی از آن به نزد فوتیوس و سودا بازمانده است، بعد از سال ۱۶۵ تألیف کرد.

**یوردانس** Jordanes، تاریخنگار رومی سده ششم و مؤلف کتابی در تاریخ جهان و تاریخ گوت‌ها.

**یوسفوس** Josephos، تاریخنگار یهودی متولد سال ۳۷/۸ در بیت‌المقدس و مرگ در سال ۱۰۰ در روم؟ او از خانواده اشرافی یهودی بود. دوران کودکی را در فلسطین بود و در قیام یهودیان علیه رومیان شرکت فعال داشت تا اینکه در سال ۶۷ دستگیر شد. وی پس از این، جانب رومیان را گرفته و عازم روم شد. از این رو، از جانب رومیان، تاریخنگاری مقبول است و، برعکس، از طرف دینسالاران یهودی خائن شمرده شد لکن از طرف مسیحیان جزو بزرگترین تاریخنگاران به حساب می‌آمد. از کتابهای وی، جنگهای یهود و باستانشناسی یهود را می‌توان نام برد.

Marfat.com

Marfat.com

# فہرستیں

Marfat.com

Marfat.com

# نام اشخاص


آ

آئوتیوخیوس: ۱۷۶، ۲۴۱

آئوستوخیوس (دستیار فلوطین): ۲۱۴، ۲۲۲

آتیلا: ۳۰۸ ــ ۳۱۶

آزرمیدخت: ۱۷۸

آگاثیاس: ۵۰، ۲۲۲، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶

آملیوس: ۲۱۴، ۲۲۱

آمونیوس ساکّاس: ۲۲۱

آمیانوس مارسلینوس: ۱۲۸، ۳۰۴، ۳۲۶

آناستازیوس اول (امپراتور روم): ۳۷، ۴۴، ۹۱

آنتیگون: ۱۸۵

آنتیوخوس سوم: ۱۸۵

ا

اثوروت اسپه (پدر ویشتاسپ): ۱۸۲

ابا (جاثلیق نسطوری): ۳۴۲ ــ ۳۴۳

ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بغدادی: ۴۱، ۱۹۷

ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبیدالله: ۷، ۱۶، ۴۵، ۴۶، ۱۶۲، ۱۹۳، ۲۳۰، ۳۳۹

ابن قتیبه، عبدالله‌بن مسلم: ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۰

ابن هشام، عبدالملک: ۱۶۵

ابوالوفاء المبشربن فاتیک: ۳۴۸

اخشنوار (شاه هیاطله): ۳۲۷

ادینت (پادشاه پالمیر): ۱۲۲

اردشیر اول: ۶، ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۴۸، ۵۱، ۶۴ ــ ۶۸، ۷۸، ۸۰، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۸۸

اردشیر دوم: ۴۰، ۸۴، ۱۱۶، ۱۳۰

اردشیر سگان شاه: ۱۶، ۱۸

اردشیر سوم: ۶۶، ۷۴، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۷۶، ۱۷۷

اردمان: ۶۶، ۷۸، ۱۴۶

اردوان پنجم: ۶۴، ۱۰۹، ۱۱۹، ۲۸۵

اردوان سوم: ۲۵


Marfat.com

ارستس (کاتب): ۳۱۵
ارمیا: ۲۰۷
ارمیتاژ ← هرمزد دوم
اسپاذگشنسپ: ۱۷۵
استرابون: ۳۲۶
اسفندیار: ۱۷۳
اسکندر کبیر: ۱۸۵، ۲۱۰
اسکندر لیکوپولیسی: ۲۱۴
اشعیا: ۲۰۷، ۲۰۹
الاگابال: ۱۰۱
المپیودور: ۳۰۷، ۳۰۸
الیاس (پیامبر یهود): ۲۰۴
انوشروان ← خسرو اول
انوشه زاد: ۱۷۳
اورانیوس (فیلسوف دربار خسرو انوشروان): ۳۴۲، ۳۴۶
اوریگنس: ۲۰۹، ۲۱۴
اوزه بیوس: ۲۳۶
اولدیس (شاه هون‌ها): ۳۰۶
اهور مزدا: ۶۸، ۸۰، ۱۱۹

ب

بارتولومه: ۵۹، ۱۱۳، ۱۲۵
بارهبرئوس: ۳۴۲، ۳۴۵
بالامبر (شاه هون‌ها): ۳۰۷
برزویه طبیب: ۲۳۴، ۳۴۶
بزوس سرکش: ۳۹
بسطام (دایی خسروپرویز): ۱۷۱، ۱۹۹، ۲۴۵ ــ ۲۴۹، ۲۵۵ ــ ۲۵۷
بلاش (برادر پیروز): ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۷۴ ــ ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۷۹
بندویه (دایی خسرو پرویز): ۱۷۱، ۲۴۵ ــ ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳
بودا: ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷
بوذ (مترجم کلیله و دمنه): ۲۳۴
بوذ اردشیران شاه: ۱۶
بوران: ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۷۷
بهرام اول: ۶۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۳
بهرام پنجم ← بهرام گور
بهرام چوبین: ۴۶، ۱۶۲، ۱۶۸ ــ ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۳۳۲، ۳۳۳
بهرام چهارم: ۱۸، ۶۵، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۶
بهرام دوم: ۱۱، ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۸۴، ۸۹، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۲۷۹
بهرام رازی: ۱۶۹
بهرام سوم: ۲۰، ۳۹، ۵۱، ۶۵، ۷۹، ۸۶، ۱۲۴
بهرام سیاوشان: ۱۷۰
بهرام ششم: ۷۴، ۷۶، ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۵
بهرام گشنسپ (چوبین): ۲۴۱
بهرام گور: ۲۰ ــ ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۵۷، ۷۵، ۸۱، ۸۵، ۸۹، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۷۹

Marfat.com

بهمن: ۱۷۳، ۲۵۹
بیستهم: ۸۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۵۰

پ

پارمنیدس: ۳۴۱
پاروک: ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۱۲۵
پـــروکوپ: ۳۵، ۵۲، ۱۶۰، ۱۶۴، ۳۲۶، ۳۳۲
پرویز ← خسرو دوم
پریسکوس: ۳۰۹، ۳۱۰
پریسکیانوس لیدوس: ۳۴۲
پلوتارک: ۱۹۷
پیروز: ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۴۷، ۶۶، ۶۸، ۷۴ ــ ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۵ ــ ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۴ ــ ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۶۳، ۳۲۷
پیرون (فیلسوف): ۳۴۶

ت

تئودوزیوس: ۲۵۲
تئوفیلاکت سیموکاتس: ۱۹۱، ۲۴۱، ۲۴۴
تیمائوس: ۳۴۱

ث

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک‌بن محمد: ۴۶

ج

جاثلیق یوسف (پزشک انوشروان): ۳۴۸
جاماسپ: ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۸۳، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۰۵

ح

حمزه اصفهانی، ابو عبدالله‌بن حسن: ۱۶۴

خ

خاراتون: ۳۰۷
خربنداد: ۲۵۸
خسرو اول (انوشروان): ۳، ۴، ۷ ــ ۹، ۱۲، ۳۳، ۳۷، ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۶۵، ۷۴، ۷۷، ۸۲، ۸۴ ــ ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۵۳، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۳۹، ۳۴۱
خسرو پنجم: ۷۷، ۹۸
خســرو دوم (پـرویز): ۷، ۴۵ ــ ۴۷، ۵۴، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۴ ــ ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳ ــ ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۳۹ ــ ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۹۹
خشایارشا: ۶، ۱۸۳، ۲۸۱
خلیفه احودمه (بزرگ ارتدکس‌ها): ۳۴۴
خمانی: ۲۶۰

د

دارا: ۵۳
داریوش اول: ۵، ۲۸۰، ۲۸۱
داریوش سوم: ۲۵۸
دمرگان، ژاک: ۸، ۵۷، ۸۷، ۹۹

Marfat.com

دوناتوس: ۳۰۷
دیااکو: ۱۸۲
دیاکونوف، ای.: ۲۶۸
دیاکونوف، م.: ۲۶۸
دینک (خواهر اردشیر اول): ۱۶
دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود: ۸، ۹، ۴۸، ۱۷۱
دیوسکوروس: ۲۲۱
دیـــوکلسین: ۴۳، ۴۴، ۹۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸

ر

رُدبرتوس: ۱۸۲
رُستیکیوس (کاتب): ۳۱۵

ز

زرتشت: ۱۸۲، ۲۰۴ ــ ۲۰۷، ۲۱۰
زنون: ۲۸

ژ

ژوستی نیان: ۵۲

س

سار (مورخ): ۸۰
ساسان سورن: ۱۷
سبئوس: ۲۶۳
سرگیوس شهید: ۳۴۹
سزمرنی: ۳۳۳، ۳۳۵
سکستون امپریکوس (فیلسوف): ۳۴۶
سلمان فارسی: ۱۵۹
سلوکوس اول: ۱۸۵
سنجیبو (خاقان ترکان): ۱۶۴
سوخرا: ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۴۱، ۱۷۲
سوزومنوس: ۳۰۶
سیاوش: ۳۵، ۱۷۲
سیزابولوس ← سنجیبو

ش

شـاپور اول: ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۳۹، ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۸۹، ۲۰۵
شاپور دوم: ۱۷ ــ ۱۹، ۲۵ ــ ۲۷، ۵۱، ۷۵، ۷۶، ۸۴ ــ ۹۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۴ ــ ۱۱۷، ۱۲۵ ــ ۱۳۰، ۱۴۷
شاپور ذوالاکتاف ← شاپور دوم
شاپور سوم: ۴۰، ۷۳ ــ ۷۵، ۸۰ ــ ۸۲، ۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۰
شلوم برگر، د.: ۵
شمعون: ۳۴۴
شهربراز: ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۹۵
شیراتوری، ک.: ۳۲۴
شیرویه: ۱۷۴ ــ ۱۷۶
شیوا: ۸۱

ط

طبری، محمدبن جریر: ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۹۰، ۱۴۳، ۱۵۹، ۳۲۷

Marfat.com

ع

عبدیشوع بن بریخا: ۲۳۴
عزیز بیگلو، م.: ۵۹، ۱۲۴، ۱۵۱
علی (ع): ۴۳
عمر (خلیفه دوم): ۴۴

ف

فاستوس بیزانسی: ۱۲۸
فایدون: ۳۴۱
فدراتی رومی (شاه): ۱۲۹
فرخان: ۱۷۳
فرخزاد (پسر علج): ۴۶
فرفوریوس: ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۴۱
فون لوکوک: ۲۱۱

ق

قارن: ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۵۳

ک

کاتولف اول: ۱۳۰
کاردار (پسر مهر نرسی): ۲۷
کالینیکوس: ۲۲۱
کاوس (پسر کواذ): ۳۶
کرتیر (روحانی زرتشتی): ۲۰۶
کریستنسن: ۵۹، ۱۵۹، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۷
کلیما، اُ.: ۳۳۹ ــ ۳۴۱
الکندی، حجربن عدی: ۲۰۲
کنستانتینا: ۵۳
کنستانتیوس (کاتب): ۳۱۵
کنستانتیوس اول (امپراتور روم): ۱۱۲
کنفوسیوس: ۲۰۷
کواذ اول: ۳، ۷، ۹، ۱۲، ۱۹، ۲۷، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۳ ــ ۸۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴ ــ ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۶ ــ ۱۳۸، ۱۴۷، ۲۳۱، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۴
کواذ دوم: ۷۴، ۷۵، ۱۱۶، ۱۴۴
کوروش: ۲۸۰، ۲۸۱
کوریلوس: ۳۴۲
کی اشک: ۲۵۸
کیداره: ۱۲۸، ۱۳۱

گ

گالینوس: ۱۲۲، ۲۱۶
گردیه (خواهر بهرام): ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۷ ــ ۲۶۰
گرومبات (شاه خیونی): ۱۲۸
گسنسپ داد: ۳۵
گوبل، روبرت: ۵۷
گووک کارن: ۱۷
گیرشمن، رمان: ۵۸، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۸۵، ۳۳۵

ل

لئوی اول: ۱۳۰
لرد کرزن: ۸
لند، ج.: ۳۴۵
لونگینوس: ۲۲


Marfat.com

لهراسب: ۱۸۲
لیفشیتس، آ.: ۲۶۸

م

مائو ــ دون: ۳۱۳
مارکس، کارل: ۲۴
مارکوس: ۲۰۴
ماسون: ۲۶۸، ۲۷۰
ماکرینوس: ۱۰۹
مالالا: ۲۳۳، ۲۳۴
مانی: ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۳۲، ۳۳۹
ماوریکیوس (قیصر روم شرقی): ۱۷۰
ماوسولوس: ۱۸۷
ماهبذ: ۳۵
ماه گشنسپ: ۲۰
مردانشاه (پاذگوسپان نیمروز): ۱۷۱، ۱۷۲
مردخای: ۲۸۰
مروزان (شهربان یمن): ۱۶۵
مریم (دختر ماوریکیوس): ۲۵۲، ۳۴۹
مزدک: ۲۲۰ ــ ۲۳۹، ۳۳۹
محمد (ص): ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۲، ۳۵۰
مسعودی، ابوالحسین علی‌بن حسین: ۱۱، ۱۲، ۴۲، ۵۱، ۱۸۰، ۲۷۹
مسنه (شاه میشان): ۱۴
مِمون: ۱۸۸
منتور: ۱۸۸
منذر: ۲۰، ۴۰، ۱۳۳
منشن ــ هلفن، اُ.: ۳۲۴ ــ ۳۲۶
منگس، ک. ه.: ۳۳۴
موردتمان: ۷۹، ۹۳، ۹۹
موسی (ع): ۲۰۴
موسی خورنی: ۳۲، ۱۲۸
مهران: ۱۴
مهرک شاه: ۱۳
مهر نرسی: ۲۱، ۲۷، ۱۹۷، ۲۵۸
میکائیل سیروس: ۳۴۳، ۳۴۷

ن

نرسی: ۳۹، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۵۰
نسطوریوس: ۳۴۳
نولدکه، تئودور: ۳، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۱، ۴۰، ۴۳، ۹۰، ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۵۲
نیبرگ: ۲۷۰ ــ ۲۷۵
نیکوماخ: ۲۱۶

و

واسمر: ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۴
واسودوای اول: ۱۲۲
واکر، ج.: ۸۷، ۹۴
واکر، ی.: ۵۸
والریان (امپراتور روم): ۷۳، ۱۲۲
والتین، و. ه.: ۹۴
الوراق، ابوعیسی: ۲۲۴، ۲۳۳
ورثرغنه: ۶۸، ۱۳۲
وهرز: ۱۷۲، ۱۷۳

Marfat.com

ویشتاسپ (حامی زرتشت): ۲۱، ۱۸۲

ه

هادریان: ۲۸۸
هارماتا، ی.: ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۹
هراکلیوس: ۵۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۷
هرتسفلد، ای.: ۲۷، ۵۸، ۶۴، ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۴، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۴ ــ ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۶، ۲۷۱ ــ ۲۷۳، ۲۸۶
هرمزد ــ اُرمیز: ۱۲۴
هرمزد اول: ۱۷، ۳۹، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۲
هرمزد پنجم: ۷۷، ۱۰۸
هرمزد چهارم: ۷۴، ۸۲، ۹۳، ۹۸ ــ ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۴۰ ــ ۲۴۸
هرمزد دوم (ارمیتاژ): ۳۹، ۷۰، ۷۳، ۸۰، ۹۲، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۰
هرمیاس اتارنئوس: ۱۸۸
هرودوت: ۱۸۲ ــ ۱۸۴
هومر: ۲۰۳

ی

یامبلیخوس: ۲۲۱
یزدان گشنسپ: ۲۴۶
یزدگرد اول: ۲۰، ۲۱، ۴۰، ۸۳، ۸۴، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۳۲، ۳۲۷
یزدگرد دوم: ۱۹، ۴۱، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۱۳۰، ۱۳۳ ــ ۱۳۴
یزدگرد سوم: ۴۶، ۷۴، ۷۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵ ــ ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۹۶، ۳۵۰
یزدین (والی عشور خسرو انوشروان): ۴۸
یشوعا ستون‌نشین: ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۴۱
یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب: ۳۸، ۱۵۹، ۱۶۰
یلتگین: ۲۴۴، ۲۵۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵
یوردانس: ۳۰۷
یوسفوس: ۲۸۳
یوویان: ۱۳۰

Marfat.com

# نام جایها


آ

آپامیا: ۵۳
آپاوارکتیکن: ۲۶۸
آدیابن: ۱۶ ــ ۱۸، ۵۱
آذربایجان: ۹۵، ۱۰۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۵۲
آذرگشنسپ (آتشکده): ۱۴۳
آسیا: ۱۰۵
آسیای صغیر: ۵
آشور: ۱۸۱
آلبانی: ۲۴۴
آمذ (دژ مرزی): ۲۷، ۱۲۸
آمل: ۹۵، ۹۸
آناهیت (آتشکده): ۷۹
آنو: ۱۸۱

ا

ابرساس: ۱۴
ابرشهر: ۹۵، ۹۷، ۱۳۵
اربل عتیق: ۱۶
ارتا: ۹۵
ارجان: ۱۷، ۱۹
اردشیر ــ خوره: ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰
ارمنستان: ۱۶۵، ۱۷۰، ۲۵۲، ۳۴۸
ارمنیه: ۹۸
اسپاسینو خاراکس ← کرخ میشان
اسپهان (اصفهان): ۹۵، ۹۹
استخر: ۱۳، ۹۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۳۱
اسکندریه: ۱۴۳، ۲۱۱
الاسواریه: ۳۳۲
اکباتان: ۹۷، ۱۸۲
الله آباد: ۱۲۶
انطاکیه: ۱۵، ۴۹، ۵۲
اور: ۱۸۱
اهمدان: ۹۵، ۹۷
اهواز: ۱۵، ۱۶
ایران ـ خوره ـ شاپور: ۳۰، ۳۲، ۹۸


Marfat.com

ایرانشهر شاپور: ۱۷، ۲۵، ۳۱، ۳۲
ایوان کرخه: ۲۴ ــ ۲۷

ب

بابل: ۱۶، ۲۰۸
باجرما: ۱۷
بحرالمیت: ۲۰۸
بحرین: ۱۷
بخارا: ۳۲۸
برقه (سیرنائیکا): ۲۰۸
برلین: ۹۲
بزرگ شاپور (عکبرا): ۱۷
بکربن وائل: ۱۷
بلاش آواذ: ۱۹
بــلخ: ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۸۲
بلوچستان: ۱۸۱
بنجهر: ۹۵، ۱۰۲
بوذ اردشیران: ۱۶، ۱۸
بیت ارشام: ۳۴۴
بیت اللحم: ۳۴۳
بین‌النهرین: ۱۶۵، ۱۸۱
بیشاپور: ۹۵، ۱۰۲، ۱۲۱
پل گودرز: ۲۴۸
پیروز شاپور: ۱۷
پیشاور: ۱۲۷

ت

تبرستان: ۹۵، ۹۸
تبریز: ۲۳۱
تپورستان: ۹۸
تخت جمشید: ۵، ۱۰۸، ۲۶۸
ترکستان: ۱۰۵، ۱۸۱
تغلب: ۱۷
تمیم: ۱۷
تهامه: ۴۶
تهران: ۱۰۶
تیسفون: ۱۴، ۱۶، ۸۴، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۷۰

ج

جندی شاپور: ۱۰۸

ج

چوپانان: ۱۳

ح

حنظله: ۱۷
حیره: ۲۰، ۱۳۳

پ

پارایتاکنه: ۱۸۷
پارتائونسا: ۲۶۸
پارس: ۷۸، ۸۴، ۱۲۳
پل درون ته: ۲۶۸

Marfat.com

خ

خالکیس: ۵۳
خراسان: ۹۵ ــ ۹۷، ۱۳۳، ۱۷۱، ۲۵۳
خوارزم: ۲۳۰، ۲۳۱
خوزستان: ۱۵، ۲۴، ۴۸، ۹۵، ۹۷، ۱۰۶
خوزستان ــ واچار: ۹۶

د

دارا: ۱۶۴
داراب: ۱۰۳
دارابگرد (داراپکرت): ۱۳، ۹۵، ۱۴۴
داریال: ۲۷
دافنه: ۵۳
دجله کوچک (دجیل): ۱۴
دروازهٔ خزر: ۲۷
دروازهٔ صول: ۱۸
دره نیل: ۱۸۱
دزفول: ۲۴
دژ برویا: ۵۲
دژ خاموشان: ۳۶
دستکرت ابرشهر: ۱۸
دستگرت شاپور: ۱۶
دورا اروپوس: ۴۸، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۳
دیلم: ۱۷۳، ۲۵۷
دیما: ۱۵
دیوار (دروازه) دربند: ۱۶۳، ۱۶۴

ر

رام پیروز: ۱۸
رام ــ هرمزد: ۱۷، ۱۹، ۹۶، ۱۰۶
رستاک: ۱۷
روشن پیروز: ۱۸
رومیه: ۴۹
ری: ۹۵، ۱۰۶
ریو ــ اردشیر: ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۷

ز

زرنج: ۹۷

س

ساباط ← بلاش آواذ
سارد: ۱۸۴
سُدّ: ۹۶، ۱۰۷
سرق: ۱۴
سرگیوپولیس: ۵۲
سغد: ۲۳۱
سگستان: ۸۰
سمرقند: ۳۲۸
سنبیل: ۱۷
سنجار (سنگره): ۱۲۸
سند: ۱۸
سواد: ۱۴، ۱۶، ۴۵، ۵۴
سورا: ۵۲
سیه: ۲۲۲
سوسیانا: ۲۳۱
سوق الاهواز ← سرق


Marfat.com

سومر: ۱۸۱
سیستان: ۱۸، ۹۷، ۱۲۶

ش

شاذ شاپور: ۱۵
شوش (سوس): ۱۵ ــ ۱۷، ۳۱، ۹۵ ــ ۹۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۸۵
شوشتر: ۱۵، ۲۴
شهرام پیروز: ۱۸
شیز (آتشکده): ۲۳

ط

طاشان: ۱۷
طبرستان: ۱۶۳، ۱۷۱، ۲۵۵
طوان: ۱۹

ع

عبدالقیس: ۱۷
عراق: ۱۴۴، ۱۹۵
عقر: ۱۷۵

غ

غار عین فشکا: ۲۰۸

ف

فارس: ۱۵، ۹۵، ۹۸، ۱۰۳، ۱۸۱
فرات: ۲۶۷
فرات ــ میسان (مسنه): ۹۶، ۱۰۶
فسا: ۲۳۲، ۳۳۹
فلسطین: ۲۰۸
فیروزآباد: ۱۴

ق

قبرس: ۲۰۸
قزوین: ۱۶۲، ۱۶۴، ۳۳۲
قفقاز: ۲۷، ۱۳۱، ۱۶۳
قندهار: ۱۸۴
قومس: ۱۷۱، ۲۵۳، ۲۵۵

ک

کابل: ۱۲۷
کاپادوکیه: ۲۲۱
کاخ گنجگ: ۳۴۹
کارون (رود): ۲۴
کاریه: ۱۸۷
الکرخ: ۳۰
کرخ میشان: ۱۴
کرخه (رود): ۲۴
کرمان: ۱۳، ۱۸، ۹۶، ۱۰۴، ۱۸۴
کعبهٔ زرتشت: ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۱۸۹، ۱۹۱
کنستانتینوپل: ۲۱۶، ۳۱۵
کواذ ــ خوره: ۱۹
کوت الامارہ: ۲۳۱
کونس: ۱۳
کیش: ۱۸۱

گ

گرجستان: ۲۸۴

Marfat.com

گـــرگان: ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۲۵۳، ۲۵۵
گنجک ــ شیز: ۱۰۳
گندی شاپور: ۱۵، ۲۵
گوپتا: ۱۲۷
گور ← اردشیر ــ خوره

ل

لبنان: ۱۸۴
لرویر: ۱۳

م

ماد: ۹۵، ۹۶، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۸۲
مداین: ۴۹
مدینه: ۴۶
مدینه العادی: ۲۱۳
مذریه: ۲۳۱
مرغاب: ۲۳۱
مرنجان (تپه): ۱۲۸
مرو: ۱۶، ۴۶، ۸۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۵
مسنه ← فرات ــ میسان
مصر: ۲۲۲
معبد مگیستوس زئوس: ۲۹۰
مغولستان: ۲۱۹
موزه ارمیتاژ لنینگراد: ۶۳
موزه قیصر فردریش: ۹۲
موصل: ۱۶
موهنجودارو: ۱۸۱
میشان: ۱۴
میشون: ۹۶

ن

نسا (نسایا): ۲۶۸، ۳۳۹
نصیبین (دژ مرزی): ۱۲۸، ۱۶۴
نقش رستم: ۱۴، ۱۸۹
نهاوند: ۹۶، ۹۸، ۱۰۵
نهر ــ تیره: ۹۶، ۱۰۵
نیشابور: ۹۷، ۱۰۶، ۱۲۹
نیمروز: ۱۷۱، ۱۷۲
نیوشاپور: ۱۵، ۱۸

و

وه ــ اندیو ـ شاپور: ۹۷
ویمیناسیوم: ۱۲۷
ویه اردشیر: ۱۳ ــ ۱۵، ۲۴، ۲۵
ویه شاپور: ۱۵

ه

هاراپا: ۱۸۱
هجر: ۱۷
هرات: ۹۶، ۱۴۰
هرمزد اردشیر: ۴۸
هشت هرمزد: ۱۷
هند / هندوستان: ۱۹، ۱۴۴، ۱۸۱، ۲۰۴
هندوکش: ۱۲۹، ۱۳۱
هونی تشول: ۱۹
هیراپولیس: ۵۲

Marfat.com

هیرکانی باستان ← گرگان
هیطال: ۳۳۴

ی

یمن: ۴۶، ۱۷۲، ۱۷۳

Marfat.com

# نام اقوام، سلسله‌ها، خاندانها و...


آ

آشوری‌ها: ۱۸۴
آلان‌ها: ۲۷، ۱۶۳
آلبان‌ها: ۱۲۸
آنتونیان‌ها: ۱۲۷
آوارها: ۲۱۹

ا

ابخازها: ۱۶۳
ارتدکس‌ها: ۳۴۴، ۳۴۹
اشکانیان: ۹۰، ۹۱، ۱۰۹، ۲۵۸
انوش (خاندان): ۲۴۱
انوگورها: ۲۱۹

ب

بابلیان: ۱۸۴
بلنجرها: ۱۶۳
بنجرها: ۱۶۳

پ

پارسیان: ۲۱۹، ۲۹۵
پچنگ‌ها: ۲۱۹
پروتو ــ بلغارها: ۳۰۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱
پروگونوگ‌ها: ۳۰۹

ت

ترکان: ۹۹، ۱۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳

خ

خزرها: ۱۶۳، ۲۱۹
خورنی‌ها: ۱۸۷
خیون‌ها: ۷۷، ۱۱۵، ۱۲۸ ــ ۱۳۱، ۱۴۲
خیون ــ هپتالی: ۱۰۰

د

دیادوخ‌ها: ۷۶
دیلمیان: ۱۶۲، ۱۶۴


Marfat.com

ر

روم (امپراتوری): ۳، ۵، ۶، ۶۶، ۸۸، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۶۸

ز

زرتشتیان: ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۵۸، ۲۹۵

ژ

ژرمن‌ها: ۳، ۱۳۷

س

ستیان‌ها: ۲۱۳

سِورها: ۶۶، ۸۰

سورن‌ها: ۱۹۰

ص

صابیان: ۲۰۳

صول (قوم): ۱۶۳، ۱۶۴

ع

عباسیان: ۷

غ

غزها: ۲۱۹

ک

کارولنژیان: ۲۱۷

کارن‌ها (خاندان): ۲۸ ــ ۳۰

کاری‌ها: ۱۸۴

کلدانیان: ۳۴۹

کوشان (سلسله): ۱۸، ۲۰، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۵ ــ ۱۲۸

کومان‌ها: ۲۱۹

کیداری‌ها: ۱۳۱

گ

گنوستیکرها: ۲۰۷، ۲۱۳ ــ ۲۱۵

م

مادی‌ها: ۱۸۴

مانویان: ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۰

مزدکیان: ۲۹، ۳۰، ۳۳ ــ ۳۶، ۱۳۷، ۱۵۵ ــ ۱۵۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۹۸

مسیحیان: ۲۰۷

مشائیان: ۳۴۱

مصری‌ها: ۱۸۴

مقدونیان: ۲۱۰

مکابیان: ۲۰۹

مهران (خاندان): ۲۹، ۱۶۹، ۱۹۰

نسطوریان: ۳۴۴، ۳۴۹

ن

نو افلاطونیان: ۲۰۰، ۲۲۰ ــ ۲۲۲

Marfat.com

ه

هپتالیان: ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۷۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۲ ـ ۱۳۶، ۳۲۴ ـ ۳۳۲
هخامنشیان: ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۸۵، ۲۶۸، ۲۷۴
هون‌ها: ۳، ۲۸، ۲۱۹، ۳۰۳، ۳۳۲

ی

یولیوس ـ کلادیوس (دودمان): ۶۵
یونی‌ها: ۱۸۴
یهودیان: ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵

Marfat.com

# نام کتابها


آ

آثارالباقیه (ابوریحان بیرونی): ۳۳۹، ۳۴۰

ا

اخبارالطوال (دینوری): ۲۴۰

اساس سکه‌زنی در زمان قیصرها (کارل پینک و گوبل): ۵۸

استر: ۲۷۴، ۲۸۰

اوستا: ۲۰۵ ــ ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۳۷

انجیل: ۲۰۴، ۲۱۲

اوکونومیکوس ب (ارسطوی ناشناخته): ۶، ۱۸۲، ۱۸۷

ایاتکار زریران: ۲۶۰

ب

بندهشن: ۱۴۲

پ

پایکولی | بایقلی (هرتسفلد): ۲۸۶

ت

تاریخ آتیلا و هون‌هایش (ای. ا. تامپسون): ۳۰۳

تاریخ طبری: ۱۳۳، ۱۸۰، ۲۴۰، ۲۵۸

تاریخ فلسفه (فرفوریوس): ۳۴۷

«تکامل افسرهای ساسانی»، مقاله: ۵۸

تورات: ۲۰۹، ۲۱۰

ج

جاماسپ نامک: ۲۶۰

ح

حکمت یسوع پسر یسراخ: ۲۱۲

حل آن مسائلی که خسرو شاه ایران دربارهٔ آنها تردیدهایی داشت (پریسکیانوس


Marfat.com

لیدوس): ۳۴۲

خ

خدای نامک: ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۳۱، ۲۸۳، ۲۹۳

د

درخت آسوریک: ۲۶۰

ر

رساله به عبرانیان: ۲۱۲

رسالهٔ دوم پطرس: ۲۱۲

رمان بهرام چوبین: ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۱، ۲۶۲

رویدادنامهٔ اربلا: ۴۸، ۵۱

رویدادنامهٔ بارهبرئوس (بارهبرئوس): ۳۴۲

رویدادنامهٔ سعرت: ۳۴۵

س

سکه‌های ساسانی (پاروک): ۵۸

سندباذ نامک: ۲۶۰

ش

شاهنامه (فردوسی): ۲۴

ع

عزرا: ۲۷۹ ــ ۲۸۱

عهد جدید: ۲۱۲، ۲۱۴

عهد عتیق: ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۶۳

ف

الفهرست (ابن ندیم): ۲۳۹، ۲۹۳، ۳۴۸

ق

قانون‌نامهٔ اشپرنگر: ۱۸۰

ک

کارنامک اردشیر پاپکان: ۱۳، ۸۰، ۲۶۰

کتاب الاوقاف (ترجمهٔ خوارزمی): ۲۸۴

کتاب مقدس: ۲۰۶، ۲۱۴

کلیله و دمنه (ابن مقفع): ۲۳۴، ۲۴۷، ۳۴۶

کواذ اول و کمونیسم مزدکی (کریستنسن): ۲۲۳

گ

گاتاها: ۲۰۶

م

مابعدالطبیعه (ارسطو): ۲۳۴

مفاتیح‌العلوم (خوارزمی): ۲۸۳

المقالات (ابوعیسی الوراق): ۲۲۴

مقدمه‌ای شایان حیرت بر منطق (پاولوس): ۳۴۵

مکاشفهٔ یوحنا: ۲۱۲

الملل و النحل (شهرستانی): ۲۲۴، ۳۴۸

منطق (ارسطو): ۳۴۶

ن

نهایة‌الارب فی اخبار ملوک فرس و العرب: ۲۴۰، ۲۴۲

Marfat.com

و

ویس‌ورامین: ۲۶۱

ه

هفتادان (هفتاد مترجم): ۲۱۲، ۲۸۰
هگزاپلای (اوریگنس): ۲۰۹

Marfat.com

# نام سکه‌ها


آ

آئورس: ۱۱۲

ا

اُبول: ۶۰، ۶۵، ۷۳، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۴۷

استیر (استاتر): ۶۰

استاتما: ۵۲، ۵۳

اونیت: ۶۰، ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۴۸

پ

پوتین (چهار دراخم): ۹۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۸

ت

ترمیسیس: ۱۱۳

د

دراخم: ۶۰، ۷۷، ۸۳ ــ ۸۶، ۹۱، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۲ ــ ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷ ــ ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳ ــ ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸

دراخم آتیک: ۱۱۳

دراخم ـ پوتین: ۱۱۷

دراخم فنیقی: ۱۱۳

درهم: ۱۶۱

دینار: ۵۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸

س

سسترس: ۹۱

سولیدوس: ۱۱۲، ۱۳۰

سیگلو ــ نقره: ۵

ش

شِکِل: ۵


Marfat.com

ف

فوند: ۵۳

ک

کرشه: ۵
کورانت: ٦٦

ل

لیترا: ۵۳

ن

نیم اُبول: ۱۱۳، ۱۲۹
نیم دراخم: ۱۱۲

Marfat.com

# نام سنگنبشته‌ها و نبشته‌ها


آ

آرمازی، نبشته‌ها: ۲۸۴، ۳۰۳

ا

اورامان، سند: ۲۷۷، ۲۷۸

ایهه هوشتو، نبشته‌ها: ۳۱۸

ب

بارو، الواح: ۵

بوری، نبشته‌ها: ۲۸۴

بیلگه کاقان، سنگنبشته: ۳۱۴

پ

پایکولی / بایقلی، سنگنبشته: ۲۳۰، ۳۲۰

پروتو ــ بلغاری، نبشته‌ها: ۳۱۹، ۳۲۰

پیروزی‌نامهٔ خدایگان شاپور، سنگنبشته: ۷۳

ت

تکسیله، سنگنبشته: ۲۶۷

تنگ سروک، سنگنبشته: ۱۹۷، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۷ ــ ۲۸۹

تون یوکوگ، نبشته‌ها: ۳۱۸

چ

چاتالار، نبشتهٔ: ۳۱۹

خ

خزانه، الواح: ۵، ۷

س

سامودراگوپتا، سنگنبشته: ۱۲۶

سرپل، سنگنبشته: ۲۸۷

ش

شینه ازو، نبشته‌ها: ۳۱۸


Marfat.com

ک

کالوگریکا، نبشته: ۳۱۹

کعبهٔ زرتشت، سنگنبشته: ۱۸۹، ۱۹۱

کل‌تگین، نبشته‌های: ۳۱۸

ل

لمپاکه، سنگنبشته: ۲۶۷

م

متستخا، سنگنبشته: ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۸۹


Marfat.com

# نام خطها و زبانها


آ

آتش همارد‌پیره، خط: ۲۸۴

آخور همارد‌پیره، خط: ۲۸۴

آرامی، خط و زبان: ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۸۶

ا

اتیوپیایی، زبان: ۲۱۳

ادسا، گویش: ۲۱۳

ارمنی، زبان: ۲۱۳

اوستایی، زبان: ۲۰۷، ۲۱۰

ایبریایی (گرجی)، زبان: ۲۱۳

ب

براهمی، خط: ۳۳۴

پ

پارسیک، زبان: ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲

پروتو ــ بلغاری، خط و زبان: ۳۳۳، ۳۳۴

پهلویک، زبان: ۲۸۴، ۲۹۱

د

داذ دپیره، خط: ۲۸۳

ر

روانگان دپیره، خط: ۲۸۴

س

سریانی، زبان: ۲۱۰، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۹۴

ش

شهر همارد‌پیره، خط: ۲۸۳

ع

عبری، زبان: ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰

عربی، زبان: ۲۱۰


Marfat.com

ق

قبطی، زبان: ۲۱۳

ک

کذه هماردپیره، خط: ۲۸۳

گ

گنج همار دپیره، خط: ۲۸۴

م

مانداییی، زبان: ۲۷۷

ن

نبطیه، زبان: ۲۹۳، ۲۹۴

نو ایلامی، زبان: ۵

Marfat.com

# القاب، عناوین و اصطلاحات


ا

اپی تزئوها: ۳۰۹، ۳۱۰

ارگبذ: ۲۲

استراتیوت (شهسوار): ۱۶۶

اسواران (هسته اصلی سپاه): ۲۲، ۲۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۲ ــ ۱۷۴، ۲۹۸

اصحاب العماره: ۱۵۸

اکره (برزگران): ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲

اموال (خزانهٔ شاهی): ۲۸

اندیکسیون: ۱۸۵

اوکوس شاهی: ۶، ۱۸۲، ۱۸۴ ــ ۱۸۷

ایندیکسیو: ۴۳

ایوگاسیو: ۴۳، ۱۵۵، ۱۹۹

ایوگوم: ۴۳

اهل‌الخراج: ۵۰

ب

بازیلی خو (ملک شاه): ۵۰

برزگران ← اکره

بیستگانی (مقرری): ۲۳، ۲۶، ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۲

پ

پاذگوسپان: ۱۷۱

ت

تمن، قانون: ۱۶۶

تیول: ۱۶۲

تیولداران اسوار: ۱۶۵

ج

جبایه (مالیات سرانه): ۴۵

جزیه: ۴۳، ۴۴

جنگیان (المقاتله): ۴۴


Marfat.com

خ

خوان سالار: ۱۷۶

د

دبیران: ۴۲
دوربار (انجمن): ۳۹
دیوان الجند: ۲۸۳
دیوان العرض: ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۸۳
دیوان العطا: ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۸۳
دیوان المقاتله: ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۸۳
دیـهکان: ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۹، ۲۹۸، ۳۳۴، ۳۳۵

ر

رئیس جنگیان: ۲۲
رئیس کشاورزان: ۲۲
راسیونالی رومی: ۸۹
رتیشتاران سالار: ۲۲، ۳۴
رستاک: ۱۵۹

س

سپاهبذ: ۸۸، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۹۲
سلاف (وام): ۱۵۸
سلم: ۴

ش

شاهان ولایات: ۱۱
شهرب: ۲۸، ۱۳۳، ۱۹۰
شهربان: ۱۴۴

ع

عطا / عطایا: ۱۶۱ ــ ۱۶۳

ف

فرماندهان (القوّاد): ۱۶۸

ک

کاپیتاسیو: ۴۳، ۴۴، ۱۵۵، ۱۹۹
کارداران خراج: ۵۰
کارداران ولایات: ۵۰

ل

لوگـادس‌ها (بـرگزیدگان): ۳۰۹ ــ ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶
لیمیتانی (سپاهیان مرزی): ۱۶۵

م

مردمان (انجمن): ۳۹، ۴۰
مرزبانان / مـرزداران (اهـل الثـغور): ۱۱، ۱۶۷، ۱۹۲
مزارعون: ۱۹۸، ۲۰۰ ــ ۲۰۲
مقاسمه: ۴
مقرری ← بیستگانی
ملوک الطوایف: ۱۸۰، ۱۸۸
موبذ / موبذان: ۲۲، ۷۸، ۱۶۸، ۱۹۲

ن

نجبا: ۲۳
نیکبختان: ۱۷۷


Marfat.com

و
وابستگان (تودهٔ زیر سلاح): ۲۳
واستریوشان سالار: ۲۲، ۸۹
والی عشور: ۴۸

ه
هیپارخ‌ها (اسواران باختر): ۳۹
هیربذان: ۴۴، ۱۶۸، ۱۹۲
هیربذان هیربذ: ۲۲

Marfat.com

# واژه‌نامه

## (آلمانی ـ فارسی)

### A

| | |
|---|---|
| Das Abbild | تصویر |
| Der Adel | اشراف |
| Die dienende Arbeit | حشر |
| Die Autoritaet | قدرتمداری |
| Der Averse | رویه [سکه] |

### B

| | |
|---|---|
| Der Bauer | برزگر (اکره) |
| Der Beamte | عامل، کارگزار |

### C

| | |
|---|---|
| Die Chronik | رویدادنامه |
| Die Chronologie | گاهشماری |
| Der Codex | قانون‌نامه |
| Das Corpus | مجموعه |

### D

| | |
|---|---|
| Die Datierung | سالیابی، تاریخگذاری |
| Die Denkmunze | سکهٔ یادگاری |
| Das Diadem | دیهیم |

### E

| | |
|---|---|
| Die Emission | نشر |
| Die Erneuerung | نوگردانی |

### F

| | |
|---|---|
| Die Festmunze | سکهٔ جشنواره‌ای |
| Die Form | قالب ـ شکل، برونه |
| Die Fronarbeit | بیگاری |

### G

| | |
|---|---|
| Das Gefolge | چاکر، خادم |
| Das Gemeinschaft | همخواست |
| Die Generaele | سالاران |
| Die Grosser | بزرگان |

### H

| | |
|---|---|
| Der Herausforderer | چالشگر |
| Die Hierarchie | سلسله مراتب، پایگان |

Marfat.com

| | |
|---|---|
| Die Leute der Hauser | نژادگان (نجبا) |
| Die Liturgie | شایگان |
| Der Logos | کلام |

**M**

| | |
|---|---|
| Die Maechtigen | سران |
| Die Mauerkrone | افسر دیواری (کنگره‌دار) |
| Der Mitkonig | هم ــ شاه |
| Das Monogramm | طغرا |
| Das Motiv | مضمون، بن‌مایه |
| Das Munzamt | سکه‌خانه، ضرابخانه |

**O**

| | |
|---|---|
| Die Offenbarung | وحی، مکاشفه |

**P**

| | |
|---|---|
| Die Pacht | مزارعه |
| Der Paechter | مزارع |
| Der Patrimonialismus | پدرنامی |
| Der Prototyp | پیش نمونه |

**R**

| | |
|---|---|
| Der Rang | پایگاه |
| Das Reich | امپراتوری، حکومت |
| Der Reiter | سوار |
| Die Renaissance | نوزایی |
| Der Ritter | اسوار |
| Die Roform | اصلاح |

**H**

| | |
|---|---|
| Der Herausforderer | چالشگر |
| Die Hierarchie | سلسله مراتب، پایگان |
| Die Horige | رعایا |

**K**

| | |
|---|---|
| Der Kanon | اعتقادنامه |
| Die Kanzelei | دیوان، دفترخانه |
| Die Kodifikation | تدوین |
| Der Konig | شاه |
| Der Konsonant | همخوان |
| Die Kopfsleuer | مالیات‌سرانه |
| Der Kranz | حلقهٔ (گل و گیاه) دور پیشانی |
| Die Krone | افسر (فقط برای شاهان) |
| Die Krone | تاج (فقط برای ایزدان) |

**L**

| | |
|---|---|
| Die Landesberolkerung | روستاییان |
| Die Landgemeinde | تسوک (طسوج) |
| Der Landkreis | کوره |
| Die Laufbahn | کارنامک (مسیر زندگی...) |
| Die Legende | سجع (سکه شناسی) |
| Die Legitimitaet | سزاواری، مشروعیت |
| Die Leibwache | جاندار (محافظ و غیره...) |
| Die Lesart | خوانش (طرز قرائت) |
| Die Lesemutter | حروف صدادار |

Marfat.com

| | | |
|---|---|---|
| | **S** | |
| Der Sekundaerkonig | شاه دست نشانده | |
| Der Sold | مقرری، مواجب | |
| Das Soll | باج | |
| Die Sondermunze | سکهٔ ویژه | |
| Das Symbol | نماد | |
| Die Symbolik | نمادین، مظهری | |
| | **T** | |
| Der Tatesbericht | | پیروزی‌نامه |
| | **V** | |
| Der Vokal | | واکه |
| | **W** | |
| Die Wiedergeburt | | باززایی |

Marfat.com

Marfat.com

# مآخذ و منابع

کتابهایی که در ترجمه مستقیم یا غیرمستقیم مورد استفاده بوده‌اند:


آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۵۲.

اخبار الطوال، ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، ترجمه صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

الملل و النحل، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، تصحیح سیدمحمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، ۱۳۵۸.

ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۱.

بحثی دربارهٔ زندگانی مانی و پیام او، ناطق ناصح، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

تاریخ ایرانیان و عربها، تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.

تاریخ پیامبران و شاهان، حمزه‌بن حسن اصفهانی، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

تاریخ جنبش مزدکیان، اتکار کلیما، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، تهران، توس، ۱۳۵۹.

تاریخ طبری (۱۵ جلد)، محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، چاپ چهارم، اساطیر، ۱۳۶۸.

تاریخ یعقوبی (۲ جلد)، احمدبن ابی یعقوب، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، چاپ سوم، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

دایرةالمعارف فارسی (۲ جلد)، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ۱۳۴۵ - ۱۳۵۶.

صورة الارض، ابن حوقل، ترجمه جعفر شعار، تهران، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

کلیله و دمنه، ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران،


Marfat.com

انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

مروج الذهب و معادن الجواهر (۲ جلد)، ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.

مفاتیح العلوم، ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب خوارزمی، ترجمه حسین خدیوجم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

واژه‌نامه زبانشناسی و علوم وابسته، همادخت همایون، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۱.

Agathias, *The Histories*, tr Joseph D. Frendo, Berlin. New York. 1975 (Walter de Gruyter).

Ammianus Marcellinus, *Das roemische Weltreich* vordem Untergang. uebersetzt von Otto Veh, Artemis Verlag, Zuerich und Muenchen 1974.

Herodot, Historien, uebersetzt von A. Horneffer, Alfred Kroener Verlag, Stuttgart 1971.

*Herodian*, tow volumes, with an English Translation by C. R. WHITTAKER (Loeb Classical Library) London, Cambridge, Massachusetts 1969.

Prokop, Perserkriege, uebersetzt von Albert Veh, ed. Otto Veh, Ernst Heimeran Verlag in Muenchen 1970.

Thykydides, Geschichte des Peloponnesischen Krieges, Vebers. Georg Peter Landmann D. T. Verlag GmbH8Co. kg. Muenchen 1977.

Marfat.com

# کتابشناسی

فرانتس آلتهایم

Marfat.com

Marfat.com

# کتابشناسی فرانتس آلتهایم

## تدوین اِبِرهارد مِرکل (برلن)

1914

1 Franz Altheim. Geschichte von Eschersheim. In: Hessische Chronik 3 (1914); auch in: [Vöglein, singe mir was Schönes vor. Dokumente aus Kindertagen, herausgekramt, aber in wohltuender Unordnung belassen von H. Scholz und H. Ohff. (Gütersloh) Mohn: (1965), S. 114—118].

1924

2 Franz Altheim. Die Komposition der Politik des Aristoteles. Diss. Frankfurt 1924. 100 S. [Auszug: Frankfurt a. M.: Soz. Druck 1924. 7 S. 8°].

3 Franz Altheim. Die Entstehungsgeschichte des Homerischen Apollonhymnus. In: Hermes 59 (1924), 430—449.

1925

4 Franz Altheim. Awestica. In: Zeitschrift für Indologie und Iranistik 3 (1925), 33—49.

5 Franz Altheim. Das Göttliche im Oidipus auf Kolonos. In: Neue Jahrbücher für Wissenschaft und Jugendbildung 1 (1925), 174—186.

1926

6 Franz Altheim. Staat und Individuum bei Antiphon dem Sophisten. In: Klio 20 (1926), 257—269.

1929

7 Franz Altheim. Persona. In: Archiv für Religionswissenschaft 27 (1929), 35—52.

1930

8 Franz Altheim. GRIECHISCHE GÖTTER IM ALTEN ROM. Gießen: Töpelmann 1930. 216 S. 8° (= Religionsgeschichtliche Versuche und Vorarbeiten 22, 1. Inhalt: Einleitung. 1. Iuturna und die Dioskuren. 2. Mercurius. 3. Diana. 4. Volcanus. Namen- und Sachregister.

9 Franz Altheim. Die neuesten Forschungen zur Vorgeschichte der römischen Metrik. In: Glotta 19 (1930/31), 24—48.

1931

10 Franz Altheim. RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE. Bd. 1. 2. 3. Berlin. Leipzig: de Gruyter 1931—1933. 8° Bd. 1: Die älteste Schicht. 1931. 114 S.

Marfat.com

(= Sammlung Göschen 1025). Bd. 2: Von der Gründung des Kapitolinischen Tempels bis zum Aufkommen der Alleinherrschaft. 1932. 154 S. (= Sammlung Göschen 1052). Bd. 3: Die Kaiserzeit. 1933. 141 S. (= Sammlung Göschen 1072).

Inhalt:

Bd. 1: 1. Einleitung. 2. Die Anfänge. 3. Der älteste Festkalender. 4. Die Entstehung des ältesten Götterkreises. 5. Römische und altitalische Religionsgeschichte. 6. Schluß und Register.

Bd. 2: 1. Einleitung. 2. Äußere Neugestaltung des Kultes. 3. Neuer Zustrom griechischer Kulte. 4. Das Alter der römischen Sage. 5. Italien und Rom. 6. Das Eindringen des Hellenismus. Register.

Bd. 3: 1. Einleitung. 2. Das Heraufkommen der neuen Zeit. 3. Augustus. 4. Die Religion der augusteischen Zeit. 5. Die beiden ersten Jahrhunderte der Kaiserzeit. 6. Katastrophe und Ausgang. Register.

11 Franz Altheim. TERRA MATER. Untersuchungen zur altitalischen Religionsgeschichte. Gießen: Töpelmann 1931. 160 S. 8° (= Religionsgeschichtliche Versuche und Vorarbeiten 22, 2).

Inhalt: Chorus Proserpinae. Liber et Libera. Maske und Totenkult. Oscilla. Anna Perenna. Ceres et Tellus. Flora. Der Kult von Agnone. Namen- und Sachregister.

12 Franz Altheim. Die Anfänge des Vulgärlateins. In: Glotta 20 (1931/32), 153—171.

13 Franz Altheim. Messapus. In: Archiv für Religionswissenschaft 29 (1931), 22—32.

1932

14 Franz Altheim. Minerva. In: Pauly-Wissowa, Realencyclopädie 15, Halbbd. 30, 1932, 1774—1805.

15 Franz Altheim. Taurii Ludi. In: Pauly-Wissowa, Realencyclopädie 4 A, Halbbd. 8, 1932, 2542—2544.

16 Franz Altheim. Altitalische Götternamen. In: Studi e materiali di storia delle religioni 8 (1932), 146—165.

17 Franz Altheim. Almus Sol. Religion der augusteischen Zeit ... In: Neue Jahrbücher für Wissenschaft und Jugendbildung 8 (1932), 141—151.

1934

18 Franz Altheim. EPOCHEN DER RÖMISCHEN GESCHICHTE. Bd. 1. 2. Frankfurt a. M.: Klostermann (1934—1935). 8° [Bd. 1]: Von den Anfängen bis zum Beginn der Weltherrschaft (1934). 247 S. (= Frankfurter Studien zur Religion und Kultur der Antike 9). Bd. 2: Weltherrschaft und Krise (1935). 333 S. (= Frankfurter Studien zur Religion und Kultur der Antike 12).

Inhalt:

Bd. 1: Einleitung. 1. Mächte der italischen Frühgeschichte: a) Sprache und Stämme Italiens, b) Formen der altmediterranen Kultur, c) Die Anfänge des Griechentums. 2. Roms Eintritt in die Geschichte: a) Die älteste Stadt, Verhältnis zur italischen Umwelt, b) Die staatliche Ordnung. 3. Altitalien und Rom: a) Die großen Mächte, b) Äußere Geschichte Roms bis zum gallischen Brand, c) Innere Geschichte: 1. Fremd-Einflüsse und römische Reaktion, 2. Die Rechtskodifikationen. 4. Sturz und Aufstieg zur

Marfat.com

Weltmacht: a) Der Untergang der altitalischen Kultur, b) Die römische Expansion, c) Anfänge einer Literatur. Anhang: Die Stellung der Frau in Etrurien.

Bd. 2: Einleitung. I: Herrschaft der Welt. 1. Karthago. 2. Das hellenistische System. 3. Gegensatz der geistigen Welten. II: Die Krise. 1. Rom und die Randvölker. 2. Die Agrarkrise. 3. Gegensätze der politischen Form: a) Die Italiker, b) Die großen Einzelnen. 4. Satura tota nostra est. III: Veränderung der geistigen Richtung.

19 Franz Altheim. Italia. In: Studi e materiali di storia delle religioni 10 (1934) 125—155.

20 V. Pisani und F. Altheim. Noterelle siculo-ausoniche. In: Studi italiani di filologia classica NS 11 (1934). 315—327.

## 1935

21 Franz Altheim. Der Einbruch der Parther. In: Atti del 19 Congresso Internazionale degli Orientalisti, Roma 23—29 settembre 1935. Roma: Tipogr. del Senato (1938). 720 S.

22 Franz Altheim. Karthago und Rom. In: Welt als Geschichte 1 (1935); 123—141. [Auszug aus: Epochen der römischen Geschichte 2 (s. Nr. 18).]

23 Franz Altheim. Altrömisches Königtum. In: Welt als Geschichte 1 (1935). 413 bis 434.

## 1936

24 Franz Altheim. [Mitarb.]. A Magyar Szemle Tarsasag Kiadasaban megjelent Egyetemes Történet Első kötete: Az okor története szerk. Kerényi Karoly. Budapest 1936. [Allgemeine Geschichte 1: Geschichte des Altertums hrsg. von Karl Kerényi. [S. 370—690: Römische Geschichte von F. Altheim, K. Scott, E. Kornemann u. a.]

25 Franz Altheim. Forschungsbericht zur römischen Geschichte (Von den Anfängen bis zum Tode des Pyrrhos). In: Welt als Geschichte 2 (1936), 68—94.

26 Franz Altheim. Zur römischen Geschichte. Eine Erwiderung. In: Welt als Geschichte 2 (1936), 595—599. [Erwiderung auf die Besprechung J. Vogts zu: Epochen der römischen Geschichte, in: Gnomon 12 (1936), 513.]

27 Franz Altheim. The First Roman Silver Coinage. In: The Transactions of the International Numismatic Congress, London, June 30—July 6. 1936. Ed. by J. Allan, H. Mattingly, E. S. G. Robinson. London: Quaritch 1938, S. 137—150.

28 Franz Altheim und A. Szabó. Eine Vorläuferin der großen Völkerwanderung. In: Welt als Geschichte 2 (1936), 314—343. [Krise im 2. Jh. v. Chr. Kimbern- und Teutoneneinfall. Parther.]

## 1937

29 Franz Altheim und E. Trautmann. Nordische und italische Felsbildkunst. Anhang: Zur Herkunftsfrage der Runen. In: Welt als Geschichte 3 (1937). 83—115. 12 Taf.

30 Franz Altheim. Geschichte als Universalgeschichte. In: Aufsätze zur Geschichte der Antike und des Altertums 1937. 7—15. [Vgl.: DIE SOLDATENKAISER 1939 (s. Nr. 43).]

Marfat.com

31 Franz Altheim. Altitalische und altrömische Gottesvorstellung. In: Klio 30 (1937), 34—53.

32 Franz Altheim. Itália és Róma. In: Pannonia 3 (1937), 3—24. [Deutsch in: Welt als Geschichte 3 (1937) {s. Nr. 33}.]

33 Franz Altheim. Italien und Rom. In: Welt als Geschichte 3 (1937), 1—24. [Ungar. Übers.: Itália és Róma, in: Pannonia 3 (1937) {s. Nr. 32}.]

34 Franz Altheim. Der Kampf um die antike Religion. In: Europäische Revue 13 (1937), 481—484.

35 Franz Altheim. Von den Ursachen der Größe Roms. In: Neue Rundschau 48 (1937), 236—258.

1938

36 Franz Altheim. A HISTORY OF ROMAN RELIGION [Römische Religionsgeschichte, engl.]. Translat. by H. Mattingly. New York: Dutton 1938. XI, 548 S. 8°. [Erweiterte Ausgabe des deutschen Buches {s. Nr. 10}.]

37 Franz Altheim und E. Trautmann. Neue Felsbilder aus der Val Camonica: Die Sonne in Kult und Mythos. In: Wörter und Sachen 19 NF 1 (1938), 12—45 S., 56 Abb. auf 32 Taf.

38 Franz Altheim. Neue Forschungen zur römischen Geschichte: Kallimachos und die römische Geschichte. In: Welt als Geschichte 4 (1938), 306—317.

39 Franz Altheim. Das Reich der Sassaniden. In: Die Neue Rundschau 49 (1938), 355—388.

40 Franz Altheim. Runen als Schildzeichen. In: Klio 31 (1938), 51—59.

41 Franz Altheim. Zwei Soldatenkaiser. In: Die Neue Rundschau 49 (1938), 492 bis 509. [Commodus und Septimius Severus.]

42 Franz Altheim. [Übers.]: Harold Mattingly. Neue Forschungen zur römischen Geschichte: Diana und der latinische Bund. In: Welt als Geschichte 10 (1938), 317—327.

1939

43 Franz Altheim. DIE SOLDATENKAISER. 71 Bildaufnahmen von Erika Trautmann. Frankfurt a. M.: Klostermann (1939). 304 S., 34 Bl. Abb. 8° (= Deutsches Ahnenerbe B 8, 1).

Inhalt: Einleitung: Geschichte als Universalgeschichte. 1. Die Sassaniden. 2. Reich und Randvolk. 3. Die Grenzen. 4. Das Heer. 5. Die Kaiser. Tafelverz. Register.
[2. Fassung: DIE KRISE DER ALTEN WELT. 1943 {s. Nr. 77};
3. Fassung: NIEDERGANG DER ALTEN WELT. 1952 {s. Nr. 120}.]

44 Franz Altheim und Erika Trautmann. Vom Ursprung der Runen. Frankfurt a. M.: Klostermann 1939. 93 S., 24 S. Abb. 8° (= Deutsches Ahnenerbe, Reihe B, Fachwiss. Untersuchungen, Arbeiten zur Germanenkunde [2] 3).

Inhalt: 1. Die Felsinschriften der Val Camonica. 2. Die Sprache der Felsinschriften. 3. Alphabet und Zeitstellung der Felsinschriften. 4. Der Helm B von Negau. 5. Die Kimbern. 6. Die vorrunischen Sinnbilder. 7. Der lanzentragende Gott. 8. Der Toutonenstein. Register.

45 Franz Altheim. Das erste Auftreten der Goten im Donauraum. In: Germanien 11 NF 1 (1939), 49—56.

Marfat.com

46 Franz Altheim. Die Felsbilder der Val Camonica und die altitalische Kultur. In: Archäologisches Institut des Deutschen Reiches: Bericht über den VI. Internationalen Kongreß für Archäologie, Berlin 21.—26. Aug. 1939. Berlin: de Gruyter 1940, S. 442—443.

47 Franz Altheim und Erika Trautmann. Keltische Felsbilder der Val Camonica. In: Mitteilungen des Deutschen Archäologischen Instituts, Röm. Abt. 54 (1939). 1—13. 6. Abb. auf 2 Taf.

48 Franz Altheim und Erika Trautmann. Grundsätzliches zur Runen- und Felsbildforschung. In: Germanien 11 NF 1 (1939), 449—456.

49 Franz Altheim. Sol invictus. In: Welt als Geschichte 5 (1939), 290—303. [Vortrag in Rom und Budapest 1939. Erweitert in: DIE SOLDATENKAISER 1939 {s. Nr. 43}.]

50 Franz Altheim. Rezension über: Ernst Kornemann, Römische Geschichte Bd. 1, 1938. In: Historische Zeitschrift 161 (1939/40), 329—332.

## 1940

51 Franz Altheim und Erika Trautmann. ITALIEN UND DIE DORISCHE WANDERUNG. Amsterdam: Pantheon (1940). 45 S., 2 Bl. Abb. 8° (= Albae Vigiliae 5).

52 Franz Altheim. LEX SACRATA. Die Anfänge der plebeischen Organisation. Amsterdam: Pantheon (1940). 44 S. 8° (= Albae Vigiliae 1).

53 Franz Altheim. Forschungsberichte zur römischen Geschichte 1: Die latinische Diktatur. In: Welt als Geschichte 6 (1940), 226—236.

54 Franz Altheim. Zum nordischen Stammgut in der römischen Religion. Berichtigung. In: Rheinisches Museum 89 (1940), 151—152. [Berichtigung zu Ernst Bickel: Nordisches Stammgut in der römischen Religion, in: Rheinisches Museum 89 (1940), 12—43.]

55 Franz Altheim. Die keltische Wanderung. In: Germanien 12 NF 2 (1940), 103 bis 112.

56 Franz Altheim. Eine Wiederbelebung des altmittelländischen Volkstums. In: Welt als Geschichte 6 (1940), 158—166. [Aufgenommen in: ITALIEN UND ROM. 1941 {s. Nr. 58}.]]

57 Franz Altheim. Rezension über: Elizabeth C. Evans. The Cults of the Sabine Territory. Rom, New York 1939. XV, 254 S., 7 Taf. (= Papers and Monographs of the American Academy in Rome 11). In: Gnomon 16 (1940), 417—421.

## 1941

58 Franz Altheim. ITALIEN UND ROM. Bd. 1. 2. Bildteil von Erika Trautmann-Nehring. Amsterdam, Leipzig: Pantheon [1941]. 8°. Bd. 1: Die Grundlagen. 262 S. 34 Taf. Bd. 2: Bis zum Latiner Frieden 338 n. Zw. 262 S., zahlr. Abb.

Inhalt:

Bd. 1: I. Geschichtliche Mächte, Einführung. 1. Die Einwanderung der Italiker. 2. Formen der altmittelländischen Kultur. 3. Die Etrusker. 4. Die Griechen. II. Italische und römische Form. 1. Indogermanisches Erbe. 2. Altitalien als Einheit. 3. Italien und Rom. 4. Von den Ursachen der Größe Roms. Anmerkungen. Tafelverz. Tafeln.

Bd. 2: III. Die Anfänge Roms. 1. Eintritt in die Geschichte. 2. Die religiöse Ordnung. 3. Die staatliche Ordnung. IV. Das archaische Rom. 1. Die

Marfat.com

großen Mächte. 2. Ausgang der Königszeit. 3. Das Hoplitenheer. 4. Patriziat und Plebs. 5. Die Zwölftafeln. V. Zeitwende. 1. Neue Bewegungen a) Die Kelten, b) Die Bergstämme, c) Wiedererhebung des altmittelländischen Volkstums. 2. Der Untergang der altitalischen Kultur. VI. Sturz und Wiederaufstieg. 1. Bis zum gallischen Brand. 2. Innere Geschichte. 3. Äußere Geschichte. Anhang: Die latinische Diktatur. Anmerkungen. Tafelverz. Register.

[2. verb. Aufl. 1943 {s. Nr. 76}; 3. verb. Aufl. 1944 {s. Nr. 82}; 4. erw. und erg. Aufl.: RÖMISCHE GESCHICHTE. 1951 {s. Nr. 104}.]

59 Franz Altheim. Die Abstammung des Maximinus Thrax. In: Rheinisches Museum 90 (1941), 192—206.

60 Franz Altheim und E. Trautmann. Die Elchrune. In: Germanien 13 N. F. 3 (1941), 22—30. 7 Abb. [Vgl.: KIMBERN UND RUNEN. 1942 {s. Nr. 70}.]

61 Franz Altheim. Indogermanisches Erbe in Rom. In: Antike 17 (1941), 49—59.

62 Franz Altheim und E. Trautmann. Hirsch und Hirschsage bei den Ariern. In: Germanien 13 N. F. 3 (1941), 286—297; 349—357.

63 Franz Altheim. Der Opfertod der Decier. In: Forschungen und Fortschritte 17 (1941), 112—114. [Span. Übers.: El sacrificio de los Decios. 1942 {s. Nr. 75}.]

64 Franz Altheim. Originea vestănului regesc Gotic. [Die Herkunft der gotischen Königstracht, rumän.] In: Anuarul Institutului de Studi Clasice 4 (1941/42), 148—162, 11 Taf.
[Deutsch in: DIE KRISE DER ALTEN WELT. 1943 {s. Nr. 77}.]

65 Franz Altheim und Erika Trautmann. Orthia. In: Welt als Geschichte 7 (1941), 360—368.

66 Franz Altheim. Patriziat und Plebs. In: Welt als Geschichte 7 (1941), 217—233.

67 Franz Altheim. Rezension über: S. Gutenbrunner. Germanische Frühzeit in den Berichten der Antike. Halle: Niemeyer 1939 (= Handbücherei der Deutschkunde 3). In: Runenberichte 1 (1941), 103—106.

68 Franz Altheim. Rezension über: G. Hermansen. Studien über den italischen und den römischen Mars. Übers. von F. Glöde. Kopenhagen: Gyldendalske Boghandel 1940. In: Göttingische Gelehrte Anzeigen 203 (1941), 118—122.

## 1942

69 Franz Altheim. HELIOS UND HELIODOR VON EMESA. Amsterdam, Leipzig: Pantheon (1942). 56 S. 8° (= Albae Vigiliae 12).

70 Franz Altheim und Erika Trautmann-Nehring. KIMBERN UND RUNEN. Untersuchungen zur Ursprungsfrage der Runen. Berlin: Ahnenerbe-Stiftung-Verl. [1942]. 65 S. 8° (= Germanien, Beih. 1).

Inhalt: Vorwort. Einleitung. 1. Die Elchrune. 2. Die Felsinschriften von den Würmlacher Wiesen. 3. Losorakel. 4. Runen auf Lanzenspitzen.

[2. erw. Aufl. 1942. 65 S., 1 Kt.; Forts. zu: VOM URSPRUNG DER RUNEN. 1939 {s. Nr. 44}.]

71 Franz Altheim. ROM UND DER HELLENISMUS. Amsterdam, Leipzig: Pantheon [1942]. 145 S. 8°.

Inhalt: 1. Epoche. 2. Gab es eine italische Literatur? 3. Versus quadratus. 4. Die Anfänge der Volkssprache. 5. Die Einführung der Silberprägung. 6. Appius Claudius Caecus. 7. Timaios und Kallimachos.

Marfat.com

72 Franz Altheim und Erika Trautmann. Die älteste Darstellung des Wodan? In: Germanien 14 N. F. 4 (1942), 369—382.

73 Franz Altheim. Germanen und Iranier. In: Germanien 14 N. F. 4 (1942), 197 bis 208; 239—244; 277—289.

74 Franz Altheim. Zum letzten Mal Maximinus Thrax. In: Rheinisches Museum 91 (1942), 350—353. [Erwiderung auf: E. Hohl. Nochmals die Abstammung des Maximinus Thrax. In: Rheinisches Museum 91 (1942), 164—181. (Vgl. Klio 34 (1941), 264ff.]

75 Franz Altheim. El sacrificio de los Decios. In: Investigación y Progreso 13 (1942), 9—14. [Deutsch: Der Opfertod der Decier. 1941 {s. Nr. 63}.]

## 1943

76 Franz Altheim. ITALIEN UND ROM. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. 2. verb. Aufl. Bd. 1. 2. Amsterdam, Leipzig: Pantheon [1943]. 8°. Bd. 1: Die Grundlagen. 262 S., 17 Bl. Abb. Bd. 2: Bis zum Latiner Frieden 338 v. Zw. 499 S., 20 Abb.
[1. Aufl. 1941 und weitere Aufl. s. Nr. 58.]

77 Franz Altheim. DIE KRISE DER ALTEN WELT im 3. Jh. n. Zw. und ihre Ursachen. Mit Beiträgen von E. Trautmann-Nehring. Bd. 1. 3. Berlin: Ahnenerbe-Stiftung-Verl. 1943. 4°. Bd. 1: Die außerrömische Welt. 222 S., 180 S. Abb. (= Deutsches Ahnenerbe, Reihe B: Fachwissenschaftliche Untersuchungen, Abt.: Arbeiten zur alten Geschichte 2). [Bd. 2: nicht erschienen.] Bd. 3: Götter und Kaiser. 257 S., 143 S. Abb. (= Deutsches Ahnenerbe, Reihe B: Fachwissenschaftliche Untersuchungen, Abt.: Arbeiten zur alten Geschichte 3).

Inhalt:

Bd. 1: Einleitung. 1. Iran. 2. Der ferne Osten. 3. Die Goten. 4. Die arabische Halbinsel. 5. Die nordafrikanischen Dromedarnomaden. Anmerkungen. Tafelverz

Bd. 3: 1. Der Aufstieg des Ostens. 2. Die östlichen Kaiser. 3. Die Illyrier und ihre Zeitgenossen. Anmerkungen. Nachträge. Anhang: Die neueste Lesung der Val-Camonica-Inschriften. Tafelverzeichnis. Register, von M. Altheim.

[1. Fassung: DIE SOLDATENKAISER 1939 {s. Nr. 43}. 3. Fassung: NIEDERGANG DER ALTEN WELT 1952 {s. Nr. 120}.]

78 Franz Altheim. Goten und Finnen. In: Europäischer Wissenschaftsdienst 3. 4 (1943), 4—5. [Vgl.: GOTEN UND FINNEN 1944 {s. Nr. 81}.]

79 Franz Altheim. Rom: Reich und Reichskrise. In: Forschungen und Fortschritte 19, 29/30 (1943), 297—299.

80 Franz Altheim. Reichsreligion und Reichskrise. In: Europäischer Wissenschaftsdienst 3, 10 (1943), 5.

## 1944

81 Franz Altheim. GOTEN UND FINNEN im 3. und 4. Jh. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Berlin: Ranke-Verl. 1944. 48 S., mehr. Bl. Abb. 8° (= Geschichte als Gegenwart).

82 Franz Altheim. ITALIEN UND ROM. Bd. 1. 2. Dritte verb. Aufl. Amsterdam, Leipzig: Pantheon [1944]. [1. Aufl. und weitere {s. Nr. 58}.]

Marfat.com

1947

83 Franz Altheim. WELTGESCHICHTE ASIENS IM GRIECHISCHEN ZEITALTER. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Bd. 1. 2. Halle an der Saale: Niemeyer 1947—1948. 4°. Bd. 1: Mit 52 Abb. und 5 Ktn. 1947. 421 S. Bd. 2: Mit 32 Abb. 1948. 262 S.

Inhalt:

Bd. 1: I. Die Quellen. Einleitung. 1. Apollodorus von Artemita. 2. Eine neue Aśoka-Inschrift. 3. Ptolemaeus und Indien, von F. A. und † Paul Schnabel. 4. *Arsi* und *ārśi*, von F. A. und † Paul Schnabel. 5. Asinius Pollio? 6. Folgerungen für die Textgeschichte des Awesta. 7. Folgerungen für die Religionsgeschichte. II. Das Erbe Alexanders d. Gr. Einleitung. 1. Westiran und Ostiran. 2. Alexander d. Gr. 3. Gegensatz zweier Zeitalter. 4. Die oberen Satrapien. 5. Die Griechen in Baktrien. 6. Die Eroberung Indiens.

Bd. 2: III. Der Nomadensturm. Einleitung. 1. Die Anfänge der Parther. 2. Antiochos III. und Antiochos IV. Epiphanes. 3. Eukratides und Mithridates I. 4. Das Reich Menanders. 5. Nomadensturm. Griechen und Śakas in Indien. IV. Die Kultur. 1. Platon und Aristoteles. 2. Die hellenistische Literatur im Seleukidenreich. 3. Die Anfänge der parthischen Literatur. 4. Die Kunst. Nachträge Register.

[Verkürzte Neufassung: ALEXANDER UND ASIEN 1953 {s. Nr. 126}.]

84 Franz Altheim. Eine neue Aschoka-Inschrift. In: Festschrift Otto Eissfeldt. Halle an der Saale: Niemeyer 1947. S. 29—46. 1 Taf. [Vgl.: WELTGESCHICHTE ASIENS IM GRIECHISCHEN ZEITALTER Bd. 1, T. I 2 {s. Nr. 83}.]

85 Franz Altheim. Wandlungen des Geschichtsbegriffs. In: Universitas 2 (1947), 1171—1176.

1948

86 Franz Altheim. RÖMISCHE GESCHICHTE. T. 1. 2. Berlin: de Gruyter 1948. 8°. Bd. 1: Bis zur Schlacht bei Pydna. 123 S. (= Sammlung Göschen 19). Bd. 2: Bis zur Begründung des Prinzipats. 141 S. (= Sammlung Göschen 677).

Inhalt:

Bd. 1: 1. Das vorrömische Italien. 2. Italische und römische Form. 3. Das alte Rom. 4. Patriziat und Plebs. 5. Sturz und Wiederaufstieg. 6. Die Einigung Italiens. 7. Karthago. 8. Rom und die hellenistische Welt.

Bd. 2: 1. Krise. 2. Die römische Oligarchie. Die Annalen des Q. Hortensius Hortalus. 3. Ausgang der Republik. 4. Gemeindestaat und Reichsstaat. 5. Caesars Alleinherrschaft. 6. Consensus universorum. Anhang: Die Galathea des Horaz [Hor., carm. III 26—28]. Register.

[2. Aufl.: 1956ff. {s. Nr. 165}.]

87 Franz Altheim. LITERATUR UND GESELLSCHAFT IM AUSGEHENDEN ALTERTUM. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Bd. 1. 2. Halle a. d. Saale: Niemeyer 1948—1950. 8°. Bd. 1: 1948. 330 S., 26 Taf. Bd. 2: 1950. 306 S., 28 Taf.

Inhalt:

Bd. 1: Einleitung. I. Der Roman: 1. Roman und Dekadenz. 2. Iamblichos' Babylonische Geschichten, von Ursula Schneider-Menzel. 3. Helios und Heliodoros von Emesa. II. Reichsreligion und Reichskirche: 4. Aurelian und Konstantin. III. Geschichtsschreibung: 5. Curtius Rufus. 6. Hero-

Marfat.com

dianos. 7. Dexippos. IV. Die neuen Völker: 8. Hunnische Runen. 9 (...
manen und Araber. 10. Goten und Finnen. 11. Ausblick: a) Wodan ...
Beiträgen von E. Trautmann-Nehring. b) Europa und die Hunnen ...
Der Burgunden Untergang. Nachträge. Tafeln.

Bd. 2: IV. Die neuen Völker (Forts.): 12. Inschriftliche Tatenberichte. 13. Hirschsagen. 14. Inschriften aus Gruzien. Anhang: Hira und Palmyra. V. Äthiopien und Indien: 15. Ein Heldenlied der Garamanten. 16. Ptolemäus und Indien. 17. Die severische Zeit. VI. Die Überlieferung des Awesta: 18. Stabreim und Wortakzent. 19. Zarathustra als Dichter. 20. Persische Geschichten des Herodot. 21. Schriftgeschichte. 22. Chorezm. VII. Formen der Überlieferung: 23. Die Kodifikationen. 24. Die römischen Autoren. 25. Corydon, Wandlungen einer dichterischen Idee. Nachträge. Register. Tafeln.

88 Franz Altheim. HUNNISCHE RUNEN. Halle a. d. Saale: Niemeyer 1948. 30 S. 8° (= Hallische Monographien 1).

89 Franz Altheim. Literatur und Gesellschaft im ausgehenden Altertum. In: Universitas 3 (1948), 669—676.

90 Franz Altheim. AWESTISCHE TEXTGESCHICHTE. Halle (Saale): Niemeyer 1949. 32 S. 2 Bl. Abb. 4° (= Hallische Monographien 9).

91 Franz Altheim. Inschriften aus Gruzinien: 1. Die Bilinguis von Mzcheta. In: Annuaire de l'Institut de Philologie et d'Histoire Orientales 9 (1949), 1—9 [Melanges Henri Grégoire 1].

92 Franz Altheim. Die geschichtliche Stellung der Samniten. In: Beiträge zur Altertumskunde 1 (1949), 46—67.

93 Franz Altheim. Die Wanderung der Hunnen. In: Nouvelle Clio 1—2 (1949—1950), 71—86.

94 Franz Altheim. Zarathustra als Dichter. In: Paideuma 3 (1949), 257—278.

1950

95 Franz Altheim. SEIN UND WERDEN IN DER GESCHICHTE. Tübingen: Neomarius Verl. 1950. 36 S. 8° (= Die Gestalt 21).
Inhalt: I. Grundlegung. II. Anwendung. III. Klassik.

96 Franz Altheim. DER URSPRUNG DER ETRUSKER. Mit 1 Kt. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft. 1950. 72 S. 8°.

97 Franz Altheim [Mitarb.]. MYTHE, MENSCH UND UMWELT. Beiträge zur Religion, Mythologie und Kulturgeschichte von Franz Altheim, H. Baumann [u. a.], hrsg. von A. E. Jensen. Bamberg: Meisenbach 1950. 362 S.

98 Franz Altheim. Diodors römische Annalen. In: Rheinisches Museum 93 (1950), 267—286.

99 Franz Altheim. Der Hellenismus in Mittelasien. In: Saeculum 1 (1950), 280—305 [Forschungsbericht].

100 Franz Altheim. Gassire's Laute. In: Paideuma 4 (1950), 171—178.

101 Franz Altheim. Runenforschung und Val Camonica. In: Nouvelle Clio 1—2 (1949—1950), 166—185 [Zusammenfassender Überblick].

102 Franz Altheim. Rezension über: Felix Staehelin, Die Schweiz in römischer Zeit. Basel: Schwabe 1948. 3. Aufl. XVIII, 664 S., 205 Abb., 4 Ktn. 8°. In: Erasmus 3 (1950), 492—493.

Marfat.com

1951

103 **Franz Altheim. ATTILA UND DIE HUNNEN. Bildteil von Erika Trautmann-Nehring. 1 Farbtaf., 16 Taf. und 1 Kt. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1951. 215 S. 8°.**

**Inhalt: Einleitung. 1. Hiung-nu und Han. 2. Westwanderung. 3. Goten und Alanen. 4. Die Burgunden. 5. Attila und Ostrom. 6. Attila und Westrom. 7. Untergang und Nachfolge. Anmerkungen. Verz. der Abbildungen.**

[Franz. Übers.: ATTILA ET LES HUNS 1952 {s. Nr. 119}.]

104 **Franz Altheim. RÖMISCHE GESCHICHTE. (4. erw. u. erg. Aufl.). Bd. 1. 2. Frankfurt a. M.: Klostermann (1951—1953). 8°. Bd. 1: Die Grundlagen. 249 S. Bd. 2: Bis zum Latiner Frieden 338 v. Chr. (1953). 502 S.**

**Inhalt:**

**Bd. 1: I. Geschichtliche Mächte. Einführung. 1. Die Einwanderung der Italiker. 2. Formen der altmittelländischen Kultur. 3. Die Etrusker. 4. Die Griechen. II. Italische und römische Form. 1. Indogermanisches Erbe. 2. Altitalien als Einheit. 3. Italien und Rom. 4. Von den Ursachen der Größe Roms. Anmerkungen.**

**Bd. 2: III. Die Anfänge Roms. 1. Eintritt in die Geschichte. 2. Die religiöse Ordnung. 3. Die staatliche Ordnung. IV. Das archaische Rom. 1. Die großen Mächte. 2. Ausgang der Königszeit. 3. Das Hoplitenheer. 4. Patriziat und Plebs. 5. Die Zwölftafeln. V. 1. Neue Bewegungen: a) Die Kelten, b) Die Bergstämme, c) Wiedererhebung des altmittelländischen Volkstums. 2. Untergang der altitalischen Kultur. VI. Sturz und Wiederaufstieg. 1. Bis zum gallischen Brand. 2. Innere Geschichte. 3. Äußere Geschichte. Anhänge: Die latinische Diktatur. Frührömischer Reiteradel. Götternamen. Anmerkungen. Register.**

[1.—3. Aufl.: ITALIEN UND ROM {s. Nr. 58. 76. 82}.]

105 **Franz Altheim. GESCHICHTE DER LATEINISCHEN SPRACHE. Von den Anfängen bis zum Beginn der Literatur. Bildteil von Erika Trautmann-Nehring: 25 Abb., 2 Ktn., Frankfurt a. M.: Klostermann (1951). 513 S. 8°.**

**Inhalt: Einleitung. 1. Die indogermanische Einwanderung. 1. Die Sikuler. 2. Die Illyrische Wanderung. 3. Die Inschriften der Val Camonica. 4. Die Indogermanisierung Italiens. II. Das nichtindogermanische Italien. 5. Die vorindogermanische Schicht. 6. Die Novilarainschriften. III. Das archaische Rom. 7. Die Etrusker. 8. Die ältesten Denkmäler. IV. Neue Bewegungen. 9. Die Kelten. 10. Die Samniten. 11. Eine Wiedererhebung des altmittelländischen Volkstums. V. Vorliterarisches. 12. Anfangsakzent und Stabreim. 13. Persona. 14. Satura. 15. Versus Quadratus. VI. Die Ausgliederung des Lateinischen. 16. Altes Vulgärlatein. 17. Rhotazismus. VII. Dichtung. 18. Chorus Proserpinae. 19. Carmen und Canticum. 20. Carmen und Vates. 21. Römische Klassik. Beilage: Kurze Phonologie des Lateinischen, von W. Brandenstein. Nachträge. Sachregister.**

106 **Franz Altheim. RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE. Bd. 1. 2. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1951—1953. Bd. 1: 324 S. Bd. 2: 346 S.**

**Inhalt:**

**Bd. 1: Einleitung. I. Vorgeschichte. 1. Der italische Stiergott. 2. Die Einwanwanderung. II. Das älteste Rom. 3. Wandel der Form. 4. Der älteste**

Marfat.com

Festkalender. 5. Altitalische und altrömische Gottesvorstellung. III. Sage. 6. Das Alter der römischen Sage. 7. Faunus und Daunus. IV. Königszeit und frühe Republik. 8. Ausgang der Königszeit. 9. Asylum. 10. Athena und Minerva. 11. Lex sacrata. V. Hellenismus. 12. Untergang der altitalischen Kultur. 13. Unteritalische Einflüsse. 14. Ennius' Traum. Die dors römische Annalen. Zusammenfassung und Ausblick.

Bd. 2: I. Veränderung der geistigen Richtung. 1. Entwertung des Mythos. 2. Der große Einzelne. 3. Sklavenaufstand. 4. Orientalische Religionen. II. Zeitwende. 5. Caesars Religion. 6. Ausgang der Republik. 7. Hortensius und Sallust. 8. Asinius Pollio. 9. Vergils erste Ekloge. 10. Magnus saeclorum ordo. III. Das augusteische Zeitalter. 11. Consensus omnium. 12. Augustus. 13. Die Religion des augusteischen Zeitalters. 14. Almus Sol. 15. Der Fall Ovid. IV. Interpretationen. 16. Horazische Interpretationen. 17. Livius und die Ursachen der Größe Roms. 18. Fatum und Fortuna bei Lucan. 19. Vergil und Tacitus. 20. Sine suo capite membra. Nachtrag. 21. Der neronische Brand. Ausgang: Die beiden ersten Jahrhunderte der Kaiserzeit.

[Erstmalig erschienen 1931—1933 in der Sammlung Göschen {s. Nr. 10}; Franz. Übers.: LA RELIGION ROMAINE ANTIQUE 1955 {s. Nr. 155}.]

107 Franz Altheim. ROMAN UND DEKADENZ. Tübingen: Niemeyer 1951. 63 S. 8°. [Erweit. Sonderdruck aus: LITERATUR UND GESELLSCHAFT IM AUSGEHENDEN ALTERTUM 1949 {s. Nr. 87}.]

108 Franz Altheim. AUS SPÄTANTIKE UND CHRISTENTUM. Mit 10 Bildtafeln von E. Trautmann-Nehring. Tübingen: Niemeyer 1951. 169 S. 8°.

Inhalt: Vorwort. I. Porphyrios' Schrift über den Sonnengott. 1. Rekonstruktion. 2. Geschichtliche Stellung. II. Neufunde. 3. Inschriften a) Die alanische Inschrift von Ladánybene, b) Folgerungen für die Entstehung der Runen, c) Eine neue protobulgarische Inschrift aus Nagy-Szent-Miklós. 4. Die Berliner Hephthalitenfragmente, von Olaf Hansen, mit Beitr. von F. Altheim. Nachtrag: Das Volkstum der Hephthaliten, von F. Altheim und O. Hansen mit einem Beitr. von Ruth Stiehl. 5. Ḳaṣiden des Ka'b b. Zuhair, von Ruth Stiehl. Anhang I: Textrekonstruktion. Anhang II: Soghdicisms in the Avesta, von O. Szemerényi. Nachträge. Tafeln.

109 Franz Altheim. Porphyrios und Konstantin der Große. In: Atti dello VIII Congresso internazionale di Studi bizantini. Vol. 1, S. 312ff. [Macr. I 17ff. Porphyrios' Schrift über die Sonne. Resumé.]

110 Franz Altheim. Alexander und Zarathustra. In: Gymnasium 58 (1951), 123—129. [Vgl.: Zarathustra und Alexander der Große (1951) {s. Nr. 114}.]

111 Franz Altheim [Mitarb.]. Olaf Hansen. Die Berliner Hephthalitenfragmente. Mit Beiträgen von Franz Altheim. In: Nouvelle Clio 3 (1951), 41—69. [Aufgenommen in: AUS SPÄTANTIKE UND CHRISTENTUM 1951 {s. Nr. 108}.]

112 Franz Altheim. Eine neue proto-bulgarische Inschrift aus Nagy-Szent-Miklós. In: Nouvelle Clio 3 (1951), 70—77.
[Aufgenommen in: AUS SPÄTANTIKE UND CHRISTENTUM 1951 {s. Nr. 108}.]

113 Franz Altheim. Proskynesis. In: Paideia 5 (1950), 307—309.

114 Franz Altheim. Zarathustra und Alexander der Große. In: La Parola de Passato 6 (1951), 321—337.
[Vgl.: Alexander und Zarathustra (1951) {s. Nr. 110}.]

Marfat.com

115 Franz Altheim. Rezension über: The Cambridge Ancient History. Vol. 12. The Imperial Crisis and Recovery. A. D. 193—324. Ed. by S. A. Cook, F. E. Adcock [u. a.]. Cambridge: University Press 1939. In: Gnomon 23 (1951), 89—96.

116 Franz Altheim. Rezension über: George G. Cameron. Persepolis Treasury Tablets. Chicago: The University of Chicago Press 1948. (= The University of Chicago Oriental Institute Publications 65.) In: Gnomon 23 (1951), 187—193.

117 Franz Altheim. Rezension über: Gerold Walser. Rom, das Reich und die fremden Völker in der Geschichtsschreibung der frühen Kaiserzeit. Studien zur Glaubwürdigkeit des Tacitus. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1951. In: Gnomon 23 (1951), 428—434.

1952

118 Franz Altheim und Ruth Stiehl. ASIEN UND ROM. Neue Urkunden aus sasanidischer Frühzeit. Tübingen: Niemeyer 1952. 87 S. 8°.

Inhalt: Vorwort. I. Neue Texte. 1. Dura-Pergament 12. 2. Dura-Pergament 37. 3. Das Zeugnis der Synagogeninschriften. 4. Die Inschriften von Tang-i Sarwak. II. Folgerungen. 5. Perser und Juden. 6. Mschatta. 7. Sprachgeschichtliche Folgerungen. Anhang: Ein Bruchstück in awestischer Schrift.

119 Franz Altheim. ATTILA ET LES HUNS. 18 illustr. d'Erika Trautmann-Nehring. Trad. de Jacque Marty. Paris: Payot 1952. 228 S., mehr. Bl. Abb. 8° (= Bibliothèque historique).

[Deutsch: ATTILA UND DIE HUNNEN 1951 {s. Nr. 103}.]

120 Franz Altheim. NIEDERGANG DER ALTEN WELT. Eine Untersuchung der Ursachen. Bd. 1. 2. Frankfurt a. M.: Klostermann (1952). 8°. Bd. 1: Die außerrömische Welt. 350 S. Bd. 2: Imperium Romanum. 537 S.

Inhalt:

Bd. 1: Einleitung. 1. Iran. 2. China. 3. Goten. 4. Araber. 5. Dromedarnomaden. 6. Ugrofinnen. 7. Tibet. 8. Japan. 9. Ein neues Weltbild. Anmerkungen und Anhänge. Register, von F. Buksch.

Bd. 2: I. Reich und Reichskrise. 1. Ausdehnung und Krise. 2. Orbis Romanus, von F. Altheim und P. Schnabel. 3. Grenzverteidigung. 4. Das Heer. 5. Geschichtliche Folgerungen. II. Götter und Kaiser. Einleitung. 1. Der Aufstieg des Ostens. 2. Die östlichen Kaiser. 3. Die Illyrier und ihre Zeitgenossen. 4. Nachwirkung. Anmerkungen, Nachträge Register.

[1. Fassung: DIE SOLDATENKAISER 1939 {s. Nr. 43}; 2. Fassung: DIE KRISE DER ALTEN WELT 1943 {s. Nr. 77}; Franz. Übers.: LE DECLIN DU MONDE ANTIQUE 1953 {s. Nr. 127}.]

121 Franz Altheim [Mitarb.]. SOZIOLOGIE UND LEBEN. Die soziologische Dimension der Fachwissenschaften. Unter Mitarb. von F. Altheim [u. a.], hrsg. von C. Brinkmann. Tübingen: Wunderlich 1952. 331 S. 8°. [S. 166—194: Spätantike als Problem, von F. Altheim.]

122 Franz Altheim. Das Auftreten der Hunnen in Europa. In: Acta Archaeologica Hungarica 2 (1952), 269—277. [Auch in: Prolegomena 2 (1953) {s. Nr. 130}; Anales de Historia Antiqua y Medieval (1953) {s. Nr. 129}; dort auch span. Übers.: La Aparicion de los Hunos en Europa.]

123 Franz Altheim. Buchreligionen. In: Neue Rundschau 63 (1952), 536—553.



Marfat.com

124 Franz Altheim. Türkstudien. In: Nouvelle Clio 4 (1952), 32—54. [Inhalt: 1. Arabische Verse Bahrāms V. Gōr. 2. Der Brief des Awarenchans an den Kaiser Maurikios. 3. Eine awarische Glosse. 4. Die Inschrift von Szöke István. 5. Die Goldkanne von St. Maurice d'Agaune.]

125 Franz Altheim. Zarathustra. In: Neue Rundschau 63 (1952), 165—190.

1953

126 Franz Altheim. ALEXANDER UND ASIEN. Geschichte eines geistigen Erbes. Tübingen: Niemeyer 1953. 320 S., 2 Ktn. 8°.

Inhalt: I. Zarathustra und Alexander. 1. Einleitung. 2. Zarathustra. 3. Die Achaimeniden. 4. Alexander. II. Alexanders Nachfolge. 5. Weltherrscher. 6. Ein neues Zeitalter. 7. Perser und Baktrer. 8. Indien. III. Ausgang. 9. Vagina gentium. 10. Die Parther. 11. Fortgang in Iran und Indien. 12. Nomadensturm. IV. Geistiges Erbe. 13. Philhellenismus. 14. Der wiedererstandene Zarathustra. 15. Spätantike in Mittelasien. 16. Geschichtliche Folgerungen. Schrifttum.

[Stark gekürzte Neufassung von: WELTGESCHICHTE ASIENS 1947 {s. Nr. 83}; Franz. Übers.: ALEXANDRE ET L'ASIE 1954 {s. Nr. 137}.]

127 Franz Altheim. LE DECLIN DU MONDE ANTIQUE. Examen des causes de la décadence. Le monde extra-romain. L'Empire romain. Trad. par André Coeuroy. Paris: Payot 1953. 439 S. 8° (Bibliothèque historique).

[Gekürzte Fassung von: NIEDERGANG DER ALTEN WELT 1952 {s. Nr. 120}.]

128 Franz Altheim und Ruth Stiehl. DAS ERSTE AUFTRETEN DER HUNNEN. DAS ALTER DER JESAJA-ROLLE. Neue Urkunden aus Dura-Europas. 15 Taf. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1953. 90 S. 8°.

Inhalt: Einleitung. Ostraka in Pāhlāwīk. 2. Ein Ostrakon in Pārsīk. 3. Die Hunnen im Kaukasus. 4. Ein hunnischer Titel und seine Darstellung. 5. Hunnen und Hiung-nu. 6. Sprache. 7. Das hebräisch-aramäische Pergament 35. 8. Folgerungen. Nachträge.

129 Franz Altheim. Das Auftreten der Hunnen in Europa. La Aparicion de los Hunos en Europa [Text deutsch und spanisch]. In: Anales de Historia Antiqua y Medieval (1953), 5—13. [Auch in: Acta Archaeologica Hungarica 2 {s. Nr. 122} und: Prolegomena 2 {s. Nr. 130}.]

130 Franz Altheim. Das Auftreten der Hunnen in Europa. In: Prolegomena 2 (1953), 43—58. [Auch in: Acta Archaeologica Hungarica 2 {s. Nr. 122} und: Anales de Historia Antiqua y Medieval (1953) {s. Nr. 129}.]

131 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Mazdak und Porphyrios. In: Nouvelle Clio 5 (1953), 356—376.

132 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Pahlawīk und Pārsīk. In: La Parola del Passato 8 (1953), 307—317.

133 Franz Altheim. Römische Religion als Idee. In: Palaeologia 2 (1953), 271—287. [Auch in: Gymnasium 61 (1954) {s. Nr. 150}.]

134 Franz Altheim. Der Rhotazismus in den italischen Sprachen. In: Studies Presented to David Moore Robinson 2. Saint Louis, Mo.: Washington Univ. 1953. S. 459—468.

135 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Staatshaushalt der Sasaniden. In: Nouvelle Clio 5 (1953), 267—321.

136 Franz Altheim. Tacitus. In: Neue Rundschau 63 (1953), 175—193.

Marfat.com

1954

137 Franz Altheim. ALEXANDRE ET L'ASIE. Histoire d'un legs spirituel. Trad. de H. E. del Medico. Rev. par l'auteur. Paris: Payot 1954. 421 S. 8° (= Bibliothèque historique).
[Deutsch: ALEXANDER UND ASIEN 1953 {s. Nr. 126}.]

138 Franz Altheim und Ruth Stiehl. PORPHYRIOS UND EMPEDOKLES. Tübingen: Niemeyer 1954. 73 S., 6 S. Abb. 8°.
Inhalt: Einleitung. 1. Porphyrios' Φιλόσοφος ἱστορία. 2. Porphyrios und Empedokles. Anhang: 1. Chwarezmische Inschriften. 2. Erwiderung, von Franz Altheim.

139 Franz Altheim und Ruth Stiehl. EIN ASIATISCHER STAAT. Feudalismus unter den Sasaniden und ihren Nachbarn. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Bd. 1. Wiesbaden: Limes-Verl. 1954. 8°. Bd. 1: Mit einem Beitrag von Robert Göbl. II, 298 S., 17 Bl., 4 Bl. Abb.
- Inhalt:
Bd. 1: Einleitung. I. Geldwesen. 1. Staatshaushalt. 2. Aufbau der Münzprägung, von R. Göbl. II. Die neue Ordnung. 3. Feudalismus. 4. Geistige Grundlegung a) Kodifikation (Altheim), b) Mazdak, c) Der Ritterroman. 5. Bürokratie. Zusammenfassung. III. Die Nachbarn. 6. Hunnen und Protobulgaren. 7. Die Hephthaliten. Exkurs: Wald- und Feldleute (Altheim). Nachträge.

140 Franz Altheim. L'apocalittica d'oggi. Trad. di O. M. Nobile Ventura. In: Archivio di Filosofia (1954) 2, 77—92. [Deutsch in: Neue Rundschau 65 {s. Nr. 141}.]

141 Franz Altheim. Apokalyptik heute. In: Neue Rundschau 65 (1954), 117—131. [Italien. Übers.: L'apocalittica d'oggi, in: Archivio di Filosofia (1954) {s. Nr. 140}.]

142 Franz Altheim. Asie et Europe. In: Comprendre 12 (1954), 59—63.

143 Franz Altheim. Changes in Cultural Forms. Transl. by St. E. Smith. In: Szienza Nuova 1, 1 (1954/55), 35—47.

144 Franz Altheim. La fin de l'antiquité aboutissement et point de départ. In: La Revue de Culture européenne 4 (1954), 35—50. [Deutsch in: Neue Rundschau 65 (1954) {s. Nr. 151}; italien. in: Archivio di Filosofia (1954) 2, 57—76 {s. Nr. 145}.]

145 Franz Altheim. La fine del mondo antico come conclusione e nuovo inizio. Trad. di O. M. Nobile Ventura. In: Archivio di Filosofia (1954), 2, 57—76. [Deutsch in: Neue Rundschau 65 (1954) {s. Nr. 151}; franz. in: La Revue de Culture européenne 4 (1954) {s. Nr. 144}.]

146 Franz Altheim. Klassik und Barock in der römischen Geschichte. In: Retorica e Barocco. Atti del III Congresso internazionale di Studi umanistici, Venezia, 15—18 giugno 1954. A cura di E. Castelli. Roma: Bocca 1955, pp. 15—25.

147 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Das Pahlawīk-Pergament von Awromān. In: Palaeologia 3 (1954), 45—51.

148 Franz Altheim. Poseidonios und Sallust. In: Studi di Pietro de Francisci. Vol. 1. Milano: 1954, pp. 103—114.

149 Franz Altheim. Problematics in the Closing Antiquities in the West. ⟨1⟩. ⟨2⟩. [jap. Text]. In: Palaeologia 3 (1954), 356—365; 4 (1955), 3—16.

150 Franz Altheim. Römische Religion als Idee. In: Gymnasium 61 (1954), 72—86. [Auch in: Palaeologia 2 (1953) {s. Nr. 133}.]



Marfat.com

151 Franz Altheim. Spätantike als Abschluß und Neubeginn. In: Neue Rundschau 65 (1954), 322—340. [Franz. in: La Revue de Culture européenne 4 (1954) {s. Nr. 144}; italien. in: Archivio di Filosofia (1954) {s. Nr. 145}.]

152 Franz Altheim. Waldleute und Feldleute. In: Paideuma 5 (1950/54), 424—430. [Kritik an: J. Straub, Studien zur Historia Augusta. Bern: Francke 1952 (= Dissertationes Bernenses 1a, 4).]

1955

153 Franz Altheim. GESICHT VON ABEND UND MORGEN. Von der Antike zum Mittelalter. Frankfurt a. M., Hamburg: Fischer Bücherei (1955). 242 S. 8° (= Bücher des Wissens = Fischer Bücherei 79). [Italien. Übers.: DALL' ANTICHITÀ AL MEDIOEVO (1961) {s. Nr. 204}; span. Übers.: VISION DE LA TARDE Y DE LA MANANA (1965) {s. Nr. 243}.]

154 Franz Altheim. REICH GEGEN MITTERNACHT. Asiens Weg nach Europa. Hamburg: Rowohlt (1955). 144 S. 8° (= rowohlts deutsche enzyklopädie 5). [Portug. Übers.: A Asia a caminho da Europa. Trad. de Anibal Garcia Pereira. Lisboa: Livros do Brasil o. J. 174 S. 8° (LBL Enciclopédia 5).]

155 Franz Altheim. LA RELIGION ROMAINE ANTIQUE. Les éléments préromains. L'action des dieux présages et vaticinations. Les apports grecs et orientaux. Les oracles. La voix du peuple. Le culte solaire. L'avènement du christianisme. Trad. de H. E. del Medico. Rev. par l'auteur. Paris: Payot 1955. 331 S. 8°. [Gekürzte Fassung von: RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE 1951 {s. Nr. 106}.]

156 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Araber und Sasaniden. 1. Mohammeds Geburtsjahr. 2. Berichtigungen zur Inschrift von Firūzābād. 3. A Farewell to Nīkātōr-Āwānā. In: Festgabe Edwin Redslob zum 70. Geburtstag. (Berlin: Blaschker 1955), S. 200—213.
[1. auch in: Nouvelle Clio 7—8—9 (1955—57) {s. Nr. 152}; 2. und 3. auch in: Südostforschungen 15 (1956) {s. Nr. 174}; Acme 8, 2/3 (1955) {s. Nr. 159}.]

157 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Aramäisches aus Iran. In: Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 5 (1955/56), 342—348 [vielm. 281—288].

158 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Eine Bekehrungsinschrift aus der Synagoge von Dura-Europos. In: Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte 7 (1955), 350—352. 1 Abb.

159 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Berichtigungen zur Inschrift von Firūzābād. A Farewell to Nīkātōr-Āwānā. In: Acme 8, 2/3 (1955), 17—21; 23—26. [Auch in: Festgabe Edwin Redslob (1955) {s. Nr. 156}; Südostforschungen 15 (1956) {s. Nr. 174}.]

160 Franz Altheim. Asiatischer Feudalismus. In: Merkur 9 (1955), 934—947.

161 Franz Altheim. Griechisches Geisteserbe in Iran. In: Studi in onore di Gino Funaioli. Roma: Signorelli 1955, pp. 1—8.

162 Franz Altheim. Nouvelles lumières sur Empédocle. In: Courrier du Centre internationale d'Études poétiques 2 (1955), 11—20.

163 Franz Altheim. Ein Neufund. In: Neue Rundschau 66 (1955), 125—135.

164 Franz Altheim. Untersuchungen zur ältesten Geschichte von Buchārā und Chwārezm. In: Anales de Historia Antiqua y Medieval (1955), 43—61.

Marfat.com

1956

55 Franz Altheim. RÖMISCHE GESCHICHTE. 2. verb. Aufl. Bd. 1. 2. 3. Berlin: de Gruyter 1956 8° (= Sammlung Göschen 19. 677. 679). Bd. 1: Bis zur Schlacht bei Pydna (168 v. Chr.). 124 S. Bd. 2: Bis zur Schlacht bei Actium (31 v. Chr.). 129 S. Bd. 3: Bis zur Schlacht an der Milvischen Brücke (312 n. Chr.). 148 S.

Inhalt:

Bd. 1: 1. Das vorrömische Italien. 2. Italische und römische Form. 3. Das alte Rom. 4. Patriziat und Plebs. 5. Sturz und Wiederaufstieg. 6. Die Einigung Italiens. 7. Karthago. 8. Rom und die hellenistische Welt. Register.

Bd. 2: 1. Krise. 2. Ausgang der Republik. 3. Gemeindestaat und Reichsstaat. 4. Caesars Alleinherrschaft. 5. Consensus universorum. Register.

Bd. 3: 1. Ursachen der Größe Roms. 2. Folgen der Größe Roms. 3. Augustus: Beschränkung und Ordnung. 4. Ausbau des Reiches. 5. Die Adoptivkaiser. 6. Soldatenkaiser und Tetrarchie. Literaturnachweis und Register.

[1. Aufl.: RÖMISCHE GESCHICHTE 1948 (s. Nr. 86); span. Übers.: HISTORIA DE ROMA 1961—1964 (s. Nr. 205).]

166 Franz Altheim. RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE. 2., umgearb. Aufl. Bd. 1. 2. Berlin: de Gruyter 1956. 8° (= Sammlung Göschen 1035. 1052). Bd. 1: Grundlagen und Grundbegriffe. 116 S. Bd. 2: Der geschichtliche Ablauf. 164 S.

Inhalt:

Bd. 1: Vorwort. I. Grundlagen. 1. Einwanderer und Ansässige. 2. Die Etrusker. II. Römische Form. 3. Die Götter. 4. Religio. III. Die Künder. 5. Vates. 6. Der Geschichtsschreiber: Tacitus. Literaturnachweis. Register.

Bd. 2: I. Archaik. 1. Das älteste Rom. 2. Königtum und frühe Republik. 3. Untergang der altitalischen Kultur. II. Hochblüte. 4. Hellenismus. 5. Ausgang der Republik. 6. Das augusteische Zeitalter. III. Ausgang. 7. Die Kaiserzeit. 8. Sonnenreligion. 9. Konstantin. Anhang 1: Neue Inschriften aus der Val Camonica. Anhang 2: Konstantins Triumph von 312. Literaturnachweis. Register.

[1. Aufl.: RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE 1931—1933 (s. Nr. 10).]

167 Franz Altheim [Mitarb.]. HISTORIA MUNDI. Ein Handbuch der Weltgeschichte in zehn Bänden. Begr. von Fritz Kern. In Verb. mit W. F. Albright [u. a.] hrsg. von Fritz Valjavec. München: Lehnen 1953 ff. 8°.

Bd. 4: Römisches Weltreich und Christentum. Von F. E. Adcock, A. Alföldi, F. Altheim [u. a.] 1956. 611 S. [S. 516—541 Arsakiden und Sassaniden, von F. Altheim.]

Bd. 5: Frühes Mittelalter. Von F. Altheim, R. Bucher [u. a.]. Bern: Francke 1956. 528 S. [S. 224—232 Die Nomaden und die griechischen Staatenbildungen in Ostiran und Italien, von F. Altheim.]

168 Franz Altheim. Cesare. In: Monarchia 1 (1956), 27—31.

169 Franz Altheim. Einheit und Einzelheit. Geschichtsphilosophie und Geschichte-Historie und Metahistorie. In: Der Monat 8 (1956) H 91, 18—21.

170 Franz Altheim. Greutungen. In: Beiträge zur Namensforschung 7 (1956), 81—93. [Vgl. DIE HUNNEN IN OSTEUROPA 1958 (s. Nr. 186).]

171 Franz Altheim. Zum letzten Mal: Greutungen. In: Beiträge zur Namensforschung 7 (1956), 241—246. [Vgl.: DIE HUNNEN IN OSTEUROPA 1958 (s. Nr. 186).]

Marfat.com

172 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Das Jahr Zarathustras. In: Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte 8 (1956), 1—14.

173 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Qayan und Verwandte. In: Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 6 (1956/57), 191—196.
[Auch in: Südostforschungen 15 (1956) {s. Nr. 174}.]

174 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Qayan und Verwandtes. Anhang 1: A Farewell to Nīqāṭōr Āwānā. Anhang 2: Berichtigungen zur Inschrift von Firūzābād. In: Südostforschungen 15 (1956), 69—85. [Auch in: Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 6 (1956/57) {s. Nr. 173}; Anhang 1 und 2 auch in: Festgabe Edwin Redslob zum 70. Geburtstag (1955) {s. Nr. 156}; Acme 8, 2/3 (1955), {s. Nr. 159}.]

175 Franz Altheim. Rom und Iran in der Spätantike. In: Das Altertum 2 (1956), 119—126.

## 1957

176 Franz Altheim und Ruth Stiehl. FINANZGESCHICHTE DER SPÄTANTIKE. Mit Beiträgen von R. Göbl und H.-W. Haussig. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Frankfurt a. M.: Klostermann (1957). 428 S. 15 Taf. 8°.

Inhalt: Einleitung. I. Staatshaushalt. 1. Steuerordnung der frühen Sasaniden. Spätsasanidische und spätrömische Steuerordnung. II. Staatshaushalt und Heeresordnung. 3. Sasanidische Heeresordnung. 4. Anfänge der Themenordnung, von H.-W. Haussig. III. Mohammed. 5. Ritterheer. 6. Mohammeds Einnahmen. 7. Politik zwischen den Großmächten. IV. Ostiran. 8. Die Münzprägung der Küšān von Vima Kadphises bis Bahrām IV., von R. Göbl. 9. Buchārā und Chwārezm. V. Folgerungen. 10. Spätsasanidische Kultur. 11. Fragen der nachsasanidischen Kultur. Beilagen. Register. Verzeichnis der Abbildungen. Bildteil.

177 Franz Altheim. DER UNBESIEGTE GOTT. Heidentum und Christentum. Hamburg: Rowohlt (1957). 136 S. 8° (= rowohlts deutsche enzyklopädie 35). [Italien. Übers.: IL DIO INVITTO (1960) {s. Nr. 200}; span. Übers.: EL DIOS INVICTO (1966) {s. Nr. 249}.]

178 Franz Altheim und Ruth Stiehl. SUPPLEMENTUM ARAMAICUM. Aramäisches aus Iran. Anhang: Das Jahr Zarathustras. Baden-Baden: Grimm, Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1957. 122 S. 8°.

Inhalt: Einleitung. 1. Inschrift Aśokas aus Taxila. Anhang: Das Jahr Zarathustras. 2. Ostraka aus Nisā. 3. Pergament aus Avrōmān. 4. Bilinguis aus Mcḫet'a. Anhang: Das erste Auftreten der Hunnen. 5. Inschrift aus Ḥori. 6. Inschriften aus Tang-i Sarwak. 7. Inschrift aus Susa. 8. Pergament 12 von Dura-Europos. Geschichtliche Wertung. Nachträge.

179 Franz Altheim. UTOPIE UND WIRTSCHAFT. Eine geschichtliche Betrachtung. Frankfurt a. M.: Klostermann (1957). 266 S., 1 Kt. 8°.

Inhalt: Einleitung. I. Mazdak. 1. Gestaltwandel einer Theorie. 2. Soziale Utopie. II. Die späten Sasaniden. 3. Revolution. 4. Das geldliche Aufkommen. 5. Naturalwirtschaft und Feudalismus. III. Zwischenspiel. 6. Geistige Lage. 7. Beduinisierung. 8. Araber und Mazdakiten. IV. Mohammed. 9. Der Raum. 10. Einnahmen. 11. Reiterheer und Landleben. 12. Zwischen

Marfat.com

den Mächten. Literaturnachweise. Übersichtskarten von Ostrom, Iran und Arabien.

180 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Alexander the Great and the Avesta. In: East and West 8 (1957), 123—135.

181 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Araber vor Mohammed. In: Comprendre 17—18 (1957), 149—158.

182 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Mohammeds Geburtsjahr. In: Nouvelle Clio 7—8—9 (1955/56/57), 113—122. [Erstmalig in: Festgabe Edwin Redslob zum 70. Geburtstag (1955) {s. Nr. 156}.]

183 Franz Altheim und Hans-Wilhelm Haussig. Die Hunnen in Osteuropa. Ein Forschungsbericht. T. 1. 2. In: Palaeologia 6 (1957), 1—14; 237—252. [Vgl.: DIE HUNNEN IN OSTEUROPA 1958 {s. Nr. 187}.]

184 Franz Altheim. Altitalische Inschriften. In: Epigraphica 19 (1957), 66—86. [1.: Die Bronzetafel von Velletri. 2.: Neue Inschriften aus der Val Camonica.]

185 Franz Altheim. Konstantins Triumph von 312. In: Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte 9 (1957), 221—231. [Vgl. Nr. 166, Bd. 2: Anhang 2].

186 Franz Altheim. Rezension über: Franz Dornseiff. Antike und Orient (= Kleine Schriften 1). Leipzig: Köhler und Amelang 1956. VIII, 444 S. In: Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte 9 (1957), 394—396.

## 1958

187 Franz Altheim und Hans-Wilhelm Haussig. DIE HUNNEN IN OSTEUROPA. Ein Forschungsbericht. Baden-Baden: Grimm, Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1958. 79 S. 8°.

Inhalt: Die protobulgarische Fürstenliste, von H.-W. Haussig. Archäologie des Attila-Reiches, von F. Altheim. Greutungen, von F. Altheim. Anhang: Zum letzten Mal: Greutungen, von F. Altheim.

188 Franz Altheim und Ruth Stiehl. PHILOLOGIA SACRA. Tübingen: Niemeyer 1958. 102 S. 8° (= ΑΠΑΡΧΑΙ 2).

Inhalt: Vorwort. 1. Μετεγγραφή. 2. Das Genesis-Apokryphon vom Toten Meer. 3. Inschriften der Synagoge von Dura-Europos. Nachträge: 1. al-Aʿšā Nr. 25. 2. Mazdaks Heimat. 4. Die volskische Bronzetafel von Velletri. 5. Porphyrios und Anebo.

189 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Inscriptions of the Synagogue of Dura-Europos. App. 1: al-Aʿšā Nr. 25. App. 2: The home of Mazdak. App. 3: The inscription of Kāl-i ǰangāl. In: East and West NS 9 (1958), 7—28. [Deutsch in: PHILOLOGIA SACRA 1958 {s. Nr. 188}.]

190 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Michael der Syrer über das erste Auftreten der Bulgaren und Chazaren. In: Byzantion 28 (1958), 105—118.

191 Franz Altheim. The most ancient Romance of Chivalry. In: East and West 9 (1958), 129—144. [1.: Tragedy as a Form of History. 2.: Reflections in Poetry Bahram Chobin.]

192 Franz Altheim. Totenklage und Heldenlied bei den Hunnen. Brussel: Paleis der Academiën 1958. 23 S. In: Mededelingen van de Koninklijke Vlaamse Academie voor Wetenschappen, Letteren en Schone Kunsten van België, Kl. d. Letteren 20, 3.

Marfat.com

193 Franz Altheim und Ruth Stiehl. The Aramaic Version of the Kandahar Bilingual Inscription of Aśoka. In: East and West 9 (1958), 192—198.

1959

194 Franz Altheim. GESCHICHTE DER HUNNEN. Bd. 1. 2. 3. 4. 5. Berlin: de Gruyter 1959—1962. 8°.

Bd. 1: Von den Anfängen bis zum Einbruch in Europa. Mit Beiträgen von R. Göbl, H.-W. Haussig, R. Stiehl, E. Trautmann-Nehring. VIII 463 S.

Bd. 2: Die Hephthaliten in Iran. In Zusammenarbeit mit R. Stiehl. Mit Beiträgen von Z. I. Jampolski, E. Lozovan, Feodora Prinzessin von Sachsen-Meinigen, E. Trautmann-Nehring. 1960. VIII, 329 S.

Bd. 3: Kampf der Religionen. In Zusammenarbeit mit R. Stiehl. Mit Beiträgen von K. G. Cereteli, N. Reiter, E. Trautmann-Nehring und W. Wüst. 1961. VII, 322 S.

Bd. 4: Die europäischen Hunnen. Mit Beiträgen von E. Lozovan, R Stiehl und E. Trautmann-Nehring. 1962. VII, 388 S.

Bd. 5: Niedergang und Nachfolge. In Zusammenarbeit mit R. Stiehl. Mit Beiträgen von O. Gigon, D. Kövendi, E. Lozovan, J. Rehork, H. N. Roisl, E. Schaffran und E. Trautmann-Nehring. 1962. 467 S.

Inhalt:

Bd. 1: Vorwort. I: *Anfänge der Hunnen*. 1. Χοῦνοι und *xwn* (mit einem Beitr. H.-W. Haussigs). 2. Die Hephthaliten (zusammen mit R. Stiehl). 3. Die Alanen. 4. Awaren, Bulgaren, Chazaren (zusammen mit R. Stiehl). II: *Voraussetzungen und Gleichzeitigkeiten*. 5. Geographische und klimatische Voraussetzungen. 6. Die Araber (zusammen mit R. Stiehl). 7. Die Dromedarnomaden. III: *Kulturelles Erbe*. 8. Der königliche Schmied (zusammen mit R. Stiehl). 9. Tierstil. 10. Dichtung. 11. Hunnische und alttürkische Runen. IV: *Einbruch in Europa*. 12. Alanen, Wandalen, Goten. 13. Ermanarichs Gotenreich. 14. Hunnensturm. 15. Formen der Gesellschaft. Zusammenfassung. *Beilagen und Ergänzungen* 1. Chronologie der Frātadāra, von R. Stiehl. 2. Zwei neue Fälschungen, von R. Göbl. 3. Pašiz und das sasanidische Kupfer, von R. Göbl. 4. Aramäische Ideogramme, zusammen mit R. Stiehl. 5. Der Stein von Apscheronskaja. Abbildungsteil, von E. Trautmann Nehring. Register.

Bd. 2: Vorwort. I: *Erweiterung des Quellenbestandes* 1. Syrische Nachrichten. 2. Iohannes von Nikiu. — Übersehenes zur Geschichte ḏū Nuwās'. 3. Arabische Quellen. — Divāšti(č) und Pangikant. II: *Untersuchungen* 4. Proskynesis in Iran, von Feodora Prinzessin von Sachsen-Meiningen. 5. Zur Bilinguis von Kandahār. 6. Zur Bilinguis von Mcḥet'a. 7. Ostrom und die Sasaniden. 8. Byzance et la Romanité scythique, von E. Lozovan. 9. Romains et barbares sur le Moyen-Danube, von E. Lozovan. 10. Die sowjetische Forschung, von Z. I. Jampolski. III: *Die Hephthaliten in Iran* 11. Zeittafel der äußeren Ereignisse. 12. Innere Verhältnisse. Anhang: Nachträge, Druckfehlerverzeichnis. Abbildungsteil von E. Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 3: Vorwort. Einleitung. I: *Kampf der Religionen* 1. Mission unter den Hunnen. 2. Mission unter den Arabern. II: *Die spätsasanidische Zeit* 3. Mazdak

Marfat.com

und Porphyrios. 4. Chusrō I. Anōšarvān. III: *Nestorianer und Sasaniden* 5. Nestorianische Mission. 6. Merw, Stadt der Übersetzer. *Beilagen* 1. Goten in Indien? Ein Forschungsbericht zur mittelindoarischen Epigraphik, von W. Wüst. 2. Rabbi Ṣanmā's Reise nach dem Westen 1287 bis 1288. 3. Abriß der vergleichenden Phonetik der modernen assyrischen Dialekte, von K. G. Cereteli. 4. Nachrichten über heutige Nestorianer, von R. Stiehl. 5. Klarstellung. Anhang: Nachträge, Druckfehlerverzeichnis. Abbildungsteil, von E. Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 4: Vorwort. I: *Iran als geschichtlicher Hintergrund* 1. Zwei Neufunde (zusammen mit R. Stiehl). 2. Späte Arsakiden, Frühe Sasaniden und die Hunnen. 3. Sasanidische Ideogramme (zusammen mit R. Stiehl.) II: *Heidentum und Christentum* 4. Germanische Götter nach ihrer geschichtlichen Stellung. 5. Aux origines du chistianisme Daco-Scythique, von E. Lozovan. 6. Vidēvdāt und die zarathustrische Wiedergeburt. III: *Hunnen und Burgunden* 7. Vorstöße nach Westen. 8. Der Burgunden Untergang. IV: *Dichtung* 9. Tragik als geschichtliche Form. 10. Heldenlied (zusammen mit R. Stiehl). 11. Ritterroman (zusammen mit R. Stiehl). V: *Attila* 12. Attila und Ostrom. 13. Attila und Westrom. 14. Untergang und Nachfolge. Anhang: Nachträge, Druckfehlerverzeichnis. Abbildungsteil, von E. Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 5: Vorwort. I: *Quellenfragen* 1. Retractationes: 1) Zeit und Sprache Kaniška's. 2) Iordanes' Abstammung. 3) Eine qumanische Siegellegende. 2. Bruchstücke eines pythagoreischen Traktates aus dem Arabischen. Mit einem Kommentar von D. Kövendi. 3. Nestorianische Übersetzungen griechischer Philosophen: 1) Die Demokritfragmente und ihre Stellung in Demokrits System, von D. Kövendi. 2) Bemerkungen zu den Theophrastfragmenten, von O. Gigon. 3) Zenon von Kition: Neue Fragmente. 4) Porphyrios und Origines' Hexapla. 4. Wörterverzeichnis aramäischer Inschriften und anderer Urkunden aus parthischer Zeit, von R. Stiehl. 5. Eutychios' Annalen. Anhang: Homilien Kyrillos' von Alexandereia und Severus' von Symnada, aus dem Äthiopischen. II: *Aksumiten, Blemyer, Hunnen* 6. Die Zeitstellung 'Ēzānā's von Aksūm. 7. Blemyer und Hunnen. III: *Früh- und spätsasanidische Kultur* 8. Die spätsasanidische Kultur. 9. „Die Meinungen der weisen Philosophen". IV: *Spätsasanidische Kultur und Hunnen* 10. China. 11. Die Nachfolger der europäischen Hunnen. V: *Die Wendung zum Westen und ihre Gegenströmung* 12. Hunnen und Awaren im Donauraum, von E. Schaffran. 13. Sprachdenkmäler, von F. Altheim, unter Mitarb. † C. Brockelmann's. 14. Die Protobulgaren. 15. Villes, Campagnes et Routes de la Romania Orientale, von E. Lozovan. Beilage: Die Schlacht bei den Busta Gallorum 552 n. Chr., von H. N. Roisl. Schluß: Der Hymnus ΑΚΑΘΙΣΤΟΣ, von J. Rehork. Anhang: Nachträge, Druckfehlerverzeichnis. Abbildungsteil, von E. Trautmann. Register, von F. Altheim.

195 Franz Altheim. Das Ende des römischen Kolonialreiches. In: Wissenschaftliche Zeitschrift der Humboldt-Universität zu Berlin, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 9 (1959/60), 161—167.

196 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die aramäische Fassung der Aśoka-Bilinguis von Kandahar 1. 2. In: Palaeologia 8 (1959), 129—136; 233—239. [Vgl.: Nr. 197].

Marfat.com

197 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Zwei neue Inschriften. Die aramäische Fassung der Aśoka-Bilinguis von Kandahar. In: Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae 7 (1959), 107—126. [Vgl.: Nr. 196.]

198 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Inschriften der Synagoge von Dura-Europos. Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 9 (1959/60), 887—894. [Aufgenommen in: Eduard Erkes in memoriam 1891—1958, o. O. o. J., S. 1—8.]

199 Franz Altheim. Naevius und die Annalistik. In: Festschrift Johannes Friedrich zum 65. Geburtstag am 27. August 1958 gewidmet. Hrsg. von R. von Kienle [u. a.]. Heidelberg: Winter 1959, S. 1—34. [Auch in: UNTERSUCHUNGEN ZUR RÖMISCHEN GESCHICHTE Bd. 1 (1961) {s. Nr. 206}; Romanitas 3 (1961) {s. Nr. 215}.]

## 1960

200 Franz Altheim. IL DIO INVITTO. Cristianesimo e culti solari. Milano: Feltrinelli (1960). 182 S. 8° (= Feltrinelli 318/UE). [Deutsch: DER UNBESIEGTE GOTT (1957) {s. Nr. 177}.]

201 Franz Altheim. ZARATHUSTRA UND ALEXANDER. Eine ost-westliche Begegnung. (Frankfurt a. M.): (Fischer) (1960). 167 S. 8° (= Bücher des Wissens 329).

202 Franz Altheim. Indien, mit griechischem Auge gesehen. In: Comprendre 21/22 (1960), 282—289. [Sonderdr.: 1961 {s. Nr. 213}.]

203 Franz Altheim. Χοῦνοι bei Ptolemaeus. In: Omagiu lui Constantin Daicoviciu cu prilejul implinirii a 60 de ani. Editura Academici Republicii Populare Romine 1960, S. 1—10.

## 1961

204 Franz Altheim. DALL' ANTICHITÀ AL MEDIOEVO. Il volto della sera e de mattino. (Trad. di Livia Fleischmann e M. Tarchi.) Firenze: Sansoni (1961). 286 S. 8°.
[Deutsch: GESICHT VON ABEND UND MORGEN 1955 {s. Nr. 153}.]

205 Franz Altheim. HISTORIA DE ROMA. T. 1. 2. 3. Trad. de la 2a ed. en Alemán por C. Schmid. Mexico: Union Tipografica Editorial Hispano Americana (1961) bis 1964. 8°. [Deutsch: RÖMISCHE GESCHICHTE 1956ff. {s. Nr. 165}.]

206 Franz Altheim [Hrsg.]. UNTERSUCHUNGEN ZUR RÖMISCHEN GESCHICHTE. Bd. 1—4. Frankfurt a. M.: Klostermann (1961) — (1967). 8°.

Bd. 1: Franz Altheim, Dietrich Felber. Einzeluntersuchungen zur altitalischen Geschichte. Anfänge römischer Geschichtsschreibung. Caesars Streben nach der Königswürde. Mit Beiträgen von G. Radke, R. Stiehl, E. Trautmann und T. Yoshimura (1961). VII, 292 S.

Inhalt:
*Einzeluntersuchungen zur altitalischen Geschichte*: 1. Neufunde aus der Val Camonica, zusammen mit E. Trautmann. Mit einem Nachtrag G. Radke's. 2. Καρχηδών, Karthago, Carthada, von R. Stiehl. 3. Die syrakusanische Topographie bei Thukydides. 4. Italische Orakel, von T. Yoshimura. 5. Die volskische Bronzetafel von Velletri, zusammen mit R. Stiehl. *Anfänge römischer Geschichtsschreibung*: 1. Pyrrhos' Hypomnemata. 2. Naevius und die Annalistik, mit einem Nachtrag G. Radke's. 3. Polybios und seine

Marfat.com

Vorgänger. 4. Timaios und Polybios über das cisalpinische Gallien. 5. Der Aitolervertrag von 212 v. Chr., von R. Stiehl. 6. Diodors römische Annalen, mit einem Nachtrag G. Radke's. 7. Historiae Cumanae compositor. *Caesars Streben nach der Königswürde*, von D. Felber. Nachträge. Register.

Bd. 2: R. Knapowski. Der Staatshaushalt der römischen Republik. (1961). 119 S., 62 Tab.

Bd. 3: A. I. Charsekin. Zur Deutung etruskischer Sprachdenkmäler. 1963. 93 S., 12 Taf.

Bd. 4: R. Knapowski. Die Staatsrechnungen der römischen Republik in den Jahren 49—45 v. Chr. (1967). 282 S., 102 Tab.

207 Franz Altheim [Mitarb.]. G. Schöne. JERUSALEM. Bildnis der heiligen Stadt. Mit einer geschichtlichen Einführung von F. Altheim. Wiesbaden: Brockhaus 1961. 71 S., zahl. Taf.

208 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Neue Bruchstücke aus Porphyrios' κατὰ Χριστιανούς. In: Gedenkschrift für Georg Rohde. Hrsg. von G. Radke. Tübingen: Niemeyer 1961, S. 23—38.

209 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Datierung des Königs 'Ēzānā von Aksūm. In: Klio 39 (1961), 234—248.

210 Franz Altheim und Ruth Stiehl. New Fragments of Greek Philosophers. In: East and West 12 (1961), 3—18.

211 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Gaumāta der Magier. Die erste Bewegung mazdakitischen Charakters. In: Deutsche Historiker-Gesellschaft: Sozialökonomische Verhältnisse im Alten Orient und im Klassischen Altertum. Berlin: Akademie-Verl. 1961, S. 1—24.

212 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Hunnen zwischen Altertum und Mittelalter. In: Das Altertum 7 (1961), 178—188.

213 Franz Altheim. Indien, mit griechischem Auge gesehen. Venise: Société Européenne de Culture 1961. 8 S. [Sonderdr. aus: Comprendre 21/22 (1960) {s. Nr. 202}.]

214 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die zweite (aramäische) Inschrift von Mchet'a. In: Forschungen und Fortschritte 35 (1961), 172—178.

215 Franz Altheim. Naevius und die Annalistik. In: Romanitas Ano 3 Vols. 3 e 4 (1961), 86—110. (In honorem Henrici Lévy-Bruhl.) [Auch in: Festschrift Johannes Friedrich 1959 {s. Nr. 199}; UNTERSUCHUNGEN ZUR RÖMISCHEN GESCHICHTE Bd. 1 (1961) {s. Nr. 206}.]

216 Franz Altheim. Addendum zu: E. Lozovan. *Abrud* et la métallurgie de l'or en Dacie. In: Revue internationale d'onomastique 13 (1961), 284—285.

217 Franz Altheim. Rezension über: H. Humbach. Die Kaniška-Inschrift von Surkh-Kotal . . . Mit einem Beitr. „Divus Vima Kadphises" von R. Göbl. Wiesbaden: Harrassowitz 1960. 63 S. In: Deutsche Literaturzeitung 82 (1961), 883—887.

218 Franz Altheim. Rezension über: J. Németh. Eine Wörterliste der Jassen, der ungarländischen Alanen. Berlin: Akademie-Verl. 1959. 36 S., 2 Taf. (= Abhandlungen der Deutschen Akademie der Wissenschaften zu Berlin, Kl. f. Sprachen Literatur und Kunst 1958, 4.) In: Deutsche Literaturzeitung 82 (1961), 326—330.

219 Franz Altheim. Rezension über: F. Schachermeyr. Griechische Geschichte. Mit besonderer Berücksichtigung der geistesgeschichtlichen und kulturmorphologischen Zusammenhänge. Stuttgart: Kohlhammer 1960. 470 S., 47 Taf., 23 Ktn. In: Deutsche Literaturzeitung 82 (1961), 76—79.

Marfat.com

220 Franz Altheim. Rezension über: G. Widengren. Iranisch-semitische Kulturbegegnung in parthischer Zeit. Köln, Opladen: Westdt. Verl. 1960. 162 S. (= Arbeitsgemeinschaft für Forschung des Landes Nordrhein-Westfalen, Geisteswiss. 70.) In: Deutsche Literaturzeitung 82 (1961), 73—76.

1962

221 Franz Altheim. ENTWICKLUNGSHILFE IM ALTERTUM. Die großen Reiche und ihre Nachbarn. (Reinbek bei Hamburg): (Rowohlt) (1962). 141 S. 8° (= rowohlts deutsche enzyklopädie 162).

222 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Araber zwischen Alexander und Mohammed. In: Das Altertum 8 (1962), 102—113.

223 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Neue Bruchstücke Demokrits aus dem Arabischen. In: Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig. Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 11 (1962), 567—570.

224 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Neue Fragmente Zenons von Kition aus dem Arabischen. In: Forschungen und Fortschritte 36 (1962), 12—14.

225 Franz Altheim und Ruth Stiehl. New Fragments of Greek Philosophers II: Porphyry in Arabic and Syriac Translation. In: East and West 13 (1962), 3—15.

226 Franz Altheim. Von den Ursachen der Größe Roms. In: Römertum. Ausgewählte Aufsätze und Arbeiten aus den Jahren 1921—1961. Hrsg. von H. Oppermann. Darmstadt 1962, S. 413—436 (= Wege der Forschung 18). [Aus: RÖMISCHE GESCHICHTE Bd. 1, 1951 {s. Nr. 104}.]

227 Franz Altheim. Rezension über: C. P. Gordon. The Age of Attila. Fifth-Century Byzantium and the Barbarians. Ann Arbor: The University of Michigan Press 1960. XX, 228 S. In: Bibliotheca Orientalis 19 (1962), 83.

228 Franz Altheim. Rezension über: Helikon. Rivista di tradizione e cultura classica. Dir.: A. Mazzarino, J. Irmscher. Anno 1. Napoli: Rondinella 1961. In: Deutsche Literaturzeitung 83 (1962), 211—212.

229 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Rezension über: Psalterii Hexapli Reliquiae. Cura et studio Iohannis Card. Mercati. Pars prima. Bybliotheca Vaticana 1958. XXXIX, 113 S., 56 Taf. In: Helikon 2 (1962), 328—336.

230 Franz Altheim. Rezension über: Sozomenus. Kirchengeschichte. Hrsg. i. A. der Kommission für spätantike Religionsgeschichte der Deutschen Akademie der Wissenschaften zu Berlin von J. Bidez. Eingeleitet und zum Druck besorgt und mit Registern versehen von G. C. Hansen. Berlin: Akademie-Verl. 1960. LXVII, 515 S. (= Die griechischen christlichen Schriftsteller der ersten drei Jahrhunderte 50.) In: Deutsche Literaturzeitung 83 (1962), 620—623.

1963

231 Franz Altheim und Ruth Stiehl. DIE ARAMÄISCHE SPRACHE UNTER DEN ACHAIMENIDEN. Bd. 1. Frankfurt a. M.: Klostermann (1963). 8°. Bd. 1: Geschichtliche Untersuchungen. 334 S.

Inhalt:

Bd. 1: I: *Vorsasanidische Ideogramme* 1. H. H. Schaeders Ansicht. Anhang: Zur Bilinguis von Kandahār. 2. W. B. Hennings' Ansicht. 3. Ergebnisse. Nachträge. II: *Gaumāta der Magier* 1. Paišiyāᵇuvādā. 2. Zarathustras Nachfolger, Vorläufer Mazdaks. 3. Magiertötung. Nachträge. III: *Der*

Marfat.com

*königliche Haushalt* 1. Einleitung. 2. Hortung und steuerliches Aufkommen. 3. Βασιλική und σιτηρεσιον. 4. Die Praxis. 5. Das Arbeitshaus. IV: *Der Roman* 1. Aḥiḳar und Tobit. 2. Esther, Judith und Daniel. V: *Die Datierung des Genesis-Apokryphon vom Toten Meer*. VI: *Carthada*, Καρχηδών, *Karthago*. Anhang. Nachträge. VII: *Die zweite (aramäische) Inschrift von Mcheʿa*. VIII: *Wortschatz aramäischer Inschriften und anderer Urkunden aus parthischer Zeit*. IX: *Sasanidische Ideogramme*. Nachträge und Berichtigungen. Register.

232 Hermann Niemeyer zum 80. Geburtstag am 16. April 1963. [Tübingen]: [Niemeyer] [1963]. 69 S. [Privatdruck]. [Enthält einen Brief F. Altheims an den Verleger.]

233 Oswald Spengler. Briefe 1913—1936. In Zusammenarbeit mit Manfred Schröter hrsg. von A. M. Koktanek. München: Beck (1963). 817 S. [Enthält S. 738ff. Briefe F. Altheims an Oswald Spengler.]

234 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Anfänge der südarabischen Einwanderung in Abessinien. In: Forschungen und Fortschritte 37 (1963). 53—56.

235 Franz Altheim. Mazdak und Porphyrios. In: History of Religions 3 (1963). 1—20. [Übers. aus: GESCHICHTE DER HUNNEN Bd. 3, 1961, S. 61—80.]

236 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Prestigio universal de la Lengua Griega. In: Revista de la Universidad de Madrid 12 (1963). 93—111. [Vgl. Nr. 241].

## 1964

237 Franz Altheim und Ruth Stiehl. DIE ARABER IN DER ALTEN WELT. Bd. 1. 2. 3. 4. Berlin: de Gruyter 1964—1967. 8°.

Bd. 1: Bis zum Beginn der Kaiserzeit. Mit Beiträgen von A. Calderini, J. Burian, P. Lambrechts, E. Merkel, J. Muth, E. Trautmann-Nehring und H. van de Weerd 1964. 747 S.

Bd. 2: Bis zur Reichstrennung. Mit Beiträgen von R. Knapowski, R. Köbert, E. Lozovan, R. Macuch, J. Rebork, E. Trautmann-Nehring und J. Wolski. 1965. X, 631 S.

Bd. 3: Anfänge der Dichtung — Der Sonnengott. Buchreligionen. Mit Beiträgen von H. H. Cajas, D. Kövendi, G. Radke, E. Reschke, E. Trautmann-Nehring 1966, VIII, 536 S.

Bd. 4: Neue Funde. Mit Beiträgen von J. Irmscher, R. Köbert, D. Kövendi, H. Lauterbach, R. Macuch, G. Radke, W. Röllig, O. Szemerényi, E. Trautmann-Nehring, H. Wehr 1967. X, 738 S.

Inhalt:

Bd. 1: Vorwort. Einleitung 1. Sarapis. 2. Berichte über die Anfänge der Nabatäer. 3. Periplus maris Erythraei und Curtius Rufus. 4. Ptolemäer und Nabatäer. 5. Iambulos. 6. Die Liḥyān. Mit einem Anhang von J. Muth. 7. Omana und Gerrha. 8. Einwanderungen in Ostafrika. 9. Erste Festsetzungen im fruchtbaren Halbmond, von E. Merkel. 10. Aramäisch als Weltsprache. Exkurs: Kanaanäisch und Aramäisch, von R. Stiehl. 11. Geltungsbereich des Griechischen im Orient. 12. Erste Festsetzungen im fruchtbaren Halbmond, von E. Merkel (Forts.). 13. Ricerche etnografiche sui papiri Greco-egizi, von A. Calderini und Mitarbeitern. 14. Die einheimische Bevölkerung Nordafrikas von den Punischen Kriegen bis zum

Marfat.com

Ausgang des Prinzipats, von J. Burian. Beilagen: 1. Lanze und Vortragslanze, von J. Muth. 2. Mattā und der Beginn der arabischen Kunst. 3. Griechische Fremdwörter im Syrischen — Äthiopische Verskunst (Bemerkungen zu zwei Büchern Anton Schall's). 4. Iranisch-semitische Kulturbegegnung. 5. Homilien Kyrillos' von Alexandreia und Theodotos' von Ankyra, aus dem Äthiopischen. 6. Aramaistik heute, H. S. Nyberg. 7. Note sur le corps d'archers au Haut Empire, von H. van de Weerd und P. Lambrechts. Abbildungsteil, von Erika Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 2: Vorwort. Einleitung. 1. Sarapis (Fortsetzung). 2. Die Bibliotheken Alexandreias: 1) Ein neues Demokritbruchstück, 2) Die Bibliothek des Sarapeion, 3) Quinta oder Theodotion? Bemerkungen zu G. Mercati's Ausgabe der Ambrosianischen Psalterfragmente. 3. Laudes Italiae. Zur geistigen Auseinandersetzung zwischen Ost und West, von J. Rehork. 4. Römische Vorstöße nach Arabien und Nubien (zusammen mit P. Schnabel †). 5. Jüdische Mission unter den Arabern. 6. Anfänge der Mandäer, von R. Macuch. 7. Hatra und Nisā: 1) Inschriften aus Hatra, 2) Ostraka aus Nisā, 3) Folgerungen. 8. Forschungen zur Geschichte des 3. Jahrhunderts n. Chr. 9. Odainat und Palmyra. 10. Die Anfänge des Königreiches Aksūm. 11. Der Untergang Meroë's. Chinahandel. 12. Die Araber an der oströmisch-persischen Grenze im 4. Jahrhundert. 13. Die älteste arabische Genesis-Übersetzung, von R. Köbert. 14. Šāpūr II. und die Araber. 15. Anfänge der arabischen Schriftsprache. Beilagen: 1. Arsace II. et la généalogie des premiers Arsacides, von J. Wolski. 2. Tatenbericht und dichterisches Herrscherenkomion in augusteischer Zeit, von J. Rehork. 3. Hunnen und Türken. Zu den Aufsätzen R. N. Frye's, E. Moór's und V. Beševliev's. 4. Hymnos Akathistos, von J. Rehork. 5. De la mer Baltique à la mer Noire, von E. Lozovan. 6. Eine neue Geschichte Roms, von R. Knapowski. 7. Mißdeutungen in den Aršāma-Briefen. Nachträge und Berichtigungen. Abbildungsteil, von Erika Trautmann-Nehring. Register.

Bd. 3: Einleitung. I Nachträge zum zweiten Band: 1. Manethon in arabischer Überlieferung. 2. Jüdische Mission in Äthiopien. — Die äthiopischen Inschriften vom Mareb, aus Mīryām 'Anzā und aus Sāfrā B-D. 3. Spirantisierung der *bgdkpt*. 4. Spirantisierung der Emphaticae. — Aramäische Inschriften aus Šimbār. 5. Jesus der Galiläer. II Anfänge der Dichtung: 6. Das Heldenlied. 7. Das Schelt- und Spottlied. III Der Sonnengott: 8. Der arabische Sonnengott. 9. Heliodor's Aithiopika. Eine literarische Würdigung, von D. Kövendi. 10. Porphyrios' Schrift über die Sonne: 1) Rekonstruktion 2) Macrobius' Text. Mit einem Anhang von G. Radke. 11. Aurelian und Konstantin. Mit einem Anhang von H. Herrera Cajas. 12. Römische Sarkophagkunst zwischen Gallienus und Konstantin dem Großen, von E. Reschke. IV Buchreligionen: 13. Buchreligionen. 14. Der äthiopische Kērĕlōs. Beilage: Zu einem Buch K. Latte's, von G. Radke. Abbildungsteil, von Erika Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 4: Vorwort. I Ergänzungen: 1. Anfänge der arabischen Schriftsprache (zu 2, 357f.). 2. Chwārezmische Inschriften (zu 1, 657f.) 3. Arab. *al-mamāṣiḥīn*, von R. Köbert. 4. Syr. *diabrincmē*, *diabrincmēnē* (zu 1, 613), von R. Köbert. 5. Al-Ḥārit b. Kalada, von R. Köbert. 6. Chronologisches. 7.

Marfat.com

Einzelfragen. Mit Beiträgen von O. Szemerényi und H. Wehr. II Neue Funde: 1. Inschrift aus Ikaros (Failakā). 2. Ein neues Bruchstück Heraklit's. Mit Beiträgen von D. Kövendi. 3. Altmandäische Bleirolle, von R. Macuch. III Erwägungen zur Samaritanerfrage. Anhang: Die phönizische Inschrift aus Pyrgoi. Mit Beiträgen von G. Radke und W. Röllig. IV Hatra (Fortsetzung zu 2, 191—204): 1. Die Inschrift Nr. 79. 2. Weitere Inschriften. 3. Geschichtliche Folgerungen. 4. Das erste Auftreten des Pferdes bei den Arabern. Anhang: Zu einem Buch G. Widengren's. V Christliche Mission in Südarabien und Nubien: 1. Südarabien. 2. Nubien. VI Die geistige Situation der Intelligenz im Zeitalter Justinians, von J. Irmscher. VIII Aus dem Kērēlōs: 1. Kyrillos' Prosphonetikos an Theodosios II. in äthiopischer Übersetzung. 2. Kyrillos' Prosphonetikos an die Kaiserinnen in äthiopischer Übersetzung (Einleitung). 3. Folgerungen. Beilagen: 1. Zu einem Buch A. Dihles. 2. Zu einem Buch A. Alföldi's, von G. Radke. 3. Untersuchungen zur Vorgeschichte der Protobulgaren, nach einem Bericht bei Theophanes, von H. Lauterbach. Abbildungsteil, von Erika Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

238 Franz Altheim [Mitarb.]. DIE GROSSE ILLUSTRIERTE WELTGESCHICHTE. Bd. 1. Gütersloh: Bertelsmann 1964. (= Die große Bertelsmann Lexikon Bibliothek.) [S. 409—456: Persien von der iranischen Einwanderung bis zum Untergang der Achaimeniden; S. 633—816: Aufstieg und Weltherrschaft Roms.]

239 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Anfänge des Königreiches Aksūm. In: Festschrift A. Jensen Bd. 1, München: Haller 1964, S. 1—12. [Auch in: Klio 42 (1964) {s. Nr. 240}.]

240 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Anfänge des Königreiches Aksūm. In: Klio 42 (1964), 181—194. [Auch in: Festschrift A. Jensen Bd. 1, 1964 {s. Nr. 239}.]

241 Franz Altheim. Die Weltgeltung der griechischen Sprache. In: Neue Beiträge zur Geschichte der alten Welt, Bd. 1: Alter Orient und Griechenland. Hrsg. von Elisabeth C. Welskopf. Berlin: Akademie-Verl. 1964, S. 315—332. [Vgl. Nr. 236]

242 Franz Altheim. Heraklit-Kolloquium. 11. März 1963 in Berlin. In: Beilage zur Wissenschaftlichen Zeitschrift der Humboldt-Universität zu Berlin, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 13 (1964), 4. [Beiträge F. Altheims zu den Diskussionen.]

## 1965

243 Franz Altheim. VISION DE LA TARDE Y DE LA MANANA. De la antiguedad a la edad media. Buenos Aires: Editorial Universitaria (1965). 176 S. 8°. [Deutsch: GESICHT VON ABEND UND MORGEN 1955 {s. Nr. 153}.]

244 Franz Altheim. Briefe an einen Verleger. Max Niedermayer zum 60. Geburtstag. Wiesbaden: Limes (1965). VIII, 379 S. [Enthält Briefe F. Altheims.]

245 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Ein neues Herakhit-Bruchstück. In: Philosophischer Eros im Wandel der Zeit. Festgabe für Manfred Schröter zum 85. Geburtstag. München, Wien: Oldenburg 1965, S. 41—48.

246 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Chwārezmische Inschriften. In: Bibliotheca Orientalis 22 (1965), 140—144.

247 Franz Altheim. Eine agrarpolitische Maßnahme Severus' Alexanders. In: Romanitas Ano 7 Vols 6 e 7 (1965), 321—330.

248 Franz Altheim. Die Seleukideninschrift aus Failakā. In: Klio 46 (1965), 273—281.

Marfat.com

1966

249 Franz Altheim. EL DIOS INVICTO. Paganismo y cristianismo. Eudeba: Editorial Universitaria de Buenos Aires (1966). 165 S. 8° [Deutsch: DER UNBESIEGTE GOTT (1957) {s. Nr. 177}.]

250 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Rezension über: R. Macuch. Handbook of Classical and Modern Mandaic. Berlin: de Gruyter 1965. LXVIII, 649 S. In: Bibliotheca Orientalis 23 (1966), 325—327.

1967

251 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Haushalt und Heerwesen im aksūmitischen Reich. In: Jahrbuch für Wirtschaftsgeschichte 1967 Teil 2, S. 306—326.

252 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Der Name 'Ēzānā. In: Festschrift für Wilhelm Eilers. Wiesbaden: Harrassowitz 1967, S. 301—304.

253 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Rezension über: A. Dihle. Umstrittene Daten. Untersuchungen zum Auftreten der Griechen am Roten Meer. Köln, Opladen: Westdeutscher Verlag 1965. 92 S., 1 Kt. (= Wissenschaftliche Abhandlungen der Arbeitsgemeinschaft für Forschung des Landes Nordrhein-Westfalen 32.) In: Deutsche Literaturzeitung 88 (1967), 38—40.

Marfat.com

کتابی که فراروی خواننده است یکی از تحقیقات با ارزش و ترانسنگ فرانتس آلتهایم مورخ و متفکر بزرگ آلمانی، در تاریخ و اقتصاد دولت ساسانی است. این اثر بعد از انتشار همواره توسعه و تعمیق یافته و در عین حال از تنقید و تقریظ نیز بر کنار نمانده است. موضوع اصلی این کتاب تاریخ ۱۵۰ سال آخر دوران ساسانیان است که در بر گیرنده رویدادهای جنبش مزدکیان، اصلاحات مالیاتی خسرو انوشیروان، شورش بهرام چوبینه و سیاست فتوحاتی خسرو پرویز است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ISBN 964-445-293-3

قیمت: ۳۲۰۰۰ ریال

Marfat.com